نام کتاب: آثار الباقیه / ترجمه

نویسنده: أبو ریحان بیرونی / ترجمه: اکبر دانا سرشت

تاریخ وفات مؤلف: ق ۴۴۰

موضوع: دانش ها

زبان: فارسی

تعداد جلد: ۱

ناشر: امیر کبیر

مکان چاپ: تهران

سال چاپ: ش ۱۳۸۶

نوبت چاپ: پنجم

آثار الباقیه / ترجمه ؛ مقدمه‌اول ؛ ص۱

آثار الباقیه / ترجمه، مقدمه‌اول، ص: ۱

[پیشگفتار]

بسم اللّه الرحمن الرحیم

آن کس که ز شهر آشنایی است / داند که متاع ما کجایی است

مثلثات علمی است اسلامی و جزو علوم صادراتی ما می‌باشد مثلثات را مسلمانانی که بیشتر ایرانی بودند در طول سده دوم و سیم و قرن طلائی چهارم ساختند. و این علم را در دنیا از خویش یادگار گذاشتند و کار من تنها این است که طرز بنای این علم را به گمان خویش فهمیده‌ام و به علمای ریاضی جهان تقدیم میدارم.

از خوانندگان خواهشمندم که نظرهای خویش را برای من بنگارند زیرا احتمال میدهم که خطا کرده باشم و دوست دارم که آگاهم سازند.

آدرس- تهران، خیابان پالیزی، خیابان چهارم، نمره ۱۷

اکبر داناسرشت

(اصطلاحات قدیم و جدید مثلثات) جیب/ سینوس/ جیب تمام/ کسینوس

ظل/ تانژانت/ ظل تمام/ کتانژانت

قطر ظل/ سکانت/ قطر ظل تمام/ کسکانت

در علم نجوم سایه بر دو گونه است: ظل مبسوط و ظل معکوس: سایه گسترده و سایه وارونه.

اگر شاخصی که مقیاس ظل است عمودا بر زمین نصب شود سایه‌اش روی زمین می‌گسترد مانند سایه درختان و عمارات و اگر آن مقیاس را مانند میخی موازی افق بر دیوار بکوبند سایه‌اش روی دیوار می‌افتد و سر این سایه رو بپایین میباشد و از اینرو آنرا سایه معکوس گویند که حرکت این سایه عکس حرکت سایه گسترده است و هنگام

طلوع خورشید ظل مبسوط بینهایت است و ظل معکوس صفر و هنگام ظهر این بینهایتست و آن صفر و این دو نوع ظل عکس یکدیگرند و تنها در ۴۵ درجه مساوی میشوند که سایه باندازه شاخص میشود و توجه باین نکته بود که تالس آن پیشرو تمدن یونان برای دانستن ارتفاع اهرام عصای خویش را عمودا بر زمین کوبید و صبر کرد تا سایه‌اش به اندازه خود آن شود و دانست که در این هنگام سایه هرم نیز به اندازه

خود آنست فی الفور در کنار سایه آن هرم با سنگ خطی کشید و آنرا تا پای هرم مساحت کرد و ارتفاع را بدست آورد و قضیه بسیار سودمند خود را اعلام نمود که هر خطی که بموازات یکضلع مثلث رسم شود دو ضلع دیگر را بتناسب قطع میکند و این مثلث در آنجا عبارت بود از عصا و سایه‌اش و هرم و سایه‌اش باضافه خطی از نوک هرم تا زمین ضلع سیم این مثلث را تشکیل میداد. و نکته هندسی بر تساوی سایه در ۴۵ درجه با شاخص آن، این است که چون زاویه پای عصا قائمه است و زاویه ارتفاع خورشید ۴۵ درجه پس زاویه دیگر نیز ۴۵ درجه میشود و در مثلث متساوی الساقین دو ساق آن‌که یکی سایه و دیگر عصای تالس بود مساوی شده‌اند. و همچنین هرم و سایه‌اش و در نجوم هند سانسکریت و نجوم یونانی استفاده‌های بسیار از سایه شده است بقسمی که میتوان خورشید را یک معلم ریاضی دانست و این کار خود رساله‌ای جداگانه میخواهد که با مقصد فعلی ما ارتباط ندارد.

من از برکت دقت در کتاب سایه‌ها و قانون مسعودی بیرونی این مطلب را دریافتم که چگونه مثلثات ساخته شده و به اینجا رسیدم که ایرانیان در سه قرن این علم را ساختند و علمای عرب هم در این کار سهمی داشته‌اند.

در عصر منصور خلیفه عباسی در نیمه اول قرن دوم هجری ریاضیات سانسکریت به تازی ترجمه شد سپس ریاضیات یونانی به عربی برگردانده شد و از مطالعه کتب یونانی و کتب هندی ریاضیدانان به این مطلب برخوردند که جیب عبارت از مقدار ارتفاع خورشید است و آنرا با اندازه‌های شعاع که نزد بطلمیوس شصت پاره میباشد اندازه گرفتند و گفتند ارتفاع خورشید در قوس ارتفاع فلان مقدار است که جیب با شعاع دایره سنجیده شده و این جیب که قبلا از هندیان آموختند و بعدا از یونان، معادل آنCorde در یونانی است، عبارت از نسبت مقابل به وتر نمیباشد و نزد این دو قوم جیب مقدار است و غیر از جیبی است که امروزه ما به کار میبریم و این

نسبت در قرن دوم ساخته شده و در تاریخ جیب علمای تاریخ علم ابحاثی بسیار کرده‌اند که برخی بحث لغوی است که از چه زبان به لاتین ترجمه شده و سینوس گشته و میتوانید این مباحث را در تاریخ علمی که کارادوو عضو آکادمی علوم فرانسه بنام کتاب متفکران اسلامی نوشته است به تفصیل مطالعه نمایید و ما به این اندازه قناعت کردیم و مقصد ما گفتن مطالبی است که تاکنون گفته نشده.

در کارهای هندی و یونانی با دیگر توابع مثلثاتی از جیب تمام و ظل و قطر ظل و ظل تمام و قطر ظل تمام نامی نیست زیرا آنان تنها با جیب کار داشته‌اند و این خطوط که بعدا خواهیم گفت در عهد اسلامی ساخته شده است.

«چون کوتاهی یا بلندی سایه مربوط به ارتفاع یا انخفاض خورشید است از اینرو جیب ارتفاع را با سایه بهم پیوستند زیرا میان ظل و جیب تناسب یافتند.» ترجمه از زیج حبش خطی که در لایبزیک موجود است.

با توجه به مطلب فوق در قرن دوم هجری این مسائل پیش آمد.

«شناختن مقدار ارتفاع از سایه گسترده و بالعکس شناختن ظل معکوس از ارتفاع و شناختن مقدار ظل از روی جدول» ترجمه از زیج نامبرده.

معاصر حبش بتانی که کپرنیک در کتاب خود از او نام آورده و قطر ظل را بعقیده کارادوو از او آموخته نیز مسائل نام برده را می‌بینیم» زیج بتانی چاپ رم به تصحیح آلفونس- کرنالینو.

و بعدا در کتب بیرونی مفصلا همین مسائل یاد شده که اینک طرح میشود.[1]

«چون سایه مقداری مستقیم است که از شاخص مستقیم بدست میآید و به ارتفاع خورشید مربوط است و میان قوسها و خطوط مستقیم نسبتی نیست که بطریق نسبت‌های معلوم بیان شود پس ناچار باید میان مثلثی که از مقیاس و ظل و قطر ظل و مثلثی دیگر که جیب و جیب تمام ارتفاع و بزرگترین جیب یعنی جیب ۹۰ که نزد یونان شصت پاره است نه واحد نسبتی برقرار کردند زیرا اینها خطوط مستقیم‌اند و دو مثلث مزبور متشابه‌اند و چون مقیاس است که ظل را پدید میآورد و ظل را میتوان مساحت کرد از این رهگذر مقیاس را به قسمتهایی تجزیه کردند چنانکه مقیاس‌های دیگر چنین است و چون این تقسیم قراردادی است سه نوع تقسیم در زمان ما معلوم است که یکی تقسیم به ۱۲ که آنرا ظل انگشتان گویند و دیگری تقسیم به ۷ که آنرا ظل پاها گویند یکی هم تقسیم بر شصت که نزد بطلمیوس و پیروانش مرسوم است و چون شعاع را عالم اسکندرانی شصت پاره کرده نسبت سایه‌ها را به شاخص‌های آنان

آثار الباقیه / ترجمه، مقدمه‌اول، ص: ۴

در دو اعتدال و دو انقلاب سنجیده و بعللی علمای تازه یافت شده و متجدد از این کار تقلید کردند» ترجمه از کتاب افراد المغال فی امر الاظلال به قلم بیرونی که ما آنرا برای اختصار کتاب سایه‌ها گفته‌ایم.

پس پای قطر ظل و جیب تمام بمیان آمد و از برکت طرح این مسئله به این خطوط که اجزاء مثلثات هستند دست یافتیم.

بیرونی را عادت بر این بوده که بسیار مشکل چیزی می‌نوشت و شاگردی از این روش به استاد گله کرد که نوشته‌های شما جانفرسا و دماغ‌سوز است او گفت من میخواهم فکر خواننده را بکار بیاندازم و اگر جز جمعی قلیل نفهمند که من چه نوشته‌ام برای من اهمیتی ندارد و روی همین عادت قسمتی از این شکل را به ذهن خواننده حواله کرده است که مطلب را دریابد چه، اگر شاخص را بر مرکز دایره قرار دهیم سایه آن از پای شاخص روی قطر دایره به طرف غرب یا شرق برحسب بودن آفتاب در شرق یا غرب میافتد ولی نه بدینصورت که در شکل است پس

[1] (۱)، شاخص باید باندازه شعاع باشد تا بتوان بدان سنجید. صفحه ۱۹٤ کتاب سایه‌ها.

آمدند و آن اندازه از سایه را طوری تصویر کردند که قطر ظل را قطع کند بدین طریق دو ضلع از یک مثلث پیدا شد و ضلع قائم آن مثلث این اندازه از شاخص است که این سایه را احداث کرده است.

پس استعمال قطر ظل و دیگر خطوط مثلثاتی از ابو الوفا نیست و بیرونی در فصل نهم از کتاب سایه‌ها پس از توضیح شکل میگوید که منجمان بطرق گوناگون به مقصد رسیدند و راههای مختلفی رفتند و ابو الوفا را به ترتیب آخر همه ذکر کرده پس پیش از او علمای نام برده قطر ظل و نسبت‌های مثلثاتی را می‌دانستند و علمای تاریخ ریاضی به غفلت این ابداعات را به حساب ابو الوفا گذاشتند.

آثار الباقیه / ترجمه، مقدمه‌اول، ص: ۵

از برکت طرح این مسئله به موضوع مهمی برمیخوریم که در پیشرفت مثلثات سهم بزرگی را دارد و آن موضوع این است که چون در این فرمول:

جای ضرب در شصت که اجزاء شعاع بطلمیوسی است ابو الوفا شعاع دایره مثلثاتی را واحد دانست[۲] و بعقیده اینجانب این کار از اختراع شکل ظلی که ما آنرا در مثلثات کروی رابطه تانژانت‌ها گوییم مهمتر است.

الف- در توابع مثلثاتی سینوس صفر درجه دو بینهایت و دو صفر موجود است که در هر دو روش چنین میشود فقط چون تابع کسینوس و سکانت نزد ابو الوفا واحد است و نزد بطلمیوس شصت.

ب- در توابع مثلثاتی کمان ۳۰ درجه در هر دو روش امر بقرار زیر است:

ج- در خطوط مثلثاتی کمان ۴۵ درجه در تانژانت و کتانژانت در هر دو روش فرقی نیست و این قاعده در مورد تمام توابع صدق می‌کند در چهار خط دیگر اختلاف به قرار ذیل است:

آثار الباقیه / ترجمه، مقدمه‌اول، ص: ۶

د- در خطوط مثلثاتی کمان ۶۰ درجه که متمم ۳۰ درجه است اختلافات بشرح ذیل است:

ه- در توابع مثلثاتی کمان ۹۰ درجه فقط در دو تابع که مساوی یک میباشد ۶۰ گذاشته شده وگرنه بقیه مساوی است و کمان ۹۰ درجه عکس کمان صفر بود که در جایی که آنجا سینوس صفر میشد اینجا یک است و در آنجاییکه کسینوس یک میشد اینجا صفر است.

توابع مثلثاتی در روش ابو الوفا و بطلمیوس در تحویل بهم چنین است که چون روش ابو الوفا ضربدر ۶۰ شود روش بطلمیوس پیش می‌آید و چون روش بطلمیوس به ۶۰ تقسیم شود روش ابو الوفا بدست می‌آید و هردوی این دوگونه روش از نظر تناسب دو شعاع یک اندازه است فقط تفاوت این است که در روش بطلمیوس عدد طولانی‌تر میشود و در روش ابو الوفا کوتاهتر.

---

[۲] (۱). کتاب سایه‌ها- صفحه ٥٤ و ٥٨

بزرگترین جایی که این اختلاف چشمگیر میشود در سکانت و کسکانت است که

علم جهانی روش ابو الوفا را برگزید و روش بطلمیوسی مطرود گشت.

اما این ظل که در سطح دایره گسترده است غیر از ظل مثلثاتی است که مماس با دایره و موازی محور سینوسهاست و تا این گره باز نشود نمیتوان گفت که مثلثات در قرن چهارم ساخته شد و اگرچه کارادوو میگوید مثلثات مسطحه هم کار مسلمانان است ولی چگونه و به چه راه آنرا بیان داشتند؟ گویا این کار را بعهده دیگری گذاشته‌اند.

اشکال مزبور سالها در ذهن من بود و مرا میآزرد و پس از آنکه کتاب قانون مسعودی بدستم رسید. از برکت آن کتاب مسئله حل شد.

ظل مثلثاتی خطی مماس با دایره بود و حال آنکه ظل شاخص در سطح دایره خطی است که برحسب اختلاف ارتفاعات خورشید آن خط یک نقطه دایره را قطع میکند و از خارج دایره حرکت کرده بدرون آن میرسد چون مقصود تناسب ظل و جیب است از اینرو آمدند تناسبی مابین ظل و ظل تمام با ظل گسترده و ظل سرنگون قائل شدند و جیب و جیب تمام هم که قبلا معلوم شده بود در دایره قرار گرفت و نسبتهای مثلثاتی درست شد و بنابراین مثلثات را ایرانیان در قرن

چهارم ساختند. سپاس دار که جز فیض آسمانی نیست.

روی همین تناسب است که چون سینوس و تانژانت کوتاه شده است کسینوس و کتانژانت دراز میشوند و چون سینوس و کسینوس در قفس دایره محبوسند نمیتوانند پا را از مقدار شعاع فراتر نهند ولی تانژانت و کتانژانت چون میدان بازی دارد تا بینهایت میروند. (نامهای دانشمندان مذکور در این مقاله)

۱- تالس قرن ششم پیش از میلاد بوده و برای نخستین بار کسوفی که در ۵۸۵ سال ق م روی داده از پیش مردم را آگاه کرده

۲- بطلمیوس ۱۶۷ م

۳- کپرنیک ۱۴۷۳- ۱۵۴۳ م

۴- حبش حاسب مروزی در گذشته میان سالهای ۲۵۰ و ۲۶۰ ه

۵- بتانی در گذشته ۳۱۷ ه

۶- ابو الوفا اهل بوزگان نیشابور ۳۲۸- ۳۸۸ ه و او صدر اعظم کشور آل بویه بوده است

۷- ابو ریحان بیرونی ۳۶۲- ۴۲۰ ه

رساله تسطیح

بسم اللّه الرحمن الرحیم

غرض از نگارش این رساله در تسطیح آن بود که من از آغاز آشنایی‌ام با آثار الباقیه که در حدود نیم قرن تقریبی است دچار این مشکل شدم که بیرونی این عیب را در تسطیح استوانی، که اختراع خود اوست، یافته است که: (دوایر و نقاط آن چنانکه در سطح کره می‌باشد تصویر نمی‌شود و ابعادی که در کره متساوی هستند چون تصویر شوند اختلاف بسیاری می‌یابند بخصوص دوایری که به قطبین نزدیک است) و این عیب را با تسطیحی که در اسطرلاب مبطحّ است برطرف کرده و من معنی این کلام را نفهمیدم زیرا تا آن وقت جز تسطیح مخروطی که در اسطرلاب‌های معمولی است تسطیح دیگری که در اسطرلاب باشد نمی‌دانستم و چون دیدم ابو ریحان در کتاب تفهیم می‌گوید از (اسطرلاب لونی است او را مبطخ خوانند و مقنطراتش و منطقهٔ البروج اندرو گرد نبوند و لکن فشرده پهن چون خربزه) و همین کلمه در برخی مراجع دیگر دیده شد و از آنجا که تسطیح مسطح همین تسطیح معمولی اسطرلاب است من بر این گمان شدم که کتاب غلط است و صحیح کلمه مبطخ می‌باشد و به این طرز، کلمه را در چاپ اول اصلاح کردم و پس از نشر کتاب دیدم که شرح از این تسطیح با اسطرلاب مبطخ سازگار نیست. چون در آن بجای دوایر با بیضی سروکار داریم که قطع ناقص باشد و به دانستن مخروطات نیاز دارد و حال آنکه گفتار بیرونی حکایت از آن دارد که تمام مدارات عرض دوایر می‌باشد و این شک همواره در جان من بود تا پس از مطالعه بسیار دریافتم که امر از چه قرار است و تسطیح‌هایی که ابو ریحان در آخر این کتاب آورده است سبب شد که من در مسأله بیشتر غور کنم بخصوص که دیدم غربیان گفته‌اند مسلمانان در این مسأله کاری از پیش نبرده‌اند و حال آنکه

من بچشم می‌دیدم که همین مباحث، در این کتاب هزار سال پیش به روی کاغذ آمده و در آنجا بیرونی در تسطیح استوانی می‌گوید پیش از من کسی آن را درنیافته و من می‌خواستم میان منکران و مدعیان قضاوت کنم و جستجو مرا به رساله تسطیح صور آشنا ساخت و این رساله درست همین مباحث است که در پایان کتاب بچشم می‌خورد و بیرونی آن را پس از اتمام آثار الباقیه نگاشته و به خوارزمشاه اهدا کرده و فقط برخی از مباحث تاریخی در آن است که در رساله حاضر نقل می‌شود و آن رساله که به نام تسطیح صور بود مرا با کتاب کامل فرغانی آشنا کرد که نسخه‌ای از آن در کتابخانه مجلس موجود است و با مطالعات این چند اثر در مباحث مربوط به تسطیح روشن شدم و مشکل دیرینه خود را حل کردم که معنی اسطرلاب مبطحّ باشد.

بخوبی می‌دانم که من کار علمی نکرده‌ام یعنی مطلبی نو نیاورده‌ام و از رازی گره نگشوده‌ام ولی از نظر تاریخ علم و روشن ساختن گوشه‌ای از آن این رساله بی‌ارزش نیست.

این مطلب ناگفته نماند که من فقط با تسطیح‌هایی که روی صفحه اسطرلاب است کار دارم و در هر صفحه‌ای این تسطیح‌ها امکان‌پذیر است بی‌آنکه بخواهم از علم اسطرلاب بحث کنم که کاری بس عبث خواهد بود و امروزه با

پیشرفت و تکامل آلات نجومی نیازی به آن نیست و آنچه به درد می‌خورد همین اقسام تسطیح است که خواهید مشاهده فرمود و خواهید دید چگونه یک مسأله تکامل می‌یابد و چه عمرهایی برای این تکامل تمام می‌شود.

تنها نوشتن کتابی در ریاضیات کسی را در شمار دانشمندان ریاضی در نمی‌آورد بلکه آنچه ملاک است آوردن اندیشه تازه در این بازار است وگرنه ما می‌بینیم آنان که کتابی در این رشته ننگاشته‌اند پایه علمی ایشان بالاتر و والاتر از آن دسته نگارنده بی‌تحقیق است.

چون ما از این دیدگاه به بیرونی بنگریم خواهیم او را در شمار علمای ریاضیات دانست زیرا کارهای نوآورده و اندیشه‌های تازه به پیشگاه دانش تقدیم کرده که از آن شمار میباشد گسترش کره بر سطح مستوی بطریقه تسطیح استوانی.

آنچه مرا بر این واداشت که با تهیدستی از دانش پهناور و ژرف ریاضی، این رساله را بنگارم آن بود که نزد نویسندگان تاریخ علوم، این یک اصل مسلم شده است که مسلمانان در این رشته کاری از پیش نبرده‌اند و برخی از آنان که دوست ندارم نامشان را بیاورم زبان به طعن و تسخر گشوده و از غفلت ما انگشت تحیر به دندان گرفته‌اند و حال خواهید دانست که حقیقت چیست.

دانشمندان علم نجوم و جغرافیا در شناخت جایگاه ستارگان در کره آسمانی و جایهای شهرها در کره زمین برای تعیین ماه‌گرفتگی و خورشیدگرفتگی و دانستن اندازه

آثار الباقیه / ترجمه، مقدمه‌اول، ص: ۱۱

روزها و شبها نیازمند به تسطیح شدند و نخستین اندیشه‌ای که بر سر هر جوینده می‌گذرد این است که در تعیین جایهای ستارگان از کره آسمان و در تعیین شهرها از کره زمین پیروی کنند اما این کار در کرات کوچک تقریبا ناممکن و در کرات بزرگ دشوار است و حمل و نقل آن به آسانی ممکن نیست این بود که دانشمندان در این اندیشه شدند که کره را بر سطحی مستوی مانند کاغذ بگسترانند تا از اشکالاتی که گفته شد رهایی یابند.

بیرونی در رساله تسطیح[۳] می‌گوید که بطلمیوس از مارینوس نقل کرده که او خطوطی مستقیم به موازات نصف النهار مبدأ و خطوطی هم به موازات دوایر عروض ترسیم کرده و محل التقای این دو خط را آن عرض و طولی که در محل التقای دایره عرض با طول قرار دارد دانسته است در دوره اسلام هم، بتانی برای تعیین سمت مکه نظیر این کار را کرد و سجزی و نصر بن عراق و خجندی بر او خرده گرفتند.

پیش از این افراد که بر بتانی خرده گرفتند بطلمیوس کار مارینوس را نپسندیده و می‌گوید:

«هرگاه در مرکز بخش ربع کره شمالی که جایگاه ما می‌باشد قرار گیریم خطوط نصف النهار به‌طور مستقیم از بالای سر ما می‌گذرد در حالی‌که مدارات عروض به‌طور دایره عبور می‌کند و چون این خطوط نصف النهار همه در قطب

---

[۳] (۱)- این رساله خطی است و در دانشگاه موجود است.

بهم می‌رسند پس ما باید یک قوس صد و هشتاد درجه ترسیم کنیم و خطوط نصف النهار که همه از قطب آمده‌اند پنج درجه پنج درجه، یک سوم ساعت، این قوس را قطع کند و بدانستن یک معلوم که سنگ زیربنای ما می‌باشد که هیچ از آن گریزی و گریزی نداریم نیازمندیم و آن، اندازه یک درجه از محیط زمین است و از معلومات تجار کمک گرفتند و با آلات ظلی و اسطرلاب ارتفاع قطب را در فواصل سیر دریا تشخیص دادند که خط مستقیم طی می‌کنند اما سروته این خط را که چند درجه است با تعیین خسوفات که هر پانزده درجه یکساعت است تعیین کردند و در نتیجه بدست آمد که یک درجه از محیط زمین پانصد استادیا می‌باشد سپس طول روزها را در ایام سال در شهرهایی که مقصد تعیین عرض آنها بود نیز بدست آورد و ساعات را بدل به درجه کرده و با تناسب عرض بلاد را و با خسوف فواصل طولها را تعیین کرد و نقشه‌ای فراهم کرد که نمایانگر وضع زمین بود و چنانکه می‌گوید همه این ترسیمات به‌طور خط مستقیم است که اوتار قوسها باشد.» نقل از جغرافیای بطلمیوس.

بطلمیوس از نسبتهای مثلثاتی خبر نداشته و در قوسها با وتر آن کار داشته و چون وتر هر قوس دو برابر جیب آن است کار او با اوتار تام بوده که همان دو برابر جیب است ولی بتانی برای تخفیف در عمل به نیم وتر دست زده و مثلثات در عصر این منجم عرب

آثار الباقیه / ترجمه، مقدمه‌اول، ص: ۱۲

نبوده و بعدا به دست ایرانیان ساخته شد که خود رساله پیدایش مثلثات در همین مجلد بیانگر مطلب است و برای روشن شدن بیشتر مطلب به آنجا مراجعه فرمایید.

هنگامی‌که شما در کار بطلمیوس می‌نگرید با همه نواقص آن بیاد می‌آورید که علما چه کوشش کردند تا در خط استوا اندازه یکدرجه را بدست آرند و چند سال سعی کردند و با خسوفها تفاوت یکدرجه را پیدا کنند و چه اندازه رنج بردند تا مرتبا ارتفاع قطب را بیابند و بدانند که روی خط مستقیم در حرکتند و اگر بطلمیوس به یک تسطیح عالمانه دست نیافت حد اقل این بود که کار پرمشقت او سنگ زیربنای این اندیشه گشت و چند صد سال افکاری به آن مشغول شد تا پس از گذشت قرنها و صرف عمرها کار کاملی بدست آورد. اما علمای ریاضی این فکر را تخطئه کرده و محال دانستند این بود به فکر چاره‌جویی افتادند و به گفته فرغانی، یعقوب کندی یا خالد مرورودی این نوع تسطیح را اختراع کردند که بر سطح استوا نصف النهارات و مدارات تسطیح شود در نتیجه نصف النهارات بصورت خط مستقیم و مدارات بصورت دوایری حول مرکز که تصویر قطب است خواهد افتاد.

دو آتش چرخان را که بردارید و دسته‌های آنها را جدا سازید و روی هم گذاشته یک کره مشبک تشکیل می‌دهد سپس پا را از آن قسمت که سیمها بهم پیچیده شده و یکدیگر را ملاقات کرده فشار دهید این دو نیم کره پهن می‌شود و آن دو نقطه که محل تلاقی سیمهای قطور بود و دو قطب کره محسوب می‌شود مرکز یک دایره می‌شوند و آن سیمهای قطور به‌طور مستقیم در زمین گسترده می‌گردد و آن سیمهای باریک که به این سیمهای قطور پیچیده شد

تشکیل شده‌اند مدارات عروض می‌باشد و تصویر قائم همین بود که بعرض رسید و در کتاب کامل این چند سطر را ملاحظه می‌فرمایید.

«نضغتط احد قطبی الکره حتی نفع منطبقهٔ علی القطب الاخر و تتحد القطبان و حینئذ یقع دواثر انصاف النهر خطوطا مستقیمهٔ و المدارات دواثر بعضها حول بعض.» و بیرونی در

رساله تسطیح می‌گوید که این طریق در اسطرلاب مبطحّ بکار رفته و چون نسخ کتاب کامل متعدد است این تسطیح یا از ابو یوسف یعقوب کندی یا از خالد مرورودی منجم مأمون است.

پس از اینکه این اسطرلاب ابداع شد موسی بن شاکر که در ریاضیات پایه‌ای بلند داشت با یعقوب کندی بسیار رقابت می‌کرد بقسمی که مورخین نوشتند که چون احمد پسر معتصم نزد کندی درس می‌خواند به تحریک مخالفان کندی از خلافت دور افتاد و موسی بن شاکر این اختراع را نپسندید و گفت در اسطرلاب حرکت دوایر لازم است که این کار فاقد آن است و ابو ریحان انصاف می‌دهد که حد اقل این نوع تسطیح هم بر صفحه اسطرلاب یک کار جدید است و این همه انتقاد نمی‌خواهد ولی تسطیح در این اسطرلاب امروزه به نام تسطیح قائم در صحنه علم خودنمایی می‌کند. و ما کار ابداع کننده آن را تقدیر می‌کنیم.

این همان تسطیح قائم است که بر استوا تسطیح شده ولی در این کار دو عیب موجود است یکی از نظر بیرونی یکی از نظر ما که به سنگ علم جدید کار قدما را می‌سنجیم و این عیب بسیار روشن نیست زیرا اگرچه مدارات بتوازی ترسیم می‌شود ولی فاصله آنها برخلاف آنچه ایشان گفته‌اند مساوی نخواهد بود و آنها نسبتهای مثلثاتی را بکار نمی‌بستند و ما می‌گوییم شعاع هریک از دوایر صغار عبارتست از کسینوس عرضهای بلادی که این دوایر بر آنجا می‌گذرد نسبت به شعاع کره در صورتی که واحد باشد پس این تصرف که در کار مزبور شد آن را بصورت علمی درآورد.

اما عیب آن از نظر بیرونی این است که صور کواکب چون در دو نیم دایره ترسیم می‌شود کواکب فلک البروج نیمی در این دایره و نیمی در دایره دیگر می‌افتد و چنانکه خود او در آثار الباقیه می‌گوید برای برطرف کردن کمی این عیب را باید به نوعی دیگر تسطیح متوسل شد و آن عبارت از این است که بجای خطوط مستقیم که تصویر نصف النهارات و دوایر می‌باشد اطوال هم دایره ترسیم شود و چون همه آن دوایر در دایره سطح تسطیح قرار نمی‌گیرد ناچار قوسی از آنها در دایره تصویر می‌شود و مرکز این دوایر در خارج دایره می‌افتد و برای پیدا کردن مرکز دوایر عرضها قضایای مثلثاتی بکار می‌برد ولی این تسطیح که بعد میان دوایر عروض و دوایر اطوال مساوی باقی بماند تسطیح منظری است که مطابق رؤیت تسطیح شده است و این تسطیح نیز بر صفحه استوا تصویر شده است.

در بادی نظر خواننده به این گمان می‌شود که بیرونی می‌خواهد نقشه‌ای بسازد که در آن هر دو نیمکره را نمایش دهد ولی این کار تاکنون میسر نشده بلکه آنچه مقصود اوست چنانکه می‌گوید باید کمی این عیب از آن برطرف شود و آن عیب کم مستقیم بودن

تصویر نصف النهارات می‌باشد و می‌خواهد همه تصویرها را یکسره بصورت قوس درآورد که ما امروز اینگونه تسطیح را تسطیح مایل می‌گوییم(Stereographiqe) در مقابل تسطیح قائم(Orthographiqe) و این اصطلاحات متداول ما، در آن عصر نبوده و در قرون پس از بیرونی به کوشش اروپاییان پدید آمد.

اکنون بر سر مطلب برویم که چگونه بیرونی مرکز دوایر طول و بعدا مرکز دوایر عرض را پیدا کرده است.

در دایره(O) چهار نقطه آن چهار جهت باشد پس از آنکه دو قطر متعامد را اخراج کردید یکی از نیم قطرها را نود قسمت می‌کنید و محیط را به ۳۶۰ قسمت می‌کنید.

می‌خواهیم قوسDOC را بدانیم که مرکز دایره‌اش کجاستOC معلوم وCO نیز معلوم است چون در مثلث قائم الزاویه دو ضلع معلوم شد بقیه عمل آسان است و مرکز دایره بدست می‌آید.

من از آن روش هندسی که بیرونی برای بدست آوردن مرکز دوایر طولها بکار- برده چیزی دستگیرم نشد ولی با آنکه عمود منصف هر وتر به مرکز می‌گذرد می‌توان مرکز دایره را بدست آورد (چون برخی از منجمان حسابهایی ساخته و در جدول قرار داده و این کار را بر اعمال صناعی ترجیح می‌دهند) نقل از آثار الباقیه بدین سبب بیرونی در پی یافتن اقطار دوایر طول و عرض و دوری مراکز آنها از مرکز دایره برمی‌آید.

پس از آنکه وترa بدست آمد چون قائمه برابر قطر قرار می‌گیرد آن را دو نیم کرده و با شعاع دایره دوایر را یکی پس از دیگری رسم می‌کنیم.

در این تصویر این خطا بچشم می‌خورد که:

چنانکه در پیش گفتیم بطلمیوس چاهی کند که خود و پیروانش در آن افتادند او گمان می‌کرد که تصویر قوسها با هم برابر است و حال آنکه چنین نیست بنابراین این عمل که شعاع دایره و خود دایره را مساوی تقسیم کنیم درست نیست و چون ممکن است خطاهای دیگر هم باشد علمای اروپا اصل نقشه را پذیرفته و استدلال را عوض کردند.

آثار الباقیه / ترجمه، مقدمه‌اول، ص: ۱۵

بیرونی در رساله تسطیح صور می‌گوید من به نقشه‌ای نیازمندم که کواکب حول معدل و منطقه دو نیم نشود زیرا نیاز به این ستارگان بیشتر است و در چشم روشنتر دیده می‌شوند. (البته می‌دانید که ابرخس هم بدوا در این نوع ستارگان حرکت غربی را پیدا کرد.) ولی در آثار الباقیه به مقصود خود موفق شده و می‌گوید:

«یک قسم دیگر از تسطیح، تسطیح استوانی نام دارد و تاکنون نشنیده‌ام هیچیک از اهل فن این نوع تسطیح را پیش از من ذکر کرده باشند».

هنگامی‌که استوانه محیط بر کره گسترش یافت نصف النهارات و مدارات مربعاتی تسطیح می‌شود و نواحی استوایی قریب بواقع و هرچه دورتر می‌رویم اشکال واقعه بر کره بیشتر تغییر شکل می‌دهند و بیرونی راجع به عیب مذکور می‌گوید: «ابعادی که در کره متساوی هستند در این تسطیح اختلاف بسیار می‌یابد بخصوص دوایر نزدیک به قطب».

چنانکه می‌بینید تسطیح استوانی از بیرونی است و در صفحه استوای زمین هم این نقشه قابل استفاده است. و مقصود او در این کار تسطیح آسمان بوده تا کواکب حول منطقه و معدل را تصویر کند ولی مرکاتر این تسطیح را برای دریانوردی بکار برده و چون در کره اقصر فاصله میان دو نقطه قوسی از دائره عظیمیه است که تسطیح آن خط مستقیم می‌گردد و این خط با نصف النهارات، زوایایی تشکیل می‌دهند که چون یک مرتبه بدست آمد کشتیران همان زاویه را در حرکت کشتی حفظ می‌کند پس مرکاتر مقداری در تسطیح استوانی ابداعی بیرونی تصرف کرده و آن را در زمین قابل استفاده قرار داده است.

در مقدمه چاپ اول کتاب حاضر بر این گمان بودم که تسطیح مرکاتر همان تسطیح استوانی ابو ریحان است و پیشنهاد کردم که نام این تسطیح را تسطیح بیرونی بگذارند ولی انتقاد شادروان غلامحسین رهنما استاد ریاضیات سبب شد که میان این دو فرق بگذارم و آن دانشمند در کتاب:La recherche sientifique منتشره دانشگاه که درباره ابو ریحان سخنرانی فرموده چنین گفته است: (تسطیح مرکاتر یک قسم تصویر منظری است بر سطح استوانه محیط بر کره و تصویر استوانه تصویر است بر صفحه مستقیم به وسیله سطح استوانه‌ای). این انتقاد سبب شد که من در کار بیشتر دقت کنم و دیدم اختلاف این دو فقط با یک خط است که مرکاتر بر تسطیح ابو ریحان افزوده وگرنه هر دو تصویر استوانه محیط بر کره است که بر صفحه گسترده می‌شود و از این حیث فرقی میان آن دو نیست. بنابراین من به روان پاک آن مرد بزرگ درود می‌فرستم که سبب شد مطلبی را دریابم.

با تأملی ظرف سالها که در مسأله تسطیح کرده‌ام تا این تاریخچه را نگاشتم این مسأله برایم مسلم شد که پس از بطلمیوس هیچ کاری در این مسأله نشده و گامی به پیش

برداشته نشد و بزرگتر دلیل عجز بتانی است که مورد احترام کپرنیک می‌باشد و ناتوانی ابو الحسین صوفی منجم و متخصص در ثوابت از تسطیح کره.

و مادام که ما به اجمال صوفی را نشناخته باشیم نمی‌دانیم که بیرونی چرا قدم در میان نهاد و برای این کار کمر بست.

این‌که اروپاییان در کتب هیئت هرشل یا چند منجم دیگر را کاشف ستارگان مزدوج یا مضعف می‌دانند عمدا یا سهوا حق بطلمیوس و صوفی را تضییع کرده‌اند و اگر صوفی ایرانی است و به گفته منتسکیو چگونه می‌توان ایرانی بود و برای این گناه حق او پایمال شده است! بطلمیوس که یونانی است حق این مرد عجیب را چرا تضییع کردید.

مطابق جدول ثوابت در مقاله هفتم محبسطی او نخستین کسی است که یک ستاره مزدوج از جنس سحابیات در چشم صورت را می‌یافته پس او امکان مزدوج بودن را واقع دانست. (رامی یعنی قوس)

پس از او صوفی کواکب مزدوج متعددی کشف و یک کار بسیار مهمتر که شاهکار جهانی است یک مجره دیگر در صورتAdnromeda یافته و حال آنکه پیش از او بطلمیوس یک مجره بیشتر نمی‌شناخته و همچنین دریافته که نورهای کواکب ثابته همواره به یک اندازه نبوده و برخی از ثوابت اقدار خود را تغییر داده‌اند از این رهگذر کتاب ثوابت صوفی بزرگترین کتاب در این موضوع در سطح جهانی است. و بیرونی از دوست خود مهندس عبد الجلیل سجزی که در شیراز صوفی را دیده نقل می‌کند که او کره‌ای مانند کره آسمان ساخته بود و کواکب را بر آن نقش بسته بود و یک کاغذ نازک را پس از آنکه این صور را رنگ می‌کرد روی آنها می‌گذاشت و چون کاغذ را می‌گسترانید می‌دید که این صورتها در کاغذ و کره بسیار تفاوت دارند و نتوانست راهی برای تسطیح بدست آورد و چون این مرد فرد با چنین هوش و اطلاع ریاضی، که چند تن ریاضیدان درجه یک را از قبیل بوزجانی و صغانی و کوهی در دربار عضد الدوله دیده، در کار تسطیح وامانده باشد باید حال بسیاری از علما را که شاگرد او هم بحساب نمی‌آمدند دانست که چه بوده پس چون بیرونی وضع را بدین منوال دید به چاره‌جویی پرداخت در عین حال صوفی را در امر ثوابت بر بطلمیوس ترجیح می‌دهد چه، صوفی عمرش را در این یک کار تمام کرده و می‌گوید که بطلمیوس می‌خواست در بسیاری از مسائل پیشرفت حاصل کند و صوفی در یک امر و کسی که حواس خود را بر یک کار صرف کند از مرد پراکنده حواس موفقتر است و آنکه بخواهد همه چیز بداند هیچ‌چیز را نخواهد دانست.

کتبی دیگر در تسطیح پیش از بیرونی و پس از او نگاشته شده که موضوعا با بحث ما مختلف است چه، آنها درباره ساختن اسطرلاب است و امروزه این گفتگوها

آثار الباقیه / ترجمه، مقدمه‌اول، ص: ۱۷

سودی ندارد زیرا آلت مذکور کهنه شده و تنها به درد آویختن در موزه‌ها می‌خورد و از آن کاری ساخته نیست از این رهگذر ما نام این دفاتر و نویسندگانش را نیاوردیم تا بار حافظه را سنگین نسازد و نقشه زمینی و آسمانی همین‌ها بود که در طول عمر یافته‌ام و منحصر در سه تصویر بود قائم و مایل و استوانی و من زحمات علمای غرب را که در تصحیح و تکمیل این تسطیحات بکار برده‌اند تقدیر می‌کنم ولی باید توجه نمود که اصل فکر از علمای اسلام است که اگر نبود در همان ظلمت پیشین مانده بودیم.

خطاب من به‌طور عام با مسلمانان و به‌طور خاص با ایرانیان است که ببینند علم در قرن چهارم بر چه پایه بوده و چقدر کوشش‌ها و اجتهادها شده و بدبختانه به عللی مشروح این چراغ خاموش شد و امید است هرکس که این رساله را می‌خواند پس از اینکه آغاز سخن را در آن بیاد آورد که ریاضیدان یعنی شخص ریاضی آفرین، این احساس در او یافت شود که باید گامی پیشتر بنهد.

آثار الباقیه / ترجمه، مقدمه‌اول، ص: ۱۹

نظری به کتابهای ابو ریحان

«ابو ریحان بیرونی ولادت ۳۶۰ هجری در خوارزم، وفات ۴۴۰ هجری در غزنه»

ابو ریحان فهرستی از نوشته‌های رازی تهیه کرده که برای تشخیص کتب اصلی این پزشگ و کتب منسوب باو از دیدگاه تاریخ طب بسیار ارزنده است و چون فهرست کتب او نیز مورد تقاضای دانشمندی قرار گرفته از کارهای خود نیز فهرستی فراهم آورده که ما را به مصنفات او راهنمایی می‌کند.

اگرچه از معاصر او ابن سینا نیز آثار بسیاری مانده ولی پس از تدبر در نوع آثار این دو دانشمند معاصر، باینجا رسیدم که تنوع کار در کتب ابو ریحان بیشتر است و کمتر اتفاق افتاده که دو اثر او در یک موضوع باشد و حال آنکه کتب ابن سینا تقریبا حفظی است؛ نجات خلاصه اشارات و اشارات تیترهایی از شفا میباشد این است که در مقدمه روانشناسی شفا نوشته‌ام که میتوان گفت ابن سینا دو کتاب بیشتر نداشته: قانون در طب و شفا در فلسفه و در میان کتب شفا هم به گواهی اهل خبرت و بصیرت که ذکر کرده‌ام بهترین کتاب روانشناسی آنست که ترجمه آنرا پرداخته‌ام و اخیرا به چاپ چهارم رسیده و چون مقاله سوم آن مشروحا در نور و رنگ و کیفیت ابصار است هنگامی‌که آنرا بخوانید عقائد ابو ریحان را در این کتاب آن مقدار خلاصه که

ابن سینا در این موضوعات گفتگو کرده، برای شما روشن میشود چنانکه بسیاری از مسائل طبیعی کتاب حاضر از قبیل اینکه خلاء ممکن است یا محال و اینکه خلاء حافظ اشیاء میباشد چه معنی میدهد، با توجه به ترجمه کامل مرحوم فروغی در کتاب فنون سماع طبیعی باین مسائل آشنا میشوید.

مجموعه کتب و مقالاتی که بیرونی یادگار گذاشته صد و سه عدد است و چون مقالات استاد خود نصر بن عراق و مقالات دوست خود ابو سهل مسیحی را بسیار دوست میداشته آنها را فرزند خوانده خود دانسته و غیر از این صد و سه اثر در شمار تألیفات خویش جاداده و من در جوانی یک مقاله از نصر بن عراق در تهران سراغ داشتم و نظام حیدرآباد پانزده رساله آنرا در یک مجموعه چاپ کرده و میان آثار این مرد ریاضی‌دان برخی از مقالات است که در قرن حاضر بآلمانی ترجمه شده و شامل افکار زنده است و جای این سخنان جای دیگر است.

این‌جانب که از آغاز شباب در جستجوی آثار ابو ریحان بوده‌ام کتب ذیل را از این صد و سه اثر موجود یافته‌ام.

۱- آثار الباقیه که تقریبا صد سال پیش یک نسخه بسیار نفیس در تهران بوده و عین همان را زاخائو در لیپزیک چاپ کرده و دو نسخه کامل از آن در اسلامبول موجود است که عکس آن مورد استفاده قرار گرفته و ساقطاتی از کتاب در آنها پیدا شده.

۲- قانون مسعودی که در دست اعتضاد السلطنه بوده و بعدا این نسخه از ایران بیرون رفت و دانشمندی آلمانی هفت نسخه خطی از آن در دنیا یافت و نسخه اکسفورد سیصد و هفتاد و پنج هجری نوشته شده که سی و پنجسال پس از مرگ ابو ریحان است و چون آن دانشمند به قراری که شنیده‌ام در بمباردمان آلمان از میان رفت ابو الکلام آزاد نسخه تصحیح شده آنرا به پول دولت هندوستان خریداری کرد و در هند چاپ شد.

۳- استخراج الاوتار.

۴- افراد المقال فی امر الاظلال.

۵- تمهید المستقر لمعنی الممر.

۶- راشیکات.

این چهار رساله نیز در هندوستان چاپ شده و اخیرا استخراج الاوتار را در مصر مهندس احمد سعید دمرداش به کومک دیگری شرح کرده و کار بسیار سودمندی انجام داده.

۷- تحدید نهابات الاماکن- این کتاب در ترکیه چاپ شده.

۸- مقالید علم الهیه این کتاب در قضاوت میان نصر بن عراق و ابو الوفای بوزجانی است که بوزجانی مدعی بوده شکل مغنی و ظلی را هر دو او اختراع کرده و ابو ریحان می‌گوید شکل مغنی از نصر بن عراق است و شکل ظلی از بوزجانی و این کتاب بسیار ارزنده است زیرا این دو شکل امروز در مثلثات کروی به کار میرود و بعدا خواجه طوسی رساله‌ای در مثلثات کروی نوشته که حاوی این مسائل است و پیش از او کسی بطور مستقل در این موضوع کتابی ننوشته و کتاب خواجه در اسلامبول بطبع رسیده و نلینو قضاوت ابو ریحان را در تاریخ نجوم اسلامی درست ندانسته و حقیر برای دانستن واقعیت امر در مثلثات کروی مدتها صرف وقت کرده‌ام و چون بر این گمانم که میان کارهای من دو صفحه مطلب تازه بیش نیست یکی در تسطیح کره و دیگر در مثلثات کروی پس از آنکه رساله تسطیح را انتشار دادم به شرط حیات قسمت دوم کارم را عرضه میدارم تا خدا چه خواهد. کتاب بیرونی خطی است و منحصر به فرد و در کتابخانه مدرسه سپهسالار موجود است.

۹- الاستیعاب فی وجوه الممکنة فی صنعة الاصطرلاب این کتاب خطی است و در تهران موجود است.

۱۰- فی صنعة الاصطرلاب.

۱۱- تسطیح الصور.

۱۲- تصحیح المبادی.

۱۳- تصویر الکواکب و البلدان.

این چهار رساله که رساله اخیر دو صفحه کاغذ پستی است اخیرا در یزد پیدا شده و فعلا آن نسخه در دانشگاه است و عکس هر چهار نسخه نزد بنده موجود است و رساله تسطیح الصور که از تسطیح گفتگو می‌کند شامل همان مطالب قسمت آخر آثار الباقیه

در تسطیح است و نکاتی را نیز بیشتر دربر دارد.

۱۴- الجماهر فی معرفۀ الجواهر که شامل وزن مخصوص فلزات و جواهر است و در هندوستان به چاپ رسیده. و تنسوق نامه‌ی ایلخانی به قلم خواجه طوسی ترجمه آن است.

۱۵- کتاب التفهیم که شامل مقدمات اولیه علم نجوم است؛ عربی و فارسی آن به چاپ رسیده.

۱۶- کتاب ماللهند که اسم درازی دارد و همان ماللهند (آنچه برای هند است) کافی است کتاب در آلمان به چاپ رسیده و قسمت فلسفه آنرا بپارسی ترجمه کرده‌ام.

۱۷- کتاب پاتنجلی که آنرا ریتر در آلمان بچاپ رسانیده و آن کتابی عرفانی است.

۱۸- مقاله‌ای در استخراج مساحت زمین با رصد انحطاط افق از قلل جبال که همان مسئله انخفاض یا اتساع افق است که بیرونی مخترع این قاعده است و با پیدا کردن شعاع محیط را یافته به عکس اراتوستنس و منجمین عهد مأمون که محیط زمین را با پیدا کردن یک درجه از سطح آن پیدا کرده‌اند و این نسخه خطی است و به آلمانی هم ترجمه شده و نسخه در آلمان است. و ویدمن عکسی از نسخه خطی برای نلینو فرستاده که موجب شکرگزاری او شده و مسئله بطور مشروح در فصل هفتم مقاله‌ی پنجم قانون مسعودی شرح داده شده و جزء کتبی که ذکر کردم تنها این مقاله را من ندیده‌ام.

۱۹- رساله‌ایست فارسی در احکام نجوم و مرحوم شیخ الاسلام زنجانی مشخصات آنرا برای حقیر نوشته و گویا در نقل و انتقال کتابهای او آن کتاب گم شده.

۲۰- رساله‌ایست بسیار مختصر مربوط به اصطرلاب و در کتابخانه ملک بشماره ۶۴۰ موجود است- جزء آثاری که از بیرونی مانده رساله‌ایست در سؤال و جواب با ابن سینا که عربی آن در مصر چاپ شده و ترجمه فارسی آن در نامه دانشوران است.

آنچه از آثار بیرونی که یا معدوم شده یا بطور پراکنده در کتابخانه‌های دنیا موجود است قابل استفاده بوده اگر رساله‌ای که در نور و شعاع نگاشته در دست بود حد اقل تاریخ این مسئله روشنتر میشد و اگر رساله‌ای که در ترجیح و تفضیل رای اعراب در شمار اعداد بر رای هندیان نوشته در دست بود بسیار مطلب تازه و قابل

تأمل بود زیرا دنیا در قسمت عدد مدیون هند است و چون یونانیان صفر نداشتند هرگاه عددی بزرگ می‌نوشتند بسیار طولانی می‌شد و به کار بردن دهگان و صدگان و هزارگان از هند است و در کتب، اعداد هندی ذکر شده و برخی از این صد و سه اثر کتابهای ادبی بود که از آنجمله است افسانه خنگ‌بت و سرخ‌بت که در بامیان موجودند و از آثار بودایی است و مردم آن حدود حکایتهای گوناگون از این دو بت داشته‌اند و عنصری این افسانه را نظم کرده که نظم او هم همان راهی رفته که نثر بیرونی رفته.

از نویسنده‌ی دانشمند آقای حسن قائمیان که فهرست اعلام این کتاب را تهیه فرمودند بسیار سپاسگزارم.

«اکبر داناسرشت»

تهران خرداد ۱۳۵۲

مقدمه

آثار الباقیه از چه موضوعی گفتگو میکند؟

این کتاب از ایام شادمانی و روزهای غمناکی ملل و شناخت اوقات روزه اهل کتاب و برخی از مذاهب دیگر، و روزهای تاریخی گفتگو می‌کند و بر چنین دانشی گاه‌شناسی گفته می‌شود که ترجمه کلمه‌ی Chronologie فرانسه است و جز، پسین این لفظ به معنای شناسایی است چنانکه در همه موارد جز این نیست و مصریان آنرا به معرفهٔ المواقیت درست برگردانده‌اند.

پیش از بیرونی این مسائل بطور پراکنده در کتب تواریخ و دفاتر نجومی و نوشته‌های مذهبی ملل موجود بوده و جمع‌آوری این اطلاعات و دقت و اجتهاد در آنها و سنجیدن این اقوال با مقیاس‌های تاریخی و احیانا با میزان‌های علمی و صورت وحدانی بخشیدن به این بحثها کار مردی است که جهان فرتوت مانند او را در کوشش و هوش خداداد و اعتقاد به حقیقت کمتر دیده است. ولی در خلال گفتگو، گاهی بحث به تواریخ ملل و ادیان یا مسائل طبیعی و هیوی و غیره می‌کشد که چون بالعرض سخن بدینجا کشیده به زودی نویسنده بر سر مطلب می‌رود و او خود متوجه است که از موضوع سخن خارج شده.

بیرونی گذشته از مقام بلند در ریاضیات نجومی با زبانهای بیگانه آگاهی داشته و از این رهگذر توانسته به یک رشته معلومات دست یابد که در دیگر نوشته‌ها نیست و برخی از کتب که مورد استفاده او بوده امروز از میان رفته است و دائرهٔ المعارف سی و دو جلدی فرانسه در قسمت تقویم یهود می‌گوید ما این اطلاعات دقیق را مدیون بیرونی هستیم و اگر جهد و کوشش او نبود این مسائل از میان میرفت. سال یهود شمسی و قمری است lunisolair و چون شب پانزدهم نیسن از دریا گذشته و به خشکی رسیدند و به عقیده ایشان فرعون و و سپاهیان که از پی این قوم می‌آمدند غرق شدند و ماه هم در حال بدر کوه و دشت را از شعاعهای سیمگون خود سپید کرده بود و درختان هم جامه‌ی سبز نوروزی پوشیده و شکوفه‌ها باز شده بود، موسی ایشانرا امر کرد که این حال را که ماه در استقبال باشد و زمان بهار همواره به یادگار رهایی از اسارت حفظ کنید از اینجا یهود ادواری ترتیب دادند که این نتیجه را می‌بخشید که آن حال همواره ثابت می‌ماند این ادوار پنج قسم است که دور (محزور)

نوزده‌تایی از همه کاملتر است و از این رهگذر معمول گشته. از سویی دیگر روز اول سال نباید دوشنبه و چهارشنبه و جمعه باشد زیرا صوم آنان به روزهایی می‌افتد که مانع انجام آن می‌شود مثلا اگر جمعه را روزه دارند چون روزه ایشان بیست و پنج ساعت است مقداری از روزه داخل مدت حد سبت می‌شود که از غروب شنبه آغاز می‌گردد و با راحت سبت معارض است و اشکالاتی دیگر هم در صورت دانستن این سه روز را اول سال روی می‌دهد پس این هم باید چاره‌جویی شود و برای دو تعدیل مذکور جداول و حسابهای دقیقی ترتیب دادند که بیش از اندازه در آنها دقت شده.

در بادی امر چنین بنظر می‌رسد که این جداول و کارهای نجومی از زمان خروج از مصر کار خود یهود بوده و بیرونی در این موضوع چیزی نمی‌گوید ولی تصور می‌کنم به گمان نزدیک به یقین که از زمان موسی تا اسارت کلده به‌طوری با روش عامیانه این مشکلات را رفع و رجوع می‌کردند و در کلده که بدون شک مرکز علم نجوم بوده و هنوز نام درخشان ساروسSaros زینت‌بخش کتب نجوم است از علمای نجوم آنجا این جداول و حسابهای دماغ‌فرسا استفاده شده بالاخص که ماههای دوازده‌گانه این قوم تمام ماههای کلدانی است و ارسطو در کتاب سماء و عالم یونانیان را مرهون کلدانیان می‌داند و از ارصاد و اعمال نجومی این قوم شرافتمندانه تقدیر کرده است.

اگر نویسنده مقاله تقویم یهود از بیرونی سپاسگزار است که نگذاشت این معلومات از میان برود ما ایرانیان بیشتر از او از بیرونی سپاسگزاریم که نگذاشت معلوماتی بسیار ارزنده درباره اعیاد و ایام و تواریخ مربوط به ایران فراموش شود و اگر کار او نبود این قسمت‌ها نیز از خاطره‌ها می‌رفت و راجع به کتب رائج آن عصر چنین می‌گوید:

«یکسره آنچه را که در زیج‌ها نگاشته‌اند کنار می‌گذاریم زیرا نویسندگان این دفاتر را توجه و عنایتی باین ایام نبوده و در اکثر این کتب به نقل از نسخی فاسد که بیشتر آنها ساختگی است کفایت شده و من آنچه را که از ناحیه خود زردشتیان بدست آورده‌ام که برای اعتقاد دینی توجهی خاص و عنایتی مخصوص بدین روزها داشته‌اند در اینجا نقل می‌کنم.

در کتب رادویه بن شاهویه و خورشید بن زیار موبد اصفهان و محمد بن بهرام بن مطیار مطالبی در این بحث یافتم که مرا از دیگر مراجع بی‌نیاز کرده و آنها را در اینجا بازگو می‌کنم».

همچنین از کتب دیگر مانند شاهنامه ابو منصوری که فردوسی هم از آن بهره‌مند شده و دیگر کتب نیز استفاده کرده. پیش از بیرونی برخی از علمای تاریخ اجمالا از تورات اطلاع داشتند که کورش پادشاه بزرگ ایران یهود را از اسارت کلدانیان آزاد ساخت ولی چون نام کورش را در سلسله پیشدادی و کیانی ندیده بودند ناچار طبری او را یکی از فرمانداران بهمن یا گشتاسب دانسته و گاهی هم او را با کیکاوس افسانه‌ای یکی شمرده ولی آنچه از

آثار الباقیه / ترجمه، مقدمه‌اول، ص: ۲۷

برای او مسلم بوده این است که هیچگاه کورش به شاهی نرسید و او که فرمانداری از ناحیه کیان بود از طرف لهراسب در مقام خود تثبیت گردید! و بیرونی در آثار الباقیه کورش را از پادشاهان کلده بشمار می‌آورد که در سال سوم پادشاهی او بنای بیت المقدس تجدید شد ولی این مرد که همواره در جستجو بوده پس از آنکه در آثار الباقیه

نوشته‌های جریر- طبری را بازگو می‌کند در قانون مسعودی یک جدول کامل از پادشاهان هخامنشی ذکر می‌کند و پیش از او در زیج صابی نیز به چنین جدول برمی‌خوریم اما قسمتهای زیادی در جدول فراهم آورده بیرونی است که در کار بتانی نیست.

همچنین طبری و دینوری و حمزه اصفهانی به تقلید از زردشتیان مدت پادشاهی اشکانیان را دویست و شصت و شش سال دانسته‌اند در حالی‌که اهل کتاب بنابر قول طبری پانصد و بیست و سه سال می‌دانستند و بیرونی از کتاب شاپورگان مانی که مانی برای شاپور نگاشته و خواندن زایجه مانی توانست تاریخ دقیق جلوس اردشیر را به دست آورد چون تاریخ اسکندر هم روشن بود مدت سلطنت اشگانیان نیز به دست آمد که پانصد و سی و هفت سال است.

(از تواریخ معلوم است که طول این مدت یعنی از فوت اسکندر تا پدید آمدن اردشیر بابکان پانصد و چهل و هشت سال است). نقل از ایران باستان

دوره سلطنت سلوکیدها که هشتاد سال است در این اقوال جزء دوره اشکانی محسوب شده است و باید برای علت اختلاف جزئی این آراء در مقیاس‌های تاریخی بیشتر دقت کرد.

بیرونی در کتاب تحدید نهایات الاماکن می‌گوید که داریوش خواست دریای احمر را به مدیترانه متصل کند و ترعه‌ای ایجاد کرد. عجیبتر آن است که در سنگی که به حجر الرشید معروف است و امروز در فرانسه نگاهداری می‌شود به چند زبان این موضوع نگاشته شده که شامپوللنیون افسر فرانسوی با تطبیق این خطوط توانست خط هیروگلیفی را بخواند و علم مصرشناسی آغاز شود و چون جغرافی‌دانان آن عصر از دماغه کاپ بی‌اطلاع بودند بیرونی در کتاب نامبرده می‌گوید ناچار باید از جنوب افریقا راهی به اقیانوس هند باشد زیرا کشتی شکسته‌های هندی در مدیترانه پیدا شده.

اطلاعاتی که ایرانیان از مانی داشتند بسیار دور از حقیقت بود و تنها او را به نام مانی نقاش می‌خواندند که در زمان شاپور ساسانی از چین به ایران آمده و فردوسی روی مدارکی که در دست داشته درباره شاپور چنین گوید:

بیامد یکی مرد گویا ز چین	که چون او مصور نبیند زمین
بدان چربدستی رسیده بکام	یکی پرمنش مردمانی بنام
بصورتگری گفت پیغمبرم	ز دین آوران جهان برترم

روی همین شهرت مانی است که حافظ گفته است.

گر از من باورت ناید رو از صورتگر چین پرس که مانی نسخه می‌خواند ز نوک کلک تصویرم

پدر مانی ایرانی بوده و مادرش سریانی و مذهب او فلسفه‌ایست که جهان را از دو اصل قدیم مخلوق می‌شمارد و این دو اصل نور و ظلمت است که یکی سرچشمه خیر و دیگری منبع شر است و این مذهب قسمتی از آسیا را گرفت و از راه شمالی افریقا به اروپا سرایت کرد و یکی از جنگهای صلیبی جنگ با مانویان است که در جنوب فرانسه روی داد.

بیرونی شائق بوده که مانی را بشناسد و بداند این مرد کیست و چه گفته است که دانشمندی بی‌نظیر مانند رازی کیش او را پذیرفته و از آن پیش نیز بسیاری از متفکران پیرو مانی بوده‌اند تا آنکه به کتب او دسترسی یافته و از نوشته‌های مانی بیش از اندازه مسائل تاریخی استفاده کرده که امروز آن مدارک در دسترس ما نیست شاید در ترکستان نزد مانویان باشد. نباید گفت بیرونی چهل سال درپی دسترسی باین کتب بود چون بیرونی هنگام نوشتن آثار الباقیه و اطلاع از مانی در حدود سی سال داشته و باین فرض از ده سال پیش از تولد در این جستجو بوده!

در رساله‌ای که فهرست نوشته‌های اوست از عدد سالیان چیزی نگفته و تنها اشتیاق سوزان خویش را به دیدن کتب مانی گفته! مطلبی که برای من تاریک مانده این است که اگر همه کتب مانی به پهلوی نبوده مسلما شاپورگان که برای شاپور پسر اردشیر نوشته است به پهلوی اشگانی زبان پدری او و دیگر نوشته‌های او سریانی بوده و آیا ترجمه این کتب را بیرونی دیده یا به کمک مترجم از آنها آگاهی یافته چون مسلم است که بیرونی پهلوی و سریانی نمی‌دانسته و در همه نوشته‌های او کوچکترین اشاره‌ای هم بر این امر نیست.

همچنین بیرونی سلسله فراعنه‌ی مصر را که ذکر می‌کند این افتخار ایران را که یک سلسله از فراعنه یعنی پادشاهان مصر ایرانی بوده‌اند بازگو می‌کند و آنها سلسله بیست و دوم می‌باشند.

مسلما مدارک او کتب عبری بوده که زمان نگاشتن کتاب حاضر بیش از اندازه از آن بهره‌مند شده و او خود از کتاب سید رعولام و کتب مذهبی یهود مستقیما استفاده کرده است.

اگر امروز از تاریخ اطلاعاتی صحیح از آغاز پیدایش حکومت در ایران تاکنون بدست می‌آورید باید بدانید که همواره چنین نبوده و در قرن سوم و چهارم که تازه ایرانیان از سلطه اعراب بیرون می‌آمدند باین اندیشه شدند که نخست تاریخ گذشته خود را

بدانند و از هرسو در این جستجو به تکاپو افتادند و به هر کنجی سری کشیدند و از هر دانشمندی چیزی پرسیدند و نوشته‌هایی را که از عهد ساسانی مانده بودند به چنگ آوردند که مع الاسف درهم و متناقض بود.

باین گفته حمزة بن حسن اصفهانی در مقدمه کتاب تاریخ پرارزش او بنگرید.

«تواریخ پادشاهان ایران همه مغشوش و نادرست است زیرا پس از صد و پنجاه سال از زبانی به زبانی دیگر نقل شده از این رهگذر من چاره‌یی نداشتم جز اینکه به هشت نسخه که جمع کرده‌ام اعتماد کنم و این هشت نسخه را باهم سنجیده و تاریخ پادشاهان ایران را از روی آنها تنظیم می‌کنم».

تاریخ مانند علوم دیگر در تکامل است مرحوم پیرنیا که عمری رنج برد تا ایران باستان را نگاشت از تمدن موهنجودار که در سند کشف شده و شاید از تمدن سومری قدیم‌تر باشد خبر نداشت و نیز از قوم حتی که در تورات ذکر شده هیچ آگاه نبود با آنکه در تورات نام این قوم آمده است که پسران ابراهیم او را در صحرائی که از بنی‌حت خریده بود دفن کردند و ساره زوجه او نیز در همانجا بخاک سپرده شد ولی در عصر مازمین رازگشایی کرده و معلوم شده که این قوم آریائی بوده‌اند و خط خاصی هم داشته‌اند که خوانده شده.

اگر آثار الباقیه و اطلاعات بیرونی را با شرایط زمان و مکان او بسنجیم در اعجاب خواهیم ماند بخصوص که تاریخ را با مغز ریاضی تحلیل کرده و روی همین سجیه ریاضی‌دانی اوست که تمام سنوات و وقایع را که در کتب پیش از اوست جدول ساخته و در برخی از موارد اعداد را به حروف ابجد (حساب جمل) نیز تحویل کرده تا از اشتباه مصون بماند.

کمتر اتفاق افتاده که میان علما کسی دارای چند شخصیت باشد لایبنیز و بیرونی چنین بودند و بیرونی گذشته از شخصیت ریاضی دارای شخصیت هندشناسی است پس از ۴۰۷ ه که سلطنت خوارزمشاهیان به دست محمود برچیده شد و او به غزنه آمد چون در ترجمه ریاضیات هند از زبان سانسکریت به تازی شک داشت و به اصلاحات فزاری و یعقوب بن- طارق حسب عادت نظر خوبی نداشت درصدد یاد گرفتن زبان سانسکریت افتاده و در آنوقت او در حدود چهل سال داشت و به هندوستان رفت و چند سال در آنجا ماند و این زبان سخت را آموخت و بعدا کارهای آن دو منجم را اصلاح کرد و هیجده کتاب از سانسکریت به تازی برگردانید که تنها سه عدد آن موجود است و دو کتاب هم از تازی به سانسکریت ترجمه کرد که عبارت است از هندسه اقلیدس و اسطرلاب و یک زیج هم برای سیاوپل کشمیری به این زبان نگاشت و ممکن است هر سه اثر سانسکریت او دستخوش زوال قرار گرفته باشد و او زمانی او به داد فرهنگ دیرین هندوستان رسید که این فرهنگ قدیمی در اثر هجوم به آن خاک امکان داشت به کلی از میان برود.

اما آن سه کتاب که موجود است یکی کتاب مالللهند است که تنها ده فصل فلسفی آنرا ترجمه کرده‌ام و نیرویی در خود نمی‌یابم که دست به ترجمه بقیه آن بزنم و ترجمه فعلی که

پیش چشم شماست سالها وقت مرا گرفت. کتاب دوم پاتنجلی است که پروفسور ریتر آنرا به چاپ رسانیده. سوم کتاب راشیکات است که در تناسب می‌باشد و در حیدرآباد چاپ شده و رساله‌ی مختصری است.

نظری به نسخه‌های آثار الباقیه

ما از خاورشناس نامی آلمانی که کتاب آثار الباقیه و ماللهند را در آلمان به طبع رسانیده سپاسگزاریم و اگر اقدام او نبود احتمال می‌رفت که این نسخه‌های خطی نیز مانند قسمت اعظم نوشته‌های بیرونی رهسپار عدم گردد و کوشش او در شناساندن بیرونی از راه ترجمه این دو اثر به اروپا بیشتر قابل قدرشناسی است.

نسخه بدل‌های او اکثر زائد است مثلا به جای (ذی حماء) که در قرآن آمده یعنی گل‌آلود ذی حمی آورده که به معنای تب‌دار باشد و چشمه گل‌آلود می‌شود و تب نمی‌کند و ابو عبد اللّه جبلی را که بیرونی می‌گوید اخلاق جبلی او سبب تندخویی و ناسزاگویی او به ایرانیان شده است به جای جبلی حبلی آورده که صفت زن است و با نسبت اخلاق او به مردم جبل این احتمال بکلی ساقط است و در اقدار ثوابت به جای ج که به معنای قدر سوم است ح آورده که در حساب جمل هشت می‌شود و چون ثوابت را قدما بیش از شش قدر نداشتند هرچند امروزه از لحاظ تشعشع آنها تا صد قدر ذکر شده، مسلم ح غلط و صحیح ج است و نظائر این اغلاط از قبیل زمان وسطی که با فتح واو است و هر هیئت‌دانی تعریف آنرا می‌داند با ضم واو ذکر کرده و با صلوهٔ وسطی به ضم واو اشتباه کرده با همه این احوال این خرده‌گیری‌های جزئی نسبت به خدمت باارزش او چیزی نیست اما اگر من به حروف معرب دسترسی داشتم بهتر می‌بود و خواستم در کواکب مسخره که مسخره اسم مفعول از باب تفعیل است روی خاء تشدید بگزارم ممکن نشد و با مسخره به فتح میم نباید اشتباه شود وگرنه کار به مسخره می‌کشد! و همین اشکال در کلمه مقطعه در حروف مقطعه است.

در القاب بطالسه محب الخیل ذکر شده و نسخه‌های خطی نیز چنین است و این لقب هم خالی از معنی نیست زیرا دوستار اسب معنی آنست و زید الخیل هم مردی در جاهلیت بوده ولی با ترجمه القاب جانشینان اسکندر به فرانسه محب الخیر صحیح است چهBienfaisant به معنای نیکوکار است و این القاب را که دوستدار برادر یا دوستدار خیر باشد از راه تمسخر به آنان داده‌اند چه یکی برادرکش بوده و دیگری شریر و بدکار.

ولی آنچه مهم است این می‌باشد که پس از این خاورشناس چهار نفر آلمانی نسخه‌هایی از آثار الباقیه یافته‌اند و هرکدام قسمتهایی که از کتاب ساقط بوده پیدا کرده‌اند و اینجانب کار آن چهار تن را کنترل کردم و قسمتهایی در دو نسخه عکسی دانشگاه که از روی نسخه‌های

اسلامبول عکس‌برداری شده یافتم و خوشبختانه بیشتر یافته‌های من راجع به گذشته ایران و اعیاد و ایام پدران ما می‌باشد و یک قسمت کوچک هم راجع به اواخر کتاب مربوط به یک مسئله ریاضی است که چون این افتادگی در کتاب نبود و قسمتی هم غلط چاپ شده مسئله برای حقیر لاینحل بود و بعدا با آنچه بدست آمد مسئله حل شد و برای اینکه یافته‌های این‌جانب با آنچه دیگران یافته‌اند فرق داشته باشد آنها را میان کروشه قرار دادم تا مشخص شود.

اما اینکه روی کلمه مبطخ در اسطرلاب در چاپ سابق پافشاری کرده‌ام و مبطح را غلط دانسته‌ام اشتباه از ناحیه من بوده زیرا با تعریفاتی که از اسطرلاب مبطخ یافتم با تسطیح منقول بیرونی منطبق نبود.

بیرونی در قسمت اسطرلاب کتاب تفهیم گوید: «و از اسطرلاب لونی است او را مبطخ خوانند و مقنطراتش و منطقهٔ البروج اندرو گرد نبودند و لیکن فشرده پهن چون خربزه و زین جهت مبطخ خوانند» و نیز توصیفی که از آن در کتاب استیعاب شده و نیز توصیف ابو الفتوح در کتاب تسطیح خود که چون خطوطی در آن بیضی ترسیم می‌گردد نیاز به دانستن مخروطات داریم و با دقت در تسطیح مذکور در کتاب که بعینه در کتاب استیعاب و رساله تسطیح صور آمده این تسطیح سازگار نیست و تسطیح مورد استفاده بیرونی به اصطلاح ما تسطیح قائم بر سطح استواست که نصف النهارات خط مستقیم و مدارات دوائری به گرد هم می‌افتد و اشتباهات و ساقطاتی هم در ترجمه قبلی بوده که تا حد امکان تصحیح و تکمیل شده و نسخه پیشین کتاب که در بیست و یک انتشار یافته یک سیاه مشقی بوده.

اما راجع به این ساقطات عقیده‌ام اینست که هرچه آثار الباقیه در دنیا موجود است که نسخه مدرسه سپهسالار از بهترین نسخه‌های آنهاست و مورد استفاده حقیر بوده و دو نسخه اسلامبول از روی نسخه‌ای قدیم که پیش از قرن هفتم موجود بوده نوشته شده منتها در آثار الباقیه‌های دسترس زاخائو و حقیر افتادگی‌هایی بوده که در دو نسخه اسلامبول نیست و در موقع تحریر جمیع این نسخ از روی نسخه پیش از قرن هفتم در کتاب افتادگی‌هایی دست داده به دلیل اینکه در این قبیل ساقطات همه نسخ موجود باهم مشترکند و اینکه قرن هفتم را تکرار می‌کنم برای این است که دو نسخه اسلامبول در آن حدود نوشته شده. در ساقطات کتاب در صفحه ۲۹ چاپ آلمان وقت رصد انقلاب صیفی را که بیژن کوهی انجام داده هزار و دویست و نه اسکندری ذکر کرده و بتوسط مترجم علامت ۸ را خواندم و مطلبی در این قسمت نداشت و چون می‌دانستم دو صورت مجلس از رصد او در تاریخ الحکما موجود است بآن رجوع کردم و نود افتاده در کتاب را یافتم و نیز دو نسخه اسلامبول هم نود را داراست پس هزار و دویست و نود و نه اسکندری شد و از این قبیل کارها در این کتاب بسیار شده منتهی

حقیر نسخه بدل کردن و وقت خواننده و خود را تضییع کردن دوست ندارم صحیح کلمات و مطالب را ذکر کردم و از تذکر خطاها دوری جستم.

این بود آنچه برای عموم نوشته شده اما شخص حقیر در آشنایی با این کتاب، مجذوب مسائلی هیوی آن شدم و می‌خواستم قسمت‌هایی که مربوط به نجوم است مانند استخراج بعد میان مرکز دائره خورشید با مرکز عالم که نزد قدما زمین بوده و انواع تسطیح که در دوره اسلامی اختراع شده و نظائر این مسائل را از کتاب دست‌چین کنم و بقیه را به حال خود بگذارم و این کار با مخالفت اساتید بالاخص رضوان‌پناه سید حسن مشگان طبسی قرار گرفت و من که در آن عهد جوان بودم از پند پیران سر نتافتم ناچار سالهاست که به فرمانبری آن بزرگان مشغولم اکنون کتاب را با ترجمه ساقطات و فهرست مسائل و برخی از حواشی موضحه تقدیم به مردم ایران می‌کنم ولی چون در کتاب پاره‌یی از مسائل ریاضی است از قبیل کار نصر بن عراق که در فصل راجع به گاه‌شناسی یهود بیرونی از او نقل کرده که از راهی دیگر غیر از راه بطلمیوس چهار نقطه آسمان را پیدا کرده با این مسئله که در منازل قمر اواخر کتاب می‌گوید که ماه گاهی منزلی را ترک می‌کند این اشکال به نظر میرسد که منازل برای ماه مانند بروج برای سیر خورشید است آیا خورشید می‌تواند طفره بزند برجی را طی نکرده به برجی دیگر رود پس قدما چه می‌گفتند؟ از این لحاظ نیازمند به تدوین رساله‌ای در مشکلات ریاضی این کتاب هستم که بطور خشک شامل ابحاث هیوی باشد و حل این مشکلات در حواشی خوش‌آیند نبود زیرا مطلب گم می‌شد و ارزش این مسائل معلوم نمی‌گشت از بخشنده

علم خواهانم تا عمر و توفیق دهد که به مقصود نائل آیم و همچنین پس از نشر کتاب اگر نیرویی تجدید شد تمام سنوات و اعداد را از نو باید با موازین بسنجم چنانکه بیشتر آنرا انجام داده‌ام و شاید نتیجه کار را هم از نظر خوانندگان بگذرانم تا خدا چه خواهد.

اکبر داناسرشت

اسلامبول عکس‌برداری شده یافتم و خوشبختانه بیشتر یافته‌های من راجع به گذشته ایران و اعیاد و ایام پدران ما می‌باشد و یک قسمت کوچک هم راجع به اواخر کتاب مربوط به یک مسئله ریاضی است که چون این افتادگی در کتاب نبود و قسمتی هم غلط چاپ شده مسئله برای حقیر لاینحل بود و بعدا با آنچه بدست آمد مسئله حل شد و برای اینکه یافته‌های این‌جانب با آنچه دیگران یافته‌اند فرق داشته باشد آنها را میان کروشه قرار دادم تا مشخص شود.

اما اینکه روی کلمه مبطخ در اسطرلاب در چاپ سابق پافشاری کرده‌ام و مبطح را غلط دانسته‌ام اشتباه از ناحیه من بوده زیرا با تعریفاتی که از اسطرلاب مبطخ یافتم با تسطیح منقول بیرونی منطبق نبود.

بیرونی در قسمت اسطرلاب کتاب تفهیم گوید: «و از اسطرلاب لونی است او را مبطخ خوانند و مقنطراتش و منطقهٔ البروج اندرو گرد نبودند و لیکن فشرده پهن چون خربزه و زین جهت مبطخ خوانند» و نیز توصیفی که از آن در کتاب استیعاب شده و نیز توصیف ابو الفتوح در کتاب تسطیح خود که چون خطوطی در آن بیضی ترسیم می‌گردد نیاز به دانستن مخروطات داریم و با دقت در تسطیح مذکور در کتاب که بعینه در کتاب استیعاب و رساله تسطیح صور آمده این تسطیح سازگار نیست و تسطیح مورد استفاده بیرونی به اصطلاح ما تسطیح قائم بر سطح استواست که نصف النهارات خط مستقیم و مدارات دوائری به گرد هم می‌افتد و اشتباهات و ساقطاتی هم در ترجمه قبلی بوده که تا حد امکان تصحیح و تکمیل شده و نسخه پیشین کتاب که در بیست و یک انتشار یافته یک سیاه مشقی بوده.

اما راجع به این ساقطات عقیده‌ام اینست که هرچه آثار الباقیه در دنیا موجود است که نسخه مدرسه سپهسالار از بهترین نسخه‌های آنهاست و مورد استفاده حقیر بوده و دو نسخه اسلامبول از روی نسخه‌ای قدیم که پیش از قرن هفتم موجود بوده نوشته شده منتها در آثار الباقیه‌های دسترس زاخائو و حقیر افتادگی‌هایی بوده که در دو نسخه اسلامبول نیست و در موقع تحریر جمیع این نسخ از روی نسخه پیش از قرن هفتم در کتاب افتادگی‌هایی دست داده به دلیل اینکه در این قبیل ساقطات همه نسخ موجود باهم مشترکند و اینکه قرن هفتم را تکرار می‌کنم برای این است که دو نسخه اسلامبول در آن حدود نوشته شده. در ساقطات کتاب در صفحه ۲۹ چاپ آلمان وقت رصد انقلاب صیفی را که بیژن کوهی انجام داده هزار و دویست و نه اسکندری ذکر کرده و بتوسط مترجم علامت ۸ را خواندم و مطلبی در این قسمت نداشت و چون می‌دانستم دو صورت مجلس از رصد او در تاریخ الحکما موجود است بآن رجوع کردم و نود افتاده در کتاب را یافتم و نیز دو نسخه اسلامبول هم نود را داراست پس هزار و دویست و نود و نه اسکندری شد و از این قبیل کارها در این کتاب بسیار شده منتهی

حقیر نسخه بدل کردن و وقت خواننده و خود را تضییع کردن دوست ندارم صحیح کلمات و مطالب را ذکر کردم و از تذکر خطاها دوری جستم.

این بود آنچه برای عموم نوشته شده اما شخص حقیر در آشنایی با این کتاب، مجذوب مسائلی هیوی آن شدم و می‌خواستم قسمت‌هایی که مربوط به نجوم است مانند استخراج بعد میان مرکز دائره خورشید با مرکز عالم که نزد قدما زمین بوده و انواع تسطیح که در دوره اسلامی اختراع شده و نظائر این مسائل را از کتاب دست‌چین کنم و بقیه را به حال خود بگذارم و این کار با مخالفت اساتید بالاخص رضوان‌پناه سید حسن مشگان طبسی قرار گرفت و من که در آن عهد جوان بودم از پند پیران سر نتافتم ناچار سالهاست که به فرمانبری آن بزرگان مشغولم اکنون کتاب را با ترجمه ساقطات و فهرست مسائل و برخی از حواشی موضحه تقدیم به مردم ایران می‌کنم ولی چون در کتاب پاره‌یی از مسائل ریاضی است از قبیل کار نصر بن عراق که در فصل راجع به گاه‌شناسی یهود بیرونی از او نقل کرده که از راهی دیگر غیر از راه بطلمیوس چهار نقطه آسمان را پیدا کرده با این مسئله که در منازل قمر اواخر کتاب می‌گوید که ماه گاهی منزلی را ترک می‌کند این اشکال به نظر میرسد که منازل برای ماه مانند بروج برای سیر خورشید است آیا خورشید می‌تواند طفره بزند برجی را طی نکرده به برجی دیگر رود پس قدما چه می‌گفتند؟ از این لحاظ نیازمند به تدوین رساله‌ای در مشکلات ریاضی این کتاب هستم که بطور خشک شامل ابحاث هیوی باشد و حل این مشکلات در حواشی خوش‌آیند نبود زیرا مطلب گم می‌شد و ارزش این مسائل معلوم نمی‌گشت از بخشنده علم خواهانم تا عمر و توفیق دهد که به مقصود نائل آیم و همچنین پس از نشر کتاب اگر نیرویی تجدید شد تمام سنوات و اعداد را از نو باید با موازین بسنجم چنانکه بیشتر آنرا انجام داده‌ام و شاید نتیجه کار را هم از نظر خوانندگان بگذرانم تا خدا چه خواهد.

اکبر داناسرشت

بنام خداوند بخشنده‌ی مهربان

ستایش از شمس المعالی و تقدیم کتاب باو

حمد و ستایش خداوندی را سزاست که از اضداد و اشباه برتر و بالاتر است و درود بر محمد مصطفی که بهترین آفریدگان است و بر فرزندان او که پیشوایان حقیقت‌اند.

یکی از تدبیرهای لطیف خداوند متعال در مصالح بشر و یکی از نعمتهای بزرگی که بر کلیه‌ی موجودات ارزانی فرموده این است که هیچگاه جهان از پیشوایی عادل که پناه مردم است تهی نگردد تا بندگان در گرفتاریها و پیش‌آمدهای روزگار باو پناه آورند و چون امری بر ایشان مشتبه گشت بر او عرضه دارند تا از مشکل ایشان گره بگشاید و نظام عالم باستنباط او پاینده بماند و فرمانبرداری از چنین کسی را وسیله‌ی ثواب اخروی قرار داد و این امر را بر مردمان

واجب گردانید و با اطاعت خود و رسول برابر ساخت چنانکه در گفته‌ی او که صرف حق و عدل و قضاء فصل است می‌گوید (یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ)[۴].

پس خداوند را سپاس می‌گذاریم که بر بندگان خویش منت‌هایی گذاشت و مولا و ولینعمت ما امیر اجل و سید منصور شمس المعالی را برگماشت و او را امام

عادل برای مردم قرار داد که تا دین حق را یاری کند و نگهبان حریم و ناموس مسلمانان باشد و اهل اسلام را در برابر مفسدان حمایت کند و خویی بدو بخشید که چون مانند آن را برسول و رساننده‌ی وحی خود بخشید منتی بر او گذاشت و فرمود: (إِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظِیمٍ).

خداوند عمر او را دراز کند و توانایی و بزرگی او را زیادت بخشد و در روزگار بر بهجت و بهای او بیفزاید و عرصه و درگاه او را حفظ کند و حاسدان و دشمنانش را از میان بردارد.

بسیار جای شگفت است که چگونه ایزد تعالی بر مآثر نژاد پاکش خوی کریم او را بیفزود و بجان گرامی او که زیر بار هیچ ظلم و ستمی نمی‌رود چطور خصالی پسندیده (از پرهیز و هدایت، صیانت و دیانت، عدل و انصاف، فروتنی و الطاف، حزم و عزم، سیاست و ریاست، تدبیر و تقدیر، و دیگر صفات پسندیده که اوهام نتواند آن را حصر کرد و مردم تاب و توانایی شنیدن آن را ندارند) بیفزود.

و لیسر اللّه بمستنکر ان یجمع العالم فی واحد[۵]

خداوند تمتع مسلمانانرا از حسن عنایت و رأی جمیل و شفقت و مهربانی آشکار او ادامه دهد و روز بروز به آنچه از الطاف او خوی گرفته‌اند بیشتر کناد و همگان را از خاص و عام به اطاعت واجب و فرض او توفیق بخشاد بمنه وجوده.

سبب تألیف این کتاب

و بعد، یکی از ادبا از تواریخی که ملل بکار می‌بندند و اختلافاتی را که در اصول که مبادی آنهاست و فروع که شهور و سالیان است و عللی که باعث اختلاف شده و سایر اعیاد و ایام مشهور که هریک را برخی از امم استعمال می‌کنند از من خواست که این مسائل را با بیان واضحی که قابل فهم باشد برای او شرح دهم تا او را از خواندن کتابهای گوناگون و پرسش از یک‌یک اهل این کتب بی‌نیاز کند.

---

[۴] (۱)- یعنی ای مردمی که ایمان آورده‌اید خداوند و پیغامبر او و اولی الامری را که از خود شما هستند فرمانبرداری کنید.

[۵] (۱)- یعنی اگر خداوند جهانی را در انسانی جمع کند از او این کار ممکن است و ناشناخته نیست.

آثار الباقیه / ترجمه، مقدمه‌دومج‌۱، ص: ۳۵

من دیدم انجام دادن این خواهش کاری بسیار دشوار و سخت است و بدین زودیها نمی‌شود بدان دست‌رسی یافت و اگر کسی بخواهد این خواهش را انجام دهد در حدود مطالب بدیهی و ضروری نیست که شبهه‌ای در قلب واقف بدان نگذرد و لیکن از علو دولت ولینعمت و مولای خود امیر سید اجل منصور شمس المعالی (که خداوند قدرت او را ادامه دهاد) در فراغ بال برای جستجوی این مآخذ و بذل مجهود در انجام این تکلیف باندازه‌ای که علم من از آنچه شنیده و یا دیده‌ام برسد کمک خواستم و چون پیش از این جامه‌ی خدمت فرخنده را پوشیده بودم این کار مرا جرأت داد که بار دیگر جسارت کنم و این کتاب را هم بمجلس بلندمرتبه تقدیم نمایم تا خدمت من تجدید شود و بدین خدمت از نو جامه‌های فخر، که یاد آن برای من همواره در روزگار پایدار بماند و شرف آن با عقاب من تا سالیان درازی ارث رسد، بپوشم.

امید است که این جسارت را از بندگان خود چشم‌پوشی کرده و این عذر را برأی صایب خود قبول فرمایند و اکنون آغاز به مقصود کنیم.

گوییم: نزدیکترین سببی که مرا بآنچه از من پرسیده‌اند می‌رساند شناسایی اخبار امم سالفه و تواریخ قرون گذشته است و بیشتر این احوال عادات و اصولی است که از ایشان و نوامیس ایشان باقی مانده و این کار را از راه استدلال بمعقولات و قیاس معقول به محسوس نمیتوان دانست و منتها راه موجود این است که از اهل کتب و ملل و اصحاب آراء و نحل که اینگونه تواریخ مورد استناد آنهاست تقلید و پیروی کنیم و آنچه آنان برای خود مبنا قرار داده‌اند ما نیز چنین کنیم. و پس از آنکه فکر خود را، از عوامل زیان‌آوری که بدان معتاد شده از قبیل تعصب و غلبه و پیروی از هوا و ریاست‌طلبی که سبب هلاک بسیاری از مردم است و مانع دیدار حق و حقیقت، پاک ساختیم باید آراء و گفته‌های ایشان را در اثبات این مقصود به یکدیگر بسنجیم.

این روش بهترین راهی است که ما را به حقیقت مقصود می‌رساند و نیرومندترین

آثار الباقیه / ترجمه، مقدمه‌دومج‌۱، ص: ۳۶

یاری است که شبهه و تردید را از ما دور می‌سازد چه، جز این راه دیگری نیست که ما را به حقیقت مقصود برساند اگرچه در آن راه بسیار کوشش کرده و سختیهای زیادی کشیده باشیم.

با آنکه این راه و قاعده‌ای که من پیشنهاد کرده‌ام آسان نیست که به زودی آن را تمیز دهیم بلکه پاره‌ای از آن اخبار امکان دارد که وقوع یابد و اگر ببطلان آن گواهی دیگری نباشد مانند اخبار راست و واقع خواهد بود.

گاهی از احوال عادی امروز چیزی مشاهده می‌کنیم که اگر مانند آنرا از زمانهای قدیم نقل کنند ما آنرا محال خواهیم دانست و عمر انسان به شناسایی تاریخ یک ملت کفایت نمی‌کند تا چه رسد به تاریخ ملل جهان و چون امر از اینقرار شد پس ما باید هرکدام از این اخبار را که نزدیکتر و مشهورتر است از صاحبان آن بگیریم و تا اندازه‌ای که می‌توانیم آنرا اصلاح کنیم و دیگر گفته‌های ایشان را بآن‌طور که هست بگذاریم تا این کار برای جویندگان حقیقت و

دوستداران حکمت بر تصرف در غیر این قضایا سرمشق باشد و نیز خود ما را به مجهولات دیگری ارشاد و راهنمایی کند و ما هم به خواست خدا چنین کردیم.

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۱

فصل اول در حقیقت شب و روز و مجموع آنها و آغاز هریک آنها

تعریف شبانه‌روز

گوییم: شبانه‌روز معلول بازگشت آفتاب است بدوران کل[۶] به دایره‌ای که برای این روز و شب ابتدا فرض شده اعم از هریک از دوایر ولی بدین شرط که هم ما آنرا مبداء دانسته باشیم و هم عظیمه باشد زیرا هر دایره عظیمه‌ای بالقوه افق است یعنی ممکن است که برای محلی افق واقع شود؛ و فلک به دوران کل روی دو قطب خود به حرکت ظاهری و مرئی از مشرق به مغرب می‌رود[۷].

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۲

اعراب آغاز روز و شب را نقطه‌های مغارب که بر دایره افق است فرض کرده‌اند پس، شبانه‌روز به عقیده آنان از آغاز غروب آفتاب است از افق تا غروب آفتاب فردا و آنچه ایشانرا بر این امر وادار نمود این است که ماههای عربی مبتنی بر مسیر کره‌ی ماه است و از حرکت قمر استخراج می‌شود و اوایل ماههای قمری به رؤیت هلال منوط است نه به حساب، و هلال در وقت غروب آفتاب دیده می‌شود و رؤیت هلال نزد تازیان اول ماه است پس، در نتیجه به عقیده‌ی تازیان شب پیش از روز شد و عادت ایشان در تقدیم شب به روز به همینطریق جاری گشته است[۸].

دلیل پیروان این عقیده آن است که مرتبه‌ی تاریکی بر نور مقدم است[۹] و نور بر تاریکی طاری است پس بهتر آن است که تاریکی را بر فروغ مقدم داریم.

---

[۶] (۱)- آسمان کره‌ایست موهوم و نقاط درخشنده‌ای در آن پیداست و این کره با همه‌ی اجزای خود بنظر متحرك است در حول خط مستقیمی که میان دیده ناظر و کوکب قطبی است که ستاره جدی باشد.

[۷] (۲)- هر دائره همینقدر که عظیمه باشد صلاحیت دارد که افق واقع شود چنانکه دائره‌ی معدل النهار در هر موضع که عرض آن ربع دور باشد با افق منطبق میشود و در خط استوا روزی دو بار فلك البروج با افق متحد میشود و آن وقتی است که دو قطب فلك البروج بر روی افق باشد و دائره میل در خط استوا وقتی افق واقع میشود که ستاره بر روی افق باشد و نصف النهار خود افق استوائی است و بدین جهت در همه روی زمین مبداء شبانه‌روز را از رسیدن خورشید بنصف النهار دانسته‌اند که همه‌ی شبانه‌روزها بیست و چهار ساعت باشد و افق واقع شدن نصف النهار از دیگر دوائر آشکارتر است بالجمله هر دائره همینقدر که عظیمه باشد صلاحیت دارد افق واقع شود بدین شرط که ما آنرا مبداء دانسته باشیم.

[۸] (۱)- چنانکه وقتی اعراب میگویند لیلة الخمیس مقصدشان شب پنجشنبه است که از غروب چهارشنبه آغاز می‌شود پس، اعراب شب را به روز مقدم می‌دارند و آنانکه سال خورشیدی بکار می‌بندند روز را بر شب و چون ایرانیان سالیان دراز ماههای ایشان عربی بوده هنوز جمعی از مردم وقتی می‌گویند شب پنجشنبه مقصودشان بعینه مقصد تازیان است و چون سال رسمی و دولتی ما خورشیدی شده باید روز را بشب مقدم داریم و مقصود ما از شب پنجشنبه شبی باشد که از غروب روز چهارشنبه شروع می‌گردد و اکنون عملا دارد چنین می‌شود و می‌گویند پنجشنبه شب تا التباسی پیش نیاید.

[۹] (۲)- تقدم چیزی بر چیز دیگر چندین قسم است و اقسام تقدم را در امور عامه‌ی فلسفه شرح داده‌اند یکی از آن اقسام تقدم رتبی است مانند تقدم تاریکی بر فروغ.

و این دسته سکون را بر حرکت مقدم شمرده‌اند بدینطریق که گفتند آسودگی و راحت تن در سکون است و حرکت جز برای حاجت ضرور نیست و رنج در دنبال حاجت و ضرورت است پس، تعب نتیجه‌ی حرکت است.

دلیل دیگرشان این است که اگر سکون در عناصر دوام یابد تولید فساد نمی‌کند ولی اگر حرکت در عناصر پایدار بماند عناصر فاسد می‌شود چنانکه در مورد زلزله‌ها و بادهای تند و امواج و غیره این امر مشهود می‌گردد.

اما میان غیر از عرب مانند رومیان و ایرانیان و مردم دیگری که با ایشان همدل و همداستانند چنین معمول است که روز و شب از آغاز طلوع آفتاب است از افق مشرق تا طلوع آفتاب از افق فردا؛ زیرا ماههای این ملل متکی بر محاسبه است و با کره‌ی ماه و ستارگان دیگر بهیچوجه وابستگی ندارد و بنابراین عقیده آغاز شبانه‌روز از ابتدای روز است بالنتیجه به عقیده این ملل روز بر شب مقدم است و دلیل این مدعا آنست که فروغ هستی است و تاریکی نیستی و هستی بر نیستی تقدم دارد.

آنانکه نور را بر ظلمت مقدم می‌شمارند گویند: حرکت بر سکون غلبه دارد زیرا حرکت وجود است نه عدم، و حیات است نه مرگ، و در مقابل استدلالهایی که پیروان اعراب می‌کنند معارضه بمثل می‌نمایند چنانکه می‌گویند آسمان بر زمین برتری دارد و شخص کارگر و جوان تندرست‌تر است و آب روان چون آب راکد بوی بد نمی‌دارد[10].

مبداء شبانه‌روز نجومی

اما به عقیده کلیه‌ی علمای نجوم شبانه‌روز از وقتی است که آفتاب به دایره‌ی نصف النهار می‌رسد تا ظهر فردا و این عقیده میانه‌ی این دو قول است پس آغاز شبانه‌روزها به عقیده‌ی ایشان از نصف ظاهر دایره نصف النهار است و محاسبات علماء نجوم در زیجها متکی به همین رأی است و بهمین قرارداد مواضع کواکب را به حرکت مستوی و حرکت تقویمی در دفاتر سالیانه ضبط کرده‌اند.

برخی دیگر از علمای نجوم نصف ناپیدای دایره نصف النهار را برگزیده‌اند و شبانه‌روز را از نیم شب آغاز می‌کنند چنانکه صاحب زیج شهریاران شاه بر این

رأی بوده[11].

[10] (۱)- از اینجا دانسته میشود که شعوبیه یعنی آنانکه ملل غیر عرب را بر عرب برتری می‌دادند نور را بظلمت و جوان را بر پیر و متحرک را بر ساکن و آسمان را بر زمین نیز برتری میدادند.

[11] (۱)- پس از تتبع زیاد و طاقت‌فرسا در فهرست ابن الندیم این زیج را بدست آوردم ابن الندیم از کتاب اختلاف الزیجات ابی معشر نقل میکند که در آغاز چهارمین قرن هجری در محل سارویه که در شهر جی باشد مشتی کتابهای فارسی قدیم که بر پوست درخت نوشته شده بود بدست آوردند و از خواندن این کتابها دانسته شد که کتب مذکور را بفرمان طهمورث در آن مکان پنهان کرده بودند و در شمار آن کتب زیجی بود که زیج معروف بزیج شهریار را از آن کتب استخراج کرده‌اند و این قضیه را ابو ریحان هم در همین کتاب نقل میکند ولی نامی از آن زیج و از قرائت آن کتب

این طریق هم بی‌عیب است و بازگشت هر دو امر به یک حقیقت است.

نکته‌ای که اصحاب نجوم را بر این گماشت که از دایره‌ی افق چشم پوشند چند چیز است.

یکی این است که دیدند مقدار شبانه‌روز با شبانه‌روز دیگر مختلف است و هیچگاه با یکدیگر یکی نیست چنانکه اختلاف آنها با یکدیگر هنگام کسوف بطور هویدا بر حس آشکار می‌گردد. و علت این اختلاف سیر آفتاب است در فلک البروج که گاهی تند و زمانی کند است.

علت دیگر آنست که قطعه‌های فلک البروج بر دوایر بطور مختلف عبور می‌کند.

پس برای اینکه این اختلاف را از میان بردارند مجبور به تعدیل آن شدند و تعدیل آن به مطالع فلک البروج به دایره‌ی نصف النهار در همه جای گیتی عمومیت دارد چه، این دایره یکی از آفاق استوائی است و لوازم آن در همه روی زمین تغییرناپذیر است ولی دایره‌ی افق بواسطه اختلافاتی که در هر موضع پیدا میکند

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۵

و در هر عرض بلدی به شکل مخالف با عرض دیگر است؛ و قطعه‌های فلک البروج بر آن به تفاوت عبور می‌کند؛ ازینرو عمل تعدیل به دایره‌ی افق تام نیست و بر یک نظام جاری نمی‌گردد[۱۲].

سبب دوم آن است که میان تمام نصف النهارهای بلاد دایره‌ی معدل النهار است و یا مدارات موازی با معدل ولی میانه‌ی دوایر آفاق زیاده بر آنچه گفته شد دوایر انحراف به شمال و جنوب هم می‌باشد و در شناسایی کواکب و مواضع آنها به دانستن طول نیازمندیم که با دانستن نصف النهار ملازمه دارد و به عرض که ملازمه با شناسایی افق دارد محتاج نیستیم.

علمای نجوم برای مراعات این نکته دایره‌ای برگزیدند که حسابهای ایشان در آن شیوع و عمومیت داشته باشد و از غیر آن رو برگردانیدند. با آنکه اگر به دایره‌ی آفاق هم عمل می‌کردند باز به مقصود می‌رسیدند و همان نتایجی که از دوایر نصف النهار می‌گرفتند ممکن بود که از دوایر آفاق بگیرند ولی راه دورتر می‌شد و بزرگترین خطا این است که شخص از راه راست پا بیرون گذارد و مسافت خود را طولانی‌تر کند.

نمی‌برد می‌گوید دانسته نشد که آن نوشته‌ها چه بوده این قضیه که ابو معشر نقل کرده بافسانه بیشتر مانند است تا بتاریخ؛ گذشته از اینکه طهمورث را وجود خارجی نبوده و اما زیج شهریاران مطابق تحقیقات نلینو در زمان یزدگرد تنظیم شده و بعدا بتوسط تمیمی نامی بتازی نقل شده و امروز قطعاتی از آن در کتابها موجود است.

[۱۲] (۱)- یعنی اگر میخواستند طلوع و غروب بعبارت دیگر روشنایی و تاریکی را اهل نجوم مبداء شبانه‌روز بدانند در هر بلدی یکنوع شبانه‌روز وجود مییافت در خط استوا شبانه‌روز درست بیست و چهار ساعت بود و همینطور که از خط استوا بسمت قطب می‌آمدیم مقدار شبانه‌روز تفاوت می‌یافت بقسمی که در برخی بلاد شش ماه شب و شش ماه روز بود و منجمان از زمانهای دور باین فکر افتادند که برای تساوی همه‌ی شبانه‌روزهای روی زمین چاره‌ای بیندیشند و چون دیدند که نصف النهار مانند دائره‌ی میل که افق استوا میشود بدو قطب معدل النهار میگذرد از اینرو نصف النهار را انتخاب کردند که در همه روی زمین شبانه روز بیست و چهار ساعت باشد خلاصه آنکه چون نصف النهار هم یکی از دوائر میول است و دائره‌ی میل افق خط استوا میشود پس نصف النهار بالقوه افق استوائی است.

(نقل از باب سوم قانون مسعودی)

تا اینجا حدی بود که شبانه‌روز را رویهمرفته بدان تحدید و تعریف کردیم ولی تعریف هریک از این دو بطور تفصیل چنین است:

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۶

تعریف شب و روز

لفظ یوم (روز) و نهار هر دو بیک معنی است و روز از آغاز پیدایش جرم آفتاب است تا غروب آن و شب برخلاف این است و کلیه‌ی ملل بر این تعریف همدل و همداستانند و همه‌کس گواهی میدهد که کسی را با دیگری در این معنی اختلاف نظری نیست.

تعریف روز و شب از نظر فقها

ولی برخی از فقهای اسلام آغاز روز را پیدایش فجر صادق و آخر روز را غروب آفتاب دانسته‌اند و علت آن را چنین ذکر کرده‌اند که میان‌مدت روز و روزه مساوات شود و از قرآن مجید این آیه را به گواهی آوردند (کُلُوا وَ اشْرَبُوا حَتَّی یَتَبَیَّنَ لَکُمُ الْخَیْطُ الْأَبْیَضُ مِنَ الْخَیْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ)[۱۳]- و چنین ادعا کردند که این دو طرف که در آیه مبارکه ذکر شده آغاز و انجام روز است ولی این اشخاص که روز را از طلوع فجر دانسته‌اند نمی‌توانند این آیه را دلیل خود قرار دهند زیرا اگر آغاز روزه آغاز روز بود چون تعریف روز برای مردم ظاهر و آشکار است آن وقت خداوند امر واضح و آشکاریرا که تعریف و تحدید آن سودی ندارد ذکر کرده بود چنانکه آخر روز و اول شب را تعریف و تحدید نکرد چون آغاز شب معلوم و متعارف بشر است و هیچ‌کس بدان جاهل نیست تا نیازمند به تعریف و توصیف باشد و چون خدای تعالی آغاز روزه را به طلوع فجر تعریف کرد و آخر روز را دیگر تعریف نکرد

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۷

بلکه بهمین اندازه که گفت تا شب روزه بدارید کفایت کرد زیرا همه مردم می‌دانند که اول شب غروب قرص آفتاب است پس دانستیم که مقصود از تحدید اول روزه این نیست که روز را تعریف کند بلکه مقصود این است که اول روزه را تعیین نماید.

انتقاد از تعریف فقها برای روز و شب و ورود در بحث با آنان

[۱۳] (۱)- یعنی بخورید و بیاشامید تا آنکه نخ سیاه از نخ سپید برای شما آشکار گردد و زمخشری در تفسیر کشاف نقل می‌کند که عدی بن حاتم طائی گفت من وقتی این آیه نازل شد نخی سیاه و نخی سپید در شب بدست گرفتم و این دو نخ را نگاه میکردم تا سپید و سیاه را از هم تمیز بدهم و از آن ساعت روزه بگیرم و چون روز شد به خدمت پیغمبر آمدم و ماجرا را بازگفتم بطوری پیامبر را خنده گرفت که دندانهای نواجذ او آشکار شد و فرمود انك لعریض القفا یعنی پس گردن تو پهن است و این جمله در زبان تازی کنایه از حماقت شخص است پس قضیه را برای من شرح داد که مقصود از نخ سیاه خود شب است و مراد از نخ سپید خود روز است و من الفجر قرینه است و مبین مقصود نه اینکه واقعا نخ سیاه از نخ سپید تمیز باید البته معلوم است که در هر زبان مشتی مجازات و استعارات است که همه‌کس آنرا نمی‌فهمد.

اگر فقها بگویند: روز شرعی غیر از روزی است که مردم در عرف قائل‌اند این گفته هم جز اختلاف لفظی بیش نیست و حقیقتی را که در عرف دارای نام خاصی است نامی گذاشته‌اند که عرف مردم وضع لغوی از آن بی‌خبر است با آنکه در آیه از ذکر روز و آغاز آن سخنی در میان نیست و پس از آنکه دشمنان ما در معنی با ما متفق شدند اگر هم در عبارت اختلافی باشد این اختلاف را چشم‌پوشی می‌کنیم[۱۴].

و از چیزهایی که به صحت گفته‌های ما دلالت دارد این آیه است (أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيامِ الرَّفَثُ إِلى نِسائِكُمْ) تا آنکه می‌فرماید (ثُمَّ أَتِمُّوا الصِّيامَ إِلَى اللَّيْلِ)- پس مباشرت با زنان و خوردن و آشامیدن تا وقتی محدود و موقعی معین قرار داده شد

آثار الباقيه / ترجمه، متن ج۱، ص: ۸

نه اینکه در همه شب چنانکه پیش از نزول این آیه خوردن و آشامیدن پس از عشاء آخرین ممنوع بود و در آنوقت نمی‌گفتند ما روز را با قدری از شب روزه داشتیم بلکه بطور اطلاق می‌گفتند که ما روزهایی روزه بودیم.

چگونه شخص می‌تواند به چیزی معتقد شود که خلاف آن عیان و آشکار است زیرا شفق در سمت مغرب نظیر فجر است از جهت مشرق و علت هردو یک چیز است و هر دو هم بیک حالت هستند[۱۵] و اگر طلوع فجر آغاز روز بود باید که غروب شفق هم آخر روز باشد و برخی از شیعیان ناچار این عقیده را هم قبول کرده‌اند[۱۶].

با آنکه اشخاصی که در گفته‌های پیش با ما مخالفت کرده‌اند در این معنی با من موافق خواهند بود که روز و شب در مدت سال دو مرتبه باهم مساوی می‌شود یکی اول موقع بهار و دیگری آغاز پاییز و گفته او با آنچه ما گفتیم مطابق می‌شود که روز هنگامی که به منتها درجه طول خود می‌رسد که آفتاب بمنتهای نزدیکی از قطب شمال رسد و هنگامی روز بکوتاهترین اوقات خود می‌رسد که آفتاب به منتهای دوری قطب شمال نایل گردد و نیز در این معنی با

---

[۱۴] (۱)- فقها در کتب اصول فقه یك فصل در حقیقت شرعی ترتیب داده‌اند و خلاصه آن فصل این است که اگرچه پاره‌ای از الفاظ در عرف مردم و در لغت معنای خاصی دارد ولی در شرع معنی دیگری بخود گرفته بقسمی که معانی اولیه آن الفاظ از آنها فهمیده نمی‌شود مثلا بقول ایشان صلات بمعنای دعا بوده ولی در لسان شارع بمعنای نماز است و حج در لغت بمعنای قصد بوده و در زبان شرع به معنای زیارت است و ابو ریحان میگوید اگر فقها در لفظ یوم و روز این داستان را از سر بگیرند و بگویند درست است روز عرفی که مورد حاجت همه بشر است از طلوع آفتاب است تا غروب آن ولی روز شرعی از طلوع فجر است تا غروب آفتاب(و بقولی تا غروب شفق) این حیله هم برای ایشان سودمند نیست؛ زیرا پس از آنکه تصدیق کردند روز عرفی و متداول بشر از طلوع آفتاب تا غروب آن است دیگر باین اصطلاح حاجت و نیازی نیست و شارع متصرف در لغت نیست و فرموده روز و مقداری از شب را روزه بدارید و شخص مسلمان باید این امر را اطاعت کند و نفرموده که باید باین حقیقت هم اعتقاد نمایید که روز از پیدایش فجر تا غروب آفتاب یا غروب شفق است.

[۱۵] (۱)- صبح روشنایی است که در مشرق پیش از طلوع خورشید پیدا می‌گردد و شفق روشنایی دیگری است که در سمت مغرب پس از غروب آفتاب باقی می‌ماند و صبح و شفق در شکل با یکدیگر مشابه و مانند هستند و در وضع مقابل زیرا در آغاز پیدایش صبح روشنایی بغایت ضعیف است و طولانی که ما آنرا صبح دروغین و دم گرگ می‌گوییم و پس از آن روشنایی بر افق پهن میشود و آنرا صبح راستین مینامند که مسلمانان از این وقت باید روزه بدارند و سپس بسرخی افزوده می‌شود تا آنکه بکلی آفتاب طلوع کند و شفق بعکس است یعنی پس از غروب قرص اولا در افق سرخی ظاهر میشود و پس از آن بیاضی عریض و پس از آن یك سپیدی طولانی تا آنکه کم‌کم محو شود و بتجربه و امتحان دانسته شده که انحطاط آفتاب در ابتدای صبح و انتهای شفق باید هیجده درجه باشد.

[۱۶] (۲)- چنانکه ما شیعیان امامیه غروب شفق را آخر روز می‌دانیم و فقهای ما فرموده‌اند که اگر کسی روزه خود را از روی عمد تا شفق باقی است افطار کند باید کفاره بدهد ولی جمعی از علماء عامه گفته‌اند همینقدر که آفتاب غروب کرد می‌شود روزه را افطار کرد.

ما توافق دارند که کوتاهترین شب زمستان با کوتاه‌ترین روز تابستان مطابق است و معنای این آیه (یُولِجُ اللَّیْلَ فِی النَّهارِ

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۹

وَ یُولِجُ النَّهارَ فِی اللَّیْلِ) و آیه دیگر (یُکَوِّرُ اللَّیْلَ عَلَی النَّهارِ وَ یُکَوِّرُ النَّهارَ عَلَی اللَّیْلِ) همین است که گفته شد[۱۷].

اگر دشمنان ما این مسائل را ندانند یا آنکه خود را به نادانی بزنند از قبول این یک مسئله چاره نخواهند داشت که نصف النهار اول شش ساعت است و نصف النهار دیگر هم شش ساعت و نمی‌توانند در قبول این مسئله تجاهل و تعامی نمایند چه، خبری که در ذکر فضیلت اشخاصی است که به نماز آدینه میروند بسیار شایع است و در آن خبر فضیلت اشخاصی را که در شش ساعتی که از آغاز روز است تا هنگام ظهر به نماز می‌روند به تفاوت ذکر شده[۱۸] و این خبر بر ساعات زمانی معوج معقول خواهد بود نه بر ساعات مستوی که آن را ساعات معتدله نیز میگویند[۱۹] و اگر ما با ایشان در این دعوی مسامحه کنیم واجب می‌آید که شب و روز وقتیکه آفتاب بدو نقطه‌ی انقلاب شتوی رسد باهم مساوی گردد و این هم در پاره‌ای از مواضع

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۱۰

خواهد بود و لازم می‌آید که شب زمستان با روز تابستان مساوی نشود و لازم می‌آید که نصف النهار وقتی که آفتاب میان وقت طلوع و غروب میرسد نباشد، با آنکه خلافات این لوازم نزد اشخاصی که کمترین بصیرت بحرکات کرات سماوی داشته باشند ظاهر و هویدا است[۲۰].

اگر کسی برای مدعای خود اینطور دلیل بیاورد که مردم وقتی فجر طالع شد می‌گویند وارد صبح شدیم و شب تمام شد باید این اشخاص از گفته دیگر مردم غلفت ننمایند که چون غروب آفتاب نزدیک شد و رنگ خورشید از سرخی روی بزردی گذاشت می‌گویند شب شد و روز رخت بربست و مقصود از این قبیل عبارات حقیقت‌گویی نیست و تنها

---

[۱۷] (۱)- یعنی قدری از شب را خداوند داخل روز می‌کند و بالعکس پاره‌ای از روز را داخل در شب مینماید و معنای آیه دوم این است شب را بروز می‌پیچد و روز را بر شب.

[۱۸] (۲)- هرکس که در روز آدینه ساعت اول برای نماز آن روز عازم شود مثل اینست که یک شتر قربانی کرده و در ساعت دوم این است که یک گاو به قربانگاه برده و در ساعت سوم چنان است که یک قوچ قربانی نموده و در ساعت چهارم مثل این است که مرغی قربانی کرده و در پنجمین ساعت مثل این است که گنجشکی قربانی کرده در ساعت ششم مثل این است که با یک تخم‌مرغ بخداوند تقرب پیدا کرده و این خبر را در کتابهای فقه شیعه حتی در صلات جواهر نیافتم و از کتب فقه اهل سنت نقل کردم.

[۱۹] (۳)- ساعات شبانه‌روز را دو قسم تقسیم کرده‌اند یکی ساعت مستوی و دیگری ساعت معوج و مقصود از ساعات مستوی آن است که مطابق روز و شب باشد یعنی اگر روز یا شب از دوازده ساعت زیادتر است ساعت مستوی هم همینطور باشد ولی ساعت معوج آن است که روز و شب را بهر اندازه‌ای که باشند به دوازده قسمت کنند و در خط استوا همواره ساعت معوج و مستوی یکی است چون در خط استوا دائره‌ی افق مدارها را با زوایای قائمه دو نیم متساوی می‌کند و قوس لیل و قوس نهار در آنجا مساوی است سخن در اینست که مقصود از ساعتی که در روایت است ساعات معوج است که همواره از صبح تا ظهر شش ساعت است.

[۲۰] (۱)- چون بنا بگفته ما که روز از پیدایش آفتاب است تا غروب آن شبانه‌روز در سال دو باریکی اول بهار و دیگری در اول پاییز مساوی میشود بنا بقول فقها ناچار باید در اول جدی که شب خیلی طولانی شده با روز بدینطور مساوی شود که قدری از طلوع فجر تا آفتاب و قدری هم از غروب آفتاب و تا غروب شفق را به روز بیفزاییم تا در نتیجه پس از این گرفتاریها در پاره‌ای بلاد شب و روز مساوی شود.

مقصودشان این است که مردم بطریق مجاز و استعاره از ادبار و روبرگرداندن حالتی که ایشان داشتند و از اقبال و روآوردن حالت دیگر خبر دهند و این امور در لغت هم جایز و سزاوار است چنانکه باز قرآن مجید می‌گوید (أَتی أَمْرُ اللَّهِ فَلا تَسْتَعْجِلُوهُ)[21]- باز بصحت گفته‌های این روایت نبوی گواهی می‌دهد که فرمود (صلواة النهار عجماء)[22] و اگر مردم نماز ظهر را نماز اول می‌گویند مقصودشان این است که اولین نماز از نمازهای روز است و اگر نماز عصر را نماز وسطی گویند برای این است که میان نماز اول از دو نماز روز و نماز اول از نمازهای

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۱۱

شب وسط و میانه است[23].

مقصود من از آنچه در این موضع بیان کردم فقط این بود که اگر کسی چنین گمان کرده که ضروریات و بدیهیات به خلاف قرآن گواهی میدهد و برای اثبات گمان باطل خود به گفته‌ی یکی از فقها یا مفسران استدلال می‌کند من این گمان را نفی کنم.

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۱۲

فصل دوم در مبداء سال و ماه گفتار می‌کند تعریف سال و ماه

سال بازگشت آفتاب است در فلک البروج به نقطه‌ای که از همان نقطه حرکت کرده و باید این حرکت به خلاف کل باشد و در این مدت زمانهای چهارگانه را که بهار و تابستان و پاییز و زمستان است شامل می‌شود. و طبایع چهارگانه این فصول را حائز می‌گردد. پس حرکت آفتاب به نقطه‌ای منتهی می‌شود که از همان نقطه ابتدا کرده بوده و این بازگشتها در نزد بطلمیوس ازمنه‌اش متساوی است ولی به عقیده دیگران از پیروان سند و هند[24] و محدثین این ازمنه غیر متساوی است زیرا که در ارصاد اینان برای اوج شمس حرکتی یافت شده،

این بازگشتها چه متساوی باشد چه مختلف سال به فصول اربعه محیط است و طبایع این فصول را حائز.

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۱۳

---

[21] (۲)- یعنی امر خداوند آمد و شتاب مکنید با آنکه امر چیزی نیست که قابل آمدن باشد و این را بزبان معانی بیان مجاز در اسناد می‌گویند.

[22] (۳)- استدلال ابو ریحان این است که اگر بگفته فقها روز از آغاز فجر است پس باید نماز بامداد را آهسته خواند با آنکه باتفاق نماز صبح را باید بجهر خواند.

[23] (۱)- چون آیه‌ای در قرآن است بدین مضمون که در ادای نمازها بسیار محافظت نمایید بویژه نماز میانی و نوعا اهل تفسیر گفته‌اند که مقصود از نماز وسطی، که نماز میانه‌روز باشد، نماز عصر است و ابو ریحان میگوید که این قول هم برای فقها که روز را از طلوع فجر تا غروب شفق دانسته‌اند فایده ندارد چه که مقصود از نماز وسطی بودن نماز عصر این این است که میان نماز ظهر و نماز مغرب و عشاء میانی است نه اینکه میان نماز صبح و شب میانی باشد تا در نتیجه در زبان شارع هم روز از آغاز فجر باشد.

[24] (۱)- چون مأمون الرشید بفضل‌پروری اشتهار یافت مردی هندی که(کنکه) نام داشت نزد او آمد و کتابی در نجوم هندی بدو تقدیم نمود و بامر مأمون این کتاب را ترجمه کردند و زیج سند هند همین است و این زیج در پاره مسائل با هیئت اسکندر اینها که هیئت بطلمیوس باشد مخالفت دارد و ابو ریحان در کتاب هند غلطهایی چند که در ترجمه است بیان کرده و معنای سند هند ابدیت و همیشگی است و از خصائص این زیج یکی حرکت اوج شمس است که مورد قبول علمای نجوم اسلامی و بعدا علمای اروپا قرار گرفت.

اما کمیت سال از ایام، نتایج ارصاد مختلف است. به بعضی ارصاد زیادتر و در برخی کمتر یافت شده ولی تفاوتی که عارض می‌شود در مدت کم غیر محسوس است و اگر زمان را امتداد دهیم و این اختلافات را بهم بیفزاییم آنوقت خطای فاحشی حاصل می‌شود و از برای همین است که حکماء توصیه کرده‌اند که رصد را چند مرتبه تکرار کنید شاید خللی در آن یافت شده باشد و برای این مطلب در کتاب دیگرم که موسوم به کتاب استشهاد در اختلاف ارصاد است بیشتر بیان خواهید دید.

در این مدت که بازگشت آفتاب باشد در فلک البروج ماه دوازده دوره و کمتر از یک دور حرکت می‌کند و دوازده دفعه دیدار هلال می‌گردد. پس این بازگشتهای دوازده‌گانه ماه را در فلک البروج یک سال قمری اصطلاح کرده‌اند. و آن مقدار کسری را که تقریبا یازده روز است از سال قمری حذف کرده‌اند و همین سبب شد شد که فلک البروج را بدوازده قسم متساوی قسمت کنند چنانکه در کتاب (تجرید شعاعات و انوار) بیان کرده‌ام و این همان کتاب است که به پیشگاه مبارک تقدیم نموده‌ام پس در نزد مردم دو گونه سال حاصل گردید سال شمسی و سال قمری و سبب اینکه از این دو کوکب بدیگر ستارگان تجاوز نکردند و حرکات آنها را مقیاس زمان قرار ندادند دو چیز است.

یکی اینکه حرکات دیگر ستارگان پنهانی است و پی بردن بآن حرکات از راه چشم کم حاصل می‌شود و فقط حرکت آنها را از راه رصد معلوم می‌کنند.

دیگر آنکه از این دو کوکب در احوال ازمنه و اهویه و نبات و حیوان و غیره از جزئیات عناصر و استحاله برخی به برخی دیگر، برای بزرگی و امتیازی از دیگر کواکب که در نور و منظر دارند، حاصل می‌شود.

اقسام کبیسه در سالهای شمسی ملل گوناگون

پس از این دو قسم سال سالهای دیگر را بیرون آوردند اما اهل قسطنطنیه و اسکندریه چنانکه ثأون در زیج خود بیان کرده و دیگر رومیان و سریانیان و کلدانیان و اهل مصر در زمان ما و آنانکه برأی معتضد هستند و سالشان سال شمسی است و بتقریب

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج‌۱، ص: ۱۴

سیصد و شصت و پنج روز و ربع روز باشد سال خود را سیصد و شصت و پنج روز گردانیدند و این چهار یک‌ها را در چهار سال بهم ملحق می‌کنند و یکروز تشکیل میدهند و آن سال را سال کبیسه گویند.

اما سال مصریان قدیم سال خورشیدی بوده جز اینکه ایشان این چهار یک‌ها را وامی‌گذاشتند تا یک سال تشکیل و این امر در (۱۴۶۰) سال انجام میگرفت آنوقت یکسال را کبیسه میکردند و در اول سال با اهل اسکندریه و قسطنطنیه بنابر آنچه ثاون اسکندرانی گفته موافق می‌شدند.

اما ایرانیان هم در ایام دولت خود سال شمسی را برگزیده بودند و سال را سیصد و شصت و پنج روز قرار داده بودند و کسور را حذف مینمودند تا اینکه از چهار یک‌ها در ۱۲۰ سال یک ماه و از پنجیک ساعات یکروز درست شود و در

هر ۱۱۶ سال به یکماه تمام به علتی که بعدا شرح خواهیم داد می‌افزودند و اهل خوارزم و سغد و آنهایی که پیرو کیش پارسیان و در تحت فرمان و طاعت آنها بودند و در ایام دولتشان خود را بآنان منسوب می‌کردند مانند ایرانیان عمل می‌کردند اما ملوک پیشدادی از پارسیان (و آنها کسانی بودند که تمام گیتی را مالک شدند) سال را سیصد و شصت روز میگرفتند و هر ماه را سی روز بدون کم و کسر و در سر هر شش سال یک ماه کبیسه می‌کردند و آن سال را سال کبیسه می‌نامیدند و در ۱۲۰ سال دو ماه کبیسه میکردند یکی بسبب آن پنج روز و دوم بسبب چهار یک روزها و چنین سال را بزرگ می‌داشتند و سال فرخنده می‌نامیدند و در این سال بعبادات و مصالح ملک می‌پرداختند.

عقیده‌ی علمای قبطیان بنابر آنچه در کتاب مجسطی گفته شده و سال را بر آن بنا نهاده و رأی پارسیان در اسلام و اهل خوارزم و سند بکلی اعراض از کسور یعنی از ربعها می‌باشد.

مللی که دارای ماههای قمری و سالهای شمسی هستند و بحثی در نسئی

اما عبرانیان و یهود و جمیع بنی اسرائیل و صابئین و حرانیان قولی میانه این دو قول اتخاذ کرده‌اند سال را از مسیر آفتاب و ماه را از مسیر قمر گرفته‌اند تا آنکه

اعیاد آنها و روزها بر حساب قمری باشد و اوقات سالیانه هم محفوظ بماند پس در هر نوزده سال قمری ۷ ماه را کبیسه کرده‌اند چنانکه در استخراج ادوار و کیفیات سنین آنها بعدا بیان خواهیم کرد.

و این دسته را نصاری در اخذ حساب روزها و پاره‌ای از اعیاد موافقت نمودند زیرا مدار امر نصاری بر فصح یهود است ولی در استعمال شهور با یهود مخالف‌اند و در این کار پیرو روم و سریانیان هستند و عرب هم در جاهلیت چنین می‌کردند بتفاوت میانه‌ی سالشان که قمری و سال شمسی است نظر می‌کردند که این مقدار ده روز و بیست و یک ساعت و پنج یک ساعت است و هر وقت که این مقدار یک ماه می‌شد بر سال می‌افزودند و آنها این مقدار را ده روز و بیست ساعت می‌دانستند و و تولیت این کار را نسئه که از کنانه بودند متعهد بودند و اینان در نزد عرب معروف به قلامس هستند که مفرد آن قلمس می‌شود و قلمس دریای پر آب را گویند و ایشان این‌چنین بودند ابو ثمامه جنادة بن عوف بن امیة بن قلع بن عبّاد بن قلع بن حذیفة بن و تمام اینها نسأه بودند و اول کسی که از ایشان بدینکار پرداخت حذیفه بود و او پسر عبد بن فقیم بن عدی بن عامر بن ثعلبة بن مالک است و آخر آنان ابو ثمامه است و شاعر کنانه در وصف او این شعر را گفته:

فدا فقیم کان یدعی القلمسا[۲۵] و کان للدین لهم مؤسسا

مستمعا من قوله مرأسا

---

[۲۵] (۱)- یعنی فقیم که قلمس خوانده میشود موسس این روش است که سالها را نسی میکند و آنچه او گوید دیگران بفرموده او گوش می‌دهند.

و دیگری گفته:

مشهر من سابقی کنانه معظم مشرف مکانه

مضی علی ذلکم زمانه[۲۶]

دیگری سروده:

ما بین دور الشمس و الهلال یجمعه جمعا لدی الاجمال

حتی یتم الشهر بالکمال[۲۷]

و این کار از صد سال از پیش از اسلام از یهود ناشی شد ولی یهود در هر بیست و چهار سال قمری نه ماه کبیسه می‌کردند و سالیان آنان بیک طریقه با زمان جاری بود و از اوقاتش تقدم و تأخر نمی‌گرفت[۲۸].

تا آنکه در سال حجهٔ الوداع رسول اکرم به حج رفت و این آیه بر او نازل شد إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُحِلُّونَهُ عاماً وَ يُحَرِّمُونَهُ عاماً[۲۹] پس این خطبه را خواند (ان الزمان قد استدار کهیئهٔ یوم خلق اللّه السموات و الارض)[۳۰] و آیه مذکور را بر آنان قرائت کرد و کبسی که نسئی باشد حرام فرمود پس عرب از آن روز کبس را اهمال کردند و شهورشان از آنچه سابقا بر آن بود تغییر کرد و اسماء این ماهها از تأدیه‌ی معنای خود کوتاه شد.

اما امم دیگر آرایشان در این مسئله معروف نیست و ظاهر اینست که از این چند طریقه که گفته شد تجاوز ننماید و هرامتی پیرو عقیده‌ی امت همسایه خویش باشد.

---

[۲۶] (۲)- یعنی یکی از مشهورترین پیشینیان بنی کنانه که در این قوم دارای عظمت و شرافت بود بهمین طریق زمان خود را گذرانید.

[۲۷] (۳)- یعنی میان گردش آفتاب و ماه را درگاه حساب برای اینکه ماه را کامل کند حساب می‌نماید و جمع می‌کند.

[۲۸] (۱)- یعنی همواره ترتیب کبیسه یهود بیک طریقه بود و مردم تکلیف خود را می‌دانستند بعکس در عرب اینطور نبود یکمرتبه محرم را که شهر حرام است نسئی می‌کردند و به چپاول می‌پرداختند و چون بدیشان اشکال می‌شد که چرا در ماه حرام چنین کردند می‌گفتند محرم ماه بعدی است و این ماه کبیسه است و هر طوری که دلخواه ایشان بود این یک ماه را در مدت سه سال اعمال می‌کردند چنانکه آیه هم بهمین مضمون گواهی می‌دهد.

[۲۹] (۲)- یعنی نسئی زیادی در کفر است و آنانکه کافر شدند مردم را باین عمل گمراه میکنند سالی را حلال میکنند و سالی را حرام.

[۳۰] (۳)- یعنی اکنون زمان برگشت بهمان طریقه که خداوند آنرا آفریده در روزی که آسمان و زمین را آفرید رسیده یعنی همینطور که انسان در مدت یکسال دوازده مرتبه رویت هلال مینماید باید سال هم همینطور باشد و شخصی سیزده مرتبه رویت هلال نمیکند که تا سال را سیزده ماه بداند.

شنیدم که هندیان نیز رؤیت هلال را در شهور خود بکار می‌بندند و هر نهصد و هفتاد و شش روز یکماه قمری کبیسه می‌کنند و تاریخ خود را از وقتی آغاز

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۱۷

می‌نمایند که در برج نامعین اجتماعی دست داده باشد[۳۱] و از هر اجتماع نزد ایشان اجتماعی که در یکی از دو نقطه اعتدال روی دهد بهتر است و سال کبیسه را ذماسه می‌گوید.

شاید علت این کار چنین باشد که در احکام نجومی خود به بروج کاری ندارند و فقط از میان کواکب ماه را به تنهایی انتخاب کرده‌اند و منازل قمر و جفور آن را در احکام نجومی استعمال می‌کنند[۳۲].

ابو محمد نائب آملی در کتاب غره از یعقوب بن طارق نقل می‌کند که هندیان چهار نوع تاریخ دارند.

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۱۸

یکی آنست که آفتاب از نقطه‌ای از فلک البروج که حرکت آغاز کرده بهمان نقطه بازگردد و این سال را سال شمسی نامند؛ دوم آنست که آفتاب سیصد و شصت مرتبه طلوع کند و این را سال وسطی گویند زیرا که از سال قمری زیاد است و از سال آفتاب کمتر است؛ سوم آنست که ماه از شرطان که رأس الحمل است[۳۳] حرکت کند و پس از دوازده

---

[۳۱] (۱)- چون آفتاب و ماه در یکدرجه و یك دقیقه باشند آنرا به اصطلاح مجسطی اتصال و به اصطلاح منجمان اجتماع گویند و ماه در این حالت در محاق است و استقبال که آنرا امتلا نیز مینامند وقتیست که ماه روبروی خورشید باشد و در اینحال ماه بدر است.

[۳۲] (۲)- خورشید در مدت یکسال بروج دوازده‌گانه را طی میکند و ماه این مدت را که بیست و هشت منزل آن است یکماهه طی می‌نماید ولی هندیان منازل ماه را بیست و هفت منزل دانسته‌اند چنانکه ابو ریحان در اوایل فصل آخر این کتاب که در منازل قمر است می‌گوید پس از هر منزلی نزد ایشان سیزده درجه و ربع درجه میشود بتقریب و چنین معتقدند که می‌شود از طبیعت این منازل برطوبت و یبوست هوا استدلال کرد پس بدین سبب حدوث این دو کفیت را بشش رباط قائم دانسته‌اند در رباط اول شش منزل است شرطین طرف جبهه قلب شوله نعائم و در رباط دوم هفت منزل است که ابتدای آن از بطین است و در رباط سوم پنج منزل است که از ثریا شروع میگردد و در رباط چهارم شش منزل است که پس از منازل پیشین است و در رباط ششم سماك اعزل و رامح می‌باشد و ترتیب این منازل را در آخرین فصل این کتاب ملاحظه فرمایید.

هندیان می‌گویند که همینطور که هر برجی را مثلثه‌ایست همینطور هر منزل را هم رباطی است با این فرق که مثلثات بروج متساوی هستند ولی رباطات متساوی نیستند.

و از طول قمر و دیگر کواکب در منازلی که در یك رباط و یك طبع باشند استدلال به چگونگی هوا می‌کنند که رطوبت و یبوست حادث خواهد شد چنانکه گویند چون قمر در منزل رطب باشد از رباطی و آفتاب در منزل دیگر رطب از همان رباط دلیل باران باشند و منازل یابسه را هشت منزل دانسته‌اند و منازل رطب را یازده و نه منزل دیگر را میانه دانسته‌اند.

[۳۳] (۱)- شرطان نخستین منزل ماه است و اهل نجوم گویند که دو شاخ حمل محسوب میشود از اینجاست که ابو العلا در قصیده‌ای که ابو اسحق را جواب گفته میگوید اگر بره آسمان بخواهد با شما مخالفت کند شرطان که دو شاخ او هستند و بمنزله سلاح او خواهد از سرش افتاد.

لوتردی لنطحکم حمل الشهب تردی عن راسه الشرطان و خاقانی گوید:

s\i\́ ز چرخ اقبال بی‌ادبار خواهی او ندارد هو\z که اقبال مه نو هست با ادبار شرطانش\E\E\z

یعنی ماه وقتی بحالت بدر که آنرا اقبال و استقبال گویند خواهد رسید که به نخستین منزل خود پشت کرده باشد پس در جهان اقبال بی‌ادبار نیست برخی از ادبا چون بدین معنای دقیق و لطیف برنخورده‌اند شرطان را سرطان خوانده‌اند که چهارمین برج خورشید باشد بدیهی است که سرطان هیچ ربطی به قمر ندارد و نیز اشراط استعمال شده و باز او می‌گوید: و تبتسم الاشراط فجرا کانها ثلث حمامات سد کن بموقع این بیت عطف بشعر پیشین است و مقصود آنست که کیست آن راهرو در شب را به خنده‌ی اشراط که همچون سه کبوتر ملازم و مجتمع در یك مکانند بشارت دهد. اما اینکه مولوی گفته:

دوره بهمانجا بازگردد و سال قمری نزد هندیان این سال است و مقدار آن سیصد و بیست و هفت روز و هفت ساعت و دو سوم ساعت است به تقریب چهارم آنست که دوازده مرتبه رؤیت هلال گردد و سال قمری مستعمل همین است.[۳۴]

آثار الباقیه / ترجمه ؛ متن‌ج۱ ؛ ص۱۹

فصل سوم در حقیقت تاریخ و اختلاف امم در آن گفتگو می‌کند

مبداء تاریخ از چه امری است

تاریخ مدت معینی است که از آغاز سال شروع می‌گردد که در آن سال پیغمبری مبعوث شده یا پادشاه بزرگی قیام کرده یا امتی بطوفان و زلزله هلاک گشته یا مملکتی خسف شده، یا وباء و قحط شدیدی اتفاق افتاده، یا انتقال دولتی و تبدیل ملتی و یا حادثه‌ی عظیمی از آیات سماوی و علامات مشهور ارضی که جز در ازمنه‌ی دراز حاصل نمی‌شود، روی داده و بیاری تواریخ اوقات محدود و معین شناخته می‌شود. و در همه حالات دینی و دنیوی از تاریخ گزیری نیست.

کلیه امم و مللی که در سرزمینهای مختلف پراکنده‌اند؛ هریک تاریخی مخصوص بخود دارند و مبداء آن تواریخ از زمان پادشاهان بزرگ یا پیغمبران یا دولت‌های ایشان، یا یکی از عللی که در بالا ذکر شد می‌باشد. بکومک این تواریخ ایشان نیازمندیهای خویش را از معاملات و وقت‌شناسی رفع می‌نمایند. و البته هر تاریخ مختص بدان امتی است که آن را وضع کرده.

تا آنجا که می‌دانیم قدیمترین و مشهورترین اموری که مبداء تاریخ قرار گرفته پیدایش بشر است. پیروان این تاریخ از اهل کتاب یعنی یهود و نصاری و مجوس و فرقه‌های مختلف آنها در کیفیت این تاریخ باندازه‌ای با یکدیگر اختلاف

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۲۰

دارند که نظیر این اختلاف دیده نشده و نوعا اموری که به آغاز خلق و احوال قرون پیشین تعلق می‌گیرد برای فاصله‌ی بعیدی که با زمان ما دارد با مطالب نادرست و افسانه آمیخته است و خداوند هم فرموده ا لم یأتکم نبوا الذین من قبلکم لا یعلمهم الا اللّه[۳۵] پس بهتر آن است که قول این امم را در چنین موارد قبول نکنیم مگر آنجا که کتابی مورد اعتماد یا خبری که با شرایط ثقه توام باشد بر آن گواهی دهد. با ملاحظه در این تواریخ باین نکته پی‌می‌بریم که میان ملل گوناگون اختلافات بسیاری موجود است.

\í\s كبك جنگی را بیاموزان تو صلع\z بر خروسان مینما اشراط صبح\E\E\z

مقصود او از اشراط علامات صبح است از قبیل اشراط الساعه که علامت قیامت باشد و معنی لغوی را مولوی بکار بسته.

[۳۴] أبو ریحان بیرونی/ ترجمه: اکبر دانا سرشت، آثار الباقیه / ترجمه - تهران، چاپ: پنجم، ش ۱۳۸٦.

[۳۵] (۱)- یعنی آیا کفار از اخبار اشخاص گذشته با خبر نشدند که هیچکس جز خداوند آن اخبار را نمی‌داند.

عقیده‌ی ایرانیان در مقدار عمر عالم

ایرانیان و مجوس عمر جهان را بنابر بروج دوازده- گانه دوازده هزار سال دانسته‌اند و زردشت مؤسس دین ایرانیان چنین پنداشته که پیدایش عالم تا زمان ظهور او سه هزار سال است که مکبوس بچهاریک‌هاست[۳۶] زیرا خود او سالها را حساب کرده و نقصانی را که از جهت چهاریک‌ها لازم می‌آید تصحیح کرده و فاصله‌ی ظهور او تا آغاز تاریخ اسکندر ۲۵۸ سال است پس آنچه از آغاز جهان تا زمان اسکندر گذشته ۳۲۵۸ سال می‌باشد ولی چون از آغاز پادشاهی کیومرث که به عقیده‌ی ایرانیان نخستین کسی است که تمدن را به ایرانیان آموخت تا زمان اسکندر مدت پادشاهی هریک از شاهان را با توجه باینکه سلطنت ایران از دودمان او هیچگاه منقطع نگشته حساب کنیم سه هزار و سیصد و پنجاه و چهار سال خواهد شد. ازاین‌رو تفصیل این واقعه با آنچه مجملا گفتیم تطبیق نمی‌نماید.

علاوه‌بر این ایرانیان با رومیان در تاریخ اسکندر هم اختلاف دارند بیان مطلب آن است که از اسکندر تا آغاز پادشاهی یزدگرد نهصد و چهل و دو سال و

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۲۱

دویست و پنجاه و هفت روز است و چون از این مدت پادشاهی ساسانیان را تا اول یزدگرد که قریب چهارصد و پانزده سال است بتقریب کم کنیم پانصد و بیست و هشت سال باقی خواهد ماند و این مدت ملک اسکندر و ملوک طوایف خواهد شد و چون زمان سلطنت هریک از اشکانیان را بهم افزاییم بنابر آنچه ایرانیان اثبات کرده‌اند دویست و هشتاد سال خواهد شد و با همه‌ی اختلافات ازمنه‌ی اشکانیان سیصد سال بیشتر نخواهد شد ولی این اختلاف را در آتیه قدری اصلاح خواهد کرد[۳۷].

به عقیده‌ی طایفه‌ای دیگر از ایرانیان سه هزار سال مذکور از اول آفرینش کیومرث است زیرا پیش از او فلک شش هزار سال ساکن بوده است و طبایع هنوز استحاله نیافته بودند و امهات بهم ممزوج نگشته و کون و فساد هم وجود نداشت و زمین معمور و آبادان نگشته بود و چون فلک به حرکت آمد انسان نخستین در معدل النهار آفریده شد و نیمی از آن بطرف شمال و نیمی بطرف جنوب و تناسل کرد و اجزاء عناصر به توسط کون و فساد بهم ممزوج شد و دنیا معمور و آبادان گردید و عالم انتظام یافت.

اختلاف یهود و نصاری در مقدار عمر عالم و بیان علت این اختلاف

یهودیان با نصاری اختلاف بزرگتر دارند یهود می‌گویند که آنچه از زمان آدم تا اسکندر گذشته ۳۴۴۸ سال است و نصاری می‌گویند که ۵۱۸۰ سال است[۳۸] و بدین سبب یهودان از زمان کاستند که تا خروج عیسی در میانه‌ی چهار هزار سال که وسط هفت هزار سال عمر عالم است، واقع شود[۳۹] و با زمانی که

---

[۳۶] (۳)- چون سال خورشیدی ۳۶۵ روز و ربع روز است مراد از چهار یک‌ها این ربع روزها می‌باشد.

[۳۷] (۱)- در این موضوع حق با رومیان است و ایرانیان از اینرو اشتباه کرده‌اند که دوره‌ی پادشاهی اشگانیان را که از چهار قرن هم افزونتر است بسیار کمتر دانسته‌اند و بیرونی در آینده با دلایلی قاطع عقیده‌ی اخیر را ثابت خواهد کرد و در این صورت عقیده‌ی رومیان محقق می‌گردد.

[۳۸] (۲)- پس تفاوت این دو مدت ۱۷۳۲ سال است.

آثار الباقیه / ترجمه، متن ج۱، ص: ۲۲

انبیاء به ولایت عیسی از بتول عذرا مژده‌گانی دادند مخالف شود هریک از این دو دسته را در احتجاج خود اعتماد و تکیه بر تاویلاتی است که به حساب جمل استخراج می‌شود پس یهود بطور قطع منتظرند تا سال ۱۳۳۵ اسکندری بانجام رسد و مسیح موعود خروج کند[۴۰]. حتی اینکه دسته‌ی زیادی از متنبئین فرق یهود مانند راعی و ابی عیسی اصفهانی و مانندههای ایشان ادعا نمودند که ما رسولان عیسی هستیم که بسوی بندگان آمده‌ایم.

توضیح آنکه اول این تاریخ با وقت بطلان قربانیها و انقطاع وحی و فترت پیغمبران موافق است و از سفر پنجم تورات این آیه را گرفتند که ایزد تعالی به عبرانی می‌فرماید (انوخی هستر استیرا پونای میهیم و هاتق بیومها هویم) تفسیرش اینست که من خداوند هستم و ذات خود را تا امروز از مردم پوشانیده‌ام پس هستر استیر را که دو لفط استار است حساب نمودند ۱۳۳۵ سال شد و گفتند که این مدت زمان انقطاع وحی و بطلان قرابین است و معنی استتار اینست و ذات در این جمله به معنی امر است و از برای صحت این ادعا قول دانیال را در کتاب خود به گواهی آوردند (میعیث هوسار هتومید لوثیث شقوص شومیم الف و موثایم و تشیعم) که تفسیرش چنین می‌شود (از آغاز وقتیکه قربان جایز شود تا آنکه پلیدی روی به اضمحلال گذارد هزار و دویست و نود سال میباشد) و باز در دنبال این می‌گوید (اشری‌ها محکی و یکیع لیامیم الف و شلوش میوث و شلوشیم و حمثا) و تفسیرش اینست طوبی و خوشا بکسی که تا سال هزار و سیصد و سی و پنج صبر و شکیب نماید.

بعضی از یهود گمان کرده‌اند که میانه‌ی این دو قول چهل و پنج سال است زیرا که قول اول او در ابتدای عمارت بیت المقدس بوده و قول اخیر پس از فراغ از ساختمان آن. برخی دیگر می‌گویند که قول اول توقیت زمان ولادت عیسی است و قول اخیر ظهور اوست و گفتند که چون یعقوب بر یهودا برکت داد و دعایش

آثار الباقیه / ترجمه، متن ج۱، ص: ۲۳

کرد، بدو خبر داد که ملک و سلطنت از پسران او بیرون نخواهد رفت تا کسی بیاید که سلطنت از آن اوست و یهود می‌گویند که واقع همچنین و ریاست از دست آل یهود خارج نگشته زیرا راس الجالوت (تفسیر این کلمه رئیس جلاکنندگان که از اوطان خود به بیت المقدس جلا شدند) صاحب و امیر بر هر یهودی است در دنیا و مالک و مطاع اوست در جمیع اعصار و بر یهود در اکثر احوال فرمانرواست.

نصاری هم این کلمات را که سریانی است دلیل و معتمد خود قرار دادند و آن اینست (یشوع مشیحا فرو قاربا)[۴۱] تفسیرش چنین می‌شود عیسی مسیح نجات- دهنده اعظم است و آن کلمات را بحساب جمل حساب کردند و

---

[۳۹] (۳)- ۳۴۴۸ سال عمر عالم به عقیده‌ی یهود+ ۱۳۳۵ سال تاریخ ظهور عیسی- ۴۷۸۳ بدین توضیح که از خروج بنی اسرائیل از مصر تا اول تاریخ اسکندر ۱۰۰۰ سال است و عیسی هم در ۳۰۴ اسکندری متولد شده.

[۴۰] (۱)- چون تولد عیسی ۳۰۴ تاریخ اسکندری است و ۳۱ سال بعد ادعای نبوت کرده.

[۴۱] (۱)- یشوع ۳۸۶- مشیحا ۳۵۹- فرو ۲۸۶- قاربا ۳۰۴ مجموع- ۳۳۵

نقل از حواشی اعتضاد السلطنه

مجموع آن ۱۳۳۵ روز شد پس گمان کردند که مراد دانیال از این اعداد این کلمات میباشد نه سالهای مذکور زیرا این کلمات در نص گفته‌ی دانیال فقط اعداد است بدون آنکه دانسته شود که معدود آن سال است یا روز یا غیره.

نصاری می‌گویند که این اعداد به اسم مسیح بشارت است نه بر وقت آمدن او و دانیال هنگامی که در زمین بابل در زمره‌ی بنی اسرائیل بدست ایرانیان اسیر بود[42] و برای خداوند نماز می‌خواند در ۲۴ روز ماه اول از سال سوم پادشاهی کوروش بخواب دید که خداوند بر او وحی فرستاد که اورشلیم یعنی بیت المقدس هفتاد سابوع تعمیر می‌شود و برای قوم تو جایگاه امن و راحت می‌شود آنگاه مسیح می‌آید و کشته خواهد شد پس از آمدن او اورشلیم برای آخرین دفعه ویران می‌گردد و تا جهان برپاست ویران خواهد بود و سابوع هفت سال است و از این مدت هفت سابوع در بنای اورشلیم بگذشت و این همان زمان است که زکریا بن برخیا بن عدوا در کتاب خود می‌گوید (که من مناره‌ای را در خواب دیدم که در آن هفت چراغ بود هریک

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۲۴

را هفت زبانه) و پیش از این می‌گوید که دو دوست زربابیل اساس این خانه را بپا نهاد و هم او تکمیل خواهد کرد و مدتی را که از اول ساختمان بیت المقدس تا اکمال آن طول کشید ۴۹ سال بود که هفت سابوع می‌شود سپس می‌گوید که بعد انقطاع وحی و انبیاء و تفرق بنی اسرائیل در بلاد عالم و بدون رئیس و سرپرست و ذبایح و مذبح داشتن آنها رسید.

از کلیه مطالبی که ذکر شد هریک از این دو دسته ادعایی دارند که به صحت آن نمی‌توان اعتماد نمود که آن را از راه تأویلات که از حساب جمل بیرون آورده‌اند و بعضی تمویهات رکیکه‌ی دیگر و اگر شخص متأمل بخواهد یک دعوی دیگر را که غیر از این دو ادعا باشد با این حساب اثبات کند و همه دلایل را که بر این مدعی ذکر کرده‌اند رد نماید کاری است که سخت و دشوار نخواهد بود.

آنچه یهود راجع به بقای ملک در آل یهودا گفته‌اند و به ریاست جالوت تأویل نمودند اگر اطلاق اسم پادشاه و ملک بر امثال چنین ریاستی از راه اضافه‌ی به غیر صحیح باشد پس مجوس و صابئین و فرق دیگر آنها در این معنی شریک خواهند بود و سایر بنی اسرائیل و غیر بنی اسرائیل از دایره‌ی این سلطنت خارج نخواهند بود زیرا هیچ بشری نیست که فرضا اگر پست‌ترین افراد هم باشد نوعی تملک و ریاست نسبت به زیردستان خود نداشته باشد.

اگر ما لفظ استتار را که در تورات است بر عدد حمل کنیم برای اینکه بتواند مدتی شود که بین تاریخ بنی اسرائیل از خروجشان از مصر تا زمان عیسی بن مریم است ما در این تأویل سزاوارتر خواهیم بود چه، مدتی را که میان خروج یهود از مصر تا قیام اسکندر بوده بنابر قول خودشان هزار سال است و عیسی بن مریم در سال ۳۰۴ اسکندری متولد شد و خداوند هم او را در سنه ۳۳۶ بسوی خود بالا برد پس عده‌ی سالهای این مدت ۱۳۳۵ سال خواهد شد و این مدت بقای شریعت موسی بن عمران است تا زمانی که عیسی آنرا تکمیل کرد.

اما آنچه از دو قول قول دانیال ذکر نموده و به گواهی آورده‌اند اگر

---

[42] (۲)- چون کورش را طبری و بیرونی در شمار پادشاهان کلده قرار داده‌اند.

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۲۵

بر غیر این تأویل هم حمل کنیم باز ممکن است بلکه بهیچ‌یک از وجوهی که ذکر نمودند صحیح نیست مگر اینکه مبداء این زمان از مدتیکه بدین دو قول گفتگو کرده مقدم باشد[۴۳].

بیان مطلب چنین است که اگر مراد این باشد که مبداء این دو مدت وقت واحدی باشد اعم از گذشته و حال و آینده آنوقت برای اختلاف دو مدت تکلم بدین کلمات معنایی نخواهد بود و تفاوتیکه میان دو وقت می‌باشد بهیچ‌وجه معنی محصل نخواهد داشت[۴۴].

ولی آنچه نصاری را در دعوی خود لازم می‌آید بیشتر و ظاهرتر است و بیان مطلب آنکه اینطور فرض می‌کنیم که یهود آمدن مسیح را پس از ۷۰ سابوع از رؤیای دانیال مسلم بدانند باز هم با خروج عیسی پس از این مدت توافق نخواهد زیرا اجماعی یهود است که میان خروج بنی اسرائیل از مصر تا تاریخ اسکندر هزار سال تمام است و از کتب انبیا نقل کردند که از زمان خروج بنی اسرائیل از مصر تا بنای بیت المقدس ۴۸۰ سال است و از بنای آن تا تخریب بخت النصر ۴۱۰ سال، و هفتاد سال هم این خانه خراب و ویران بوده پس روی‌هم‌رفته ۹۶۰ سال می‌شود و در این هنگام رؤیای دانیال واقع شد که از هزار سال چهل سال کم دارد و باز یهود و نصاری متفق‌اند که ولادت عیسی در ۳۰۴ اسکندری بوده و طبق گفته‌ی خودشان ولادت پس از رویا و عمارت بیت المقدس ۳۴۴ سال می‌باشد[۴۵] و این مدت به تقریب ۴۹ سابوع است و تا ظهورش چهار سابوع و نیم پس در نتیجه ولادت عیسی بر آنچه فریقین گفته‌اند مقدم خواهد شد[۴۶]. و یهود را در این قول اشکالی لازم

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۲۶

نمی‌آید و اگر نصاری آنان را در کمیت مدتی که بین عمارت بیت المقدس و اول تاریخ اسکندریست تکذیب کنند یهود مقابله بمثل خواهند کرد.

اگر ما قول دو طرف را بکنار بگذاریم و بجدول ملوک کلدانیان که بعدا بیان خواهیم نمود بنگریم می‌بینیم که از اول سلطنت کورش تا اول پادشاهی اسکندر ۲۲۲ سال است و از سلطنت اسکندر تا تولد عیسی هم ۳۰۴ و رویهم‌رفته ۵۲۶ سال خواهد شد و چون ما سه سال را از این مدت کم کنیم (چه، عبارت بیت المقدس در سال سوم از پادشاهی کوروش بوده است) آنوقت باقیمانده را به سابوع تقسیم نماییم خواهیم دید بطور تقریب که از زمان رویای دانیال تا میلاد مسیح چند سابوع است پس ولادت عیسی بر آنچه نصاری گفته‌اند مقدم می‌شود.

---

[۴۳] (۱)- و حال آنکه قبلا این مدت را زمان بطلان قربانیها و انقطاع وحی می‌دانستند و بیرونی می‌گوید اگر تنها آنرا عدد بدانیم برای ظهور عیسی بهتر است.

[۴۴] (۲)- چون بیست سال هم مانده بود تا هزار سال بین خروج از مصر تا اسکندر.

[۴۵] (۳)- یعنی اگر مبداء این دو مدت وقت واحدی نباشد و مدتی بین این دو مبداء فاصله باشد چنین امری درست نیست زیرا یکی از دو مبداء یا هر دو مجهول است و حواله به مجهول کاری زشت و ناپسند می‌باشد.
نقل از حواشی اعتضاد السلطنه

[۴۶] (۴)- زیرا باید هفتاد سابوع باشد نه چهل و نه و نیم سابوع.

اما جملی را که به سریانی حساب کردند چول موافق با اعداد معهود است و سالها مراد نیست امری است که قبول آن ممکن نیست و اگر حاسبی بحساب جمل این جمله را حساب کند نجاة الخلق من الکفر بمحمد ۱۳۵۵ سال خواهد شد[۴۷] و یا حساب کند (بشر موسی بن عمران بمحمد و المسیح باحمد)[۴۸] مثل اول خواهد شد یا این جمله را حساب نمایید (یشرق بریهٔ فاران بمحمد الامی) با جمله اول یک چیز خواهد شد.

اگر کسی گوید مراد این اعداد بشارت است چون اعداد بشارت با این آیه موافق است آنوقت هر ضرر و نفعی که برای نصاری در این دعوی است بدون هیچ تفاوت او را هم خواهد بود.

بشارت حضرت اشعیا به آمدن حضرت خاتم الانبياء

بخصوص اگر برای حضرت رسول و صدق بشارت بر او قول اشعیای نبی استشهاد شود که در کتاب خود می‌گوید و این جمله در حقیقت معنی آن و یا شبیه به معنی است (خداوند او را

امر کرد که دیده‌بانی را بر منظره بفرستد تا آنچه را که می‌بیند بدو خبر دهد پس دیدبان بمنظره شد و گفت که من یک خرسوار و شترسواری را دیدم که یکی از آندو رو کرد و فریاد میزد بابل بهم ریخت و بتهای تراشیده شده آن درهم شکست) و این خبر بر مسیح که بر خر سوار میشد و بر محمد ص که بر شتر شوار بود بشارت است با ظهور محمد بابل درهم ریخت و بتهایش درهم شکست و قصورش متزلزل گردید و سلطنتش از میان برچیده شد و باز در کتاب اشعیای نبی از بشارت بمحمد ص سخنان مرموز و نزدیک به تأویل واضح بسیار است و اینست که ایشان را برمی- انگیزاند که اصرار بر باطل کنند و دعاوی‌یی را افترا نمایند که عرف خلق بر آن جاری نیست که مراد از شترسوار موسی است نه محمد.

استدلال مجدد از سفر پنجم تورات به ظهور ختم پیغمبران

موسی و پیروانش را با بابل چه کار و آیا برای موسی و قوم او آنچه که برای محمد ص و پیروانش ظاهر گردید هیچ حاصل شده و اگر از اهل بابل سربسر نجات می‌یافتند از غنیمت به بازگشت راضی می‌شدند[۴۹] و از چیزهایی که این استشهاد را تأیید می‌کند باز گفته‌ی خداوند است که در سفر خامس تورات که به مثنی معروف است موسی را خطاب کرده می‌گوید (زود باشد که مانند تو از برادران بنی اسرائیل پیغمبری برانگیزم و کلام خود را در دهان او

---

[۴۷] (۱)- نجات ۵۹- الخلق ۷۶۱- من ۹۰- الکفر ۳۳۱- بمحمد ۹۴ جمع- ۱۳۲۵

نقل از حواشی اعتضاد السلطنه

[۴۸] (۲)- بشر ۵۰۲- موسی ۱۱۶- بن ۵۲- عمران ۳۶۱ بمحمد ۹۴- و المسیح ۱۵۵- باحمد ۵۵ مجموع- ۱۳۳۵

نقل از حاشیه اعتضاد السلطنه

[۴۹] (۱)- این مضمون از بیتی از اشعار امرء القیس گرفته شده که چون بواسطه خونخواهی از بنی اسد که پدر او را کشته بودند به دربار روم رفت و عاقبت مایوس برگشت این شعر را گفت(و قد طوفت فی الافاق حتی رضیت من الغنیمته بالایاب) یعنی من باندازه‌ای در آفاق گشتم که فقط باینمقدار غنیمت قانع می‌شوم که بخانه خود سلامت برگردم و اینکه سعدی می‌گوید رضینا من نوالك بالرحیل از این شعر گرفته است.

می‌گذارم و هرچه را که من امر می‌کنم بدیشان بگوید و مردی را که اطاعت ننمود کلام کسی را که با من تکلم می‌کند من از او انتقام خواهم کشید).

کاش می‌دانستم که آیا بنی اسحق را جز بنی اسماعیل برادری است و اگر بگویند برادران بنی اسرائیل اولاد عیص هستند آیا مانند موسی کسی از ایشان

برخاست که به موسی شباهتی داشته باشد و آیا باز آنچه در این سفر است بمحمد ص شهادت نمی‌دهد و این ترجمه آنست (خداوند از طور سینا آمد و از ساعیر بما اشراق فرمود و از کوه فاران آشکار شد و با او دسته‌ای از پاکان بودند که در سوی راست او جا داشتند)[50].

این کلمات رموز است چون دلیل اقامه شده که این قبیل صفات[51] سزاوار ذات خداوندی نیست و به صفات او هم نزدیک نیست پس مراد از آمدن حق از طور سینا این است که موسی را در آنجا مناجات کرد و درخشیدن او از ساعیر ظهور عیسی است و آشکار گشتن او از فاران که محل زیست و رشد اسمعیل است و هم در آنجا ازدواج کرد ظهور محمد است که بر تمام اصحاب ادیان با جنودی از پاکان که از آسمان به امداد او آمدند هویدا و آشکارا گشت و کسی که این تأویل را که عیان بر او گواهی میدهد منکر باشد ما از او خواهشمندیم که بر گمراهی‌هایی که در این قول است اقامه‌ی برهان نماید و ما را به خطای خود بیاگاهاند (و من یکن الشیطان له قرینا فساء قرنیا).

اگر حساب کلمات را به عربی جایز ندانند ما هم حسابی را که به سریانی

کرده‌اند جایز نمی‌دانم چونکه تورات و کتب ایندسته از انبیا تمام به عبری است و این سخنان که ما و ایشان گفتیم حجج قاطع و ادله واضحی است که کلمه در این کتب از جای خود تحریف یافته و تغییر پیدا کرده و چنگ زدن بمثل این ظنون و تلفیقات قوی‌ترین دلیلی است که صاحب آن از راه حق و هدایت انحراف یافته است و لو فتحنا علیهم با با من السماء فظلوا فیه یعرجون لقالو انما سکرت ابصار نابل نحن قوم مسحورون بلکه یهود از دیدن حق کور هستند و ما از خداوند تأیید و عصمت و سداد رای خواستاریم.

---

[50] (۱)- این مضمون در دعای سمات ذکر شده بدین عنوان و بطلعتك فی ساعیر و ظهورك فی جبل فاران الخ و دعای سمات منسوب به شاه مردان است.

توضیح اینکه کوه فاران در مکه است و می‌گویند بدین دلیل که از سفر تکوین فصل دوازدهم موطن اسماعیل و مادرش هاجر را پس از هجرت بیابان پاران معرفی کرد و تا اینکه می‌گوید و در بیابان پاران ساکن گردید. و در کتاب حبقوق نیز این مطلب تکرار شده. و ساعیر هم جبال فلسطین است که عیسی از آنجا برخاسته.

[51] (۲)- چون فلاسفه می‌گویند خداوند جسم نیست و پس از اینکه روان آدمی جسم نباشد و حقیقتی غیر مادی و مجرد باشد بطریق اولی آفریدگار روان از روان به مراتب مجردتر است و رفتن و آمدن از شئون جسم است و بدینجهت این قبیل کلمات را که در کتب انبیاء ذکر شده تاویل می‌کنند حتی در قرآن هم که مذکور است خداوند و ملائکه آمدند همین تاویلات را می‌نمایند که مراد امر خداوند است که آمد ولی اشاعره که جمود بر ظواهر دارند می‌گویند خدا جسم است و خود او می‌آید.

یهود مدعی هستند که نصوص تورات دال بر این است که هرکس ادعای نبوت کند باید او را کشت بطلان این گفتار بسی آشکار است و جای اینگونه سخنان در کتاب دیگر است ازینرو ما بمقصود خود بازمیگردیم که کلام بدرازا کشید و سخنی سخن دیگر را به میان آورد.

تعداد نسخ تورات

هریک از یهود و نصاری یک نسخه از تورات دارند که با گفته‌ی اصحاب آن موافق است و آن نسخه، که نزد یهود است میگویند که خالی از تخلیط است و نسخه‌ای که نزد نصاری می‌باشد تورات سبعین نام دارد و شرح این قصه آنست که چون بخت النصر به بیت المقدس دست یافت و آنجا را خراب کرد طایفه‌ای از یهود جلای وطن کردند و به پادشاه مصر پناهنده شدند و در کنف او اقامت جستند تا آنکه زمان پادشاهی بطلمیوس فیلیدلفوس شد و او شنید که تورات کتابی است از آسمان نازل گشته و از این طایفه جستجو کرد تا آنکه ایشان را در شهری بیافت و شماره‌ی یهود در اینوقت قریب ۳۰۰۰۰۰ بود از اینرو ایشان را بسوی خود خواند و مسکن داد و ملاطفت بسیار کرد و اجازه داد که به بیت المقدس بروند و بیت المقدس را کورش که عامل بهمن بر بابل بود ساخته بود و عمارت شام را به حال نخستین برگردانیده بود پس بنی اسرائیل بقصد خروج از مصر با جمعی از مقربان ملک که شاه به بدرقه‌ی یهودیان فرستاده بود بیرون شدند و بطلمیوس گفت که مرا بشما نیازی است که اگر حاجت من را برآورید

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۳۰

حق مرا سپاس گزارده‌اید و آن اینست که یک نسخه از کتابتان تورات بمن ببخشید بنی اسرائیل حاجت شاه را اجابت کردند و سوگند یاد نمودند که ما بعهد خود خواهیم وفا نمود چون به بیت المقدس بازگشتند وعده خویش را وفا نمودند و یک نسخه تورات برای پادشاه فرستادند و این نسخه به عبری بود بطلمیوس نمی‌فهمید پس بسوی ایشان کس فرستاد که کسانی را نزد من بفرستید که یونانی و عبری بدانند تا این کتاب را برای من ترجمه کنند و وعده داد که من ایشان را جوائز و صلات خواهم بخشید.

بنی اسرائیل از اسباط دوازده‌گانه هفتاد و دو تن برگزیدند که از هر سبطی ۶ نفر باشد و اسماء ایشان نزد نصاری معروف است و آنانرا پیش شاه فرستادند پس به ترجمه‌ی تورات مشغول شدند و ایشان را بطلمیوس دوبدو از هم جدا کرد و بر سر هر دو نفر مأموری گذاشت که در حال ایشان مواظبت نماید تا آنکه از ترجمه فارغ شدند و ۳۶ ترجمه بدست آمد و آنها را با یکدیگر مقابله کردند جز اختلاف عبارت که در حکایت از یک مقصود حاصل می‌شود چیز دیگری در این نسخ نیافتند پس ملک بوعده خود وفا کرد و ایشان را بطور نیک تجهیز کرد و این مترجمان یک نسخه از این نسخ را خواستند تا آنکه اسباب افتخار و مباهات بر همسرانشان باشد پادشاه هم از بذل آن مضایقه نکرد و این همان نسخه است که نزد نصاری است و این نسخه به گفته‌ی ایشان تبدیل و تحریف نیافته.

یهود این حکایت را باور نمیدارند و می‌گویند در نقل تورات مکره و مجبور بودیم و این کار را برای آن انجام دادیم که از سطوت و شر آن پادشاه هراسان بودیم ولی بازهم در تخلیط و تحریف با یکدیگر تواطی کرده بودیم و تورات را فقط این دو نسخه نیست و نسخه‌ی ثالثی است که نزد سامره که به لامساسیه معروفند موجود میباشد و اینها

کسانی هستند که چون بخت النصر یهود را از شام اسیر آورد ایشان را بجای یهود فرستاد و چون سامره بخت النصر را بر عیوب بنی اسرائیل آگاه کرده بودند و به مقصودی که داشت کمک نموده بودند این بود که ایشان را نکشت و

اسیر نکرد و برای اینکه در تحت تسلط او باشند این قوم را در فلسطین جای داد.

مذهب ایشان مخلوطی است از یهودیت و مجوسیت و بیشتر ایشان در فلسطین زندگی می‌کنند و مسکن آنان نابلس نام دارد و در آنجا هیکلی بنا نموده‌اند و از زمان داود در حدود بیت المقدس داخل نمی‌شوند چون می‌گویند که داود ظلم و ستم کرد و هیکل مقدس را از نابلس بایلیا که بیت المقدس باشد نقل نمود و ایشان مردم را مس نمی‌کنند و اگر مس کنند باید غسل نمایند و به رسالت پیغمبرهای دیگر که پس از موسی بودند معتقد نیستند.

اما آن نسخه از تورات که نزد یهود است و بر آن اعتماد می‌کنند متضمن اعمار بنی آدم از هنگام هبوط از بهشت تا طوفان نوح میباشد و جمع این مدت‌ها ۱۶۵۶ سال می‌شود و این مقدار در تورات نصاری ۲۲۴۲ سال است و اما توراتی که نزد سامره است ناطق بر این است که این مدت ۱۳۰۷ سال است.

اثینوس که یکی از اصحاب اخبار است گفته: مدتی را که میانه‌ی آفرینش آدم و میان نخستین شب آدینه طوفان بوده دو هزار و دویست و بیست و شش سال و بیست و سه روز و چهار ساعت می‌باشد و این قول را ابن بازیار در کتاب قرانات از او نقل کرده ولی این گفتار بگفته‌ی نصاری نزدیکتر است و چنین بخیال میرسد که گفته‌ی اثینوس بر طریقه‌ی اصحاب احکام از علمای نجوم مبتنی است چه، اثر تعسف در آن آشکار است.

و چون اختلاف میان امم چنین بود که گفته شد و قیاس عقلی را در تمیز حق از باطل مدخلیتی نبود پس دیگر چگونه ممکن خواهد بود که شخص جوینده طمع نماید که از حقیقت امر آگاه گردد.

تعدد نسخ انجیل

نه تنها تورات را تعدد و تفاوت نسخ است بلکه انجیل نیز چنین است و نزد نصاری چهار نسخه انجیل می‌باشد که هر چهار در یک مصحف جمع است و یکی از آن چهار از متی است و دومین از مارقوس و سومین از لوقا و چهارمین از یوحنا که هریک از این چهار شاگرد برحسب

دعوتی که در شهر خود کرده تألیف نموده‌اند و آنچه را که در هریک از این چهار انجیل از صفات مسیح و گفتار او در روزگار دعوت و وقت دار کشیدن مسیح به عقیده‌ی ایشان ذکر کرده‌اند با یکدیگر مخالف است حتی در نسب عیسی که نسب یوسف نامزد مریم و پرورنده عیسی باشد اختلاف است متی میگوید: یوسف بن یعقوب بن ماثان بن ایلیعزر بن اللیوذ بن اخین بن زادوق بن عازور بن الیاقیم بن ابیوذ بن زربابیل بن شلتیال بن یوخنیا بن یوشیا بن امون بن منشی بن حیزقیا بن احاز بن یوثام بن عوزیا بن یورام بن یهوشافاط بن آسا بن ابیا بن رحبعم بن سلیمان بن داود بن

ایشا بن عوبید بن باعاز بن سلمون بن نحشون بن عمیناذاب بن رام بن حصرون بن فارص بن یهوذا بن یعقوب بن اسحق بن ابراهیم که از ابراهیم باز بپایین می‌آید.

اما لوقا می‌گوید که او یوسف بن هالی بن مطتث بن لاوی بن ملکی بن یوسف بن متثا بن عاموص بن ناحوم بن حسلی بن ناغی بن ماث بن مطث بن شمعی بن یوسف بن یهوذا بن یوحنن ابن راسا بن زربابیل بن شیلتایل بن ناری بن ملکی بن ادی بن قوسام بن الموزاذ بن عیر بن یوسف بن ایلعزر بن یورام بن متیثا بن لاوی بن شمعون بن یهوذا بن یوسف بن یونام بن الیاقیم بن ملیا بن متی بن مطثا بن ناثان بن داود.

و نصاری از این اختلاف بدین طریق عذر می‌آورند که یکی از سنن واجب تورات این است که چون مردی بمیرد و از زن خود اولادی نداشته باشد برادر میت باید آن زن را بگیرد تا آنکه برای برادر خود نسلی درست کند و چون طفل از شوهر دومین پا به عرصه‌ی هستی گذاشت از جهت نسب منسوب به میت است و از جهت ولادت و حقیقت منسوب به پدر فعلی خود و نصاری می‌گویند که بهمین جهت یوسف منسوب بدو پدر بود هالی از جهت نسب پدر او بود و یعقوب از جهت ولادت و می‌گویند چون متی یوسف را به نسبت ولادت منسوب کرد یهود بر او طعنه زدند و گفتند موافق کیش ما نسبت یوسف صحیح نیست زیرا پدر نسبی او ذکر نشده این بود که لوقا از راه معارضه با یهود به موجب سنت مذهب ایشان نسب او را ذکر کرد

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۳۳

و هر دو نسب به داود می‌رسد و غرض از تذکر نسب همین است چه، از شرایط مسیح این است که باید پسر داود باشد و برای این نکته نسبت یوسف را به مسیح اضافه کرد و از نسبت مریم چشم‌پوشی نمود که سنت مذهبی یهود این است که هیچ‌کس جز از قبیله و سبط خود زن نگیرد تا آنکه انساب مختلط نشود و عادت یهود بر این جاری شده که نسبت شخص را به مردها می‌دهند نه بزنان و چون یوسف و مریم هر دو تن از یک قبیله و یک دودمان بودند پس ناچار باید بیک اصل و بیک ریشه برسد و غرض از اثبات نسب همین است و نزد هریک از اصحاب مرقیون و اصحاب ابن دیصان انجیلی است که پاره‌ای از آنها با اناجیل مذکور مخالفت دارد.

و پیروان مانی را جداگانه انجیلی است که از بدو تا ختم آن با آنچه نصاری گفته‌اند مخالف است و پیروان مانی بآن معتقدند و چنین می‌پندارند که انجیل صحیح همین است و بس و آنچه را که مسیح آورده و بدان عمل نموده موافق و مطابق با مضامین این انجیل است و غیر از آن هر انجیل دیگری باطل و پیروان آن به مسیح آنرا افتراء زده‌اند.

و انجیل را نسخه‌ایست که به انجیل سبعین موسوم و منسوب به بلامس است و در صدر آن چنین مکتوب است که این نسخه را سلام پسر عبد اللّه سلام از زبان سلمان پارسی نگاشته و هرکس که در آن انجیل نظر کند بر او پوشیده نخواهد ماند که این انجیل ساختگی است و نصاری و غیر نصاری این انجیل را انکار می‌کنند.

تاریخ توفان اعظم که توفان نوح است

آنچه پس از این تاریخ است تاریخ توفان اعظم است که زمان نوح بوده که هرچیز در آن غرق شد و این تاریخ هم مانند تواریخ دیگر دارای تفاوت و اختلاف است بقسمی که نمی‌شود بصحت آن قطع کرد و نمی‌شود در احاطه بحقیقت آن طمع نمود زیرا اولا میان تاریخ آدم و این تاریخ اختلاف است و در آینده خواهیم گفت که میان این تاریخ و تاریخ اسکندر نیز اختلاف است و یهود از تورات خود و کتب متعلق به تورات چنین

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۳۴

استخراج کرده‌اند که میان توفان و اسکندر ۱۷۹۲ سال بوده و مسیحیان از تورات خود اینطور استخراج کردند که این مدت دو هزار و سیصد و سی و هشت سال بوده.

اما ایرانیان و عامه‌ی مجوس توفان را بکلی منکرند و چنین می‌گویند که پادشاهی در ما از کیومرث گل‌شاه که نزد ایشان نخستین انسان است متصل بوده و هندیان و چینیان و اصناف امم شرقی با ایشان موافقند و برخی از فرس می‌گویند که توفان واقع شده ولی اوصافی را که برای آن ذکر می‌کنند با آنچه در کتب انبیاست مطابق نمی‌آید و می‌گویند این توفان در شام و غرب در عهد طهمورث وقوع یافت و در همه‌ی زمین عمومیت پیدا نکرد و جز امم قلیلی در آن غرق نگشتند و از عقبه‌ی حلوان تجاوز ننموده و به ممالک مشرق نرسید و باز چنین می‌گویند که مردم غرب را چون حکیمان به توفان انداز کردند ابنیه‌ای مانند هرمین که در مصر است بپا نمودند و با خود گفتند که اگر آفت سماوی باشد ما بدرون آن شویم و اگر زمینی باشد بر بالای آن رویم و فارسیان گمان می‌کنند که آثار توفان و تأثیرات امواج آن بر میانه‌های هرمین آشکار است و بالاتر از نصف آن نرفته.

بعضی می‌گویند که یوسف این دو هرم را برای ذخیره ساخت در آن طعام و آذوقه برای سالهای خشک نگهداشت[52] و این طایفه از فرس می‌گویند که چون طهمورث هم از این انداز آگاه شد در ۲۳۱ سال پیش از وقوع آن امر کرد تا جایی خوش آب و هوا در کشور او بیابند و جز اصفهان جایی که سزاوار این دو وصف باشد نیافتند و آنگاه امر کرد که علوم را در کتب تجلید کنند و در سالم‌ترین

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۳۵

جای‌های آن پنهان نمایند و می‌شود برای این مطلب چنین گواه آورد که در زمان مادرجی که یکی از شهرهای اصفهان است از تل‌هایی که شکافته شده خانه‌هایی یافتند که عدلهای بسیاری از پوست درختی که (توز) نام دارد و با او کمان و سپر را جلد می‌کردند پر بود و این پوستهای درخت به کتابت‌هایی مکتوب بود که دانسته نشد چیست.

این قبیل اختلافها در حکایات و اخبار ایشان انسان را بر این می‌انگیزاند که چنانکه در برخی کتب است تصدیق کند که کیومرث انسان اولین نبوده بلکه او کامر بن یافث بن نوح است و کیومرث بزرگ و سالخورده‌ای بود که در کوه دماوند نزول کرد و آنجا را تحت تصرف خود آورد تا آنکه کم‌کم کارش بالا گرفت و ملک او روی بوسعت گذاشت و

[52] (۱)- پیش از اینکه علم مصرشناسی در دنیا پیدا شود عقیده‌ی مردم درباره هرمین بشرحی بود که در کتاب خواندید چنانکه درباره‌ی کتیبه‌ی بیستون نیز چنین اعتقادی موهوم داشتند و می‌گفتند که این خطوط که به سنگها نوشته شده قباله‌ی شیرین است که فرهاد آنرا به سنگها نوشته و پس از آنکه خوانده شد دیدند که قباله شیرین نیست بلکه یکی از افتخارهای ماست یعنی کارنامه‌ی داریوش است.

مردم در آن عصر شبیه به مردم اول پیدایش بودند و او و پاره‌ای از زادگان او بعضی از اقالیم را مالک گشتند و در آخر کار ظلم و ستم را پیشه خود قرار داد و نام خود را آدم نهاد و گفت هرکس که مرا جز بدین نام بخواند گردنش را خواهم زد و بعضی از ایرانیان می‌گویند که او امیم بن لاوذبن ارم بن سام بن نوح بوده.

اما اصحاب نجوم این سالها را از آغاز قران اول از قرانهای زحل و مشتری که علمای بابل نیز مانند آنرا اثبات کرده‌اند تصحیح نمودند چه، طوفان در ناحیه‌ی کلده بوده و گفته‌اند که نوح کشتی خود را در کوفه بساخت و در کوفه آب از تنور جوشید و کشتی نوح بر کوه جودی قرار گرفت و طوفان از این نواحی بعید نیست و این قران دویست و بیست و نه سال و صد و هشت روز پیش از توفان بوده و علمای کلده به امر آن اعتنا کردند و توجه مبذول داشتند و سالیان پس از آنرا تصحیح نمودند و یافتند که میان توفان و آغاز پادشاهی بخت النصر اول دو هزار و ششصد و چهار سال بوده و میان بخت النصر و اسکندر چهارصد و سی سال بوده و این رأی به مقتضای تورات نصاری نزدیکتر است.

ابو معشر بلخی برای اینکه اوساط کواکب را در زیج خود به تاریخی بنا نهد

به این تاریخ نیازمند شده و گمان کرده که توفان هنگامی بوده که کواکب در آخر حوت و اول حمل گرد آمده بودند و ابو معشر در این وقت مواضع ستارگان را استخراج کرد و دید که همه کواکب از آغاز بیست و هفتمین درجه‌ی حوت تا آخرین درجه‌ی اول حمل جمع شده بودند این بود که این مرد بر این گمان شد که فاصله‌ی توفان تا آغاز تاریخ اسکندر دو هزار و هفتصد و نود سال و هفت ماه و بیست و شش روز مکبوس بوده و این گفتار به رأی نصاری نزدیکتر از دیگر آراء است هرچند از سالیانی که اصحاب نجوم استخراج کرده‌اند دویست و چهل و نه سال و سه ماه کمتر است و چون نزد ابو معشر به طریقه‌ای که او رفته مسلم گشت ادواری را که منجمان ادوار کواکب می‌گویند سیصد و هشتاد هزار سال بوده که دور نخستین صد و هشتاد سال بیش از توفان میباشد از راه نادانی حکم کرد که توفان در هر صد و هشتاد هزار سال یک مرتبه وقوع یافته و در آینده نیز چنین خواهد بود.

ابو معشر این ادوار کواکب را جز از مسیرهای کواکب که جز بارصاد اهل فارس به دست می‌آید بیرون نیاورده و با ادواری که نتیجه ارصاد هند است که معروف به ادوار سند و هند می‌باشد مخالف است و نیز با ایام ارگبهر[53] و ایام ارکند مخالف

[53] (۱)- اولا مراد ما از(ایام) در اینجا روزهائی نیست که مقابل شب است بلکه مقصود سالها است و این اصطلاح هندی است که به سالها روز می‌گویند و ابو ریحان در ماللهند می‌گوید که در کتاب بشن دهرم از مارکند یو نقل شده که تجن از او پرسید عمر براهم چه‌قدر است او در پاسخ گفت که کلپ روز براهم است و چنین کلپ شب براهم است و هر هفتصد و بیست کلپ یکسال برهمن است و تاکنون صد سال از عمر براهم می‌گذرد.

اکنون که دانستیم مراد از ایام سال است نه روز معمولی باید دید ارجبهر و ارکند کیستند؟

ابو ریحان در کتاب هند می‌گوید که کوبت کال قومی شریر بودند و هندیان به انقراض ایشان تاریخ گذاشتند و بلب آخرین مردی از ایشان بود و تاریخ آنها دویست و چهل و یکسال از شککال کمتر است و تاریخ منجمین پانصد و هشتاد و هفت سال متأخر از شککال است و زیج کند کاتك که معروف بارکند است بر این تاریخ مبتنی است و تفصیل این قسمتها را باید در کتاب هند دید.

است و اگر شخصی بخواهد که با ارصاد بطلمیوس یا ارصاد اصحاب تجربه از محدثین ادواری بدست آورد البته بکمک اعمال مشهوره برای او امکان خواهد داشت چنانکه برای بسیاری از دانشمندان از قبیل محمد بن اسحق بن استاد بنداد سرخسی و ابو الوفاء محمد بن محمد بوزجانی فراهم شده و چنانکه برای من بویژه در کتاب استشهاد باختلاف ارصاد فراهم گشته.

بهریک از ادوار، کواکب در آغاز و انجام حرکت خود در اول حمل جمع می‌شوند و لیکن در اوقات مختلف و اگر کسی حکم نماید که کواکب در اول حمل در آنوقت مخلوق شده‌اند و یا آنکه اجتماع کواکب در آغاز حمل اول عالم بوده و یا آخر عالم است البته ادعایی بلادلیل خواهد بود. اگرچه داخل در حد امکان است و لیکن مانند این قبیل قضایا را جز به دلیلی روشن و یا به گفته‌ی شخصی که از اوائل و مبادی موجودات باخبر باشد که گفتار او در جان مانند وحی تأثیر کند نمی‌توان باور کرد زیرا ممکن است این اجرام هنگامی که آفریدگار آنها ابداع و احداث نموده متفرق و پراکنده باشند و این حرکات که برحسب قواعد ریاضی در چنین مدتی در یک نقطه جمع شوند برای آنها باشد.

چنانکه اگر ما دایره‌ای فرض کنیم و در مواضع متفرقه از آن حیواناتی بگذاریم که پاره از آنها تندرو و برخی دیگر کندرو باشند و هرکدام از نوع حرکت خود بحرکت درآیند در اوقات متساوی حرکات متساوی کنند و نیز این مسئله را هم بدانیم که در وقت معین و مفروضی فواصل و ابعاد و مواضع و مسیر هریک از آنها در شبانه‌روز چه مقدار بوده و از شخص محاسب بپرسند که چه مقدار زمان لازم است که پس از این اجتماع گفته شده در نقطه دیگر مانند این اجتماع دست

دهد و یا آنکه پیش از این اجتماع در چه نقطه‌ای این جانوران گرد آمده بودند اگر شخص محاسب در پاسخ بگوید که هزاران هزار سال لازم است از گفته او لازم نمی‌آید که در زمان گذشته و یا آینده چنین باشند و لیکن مقتضای پاسخ او بطور مشروح این است که اگر این جانوران بحالت کنونی در زمان گذشته هم چنین بودند و در آینده نیز چنین باشند جز آنچه حساب خبر می‌دهد نخواهد بود اما تحقق و وجود خارجی یافتن این مطلب موکول بعلم و صنعتی غیر از علم و صناعت حساب است.

اگر شخصی که حکم به ادوار می‌کند اینطور گوید که ستارگان چون در آغاز حمل جمع شدند در همه‌ی ادوار نیز چنین خواهد بود و در همین نقطه گرد خواهند آمد زیرا بنابر زعم او احوال فلکی قابل کون و فساد نیست و گذشته چنین بوده که اکنون است البته این حکم نیز دعوای ساده‌ای خواهد بود که گوینده می‌خواهد خود را بدان فریب دهد بدون آنکه دلیلی در دست داشته باشد و چون برهان بر هر دو طرف نقیض نمی‌شود اقامه کرد و تنها اختصاص

اما ارجهبر ابو ریحان می‌گوید که این کلمه ارجهبد بوده و هندیان این دال را طوری تلفظ می‌کنند که میان دال و را باشد و بدین جهت ارجبهر گفته شده که تبدیل دال به راء است و سپس تصحیفات دیگری در این کلمه واقع شده و ابو ریحان می‌گوید اگر ما این لفظ را با تصحیفاتی که در آن شده به هندی‌ها بگوییم ایشان نخواهند فهمید مقصود از آن چیست.

به یکی از دو طرف خواهد داشت و طرف دیگر را نفی خواهد نمود[۵۴] بنابراین ما دلیل بر حدوث عالم می‌آوریم و دلیل ما اینست:

دلیل بر حدوث عالم

نزد فلاسفه و مردمی دیگر آشکار شده که خروج همه افراد لانهایت از قوه به فعل محال است و حرکات و ادوار و ازمنه معدود و قابل شمار هستند که قابل فزونی و بیشی می‌باشند پس در نتیجه حرکات و ادوار و ازمنه لانهایت نیستند[۵۵].

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۴۰

طیلسان تضعیف شده

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۴۱

اعداد هندی که در طول این جدول نوشته شده بعینه حروفی است که در سطر دوم در عرض جدول است مثل ۸۶۰۱۷۳ که در خانه دوم سطر اول طولی است بعینه (جزاسح) است که در خانه دوم سطر اول عرضی است همچنین ۱۰۱۴۹۳۳ که در خانه سوم سطر اول طولی است بعینه (ججطدای) است که در خانه سیم سطر اول عرضی است و سطرهای فوقانی که بحروف نوشته است همان اعداد هندی است که به ارقام تنجیم تحویل نموده است مثلا (۴۴۴۷۲۰) را چون بارقام ستینیه تحویل کنیم ب ج لب‌ها می‌شود.

چون (۴۴۴۷۲۰) را که حروف آن این است (کز د د د) بر شصت قسمت کنیم (۷۴۱۲) بدست می‌آید که چون بر شصت آنرا قسمت کنیم (۱۲۳) بدست می‌آید و چون مجددا آنرا بر شصت قسمت کنیم (۲) بدست می‌آید و ۳ باقی بماند چنانچه مجموع ارقام این می‌شود ب ج لب‌ها.

نقل از حاشیه اعتضاد السلطنه بر نسخه خطی آثار الباقیه

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۴۳

---

[۵۴] (۱)- یعنی نمی‌شود که هم برهان آورد عالم حادث است و هم برهان آورد عالم قدیم است پس اگر ما برهان آوردیم عالم حادث است بطور مسلم قدم آن از میانه می‌رود.

[۵۵] (۲)- همینطور که ابو ریحان می‌گوید جای این مباحثات در این کتاب نیست و این مسئله یکی از مشکلترین مسائل کلامی است و خلاصه‌ی دلیل حکما بر رد استدلال بیرونی این است که لازم نیست هر حقیقتی که یك‌یك افراد و اشخاص آن از قوه به فعل آمده باشند کل و همه‌ی آن افراد به فعل برسند« ما مسلم نداریم گذشته بطور مجموع به فعل درآمده باشد بلکه امور گذشته یکی‌یکی به وجود آمده است و حکم به هریك غیر از حکم بر مجموع گذشته است».

نقل از ترجمه‌ی فصل نهم مقاله سوم طبیعیات شفا ترجمه مرحوم فروغی

شخصی که دارای انصاف و حق‌جو باشد به این دلیل کفایت و قناعت می‌کند و اگر خواست که عناد خرج دهد و به تمویهات اهل مکابره تمایل جوید در ازاله‌ی شکوک از قلب او و مداوای مرض عقلی او و در غرس نهال حق و حقیقت در جان او به دلائلی که بیشتر از این کتاب خواهد شد نیازمند است و جای این قبیل مباحثات کتابی دیگر است.

نه تنها اختلاف ارصاد بلکه اختلاف ادوار نیرومندترین دلیل و قویترین معینی است که آنچه را ابو معشر مرتکب شده (و ابلهانی که بصحت و راستی ادیان طعنه می‌کنند و ادوار سند و هند و امثال آنرا برای دشنام به مردمی که به رستاخیز معتقدند و ایشان را از ثواب و عقاب اخروی خبر می‌دهند دستاویز کرده‌اند و علمای هیئت و حساب را نیز بهم‌عقیده‌گی با خود متهم کرده‌اند) دفع نماید و اگرچه بر شخصی که کمترین اطلاع از علم و دانش داشته باشد حقیقت امر پوشیده نیست.

تاریخ بختنصر اول

پس از این تاریخ تاریخ بخت النصر اول است که بفارسی بخت نرسی باشد و در تفسیر این نام گفته‌اند که معنای آن شخص بسیار گریان و نالان باشد و به عبرانی یوخذ نصار است و نیز در معنای این نام گفته‌اند عطاردی‌گویان و وجه تسمیه این است که او بسیار حکمت‌دوست و دانش‌پرور بوده و همواره خردمندان را به دور خود جمع می‌کرد و چون این نام را تخفیف دادند و تعریب کردند بختنصر شد و این آن بخت النصر نیست که بیت المقدس را خراب کرد زیرا میان این دو نفر صد و چهل و سه سال برحسب جداولی که در آتیه خواهد آمد فاصله بوده.

و تاریخ این پادشاه به سالهای قبطی مذکور است و در استخراج مواضح کواکب بسیار در مجسطی این تاریخ بکار بسته شده زیرا بطلمیوس این تاریخ را برای خود انتخاب کرده بود و اوساط کواکب را به آن استخراج می‌نمود.

ادوار قاللبس

سپس ادوار قاللبس است و نخستین ادوار او در سال ۴۱۸ بختنصر بوده و هر دوری از این ادوار هفتاد و شش سال خورشیدی است و کسی‌که این مطلب را نداند به آنچه در کتاب مجسطی یافته که بسالهای قبطی ذکر شده استدلال می‌کند.

و بیان مطلب آن است که ابرخس و بطلمیوس اوقات ارصاد خود را به شبها و روزها و ماههای قبطی ذکر می‌کنند و بعدا آنرا به ادواری که با ادوار قاللبس موافقت کرده تطبیق می‌کنند بدون آنکه حقیقت امر چنین باشد و لیکن اولین ادواری که ماهها را به مسیر قمر و سالها را به مسیر آفتاب بکار بسته‌اند مستعمل است دور ثمانیه است و دور دوم دور نوزده‌تایی است و قاللبس از اشخاصی بوده که او و قومش اصحاب تعالیم و ریاضی بودند و این دور را که مشتمل بر چهار دور نوزده‌تایی است استخراج کرد.

برخی مردم گمان کرده‌اند که این ادوار با دیدار ماه استعمال می‌شود نه بحساب زیرا در آن زمان کسی هنوز به حساب کسوف که اندازه شهر قمری جز بآن دانسته نمی‌شود، متفطن نشده بود و این حساب جز بدانستن آن تمام

نمی‌شود و نخستین کسی که به حساب کسوف آشنا شد تالس است که از اهل ملطیه بوده که چون بسیار با اصحاب ریاضی رفت‌وآمد می‌کرد و علم هیئت و حرکات کرات را از ایشان یاد گرفته بود از اینرو به استنباط خورشیدگرفتگی دسترسی یافت و به مصر رفت و مردمان را از وقوع کسوف ترسانید و چون گفته‌ی او راست آمد تالس را بزرگ داشتند.

و خبر مذکور در شمار ممکنات است زیرا هر علم و صنعتی را مبادی است که به آن منتهی می‌شود و هرچه علم به مبداء خود نزدیکتر باشد بسیطتر و ساده‌تر می‌گردد تا آنکه یکباره به مبداء خود برسد و تنها به همان مبداء خود منحصر گردد.

ولی آنچه را که باید مراعات کرد اینست که نباید بطور مطلق گفت کسی

پیش از تالس از حساب کسوف آگاه نبوده چه، پاره از مورخان او را هم‌عصر با ارشیر بابک دانسته‌اند و برخی با کیقباد و اگر چنانچه معاصر و هم‌زمان با اردشیر باشد ابرخس و بطلمیوس بر او مقدم خواهند بود[۵۶].

و اگر در عصر کیقباد باشد که نزدیک به عصر زردشت است و زردشت در علم و دانش نصف حکمای حران و پیشینیان ایشان بوده در علم و دانش پایه بلندی داشت که علم کسوفات نزد دانش او ناچیز بوده پس اگر هم این قول درست باشد بطور مطلق نخواهد بود بلکه مشروط به شرایطی خواهد بود.

تاریخ فیلفس پدر اسکندر مقدونی

پس از این تاریخ، تاریخ فیلفس پدر اسکندر است که به سالهای قبطی است و بسیار روی می‌دهد که این تاریخ را از مرگ اسکندر مقدونی بناء حساب می‌کنند و هر دو یک‌چیز است و فقط اختلاف لفظی است زیرا پس از اسکندر بناء نوبت به فیلفس رسید و خواه که مبداء این تاریخ را از ممات اسکندر بدانیم یا از قیام فیلفس فرقی نمی‌کند چه، تاریخ فصل مشترک میان این دو نفر است و آنانکه این تاریخ را به کار می‌بندند به اسکندر انییین معروف شده‌اند و ثاون اسکندرانی زیج خود را که معروف به قانون است بر این تاریخ بنا نهاده است.

تاریخ اسکندر ذو القرنین

پس از این تاریخ، تاریخ اسکندر یونانی است که پاره‌ای از مردم او را ذو القرنین دانسته‌اند و برای اختلافی که در این باب است پس از این فصل فصلی جداگانه ترتیب خواهم داد، و تاریخ اسکندر به سالهای رومی است و بیشتر امم بدین تاریخ عمل می‌کنند و چون

---

[۵۶] (۱)- این دسته از مورخان بسیار از تاریخ زمان تالس دور بوده‌اند و تالس مسلما چندین قرن بر ابرخس و بطلمیوس مقدم بوده ولی با آنکه ما در نجوم دورساروس داریم که به منجم بزرگ بابل منسوب است قطعا نمی‌توان گفت تالس نخستین کسی است که از حساب کسوف آگاه بوده و مسلما کلدانیان در امر نجوم بر یونانیان سمت استادی داشته‌اند از اینجاست که مردی شرافتمند مانند ارسطو در کتاب سماء و عالم می‌گوید ما مدیون کلدانیها هستیم و از ارصاد آنان ما بهره‌ور می‌شویم.

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۴۶

اسکندر هنگامی‌که بیست و شش ساله بود از یونان پا بیرون گذاشت و به عزم مواجهه با دارا پادشاه ایران شتافت و به بیت المقدس رسید و یهود در آنجا سکونت داشتند اسکندر ایشان را امر کرد که تاریخ موسی و داود را کنار بگذارند و تاریخ او را بکار بندند و سال ورود او را به بیت المقدس آغاز تاریخ بدانند که بیست و هفتمین سال میلاد او بود و یهود فرمان اسکندر را بکار بستند و یوغ امر او را گردن نهادند زیرا اخبار به یهود اجازه می‌داد که چون هر هزار سال از زمان موسی بگذرد در بکار بستن تاریخ نوینی آزاد خواهند بود و قضا را در آن سال هزار سال تمام شده بود و چنانکه ذکر کرده‌اند قربانیها و ذبایح ایشان منقطع شده بود این بود که یهود به تاریخ اسکندر منتقل شدند و آنچه را که از اعمال ماهانه و روزانه نیازمند بودند از سال بیست و هفتم تولد اسکندر که نخستین سال حرکت او بود آغاز کردند تا آنکه هزار سال تمام شد و پس از آنکه از تاریخ اسکندر هزار سال گذشت در هنگام تمام شدن آن حادثه بزرگی روی نداد که آنرا مبداء تاریخ بدانند و بهمان حالت پیشین که تاریخ اسکندری باشد پایدار ماندند و سروکار یونانیها با همین تاریخ بوده چنانکه حبیب بن بهریز مطران موصل در کتابی که ترجمه کرده می‌گوید و یونیان پیش از این تاریخ به خروج یونان بن بورس از بابل به سوی مغرب تاریخ می‌گذاشتند.

تاریخ اغسطس

پس از این تاریخ، تاریخ اغسطس است و این پادشاه سرسلسله‌ی قیاصره است و معنای قیصر به لغت فرنگی پاره شد از آن می‌باشد و سبب این نام‌گذاری آن است که مادر قیصر در دردزه جان را بجان آفرین تسلیم کرد در حالی‌که قیصر را حامله بود و شکم مادرش را شکافتند و قیصر را بیرون آوردند و به قیصر لقب دادند[57] و او همواره به دیگر پادشان مباهات میکرد که از فرج زنان بیرون نیامده چنانکه احمد بن سهل بن هاشم بن ولید بن حملهٔ بن کامکار بن یزدگرد بن شهریار به همین جهت که در قیصر گفته شد افتخار می‌نمود

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۴۷

و مردم را وقتی می‌خواست دشنام بدهد می‌گفت ای پسر فرج.

اصحاب اخبار گفته‌اند که عیسی بن مریم در چهل و سومین سال از سلطنت او زاییده شد ول این خبر با سیاق تواریخ و سالیان از جداولی که در آتیه خواهد آمد و در آنها تعدیل شده است صحیح نیست و برحسب آن جداول ولادت عیسی در هفدهمین سال از پادشاهی اغسطس بوده و این قیصر بود که اسکندر اینها را از حساب قبطی خود که مکبوس بود مجبور ساخت که بحساب کلدانیان که در عصر ما در عصر معمول است انتقال یابند و این قضیه در ششمین سال از پادشاهی او بود و به همین سال تاریخ گذاشتند.

تاریخ انطینس

---

[57] (۱)- عمل سزارین بهمین مناسبت نامیده شده.

پس از این تاریخ، تاریخ انطینس است که یکی از پادشاهان روم بوده و این تاریخ نیز به سالهای رومی است و بطلمیوس کواکب ثابته (ستارگان ایستاده یا ستارگان بیابانی- کتاب تفهیم) را در اولین سال سلطنت او تصحیح کرد و در کتاب مجسطی قرار داده و گفته است که این ستارگان در هر سال یک درجه حرکت می‌کنند.

تاریخ دقلطیانوس

سپس تاریخ دقلطیانوس است و او آخرین پادشاه بت‌پرست از ملوک روم است و چون سلطنت باو انتقال یافت در دودمان او بماند و پس از او قسطنطین نخستین پادشاهی است از ملوک روم که مسیحی شد و سالیان این تاریخ رومی است و دیده‌ایم که اصحاب زیجها این تاریخ را بکار می‌بندند و آنچه از مسائل و موالید و قرانها نیازمند می‌شوند باین تاریخ یادآوری می‌کنند.

تاریخ هجری

سپس، تاریخ هجرت پیغمبر ما محمد بن عبد اللّه ص است که از مکه به مدینه هجرت فرمودند و این تاریخ به سالهای قمری است که آغاز آن به دیدار ماه بستگی دارد نه به حساب و همه‌ی مسلمانان به این تاریخ عمل می‌کنند و از این جهت وقت هجرت را آغاز تاریخ دانستند و از مولد و مبعث و وفات پیغمبر ص چشم‌پوشی کردند که بنابر روایت میمون بن

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۴۸

مهران مستندی[۵۸] نزد عمر بن خطاب آوردند که ظرف پرداخت آن ماه شعبان بود و عمر گفت که مراد کدام شعبان است آیا این شعبان که ما در آنیم یا شعبان آینده پس اصحاب را جمع کرد و در این کار با ایشان مشاوره کرد و گفت این حیرت را که در امر تاریخ برای من روی داده شما رفع کنید و اصحاب گفتند ما باید چاره‌ای آنرا از عادت ایرانیان بدست آوریم و هرمزان را حاضر کردند و این اشکال را بدو بازگفتند هرمزان گفت ما ایرانیان را حسابی است که ماه روز می‌گویید یعنی حساب ماهها و روزها و چون این لفظ را تعریف کردند مورخ شد و مصدر آنرا تاریخ قرار دادند و هرمزان چگونگی استعمال تاریخ را و آنچه که رومیان مانند آنرا بکار می‌بندند برای ایشان شرح داد و عمر به اصحاب پیغمبر گفت برای مردم تاریخی وضع کنید که مردم بکار بندند.

برخی گفتند: تاریخ رومیان را انتخاب کنیم زیرا رومیان به تاریخ اسکندر عمل می‌کنند، ولی این قول را نپسندیدند بدین دلیل که تاریخ رومیان طولانی است.

دسته‌ای دیگر گفتند: به تاریخ ایرانیان عمل کنیم و این رأی نیز در مقابل آراء دیگر رد شد بدین شرح که ایرانیان هر وقت پادشاهی از ایشان به تخت شاهی جای گیرد تاریخ پادشاهان پیش را کنار می‌گذارند و از آغاز سلطنت پادشاه فعلی خود تاریخ می‌شمارند، بالجمله اصحاب در این مسئله با یکدیگر اختلاف کردند و شعبی روایت می‌کند که ابو

---

[۵۸] (۱)- کلمه‌ای که ابو ریحان بکار برده صک است و من در ترجمه‌ی پیشین چک جای آن گذاشته‌ام ولی هیچیک از عربی و فارسی کلمه مقصود را نمی‌رساند و در حبیب السیر وثیقه ذکر شده که باز هم از ادای مقصود نارساست و گمان می‌کنم که مستند وافی به مقصود باشد.

موسی اشعری به عمر بن خطاب نوشت که از شما بما نامه‌هایی می‌آید که بدون تاریخ است و عمر دیوان‌ها و دفترهایی ترتیب داده بود که خراج مملکت را در آنجا ضبط می‌کرد و به تاریخ نیازمند شد و تواریخ را دوست نمی‌داشت در این هنگام بود که اصحاب را بدور خود جمع کرد و با ایشان

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۴۹

مشاوره کرد و چون یگانه زمانی که از هر شبهه دور بود زمان هجرت بود که پیغمبر به مدینه رسید و آن روز دوشنبه‌ی هشتم ربیع الاول بود که آغاز آن سال روز پنجشنبه بود عمر آنرا مبداء تاریخ دانست و هرچه را که نیازمند می‌شد با این تاریخ رفع نیازمندی می‌نمود و این واقعه در هفدهمین سال هجرت بود.

در مولد و مبعث پیغمبر بقدری خلاف است که نمی‌شود آنرا اصل دانست زیرا اصل و مبداء در تواریخ باید واقعه‌ای باشد که در آن خلاف نباشد و شعبی می‌گوید برخی از اصحاب گفته‌اند که مولد پیغمبر دوشنبه بوده و پاره‌ای دیگر گفتند که شب دوشنبه هشتم بود و جمعی گفتند که سیزدهم ربیع الاول بود و نیز اختلاف شد که تولد پیغمبر در چهل و ششمین سال پادشاهی انوشیروان باشد این بود که در مقدار عمر پیغمبر مطابق این اختلافات نیز اختلاف شد و همچنین سالها با یکدیگر تفاوت دارند برخی مکبوس‌اند و برخی پس از آنکه نسئی حرام شد غیر مکبوس.

نیز سبب این‌که هجرت را مبداء دانستند اینست که پس از هجرت امر اسلام راست آمد و شرک روگردانید و پیامبر از دامهایی که کافران مکه برای او گسترده بودند رهایی یافت و پیوسته فتحی پس از فتح دیگر برای او دست می‌داد.

پس، هجرت از برای پیغمبر مانند قیام سلاطین به پادشاهی و تصفیه‌ی کشور از مخالفان محسوب است. اما وفات پیغمبر اگرچه معلوم بود ولی پسندیده نیست که به مرگ پیغمبری و یا به هلاک پادشاهی تاریخ گذاشت مگر اینکه پیغمبری باشد دروغین و یا آن پادشاه دشمن کشوری باشد (که مردم از مرگ او خشنود شده باشند و بهتر آن است که مرگ او را عید بدانند) و یا آنکه این پادشاه کسی باشد که سلطنتی به انقراض او منقرض شده باشد و پیروان و دوستداران او از باب تأسف و سوگواری از این واقعه به مرگ او تاریخ بگذارند و این کار هم بسیار کم و نادر است. مانند اسکندر مقدونی بناء که چون او در شمار اشخاصی بود

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۵۰

که باو تاریخ از ملوک کلدانی و مغربی به بطالسه (که مفرد آن بطلمیوس است یعنی مرد جنگی) منتقل شد به مرگ او تاریخ گذاشتند. و نیز مانند یزدگرد بن شهریار که زردشتیان به وقت هلاک او تاریخ گذاشتند زیرا سلطنت ایرانیان به هلاکت یزدگرد برچیده شد و زردشتی‌ها از راه حزن و اندوه به یزدگرد و برای تأسف و تلهف به زوال استقلال ایرانیان به مرگ این پادشاه تاریخ آغاز کردند.

نام سالیان میان هجرت و وفات پیغمبر ص

مسلمانان در عهد پیغمبر هر سالی را که میان هجرت و وفات بود به نام مخصوصی که از واقعه‌ای که در آنسال روی داده بود مشتق نموده بودند نام گذاشته بودند و نخستین سال پس از هجرت را (سنهٔ الاذن) می‌گفتند و سال دوم را (سنهٔ الامر بالقتال) می‌نامیدند و سال سوم را (سنهٔ التمحیص) و سال چهارم را (سنهٔ الترفئه) و پنجمین سال را (سنهٔ الزلزال) و ششمین سال را (سنهٔ الاستئناس) و هفتمین سال را (سنهٔ الاستغلاب) و هشتمین سال را (سنهٔ الاستواء) و نهمین سال را (سنهٔ البرائه) و دهمین سال را (سنهٔ الوداع) می‌نامیدند و همین‌که یکی از این نامها را به زبان می‌آوردند کفایت می‌کرد که بگویند چه سال هجری است.

تاریخ یزدگردی

سپس، تاریخ پادشاهی یزدگرد بن شهریار بن کسری پرویز است و این تاریخ بسالهای پارسی است و مکبوس نیست و چون عمل بآن سهل و آسان است اینست که در زیجها این تاریخ ذکر می‌شود و بدین سبب تاریخ این پادشاه از دیگر تاریخ سلاطین ایران مشهورتر شد که او پس از گسیختگی شیرازه سلطنت و چیره شدن زنها بر ملک و غلبه بر اشخاصی که مستحق این مقام نبودند به پادشاهی قیام کرد و نیز آخرین پادشاه ایران بود که شکست خورد و بیشتر جنگهای ایران و وقایع مشهور با عمر بن خطاب بدست او جاری شد تا آنکه سرانجام سلطنت از دست او بیرون رفت و شکست خورد و بدست آسیابانی در مرو شاهجان کشته شد.

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۵۱

تاریخ معتضدی

پس از این تاریخ، تاریخ احمد بن طلحه امیر المؤمنین معتضد باللّه عباسی است و این تاریخ به سالیان رومی و ماههای فارسی است ولی به مأخذ دیگر و این تاریخ در هر چهار یک روز کبیسه می‌شود.

سبب وضع این تاریخ چنانکه ابو بکر صولی در کتاب اوراق می‌گوید و حمزهٔ بن حسن اصفهانی در رساله‌ی خود که در اشعار مشهور در نیروز و مهرگان نوشته چنین می‌گوید که متوکل عباسی در شکارگاه مشغول گردش بود ناگاه به کشتزاری رسید که هنوز خوشه‌های آن نرسیده بود و موقع درو نشده بود و گفت عبید اللّه بن یحیی از من اجازه خواست که از مردم مالیات و خراج بستاند با آنکه هنوز حاصل بدست نیامده و غله سبز است و مردم از کجا بیاورند که تا بما خراج دهند در پاسخ عرضه داشتند که این کار زیانهای فراوان به مردم وارد ساخته و رعایا دسترنج خود را پیش‌فروش می‌نمایند تا خراج دیوان را پرداخت نمایند و برخی هم‌چون از پرداخت مالیات ناتوان هستند از وطن مادرزاد خود کوچ می‌کنند و مردم از این کار بسیار شکایت دارند.

متوکل گفت آیا این کار در عهد من شد یا آنکه پیش از من هم بوده؟

گفتند که این کار از عادات پادشاهان ایران است که در اوایل نوروز از رعایای خود خراج می‌ستاندند و پادشاهان ایران در این کار پیشرو و سرمشق ملوک عرب شدند.

متوکل چون این پاسخ را شنید بفرمود تا مؤبد را حاضر کردند و به مؤبد گفت که در این مسئله بسیار گفتگو شده من هم نمی‌توانم از رسوم و عادات پادشاهان ایران پا بیرون نهم و با آنکه پادشاهان ایران مردمی با محبت و رعیت‌پرور بودند و به عدل مشهور جهانیان و همواره بکار مردم نظر داشتند چرا در اول نوروز که هنوز خرمن بدست نیامده از رعایای خود خراج می‌گرفتند؟

مؤبد عرضه داشت هرچند پادشاهان ایران هنگام نوروز از رعیت خراج می‌خواستند ولی نوروز هنگامی فرامی‌رسید که غلات بدست آمده بود.

آثار الباقیه / ترجمه، متنج۱، ص: ۵۲

متوکل گفت: چطور چنین چیزی امکان دارد؟ مؤبد کیفیات سالها و شمار روزها را با نیازمندی آنها به کبیسه برای متوکل بیان کرد و گفت ایرانیان همواره سال را کبیسه می‌کردند و چون دین اسلام آمد و سلطنت ما را از میان برد کبیسه تعطیل شد و این تعطیل و اهمال کبیسه است که سبب زیان مردم شده و دهقانان در عهد هشام بن عبد الملک نزد خالد قسری جمع شدند و برای او شرح دادند که سهل‌انگاری در امر کبیسه باعث زیانهای بسیار شده و از او درخواست کردند که یک ماه نوروز را به تأخیر اندازد خالد قسری از برآوردن حاجت دهقانان شانه تهی کرد و این خبر را به هشام بن عبد الملک اموی نوشت هشام پاسخ داد که من می‌ترسم این کار در شمار نسی باشد که خداوند فرموده (نسی زیادت در کفر است) و چون روزگار هارون الرشید رسید نیز مردم به درگاه یحیی بن خالد بن برمک جمع شدند و از او درخواست کردند که دو ماه نوروز را عقب بیندازد و یحیی تصمیم گرفت که حاجت ایشان را برآورد ولی دشمنان برامکه محافلی تشکیل دادند و گفتند که یحیی برای مجوسیت که کیش پدرانش بوده تعصب خرج می‌دهد این بود که یحیی نیز از این کار صرفنظر کرد و همینطور امر کبیسه بماند.

پس از آنکه سخنان مؤبد تمام شد متوکل ابراهیم بن عباس صولی را به دربار احضار کرد و او را امر نمود با مؤبد درباره‌ی نوروز همراهی کند و روزها را بشمارد و قانون تغییرناپذیری وضع نماید و از طرف متوکل به همه شهرها بنویسد که نوروز را تأخیر بیندازند و چون ابراهیم بن عباس صولی با مؤبد نشستند و حساب نمودند بر این عزم شدند که نوروز را به هفدهم بیندازند و متوکل نیز این رأی را پسندید و به آفاق و اطراف کشور نامه‌ها نوشتند که حکام نیز چنین کنند و این واقعه در محرم ۲۴۳ هجری بود و بحتری را در این موضوع چکامه‌ایست که متوکل را بآن کار بزرگ مدح و ستایش کرده و می‌گوید:

ان یوم النیروز قد عاد	للعهد الذی کان سنّه اردشیر
انت حولته الی الحالة الاولی	و قد کان حائرا یستدیر

آثار الباقیه / ترجمه، متنج۱، ص: ۵۳

فافتتحت الخراج فيه فللامذ		فی ذاک مرفق مذکور[۵۹]

منهم الحمد و الثناء		و منک العدل فيهم و النائل المشکور

و متوکل کشته شد و نتوانست اين کار را بپايان رساند و معتضد بجای او نشست و پس از آنکه کشور را از وجود مردم ياغی و طاغی پاک کرد و فرصتی يافت که به امور رعيت سرکشی کند مهم‌ترين چيزی که به نظر او رسيد امر کبيسه بود که بايد آنرا به اتمام رساند و معتضد مانند متوکل تصميم گرفت که نوروز را به تأخير اندازد جز اينکه ميان متوکل و معتضد اين فرق است که متوکل ميان سالی را که در او بود و سال اول تاريخ پادشاهی يزدگرد را گرفت و معتضد ميان سالی را که در او بود و سالی را که پادشاهی از دست ايرانيان به هلاکت يزدگرد بيرون رفت و يا خود معتضد بر اين گمان بود و يا ديگر اشخاصی که اين کار بدست ايشان شد که ايرانيان از زمان هلاکت يزدگرد کبيسه‌ی خود را اهمال کرده‌اند و اين مدت را دويست و چهل و سه سال يافتند که سهم آن از ارباع شصت روز و کسری خواهد بود و متوکل اين شصت روز را بر نوروز سال خود بيفزود و آنرا آخر اين ايام دانست و آن اول روز خردادماه آن سال بود و روز چهارشنبه و موافق با يازدهم حزيران سپس، نوروز را به ماههای رومی بردند تا آنکه هروقت روميان شهور خود را کبيسه می‌کنند نوروز نيز کبيسه شود و آنکس که توليت اين کار را عهده‌دار بود و به پايان رسانيد ابو القاسم عبيد اللّه بن سليمان بن وهب بود که علی بن يحيی منجم در اين کار می‌گويد:

يا محيی الشرف اللباب مجدد الملک الخراب		و معيد رکن الدين فينا ثابتا بعد اضطراب

فت الملوک مبرزا فوت المبرز فی الحلاب		اسعد بنوروز جمعت الشکر فيه الی الثواب

قدّمت فی تأخيره ما اخروه من الصواب

---

[۵۹] (۱)- عيد نوروز بهمان عهدی که اردشير آنرا وضع کرده بود برگشت و تو اين عيد را بحالت نخستين خود برگرداندی با آنکه نوروز پيوسته سرگردان بود و وضع ثابتی نداشت و در اين روز گشايش خراج را آغاز نمودی و رعايا را در اين کار بسيار موافقت و مرافقت شده وظيفه آنان سپاسگزاری و ثناخوانی تست و وظيفه تو عدل و داد بر آنان است.

و نیز علی بن یحیی در این واقعه می‌گوید:

یوم نیروزک یوم واحد لا یتأخر		فی حزیران یوافی ابدا فی احد عشر

اگرچه در این کار بسیار دقت نمودند ولی نوروز به کبیسه‌ای که استحقاق داشت نرسید زیرا ایرانیان از هفتاد سال پیشتر از یزدگرد کبیسه خود را اهمال کرده بودند و در زمان یزدگرد بن شاپور دو ماه کبیسه کرده بودند یک ماه برای اینکه سال باید به تأخیر افتد که واجب بود چنانکه بعدا خواهیم گفت و یک ماه هم برای آینده تا آنکه زمان درازی از کبیسه دل آسوده باشند و چون از سالهایی که میان یزدگرد بن شاپور و یزدگرد بن شهریار صد و بیست سال کنیم به‌طور تقریب نه به تحقیق هفتاد سال خواهد ماند زیرا تواریخ ایرانیان بسیار مغشوش است و حصه‌ی این هفتاد سال هفده روز می‌شود پس باید مطابق قیاس بیست و هشت روز به تأخیر افتد نه شصت روز تا آنکه در نتیجه نوروز در بیست و هشتم حزیران باشد و لیکن شخصی که این کار را عهده‌دار بود چنین گمان کرد که روش ایرانیان در کبیسه مانند روش رومیان است این بود که برطبق این گمان غلط آغاز حساب خود را از زوال ملک ایشان گرفت با آنکه حقیقت امر چنین نیست و ما آنرا بطور مشروح بیان کردیم.

اشاره‌ای به تواریخ دیگر که غیر مشهور است

این بود آخرین تاریخ مشهور و شاید اممی را که اوطان ایشان از ما دور است تواریخ دیگری باشد که ما از آن بی‌خبریم و آن تواریخ متروک باشد مانند تاریخ ایرانیان در عهدی که زرتشتی بودند که بقیام هر پادشاهی تاریخ میگذاشتند و چون هر پادشاه می‌مرد تاریخ او را ترک می‌نمودند و از نو به آغاز پادشاهی دیگر که جانشین او بود آغاز می‌کردند و مدت پادشاهی ایشان در جداولی که خواهد آمد مذکور است

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۵۵

و مانند بنی اسماعیل از تازیان که به ساختن کعبه بدست ابراهیم و اسماعیل تاریخ می‌گذاشتند تا آنکه پراکنده شدند و از تهامه بیرون رفتند و آنانکه از تهامه بیرون رفتند به خروج خود تاریخ گذاشتند و آنانکه بازماندند به آخرین دسته از رفتگان تاریخ شروع کردند تا آنکه تاریخ طول کشید و به سال ریاست عمرو بن ربیعه که معروف به عمرو بن لحی است تاریخ نهادند و این مرد کسی است که می‌گویند دین ابراهیم را تبدیل داد و از شهر بلقاء بت هبل را آورد و اساف و نائله را ساخت و چنانکه نقل کردند در عهد شاپور ذو الاکتاف بود ولی جمع میان دو قول فریقین در تاریخ به این مطلب گواهی نمی‌دهد.

سپس عربها به سال مرگ کعب بن لوی تا عام الغدر که سالی که پاره‌ای از ملوک حمیر برای کعبه جامه‌هایی فرستاده بودند و بنو یربوع آنها را به چپاول بردند و مردم با برخی دیگر در کعبه نزاع نمودند، تاریخ گذاشتند.

پس از این تاریخ، تازیان از عام الغدر تا عام الفیل که خداوند کید حبشه را که برای تخریب کعبه آمده بودند به خود ایشان برگردانید، و همگی را از میان برد، تاریخ می‌گذاشتند.

برخی از اعراب به وقایع مشهور و ایام مذکور که میان ایشان در جاهلیت روی داده بود تاریخ می‌گذاشتند مانند یوم الفجار که در ماه حرام بود و حلف الفضول و آن روزی بود که قریش باهم سوگند یاد کردند که شخص ستمدیده را در حرم یاری کنند زیرا برخی از ایشان در حرم به مردم ستم می‌نمودند و مانند سال مرگ هشام بن مغیره مخزومی که برای اجلال او و بناء کعبه به حکم پیغمبر تاریخ گذاشتند و مانند وقایع و جنگهایی که میان اوس و خزرج روی داد مثل یوم الفضا[۶۰] یوم الربیع یوم الرحابه، یوم السراره، یوم داحس و غبراء، یوم بغاث و حاطب، یوم مضرس و

معبس و نیز مانند روزهای دیگری که میان بکر بن وائل و تغلب بن وائله روی داد همچون یوم عنیزه، یوم الحنو، یوم تحلاق اللم، یوم القصیبات، یوم الفصیل، و دیگر روزهایی که میان طوایف عرب اتفاق افتاد که هریک به مکانی که این جنگ در آنجا شده و یا به سببی که باعث فروزش آتش جنگ گشته منسوب است.

و اگر این تواریخ بهمان طریقه که تواریخ جاری بود محفوظ می‌ماند ما هم دقتی را که در امر دیگر تواریخ می‌کردیم درباره آنها می‌نمودیم ولی گفته‌اند که میان سال مرگ کعب بن لوی و عام الغدر پانصد و بیست سال بوده و میان عام الغدر و یوم الفصیل صد و ده سال و پنجاه روز که از ورود اصحاب فیل بمکه گذشته و پیغمبر متولد شد و میان آنروز و عام الفجار بیست سال بود و پیغمبر فرمود: «لقد شهدت یوم الفجار فکنت انبل علی عمومتی»[۶۱] و مدت فاصله میانه‌ی عام الفجار و بناء کعبه یازده سال است و میان بنای کعبه و مبعث پنج سال.

همچنین حمیری‌ها و بنو قحطان به تبابعه‌ی خود تاریخ می‌گذاشتند چنانکه ایرانیان به پادشاهان ساسانی و رومیان به قیاصره تاریخ می‌گذاشتند و لیکن پادشاهی حمیری‌ها بر یک نظام جاری نبود و تاریخ ایشان درهم و برهم است هرچند که ما با همه این آشفتگی‌ها این تواریخ را با مدت سلطنت ملوک لخمیین که در حیره جای داشتند و آنجا را پس از ورود وطن دومی دانسته بودند در جداولی که خواهد آمد بدست آورده‌ایم و ضبط نموده‌ایم.

تاریخ اهل خوارزم

اهل خوارزم نیز به همین طریق رفتار می‌کردند و به آغاز بنای خوارزم تاریخ می‌گذاشتند که نهصد و هشتاد سال پیش از اسکندر بوده و پس از آن به ورود سیاوش پسر کیکاوس و سلطنت کیخسرو و دودمان او در خوارزم تاریخ گذاشتند و این واقعه نود و دو سال پس از ساختن خوارزم بود.

سپس خوارزمیان از رأی ایرانیان در تاریخ که بهریک از زادگان کیخسرو

---

[۶۰] (۱)- برخی از علمای تاریخ ادبیات عرب همه این ایام را در یک کتاب جمع کرده‌اند و به نام ایام العرب مشهور است بدین جهت ما تفصیل این تواریخ را به عهده آن کتابها گذاشتیم.

[۶۱] (۱)- یعنی من در عام الفجار حاضر شدم و تیرهایی را که به سوی ما پرتاب میشد برای عموهای خود جمع مینمودم.

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۵۷

که به خوارزم‌شاه معروف می‌شدند پیروی کردند تا آنکه آفریغ که از نژاد کیخسرو بود به شاهی رسید و مردم خوارزم باین پادشاه فال بد میزدند چنانکه ایرانیان به یزدگرد گناهکار فال بد می‌زدند و پس از آفریغ پسر او به سلطنت رسید و کاخ خود را بر پشت فیر در سال ششصد و شانزده اسکندری بناء کرد و خوارزمیان باو و به زادگان او تاریخ گذاشتند و این فیر در کنار شهر خوارزم دژی بود که از خشت و گل سه قلعه تودرتو که هریک از دیگری بلندتر بود بنا شده بود و فوق همه این دژها کاخ سلطنتی بود مانند غمدان در یمن که جایگاه تبابعه بود و غمدان قلعه‌ایست که روبروی مسجد جامع شهر صنعاء می‌باشد و از سنگ بپا شده و می‌گویند که سام بن نوح پس از توفان آنجا را ساخت و چاهی را نیز که کنده بود در آنجاست و نیز گفته‌اند که این قلعه هیکلی بود که ضحاک به نام زهره ساخته بود.

قصر فیر از مقدار بیشتر از ده میل دیده می‌شود و نهر جیحون این قصر را از میان برد و هر سال پاره‌ای از بناء آنرا منهدم کرد تا آنکه در سال هزار و سیصد و پنج اسکندری اثری از آن نماند.

هنگامی که پیغمبر اسلام بپیامبری برانگیخته شد ارثموخ بن بوزکار بن خامکری بن شاوش سخر بن ازکاجوار بن اسکجموک بن سخسک بن بغره بن آفریغ پادشاه خوارزم بود و چون قتیبهٔ بن مسلم در دفعه‌ی دوم خوارزم را گرفت و اهل آن مرتد شده بودند اسکجموک بن ازکاجوار بن سبری بن سخر بن ارثموخ را برای ایشان پادشاه قرار داد و ولایت از دودمان اکاسره بیرون رفت و تنها شاهی در ایشان چون ارثی بود پایدار ماند و تاریخ ایشان به هجری منتقل شد و با دیگر مسلمانان در تاریخ توافق رأی حاصل کردند.

قتیبهٔ بن مسلم هرکس را که خط خوارزمی می‌دانست از دم شمشیر گذرانید و آنانکه از اخبار خوارزمیان آگاه بودند و این اخبار و اطلاعات را میان خود تدریس می‌کردند ایشان را نیز به دسته‌ی پیشین ملحق ساخت بدین سبب اخبار خوارزم طوری پوشیده ماند که پس از اسلام نمی‌شود آنها را دانست و ولایت در ایشان پس از این کار در دست قبایل دور می‌زد تا آنکه پس از شهید ابی عبد اللّه

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۵۸

محمد بن احمد بن محمد بن عراق بن منصور بن عبد اللّه بن ترکسباثه بن شاو شفر بن اسکجموک بن ازکاجوار بن سیری بن سخر بن ارثموخ که گفتیم پیغمبر در عهد او مبعوث شد ولایت و خوارزمشاهی هر دو از دست ایشان بدر رفت.

این بود آنچه را که من از تواریخ مشهور مطلع شده بودم و فراگرفتن همه‌ی تواریخ برای آدمی ممکن نیست و خداوند ما را به راه صواب توفیق‌دهنده است.

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۵۹

فصل چهارم در حقیقت ذی القرنین صحبت می‌کند

ناگزیر هستیم که حقیقت این اسم را که ذو القرنین باشد در فصلی جداگانه بیان کنیم زیرا اگر برای این بحث فصلی به تنهایی ترتیب نمی‌دادم و در دنبال تواریخ سابق الذکر ایراد می‌نمودم آن نظمی را که تواریخ باید دارا باشد قطع کرده بودم. از قصه‌های ذو القرنین و کارهای او در قرآن حکایت شده که هرکس آیات مخصوص به اخبار او را بخواند خواهد دانست و آنچه از این آیات برمی‌آید این است که او مردی قوی و صالح و شجاع بود و خداوند باو قدرتی و سلطنتی بزرگ بخشیده بود و او را از مقاصدی که در شرق و غرب زمین داشت که عبارت از فتح بلاد و ریاست و فرمانروایی بر عباد باشد متمکن کرده بود و او تمام کشورهای روی زمین را یک کشور گردانید و از مسائل مسلم که می‌شود در آن دعوی اجماع نمود این است که ذو القرنین در شمال زمین داخل به ظلمت شد و دورترین آبادانیهای روی زمین را مشاهده کرد و با بشر و میمونها جنگهای خونین نمود و از خروج یأجوج و مأجوج به بلادی که در مشارق زمین و شمال زمین بود جلوگیری کرد و از طغیان این دو قوم این‌طور ممانعت نمود که از شکافی که باید ایشان خارج شوند با قطعاتی از آهن که با سرب آنها را با یکدیگر التیام داده بود دیواری و سدی ساخت چنانکه صنعتگران هم این قبیل کارها می‌کنند.

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۶۰

آیا اسکندر یونانی ذو القرنین مذکور در قرآن است

چون اسکندر ابن فیلفوس یونانی سلطنت روم را از ملوک الطوایفی نجات داد به سوی ملوک مغرب شتافت و ایشان را درهم شکست و پیشرفت خود را ادامه داد تا آنکه به بحر اخضر رسید سپس به سوی مصر برگشت و شهر اسکندریه را بنا کرد و بنام خود آن شهر را نام گذاشت سپس بطرف شام و بنی اسرائیل که در شام بودند متوجه شد و به بیت المقدس آمد و در مذبح معروف آن ذبح کرد و قربانیهایی در آنجا گذراند سپس سوی ارمنیه و باب الابواب[۶۲] رفت و از آنجا هم عبور کرد و قبطی‌ها و برابره و عبرانیان همه یوغ امر او را بگردن نهادند.

پس به سوی دارا بن دارا شتافت برای خونخواهی از بختنصر و اهل بابل در کارهایی که در شام کرده بودند و چندین دفعه با دارا بجنگ پرداخت و او را منهزم نمود و در یکی از این غزوات رئیس نگهبانان دارا که بنوجنبس ابن آذربخت بود دارا را بکشت و اسکندر بر ممالک دارا چیره شد و قصد هند و چین نمود و با امم زیردست به جنگ پرداخت و بر هر ناحیه که می‌گذشت غالب می‌شد تا آنکه به خراسان برگشت و آنجا را هم فتح کرد و شهرهایی در خراسان بپا نمود به سوی عراق مراجعت نمود و در شهر زور رنجور شد و همانجا بمرد و چون‌که در مقاصد خویش حکمت اعمال می‌کرد و به رأی معلم خود ارسطو در مشکلاتی که برای او روی میداد عمل می‌کرد بدین سبب او را ذو القرنین گفتند.

و برخی این لقب را اینطور تأویل کردند که بدو قرن شمس یعنی محل طلوع و جایگاه غروب آن رسید چنانکه اردشیر بهمن را درازدست گفتند برای اینکه بهر کجا که میخواست امر خود را نافذ میداشت و مثل این بود که دست خود را دراز می‌کرد بآنجا میرساند.

عقیده‌ای دیگر در ذو القرنین

---

[۶۲] (۱)- باب الابواب دربند می‌باشد.

جمعی دیگر اینطور تأویل کردند که ذو القرنین از دو قرن مختلف به وجود آمد و مقصودشان روم و فرس بود و برای این گفتار حکایتی را که فارسیان مانند گفتار دشتن برای دشمن خود ساخته‌اند گواه

آثار الباقيه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۶۱

آوردند که چون دارای اکبر مادر اسکندر را که دختر فلیفس به زنی گرد و بویی بد در او یافت و او را نخواست به پدرش رو کرد و این دختر از دارا هم آبسن بود و از این جهت اسکندر را به فلیفس نسبت دادند که تربیت او را فلیفس متکفل بوده و برای حکایت گفته‌ی اسکندر را، به دارا که دم مرگ بر بالین دارا رسید و رمقی در او یافت و گفت برادر من بمن بگو که ترا چنین کرد تا من انتقام از او بکشم، گواه آوردند.

اسکندر بدارا بدین سبب چنین خطاب کرد که خواست با او مرافقت کند و میان او و خود برابری قایل شود چون محال بود که دارا پادشاه خطاب کند یا اینکه اسم او را بیاورد و از اینرو جفایی بر او روا دارد که پادشاهان را مناسب نیست.

اشاره‌ای به نسب‌های ساختگی

دشمنان پیوسته به طعن در انساب و تهمت در اعراض و نسبت بد در کارها می‌کوشند چنانکه دوستان و پیروان شخص همواره در تحسین زشت و سد خلل و اظهار جمیل و در نسبت به محاسن سعی می‌کنند و آنکه این بیت را گفته هر دو دسته را توصیف کرده.

و عين الرضا عن كل عيب كليلة   و لكن عين السخط تبدى المساويا

بسا می‌شود که بواسطه همین نکته که گفتیم جمعی را وادار می‌کند که دروغهایی بسازند و ممدوح خود را به اصل شریفی نسبت بدهند چنانکه برای عبد الرزاق طوسی در شاهنامه نسبی ساخته‌اند و او را به منوشچهر نسبت داده‌اند و چنانکه برای آل بویه ساخته‌اند.

ابو اسحق ابراهیم بن هلال صابی در کتاب خود که تاج نام گذاشته چنین می‌گوید بویه بن فناخسرو بن ثمان بن کوهی بن شیرزیل اصغر بن شیرکذه بن شیرزیل اکبر بن شیران بن شیر فنه بن سسنان شاه بن سسن خرة بن شیر زیل بن سسناذر بن بهرام گور ملک.

ابو محمد حسن بن علی نانا در کتاب خود که اخبار آل بویه را مختصر کرده

آثار الباقيه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۶۲

چنین می‌گوید بویه بن فناخسره بن تماده سپس در تمان هم اختلاف شد برخی گفتند تمان بن کوهی بن شیرزیل اصغر و برخی کوهی را انکار کردند و گفتند شیرزیل اکبر بن شیران بن شاه بن شیرپناه بن سیستان شاه بن سیس خره بن شیرزیل بن سسناذر بن بهرام.

پس در بهرام هم اختلاف کردند آنانکه بهرام را به فرس نسبت دادند چنین گفتند بهرام گور و همان نسبی که در فوق ذکر شد ذکر کرده‌اند و آنانکه بهرام را عرب دانستند گفتند بهرام بن ضحاک بن الابیض بن معویه بن دیلم بن باسل بن ضبهٔ بن ادو در جمله پدران او لاهو بن دیلم بن باسل را ذکر کردند و بدین سبب اولاد او را لیاهیج گویند.

لیکن اگر کسی آنچه را من در آغاز کتاب گفتم مراعات کند یعنی میانه افراط و تفریط حد اعتدالی را بگیرد از این قبیله فقط این مقدار خواهد شناخت که بویه پسر فناخسرو است[۶۳] و اقوام دیلم به حفظ انساب معروف نبودند و کسی هم چنین ادعای نکرده است و بسیار کم اتفاق می‌افتد که با طول زمان انساب به توالی محفوظ بماند و یگانه برهانی که برای نسبت بخاندانی باقی است آن است که جمهور خلق بر آن اجماع کنند.

چنانکه درباره‌ی سید اولاد آدم چنین اجماعی روی داده که نسب او بدینقرار است محمد بن عبد اللّه بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مرهٔ بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن کنانهٔ بن خزیمه بن مدرکهٔ بن الیاس بن مضر بن نزار معد بن عدنان.

هیچیک از عرب و عجم در توالی این انساب شکی ندارد چنانکه در این هم شک ندارند که او از ولد اسمعیل بن ابراهیم علیهما السلام است و آنچه که از پدران او از ابراهیم تجاوز کند و در تورات مذکور است و اما میانه‌ی اسمعیل و عدنان از

تبدیل اسامی و زیادت و نقصان پاره از نامها خلافهای زیادی است که قضاوت در آن آسان نیست.

صحت نسب شمس المعالی و سامانیان و خوارزمشاهیان و شیروان شاهان

و مانند نسب حضرت امیر سید اجل منصور ولینعمت شمس المعالی (که خداوند بقای او را امتداد داد) که هیچیک از دوستان او (که همواره خداوند ایشان را یاری کناد) و هیچیک از مخالفان او (که خداوند ایشان را سرکوب کناد) شرف قدیم و مجد اصیل او را از طرفین پدر و مادر انکار نمی‌کند. یکی از دو اصل او وردانشاه است که حکومت در جبل داشت و او غیر از امیر شهید مرداویچ شهید است و اصل دیگر ملوک جبال‌اند که به سپهبدی طبرستان و شاهی فرجوارجر ملقبند و هیچکس هم منکر نیست که این خانواده‌ی سلطنتی با سامانیان از یک طایفه‌اند زیرا دایی شمس المعالی رستم بن شروین رستم بن قار بن شهریار بن شیرو بن سرخاب بن باو بن شابور بن کیوس بن قباد است که پدر انوشیروان بود.

---

[۶۳] (۱)- متنبی که به ایران آمده بود در مدح عضد الدوله می‌گوید:

لقد رایت بفارس عضد الدوله فنا خسرو شاهنشاها

خداوند سلطنت مغرب و مشرق را برای مخدوم ما در افق عالم برگزیناد چنانکه شرافت خاندان را برای او از دو طرف پدر و مادر برگزیده، چه این کار بدست اوست و خیر و خوبی نزد او است.

باز مانند ملوک خراسان که هیچ شخص منکر نیست سرسلسله این طایفه اسمعیل است و او پسر احمد بن اسد بن سامان خداه بن جسیمان بن طغمات بن نوشرد بن بهرام چوبین بن بهرام جشنش است که مرزبان آذربایگان بود.

باز مانند شاهان اصلی خوارزم یعنی اشخاصیکه از خاندان سلطنتی بوده‌اند.

باز مانند شاهان شیروان که اجماعی مردم است که ایشان از نسل ساسانیان‌اند و اگرچه به توالی انساب ایشان محفوظ نماند.

صحت دعاوی چه در انساب باشد و چه در غیر آن هرچه پنهان باشد باز آشکار می‌گردد چنانکه بوی مشک آشکار می‌شود هر اندازه که پنهان باشد.

طعن در نسب میمون قداح

و در تصحیح این دعوی به بخشش مالها و جعاله، نیازی است چنانکه عبید اللّه بن حسن بن احمد بن عبد اللّه بن میمون قداح وقتی که در مغرب خروج کرد خود را به علویان منسوب داشت و علویان انکار کردند مال زیادی و جعاله بسیاری بایشان بخشید و علویان را ساکت کرد و این نسب بشخصی که محقق باشد با همه شهرتی که یافته پوشیده نیست و کسی که در زمان ما از این خانواده قایم باشد ابو علی بن نزار بن معد بن اسماعیل بن محمد بن عبد اللّه است.

من این انساب را ذکر کردم تا بفهمانم که مردم تا چه اندازه درباره کسی که دوست دارند تعصب می‌ورزند و با شخصی که بد هستند تا چه حد بغض و کینه دارند بقسمی که گاهی افراط در این دو اعتقاد سبب رسوایی دعاوی ایشان می‌شود.

پسر بودن اسکندر برای فیلفس آشکارتر از این است که مخفی بماند اما خانواده فیلفس را جمیع علماء انساب ابن طور ذکر می‌کنند فیلفس بن مضربو بن هرمس بن مرداس بن میطون بن رومی بن لیطی بن یونان ابن یافث بن سوخون بن رومیه بن بزنط بن توفیل بن رومی بن الاصفر بن الیفز بن العیص بن اسحق بن ابراهیم است.

اقوال دیگر در حقیقت ذو القرنین

و گفته‌اند ذو القرنین مردی بود که اطوکس نام داشت و بر حامیرس که یکی از ملوک بابل است خروج کرد و با او پیکار کرد تا آنکه چیره شد و سر جامیرس را با موها و دو گیسویی که داشت از سر بکند و داد سر او را دباغی کردند و او را تاج خود قرار داد و بدین سبب او را ذو القرنین گفتند.

و برخی گفته‌اند که ذو القرنین منذر بن ماء السماء است که منذر بن امرء القیس باشد.

در این اسم مردم را اعتقادات عجیبی است می‌گویند مادر ذو القرنین جن بوده

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۶۵

چنانکه مادر بلقیس را هم از پریان می‌دانند و درباره‌ی عبد اللّه بن هلال شعبده‌باز معتقدند که او دختر شیطان را خواستگاری کرده و به سخریه‌هایی از همین قبیل نیز بسیار معتقدند که بسیار هم میان مردم شهرت دارد.

از عمر بن خطاب حکایت کرده‌اند که دسته‌ای را دید که درباره‌ی ذو القرنین گفتگو میکردند گفت آیا شما را گفتگوی درباره‌ی مردم کفایت نکرد که از بشر به فرشتگان تجاوز کردید.

برخی گفته‌اند ذو القرنین صعب بن همال حمیری است و این مطلب را ابن درید در کتاب وشاح گفته.

برخی گفته‌اند که ذو القرنین ابو کرب است که شمر یرعش بن افریقس حمیری است و از این جهت چنین نامیده شد که دو گیسوی او به روی شانه‌اش بوده و او به مشارق و مغارب زمین رسید و شمال و جنوب را پیمود و بلاد را فتح کرد و مردم را به زیر فرمان خود آورد و یکی از مقاول یمن[۶۴] که اسعد بن ربیعهٔ بن مالک بن صبیح بن عبد اللّه بن زیاد بن یاسر بن تنعم حمیری باشد در شعری که گفته به ذو القرنین افتخار میکند.

قد کان ذو القرنین قبلی مسلما	ملکا علافی الارض غیر معبد
فرای مغیب الشمس وقت غروبها	فی عین ذی حماء وثاط خرمد
بلغ المشارق و المغارب یبتغی	اسباب ملک من کریم سید
من قبله بلقیس کانت عمتی	حتی تقضی ملکها بالهدهد

عقیده‌ی ابو ریحان درباره‌ی ذو القرنین

نزدیک‌تر بصواب این است که از میان همه‌ی این گفته‌ها حق همین قول آخر باشد زیرا اذواء فقط به یمن منسوب‌اند و اذواء کسانی هستند که نامهای ایشان از کلمه ذی خالی نیست مانند، ذی المنار، ذی الاذعار، ذی الشناتر، ذی نواس، ذی جدن، ذی یزن و غیره و اخبار ذو القرنین را که ذکر کرده‌اند بحکایاتی که قرآن از او ذکر کرده

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۶۶

---

[۶۴] (۱)- پادشاهان کوچک یمن را مقاول گویند.

شبیه است.

سد اسکندر کجا بوده و شمردن اقوالی در این زمینه

اما سدی را که او ساخته در ظاهر قرآن نص نیست که کجای زمین بوده و کتبی که مشتمل بر ذکر بلاد و مدن است مانند جغرافیا و کتب مسالک و ممالک اینطور می‌گویند که یاجوج و ماجوج صنفی از اتراک شرقی هستند که در اوائل اقلیم پنجم و ششم جای دارند معذالک محمد بن جریر طبری در کتاب خود می‌گوید که فرمانروای آذربایجان در روزگاری که آنجا را فتح کرد شخصی را از طرف خود بدانجا فرستاد و آن سد را در پشت خندقی بسیار محکم دید.

عبد اللّه بن عبد اللّه بن خرداد به از یکی از ترجمانان که در دربار خلیفه بودند اینطور حکایت می‌کند که معتصم در خواب دید این سد شکافته شده و پنجاه نفر بدانجا فرستاد که تا آنرا ببینند و این پنجاه تن از راه باب الابواب ولان و خزر بدان جایگاه رفتند و دیدند که آن سد از پاره آهن‌هایی که میان آنها را با سرب آب شده بهم پیوسته‌اند بنا شده و آن سد را دری بود مقفل و حفظ آن بعهده‌ی مردمی بود که در آن نزدیکی جای داشتند و ایشان پس از آنکه این سد را دیدند برگشتند و آنکس که بلد و هادی ایشان بود این پنجاه تن را به بقاعی که محاذی سمرقند بود هدایت کرد. این دو خبر اینطور اقتضا می‌کند که این سد در ربع شمالی غربی آبادانی جهان است.

علاوه‌براین قصه‌ی مذکور این مطلب را که گفته‌اند اهل این بلاد مسلمان هستند و به تازی سخن می‌گویند تکذیب می‌کند چه، اشخاصی که منقطع از عمران هستند و در میان زمینی سیاه و بدبو که به مسافت چند روز است جای دارند نه خلیفه می‌شناسند و نه از خلافت خبر دارند و نه میدانند خلیفه چیست و معلوم نیست چگونه بعربی تکلم می‌کنند و ما امتی که مسلمان باشند و از ممالک اسلامی منقطع، جز بلغار و سوار نمی‌شناسیم که قرب انتهای آبادان جهان و اواخر اقلیم

هفتم هستند و ایشان هم از امر این سد چیزی نمی‌گویند و به خلافت خلیفه هم جاهل نیستند بلکه خطبه بنام خلیفه می‌خوانند و بتازی هم سخن نمی‌گویند بلکه بلغتی تکلم می‌کنند که توأم از ترکی و خزری است و چون شواهد این خبر بدین قرار بود که گفته شد دیگر نباید شناسایی حقیقت را از این خبر توقع کرد.

این بود فصلی که می‌خواستم از حقیقت ذو القرنین گفتگو کنم و اللّه اعلم.

فصل پنجم در چگونگی ماهها که در سالهای مقدم استعمال میشود بحث می‌کند

در پیش گفتیم که هرامتی تاریخی بکار می‌بندد که تنها اختصاص باین امت دارد و این امم برحسب افتراقی که در استعمال تواریخ دارند در اوایل شهور و کمیت ایام هریکی از ماهها و عللی که منسوب باین امر است نیز با یکدیگر افتراق می‌یابند.

من در این کتاب تا اندازه‌ای که می‌دانم از ذکر این امور ناگزیر هستم و آنچه را که یقین بدان پیدا نکرده‌ام و در آن باب چیزی از اشخاص موثق نشنیده‌ام به کنار می‌گذارم و بحث خویش را به ماههایی که پارسیان استعمال کردند آغاز می‌کنم.

ماههای ایرانی

گوییم: شماره‌ی ماههای سال دوازده است چنانکه ایزد تعالی در کتاب خود گوید ان عدهٔ الشهور عند اللّه اثنی عشر شهرافی کتاب اللّه یوم خلق السماوات و الارض و در این عدد امتی با امت دیگر جز در سالهای کبس اختلاف نکرده هم‌چنین ماههای فارسیای دوازده بوده و نامهای آن بدینقرار است.

فروردین- اردی‌بهشت‌ماه- خردادماه- تیرماه- مردادماه- شهریورماه- مهرماه- آبان‌ماه- آذرماه- دی‌ماه- بهمن‌ماه- اسفندارمذماه.

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۶۹

از ابو سعید احمد بن محمد بن عبد الجلیل سجستانی شنیدم که از قدمای سجستان اینطور نقل می‌کرد که ایشان همین ماهها را بنامهای دیگری می‌خواندند و از فروردین‌ماه آغاز می‌کردند و شهور ایشان بدین ترتیب است.

کواذ، رهو[۶۵]، اوسال، تیرکیانوا[۶۶]، سریزوا، مریزوا[۶۷]، توزر، هرانوا، آرکبازوا[۶۸]، کژپشت[۶۹]، گژشن[۷۰]، ساروا و هریک از ماههای فارسی سی روز است و برای هر روزی در لغت ایشان نامی خاص و این نامها بقرار ذیل است.

هرمز، بهمن، اردی‌بهشت، شهریور، اسفندارمذ، خرداذ، مرداذ، دی‌بآذر، آذر، آبان، خور، ماه، تیر، گوش، دی‌بمهر، مهر، سروش، رشن، فروردین، بهرام، رام، باذ، دی بدین دین، ارد، اشتاذ، آسمان، زامیاذ، مارسفند، انیران.

فارسیان را در اسماء این روزها اختلافی نیست و روزهای سی‌گانه هر شهر را همین اسامی بیک ترتیب شامل میشود فقط در هرمز اختلاف است که برخی آنرا فرخ مینامند و در انیران که برخی آنرا به روز می‌گویند و مجموع این ایام ماههای فارسی سی‌صد و شصت روز می‌شود.

---

[۶۵] (۱)- کواد
[۶۶] (۲)- بترکیانوا
[۶۷] (۳) و (۴)- تورز
[۶۸] (۳) و (۴)- تورز
[۶۹] (۵)- آرکبازو
[۷۰] (۶)- کریشت.

در پنجه‌ی دزدیده شده

در پیش گفتیم که سال حقیقی سی‌صد و شصت و پنج روز و ربع روز است پارسیان پنج روز دیگر سال را پنجی و اندرگاه گویند سپس این نام تعریب شد و اندرجاه گفته شد و نیز این پنج روز دیگر را ایام مسروقه و یا مسترفه (دزدیده شده) می‌نامند زیرا که در شمار هیچیک از شهور محسوب نمی‌شود پارسیان این پنجه دزدیده شده را میان آبان‌ماه و آذرماه قرار دادند و نامهایی که از برای پنج روز گذاشته‌اند غیر از نامهایی است از برای ایام هر ماه نهاده‌اند و من این اسامی را در دو کتاب و یا دو نفر یکسان نشنیده‌ام و آن نامها این است اهندگاه- اشتدگاه- اسفندمذگاه- اسفندمذگاه- بهشتش‌گاه- و در کتابی دیگر باین اسامی یافتم.

اهنوذ- اشتوذ- اسفندمذ- اخشتر- و هستوشت.

ن ب

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۷۰

و ثابت آملی نویسنده کتاب غره چنین میگوید: خونوز- استوذ- اسفندمذ و هوخوشتر- و هشت بهشت.

زادویه بن شاهویه در کتاب خود در علت اعیاد فارس اینطور بیان کرده:

پنجه انوفته- پنجه اندرنده- پنجه اهجسته- پنجه اورورديان- پنجه اندرگاهان.

از ابو الفرج ابراهیم بن احمد بن خلف زنجانی شنیدم که او می‌گفت موبد شیراز بر او اینطور املا کرد.

اهنوذگاه- اشتودگاه- اسبتمذگاه- و هوخشترگاه- و هشتویشت‌گاه.

از ابو الحسن آذرخورا بن جشنس[۷۱] مهندس اینطور شنیدم.

اهنوذ- اشتوذ- اسبتمن- هخشتر- و هستوشت:

طریقه‌ی کبیسه در ایران ساسانی

پس مجموع ایام سالهای ایران سی‌صد و شصت و پنج روز شد و اما چهاریک روز را اهمال میکردند تا اینکه از این چهار یک‌ها یک ماه تمام تشکیل شود و این کار در صد و بیست سال انجام میيافت سپس آنسال را سیزده ماه می‌دانستند و نام آنرا کبیسه می‌گذاردند و نامهای روزهای آن شهر زائد را به همان اسماء دیگر ماهها می- خواندند.

فارسیان پیوسته همینطور رفتار می‌کردند تا آنکه پادشاهی از ایشان بیرون رفت و دینشان مضمحل شد و این چهار یک‌ها مهمل ماند دیگر سالها را کبیسه نکردند که تا بحال پیشین خود برگردد و اوقات محدود زیاد پس نیفتد برای

---

[۷۱] (۱)- اصل کتاب یزدانخسیس بوده و این نام در کتب بیرونی مکرر آمده.

اینکه باید این کار را پادشاهان در محضر حسابدانان و اصحاب کتاب و ناقلین اخبار و روات و مجمع موبدان و قضات انجام دهند و باید پس از آنکه این طبقات مذکور از اطراف پایتخت جمع شدند و باهم مشاوره میکردند بر صحت حساب اجماع کنند سپس در چنین سالی مالهای زیاد انفاق می‌کردند حتی اینکه مقل در کتاب تقدیر می‌گوید

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۷۱

که هزارهزار دینار انفاق می‌کردند و آنروز را بزرگترین اعیاد میگرفتند و نام آنرا عید کبیسه می‌گذاشتند و در چنین سال پادشاه از رعایای خویش خراج نمی‌ستاند.

علت اینکه فارسیان این چهاریک‌ها را که در هر چهارماه یک روز می‌شود این یک روز را بیکی از ماهها یا باندرگاه نمی‌افزودند این است که می‌گفتند کبس بر شهور واقع می‌شود نه بر ایام زیرا که زیادتی شماره‌ی ماهها را خوش نمی‌داشتند و علت دیگر آنست که بر ایشان واجب و لازم است که روزی را که در آن زمزمه می‌کنند باید نام آنرا هم بیاورند پادشاهان ساسانی برای هر روزی یک نوع ریاحین و شکوفه و یک نوع شراب ترتیب داده بودند که به رسمی منظم در جای خود می‌گذاشتند و در همین ماه این ترتیب و تنظیم را مخالفت روا نمی‌داشتند.

سبب اینکه پنج روز زاید را به اواخر آبان‌ماه و میان آذرماه قرار می‌دادند این بود که فارسیان چنین گمان می‌کردند مبداء سالهای ایشان از آغاز آفرینش نخستین انسان است و آن روز هرمزد در ماه فروردین بوده که آفتاب در نقطه اعتدال ربیعی و در میان آسمان بوده و این وقت آغاز سال هفت هزارمین از سالهای عالم است و اصحاب احکام از منجمین نیز اینطور گفته‌اند که سرطان طالع عالم است[۷۲] و بیان این مطلب آن است که آفتاب در اول ادوار سند و هند در میان دو نهایت عمارت زمین بوده[۷۳] و چون امر بدینقرار شد سرطان طالع عالم می‌شود و نزد ایشان برای دور و نشوء ابتدا می‌شود.

گفته‌اند که از این سبب سرطان طالع عالم شد که رأسا به ربع معمور

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۷۲

نزدیکتر است و شرف مشتری که دارای اعتدال مزاج است در این است[۷۴] و تا حرارت معتدله در رطوبت عمل نکند نشوء ممکن نمی‌شود.

---

[۷۲] (۱)- قدما یعنی منجمان برای هر مولودی طالعی قائل بودند و این اشخاص کوکم دست‌درازی بخود عالم نموده‌اند و زایچه آنرا گرفته‌اند و طالعش را سرطان دانسته‌اند.

[۷۳] (۲)- علمای هیئت برای آبادانی و عمران زمین دو حد قائل بودند که مبدأ آن خط استوا میباشد و تا حدودی از شمال و جنوب خط استوا آبادی و عمران قائل بودند و با آنچه از آبادی زمین امروز گفتگو می‌شود تفاوت فاحش دارد.

[۷۴] (۱)- منجمان برای هریک از کواکب شرف و هبوطی قائل بودند و میگفتند شرف مشتری در پانزدهمین درجه سرطان است و هریک از ستارگان را مزاجی خاص است و گفته‌اند مزاج مشتری و زهره گرم و به اعتدال نزدیک‌تر است و اکنون دانسته شد که معنای این جمله تا حرارت معتدله در رطوبت عمل نکند چیست.

برخی گفته‌اند از این جهت سرطان را طالع عالم خواندند که به طلوع آن طلوع طبایع چهارگانه تمام شد و به تمام آن نشوء تمام گشت و امثال این تشبیهات.

فارسیان گفته‌اند که چون زرتشت آمد و سالها را به ماههایی که از این چهاریک‌ها درست شده بود کبیسه کرد زمان به نخستین حال خود گشت و زرتشت ایشان را امر کرد که پس از او نیز چنین کنند و آن ماه را که کبیسه می‌شود به نام دیگری جداگانه نخوانند و اسم ماهی را هم تکرار نکنند و فارسیان فرموده او را نوبتها و دفعاتی پی‌درپی بکار بستند و هر وقت که موقع کبیسه می‌شد از اشتباه این امر می‌ترسیدند پس پنج روز را نقل میدادند و در آخر شهری که نوبت کبیسه بدان رسیده می‌گذاشتند و از برای جلالت این امر و عموم منفعت آن برای خاص و عام و رعیت و پادشاه و حکمتی که در این کبیسه است و اعمالی که باید در چنین ماهی کنند اگر وقت کبیسه مملکت مغشوش بود از انجام آن صرف‌نظر می‌کردند و می‌گذاشتند که تا دو ماه تمام شود و یکباره دو ماه را در دفعه دوم کبیسه می‌کردند و یا کبیسه را پیش می‌انداختند چنانکه در زمان یزدگرد بن شاهپور چنین کردند و آن آخرین کبیسه‌ای بود که در دولت فارسیان انجام گرفت و متولی این کار یکی از وزراء بود که او را یزدگرد هزاری می‌گفتند و هزار دهکده‌ایست که از توابع اصطخر فارس محسوب است و این وزیر منسوب بدانجا بود و در آنوقت نوبت کبیسه به آبان‌ماه رسید بود و اندرگاه را به آخر آن ملحق کردند و چون امر کبیسه اهمال شد در همین آبان بماند.

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۷۳

یادآوری شهور مجوس خوارزم و سغد و طرز کبیسه‌ی آنان

پس از ماههای فارسیان شهور مجوس ماوراء النهر را که اهل خوارزم و سغد باشند یادآوری می‌کنیم و ماههای این قوم نیز در عده و کمیت ایام مانند ماههای پارسیان بوده جز اینکه میان برخی از اوایل شهور خوارزمیان و مبادی شهور فارسیان جزیی خلافی است و بیان مطلب آن است که خوارزمیان ایام خمسه زایده را به به آخر سال خویش ملحق می‌کردند و ابتدای سال را از روز ششم فروردین‌ماه که خرداد روز باشد می‌گرفتند پس در نتیجه اوایل شهور این دو گروه باهم اختلاف می‌یافت و پس از فروردین‌ماه باز رفع اختلاف می‌شد و کاملا باهم تطابق می‌یافتند و اسماء شهور اهل سغد بدین قرار است.

نوسرذل جرجنل نیسنل بساکل

اشنذاخندال مژیخندال فغازل ابانجل

فوغل مسافوغل ژیمدال خشومل

و برخی از ایشان در آخر نیسن و خشوم یک جیم می‌افزودند و می‌گفتند نیسنج و خوشومج و در بساک و ژیمدانون نیز جیم زیاد می‌کردند و می‌گفتند بسا کنج و ژیمدنج و هر روز ماه را به نام خاصی می‌خواندند چنانکه رسم اهل فارس نیز چنین بوده و اسماء ایام سی روز ماه بدین قرار است.

خرمژدا- جهیزب- ارداخوشتج- خستشور- سبندارمذ- رددو- مرددز- دستح- اتس‌ط- انجن‌ی- خویریا- ماخ‌یب- تیش‌یج- غش‌ید- دست‌یه- مخش‌یو- سرش‌یز- رسن‌یح- فروذیظ- و خشغرک- رامن‌کا- واذکب- دست‌کج- دین‌کد- ارذخ‌که- استاذکو- سمن‌کز- رام‌جیدکح نشیندکط نغزل.

برخی از ایشان خویر را میر می‌گویند و نامهای روزهای زاید بر سیصد و شصت از این قرار است:

خاوثستآ نخندن‌ب رخشن‌ج ونازن‌ذ اردم‌ییسهٔ

ایشان در اختلاف نامهای این پنج روز بعینه مانند خود پارسیان می‌باشند و

نیز نامهای دیگر این پنج روز نزد ایشان چنین است.

ژیوردا بیوردب سردردج ماحردد میرزده‌ه

نوعا ایشان این پنج روز را بآخر خشوم زیاد می‌کردند و اما در کبس چهار یک‌ها با اهل فارس موافق بوده‌اند؛ و هم‌چنین در اهمال کبیسه با فارسیان موافقت می‌نمودند و من بزودی علت اینکه چرا میان آغاز سال ایشان و سال پارسی تفاوت پیدا می‌شود بیان خواهم کرد.

اما اهل خوارزم اگرچه شاخه‌ای از باغستان فاسیان بردند ولی در آغاز سال (و وضع الحاق زوائد) به اهل سغد مقتدی بوده‌اند و نامهای شهور ایشان بدین قرار است.

روچنافوناو سارجی‌ل- اردوشت فوسیرح انکام‌ل- هرودادفو یحیری‌ل جیری قارازاک‌ل- همدادل- اخشر یوری‌ل- اومری‌ل- یاناخن فاخسرثان راچیبک‌ل- اروفوفیمعکا بحرفین‌ل- وثر خونافکانج انکام‌ل- اشمن فویر دانکام‌ل اسبندار مجی فوخشوم‌ل

برخی از ایشان این نامها را اختصار می‌کنند و چنین می‌گویند.

ناوسارچی اردوست هروداذ جیری

همداذ اخشریوری اومری یاناخن

ارو ریمژد ارشمن اسبندارمجی

و ایام سی روزه ماه نزد ایشان چنین است.

ریمژدا[۷۵] همداذز جیزی‌یج روجن‌یط[۷۶] ارجوخی که

ازمین‌ب دزوح[۷۷] غوشت‌ید اریغن‌ک اشتاذکو

اردوشتج اروط دذویه[۷۸] رام‌کا اسمان‌کز

اخشریوی‌د یاناخن‌ی فیغ‌یو واذکب راث‌کح

اسبندارمجی‌ه اخیریا اسروف‌یز دذوکج[۷۹] مرسبندکط

هروداذو ماه‌یب رشن‌یح دینی‌کد اونرغل[۸۰]

ب ن

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۷۵

اهل خوارزم روزهای زائد (پنجه از دیده شده) را که به آخر اسبندار مجی پیوسته است هریک را بتوالی و بترتیب به نامهای نخستین روزهای ماه می‌نامیدند تا آنکه در نتیجه روز پنجمین اسبندارمجی نامیده میشد و چون این پنج روز به آخر می‌رسید در سال آینده نیز از ریمژد آغاز میکردند و خوارزمیان برای این پنج زاید نام خاص استعمال نمی‌نمودند و اکنون هم کسی این نامها را نمی‌داند و من بر این گمانم که ایشان نیز مانند پارسیان و سغدیان در این نامها اختلاف داشتند و علت اینکه ما از این اخبار بی‌خبر مانده‌ایم این است که قتیبهٔ بن مسلم باهلی نویسندگان و هربدان خوارزم را از دم شمشیر گذرانید و آنچه مکتوبات از کتاب و دفتر داشتند همه را طعمه‌ی آتش کرد و از آن‌وقت خوارزمیان امی و بیسواد ماندند و تنها اعتماد ایشان در نیازمندیهای تاریخ به نیروی حافظه است و چون زمان طولانی شد مورد اختلاف خود را فراموش کردند و آنچه را که همگی بر آن بودند در خاطرها بماند.

اما روزهای سه‌گانه که در این ایام اتفاق افتاده ایرانیان هر روزی را بروز پس از آن نسبت میدهند و با آن ترکیب می‌کنند و می‌گویند دی‌بآذر و دی‌بمهر و دی‌بدین ولی اهل خوارزم و سغد برخی نیز چنین می‌کنند و برخی در لغت خود لفظ اول و دوم و سوم را بهریک از این سه می‌افزایند.

فارسیان در آغاز سلطنت خود هفته نداشتند زیرا اولین اشخاصی که هفته را استعمال کردند اهل مغرب بودند خصوص اهل شام و حوالی آن‌که چون انبیاء در این ناحیه ظهور نمودند از هفته اولین که آغاز جهان در آن بود مردم

---

[۷۵] (۱)- رثمرد
[۷۶] (٤)- روحن
[۷۷] (٢)- درو
[۷۸] (٣)- ذدو
[۷۹] (٥)- زدو
[۸۰] (٦)- اونزغ

را اخبار کردند چنانکه تورات ناطق است سپس از اهل شام در دیگر امم انتشار یافت و عرب عاربه به واسطه قرب جوار و تعرب اسمعیل بن ابراهیم در این کار از شامیان پیروی کردند.

تاکنون اطلاع نیافته‌ام که هیچ ملتی از ایرانیان و هندیان و خوارزمیان جز مصریان قدیم پیروی کرده باشد چه همانطور که گفتم ماه را به نامهای روزهای

سی‌گانه‌اش بکار می‌بستند تا اغسطس بن یوجس به آنان سلطنت کرد و خواست مصریان را به کبیسه کردن سالیان وادارد تا با مردم روم و اسکندریه همیشه هم‌آهنگ گردند و چون دید که به تمام کبیسه‌ی بزرگ پنج سال مانده منتظر شد تا این مدت از شاهی او بگذرد سپس آنانرا واداشت که در هر چهار سال مانند رومیان یک روز کبیسه بگیرند و از آن وقت مصریان نامهای روزها را بر آنچه گفته‌اند کنار نهادند زیرا آنانکه این شهور را بکار می‌بندند برای روز کبیسه بنامی که بر آن نهند نیاز پیدا کردند. نامهای شهور قبطیان که مصریان قدیمند چنین است.

توت‌ل باوبی‌ل اثورل شواقل

طوقال ماکیرل فامینوث‌ل برموثی‌ل

باخون‌ل پاونی‌ل افیغی‌ل ابیقال

این بود نامهای قدیمی این ماهها اما نامهایی که پاره‌ای از رؤسای زمان پس از کبس بکار بستند چنین است.

توت بابه هتور کیهک طوبه امشیر

برمهارت برموذه شبنس بونه ابیب مسری

و برخی کیهک را کیاک می‌خوانند و برمهات را برمهوط و بشنس را بشانس و مسری را ماسوری و آنچه ما ذکر کردیم مورد اتفاق همگان بود ولی در برخی از کتب این نامها مخالف آنچه ما گفتیم دیده میشود.

و پنج روز زائد را ابو غمنا[۸۱] می‌گویند و ترجمه‌ی این لفظ ماه کوچک است و به آخر مسری ملحق میشود و یک روز برای کبس می‌افزایند و ابو غمنا شش روز میشود و سال کبیسه را نقط گویند و تفسیر این کلمه علامت و نشان است.

ابو العباس آملی در کتاب دلایل قبله چنین گفته که مغاربه ماههایی را استعمال می‌کنند که اوایل آن با اوایل شهور قبط موافق است و آن ماهها را چنین

---

[۸۱] (۱)-Epapgomene

می‌نامند.

مايه‌ل يونيه‌ل يوليه‌ل اغستل

ستنبرل اكتوبرل نونبرل دخيمبرل

ينيرل فيريرل مرسه‌ل ابريرل

سپس پنج روزهايى است كه در آخر سال ملحق مى‌شود.

ماههاى رومى و طرز كبيسه‌ى آن

اما ماههاى روميان همواره دوازده ماه است و نامهاى آن بدين قرار است.

ينواريوس‌لا فبراريوس‌كح مرطييوس‌لا افليريوس‌لا

ماييوس‌لاس يونيوس‌لا يوليوس‌لا اغسطس‌لا

سبطمبريوس طمبريوس‌لا نوامبريوس‌لا دميريوس‌لا

پس رويهمرفته ايام سالهاى ايشان سيصد و شصت و پنج روز مى‌باشد و چون در هر چهار سال چهار ربع روز ميشود يک روز تام به فبراريوس مى‌افزودند پس اين ماه در هر چهار سال ۲۹ روز مى‌شد.

چيزيكه روميان را بر اين وادار كرد كه سالها را كبيسه كنند اين است كه يوليوس كه ملقب بدقطيطير بود و او كسى است كه در زمانهاى گذشته و پيش از موسى (ع) بر ايشان سلطنت داشت و براى روميان شهور را او چنين قسمت كرد و اين نامها را بر آن گذاشت امر فرمود كه در ۱۴۶۱ سال از چهار يک‌هاى سال يک سال تام تشكيل دهند و روميان امر او را اطاعت كردند و اين سال را كبيسه كبرى گفتند و آن كبيسه را كه در هر چهار سال ميباشد كبيسه صغرى ناميدند.

و اين كبيسه صغرى را پس از اينكه مدتهايى از زمان مرگ آن پادشاه گذشت شروع كردند و مدار امر ايشان بر هفته است چنانچه گفتيم.

عقيده‌ى حساب كتاب مأخذ المواقيت در طرز كبيسه‌ى روميان

صاحب كتاب مأخذ المواقيت بر اين گمان شده كه آن دسته‌اى از روميان و غيره كه چهاريک‌ها را كبيسه مى‌كردند هنگامى‌كه آفتاب در برج حمل داخل مى‌شد اين

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج‌۱، ص: ۷۸

مدت را در اول تاریخ خود که اول افلیریوس باشد که مطابق با نیسان سریانیان است می‌گذاشتند و دور نیست که در این حکایت راست گفته باشد زیرا ارصاد به نقصان کمیت کسری که دنبال سال خورشیدی است از ربع تام ناطق است و ما خود یافتیم که دخول آفتاب به برج حمل به اول نیسان مقدم شده بود پس بنابراین این کار را که از اهل روم نقل کرد ممکن است بلکه نزدیک به واجب.

پس از این حکایت باز از رومیان نقل می‌کند که چون دیدند آغاز سال ایشان از نخستین جایگاه خود منحرف شد ناچار به سالیان هند متمایل شدند و زیاده‌ی میان دو سال را در سال خود کبس کردند پس در نتیجه دخول آفتاب به اول برج حمل با اول نیسان مطابق شد و صاحب کتاب نامبرده می‌گوید اگر ما هم اینطور کنیم نیسان بحال سابق خود برمی‌گردد و برای این مقصود مثالی زده که نتوانسته است تمام بکند و این مثال ما را بجهالت و نادانی او دلالت می‌کند چنانکه این حکایت را که از مردم روم نقل کرد دلالت داشت که برای غیر از ایشان تعصب خرج می‌دهد و با خود ایشان تمایلی ندارد و آن مثل این است که تفاوت میان سال روم و سال شمسی را بنابر مذاهب هند تجنیس کرده و این تفاوت ۷۲۹ ثانیه شده و روز را از جنس ثوانی نموده و بر این تفاوت تقسیم کرده و خارج قسمت ۱۱۸ شده که سالیان باشد و شش ماه و شش روز و دو سوم روز و این مقدار مدتی است که تاریخ استحقاق دارد که بجهت این تفاوت یک روز تمام کبس شود.

پس از این مثال می‌گوید اگر ما گذشته از تاریخ روم را که ۱۲۲۵ سال در زمان او بوده کبیسه کنیم دخول شمس در اول برج حمل با اول نیسان مصادف می‌شود و بعد از این سخن بکلی مثال را ترک کرده و سالها را کبیسه نکرده و اگر می‌کرد نتیجه قضایای پیشین به نقیض گفته او می‌رسید و اول نیسان از دخول شمس به اول برج ثور نزدیک می‌شد زیرا تاریخی را که او مثل زده ده روز و دو سوم روز استحقاق کبس دارد و چون سالیان روم ناقص‌تر است اول نیسان به اول دخول آفتاب در برج حمل پیشی خواهد گرفت و حصه کبس بر اول نیسان زیادتر خواهد

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج‌۱، ص: ۷۹

شد و به روز دهم نیسان می‌رسید.

ترجیح ریاضیات یونانی بر ریاضیات هندی

کاش می‌دانستم که این مرد هواخواه هند کدامیک از دو اعتدال را در روش از رومیان این موقع خواسته زیرا اعتدال ربیعی به روش آنان شش یا هفت روز پیش از آغاز نیسان بوده.

نیز کاش دانستم که در چه وقت این کار را که نویسنده مأخذ المواقیت از رومیان نقل نموده می‌کرده‌اند و رومیان پس از غور و مهارت در علوم علوم تعلیمی و ریاضیات و علم هیئت و چنگ زدن ببراهین دورتر از این بودند که به گفته اشخاصی ملتجی شوند که اصول خود را چون راه بر آنها مسدود شد و برهان کسی از آنها خواست به وحی و

الهام نسبت می‌دهند بگذر از این‌که رومیان در علوم فلسفه و الهیات و طبیعیات و صناعیات دارای پایه‌ای بلند هستند و لیکن کل یعمل علی شاکلته و کل حزب بمالدیهم فرحون.

گویا نویسنده‌ی مذکور کتاب مجسطی را ندیده بود و میان آن و بالاترین کتاب هند که به زیج سند و هند معروف است نسنجیده بود و فرق میان این دو کتاب بر هرکس که کمی عقل و خرد داشته باشد پوشیده نخواهد ماند.

انتقاد از حمزهٔ بن حسن اصفهانی

حمزهٔ بن حسن اصفهانی در رساله‌ای که در نوروز نوشته و برای ایرانیها تعصب خرج داده به همین خطا برخورده و گفته است سال خورشیدی ایرانیها ۳۶۵ روز و یک ساعت و جزئی از چهارصد جزء ساعت است و رومیان آنکه را که از شش ساعت زیادتر است در کبس اهمال نمودند و اینطور بر گفته‌ی خود استدلال نموده که محمد بن موسی بن شاکر منجم در کتابی که در سال خورشیدی نوشته این سخن را بطور مشروح بیان کرده و براهین بر این عقیده اقامه نموده و اشتباه آن دسته از قدما را که برخلاف این قول بودند آشکار ساخته ولی ما آنچه را که از ارصاد محمد بن موسی و برادر او احمد تفحص نمودیم ارصاد ایشان به نقصان اینکسور از شش ساعت

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۸۰

ناطق بود.

اما کتابی را که حمزهٔ بن حسن بدان اشاره نموده به ثابت بن قره که از تربیت‌شده‌گان بنی موسی است که علوم را برای ایشان تهذیب نموده منسوب است و خلاصه‌ی آن کتاب و مقصود آن این است که ثابت می‌خواهد اختلاف سالیان خورشید را با تفاوت آن بفرض حرکت اوج معلوم نماید با این فرض باز ثابت به ادواری متساوی و حرکاتی که با ازمنه‌ی آن متکافی باشد نیازمند شده تا بتواند وسط مسیر آفتاب را استخراج نماید و جز ادواری که در فلک خارج مرکز است[۸۲] و از نقطه‌ی مفروضه آن گرفته شده نتوانسته بدست آورد و این دور مطلوب کسور آن چنانکه حمزهٔ بن حسن حکایت نموده از شش ساعت زیادتر می‌شود ولی نکته‌ای که باید دانسته شود این است که ثابت اینرا سال خورشیدی نام نمی‌گذارد زیرا چنانکه در پیش گفتیم سال خورشیدی آن است که احوال طبیعی که کون و فساد را تهیه می‌کند بحالت خود برگردد[۸۳].

ماههای عبرانیان

---

[۸۲] (۱)- چون اوج آفتاب دارای حرکتی خیلی بطی است بطوری که در هر شصت و شش سال شمسی خورشید یك درجه قطع می‌کند و تقریبا در هر دو هزار سال یك برج طی می‌کند و در تاریخ ششصد و پنجاه و هشت یزدگردی اوج آفتاب در بیست هشت درجه جوزا بوده هرچند نتیجه‌ی ارصاد باهم مختلف است ثابت بن قره با آنکه در فلك ممثل مسیر سالیانه خورشید را حساب نموده و فلك خارج مرکز را حساب نکرده از حرکت بطئی اوج نیز صرف‌نظر کرده و سبب اینکه این سال را خورشیدی نام نمی‌گذاریم این است که سال خورشیدی این بود که فصول چهارگانه را خورشید طی کرده باشد و در اینجا چنین نیست و برای تعریف سال به آغاز فصل دوم رجوع کنید و برای دو فلك آفتاب به دایره‌ای که در گاه‌شماری یهود است مراجعه کنید در قسمتی که از مبداء تقوفات گفتگو می‌کند و در آنجا تعدیل آفتاب را نیز خواهید دید.

[۸۳] (۲)- آفتاب را دو فلك است فلك ممثل و خارج مرکز و در فصلی که در ادوار و تقوفات یهود گفتگو می‌کند این مطلب را بیشتر توضیح می‌دهیم.

عبرانیان و جمیع اشخاصی که از یهود بموسی منسوبند ماههای ایشان دوازده ماه است. و نامهای آن بدین قرار است:

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۸۱

تشری‌ل- مرحشوان‌کط- کسلیول- طیبث‌کط- شفطل- آذرکط- نیسن‌ل- ایرکط- سیون‌ل- تمزکط- اوب‌ل- ایلل‌کط.

و رویهمرفته شماره روزهای ایشان (۳۵۴) روز است که مقدار سال قمری است و اگر یهود ماههای قمری را چنانکه هست استعمال می‌کردند ایام سالشان و عدد ماههای ایشان یک چیز بود؛ ولی چون بنی اسرائیل از مصر بیرون آمدند و بتیه رسیدند و از رقیت و چنگال نکال مصریان رستند و به آنچه خدا در سفر ثانی تورات از قوانین و نوامیس می‌گوید مأمور شدند که فرمانبری کنند و این واقعه در شب ۱۵ نیسن بود که قمر در حال بدر بود و شعاع خود را به کوه و دشت گسترده و زمان هم فصل بهار بود پس بنی اسرائیل مأمور شدند که این روز را چنانکه در سفر ثانی تورات می‌گوید حفظ کنند.

مقصود از ماه اول، تشری نیست بلکه نیسن است زیرا خداوند موسی و هارون را در همین سفر امر می‌کند که باید شهر فصح رأس شهور ایشان و اول سال باشد پس موسی به امت خود گفت: روزی را که در آن روز از بندگی رستید یاد آورید و در این روز از ماهی که درخت در آن سبز می‌شود خمیر مخورید.

یهود برای آنکه گفتار موسی را بکار بندند ناچار شدند که هم سال شمسی را استعمال کنند که تا چهار دهم نیسان در اول بهار باشد که درختان برگ داده و پر از شکوفه باشد و هم ماه قمری را بکار بندند که در شب فصح قمر به حال بدر باشد و در برج نیسن و این کار ایشان را بر این وادار کرد که روزهایی را که از وقت مطلوب در شهور پیش افتاده‌اند همینکه به مقدار این رسید که یک ماه شود به ماههای خود یک ماه تام ملحق کنند و این قبیل ماه را آذار اول نامیدند. و آذار اصلی را آذار ثانی گفتند بپاس خاطر اینکه همنام یکدیگرند و یکی پس از دیگری واقع شده و سالی را که در آن کبیسه است عبور نامیدند و اشتقاق این لفظ از معبارث می‌باشد که به زبان عبرانی زن آبستن را گویند. زیرا همانطور که زن آبستن

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۸۲

طفلی را حامل است که جزو خود او نیست و در حقیقت جزئی زاید است همینطور هم سال کبیسه یکماه از سالهای دیگر بیشتر داراست و جزء خود آن نیست.

برخی از یهود گمان کرده‌اند که آذار اول آذار اصلی است که در سالهای بسیط گفته می‌شود و آذار ثانی شهر کبیسه است که باید در آخر سال باشد زیرا چنانکه در تورات است بنی اسرائیل مکلف گشته‌اند که نیسن ماه اول ایشان باشد ولی این گمانی است که بسیار دور از حقیقت است و دلیل بر اینکه آذار ثانی آذار اصلی است نه آذار اول این است که پیوسته بیک حال است و مقدار و عدد ایام آن و ثبات اعیاد و صیام در آن تغییر نمی‌کند بدون آنکه در آذار اول که در سال کبیسه است از این امور چنین باشد.

دیگر آنکه شرط شده در آذار ثانی پیوسته آفتاب در برج حوت باشد اما آذار اول در عبور است و مشروط بر این است که آفتاب در آن در برج دلو باشد.

ادوار یهود

دیگر آنکه یهود پس از این کار نیازمند گشتند که برای سالهای عبور ترتیبی باشد بدین سبب به ادواری که از ماههای قمری در سالهای شمسی درست می‌شود عطف توجه نمودند و این ادوار را پنج نوع یافتند.

اول- دور هشت‌تایی که دارای ۹۹ ماه است و سه ماه کبیسه دارد.

دوم- دور نوزده‌تایی که دارای دویست و سی و پنج ماه است و هفت ماه کبیسه دارد و این را دور اصغر گویند.

سوم- دور هفتاد و شش‌تایی است که ماههای آن نهصد و چهل ماه است و کبیسه‌های آن بیست و هشت ماه است.

چهارم- دور نود و پنج‌تایی که آنرا دور اوسط گویند و ماههای آن هزار و صد و هفتاد و شش ماه است و کبایس آن سی و پنج ماه است.

پنجم- دور پانصد و سی دوتایی که آنرا دور اکبر گویند و ماههای آن شش هزار و پانصد و هشتاد ماه است که صد و نود و شش ماه کبیسه دارد.

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۸۳

یهود از این ادوار پنج‌گانه خواستند یکی را انتخاب کنند که حفظ آن آسانتر باشد و جز دور هشت‌تایی و نوزده‌تایی دارای این وصف نبود.

ولی باز هم دیدند که دور نوزده‌تایی از دور هشت‌تایی با سالهای شمسی موافق‌تر است زیرا روزهای این دور نزد یهود (۶۹۳۹) روز است باضافه ۱۶ ساعت و ۵۹۵ جزء ساعت و این اجزاء را بعبری حلق می‌گویند و هر ساعتی ۱۸۰ حلق است بدین سبب است که اگر بما دقایق ساعات را که در هر ساعت شصت می‌باشد بدهند و بخواهیم آن را به حلق تحویل کنیم باید آن را ضرب در ۱۸ کنیم که تا حلق بدست آید. و اگر عکس این قضیه را بخواهیم حلق را در دویست ضرب می‌کنیم و حاصل ضرب آن ثالثه‌های ساعت خواهد شد و آنرا بهرچه قابل رفع است رفع می‌کنیم وقتی این دو را تبدیل به حلق کنیم این عدد بدست می‌آید ۱۷۹۸۷۶۷۵۵ و سال شمسی نزد یهود سیصد و شصت و پنج روز و ۵ ساعت ۴۱۰۴/ ۳۷۹۱ ساعت است که تقریبا ۹۹۰ حلق می‌شود و چون سال شمسی را بخواهیم تبدیل به حلق کنیم ۹۴۶۷۱۹۰ حلق بدست می‌آید که چون حلق دور نوزده‌تایی را بر آن تقسیم کنیم خارج قسمت ما نوزده سال شمسی به اضافه‌ی ۱۴۵ حلق است که تقریبا ۷/ ۱ ساعت می‌شود و مقداری کم و اگر مقصود ما بدست آوردن حلق دور هشت‌تایی باشد چون مقدار آن دو هزار و نهصد و بیست و سه روز و دوازده ساعت و هفتصد و چهل و هفت حلق است مجموع آن ۷۵۵۷۷۸۶۷ حلق می‌گردد که چون آنرا بر حلق سال خورشیدی تقسیم کنیم هشت

سال شمسی بدست می‌آید و یک روز و سیزده ساعت و سیصد و هشتاد و هفت حلق باقی می‌ماند و یک پنجم و یک ششم ساعت بتقریب حاصل می‌شود.

پس دور نوزده‌تایی به صحت و صواب نزدیکتر بود و اولویت داشت که آنرا بکار بندند[۸۴]

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۸۴

و دیگر ادوار از تضاعیف آن مرکب بود از این رهگذر این دور را برگزیدند.

با آنکه یهود متفق‌اند که عبور در محزور قرار دارد ولی در این اختلاف کرده‌اند که اول محازیر چه وقت است و همین امر در ترتیب عبور در محزور تولید اختلاف کرده و بیان مطلب آن است که برخی از یهود تاریخ منکسره‌ی آدم ابو البشر را گرفته و آنرا بر ۱۹ قسمت کرده در نتیجه محازیر تامه بدست آورده و عبور را در باقیمانده این تقسیم بحساب (بهزیجوح) قرار داده یعنی سالهای دوم و پنجم و هفتم و دهم و سیزدهم و شانزدهم و هیجدهم و برخی از یهود سالهای همین تاریخ را گرفته و یکسال از آن کاسته و ترتیب عبور را در باقیمانده ناقص به حساب (ادوطبهز) قرار داده یعنی سال اول و چهارم و ششم و نهم و دوازدهم و پانزدهم و هفدهم و این دو قسم دور که گفته شد منسوب به اهل شام است.

برخی دیگر از یهود دو سال از تاریخ آدم کم کرده و ترتیب عبور را در آن موافق حساب (جبطبج) قرار داده‌اند یعنی سال سوم و دوم و این ترتیب در یهود بیشتر معمول است و آنرا باهل بابل نسبت می‌دهد و بازگشت هر سه طریق بیک چیز است و اختلافی در آن نیست چنانکه صورت آن در این دایره است.

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۸۵

دایره اول برای شناسایی کیفیت سال است که آیا سال بسیط است یا عبور.

دایره دوم برای ترتیب بهزیجوح است در محزور.

دایره سوم برای ترتیب ادوطبهز است.

دایره چهارم که در داخل همه جای دارد برای ترتیب جبطبج است.

این ادواری که تاکنون گفتیم منسوب بماه بود اگرچه ماه تنها نباشد اما دور شمس بر بیست و هشت وضع شده است و برای شناسایی اوایل سالیان خورشیدی است که در چه روز هفته واقع می‌شود.

اقسام سالهای یهود

---

[۸۴] (۱)- در دور نوزده‌تایی پس از تقسیم حلق‌های سال خورشیدی، بر حلق‌های دور نوزده‌تایی درست ۱۹ سال تمام بدست می‌آید باضافه ۱/۷ ساعت و کسری کوچک ولی اگر حلق- های سال خورشیدی را بر حلق‌های دور هشت‌تایی قسمت کنیم خارج قسمت غیر از ۸ سال تمام یك روز و سیزده ساعت و ۱/۵ ساعت بتقریب زیادتر دارد که با زیادی دور نوزده‌تایی قابل سنجش نیست بنابراین دور نوزده‌تایی اولی و اقرب به درستی است.

بیان مطلب آن است که اگر سال خورشیدی ۳۶۵ روز بوده و ربع روز همراه نداشت در هر هفت سال اوایل آن به روزهای هفته برمیگشت ولی برای اینکه در هر چهار سال کبیسه می‌شود اوایل سال در هر بیست و هشت سال به روزهای هفته برمی‌گردد که حاصل ضرب هفت در چهار است همچنین دیگر ادوار جز محروز اکبر هیچکدام به حالت اولیه خود وقتی تمام شدند برنمی‌گردد و فقط دور محروز اکبر است که از تضعیف دور تسعه عشر به دور شمس متولد است.

گوییم: اگر سالهای یهود فقط باین دو کیفیت یعنی بسیط و عبور متکیف بود شناسایی اوایل آن خیلی آسان بود و وقتی که ترتیب عبور را در محروز می‌دانستیم شناخته می‌شد که آیا سال بسیط است یا عبور ولی سالهای یهود تنها دارای این دو کیفیت نیست بلکه دارای سه کیفیت است.

بیان مطلب آن است که یهود با خود قرار گذاشتند که نباید اول سال روز یکشنبه و چهارشنبه و جمعه باشد چه، این سه روز متعلق به آفتاب و دو کوکب آن است ولی گفتند عید فصح که مثل اول نیسن است نباید در مثل این ایام منسوب به کواکب سفلی که دوشنبه و چهارشنبه و جمعه باشد و علل آنرا برحسب توانایی خود در آتیه شرح خواهیم داد پس این کار یهود را مجبور کرد که سر سال و فصح را اگر در ایام مذکوره شد یا مقدم بدارند و یا مؤخر.

پس یهود دارای سه نوع سال شدند نوع اول را حسارین گوید که به معنای ناقص است و این سالی است که مرحشون و کسلیو باید هریک (۲۹) روز باشد.

نوع دوم را کسدران گویند و تفسیر این کلمه معتدل است و آن سالی است که مرحشون (۲۹) روز باید باشد و کسلیو سی روز. نوع سوم را شلامیم گویند به معنای تام و آن سالی است که مرحشون و کسلیو سی روز باشد و هریک از این انواع سه‌گانه هم یا بسیط است یا عبور.

پس یهود دارای شش نوع سال شدند چنانکه در این صورت شاخه‌بندی کرده‌ام:

سال

یا بسیط است و مشتمل بر دوازده ماه است و آن

یا عبور است مشتمل بر سیزده ماه است و آن

و یهود را در استخراج این امر حسابها و جداولی بسیار است که در آتیه نخواهیم از بیان آن کوتاهی کرد. سپس یهود در عمل سالها و استخراج و طریقه‌ی بکار بستن این سالیان به چند فرقه‌ی بزرگ افتراق جستند.

فرقه اول ربانیه‌اند که از روی حساب مسیر وسطی نیرین سال را بدست آوردند خواه هلال دیده و خواه دیده نشود زیرا مقصود ایشان فقط آن است که از موقع اجتماع مدتی مفروض بگذرد. زیرا چنانکه گفته‌اند وقتی که یهود به

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۸۷

بیت المقدس برگشتند. بر سر کوهی دیده‌بانانی چند برای جستجوی هلال قرار دادند و گفتند هر وقت که شما هلال را دیدید آتش بیفروزید تا دودی مرتفع شود و بدینطریق آگاه شویم که هلال رؤیت شده و برای عداوتی که میان یهود و سامره بود سامره رفتند و یک روز زودتر آتش افروختند و چندین ماه دیگر هم که در اول هر ماه ابر بود این کار را تکرار کردند تا آنکه در بیت المقدس این حیله را فهمیدند و هلال را بامداد روز چهارم و سوم ماه در حال ارتفاع از افق از سوی مشرق دیدند و دانستند که سامره ایشان را فریب داده‌اند، پس یهود نزد علمای ریاضی آن عصر رفتند تا به کمک ایشان حسابی را که باید درست کند از کید دشمنان فارغ باشد و برای اینکه رؤیت هلال به حساب جایز است کرده کار نوح را دلیل آوردند که ششماه که آسمان گرفته بود و هلالی دیده نمی‌شد او از روی حساب اوایل ماه را بدست می‌آورد.

پس ریاضی‌دانها برای ایشان ادواری ساخته و طریق استخراج اجتماعات و رؤیت هلال را بدیشان بیاموختند و میان اجتماع و رؤیت هلال بیست و چهار ساعت است که اگر اجتماع تعدیل شده باشد نه اوسط، ماه در این ساعات قریب سیزده درجه سیر می‌کند و از آفتاب قریب دوازده درجه دور است و این حکایت چنانکه گفته شده دویست سال پس از اسکندر بود و پیش از این واقعه به تقوفات که ارباع سال است و حساب آن خواهد آمد نظر می‌کردند و اگر اجتماع تفوفه باندازه سی روز مقدم می‌شد سال را بدین شهر کبیسه می‌کردند گویا ایشان اجتماع تمز را می- دیدند که بر تفوفه تمز که انقلاب صیفی باشد به اندازه سی روز مقدم است و سال را به تمز کبیسه می‌کردند تا آنکه در آن سال دو تمز یافت شود و در سایر تقوفات نیز امر از این قرار بود.

طایفه‌ی دیگر از ربانیه حکایت آتش افروختن و دود افراشتن را انکار کرده‌اند و به زعم ایشان سبب استخراج این حساب آن است که علما و کهنه‌ی بنی اسرائیل چون دانستند که آخر کار ایشان به پراکندگی منجر خواهد شد

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۸۸

ترسیدند که اگر یهود به رؤیت اعتماد کنند اختلافی میان ایشان روی دهد پس برای رفع اختلاف و نزاع از میان یهود این حسابها را ساخته و بدست ایشان دادند و این حسابها را الییعازر بن فروح ساخت و یهود را امر کرد که دست از آن برندارند و توصیه کرد که در هر جا که باشید باین حسابها عمل کنید تا اختلاف میان شما نباشد.

اختلاف علمای یهود در اوایل شهور که آیا باید با رؤیت هلال باشد یا حساب

فرقه ثانیه فرقه میلادیه‌اند که مبادی شهور را از وقت اجتماع می‌دانند و آنان را قراء و اشمیعیه گویند برای آنکه نصوص را بکار می‌بندند و از نظر و قیاس دوری می‌جویند هرچند که این هم برای ایشان ممکن نمی‌شود.

فرقه‌ی دیگر را عنانیه گویند و ایشان منسوب به عنان رأس الجالوت هستند و او در صد و چند سال پیش بود و رأس الجالوت باید از آل داود باشد و جز او کسی صلاحیت این منصب را ندارد و عوام یهود می‌گویند برای این کار جز شخصی که اطراف انگشتان او در موقع راست ایستادن به زانویش برسد کسی دیگر صلاحیت ندارد چنانکه عوام مردم

از امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب ع و برخی از اولاد او که صلاحیت برای سیاست امت داشته‌اند همینطور حکایت می‌کنند.

و این عنان پسر دانیال بن شاول بن عنان بن داود بن حسدای بن قفنای بن بوستنای هونمار بن نوشر ابن ربحنا بن شبطیا بن حنا بن ناثام بن ابامار بن ربانا عقیبا بن شبنیا بن زکای بن حزقیا بن شمعیا بن شبطیا بن یحنان بن رسوسیان بن عنان بن ایشعیا بن زکریا بن برخیا بن عقوب بن حننیا بن ببودیا بن ماعسیا بن فدایا بن زربابیل بن شلتیال بن یوحینا بن یهویاقیم بن یهواحاز بن یوشیا بن اخریا بن یهورام بن یهوشافاط بن اسا بن ابیا بن رحبعام است به سلیمان بن داود.

این شخص با جماعتی از ربانیین در بیشتر از فروع مخالفت کرد و شهور را مانند مسلمانان با رؤیت هلال دانست و به این هم اهمیت نمی‌داد که در چه روزی

از هفته باشد و حساب ربانیه را کنار گذاشت و شهور را این‌طور کبیسه می‌کرد که در نواحی عراق و شام از اول نیسن تا چهارم آن به زراعت جو نکاه می‌کرد و اگر می‌دید که نوبر جو برای درو صلاحیت دارد سال را بسیط می‌دانست و اگر می‌دید که جو برای نوبر هم بدست نیامده سال را کبیسه می‌کرد و چون یهود می‌خواستند که از پیش باین امر آگاه باشند شخصی که به رأی او استناد می‌شد هفت روز که از شفظ مانده بود به صحرا بیرون می‌رفت و در شام و بلاد همسایه آن‌که در آب و هوا مانند آن است به کشت جو نظر می‌کرد و اگر می‌دید که جو خوشه بسته پنجاه روز می‌شمرد و فصح می‌گرفت و اگر می‌دید که هنوز جو خوشه نبسته بکماه کبیسه می‌کرد.

برخی از یهود ماه کبیسه را در دنبال شفظ قرار می‌دادند و در نتیجه دو شفظ بدست می‌آید و برخی دیگر کبیسه را به ماه آذار می‌انداختند و در نتیجه دو آذر بدنبال یکدیگر قرار می‌گرفت و عنانیه بیشتر شفظ را برمی‌گزیدند چنانکه ربانیه آنرا انتخاب می‌کردند و بجز آذار با ماه دیگر سروکاری نداشتند.

این کار که از پیش باعث شناختن فصح می‌شود به اختلاف هواها و مزاج بقاع اختلاف می‌یابد پس باید که برای هر مکان خاص جداگانه قانونی فراهم کنند و به آنچه که برای شناسایی در یک بقعه بکار می‌رود اعتماد نکنند چه، این کار را فایده‌ای نیست.

آغاز سال مسیحیان شرق

اما نصارای شام و عراق و خراسان ماههای رومی و ماههای یهودیان را باهم ممزوج کرده‌اند، بدینطریق که ماههای روم را بکار بسته‌اند و آغاز سال خود را از اول شهر طمبریوس رومی دانسته‌اند تا اینکه به سر سال یهود که تشری است نزدیک باشد، زیرا پیوسته تشری یهود کمی بر آن مقدم خواهد بود ولی شهور خود را به ماههای سریانی نهاده‌اند که در بعضی از این اسامی با یهود موافق‌اند و در برخی مخالف، و این شهود را به اسماء سریانیان نسبت داده‌اند و سریانیان همان نبطی‌ها هستند که اهل

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۹۰

سواد عراق باشند و سواد عراق را سورستان گویند.

من ندانستم که چرا این شهور را به نامهای سریانی نسبت داده‌اند با آنکه مردم عراق در اسلام شهور عرب را بکار می‌بستند و در جاهلیت شهور ایرانیان را و برخی گفته‌اند که سورستان شام است[85] و اگر این گفته صحیح و راست باشد مردم آنجا پیش از اسلام مسیحی بودند که میان رأی یهود و رأی روم میانجی شده‌اند، و نامهای شهور ایشان از این قرار است.

تشرین قدیم‌لا تشرین حرای‌لا کانون قدیم‌لا کانون حرای‌ل

شباطکح آذارلا نیسان‌لا ایرلا

حزیران‌لا تموزلا آب‌لا ایلول‌ل

شباط را در هر چهار سال یک روز کبیسه می‌کردند پس در نتیجه بیست و نه روز می‌شد و آنوقت با رومیان در سال موافقت می‌کردند و این ماهها خیلی مشهور است بطوری که مسلمانان اعمال و امور خود را به آنها تقیید می‌کنند و ماه قدیم را که ماه اول باشد و حرای را که ماه آخر باشد تعریب کردند و در آیر الفی افزودند و ایار شد زیرا تخفیف یاء این کلمه بدون الف در لغت عرب بسیار زشت و ناپسند است.

ماههای سال قمری

اما تازیان ماههای ایشان دوازده ماه است بدین ترتیب:

محرم ربیع الاول جمادی الاول رجب رمضان ذو القعده

صفر ربیع الاخر جمادی الاخر شعبان شوال ذی الحجه

و در علل اسامی این ماهها سخنها گفته شده مثل اینکه گفته‌اند سبب اینکه محرم را محرم نامیده‌اند آن است که از شهرهای حرام است و علت اینکه دو ربیع را چنین نامیده‌اند آن است که در این دو ماه شکوفه و غنچه و باران و شبنم زیاد

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۹۱

است و این نسبت بطبیعت فصلی است که ما آنرا پاییز گوییم و دو شهر جمادی را جمادی گفته‌اند زیرا که آب در این ماه منجمد می‌شود و شعبان را شعبان گفته‌اند زیرا قبایل و طوایف در این ماه منشعب می‌شدند و رمضان را بدین علت رمضان گفته‌اند که در آن ماه سنگ از شدت حرارت داغ می‌شد و شوال را شوال گفته‌اند زیرا که گرما در

[85] (۱)- این اشتباه از مشابهت سورستان که مخفف آشورستان و منسوب به آشور یا سوریه و سریانی پیش آمده.

آن ماه مرتفع می‌شد و بکلی از میان میرفت و ذو القعده را از این سبب بدین نام خواندند که در این ماه عربها در خانه‌های خود می‌نشستند و ذو الحجه را ذو الحجه گویند زیرا که در این ماه به حج میرفتند.

نام ماههای عرب جاهلیت

شهور عربی را نیز اسامی دیگری است که قدماء تازیان ماههای خود را آنطور می‌خواندند، و آن نامها از این قرار است:

المؤتمر ناجر خوآن صوان حنتم زباء

الاصم عادل نافق واغل هواع برک

همین نامها گاهی در ترتیب و یا در اسم با آنچه گفتیم مخالف دیده می‌شود چنانکه یکی از شاعران در شعر خود آنها را چنین تنظیم کرده:

بمؤتر و ناجرة بدأنا — و بالخوان یتبعه الصوان

و بالزبا بائده تلیه — یعودا صم صم به الشنان

و واغلة و ناطلة جمیعا — و عادلة فهم غرر حسان

ورنهٔ بعدها برک فتمت شهور — الحول یعقدها البنان

معانی این الفاظ بر طبق کتب لغت بدین شرح است. موتمر آن است که آنچه را شخص از سنت و شریعت بکار بستن آن واجب است انجام دهد، ناجر از نجر که شدت حرارت باشد اشتقاق یافته چنانکه شاعر گوید؛

صری آسن یزوی له المرء وجهه — و لو ذاقه الظمان فی شهر ناجر

اما خوان بر وزن فعال است و از خیانت مشتق شده چنانکه صوان نیز بهمین وزن است و از صیانت اشتقاق یافته و این معانی که برای این الفاظ است در موقع[۸۶]

---

[۸٦] أبو ريحان بيروني/ ترجمه: اكبر دانا سرشت، آثار الباقيه / ترجمه – تهران، چاپ: پنجم، ش ۱۳۸٦.

آثار الباقیه / ترجمه، متن ج۱، ص: ۹۲

تسمیه روی داده بود، اما زباء داهیه عظیم است که چون در این ماه جنگهای زیادی روی می‌داد و خونریزی بسیار می‌شد چنین نام داده شد و اشتقاق بائده نیز از قتال است زیرا در این ماه جمعی زیاد از مردم هلاک میشدند و مثل از این‌جاست که می‌گویند العجب ثم العجب بین جمادی و الرجب و اعراب در این ماه تعجیل می‌کردند و پیش از آنکه وارد شهر رجب شوند هرچه خونخواهی داشتند یا غارت می‌خواستند انجام می‌داند که مبادا به شهر رجب که شهر حرام است بیفتد اما وجه تسمیه اصم ابن است که اعراب خود را در این ماه از قتال باز می‌داشتند و آواز سلاح در این ماه بگوش کسی نمی‌رسد اما ناطل پیمانه خمر است و از این جهت این نام را بر آن ماه نهاده‌اند که در این ماه در شرب خمر افراط می‌کردند و پیمانه خمر را در میان ایشان گردش بسیار بود اما عادل از عدل است چه این ماه از شهور حرام است و در این ماه از کارهایی که در ماه ناطل می‌کردند خود را بازمی‌داشتند.

وجه تسمیه رنه این است که چهارپایان برای نزدیکی نحر در این ماه ناله می‌کردند و برک از بروک شتر مشتق است که چون شتر را قربانگاه می‌بردند می‌خوابانیدند و از قطعه‌ی منظومی که در پیش ذکر کردیم این قطعه که از تراوش طبع صاحب بن عباد است بهتر است:

اردت شهور العرب فی جاهلیته	فخذها علی سرد المحرک تشترک
فمو تمریاتی و من بعد ناجر	و خوان مع صوان یجمع فی شرک
حنین و زبّا و الاصم و عادل	و نافق مع و غل و رنهٔ مع برک

این دو نوع ماه که از عرب نقل شد اگر تسمیه آن چنین باشد که گفتیم باید میان وقت این دو تسمیه خیلی تفاوت داشته وگرنه این مناسبت که برای آنها می‌گویند درست نخواهد شد زیرا در یکی از این دو نوع صفر در منتهای هنگام گرمی است و در دیگری شهر رمضان اینطور است و بدیهی است که در وقت واحد و یا نزدیک به وقت واحد هرگز این دو با یکدیگر جمع نخواهند شد.

آثار الباقیه / ترجمه، متن ج۱، ص: ۹۳

بحثی دیگر در کبیسه‌ی ماههای قمری در جاهلیت و بیان نسئی مذکور در قرآن

عرب در جاهلیت این ماهها را مانند مسلمانان استعمال می‌کردند و حج ایشان در زمانهای چهارگانه دور می‌زد و سپس خواستند که حج را به هنگامی بیندازند که کالاهای ایشان از جلد و پوست و میوه‌ها فراهم شود و خواستند

که این امر همیشه به یک حال بماند و در بهترین ازمنه و خرمترین اوقات باشد بدین سبب از همسایگان خود یهود قریب به دویست سال پیش از اسلام کبس را یاد گرفتند. همینطور که یهودیان تفاضل سال خود را با سال خورشیدی بهنگامی که یکماه می‌رسد در آخر سال قمری قرار می‌دادند ایشان هم چنین کردند، و تولیت این امر بدست قلامس بود که از بنی کنانه می‌باشند. و پس انقضاء حج این اشخاص به پا می‌ایستادند و در موسم، خطابه‌ای ایراد می‌کردند سپس، یک ماه را نسئی می‌نمودند و آن ماهی که بر سال زیاد می‌شد بنام ماه پیشین می‌خواندند و اعراب دیگر بر این امر اتفاق می‌کردند و گفته قلمس، مفرد قلامس، را اطاعت میکردند و این کار را نسی می‌نامیدند زیرا ایشان اول سال را در هر دو سال و یا در هر سه سال برحسب تقدمی که استحقاق داشت یک ماه کبیسه می‌کردند و گوینده‌ی ایشان می‌گوید:

لنا ناسئی تمشون تحت لوائه　　یحل اذا شاء الشهور و یحرم

و اولین نسئی‌ای که روی داد در ماه محرم بود.

نسئی اول برای محرم بود و آنرا صفر نامیدند و ربیع الاول را صفر خواندند سپس بتوالی و دنبال هم نامهای شهور را ذکر می‌کردند نسئی دوم برای صفر بود و ماهی را که پس از آن بود صفر خواندند همچنین تا نسئی یک روز تمام شود و ماههای دوازده‌گانه را دور بزند و به محرم برگردد که از نو باز با آن کار پیشین را تکرار می‌کردند.

عرب جاهلیت ادوار نسئی را می‌شمردند و اوقات و ازمنه را بآن تحدید می‌کردند و می‌گفتند از آن زمان تا زمانی دیگر چند دوره گذشته و با همه‌ی این

احوال اگر می‌دیدند شهری از شهور از جای خود از فصول اربعه برای کسور سال شمسی و مقدار تفاوت سال شمسی با سال قمری پیش افتاده است دوباره آنرا کبیسه می‌کردند تا آنکه پیغمبر (ص) هجرت کرد و چنانکه در پیش گفته شد نسئی به شعبان رسیده بود و آنرا محرم نامیده بودند و شهر رمضان را صفر خوانده بودند و پیغمبر منتظر حجة الوداع شد و برای مردم خطبه‌ای خواند و چنین فرمود الزمان قد استدار کهیئة یوم خلق السموات و الارض یعنی ازمنه و ماهها به مواضع نخستین خود بازگشتند و کاری را که عرب با ماهها می‌کردند از میان رفت از اینرو حجة الوداع را حج اقوم گویند سپس نسی حرام شد و از بین رفت.

ابو بکر محمد بن درید ازدی در کتاب وشاح چنین گفته که ثمود ماههای خود را به نامهای دیگری می‌خواندند و آن نامها بدین قرار است: موجب که محرم باشد، موجر، مورد، ملزم، مصدر، هوبر، هوبل، موهاء، دیمر، دابر، حیفل، مسبل.

و این شخص می‌گوید که ثمود ماههای خود را از دیمر که رمضان باشد آغاز می‌کردند و ابو سهل مسیحی عیسی بن یحیی این شهور را به نظم درآورده و می‌گوید:

شهور ثمود موجب ثم موجر و مورد یتلو ملزما ثم مصدر

و هو بریاتی ثم بدخل هو بل و موهاء قد یقفو هما ثم دیمر

و دابر یمضی ثم یقبل حیفل و مسبل حتی تم فیهن اشهر

برخی از شب‌های یک ماه را بنام خاصی می‌خواندند چنانکه واپسین شب را سرار می‌نامیدند زیرا ماه در آن شب در حال سرو پنهانی بود[۸۷] و نیز آنرا فحمه می‌گفتند (بوزن طلبه) برای آنکه ضویی و فروغی در آن نبود و آنرا نیز براء می‌نامیدند برای برائت و دوری آفتاب از آن چنانکه آخرین روز ماه را نحیر می‌خواندند زیرا ماه در آن روز مانند شتری نحر میشد و آن روز در نحر و کشتن

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۹۵

آن بود و شب سیزدهم را سواء و شب چهاردهم را لیلهٔ البدر می‌گفتند برای اینکه ماه در آن پر میشد و ضوء آن بتمامی خود میرسید و هر چیزی که تمام شود و بپایان خود برسد بدر نامیده میشود چنانکه ده هزار درهم را بدره گویند برای آنکه از روی وضع و قرارداد نه بالطبع، تمامی عدد است.

اعراب هفته را نیز بکار می‌بستند و نامهای قدیمی ایام هفته چنین است.

اول که یوم الاحد باشد یعنی یکشنبه، اهون، جبار، دیار، مونس، عروبهٔ یشار چنانکه شاعر ایشان سروده است:

اومل ان اعیش و ان یومی باول او باهون او جبار

او التالی دبار فان افته فمونس او عروبهٔ او شبار

سپس نامهای دیگر احداث شد که بدین قبیل است:

احد، اثنین، ثلثاء، اربعا، خمیس، جمعه، سبت

[۸۷] (۱)-

\iُ\s بر جان من چو نور امام زمان بتافت\z لیل السرار بودم و شمس الضحی شدم\E\E\z

حکیم قبادیان

ماه را از رؤیت هلال آغاز می‌کردند چنانکه همینطور در اسلام تشریع شده و چنانکه خداوند گوید: يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَهِلَّةِ قُلْ هِيَ مَواقِيتُ لِلنَّاسِ وَ الْحَجِّ.

اسامی هر سه شب یک ماه در لغت عرب

اعراب برای روزهای ماه چنانکه در شهور فارسی است نامهای مفردی نداشتند و فقط برای هر سه از ماههای خود نامی جداگانه گذاشته بودند و این نام از حالت ماه و فروغ آن در آن سه شب حکایت می‌کرد، و چون از شب اول ماه آغاز می‌کردند سه شب اول ماه را سه شب غرر می‌گفتند و غره هرچیز اول آن است و برخی گفته‌اند هلال در این سه شب مانند غره دیده می‌شود و پس از این سه شب نوبت به سه شب نفل می‌رسید که از تنفل مشتق است و معنای تنفل این است که شخص بدون وجوب بعطیه آغاز کند، و برخی از اعراب این سه شب دوم را شهب می‌نامیدند سپس نوبت به سه شب تسع میرسید چه آخرین شب از این سه شب شب تاسع بود و برخی دیگر از اعراب این سه شب را بهر می‌گفتند و سبب آنرا غلبه تاریکی در این سه شب می‌دانستند تا سپس نوبت سه شب عشر می‌شد (یب) زیرا اول این سه شب شب عاشر

(دهم) بود سپس سه شب بیض فرا می‌رسید (یه) زیرا در این سه شب از آغاز شب تا انجام آن بطلوع ماه روشن بود سپس سه شب درع می‌شد یح زیرا اوایل این سه شب تاریک ماه است و این سه شب را مانند به درع (زره) کرده‌اند چه شخصی که زره می‌پوشد رنگ سر او با رنگ سایر بدنش مخالف خواهد بود و آنگاه سه شب ظلمه فرا می‌رسید (کا) زیرا بیشتر اوقات تاریک بود سپس سه شب حنادس می‌شد (که) و برخی این سه شب را برای سیاهی که داراست دهم نیز می‌گویند سپس سه شب دآدی می‌گشت (کز) زیرا این سه شب باقیمانده ماه است و برخی گفته‌اند این لفظ از سیر شتر مشتق است که چون به شتاب حرکت می‌کند و دست خود را زود جای دست خویش می‌گذارد سپس، نوبت به سه شب محاق می‌رسد (ل) چه، قمر و شهر هر دو باهم منمحق و ناچیز می‌شوند.

در انتقاد از عقیده‌ی اسماعیلیه در ماههای قمری که به رؤیت هلال معتقد نیستند و با حساب سروکار دارند

چندین سال است که فرقه‌ای جدید مانند اهل جاهلیت در اسلام پیدا شده که احادیث را تأویل می‌کنند و اشخاصی را که به ظاهر شرع عمل می‌نمایند به یهود و نصاری تشبیه می‌نمایند و برای خود جداول و حسابهایی ساخته‌اند که شهور خود را از آن استخراج می‌کنند و ایام روزه را از روی آن می‌شناسند با وجود اینکه مسلمانها برای دانستن ماه رمضان ناچارند که هلال را رؤیت کنند و ببینند که چقدر ماه نور بخود گرفته و و دیدند مسلمانان در رؤیت هلال هم شک می‌نمایند و بهم رجوع می‌کنند و با آنکه منتهای سعی خود را انجام می‌دهند باز هم در این معنی که هلال در کجای آسمان است و در کجا مغرب می‌کند برخی از برخی دیگر تقلید می‌کنند.

سپس به اصحاب علم هیئت رجوع نموده زیجها و کتب خود را باصناف جداول و حسابها برای شناسائی اوایل شهور تألیف کردند و پنداشتند که این زیجها و حسابها برای رؤیت هلال ساخته شده و برخی از این جداول را گرفته‌اند به جعفر صادق (ع) نسبت دادند و خیال کردند که این جداول خود سرّی از اسرار نبوت است.

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۹۷

حسابهایی را که علمای نجوم نموده‌اند مبنی بر حرکات نیرین وسطی است که معدّله باشد نه بر حرکات مرئی ماه و آفتاب و اینطور معمول گشته که سالهای قمری سیصد و پنجاه و چهار روز و شش یک روز باشد و ششماه از دوازده ماه تمام باشد و شش ماه دیگر ناقص. بدین ترتیب که ماهی یک در میان یکی کامل و دیگری ناقص چنانکه در زیجها و در کتبی که منسوب بعلل زیج است مذکور است.

چون این فرقه‌ی جدید خواستند که اول ماه رمضان و یا اول روزی را که فطر باشد بدست آورند بواسطه خطایی که مرتکب شدند در اغلب احوال یک روز پیش از وقت بدست می‌آمد این بود که مجبور شدند گناه عظیمی مرتکب شوند و قسمتی از گفته‌ی پیغمبر را که می‌فرماید (صوموا الرؤیته و افطر و الرؤیته) یعنی هر وقت ماه را دیدید روزه بگیرید و هر وقت هم هلال را دیدید روزه خود را بگشایید و گفتند معنای این عبارت که می‌گوید با رؤیت هلال روزه بدارید این است که روزی را روزه بدارید که هلال در شامگاه آنروز دیده می‌شود چنانکه در زبان عرب می‌گویند تهیؤ الاستقباله یعنی خود را مهیا سازید که به پیشواز کسی برویم و تهیه‌ی برای استقبال از خود استقبال زودتر انجام میپابد.

این فرقه نیز چنین می‌گویند که هیچگاه ماه روزه از سی روز کمتر نمی‌شود و لیکن اصحاب هیئت و کسانیکه این موضوع را مورد توجه قرار داده‌اند می‌دانند که رؤیت هلال همواره به یک طریق ممکن نیست چه، حرکات مرئی قمر خیلی مختلف است گاهی این حرکت بطئی است و گاهی سریع یکوقت ماه به زمین نزدیک است و یک وقت دور هنگامی ماه در شمال و جنوب صعود می‌کند و هنگامی هبوط و در هرنقطه از فلک البروج همین احوال که گفتیم برای ماه دست می‌دهد و زیاده بر همه اینها علت دیگر اختلاف رؤیت آن است که قطعه‌های فلک البروج برخی زودتر غروب می‌کنند و برخی دیرتر و رؤیت هلال برحسب اختلاف عروض و هوای بلاد تغییر پیدا می‌کند و نسبت به بلادی که هوای آن بالطبع همواره صاف است و یا همواره ناصاف بطور دایم و همیشگی این اختلاف خواهد بود و

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۹۸

نسبت به بلادی که هوای آن غبارآلود است در اغلب اوقات این اختلاف روی می‌دهد و نیز علاوه بر اینکه نسبت به امکنه اختلاف رؤیت هلال تحقق می‌یابد نسبت به ازمنه نیز این اختلاف صحیح است چنانکه پاره‌ای از زمانها هلال باریکتر و در پاره دیگر ستبرتر است و نیز تفاوت نیروهای باصره بینندگان برحسب حدت و کلالی که می‌یابد در رؤیت هلال مدخلیت دارد و تمام این حالات که تاکنون گفته شد در هر اول ماه رمضان و شوال با اشکالی نامعدود در احوال غیر محدود روی می‌یابد بدین سبب است که گاه می‌شود ماه رمضان ناقص است و گاه تمام.

همچنین این حالات هر اندازه که عروض بلدان روی به کمی و یا به زیادی گذارد اطوار گوناگون می‌یابد و در نتیجه ماه در بلاد شمال تمام می‌شود و در بلاد جنوبی ناقص و بالعکس و نیز این هم همواره بر یک نظم نیست بلکه گاه می‌شود که برای یک ماه مخصوص چندین مرتبه متوالی یا غیر متوالی این حال رخ می‌دهد.

پس اگر عمل این فرقه‌ی جدید بر جد اول و حسابها صحیح باشد و این‌طور اتفاق افتد که با رؤیت هلال درست منطبق شود یا آنکه یک روز از رؤیت هلال جلوتر بیفتد محتاج خواهند شد که برای عرض بلادی بطور جداگانه یک جدول ترتیب دهند با آنکه اختلاف رؤیت فقط از جهت عروض نیست و اختلاف طول بلاد بیشتر در آن سهیم و شریک است زیرا گاه اتفاق می‌افتد که در برخی از بلاد هلال دیده نمی‌شود و در بلدی دیگر که از آن بمغرب نزدیکتر است رؤیت هلال می‌گردد.

این است که باید این طایفه برای هر جزئی از اجزاء طول بلاد نیز یک جدول خاصی ترتیب دهند.

اما اینکه می‌گویند مقتضای خبر ماثور از پیغمبر این است که صوم و فطر بر رؤیت هلال مقدم است این سخن هم نیز ناپسندیده است چه، حرف لام همانطور که بر واقعه‌هایی که در آتیه روی خواهد داد درمی‌آید بر امری که گذشته نیز وارد می‌شود مانند اینکه می‌گویند (کتب لکذا من الشهر) پس نوشتن و کتابت که در این دو عبارت است بر ایام گذشته از ماه مقدم نمی‌گردد و مقتضای خبر نبوی این است

که ما گفتیم نه آنچه ایشان گفته‌اند.

روایت دیگری از رسول اکرم نقل شده که گفتار ما را تأیید می‌نماید و آن این است که فرمود نحن قوم امیون لا نکتب و لا نحسب الشهر هکذا و هکذا- یعنی ما قومی هستیم امی و درس ناخوانده و ماه را چنین و چنان حساب نمی‌کنیم و جایی هم نمی‌نویسیم و در هریک از این سه اشاره با انگشت خویش به عدد ده اشارت فرمود یعنی ماه را سی روز تمام نمی‌دانیم و پس از اینکه این جمله را فرمود باز از نو با انگشتان خویش اشارت کرد و گفت و هکذا و هکذا، اینطور و اینطور و در دفعه سوم که می‌گفت اینطور یکی از انگشتان خویش را خوابانید یعنی ماه را بیست و نه روز هم نمی‌دانیم.

پس رسول گرامی در این دو روایت تصریح فرمود بطوریکه بر هیچ‌کس پوشیده نمی‌ماند که ماه گاهی تمام است و زمانی ناقص و ماه را فقط با رؤیت هلال باید دانست نه حساب و این جمله از این‌که فرموده ما حساب نمی‌کنیم و نمی‌نویسیم دانسته می‌شود.

پس اگر این قوم بگویند منظور پیغمبر این بوده که هر شهری که تمام است شهر دیگر که در دنبال آن باشد ناقص است چنانکه اشخاصی که تواریخ استخراج می‌کنند اینطور می‌گویند این گفته را هم مشاهدات تکذیب می‌کند و پیر و جوان از این تدلیس آگاه می‌شود و تتمه‌ی خبر اول محال بودن این ادعای دروغ را خوب می‌فهمانند و تتمه‌ی خبر این است هر وقت ماه را دیدید روزه بگیرید و هر وقت رؤیت هلال کردید روزه خود را بخورید و اگر ابر بود سی روز تمام که از شعبان گذشت روزه بدارید و در روایت دیگر گفته است اگر میان شما و رؤیت هلال ابری یا گرد و غباری حائل شد سی روز تمام روزه بدارید پس اگر مردم بدانند که هلال بنابر جداول و حسابداری ایشان و یا بنابر استخراج اصحاب زیج دیده می‌شود و صوم و فطر به رؤیت هلال مقدم می‌گردد دیگر احتیاج و نیازی نیست که شعبان را اگر در افق ابر باشد سی روز دانسته از رمضان شروع کنند و همچنین رمضان را

آثار الباقيه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۱۰۰

در این حالت، و باین کار نمی‌توان رسید جز باقضاء صوم یک روز و اگر ماه رمضان همواره تمام بود در صورتیکه آغاز آنرا می‌دانستیم از رؤیت شوال بی‌نیاز میشدیم و افطروا لروئیته معنای دیگر میداد.

استدلال مجدد از کتب شیعه زیدیه بر اینکه فقط با رؤیت هلال باید اوایل ماهها را تعیین کرد

آری تعصب چشمهای بینا را کور می‌کند و گوشهای شنوا را کر می‌سازد و شخص را معتقد به اموری می‌نماید که خرد و دانش آنرا گواهی ندهد و اگر تعصب و هواداری بیهوده و غلط نبود هرگز بر خاطر این قوم چنین اغلاط خطور نمی‌کرد بخصوص با روایاتی که در کتب شیعه زیدیه است که اصحاب ایشان رضوان اللّه علیهم آن روایات را تصحیح کرده‌اند. مانند این روایت که مردم در عهد امیر المؤمنین ماه رمضان را بیست و هشت روز روزه گرفتند و امیر (ع) ایشان را فرمود که یک روز دیگر هم روزه بدارند.

بدین جهت این اتفاق افتاد که ماه رمضان و شعبان هر دو را ناقص دانسته بودند و مانعی روی داد که مردم نتوانستند هلال رمضان را رؤیت کنند پس عده را تکمیل کردند و در آخر کار بدیشان آشکار شد که حقیقت امر خلاف این است.

و باز مانند این روایت که از ابی عبد اللّه صادق منقول است که فرمود وقتی شما شعبان را حفظ کردید و ابر مانع شد که رؤیت هلال گردد سی روز بشمارید آنوقت روزه بدارید.

باز مانند روایت دیگر که از صادق هم نقل کرده‌اند که پرسیدند اهله چیست فرمود اهله شهور هستند و چون هلال را دیدی روزه بدار و چون بار دیگر هلال را رؤیت کردی روزه خود را بگشای.

این اخباری که گفته شد در کتب شیعه فقط مقصور بر صوم است ولی از سادات خود که خاندان رسولند بسیار در شگفت هستم که چطور بدین سخنان گوش فرا

آثار الباقيه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۱۰۱

میدارند و برای تألیف قلوب اشخاصی که خود را به تشیع ایشان منتسب می‌کنند بچه طریق این حکایت را قبول می‌کنند و چرا مانند جدشان امیر المؤمنین نیستند که از استمالت گمراهان و معاندان رو برگردانید و گفت ما کنت متخذ المضلین عضدا.

اما آنچه را که از صادق روایت کرده‌اند: (پس از رؤیت هلال رجب پنجاه و نه روز بشمار و روزه بدار در آینده زیرا خداوند سال سیصد و شصت روز آفرید و شش روزیکه آسمان و زمین را می‌آفرید از آن استثناء کرد و این شش روز در شمار نیستند) اگر این روایت درست باشد مقصود این بوده که در مکان واحد اکثر اوقات اینطور است ولی در همه‌ی امکنه و بقاع جهان چنانکه در پیش گفتیم این مطلب اطراد و عمومیت ندارد.

اما تعلیل این شش روز بدین علت که ذکر شده بسیار تعلیل رکیکی است که روایت را تکذیب و طعنه به صحت آن می‌زند.

در تواریخ خوانده‌ام که ابو جعفر محمد بن سلیمان از طرف منصور حاکم بر کوفه بود عبد الکریم ابن ابی العوجا را که دائی معن بن زائده باشد حبس کرد و این مرد مانوی بود و شفیعان او در مدینهٔ السلام زیاد شدند و به منصور اصرار کردند که او را رها کند.

منصور به عامل خود نوشت که دست از ابن ابی العوجا بدار و او را رها کن و عبد الکریم منتظر بود که درباره او مکتوبی از خلیفه برسد و به ابی الجبار گفت که اگر امیر سه روز کشتن مرا عقب بیندازد صد هزار درهم خواهم بندگی کرد.

ابی الجبار پیام ابن ابی العوجا را به محمد بن سلیمان رسانید و محمد بن سلیمان گفت من او را فراموش کرده بودم و تو بیادم آوردی چون من از نماز جمعه برگشتم عبد الکریم را بیاد من آور.

پس از اینکه محمد سلیمان از نماز ادینه برگشت محمد بن جبار عبد الکریم را یادآوری کرد محمد بن سلیمان فرمود گردن او را بزنند همینکه عبد الکریم

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۱۰۲

یقین پیدا کرد که کشته خواهد شد گفت بخدا سوگند یاد می‌کنم که اگر شما مسلمانان مرا کشتید من چهار هزار حدیث در دین شما وضع کرده‌ام که حرام را در آنها حلال و حلال را حرام گردانیده‌ام و شما را روزی که باید روزه بدارید به افطار واداشته‌ام و روزی را که باید افطار کنید بروزه.

پس به فرموده‌ی محمد بن سلیمان گردن او را زدند و پس از اینکه کشته شد نامه‌ی منصور رسید.

بحثی که ابو ریحان در این موضوع با عالمی اسماعیلی کرده است

این تأویل رکیک را که فرقه‌ی جدید مرتکب شده‌اند سزاوار ابن ابی العوجا است میان من و یکی از علمای این فرقه در خبری که استناد بدان شده گفتگویی و بحثی روی داد من او را به لوازمی که گفته شد ملتزم کردم آخر الامر گفت که لغت این‌طور اقتضاء می‌کند و میان لغت و دین تفاوت بسیار است.

من باو گفتم خداوند بتو عافیت عنایت فرماید آیا خدا و رسول جز به لغتی که متعارف اعراب بوده طوری دیگر ما را خطاب کرده‌اند و میان تو و لغت عرب بیشتر از میان لغت و شریعت تفاوت است بلکه تو خیلی از علم دین دور هستی و به علمای هیئت رجوع کن که همه‌ی ایشان ترا در تمام بودن ماه رمضان مخالفت می‌کنند و علمای هیئت بر این گمان نیستند که آفتاب و ماه و فلک ماه رمضان را از میان دیگر ماهها چنانکه مسلمانان برای روزه اختصاص داده‌اند امتیاز دهند و در این ماه برای اینکه همواره رمضان به یک نهج بماند فلک و آفتاب و ماه تندتر یا کندتر حرکت کنند.

لیکن گفتگوی با مردمی که از راه عمد در باطل خویش پافشاری می‌کنند و نادانی را مرکب خود ساخته‌اند بیهوده است چنانکه قرآن گوید «وَ إِنْ یَرَوْا کِسْفاً مِنَ السَّماءِ ساقِطاً یَقُولُوا سَحابٌ مَرْکُومٌ وَ لَوْ نَزَّلْنا عَلَیْکَ کِتاباً فِی قِرْطاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَیْدِیهِمْ لَقالَ الَّذِینَ کَفَرُوا إِنْ هذا إِلَّا سِحْرٌ مُبِینٌ.»

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۱۰۳

خداوند ما را از پیروان حق و حقیقت گرداناد و بدست ما باطل را ناچیز کناد

اما ترکیب ماههای معتضدی بعینه مانند ماههای فارسی است و لیکن روزهایی که در ماه فارسی است در شهور معتضد استعمال نمی‌شود چه، ایامی را که بر سالهای معتضدی لاحق کرده‌اند در هر چهار سال یک روز کبیسه می‌شود و به چه علتی در شهور اهل مصر ذکر کردیم استعمال اسماء روزها متروک شد و کبیسه ماههای معتضدی مانند ماههای روم و سریانیان است.

اما ماههای امم دیگر از هند و چین و تبت و ترک و خزر و حبشه و زنگیان گرچه نامهای برخی از این شهور را می‌دانم ولیک منتظرم که فرصتی بدست آورم تا بتوانم کاملا بر آن احاطه کنم زیرا با این طریقه که من پیش گرفته‌ام سزاوار نیست که شک را با یقین مخلوط کنم و مجهول را با معلوم.

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۱۰۴

نسخه‌بدل (۱)- مهز

(۲)- بخارتک

(۳)- محسند

(۴)- دریمنکار

(۵)- زبی

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۱۰۵

نامهایی که از شهور مذکوره بدست آوردیم برای اینکه کمک و حفظ کنند در جداولی قرار دادم و خداوند ما را به صواب توفیق داد.

(۱)- نوسیرد

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۱۰۶

ن ب (۱)- باروطاوس

(۲)- زبشت

(۳)- بهروند

(۴)- برسلجآی

(۵)- یکسنجآی

(۶)- الشنجآی

فصل ششم در این است که چگونه پاره‌ای از تواریخ از پاره‌ای دیگر استخراج می‌شود و در این فصل تواریخ پادشاهان و مدت سلطنت هریک را با اختلافی که میان مورخان است گفتگو می‌کنیم.

چون مقصود ما در این کتاب آن است که به کوتاه‌ترین راهی و آشکارترین طریقه‌ای ایام پادشاهی ملوک گذشته را بدست آوریم: پس اگر بخواهیم مانند اصحاب زیجات برخی از این تواریخ را از برخی دیگر استخراج کنیم و برای انجام این مقصود اعمال گوگونان بجا آوریم خیلی بحث ما پهناور خواهد گشت و به تکلیف و تکلف گرفتار خواهیم شد.

آنچه با روش من که از آغاز کتاب شروع کرده‌ام شباهت دارد این است میان اوایل تاریخهای مستعمل را با روزها که اعداد آن نزد همه امم اختلاف‌ناپذیر است بیان کنم زیرا سالیان و شهور چنانکه گفته شد مقدارشان مساوی نیست.

ما اگرچه در پاره‌ای جایهای این کتاب در فنون دیگری نیز وارد شده‌ایم و مطالبی را نیز در این دفتر گنجانیده‌ایم که ربط و اتصال آن به مقصود خیلی بعید است ولی این کار را برای این نکردیم که سخن به درازا کشد و پرگویی کنیم، بلکه تنها منظور ما اینست که چون شخص همواره در یک علم نظر کند خسته می‌شود ولی اگر از فنی به فن دیگر وارد شود مانند این خواهد بود که در باغهای گوناگون قدم گذاشته که هنوز از یکی بیرون نیامده باغ دیگر خود را بدو عرضه دارد از اینروی

این شخص میلی تمام پیدا می‌کند که در این باغستانها ادامه نظر دهد چنانکه گفته‌اند برای هر امر نوینی لذتی است.

ترتیب جدول در بیان اختلاف یهود و نصاری در تاریخ آدم ابو البشر و اولاد او

اکنون به گفته‌های اهل کتاب درباره آدم ابو البشر و پسران او ابتداء کنیم، و برای اینکه از نقل گفتار ایشان آسوده شویم و به اختلافی که در این تاریخ باهم دارند بطور آسان احاطه کنیم و میان قول یهود و نصاری جمع نماییم که تا موازی با یکدیگر شوند، این تواریخ را در جدولهایی جای می‌دهیم.

هرکس در این سالها تا ولادت ابراهیم تأمل کند خواهد دید که تا چه اندازه میان قول یهود و نصاری خلاف است. اما نسخه‌ای که در نزد یهود است اگرچه بر مقادیر عمر ابراهیم و اسحق و یعقوب و لاوی وقاهت و موسی مشتمل است. ولی معلوم نمی‌کند که چه اندازه از عمر هریک از ایشان گذشته بود تا اولادی از ایشان متولد شد، فقط تورۀ ناطق است که از ابراهیم اسحق متولد شد و صد سال در آنوقت از عمر ابراهیم گذشته بود و پنجاه و هفت سال پس از تولد اسحق ابراهیم زیست کرد، و شصت سال که از عمر اسحق گذشت یعقوب از او متولد شد و یعقوب که با فرزندان خویش وارد مصر شد صد و سی سال از عمر او گذشته بود و هفده سال هم در مصر زیست کرده پس بگفته‌ی یهود مدت اقامت بنی اسرائیل در حدود دویست و ده سال بود و باز مطابق قول یهود فاصله از ولادت ابراهیم تا ولادت موسی چهارصد و بیست سال بوده و موسی وقتی که هشتاد سال از عمرش گذشت یهود را از مصر بیرون آورد، ولی آنچه از سفر ثانی تورات استنباط می‌شود آن است که آنچه بنی اسرائیل در مصر ماندند چهارصد و سی سال بود. و اگر از بنی اسرائیل علت این اختلاف را بپرسیم می‌گویند که مبداء این تاریخ از روزی شروع می‌شود که خدا با ابراهیم میثاق بست و به ابراهیم وعده داد که او را برای شعوبی بسیار پدر خواهد گردانید و زمین کنعان را به پسران او خواهد بخشید.

پس از این اختلاف اختلافاتی دیگر در سالها از جهت نسخه‌های سه‌گانه

تورات موجود و بجای خود محفوظ است.

و از اموری که بطور آشکار دلالت می‌کند که بنی اسرائیل بامر تاریخ اعتنایی نداشتند این است که یهود متفق‌اند که از خروجشان از مصر تا قیام اسکندر هزار سال تمام بود که به عبور تصحیح شده بود. و هر وقت بخواهند سالهای دیگری را استخراج کنند یگانه تکیه‌گاه ایشان باین تاریخ است. و چون ما از کتب دیگری که پس از تورات است سالهای حکومت هریک از اشخاصی را که پس از موسی بن عمران بودند جمع کنیم تا بناء دوم بیت المقدس از هزار سال خیلی زیادتر خواهد شد به اندازه‌ای که این مقدار مسامحه درباره تاریخ جایز نیست و اگر از هزار سال کمتر بود این احتمال میرفت که میان دو شخص مدتی مهمل مانده بود ولی زیاده را نمی‌شود احتمالی داد.

زیرا بنی اسرائیل پس از سلیمان دو فرقه شدند یکی سبط یهودا و بنیامین که اولاد سلیمان بر ایشان حکومت یافت. فرقه دوم اسباط ده‌گانه که ایشان را یوربعم غلام رحبعم بن سلیمان حکومت کرد. و بنابر آنچه ما، در اعیاد یهود خواهیم گفت ایشان را گمراه کرد و پس از او اولاد او حکمفرمای بر یهود شدند و میان این دو فرقه جنگهایی روی داد.

جدول اسامی اشخاصی که بر یهود از زمان خروج از مصر تا ساختمان بیت المقدس حکومت کردند

جدول ذیل سالهای اشخاصی است که چون بنی اسرائیل از مصر بیرون آمدند و بسوی بحر قلزم رفتند که تا از آنجا بگذرند و به تیه روند (و تیه بیابانی است در حجاز بطور انحراف) بنابر آنچه در کتب اخبار ایشان ذکر شده، بر ایشان حکومت کردند.

ایشان را کتابی است که سیدرعولام گویند و تفسیر این کلمه سالهای عالم است و این کتاب سالهای مدبرین و حکام بر یهود را از تورات کمتر دانسته و در برخی سالیان به گفته اولی ایشان نزدیک شده و ما آنچه که در هر دو نوع از کتاب ایشان است در این جدول ذکر می‌کنیم.

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۱۱۴

آری در قومی چون بنی اسرائیل که چندین مرتبه در ایشان قتل واقع شده و به اسارت برده شده‌اند دور نیست که چنین اختلافات روی دهد، و بهتر این است که این بحث‌ها را کنار بگذارند و به کاری دیگر مشغول شوند تا آنکه بامداد رستاخیز رسد.

ولایات و ریاستها در سبط واحدی نبود، و پس از مرگ سلیمان بن داود حکومت منشعب شد و قسمتی از حکومت برای سبط یهودا و بنیامین ماند قسمتی دیگر هم به سایر بنی اسرائیل رسید؛ دیگر اینکه یهود در ترتیب سیاست و نظم ملک طوری نبودند که به اوقات قیام هریک از ملوک و پیشوایان احتیاج داشته باشند و ایام پادشاهی او را جز به حساب جلیل[88] تدوین نکرده‌اند.

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۱۱۵

با اینکه برخی از یهود بر این گمانند که کوشان پادشاه جزیره که از آل لوط بود پس از یوشع بر ایشان غلبه یافت و هشت سال ایشان را مقهور داشت و پس از او عثینال قیام کرد و برخی از ایشان ریاست عثینال را بیشتر از برخی دیگر گفته‌اند.

بسا اتفاق می‌افتد که می‌گویند فلان کس چند سال حکومت کرد و جمعی دیگر می‌گویند که کمتر از این مقدار بوده و این مدت مقدار عمر او بوده و یا چون دو نفر در یک مدت مذکوری بطور اشتراک باهم ریاست داشتند از مقدار گفته شده مراد این خواهد بود. آنچه از کتاب سید رعولام فهمیده می‌شود اگرچه مجملا با آنچه گفتیم موافقت دارد ولی در تفصیل یعنی در وقت نخستین عمارت بیت المقدس اختلاف دارد گذشته از اینکه در دیگر احوال که ما نقل کردیم نیز اختلاف است.

انتقاد دهریان از اقوالی که مربوط به طول عمر گذشتگان است

برخی از نادانهای دهریه آنچه را که از طول عمر امم گذشته ذکر کرده‌اند بخصوص آنچه را که پیش از زمان ابراهیم بوده انکار کرده‌اند، و اینکه گفته‌اند آنان دارای اجسادی بسیار عظیم بودند این اخبار را نیز قبول ننموده‌اند و به مقیاس بمردمی که در عصر خود می‌بینند طول عمر و عظمت جثه گذشتگان را بیرون از دایره‌ی امکان و داخل در ممتنعات دانستند و آراء علمای نجوم را به گفته‌ی خود دلیل آوردند که ایشان راجع باکثر عطیه کواکب در موالید چنین گفته‌اند:

---

[88] (۱)- حساب جلیل یعنی از اعشار چشم‌پوشی کنند و بطور تقریبی ذکر شود.

هنگامی که خورشید در موالید هیلاج و کدخدا باشد یعنی در خانه و یا در شرف خود باشد[۸۹] و در وتد و ربع مذکر باشد[۹۰] آنوقت، سالهای کبرای خود را که

آثار الباقیه / ترجمه، متن ج۱، ص: ۱۱۶

صد و بیست سال باشد عطا می‌کند[۹۱]، و ماه هم بیست و پنج سال بر آن می‌افزاید و زهره هیجده سال و مشتری دوازده سال و سالهای موهوبه هریک از این ستارگان سالیان صغری خواهد بود، چه، بیشتر از این توانا نیستند که ببخشند بشرطی که نظر موافق داشته باشند و دو نحس از آن ساقط باشد که نتوانند چیزی کم کنند و و راس نیز در برج باشد و دور از آن، بطوری که در حدود کسوف نیز نباشد و چون همه این شرایط جمع شد ماه ربع عطیه خود را نیز بر مولود می‌افزاید که سی سال باشد پس روی‌هم‌رفته عمر مولود دویست و پنج سال می‌شود و آن منتها مقداری است که عمر یکنفر انسان خواهد بود اگر قاطعی نداشته باشد و چون قوام جهان به آفتاب است و صد و بیست سال سالیان کبرای آنست پس عمر طبیعی صد و ده سال

آثار الباقیه / ترجمه، متن ج۱، ص: ۱۱۷

خواهد بود.

این فرقه به سود خود حکمی ساخته‌اند «و لو اتبع الحق اهوائهم لفسدت السموات و الارض» و عقیده خود را برخلاف آنچه منجمان گفته‌اند بنا نموده‌اند.

رد آراء دهریان و طول عمر گذشتگان

---

[۸۹] (۱)- خانه آفتاب برج اسد است و شرف آن در نوزدهمین درجه حمل.

[۹۰] (۲)- چهار وتد ذکر کرده‌اند: طالع، غارب، وتد السماء، وتد الارض.

[۹۱] (۱)- تاریخ الحکمای قفطی که تألیفات علمای پیشین را ذکر می‌کند مکرر دیده‌اید که می‌نویسد فلانکس کتابی در کدخدا و هیلاج نوشت شرح قضیه آن است که برای دانستن عمر مولودی باید نخست بسالهای تربیت او نظر کرد و باید دید که آیا می‌تواند طفل ازین سالها بگذرد یا نه و مقصود از سالهای تربیت آن است که چهار سال از دوره زندگی مولود بگذرد، پس از آنکه دانسته شد که مولود را تربیت است یعنی بچهار سال خواهد رسید بعدا باید دید که آیا او را هیلاجی هست یا نیست، و هیلاج یکی امور پنجگانه است که در کتب احکام نجوم مفصلا ذکر شده از قبیل درجه طالع و سهم سعادت و نزدیکترین اجتماع و استقبالی که پیش از تولد مولود دست داده باشد و پس از آنکه هیلاج را بدست آوردند در جستجوی کدخدا می‌گردند و کدخدا سه قسم سال دارد که عطیه می‌کند، در صورتی که در وتد باشد عدد بزرگ می‌دهد، و در مایل وتد عدد میانه، و در زائل وتد عدد خرد- شرح این مراتب بطور تفصیل و معنای قواطع یا معنای تفصیلی هیلاج و کدخدا مستلزم تدوین رساله‌ای جداگانه است که پس از آنکه رساله مرتب شد، تازه سودی در آن نخواهد بود و اگر وظیفه من وفاداری در ترجمه نبود این قبیل موهومات را در قرن بیستم بر روی کاغذ نمی‌آوردم چنانکه در برخی حواشی علم النفس شفا درباره افلاک که ابن سینا ذکر کرده همین سخن را مکرر نموده‌ام. و اگر شخصی بخواهد مزید اطلاعی یابد کتب زیادی در این باب موجود است و بآنها رجوع کنید.

\s\iٔ باد ز قاطع بری عطیه عمرت\z تا بود از کدخداه رونق هیلاج\E\E\z

خواجو

منجمان می‌گویند که برای این کواکب سالیان عظیمی است که در کتب خود گفته‌اند که در بروج آتشین هزار سال می‌بخشند بشرط آنکه تدبیر در آن بروج در دست کواکب علوی باشد، و سالهایی را که آفتاب و زهره می‌بخشند از عمر اشخاص گذشته خیلی زیادتر خواهد بود.

این ما شاء اللّه است که استاد منجمان است و در احکام نجوم به گفته‌ی او خیلی وثوق دارند و تقدم او را منکر نیستند و ما شاء اللّه بر این گمان شده که ممکن است آدمی سالهای قران اوسط را (اگر میلاد در تحوبل قران از مثلثه‌ای بمثلثه دیگر باشد و طالع هم یکی از دو خانه زحل و مشتری باشد و هیلاج نیز آفتاب در روز باشد و ماه در شب در منتهای قوت خود) زندگی کند و نیز اگر میلاد شخصی در تحویل قران بحمل و مثلثات آن باشد و شرایط پیشین نیز جمع باشد مولود سالهای قران اعظم را که تقریبا نهصد و شصت سال است زندگی کند تا آنکه قران از نو به وضع پیشین خرد برگردد و دانشمند نامبرده این مطلب را در آغاز کتاب خویش در موالید یادآوری نموده پس استدلال این قوم به عطیات کواکب درست نیامد و به عکس گفته ایشان منجر شد.

مرا در این سالها که به هریک از کواکب نسبت می‌دهند با منجمانی که این اقوال را بکار می‌بندند در کتاب (التنبیه علی صناعة التمویه) گفتگویی است و در کتاب (الشموس الشافیة للنفوس) بیان کرده‌ام که طریق اولی در استعمال آن سالها کدام است. و مشاهده مردم معاصر و قیاس گذشتگان را بحاضران، طول عمر و بزرگی اندام اشخاص گذشته را از حد امکان بیرون نمی‌کند و امثال این قضایا که در دوره زمان روی می‌دهد چندین قسم است.

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۱۱۸

یکی آن است که باید در اوقاتی معلوم روی دهد که بطور تعاقب در این اوقات صورت خارجی می‌پذیرد و چون شخص این امور را در همان زمان که ظرف خارجی آن است نه بینید آنرا مستبعد خواهد دانست و گاهی می‌شود که بکلی امکان آنها را منکر می‌شوند و جمیع اکوان از تناسل حیوان و تلاقح اشجار و بزور زراعات و میوه‌ها داخل در این بخشند که اگر انسان حالات آنها را نداند سپس بیک درختی برسد که اوراق آن ریخته شده و باو بگویند که این درخت در آتیه سبز خواهد شد و شکوفه و میوه خواهد داد تا هنگامی که نبیند بنظر او بعید خواهد رسید.

و علت اینکه مردم بلاد شمال از ثبات نخل و زیتون و آس و امثال آن‌که همواره در زمستان نیز تروتازه‌اند تعجب می‌کنند همین است که مانند آنرا در دیار خود ندیده‌اند.

بخش دیگر اشیایی است که بطور غیر منظم در روزگار واقع می‌شد و لیکن بطور اتفاق و چون زمانی را که ظرف آن بود، منقضی شد جز خبری از آن باقی نخواهد ماند و اگر این قبیل اخبار با شرایط صحت خبر توام گردد و پیش از وقوع هم داخل در حد امکان باشد البته چاره‌ای جز قبول آن نخواهد بود اگرچه کیفیت و طرز علت آن شناخته نشود.

بخش دیگر اشیایی است که به حالت سابق است یعنی برای وقوع آن دوری و ترتیبی منظم نیست و چون ماده از نظمی که نوع بر آن جاری بوده خارج شود این قبیل اشیاء را غلط طبیعت می‌نامند اگرچه من با این نام‌گذاری موافق نیستم و نام آن را خروج ماده از اعتدال قدر و اندازه می‌گذارم مانند حیواناتی که دارای اعضای زائده هستند و

چون طبیعت که بحفظ انواع موکل است و باید آنرا همواره بیک نهج نگاه دارد ماده زائده‌ای یافت آنرا صورتی می‌پوشاند و مهمل نمی‌گذارد و در حیوانات ناقص الاعضاء، چون طبیعت ماده‌ای نفی یابد که صورت نوعی را بر آن بپوشاند با نقصان اعضاء، صورتی بر این حیوان می‌بخشد و برحسب طاقت و استعداد نفسی بر آن عطا و افاضه می‌نماید.

آثار الباقیه / ترجمه، متن ج۱، ص: ۱۱۹

بیان اشیایی که بطور نادر روی می‌دهد (زوائد و نقائص) خلقت

از برای این قسم ثابت بن سنان قره در کتابی که در تواریخ نوشته حکایتی نقل کرده که در سرّ من رای یک جوجه‌ی هندی دید که از تخم بیرون آمده بود و کامل و تام الخلقه بود و فقط در سر دارای دو منقار و سه چشم بود و نیز در همین کتاب ذکر کرده که در ایام حکمرانی توزن بزغاله مرده‌ای را که روی آن شبیه روی آدمی بود و دو فک و دندانهای او مانند فکین و دندان بشر بود آوردند و این بزغاله یک چشم بیشتر نداشت و در پیشانی چیزی مانند دم داشت.

نیز در همین کتاب می‌گوید که در ناحیه‌ی مخرم بغداد مولودی بظهور رسید که در همان ساعت بمرد و هنگامی که معز الدوله پسر عز الدوله بختیار حیات داشت آن مولود را بنزد عز الدوله آوردند و دارای بدنی کامل بود و هیچ نقصی و زیادی در آن نبود و فقط در بدن آن دو قبه آشکار بود که دارای دو سر کامل با تخطیط تمام و دارای چشم و گوش و بینی و دهن بود و در میان دوران آن فرجی بود مانند فرج زنان و در داخل این فرج احلیل ظاهری دیده می‌شد.

نیز از یکی از بطریق‌های روم حکایت کرده که برای ناصر الدوله در زمستان سال سیصد و پنجاه و دو دو مرد را که از شکم بیکدیگر چسبیده بودند فرستاد و این دو آرامی بودند و بیست و پنج سال از عمر آنها گذشته بود و هر دو ریش داشتند و سنان بن ثابت نام آن دو را نیز ذکر کرده و پدر آن دو نفر نیز بهمراه آمده بود و این دو نفر باهم روبرو بودند و فقط قسمتی که این دو نفر را بهم از جلو متصل کرده بود بطوری دراز بود که می‌توانستند یکی از این دو در طرف راست دیگری بایستد و این جلدکش بیاید و مورخ مذکور می‌گوید که هریک از این دو نفر را آلاتی تام بود و جداگانه و اوقات غذا و تخلیه این دو مختلف بود و بر یک چهارپا دو پشته سوار می‌شدند و روی آن دو بسوی هم بود و یکی از این دو نفر به زنها تمایلی داشت و دیگری به کودکان.

شکی نیست که قوه طبیعت که ملهم است اگر ماده‌ای را بیابد معطل نمی‌گذارد

آثار الباقیه / ترجمه، متن ج۱، ص: ۱۲۰

و چون این ماده افراط کرد و زیاد شد این قوه فعل را دو مرتبه می‌کند و گاه می‌شود دو چیز می‌سازد که باهم باشند مانند توامین و گاهی هم آن دو را بهم می‌چسباند مانند آن دو نفر مرد آرامی که گفته شد و گاهی هم یکی از آن دو را در داخل دیگری می‌گذارد انواع تثنیه در دیگر حیوان بهمین صفت و یا بطوری دیگر دیده می‌شود چنانکه حکایت

کرده‌اند که ماهیان دریا را انواع بسیاری است که چون یکی را بشکافند دیگری را در داخل آن می‌یابند و گاه هم اتفاق می‌افتد که طبیعت بدو مرتبه تضعیف کفایت نمی‌کند.

همه‌ی این اقسام در نبات نیز اتفاق می‌افتد مانند میوه‌هایی که توام است و بهم چسبیده و یا میوه‌هایی که دو مغز در یک پوست دارند و اما انواعی را که طبیعت دو مرتبه و متداخل هم ساخته مانند اترج که در میان آن اترجی دیگر مانند اترج رویی موجود است و گاه همچنین اتفاق می‌افتد که تثنیه و اتمام را طبیعت نمی‌تواند تمام کند آنوقت در اعضاء می‌افزاید و یا اعضایی بمولود می‌دهد که در جای خود بجا واقع شده مثل انگشتهای زیادی که با آنکه از عدد معهود زیادتر شده در جای خود واقع شده‌اند و زمانی هم بآن موضع که باید این مواد بچسبد لایق و سزاوار نیست و این قبیل اشیاء را نمی‌شود غلط طبیعت نامید مانند گاوی که در عصر صاحب بن عباد و غلبه آل بویه در جرجان بود و آنرا پیر و برنای آن شهر دیده بودند و برای من حکایت کردند که در جای کوهان او نزدیک گردن دست درازی داشت که این دست مانند دستهای اصلی او تام الخلقه بود و دارای عضد و مفاصل و سم بود و باراده خود این دست زائد را حرکت قبض و بسط میداد و از این جهت ما این قبیل زواید را غلط طبیعت نام نهادیم که منفعت در آن متصور نیست و در ضد موضع و خلاف جهت خود قرار دارد.

از برای همه این اقسام و اشباه آن در میان کتابهای من کتابی خاص است که برای شخصی که خود این قبیل موجودات را ندیده و یا شرائط درستی خبر با این اخبار نیافته مقبول نخواهد بود.

همینطور که طائفه‌ای به نسبی خاص منتسب می‌شود از قبیل حمیر و نمیر؛

عمر هم اینطور است و نیز طول اعمار گاه می‌شود که بیک مکان خاص اختصاص می‌یابد و در بلد دیگر اینطور نخواهد بود مانند مردم فرغانه و یمامه که بنابر نقل اهل تحصیل اهل این دیار از همه جای جهان عمرشان طولانی‌تر است و عربها و هندیان در طول عمر از اهل این دو دیار معروفترند.

نقل عقیده ابو معشر بتوسط ابو سعید شادان بر کمیت عمر

ابو سعید شادان در کتابی که با ابو معشر در اسرار مذاکره کرده از ابو معشر بلخی چنین حکایت می‌کند که مولد پادشاه سرندیب را بنزد او فرستادند و طالع او جوزاء بود، و زحل در سرطان و آفتاب در جدی، ابو معشر حکم نمود که این طفل دور اوسط زحل را زندگی خواهد کرد. ابو سعید شادان می‌گوید که من با ابو معشر گفتم: سبحان اللّه کدخدای او در بیتی ساقط از اوتاد در بحران رجوع خود راجع گشته پس بدین سبب جز دور اصغر خود را نتواند بخشید و بعلت اینکه راجع است باید پنجاه سال هم از دور اصغر کم کرد ابو معشر گفت: این مولود از اهل کشوری است که در آنجا حکم به طول اعمار نموده‌اند و بسیار در آنجا اتفاق می‌افتد که شخص فرتوت می‌شود با آنکه صاحب او زحل بوده و ابو معشر گفت: من اینطور شنیده‌ام که اگر کسی در آن کشور پیش از آنکه به دور اوسط زحل رسد بمیرد از سرعت مرگ او در شگفت می‌شوند و چون زحل در اقلیمی که تعلق بآن دارد به کدخدایی مستولی شود از دور اکبر و اوسط خود زیاد چیزی نقصان نمی‌کند مگر اینکه ساقط باشد.

ابو سعید می‌گوید که من گفتم: اکنون نیز زحل ساقط است گفت از شکل شکل نظر ساقط است نه از تدبیر[۹۲].

و در جای دیگر از کتاب خود حکایت کرده که من نزد ابو معشر بودم که ابو عصمه دوست و ملازم صفار از امری که در دلایل مولود او بود و از آن می‌ترسید از ابو معشر پرسید، ابو معشر گفت: می‌دانی که پدرت چند سال است مرده گفت:

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۱۲۲

آری؟ ابو معشر گفت: آیا تو باین سن رسیدی، گفت من از سن پدرم گذشتم، ابو معشر گفت: می‌دانی چند سال است مادرت مرده: گفت آری، می‌دانم و من از سن مادر خود بیشتر عمر کرده‌ام، ابو معشر گفت: پدر بزرگ تو چند سال عمر کرد، گفت: من هنوز بسن او نرسیده‌ام ابو معشر گفت: بمخالفتی که مولد تو دلالت دارد نظر کن که آیا با عمر پدر بزرگت موافق است، گفت: آری موافق است:

ابو معشر گفت تو باید بترسی سپس گفت که طبیعت بیشتر غلبه دارد و هر منحستی که در مقدار عمر پدرش و یا مادرش و یا جد پدری او باشد و انسان به آنمدت برسد جز بشهادات قوی نمی‌تواند که از کید آن نحوست بدر رود[۹۳] پس ابو معشر در این مورد نیز تصدیق کرد که طول عمر نیز مانند نسبی خاصی است که برخی طوائف دون برخی دیگر بآن نائل می‌شوند پس در نتیجه آنچه را که دهریان از گفته اصحاب نجوم دستاویز کرده‌اند برای ایشان سودی نخواهد داشت زیرا چنانکه دانستید علمای نجوم طول عمر را ممتنع نمی‌دانند بلکه مطابق اقوال و آراء ایشان که نقل شد امری واجب می‌شمارند.

اگر درست شخص به گفته‌ی ایشان توجه کند خواهد دید که عمده اعتماد این دسته به گفتار هندیان بوده که به دروغهای ایشان تکیه نموده‌اند زیرا مردم هند می‌گویند بتی داریم که از سنگ تراشیده شده، و در گردن او طوقهای زیادی از آهن است که تواریخ ده هزار سال هند است و چون این مقدار را بشمار آورند بیشک مدت زیادی خواهد شد و چون با این جماعت بگوییم: که هندیان بر این گمان‌اند که پادشاه جمالا بدهر، و آن شهری است که هلیلیج و املج و بلیلج[۹۴] را

---

[۹۲] (۱)- پس از این عبارت در کتاب یك سطر و نیم عبارت دیگر است که ابدا ربطی بماقبل ندارد و پیش از آن مقداری حذف شده و آن عبارت این است(و اسرار الثانی کثیرة و کذلك هو فی بئر تحت الارض و للتحیر فی هذه الحاله امر عجیب فاقروا فی هذا الموضع بطول اعمار اقلیم دون اقلیم).

[۹۳] (۱)- خلاصه این مطالب این است که اگر باحکام نجوم هم برای طول عمر قائل شویم تازه بطور مطلق نیست و نسبی است برحسب امکنه و اشخاص تفاوت می‌کند.

[۹۴] (۲)- هلیلج را بتخفیف هلیله می‌گویند دانه‌های سیاهی است و پیرمردها برای ضعف چشم می‌خورند و ابو ریحان در کتاب جواهر می‌گوید که آنرا از جالهندر که یکی از بلاد هند است به کابل می‌آورند و از کابل بدیگر بلاد حمل می‌شود و امله را اطبای قدیم برای رنگ مو و قوت معده و ازاله بوی بد دهان بکار می‌بردند و بلیلج نیز یکی از ادویه است که از هند آورده می‌شود و اصل این کلمات بترتیب هلیله، آمله، بلیله است.

مولوی گوید:

\s\i\ از قضا سر کنگبیز صفرا فزود\z روغن بادام خشکی مینمود\z از هلیله قبض شد اطلاق رفت\z آب آتش را مدد شد همچو نفت\E\E\z

هلیله برای اطلاق مزاج بکار میرفته که چون قضا آید کار او برعکس میشود، ناصرخسرو گوید:

\s\i\ چون نشویی دل بدانش همچنانك\z موی را شویی به آب آمله\E\E\z

باز می‌گوید:

آثار الباقيه / ترجمه، متن ج ۱، ص: ۱۲۳

از آنجا می‌آورند دویست و پنجاه سال عمر کرد و مانند جوانان بر اسب سوار می‌شد و بشکار می‌رفت و زن می‌گرفت ولی بتوسط معالجه و دواء بر این کارها قادر بود این حکایات را انکار خواهند نمود و خواهند گفت که هندیان دروغگو هستند و دقت نظر ندارند و خود را در علوم به وحی نسبت می‌دهند و نمی‌توان به گفته‌ی ایشان اعتماد کرد و آن وقت شروع می‌کنند که رکاکت روش خود را در باب دین و ثواب و عقاب اخروی و عذابهای جسمانی انکار کنند.

اینکه خداوند در قرآن مجید فرموده «بَلْ كَذَّبُوا بِما لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ» و یا اینکه گفته است «وَ إِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ هذا إِفْكٌ قَدِيمٌ» مقصودش این طایفه است که بآنچه که مطابق مذاق ایشان است اقرار می‌کنند هرچند خیلی ضعیف باشد و با هرچه مخالف عقیده ایشان است مخالفت می‌نمایند.

نقل خلاصه‌ی یک مقاله در عمر طبیعی از ابو عبد اللّه حسین بن ابراهیم طبری

از ابو عبد اللّه حسین بن ابراهیم طبری ناتلی مقاله‌ای دیدم که کمیت عمر طبیعی را معلوم کرده بود و منتهای عمر طبیعی را صد و چهل سال خورشیدی دانسته بود و بیشتر از این مقدار را روا نمی‌دانست ولی کسی که بطور اطلاق می‌گوید: نمی‌شود باید دلیلی بیاورد که تولید اطمینان کند و ناتلی برهان بر این قول نیاورده جز اینکه گفته است آدمی را سه کمال است.

یکی آن است بحدی رسد که بتواند تولید مثل کند و آن وقتی است که دو هفت سال (سابوع) از عمر او بگذرد.

آثار الباقيه / ترجمه، متن ج ۱، ص: ۱۲۴

کمال دوم آن است که نفس فکری و ناطقه آن تام و تمام گرد و عقلش از قوه بفعل آید و این کار در آغاز چهل و دومین سال عمر او خواهد بود و کمال سوم آن است که اگر به فرمانروایی رسید بتواند همه‌ی مردم را اداره کند و یا اگر خانواده تشکیل بتواند امر خانواده را اداره نماید و یا اگر تنها ماند خود را اداره نماید و رویهمرفته مجموع این کمالات صد و چهل سال است.

ندانستم که ابو عبد اللّه ناتلی این اعداد را بچه نسبت استخراج کرده با آنکه تناسبی نه در میان خود آنها و نه در تفاضل آنهاست و اگر همه ما مسلم بداریم که عدد کمالات انسان سه بیشتر نیست و آنچه را که او شمرده ما بشماریم و در آخر کار اگر از برهان نترسیم بگوییم که رویهمرفته صد سال و یا هزار سال و یا دو هزار سال می‌شود میان ما و ابو عبد اللّه فرقی نخواهد بود.

\ٌi\s پای ز گل برکشی بطاعت به زانک\z روی بشویی همی به آمله و گل\E\E\z

با آنکه ما می‌بینیم که برخی از معاصران ما به کمالات مذکور در غیر این زمانها که او معلوم کرده می‌رسند و خدا به مقصود ناتلی از ما داناتر است.

اما عظم و بزرگی اجسام اگرچه در عهد ما و یا قریب بزمان ما دیده نمی‌شود ولی بمحض اینکه از زمانهای دور چنین مطالبی را نقل کنند نباید این امر را جزو ممتنعات شمرد و این تورات است که در دسترس ما می‌باشد و از بزرگی ابدان. جباران گفتگو می‌کند و بنی اسرائیل در سالیان متمادی که از بدو تورات می‌گذرد و این اخبار را خواندند تکذیب نکردند و به هیچ قسم طعنه بصحت آن روایات نزدند و اگر واقعا مردمی بسیار عظیم الجسم پیش از ما نبودند حکایات آنها در زبانها باقی نمی‌ماند که هر مردی تنومند و بلندقد را بایشان مانند کنند چنانکه به قوم عاد تشبیه می‌کنند ولی گمان می‌کنم که دشمنان ما قوم عاد را تصدیق نکنند زیرا چیزهایی را که از عهد عاد نزدیکتر و حکایات آن روشنتر است انکار می‌نمایند و برای گفته خود دلایل بسیار آوردند که با کوچکترین دلیلی که برای رد قول ایشان گفته شد. مساوی نیست و از قبول حجت‌های قوی فرار می‌نمایند کانهم حمر مستنفره فرت من قسوره.

نمی‌دانم که در آثار مردم عظیم الجثه که اکنون در غارهای کنده شده در کوههای سخت موجود است و در قبور آنها و در استخوانهای مدفون در این قبور که

گویی از بزرگی استخوان شتر است و باندازه‌ای بد بو شده که جز پس از آنکه بینی خود را شخص ببندد نمی‌تواند وارد مقابر ایشان شود چه می‌گویند و اجماع مردم آن نواحی بر این است که مقصود از اهل ظلمه ایشان هستند و چون دشمنان نام یوم الظلمه را بشنوند از راه تکبر و غرور بینی خود را بالا کند و چانه‌های خود را کج می‌کنند باین گمان که ایشان مردمی فاضل هستند و از دایره‌ی عوام پا بیرون نهاده‌اند و اللّه حسبهم و لنا اعمالنا و لهم اعمالهم.

جداولی در تاریخ ملوک آثور

در برخی کتب جداولی دیدم که مدت پادشاهی ملوک آثور را که اهل موصل باشند و مدت سلطنت ملوک قبط را که در مصر بودند و همچنین مدت پادشاهی ملوک بطالسه را که مفرد آن بطلمیوس است (زیرا اسکندر در دم مرگ وصیت کرده بود که هریک از یونانیان که بسلطنت رسد خود را باین نام موسوم نماید تا باعث ترس مردم باشد، چه معنای این واژه مردی حربی و جنگی است) و نیز تواریخ ملوک روم را که پس از بطالسه بودند ذکر کرده بود و سالیان مذکوره در آن کتب از مولد ابراهیم تا اسکندر دو هزار و نود و شش سال بود که از آنچه یهود و نصاری و اصحاب قرانات می‌گویند بیشتر است و من آن جدولها را بعینه در این فصل نقل کردم و زمان با ما مساعدت نکرد که نامهای این ملوک را که شنیده‌ام تصحیح و اصلاح کنم و اگر کسی بر این مطالب واقف شد برای آسان کردن راه علم و رفع زحمت از دیگران نامهای مذکور را تصحیح کند و نباید که این اسامی دیگر جداول را جز شخصی که بحروف

جمل عارف است و در تصحیح نامهای گفته شده توجهی و عنایتی دارد استنساخ کند زیرا این نامها را اگر وراقین[۹۵] نقل کنند فاسد خواهند نمود و جز در سالیان زیاد اصلاح آن ممکن نخواهد بود و جداول منقوله بدین قرار است:

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۱۲۶

نامهای پادشاهان اثوری که اهل موصل بودند و عدد ایشان سی و هفت نفر است و مدت سلطنت ایشان سیصد و پنج سال است

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۱۲۸

مردم باختر از پادشاه اخیر نقل می‌کنند که یونس در عهد او به نینوی مبعوث شد و مردی از عجم که نام او بعبرانی ارباق است و بفارسی ده‌اک و بتازی ضحاک بر این پادشاه خروج کرد و با او جنگ نمود تا آنکه او را شکست داد و پادشاه را بکشت، و خود به سلطنت رسید تا آنکه کیانیها که پادشاهان بابل بودند و اهل بابل ایشان را کلدانیان می‌گویند به پادشاهی قیام کردند و مدت حکمروایی پادشاه مقتول بدست ضحاک هفتاد و دو سال بود.

کلدانیان را نمی‌شود کیانی داشت بلکه کلدانیان حکامی بودند که از ناحیه پادشاهان کیان در بابل حکومت نمودند و مقر سلطنت کیانیان بلخ بود که چون به کلده رسیدند مردم باختر ایشان را کلدانیان گفتند و این نام حکام قبلی این سلسله بود.

برخی از مورخین نقل کرده‌اند که نمرود بن کوش بن حام بن نوح پس از آنکه بیست و سه سال از تبلبل السن (بلکنت افتادن زبانها) گذشت در بابل بپادشاهی رسید و نخستین کشوری که در دنیا پیدا شد کشور بابل بود و تبلبل السن با مولد ارغو در بابل مصادف شد و ملوک دیگری را که پس از نمرود سلطنت کرده‌اند نامبرده‌اند تا آنکه سرانجام حکومت و فرمانروایی به ملوک آثور رسید که جدول پیشین نامها و مدت سلطنت هریک از ایشان را روشن ساخت.

و جدول این دسته پادشاهان که پیش از ملوک آثور بودند، بنا به عقیده یک دسته از مورخین، به قرار زیر است:

ملوک بابل

نمرود بن کوش/ سط/ ۶۹

فمنوزس/ فه/ ۱۵۴

صامیرس/ عب/ ۲۲۶

---

[۹۵] (۱)- وراقین بمنزله مطابع بودند و یک نفر عده‌ای خطاط را جمع می‌کرد و کتابهای خطی را از روی نسخ مینوشتند و می‌فروختند و ابن ندیم صاحب فهرست وراق بوده این است که نامهای کتب معموله آن عصر را در کتاب خود جمع کرده و راجع به صنعت وراقه ابن خلدون در مقدمه‌ی خود بحث کرده است.

ارفخشاط/ ی/ ۲۳۶

بابل بدون پادشاه ماند تا آنکه آثوری‌ها ببابل مسلط شدند/ ه/ ۲۴۱

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۱۲۹

من تاریخ پادشاهان بابل را از آغاز شاهی بختنصر اول تا بمرگ اسکندر بنّاء که تاریخ ایشان تمام شد و نوبت به بطالسه رسید بدست آوردم و مدت هریک از ایشان را در این جدول تصحیح کردم هرچند که نتوانستم نامهای ملوک را از راه سماع تصحیح کنم و فقط هیئات حروف نامهای ایشان را در این جدول نقل نمودم و جدول این است.

جدول ملوک کلده/ مدت پادشاهی هریک/ جمله سالها

بختنصر اول در مجسطی مبداء تاریخ از این پادشاه است/ ید/ ید

نیوخذ ناصر ندیوث/ ب/ یو

حیریفون ذخنریروفور/ ه/ کا

ایلوعو (ایلولیو)/ ه/ کو

مردوقنفد/ یب/ لح

اریقنیو/ ه/ مج

ابسلیطیس/ ب/ مه

بیل‌بیس/ ج/ مح

اوفرایدیدر (اوفراندییو)/ و/ ند

ارسعل (اریغبل)/ ا/ نه

سسلموردقش (میسیموروقش)/ د/ نط

ابسلیطیس دوم/ ح/ سز

اریدینو (اسریدینو)/ یج/ ف

سسدوکن/ ک/ ق

فلسرورفیلدن (نابوفلسروقینلدن)/ کب/ قکب

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۱۳۰

نیوخذ ناصر/ کا/ قمج

بختنصر فاتح بیت المقدس/ مج/ قفو

برخلالتغز/ ب/ قفج

بلطشاصر/ د/ قصب

داریوش مادی اول/ یز/ رط

کورش بانی بیت المقدس/ ط/ ریح

قومبسوس/ ح/ رکو

داریوس/ لو/ رسب

احشیرش/ کا/ رفج

ارطخشست اول/ مج/ شکو

داریوس/ یط/ شمه

ارطحشست دوم/ مو/ شصا- نسخه بدل سص

اخوس/ کا/ تیب

فیرون- قنرون- فسرون/ ب/ تید

داریوش بن ارسیخ/ و/ تک

اسکندر بن میقدون بنّاء/ ح/ تکح- ن‌ب- نکد

پس از این تاریخ به فیلفس منتقل شد

نامهای فراعنه‌ی مصر

نامهای پادشاهان قبط که در مصر بودند و شماره ایشان ۳۴ نفر است بغیر از پادشاهان ایران که در مصر سلطنت کردند و مدت سلطنت ملوک قبط با ملوک ایران رویهمرفته هشتصد و نود و چهار سال است.

مدت سلطنت هریک/ جمله سالها دیوسفولیطا/ قعع/ ۱۷۸

آثار الباقیه / ترجمه، متن‏ج‏۱، ص: ۱۳۱

سماناداوس/ کو/ ۲۰۴

سوساتاس/ قا/ ۳۰۵

نفخراس/ د/ ۳۰۹

امانافوثاس/ ط/ ۳۱۸

اسخوریس/ و/ ۳۲۴

فسیناخیس/ ط/ ۳۳۳

فسوسایس/ له/ ۳۶۸

سسوناخوسیس/ کا/ ۳۸۹

اساراثون/ یه/ ۴۰۴

طاقالوثیس/ یج/ ۴۱۸

فطافاسطس/ که/ ۴۴۲

اساراثرن/ ط/ ۴۵۱

فساموس/ ی/ ۴۶۱

اوفانانینواس/ مد/ ۵۰۵

ساباقون حبشی/ یب/ ۵۱۷

سبیخس/ یب/ ۵۲۹

طراخوس حبشی/ ک/ ۵۴۹

امراس حبشی/ یب/ ۵۶۱

اسطافینالش/ ز/ ۵۲۸

ناخفاسوس/ و/ ۵۷۴

ناخو/ ح/ ۵۸۲

فساماطیقوس/ مد/ ۶۲۶

نجنوقا/ و/ ۶۳۲

فساموثاس/ یز/ ۲۴۹

وافرس/ که/ ۶۷۴

اماسیس/ مب/ ۵۱۶

اهل فارس تا داریوش/ فید/ ۸۳۰

امرطیوس/ و/ ۸۳۶

نافرطاس/ و/ ۸۴۲

اوخرس/ یب/ ۸۵۴

فساموث و موثاطوس/ ب/ ۸۵۶

ناقاطانباس/ یج/ ۸۶۹

طوس/ ز/ ۸۷۶

ناقاطانباس/ یح/ ۸۹۴

سپس تاریخ از ایشان و از کلدانیان به اسکندر یونانی منتقل شد

جدول سلطنت بطالسه و قیاصره

جداول سالیان پادشاهی بطالسه و قیاصره را پس از این جدول قرار می‌دهیم، و تاریخ از فیلفس به سه بخش می‌شود.

قسم اول سالهای فیلیفسی است و قسم دوم سالهای اغسطسی و قسم سوم سالهای دقلطیانوس و سالهای بخش اول سالهای اسکندرانیهاست که مکبوس نیست و قسم دوم سالهای روم است که مکبوس است و قسم سوم مانند قسم دوم است جز اینکه باین پادشاه تاریخ از نو آغاز شد زیرا وقتی سلطنت باو انتقال یافت در خانواده او بماند و آنانکه پس از او بودند تمام مسیحی شدند و تاریخ غیر از او، اگرچه چندین مرتبه سلطنت از خانواده او زائل شد، ذکر نشده و جداول موعود بقرار زیر است.

نامهای پادشاهان شهر مقدونیه که یونانیان باشند و ملقب به بطالسه

مدت سلطنت هریک/ جمله سالها

فیلفوس/ ز/ ۷

اسکندر بن فیلفوس- که دومین باشد/ یب/ ۱۶

بطلمیوس بن ارنبا النطقی/ ک/ ۱۹

بطلمیوس فیلادلفوس دوستدار پدر- نسخه بدل دوستدار برادر که تورات را به یونانی نقل کرد/ لح/ ۷۷

بطلمیوس اورغیطس صائغ اول- زرگر اول[96]/ که/ ۱۰۲

بطلمیوس فیلمطور دوستدار مادر/ یز/ ۱۱۹

بطلمیوس افینفیس زرگر دوم/ کد/ ۱۴۳

بطلمیوس فلوفطور مخلص/ له/ ۱۷۸

بطلمیوس اورغیطیس اسکندر دوم/ که/ ۲۰۷

بطلمیوس سوطر حدیدی دوستدار حیل- ظاهر این است که دوستدار خیر باشد/ لو/ ۱۴۳

بطلمیوس دیونسیس خیّر/ کط/ ۲۷۲

کلوپترا تا آنکه غائیوس ایولیوس در روم بسلطنت رسید/ جد- ن ب کد/ ۲۷۵

---

[96] (۱)- حمزة بن حسن اصفهانی صانع ذکر کرده.

و پس از این تا آنکه غائیوس مرد و پسر او اغسطس/ دز/ ۲۷۹

بشاهی رسید و پس از این تا آنکه او را کشت/ یدو/ ۲۹۴

و در اینکه کلوپترا را بطلمیوس بگوییم اختلافی موجود است زیرا که او زن بود و در اسکندریه به سلطنت رسید و ملکه اسکندریه را گائیوس می‌گفتید و و به رومی ایولیوس و معنای آن پادشاه جهان است.

نامهای ملوک روم

ملوک روم به قیاصره معروفند که در رومیه اقامت داشتند و مقصود از بنو الاصفر ایشانند چه بصوفر بن نفر بن عیص بن اسحق بن ابراهیم (ع) منسوب‌اند.

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۱۳۴

نامهای پادشاهان روم مدتی را که هریک سلطنت کرده‌اند/ جمله سالها

اغسطس قیصر پس از آنکه کلوپترا را کشت/ مج/ ۴۳

طیبروس بن اغسطس/ کب/ ۶۵

غائیوس/ د/ ۶۹

قلودیوس کشنده پولس سلیح[۹۷] و شمعون الصفا/ ید/ ۸۳

نارون ملعون کشنده‌ی مومنان (نرون)/ ید/ ۹۷

ایسفسینوس پس از یکسال از پادشاهی خود با اهل فلسطین جنگ کرده و در مدت سه سال یهود را در بیت المقدس محاصره کرد و بیت المقدس را خراب نمود و یهود را کشت و از هم پراکنده کرد و شرایع ایشان را پایمال نمود/ ی/ ۱۰۷

طیطوس/ ج/ ۱۱۰

دمیطانوس در سال نهم از سلطنت او یوحنای صاحب انجیل نفی بلد شد و در یک جزیره پنهان شد تا آنکه قیصر بمرد سپس بمدینه افسوس رفت و در همانجا سکونت گزید/ یه/ ۱۲۵

ناروس/ ا/ ۱۳۶

طرایانوس/ یک/ ۱۴۵

---

[۹۷] (۱)- سلیح یعنی حواری

ادریانوس این همان است که بیت المقدس را خراب کرد/ کا/ ۱۶۶

انطونینوس این شخص است که عمارت بیت المقدس را بحالت نخستین برگردانید و جالینوس می‌گوید که در

آغاز پادشاهی او کتابی در تشریح تألیف کرد/ کج/ ۱۸۹

قومدوس/ لب/ ۲۲۱

اساروس و انطنیوس ساوسطس‌خ/ که/ ۲۴۶

انطینوس بتنهائی در آخر ایام پادشاهی او جالینوس مرد- انطنیوس‌خ/ د/ ۲۵۰

اسکندروس بن مما و معنای آن عاجز است/ یج/ ۲۶۳

ماکسیمیانوس/ ج/ ۲۶۶

جوردیانوس غوردیانوس‌خ/ و/ ۲۷۲

فیلیفس/ و/ ۲۷۸

داقیاوس صاحب اصحاب کهف/ ا/ ۲۷۹

غالوس/ ج/ ۲۸۲

ولرینیوس دیبوس‌خ/ یه/ ۲۸۷

قلودیوس/ ا/ ۲۸۸

اوریلنیوس/ و/ ۲۹۴

فروبس/ ز/ ۳۰۱

قارس وقارینس/ ب/ ۳۰۲

اسامی ملوک روم در عهد مسیحیت روم

مدت سلطنت هریک

سالهای دقاطیانوس

دقلطیانوس/ کا/ ۲۱

قوسطنطنیوس- اول پادشاهی که مسیحی شد و سور قسطنطنیه را او ساخت و در سال اول پادشاهی او مادرش هیلانه در جستجوی چوب دار عیسی شد تا آنکه بیافت و در سال

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۱۳۶

نوزدهم پادشاهی او اساقفه در نیقیه جمع شدند و شرایع نصرانیت را وضع کردند/ لب/ ۵۳

قوسطنطنیوس/ کد/ ۷۷

یولیانوس کافر/ ب/ ۷۹

ولنتنیانوس/ ا/ ۸۰

وولیس که در کاهدان در حال فرار که آتش زده شد بسوخت/ ید/ ۹۴

ثاوذسیوس کبیر/ یز/ ۱۱۱

ارقادیوس پسرش/ یج/ ۱۲۴

ثاوذوسیوس صغیر که در زمان اونسطورس لعنت شد/ مب/ ۱۶۶

مارقیانوس و فلخاریا زن او که در زمان ایشان یعقوبیه لعنت کرده شدند/ و/ ۱۷۲

لاون کبیر که از اوساط مردم بود/ یح/ ۱۹۰

زنیون ارمنیاقی که یعقوبی بود/ یز/ ۲۰۷

انطاسیوس بانی عموریه و یعقوبی بود/ کز/ ۲۳۴

یوسطنیس/ ط/ ۲۴۳

یوسطیانوس بانی کنیسه رها/ لز/ ۳۸۰

طیبریوس/ ید/ ۲۹۴

ماوریقوس که کسری را بر بهرام چوبین کمک کرد/ ید/ ۲۹۸

فوقا که شهر بران صاحب کسری در قسطنطنیه او را محاصره کرد/ ح/ ۳۱۸

هرقلس حکیم/ لا/ ۳۴۹

قسطنطین پسرش که در گرمابه ذبح شد/ ا/ ۳۵۰

قسطنطیس/ کز/ ۳۷۷

قسطنطینس/ یو/ ۳۹۳

یوسطنیانرس که رومیان بینی او را بریدند/ ی/ ۴۰۳

لنطوس در پیری که خیلی ضعیف شد استعفا داد/ ج/ ۴۰۶

طبریوس افسماروس/ ز/ ۴۱۳

یوسطنینوس بینی بریده/ و/ ۴۱۹

فیلبقوس/ ج/ ۴۲۲

انسطلس اطلمیوس چون از جنگ عاجز شد خلع گشت/ ب/ ۴۲۴

ثاوذوسیوس مسلمهٔ بن عبد الملک او را محاصره کرد/ ا/ ۴۲۵

لاون اکبر که مسلمه را فریب داد و از قسطنطنیه رد کرد/ کد/ ۴۴۹

قسطنطین بن لاون اکبر/ لد/ ۴۸۳

لاون اصغر پسر قسطنطین اکبر/ د/ ۴۸۷

قسطنطین اصغر پسر لاون اصغر/ یح/ ۵۰۵

اغسطه زنی بود که امور کشور روم را بدست گرفت/ ه/ ۵۱۰

نقفورس و استیراق بن نقنورس/ یح/ ۵۲۷

میخائیل بن جورجس/ ب

لاون تا آنکه میخائیل در معبد او را بکشت/ ز

میخائیل قسطنطینی کشنده لاون بن ثوفیل بن میخائیل قسطنطینی/ زه

بسیل صقلبی که آخرین پادشاهان روم بود/ ج ه

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۱۳۸

پادشاهان قسطنطنیه (روم شرقی)

بنابر آنچه حمزة بن حسن اصفهانی از وکیع قاضی نقل کرده که او از کتابی که یکی از پادشاهان روم نوشته بود نقل نموده.

مدت سلطنت هریک/ جمله سالها

سالها/ ماهها/ سالها/ ماهها

قسطنطین پسر هیلانی مظفر/ لا/ ۰/ لا/ ۰

پسر او قسطنطین/ کد/ ۰/ نه/ ۰

پسر برادرش یولیانوس/ ب/ و/ نز/ و

ثیدوس/ ی/ ط/ سح/ ج

غردینوس و الانطنیوس/ و/ ۰/ عد/ ج

ارقادس بن ثیدوس/ یج/ ج/ فز/ و

ثیدوس بن ارقادس/ مب/ ۰/ قکط/ و

مرکینوس/ کط/ ۰/ قنح/ و

لاوی اکبر/ یو/ ۰/ قعد/ و

لاوی اصغر/ ۱/ ۰/ قعه/ و

زینن/ یز/ ۰/ قصب/ و

نسطاس/ کز/ د/ ریط/ ی

انطلیس/ یا/ ط/ رلا/ ز

سطروندس که در پادشاهی او پیغمبر متولد/ لح/ ج/ رسط/ ی

اصطفانوس/ د/ ج/ رعج/ ١

مرقینوس که مبعث در ایام او بود/ ک/ د/ رصج/ ه

فوقس که هجرت در عهد او بود/ ح/ ٠/ شا/ ه

هرقل و پسرش که در پادشاهی او پیغمبر وفات کرد/ لا/ ٠/ شلب/ ه

قسطنطین بن هرقل/ که/ ٠/ شسنر/ ه

قسطنطین پسر زن هرقل/ یر/ ٠/ شفد/ ه

قسطنطین بن هرقل/ ی/ ٠/ شصد/ ه

لاوی که الیون نیز خوانده می‌شود/ ج/ ٠/ شصز/ ه

طباروس/ ز/ ٠/ تیا/ ه

اسطینوس/ و/ ٠/ تیز/ ه

انسطاسیوس/ و/ ٠/ تکج/ ه

ثیذوس/ ب/ ٠/ تکه/ ه

لاوی در زمان سلطنت او شیرازه ملک بنی امیه از هم گسیخت/ که/ ج/ تن/ ح

لاوی بن قسطنطین ظاهر این است که میان این دو یک نفر با مدت پادشاهی خود ساقط شده/ ه/ ٠/ تنر/ ح

قسطنطین بن لاوی/ ط/ ی/ تسه/ ح

قسطنطین/ و/ ه/ تعا/ یا

ارینهٔ که پادشاهی را از پدرش گرفت/ ه/ ٠/ تعو/ یا

نقفور که در ایام هارون الرشید بود/ ح/ یا/ تفرا ی

استیراق بن نقفور/ ۰/ ب/ لغوا ی

پسرش میخائیل/ ز/ ه/ تعوا ه

ثوفیل پسرش/ کب/ ج/ تصح/ ح

میخائیل بن ثوفیل در عهد معتز سلطنت از این خانواده منتقل شد/ کح/ ۰/ ثکوا ح

بسیل صقلبی/ ک/ ۰/ ثموا ح

الیون بن بسیل در سال رعج در ایام معتمد بود/ کو/ ۰/ ح

اسکندروس بن بسیل در سنه رسط در دبیله مرد/ ۱/ ب/ ی

قسطنطین پسر الیون در سنه شا

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۱۴۰

اما ایرانیان انسان اولین را کیومرث می‌گویند و لقب آن کوشاه است یعنی پادشاه کوه و برخی هم گفته‌اند گل‌شاه یعنی پادشاه گل[۹۸] زیرا در آنوقت هیچکس نبود و نیز گفته‌اند که معنای کیومرث شخص زنده است.

تاریخ ایرانیان از آغاز کیومرث بسه بخش تقسیم شده: بخش او تا زمان تسلط اسکندر به کشور ایران و قتل دارا بدست او و چون اسکندر به ممالک ایران چیره شد خزائن حکمت ایرانیان را ببلاد خود حمل کرد.

بخش دوم از زمان غلبه اسکندر آغاز می‌شود تا ظهور اردشیر بن بابک و آرامش کشور بحال خود.

بخش سوم از زمان ظهور اردشیر بابک تا وقتی که یزدگرد بن شهریار کشته شد و ملک و مملکت از دست ساسانیان بیرون رفت و اسلام ظهور نمود.

عقیده‌ی ایرانیان در مبداء جهان و طرز پیدایش بشر

ایرانیان در مبداء جهان و در تولد اهرمن که ابلیس باشد از اندیشه خداوند و اعجاب خداوند بعالم و در حقیقت کیومرث سخنهایی گفته‌اند که بسیار شگفت‌آور و حیرت‌انگیز است مانند اینکه گویند: خداوند در امر اهرمن حیران شد و پیشانی او عرق کرد و آن عرق را مسح نمود و به کنار ریخت و کیومرث از این عرق جبین آفریده شد سپس کیومرث را بسوی اهرمن فرستاد و اهرمن را مقهور کرد و بر اهرمن سوار شد و بگرد عالم بگشت تا آنکه اهرمن از

---

[۹۸] (۱)- مقصود این است که پادشاه روی زمین بود نه اینکه از گل آفریده شده باشد.

کیومرث پرسید تو از چه چیز بیشتر می‌ترسی؟ کیومرث گفت اگر من بدر دوزخ برسم بسیار خواهد ترسید و چون اهرمن در اثناء اینکه دور جهان میگشت و به در جهنم رسید چموشی کرده حیله‌ای بکار برد و کیومرث را زمین زد و اهرمن بر روی او افتاد سپس از کیومرث پرسید می‌خواهم ترا بخورم و از کجای اندام تو آغاز کنم؟ کیومرث گفت از پای من شروع کن تا آنکه مدتی کم بحسن و خوبی جهان نظر نمایم چه، میدانست که اهرمن گفتار او را بطور واژگون خواهد بکار بست و این بود که اهرمن شروع کرد و کیومرث را از سر مشغول خوردن شد تا آنکه بجایگاه تخم‌دان و ظروف منی در

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج‌۱، ص: ۱۴۱

پشت او رسید که دو قطره منی از پشت کیومرث بزمین ریخت و ریباس از آن رویید و میشی و میشانه که بمنزله آدم و حوا هستند از میان این دو بوته ریباس متولد شدند و برخی ملهی و ملهیانه گویند ولی مجوس خوارزم میشی و میشانه را مرد و مردانه می‌خوانند.

حکایت مزبور بشرحی که گفته شد از ابو لحسن آذر خورای مهندس شنیدم و ابو علی محمد بن احمد بلخی شاعر در شاهنامه همین روایت را که حاکی از بدو خلقت است طوری دیگر نقل کرده، پس از آنکه بزعم خود حکایت گفته شده را از روی کتاب سیر الملوک ابن مقفع و کتاب محمد بن جهم برمکی و کتاب هشام بن قاسم و کتاب بهرام بن مردانشاه مؤبد مدینه شاپور و کتاب بهرام بن مهران اصبهانی تصحیح نموده و بعدا نیز این اخبار را بزعم خود با آنچه بهرام مجوسی ذکر کرده مقابله نموده، و این مرد شاعر یعنی ابو علی محمد بن احمد بلخی می‌گوید که کیومرث سه هزار سال که هزار سالهای حمل و ثور و جوزا باشد در بهشت درنگ کرد سپس بزمین هبوط نمود و سه هزار سال دیگر که هزار سالهای سرطان و اسد و سنبله است بطور امن و امان در زمین گذرانید تا آنکه بتوسط اهرمن شرور و بدیها آغاز به پیدایش گذاشت و بدین جهت کیومرث را کوشا می‌گویند که کو در لغت پهلوی به معنای جبل است و باندازه‌ای ایزد تعالی کیومرث را حسن صورت و خوبرویی داده بود که چشم جنبنده‌ای اعم از انسان و حیوان بر روی او نمی‌افتاد مگر اینکه مبهوت می‌شد و بیهوش می‌افتاد و شاعر بلخی مذکور می‌گوید که اهرمن را پسری بود بنام خزوره و این پسر بفکر کشتن کیومرث شد و کیومرث او را بکشت تا آنکه اهرمن به خداوند شکایت از کیومرث نمود و برای حفظ عهدی که میان خدا و اهرمن بود خواست که از کیومرث خونخواهی کند و اولا عواقب گیتی و قیامت و غیره را به کیومرث نشان داد و کیومرث که این امور را دید بمرگ مشتاق شد و خدا کیومرث را بکشت و دو قطره از پشت او در کوه دامداذ که در اصطخر است چکیده و از این دو قطره دو بوته ریباس که در آغاز ماه نهم اعضایی بر آنها هویدا گشت رویید و در آخر ماه نهم اعضای این دو ریباس کامل شد و باهم

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج‌۱، ص: ۱۴۲

انس گرفتند و میشی و میشانه این دو نفر هستند و پنجاه سال زندگی کردند و از طعام و شراب بی‌نیاز بودند و هرگز هیچگونه غمی در دل نداشتند تا آنکه اهرمن بصورت پیرمردی به آنان ظاهر گشت و گفت میوه‌های درختان را بخورید و خود نیز شروع بخوردن کرد و نیز شرابی برای ایشان تهیه کرد و میشی و میشانه آنرا نیز آشامیدند و از آنروز از بلا و رنج افتادند و حرص در آنها یافت شد و با یکدیگر هم‌بستر شدند و از آنان طفلی پیدا شد و از حرصی

که داشتند زاده خود را خوردند تا آنکه خداوند در دل این دو رأفت و مهربانی آفرید و شش شکم دیگر پس از این واقعه زاییدند و نامهای آنها در ابستا مذکور است و شکم هفتم سیامک و فراواک بودند و چون این دو تن باهم تزویج کردند هوشنگ از آن دو متولد شد.

ایرانیان را در بخش اول از سه بخش تاریخ خود از اخبار ملوک و اعمار مردم گذشته و کارهای ایشان حکایتها و افسانه‌هایی است که عقلی آنها را نمی‌پذیرد و گوش از شنیدن آن ابا دارد ولی مقصود ما آنست که تواریخ را بدست آوریم نه آنکه آن گفته‌ها را انتقاد کنیم و من آنچه را که موبدان مجوس و دانشمندان ایران گفته‌اند جمع می‌کنیم و به هیئت جداول پیش در جدول قرار می‌دهم و به نامهای ایشان القابی را که داشتند ملحق می‌کنیم زیرا فقط پادشاهان ایران بودند که هریک لقبی خاص داشتند و دیگر ملوک اگرچه دارای القاب هستند ولی این القاب راجع به نوع ایشان است نه شخص آنان و القاب عامه دیگر پادشاهان مانند لقب شاهنشاهی است که بهمه پادشاهان ایران گفته می‌شد و القاب عامه ملوک عالم را در این جدول مشاهده کنید.

انواع ملوک

القابی که به هر نوعی و دسته‌ای از این پادشاهان گفته می‌شود

ملوک ساسانی ایران شاهنشاه و کسری

ملوک روم باسلی که قیصر باشد

ملوک اسکندریه بطلمیوس

ملوک یمن تبع

ملوک ترکهای خزر و تغزغز خاقان

ملوک ترکهای غزی حنوته

ملوک چین بغبور

ملوک قنوج رابی

ملوک حبشه نجاشی

ملوک نوبه کابیل

ملوک جزایر بحر شرقی مهراج

ملوک جبال طبرستان اسپهبذ

ملوک دماوند مصمغان

ملوک غرجستان شار

ملوک سرخس زاذویه

ملوک نساو ابیورد بهمنه

ملوک کش نیدون

ملوک فرزانه اخشید

ملوک اسروشسنه افشین

ملوک چاچ تدن

ملوک مرو ماهویه

ملوک نیشابور کنبار

ملوک سمرقند طرخون

ملوک سریر حجاج

ملوک دهستان صول

آثار الباقیه / ترجمه، متن‏ج‏۱، ص: ۱۴۴

ملوک گرگان اناهبذ

ملوک صقالبه قبّار

ملوک سریانیان نمروذ

ملوک قبط فرعون

ملوک بامیان شیر بامیان

ملوک مصر عزیز

ملوک کابل کابل شاه

ملوک ترمد ترمذ شاه

ملوک خوارزم خوارزم شاه

ملوک شروان شروان شاه

ملوک بخارا بخارا خداه

ملوک کوزکانان کوزکانان خداه

اما القاب خاصه پیش از غلبه اسلام جز بایرانیان بر کسی دیگر اطلاق نمی‌شود و بخش اول این القاب سه قسم می‌شود یکی پیشدادی است و آنان کسانی بودند که همه زمین را مالک شدند و شهرهایی بپا نمودند و معادن را استخراج کردند و اصول صناعات را نیز بدست آوردند و در دوره فرمانروایی خود روی زمین عدل‌وداد نمودند و آنچنان که خدای تعالی سزاوار عبادت بود او را پرستیدند.

طبقه دوم- ملوک ایلان هستند و معنای این لفظ (مردم قسمت بالا) ولی این طایفه همه روی زمین را مالک نشدند و نخستین کسی که کشورهای روی زمین را قسمت کرد فریدون چیره و غالب بود[99] که زمین را میان اولاد خود قسمت کرد چنانکه یکی از پسرای ساسانیان، در شعر خود می‌گوید.

فقسمنا ملکنا فی دهرنا	قسمهٔ اللحم علی ظهر و ضم

فجعلنا الشام و الروم الی	مغرب الشمس لغطریف سلم
و لطوج جعل الترک له	فبلاد الترک یحویها ابن عم
و لا یر ان العراق عنوهٔ	فاز بالملک و فزنا بالنعم

[99] (۱)- ن به افریدون الظاهز- افریدون الطاهر.

قسم سوم- ملوک کیانی بودند که مردم ستمکار بشمار میروند و سلطنت دنیا در ایام ایشان میان امم متباین قسمت شد و در میان هریک از این سه قسم که گفته شد فترتهایی است که بدین سبب انتظام تاریخ بیکدیگر مشتبه می‌شود.

اسامی قسم اول از پادشاهان ایران

اصناف پادشاهان/ نامهای قسم اول از پادشاهان ایران/ مدت سلطنت هریک القاب ایشان کرشاه/ جمله سالها

کیومرث/ ل/ ۳۰

مردم آغاز خلقت

تا زمان میشی و میشانه که ایشان را مادر پسران و دختران می‌دانند و در نزد ایرانیان بمنزله آدم و حوا هستند/ م/ ۷۰

تا زمان ازدواج میشی و میشانه/ ن/ ۱۲۰

تا هوشنگ/ صبح/ ۲۱۳

ملوک پیشدادی دادگر

هوشنگ پسر افراواک پسر سیامک بن میشی/ پیشداذم/ ۲۵۳

تهمورث بن ویجهان بن اینکهذ بن اوشهنک تا زمان ظهور بوداسف/ زیباوندا/ ۲۵۴

پس از این/ کط/ ۲۸۳

جم پسر ویجهان امر بساختن سلاح کرد/ شیذ ن/ ۳۳۳

تا آنکه مردم را امر به ریسیدن و بافتن نمود تا آنکه مردم را چهار طبقه گردانید/ ن/ ۳۸۳

تا جنگ با شیاطین و غلبه بر ایشان/ ن/ ۴۳۳

تا آنکه شیاطین را بقطع و حمل سنگها امر نمود/ ق/ ۵۳۳

تا زمانی که به صنعت گردونه (عجله) امر نمود و برای او ساختند و سوار شد/ سو/ ۵۹۹

مردم پس از این واقعه در حال صحت و فراوانی نعمت زندگی کردند تا جم متوازی شد/ شا/ ۸۹۹

جم متواری زندگی کرد تا آنکه ضحاک بدو ظفر یافت و امعاء او را بیرون کشیده و او را اره کرد/ ق/ ۹۹۹

ضحاک بن علوان که از عمالقه بود و او بیوراسب بن اورنداسب بن زینکاو بن بریشند بن غار است- ن ب- قار، که او پدر عرب عاربه محسوب است و پسر افرواک بن سیامک بن میشی است/ اژدهاک غ/ ۱۹۹۹

افریدون بن اثفیان کاو بن اثفیان نیکاو بن اثفیان بن شهر کاو بن اثفیان اخنبکاو بن اثفیان اسبیندکاو بن اثفیان دیزه کاو بن اثفیان نیکاو بن نیفروش بن جم پادشاه/ موبذ ر/ ۲۱۹۹

ایرج که بدست دو برادر خود سلم و توج و ملکا کشته شد و اینان اولاد فریدون بودند منوچهر بن کوزن دختر ایرج را شاه کردند/ برگزیده ش/ ۲۴۹۹

تا آنکه سلم و توج کشته شدند و این کلمه

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۱۴۷

ملوک ایلان که اهل قسمت علیای ایران بودند

بفارسی معنای شرم است/ پیروز ک/ ۲۵۱۹

تا آنکه پسر توج بر ایرانشهر و کشور ایران چیره شد و منوشجهر را تبعید کرد/ س/ ۲۵۷۹

فراسیاب بن بشنک بن اینت بن ریشمن بن ترک بن زبن اسب بن ارشسب بن طوج تا آنکه منوشجهر سلطنت را از او باز گرفت و او را از ایران بیرون کرد و بمحل پرتاب یک تیر باهم صلح و سازش نمودند/ یب/ ۲۵۶۱

منوشجهر تا آنکه مرد/ کح/ ۲۶۱۹

توژ ترک که بر عراق غالب شد/ فراسیاب یب/ ۳۶۳۱

زاب بن تهماسب بن کمجهو بر بن زوبن هوشب بن ویدینک بن دوسر بن منوشجهر گرشاسب که سام بن نریمان بن تهماسب بن اشک بن لوش بن دوسر بن منوشجهر است./ این دو شریک باهم بودند/ ه/ ۳۶۳۶

کیقباد بن زغ بن نوذکا بن مایشو بن نوذر بن منوشجهر/ اول ق/ ۳۷۳۶

کیکاوس بن کینیهٔ بن کیقباد تا آنکه گنه کرد و شمّر او را اسیر نمود و رستم بن دستان بن گرشاسب پادشاه از اسارت او را رهایی بخشید/ نمرد عه/ ۲۸۱۱

پس از این تا آنکه بمرد/ عه/ ۲۸۸۶

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج‌۱، ص: ۱۴۸

کیانیان که جبابره بودند

کیخسرو پسر سیاوش پسر کیکاوس تا آنکه بسیاحت پرداخت و پنهان شد/ همایون س/ ۲۹۴۶

کیلهر اسب بن کیوجی بن کیمنش بن کیقباد تا آنکه بختنصر را به بیت المقدس فرستاد و او آنجا را خراب کرد/ بلخی س/ ۳۰۰۶

پس از آن/ س/ ۳۰۶۶

کیبشتاسب بن لهراسب تا آنکه زرادشت ظاهر شد/ هربذ/ ل/ ۳۰۹۶

پس از آن/ ص/ ۳۱۸۶

کی‌اردشیر بهمن بن اسفندریار بن بشتاسف/ درازدست قیب/ ۳۲۹۸

خمانی دختر اردشیر بهمن/ چهرآزاد ل/ ۳۳۲۸

دارا بن اردشیر بهمن/ بزرگ یب/ ۳۳۴۰

دارا بن داوا تا آنکه اسکندر یونانی او را بکشت/ دوم ید/ ۳۳۵۴

گاهی این قسم از تواریخ را که ما ذکر کردیم در کتابهای سیر و تواریخ بخلاف آن دیده می‌شود ولی آنچه را که من در این کتاب وارد نمودم نزدیکترین اقوال بود که محل اجماع و اتفاق اصحاب تاریخ است و در کتاب حمزهٔ بن حسن اصفهانی که نام آن را (کتاب تواریخ کبار الامم من قضی منهم و من عبر) گذاشته طور دیگری یافتم و مؤلف آن کتاب می‌گوید از روی اوستا- ن ب- ابستا که کتاب دینی ایرانیان است آن اخبار را تصحیح کرده و من این قسمت را باز در این دفتر بجهت شما نقل می‌کنم.

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج‌۱، ص: ۱۴۹

جدول ثانی از قسم اول نامهای ملوک پیشدادیه

از اوستا که از آغاز کیومرث شروع شده مدت سلطنت هریک از ایشان/ جمله سالها

کیومرث که انسان نخستین محسوب است/ م/ ۴۰

باندازه مدت صد و هفتاد سال در این میان فترتی روی داد

هوشنگ/ م/ ۸۰

تهمورث/ ل/ ۱۱۰

جم/ خیو/ ۷۲۶

بیوراسب/ غ/ ۱۷۲۶

افریدون/ ث/ ۲۲۲۶

منوشجهر/ قک/ ۲۳۴۶

فراسیاب/ یب/ ۲۳۵۸

فترتی است که اندازه آن دانسته نمی‌شود

زاب/ ط/ ۲۳۶۷

گرشاسب بازاب/ ج/ ۲۳۷۰

فترتی است

نامهای ملوک کیانی

مدت سلطنت هریک/ جمله سالها

کیقباد/ قکو/ ۲۴۹۶

کیکاوس/ قن/ ۲۶۴۶

کیخسرو/ ف/ ۲۷۲۶[100]

آثار الباقیه / ترجمه ؛ متن‌ج۱ ؛ ص۱۴۹

لهراسب/ قک/ ۲۸۴۶

کیبشاسب/ قک/ ۲۹۶۶

[100] أبو ريحان بيروني/ ترجمه: اكبر دانا سرشت، آثار الباقيه / ترجمه - تهران، چاپ: پنجم، ش ١٣٨٦.

کی‌اردشیر/ قیب/ ۳۰۷۸

چهرآزاد/ ل/ ۳۱۰۸

دارا بن بهمن/ یب/ ۳۱۲۰

دارا بن دارا- ن- ب- داراب/ ید/ ۳۱۳۴

حمزة بن حسن اصفهانی پس از نقل مطالب مذکور می‌گوید که در نسخه موبذ مطابق این جدول بیافت

جدول سوم از قسم اول

نامهای ملوک پیشدادیه در نسخه موبذ

/ مدت سلطنت هریک/ جمله سالها

کیومرث/ ل/ ۳۰

میشی و میشانه تا آنکه برای ایشان اولاد شد/ ن/ ۸۰

تا زمان مرگ آن دو/ ن/ ۱۳۰

مدتی را که زمین بدون پادشاه ماند/ صد/ ۲۲۴

هوشنگ/ م/ ۲۶۴

تهمورث/ ل/ ۲۹۴

جم تا زمان پنهان شدن او/ خیو/ ۹۱۰

زمانی را که پنهان ماند/ ق/ ۱۰۱۰

بیوراسب/ غ/ ۲۰۱۰

فریدون/ ث/ ۲۵۱۰

منوشجهر/ قک/ ۲۶۳۰

زووگرشاسب/ د/ ۲۶۳۴

نامهای ملوک کیانی

مدت سلطنت هریک/ جمله سالها

کیقباد/ ق/ ۲۷۳۴

کیکاوس/ قن/ ۲۸۸۴

کیخسرو/ س/ ۲۹۴۳

لهراسب/ قک/ ۳۰۶۴

بشتاسب/ قک/ ۳۱۸۴

اردشیر/ قیب/ ۳۲۹۶

چهرآزاد/ ل/ ۳۳۲۶

دارا بن بهمن/ یب/ ۳۳۳۸

دارا بن دارا- ن- ب- داراب/ ید/ ۳۳۵۲

در کتابهای سیر و اخبار که از روی کتب اهل مغرب نقل شده ملوک ایران و بابل را نام برده‌اند و از فریدون که نزد آنان یافول نام دارد شروع کرده‌اند تا دارا که آخرین پادشاه ایران است ولی با آنچه ما میدانیم از حیث عدد ملوک و نامهای ایشان و مدت پادشاهی و اخبار در دیگر احوال ایشان اختلاف دارد و آنچه بوهم سبقت می‌جوید این است که ملوک ایران را با عمّال ایشان در بابل رویهمرفته نامبرده‌اند و اگر ما اقوال مذکور را در اینجا برای خوانندگان نقل نکنیم اولا متاع خود را به سنگ تمام نفروخته‌ایم ثانیا، در دلهای خوانندگان تولید نگرانی کرده‌ایم و ما این اقوال را در جدولی جداگانه قرار می‌دهیم تا آنکه آرا و اقاویل بهم مخلوط نشود.

ملوک ایران از فریدون بنابر قول اهل مغرب/ مدت سلطنت هریک/ جمله سالها

یافول که فریدون است/ له/ ۳۵

تغلاث فلاصر/ له/ ۷۰

سلمناصر که سلم باشد/ ید/ ۸۴

سنحاريب بن سلمناصر که در پارسی سنا رفت است/ ط/ ۹۳

ساردم که زو پسر توماسب باشد/ ج/ ۹۶

آثار الباقيه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۱۵۲

پس از این پادشاهان بزرگ به سلطنت رسیدند/ مدت سلطنت هریک از ایشان/ جمله سالها

کیقباد/ مط/ ۱۴۵

سخاریب دوم/ لا/ ۱۷۶

ماجم/ لج/ ۲۰۹

بختنصر که کیکاوس باشد/ نز/ ۲۶۶

اولاد ن ب اولاق بن بختنصر/ ا/ ۳۶۷

بلطشاصر بن اولاد/ ب/ ۲۶۹

دارای ماهی اول که داریوش باشد- ظاهر این است که مادی اول باشد- مترجم/ ط/ ۲۷۸

کورش که کیخسرو است/ ح/ ۲۸۶

قورس که لهراسب است/ لد/ ۳۲۰

قمبوزس/ ف/ ۴۰۰

دارای ثانی/ لو/ ۴۳۶

اخشویوش بن دارا که خسرو اول باشد/ کو/ ۴۶۲

اردشیر بن اخشویوش که بمقروش یا بیقدوشی ملقب است یعنی دراز دست/ ما/ ۵۰۳

خسرو دوم/ ل/ ۵۳۳

صغد ناتوس بن خسرو/ ط/ ۵۴۲

اردشیر بن دارای ثانی/ ما/ ۵۸۳

اردشیر سوم/ کز/ ۶۱۰

ارسیس بن اخوس/ یب/ ۶۲۲

دارا آخرین ملوک ایران/ یو/ ۶۳۸

آثار الباقیه / ترجمه، متن ج۱، ص: ۱۵۳

اخبار یهود و مجوس و نصاری و اصناف این طوایف را هنگامی می‌شود برای مبداء تاریخی معتبر دانست که بدان اقرار کرده باشند و بطور اختلاف و یا بطور اتفاق این اخبار نزد ایشان موجود باشد، اما کسانیکه باین تواریخ اقرار نمی‌نمایند نمی‌شود تاریخ آنان را مبنایی قرار داد مگر آنکه تأویلاتی در آن شود و تاریخ آدم و حوا از همین قبیل است.

برخی بر این گمان شده‌اند که در طول زمان ادواری است که موالید در آخر آن ادوار از میان میرود و بکلی مضمحل می‌شود و در اوایل دور دیگر از نو، بظهور می‌رسند[۱۰۱] پس بنابراین رأی هر دوری مخصوص به آدم و حوایی خواهد بود و تاریخ آن دور منوط بآن دو شخص است.

یا مانند گفته اشخاصی که بر این عقیده‌اند که در هر دور برای هر بقعه خاصی یک آدم و حوای مخصوصی است و بدین سبب است که اشکال و اخلاق و طباع و لغات بنی آدم با یکدیگر اختلاف دارد.

یا مانند گفته جمعی دیگر که باین اعتقاد محال گراییده‌اند که برای زمان گذشته آغازی نیست[۱۰۲] و عقیده‌ی اهل مذاهب را که پسندیده ایشان است تأویل می‌کنند.

جمعی از این طبقه چنین کرده‌اند ولی کسی نتوانسته از آنچه سعید بن محمد ذهلی در کتاب خود گفته بهتر تلفیق کند، و دانشمند مذکور می‌گوید: که

آثار الباقیه / ترجمه، متن ج۱، ص: ۱۵۴

مردم همواره با یکدیگر در نزاع بودند و خوبان بدست بدان ذلیل و اسیر تا آنکه ملک عادل پیشداد ایشان را بفردوس که از عدن تا سرندیب است ببرد که جایگاه روییدن عود و قرنفل است و انواع عطرها در آنجاست و مردم در بهشت همواره روزگار خود را بطیب خاطر می‌گذراندند تا آنکه عفریتی که ملک اشرار بود از ایشان اطلاع یافت و به جنگ با

---

[۱۰۱] (۱)- عجب این است که پس از ظهور و انتشار مذهب داروین جمعی از فلاسفه جدید برای اینکه نتوانستند تصور کنند جمجمه‌ها و آثار باقیمانده از حیوانات دیگر همین حیوانات فعلی بودند باین عقیده گراییدند که در هر عصر نوعی مستقل آفریده شد و منقرض گشت و انواع به یکدیگر مرتبط نیستند تا فرض داروین راست بیاید این است که علامه بوکنر آلمانی در کتاب معروف خود که شبلی شمیل ترجمه کرده این عقیده جدید را هم رد کرده و عقیده مذکور از کوویه فرانسوی است.

[۱۰۲] (۲)- این همان عقیده بود که از حکما منقول است و ابو ریحان در رد قول ابو معشر در ابطال آن سعی کرد و ما علاوه بر متن کتاب حاشیه‌ای بر این قسمت نوشتیم.

ایشان پرداخت و پیشداد در بهشت عدن پسر و دختری را بیافت که کسی پدر و مادر ایشان را نمی‌شناخت و آن دو را تربیت کرد و نامشان را میشی و میشانه گذاشت و با یکدیگر ایشان را ازدواج نمود و چون دو نفر مذکور خطایی مرتکب شدند از آنجا بیرونشان کرد و این حکایت بسیار بطول می‌انجامد.

سعید بن محمد ذهلی می‌گوید که از وقت نزول مردم در بهشت که آغاز تواریخ است تا آنکه عفریت از ایشان آگاه شد یک سال است و تا زمانی که میشی و میشانه یافت شدند دو سال و تا زناشویی این دو نفر چهل و یک سال می‌شود و تا زمان هلاکت آنها سی سال و تا زمان هلاکت پیشداد نود و نه سال سپس تاریخ- های دیگر را بکنار گذاشته به آن سیاقی که داراست در کتاب خود وارد نموده.

بحث در تاریخ اشکانیان که قسم دوم از تاریخ ایران است

اما قسم دوم از تواریخ ایران از آغاز اسکندر است تا قیام اردشیر بن بابک و در این مدت ملوک الطوایف یعنی ملوکی که اسکندر ایشان را در بلاد مفتوحه خود حکومت داده بود و هیچکدام از یکدیگر فرمان نمی‌بردند، حکومت کردند و دوره سلطنت اشکانیان که بلاد عراق و ماه یعنی جبال را مالک شدند در قسم دوم مندرج است و اشکانیان یکی از ملوک طوایف بودند و دیگران ایشان را اطاعت نکردند و فقط برای اینکه از خانواده ایران بودند ایشان را تعظیم و تکریم می‌نمودند چنانکه سرسلسله ایشان اشک بن اشکان که لقب او افغور شاه است پسر بلاش بن شاپور بن اشکان بن آس ایکنار[۱۰۳] بن سیاوس بن کیکاوس است[۱۰۴].

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۱۵۵

برخی از مورخان ایران میان دوره سلطنت اسکندر و اولین پادشاه اشکانی را بهم متصل نمودند و یک نقصان فاحشی دست می‌دهد و برخی می‌گویند که اشکانیان پس از اسکندر به حکومت رسیدند و برخی دیگر از مورخان بدون شناسایی حقیقت، این اقوال را بهم مخلوط نموده و من آنچه را که از گفته ایشان واقف شده‌ام برای خوانندگان حکایت می‌کنم و باندازه‌ی طاقت خود در اصلاح فاسد و ابطال باطل و تحقیق حق اجتهاد و کوشش می‌نمایم و به جدولی که اتصال آن به جداول در قسم اول اولی است آغاز می‌نمایم و نام آنرا جدول اول می‌گذارم و آن جدول این است.

نامهای پادشاهان اشگانی

برحسب اتصال آن به اولین جدول/ القاب ایشان/ مدت سلطنت هریک/ جمله سالها

اسکندر رومی/ ید/ ۲۴

اشک بن اشکان/ حوبنده ن- ب حوشده/ یج/ ۲۷

---

[۱۰۳] (ا)- ن به ایکیار.

[۱۰۴] (۲)- تاریخ اشکانیان را ساسانیان مانند بسیاری از چیزهای منسوبه باین سلسله از

اشک بن اشک بن اشگ/ اشکان/ که/ ۵۲

شاپور بن اشک/ زرین/ ل/ ۸۲

بهرام بن شاپور/ حورون/ کا/ ۱۰۳

نرسی بن بهرام/ کیسور/ که/ ۱۲۸

هرمز بن نرسی/ سالار/ م/ ۱۶۸

بهرام بن هرمز/ روشن/ که/ ۱۹۳

فیروز بن بهرام/ بلاد/ یز/ ۲۱۰

میان بردند از اینرو اطلاعی در ایران نماند و در شاهنامه جز بیست بیت راجع باشگانیان نیست و فردوسی می‌گوید پس از اسکندر ملوک طوایف شد:

به گیتی بهر گوشه‌ای بر یکی — گرفته ز هر کشوری اندگی

از این گونه بگذشت سالی دویست — تو گویی که اندر جهان شاه نیست

قبلا نیز اعتذار از این کوتاهی بیان می‌خواهد:

چو کوتاه شد نام و هم بیخشان — نجوید جهاندیده تاریخشان

از ایشان بجز نام نشنیده‌ام — نه در نامه‌ی خسروان دیده‌ام

آثار الباقیه / ترجمه، متنج۱، ص: ۱۵۶

کسری بن فیروز/ براده/ ک/ ۲۳۰

نرسی بن فیرون/ شکاری/ ل/ ۴۶۰

اردلان بن نرسی/ اخیر- الاحمر/ ک/ ۲۸۰

این جدول را به جدول دیگر که به جدول ثانی در این قسم اتصال دارد از دنبال درمی‌آورم و این همان جدول است که حمزه از ابستا نقل کرده و این جدول را جدول دوم نام می‌گذارم تا آنکه بهمنام خود ملحق شود و جداول دارای انتظامی گردد، و به تکرار نام آن احتیاجی نشود و آن جدول این است.

دومین جدول از قسم دوم نامهای ملوک اشگانی

بنابر آنچه حمزه در جداول کتاب خود ذکر کرده مدت سلطنت هریک/ جمله سالها

اسکندر رومی/ ید/ ۱۴

اشک بن بلاش بن شاپور بن اشکان بن اش جبار/ نب/ ۶۶

شاپور بن اشک/ کد/ ۹۰

جودرز بن ویژن بن شاپور/ ن/ ۴۱۰

پسر برادر او ویژن بن بلاش بن شاپور/ کا/ ۱۶۱

جودرز بن ویژن بن بلاش/ یط/ ۱۸۰

نرسه بن ویژن/ ل/ ۲۱۰

عم او هرمزان بن بلاش/ یز/ ۲۲۷

فیروزان بن هرمزان/ یب/ ۲۳۹

خسرو بن فیروزان/ م/ ۲۷۹

بلاش بن فیروزان/ کد/ ۳۰۳

اردوان بن بلاش بن فیروزان/ نه/ ۴۵۸

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج‌۱، ص: ۱۵۷

سومی جدول از قسم دوم نامهای ملوک اشکانی

بنابر آنچه حمزه ذکر کرده که از نسخه مؤبد گرفته مدت سلطنت هریک/ جمله سالها

اسکندر رومی/ ید/ ۱۴

سپس جماعتی از رومیان حکومت کردند که وزراء ایشان ایرانی بودند و شماره آنان چهارده میباشد/ سح/ ۸۲

اشک بن دارا بن دارا بن دارا/ ی/ ۹۲

اشک بن اشکان/ ک/ ۱۱۲

شاپور بن اشکان/ س/ ۱۷۲

بهرام بن شاپور/ یا/ ۱۸۳

بلاش بن شاپور/ یا/ ۱۹۴

هرمز بن بلاش/ م/ ۲۳۴

فیروز بن هرمز/ یز/ ۲۵۱

بلاش بن فیروز/ یب/ ۲۶۳

خسرو بن ملاذان/ م/ ۳۰۳

بلاشان/ کد/ ۳۲۷

اردوان بن بلاشان/ یج/ ۳۴۰

اردوان کبیر بن اشکانان/ کج/ ۳۶۳

خسرو بن اشکانان/ یه/ ۳۷۸

بهافرید بن اشکانان/ یه/ ۳۹۳

جوذر بن اشکانان/ کب/ ۴۱۵

بلاش بن اشکانان/ ل/ ۴۴۵

نرسی بن اشکانان/ ک/ ۴۶۵

اردوان اخیر/ لا/ ۴۹۶

پس از آنچه را که در کتاب تاریخ ابو الفرج ابراهیم بن احمد بن خلف

زنجانی حاسب دیدم نقل میکنم و فاضل مذکور در سنجش میان گفته‌های مختلف بسیار کوشش کرده و ملوک الطوایف و مدت سلطنت ایشان را در این جدول نام برده و به گمان او ملوک اشکانی عراق و جبال را در سال دویست و چهل و شش پس از مرگ اسکندر فتح نمودند.

اشکانیان بنابر آنچه ابو الفرج در کتاب خود گفته

/ مدتی که هریک حکومت کردند/ جمله سالها

اسکندر رومی/ ید/ ۱۴

ملوک طوایف/ رمو/ ۲۶۰

افغور شاه/ ی/ ۲۷۰

شاپور بن اشکان/ س/ ۳۳۰

جوذر اکبر/ ی/ ۳۴۰

بیژن اشکانی/ کا/ ۳۶۱

جودرز اشکانی/ یط/ ۳۸۰

نرسی اشکانی/ م/ ۴۲۰

هرمز/ یز/ ۴۳۷

اردوان/ یب/ ۴۴۹

خسرو/ م/ ۴۸۹

بلاش/ کد/ ۵۱۳

اردوان اصغر/ یج/ ۵۲۶

و تواریخ این قسم دوم را در کتاب شاهنامه ابی منصور بن عبد الرزاق مطابق جدول زیر یافتیم:

اشکانیان بنابر کتاب شاهنامه

مدت سلطنت هریک/ جمله سالها

اشک بن دارا و گفته‌اند که از اولاد ارش بود/ یج/ ۱۳

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۱۵۹

اشک بن اشک/ که/ ۳۸

شاپور بن اشک/ ل/ ۶۸

بهرام بن شاپور/ نا/ ۱۱۹

نرسی بن بهرام/ که/ ۱۴۴

هرمز بن نرسی/ م/ ۱۸۴

بهرام بن هرمز/ ه/ ۱۸۹

هرمز/ ز/ ۱۹۶

فیروز بن هرمزد/ ک/ ۲۱۶

نرسی بن فیروز/ ل/ ۲۴۶

اردوان/ ک/ ۲۶۶

اختلاف در تواریخ اشکانیان و بدست آوردن مدت صحیح سلطنت آنان

از مقایسه‌ی این جدول‌ها با یکدیگر در این قسم تاریخ که نقل شد اختلافی حاصل می‌شود زیرا یک طرف این تاریخ یعنی طرف متقدم آن غلبه اسکندر بر ایران است و طرف متأخر آن قیام اردشیر بن بابک است و بیرون آوردن سلطنت را از دست اشکانیان و هر دو طرف بر ما معلوم است و محل اتفاق، پس میانه آن برای ما مجهول نخواهد ماند آری از روی قیاس عقلی نمی‌توان مدت پادشاهی هریک از اشکانیان و دیگر ملوک طوایف و کمیت عدد اشخاصی را که به سلطنت قیام کردند دانست چه، این قبیل موضوعات را تنها از راه نقل باید فهمید و در نقل هم دیدیم که چه اختلافاتی موجود است پس ناچار باید در تصحیح مدت قسم ثانی تا حدی که می‌توان کوشش نمود.

گوییم، آنچه جای اتفاق و بدیهی است این است که تاریخ اسکندر در سالی که یزدگرد به شاهی نشست نهصد و چهل و سه سال بود و ما این موضوع را که قابل هیچ شک و تردیدی نیست اصل مسلم و معیار قرار می‌دهیم که دیگر اقوال را به آن بسنجیم.

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۱۶۰

اولا- آنچه در جدول اول در قسم دوم است[۱۰۵] که دویست و هشتاد سال باشد بدست می‌آوریم و این مقدار را با آنچه در جدول اول در قسم سوم است جمع می‌کنیم، تا آنکه نظیر بنظیر از آغاز ملک اردشیر تا آغاز ملک یزدگرد که تاریخ در آن وقت تقریبا چهارصد و ده سال بود سنجیده شود و در نتیجه ششصد و نود سال بدست می‌آید که از معیار ما بقریب دویست و پنجاه و سه سال ناقص‌تر است و این مقدار را به کنار می‌گذاریم و بآن توجهی نمی‌نماییم و به آنچه در جدول دوم در قسم دوم است دوباره توجه می‌کنم که سیصد و پنجاه و هشت سال باشد و این مدت را با آنچه که در جدول دوم در قسم سوم نظیر مدت مذکور را مشتمل است جمع می‌کنیم و مجموعا هشتصد و هیجده سال می‌شود که از معیار و اصل مسلم ما نزدیک صد و بیست و پنج سال کم دارد، این را هم بکنار می‌گذاریم و به جدول سوم هر دو قسم داخل می‌شویم و آنچه که با جدول اول و دوم کرده‌ایم با این جدول نیز می‌کنیم و در نتیجه خواهیم دید که نهصد و سی سال می‌شود که از معیار بقریب سیزده سال تقریبا کمتر دارد، این را هم کنار می‌گذاریم و اعتماد بآن نمی‌کنیم چه، اینقدر تفاوت را اگرچه نزدیک بحق باشد تواریخ قبول نمی‌کند.

اگر این عملیات را با آنچه که در کتاب ابو الفرج زنجانی یافته‌ایم نظیر بنظیر تکرار کنیم جمع آن نهصد و چهل و نه سال می‌شود که باز از معیار ما شش سال زیادتر دارد.

این را نیز ترک می‌کنیم و اگر آن مقدار را که کتاب شاهنامه در قسم دوم مشتمل است با مقتضای یکی از جداول که در قسم سوم است جمع کنیم باز با معیار، مقداری تفاوت خواهد داشت.

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۱۶۱

استخراج تاریخ اشگانی از کتاب شاپورگان مانی

همه این اقوال را بکلی ترک می‌کنیم و در تصحیح آن از کتاب مانی که به شاپورگان معروف است بکوشیم زیرا این یک کتاب از میان کتابهای ایرانیان پس از قیام اردشیر نوشته شده و مانی از کسانی است که دروغ را حرام میداند و به تاریخ ساختن هم نیازی نداشته.

مانی در کتاب شاپورگان در باب آمدن رسول می‌گوید که در بابل در سال پانصد و بیست و هفت از تاریخ منجمان بابل که عبارت از تاریخ اسکندر باشد متولد شد که در آنوقت چهار سال از سلطنت آذربان ملک، که به گمان من اردوان اخیر است، گذشته بود و مانی در این باب می‌گوید که هنگامی که سیزده سال از عمرش گذشته بود یعنی در سال پانصد و سی و نه از تاریخ منجمان بابل وحی بر او نازل و در آنوقت دو سال از پادشاهی اردشیر می‌گذشت پس مانی تنصیص نمود که فاصله میان اسکندر و اردشیر پانصد و سی و هفت سال است و نیز مدت میان اردشیر و پادشاهی یزدگرد چهارصد و شش سال می‌باشد و این تاریخ به گواهی کتابی جاویدان که محل اعتقاد جمعی است قابل قبول است نه تواریخ دیگر.

---

[۱۰۵] (۱)- ن به جدول سوم ولی بطور حتم غلط است زیرا جدول اول از قسم دوم دویست و هشتاد سال می‌شود نه جدول سوم.

چون حکایات بطور تطابق باهم گویاست که آخرین کبیسه در ایام یزدگرد- بن شاپور بود و روزهای زیاده را در آخر ماهی که نوبت کبیسه بدان رسیده بود که ماه هشتم بود قرار دادند و چون میان اسکندر و اردشیر را پانصد و سی و هفت سال بدانیم میان زرتشت و یزدگرد بن شاپور بنابر اینکه برای هر صد و بیست سال یک ماه کبیسه لازم باشد تقریبا نهصد و هفتاد سال می‌شود که هشت ماه کبیسه لازم دارد و چون این مدت را دویست و شصت و چند سال بدانیم و یا اینکه بنابر قول اکثر قریب سیصد سال مدت سالها تقریبا ششصد سال می‌شود و پنج ماه کبیسه می‌خواهد و چون ایرانیان گفته‌اند هشت ماه کبیسه لازم دارد پس خلف لازم آمد.

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۱۶۲

استدلال دیگر بر جهت عقیده بیرونی در تاریخ اشکانیان از زایجه مانی

همچنین در کتابهای اهل نجوم ذکر شده که طالع سالی را که اردشیر در آن قیام کرد تقریبا نیمه جوزا بود[۱۰۶] و طالع سالی که یزدگرد در آن قیام نمود سدس برج عقرب بود و چون ما نود و سه جزء و ربع جزء را که به عقیده ایرانیان[۱۰۷] زیادی دور شمسی بر ایام صحاح باشد در چهارصد و هفت سال ضرب کنیم صد و پنجاه و دو جزء و سه ربع جزء می‌شود که چون این مقدار را از مطالع[۱۰۸] درجه طالع سالی که یزدگرد در آن قیام کرد کسر کنیم و باقی را[۱۰۹] در مطالع اقلیم عراق که پایتخت مملکت ساسانیان بود بدل به قوس نماییم[۱۱۰] طالع تقریبا نصف برج جوزا می‌شود که بآنچه گفته‌اند نزدیک است.

اگر سالها زیاد و یا کم شود طالع اتفاق نمی‌افتد و چون دو گواه عادل بر این مطلب گواهی دهند از آنچه گواهان زیاد شهادت داده‌اند اولی خواهد بود.

چون بر چهارصد و هفت سال که منجمان گفته‌اند پانصد و سی و هفت سال که شاپورگان می‌گوید بیفزاییم جمع آن نهصد و چهل و چهار سال می‌شود که تاریخ اسکندر در آغاز سلطنت یزدگرد خواهد بود و از این جهت یک سال زیادتر شده که سالیان روم و ایران در اوایل مبادی در حکایات حاکی بدون تدقیق در ماهها و کسور

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۱۶۳

آن تفاوت دارد.

---

[۱۰۶] (۱)- نصف از جوزا ۵ ساعت از روز بالا آمده.

[۱۰۷] (۲)- معلوم می‌شود که سال ایرانی‌ها سیصد و پنج روز و نود و سه جزء و ربع جزء از یک روز بوده که از شش ساعت هم چند دقیقه زیادتر می‌شود و سابقا هم در متن ذکر شد.

[۱۰۸] (۳)- مطالع قوسی است از معدل النهار که با قوسی از منطقه البروج طالع می‌گردد و در خط استوا ربع با ربع طلوع می‌کند و در نقاط دیگر تفاوت دارد.

[۱۰۹] (٤)- از این جهت مجبوریم که باقی‌مانده را بدل به قوس کنیم که مقادیر بدست آمده را بدانیم چه زمانی بوده زیرا مطالع اجزای معدل النهار است که زمان با آن معلوم می‌شود و در اصطلاح اجزای منطقه را درجات و اجزای معدل را زمان گویند و مطالع بمعنای زمان طلوع است نه مکان طلوع.

[۱۱۰] (۵)- مطالع هر اقلیمی را از روی تحقیق در زیجها معلوم کرده‌اند.

اما حمزه اصفهانی از موسی بن عیسی کسروی حکایت می‌کند که چون همینطور که ما نظر کردیم او نیز نظر نمود و به تخلیطی که گفته شد متنبه گشت رأی او بر این شد که میان اسکندر و سلطنت یزدگرد نهصد و چهل و دو سال بود که اگر دویست و شصت و شش سال مدت حکومت اشگانیان را از آن کم کنیم دوری سلطنت ساسانیان از آغاز اردشیر تا ملک یزدگرد ششصد و هفتاد و شش سال می‌شود و در میان گفته‌های ایشان چنین چیزی یافت نمی‌شود و کسروی گفت ما نظر نمودیم و به نامهای پادشاهان توجه کردیم و دیدیم که نامهای چندین پادشاه را فراموش نموده‌اند و ناقلان ذکر نکرده‌اند و برای تشابهی که داشته در دنبال یکدیگر قرار دادند و موسی بن عیسی کسروی، هم بر عدد ملوک و هم بر مدت پادشاهی ایشان زیاد نمود چنانکه در آینده چون نوبت فرا رسد گفته او را نیز نقل خواهیم کرد.

قسم سوم از تاریخ ایرانی مربوط به دوره ساسانیان و بیان اختلاف اقوال اهل تاریخ

اکنون قسم سوم از تاریخ ایران را ذکر کنیم که مبداء آن از قیام اردشیر بن بابک است که از نسل بهمن بن اسفندیار بود زیرا او پسر بابک شاه بن ساسان بن بابک بن ساسان بن بهافرید بن مهرمش بن ساسان بزرگ پسر بهمن بن اسفندیار است.

این قسم از تاریخ هم از آنچه به قسم اول عارض شده سالم نیست ولی یگانه فرق این است که این عیب در قسم سوم کمتر است و من جدول اول آنرا که نظیر هریک از جدولهایی است که در دو قسم ذکر شد آغاز می‌کنم و پس از آن جدول دوم و سوم را قرار می‌دهم و اگر زمان‌ها را از جداول هر سه قسم جمع کنیم تاریخ ارتباطی بهم پیدا می‌کند و جدول اول این است.

نامهای پادشاهان ساسانی

برحسب اتصال آن بجدول اول القاب ایشان/ مدت سلطنت هریک از آنان/ جمله سالها

سالها/ ماهها/ روزها/ سالها/ ماهها/ روزها

اردشیر بن بابک که ملقب بگرد- آورنده، جامع، است چه، کشور ایران را بیکجا گرد آورد/ بابکان/ ید/ ی/ ۰/ ۱۴/ ی/ ۰

شاپور بن اردشیر کتب یونان را نقل کرد و در عصر او عود را استخراج کردند/ برده/ ل/ و/ یب/ ۴۵/ د/ یب

هرمز بن شاپور/ پهلوان/ ا/ ی/ ۰/ ۴۷/ ب/ یب

بهرام بن هرمز کشنده مانی/ بردحان- لا یقرء/ ج/ ج/ ج/ ۵۰/ ه/ یه

بهرام بن بهرام/ ساهیده- لا یقره/ یز/ ۰/ ۰/ ۶۷/ ه/ یه

بهرام بن بهرام بن بهرام/ سکانشاه/ ۰/ د/ ۰/ ۶۷/ ط/ یه

نرسی بن بهرام بن بهرام/ نخجیرگان/ ط/ ۰/ ۰/ ۷۶/ ط/ یه

هرمز بن نرسی/ کوه‌بد/ ز/ ه/ ۰/ ۸۴/ ب/ یه

شاپور بن هرمز ذو الاکتاف/ هوبه سنبا/ عب/ ۰/ ۰/ ۱۵۶/ ب/ یه

اردشیر بن هرمز/ جمیل- خوشرو/ د/ ۰/ ۰/ ۱۶/ ب/ یه

شاپور بن شاپور/ شاپور جنود/ ه/ د/ ۰/ ۱۶۵/ و/ یه

بهرام بن شاپور/ کرمان شاه/ یا/ ۰/ ۰/ ۱۷۶/ و/ یه

یزدگرد بن شاپور/ اثم- گناهکار/ کا/ ه/ یز/ ۱۹۸/ ۰/ ب

بهرام بن یزدگرد/ گور/ یح/ ی/ ۰/ ۲۱۶/ ی/ ب

یزدگرد بن بهرام/ شاه‌دوست/ یح/ ج/ کج/ ۲۳۵/ ب/ ۰

فریدون بن یزدگرد/ مردانه/ کز/ ۰/ ۰/ ۲۶۲/ ب/ ۰

بلاش بن فیروز/ کرمان‌مانه/ د/ ۰/ ۰/ ۲۶۶/ ب/ ۰

قباد بن فیروز تا آنکه طغیان در دین نمود و خلع شد/ نیک رای/ لح/ ۰/ ۰/ ۳۰۴/ ب/ ۰

جاماسب بن فیروز که برادر او بود سکاربو- لا یقرء/ ب/ ۰/ ۰/ ۳۰۶/ ب/ ۰

قباد بن فیروز که دومین دفعه بشاهی رسید/ زندیق/ د/ ۰/ ۰/ ۳۱۰/ ب/ ۰

کسری انوشیروان تا آنکه پیغمبر متولد شد/ ملک عادل/ ما/ ۰/ ۰/ ۳۵۱/ ب/ ۰

و پس از آن/ ز/ ز/ ۰/ ۳۵۸/ ط/ ۰

هرمز بن کسری تا آنکه خلع شد و خفه گشت/ یول زاد/ ط/ ز/ ی/ ۳۶۸/ د/ ی

کسری تا آنکه چوب صلیب را از قصبه ایلیا بیرون آورد. ابرویز الملک العزیز/ لج/ ۰/ ۰/ ۴۰۱/ د/ ی

و پس از آن تا آنکه پیغمبر هجرت کرد و پس از آن تا آنکه خلع شد و در چشمش میل کشیدند و کشته شد/ د/ ی/ کب/ ۴۰۶/ ۰/ ی

قبادین بن کسری تا آنکه در طاعون هلاک شد/ شیرویه/ ۰/ ح/ ۰/ ۴۰۷/ ۰/ ی

ادشیر بن شیرویه که دارای هفت سال بود/ کوچک/ ا/ و/ ۰/ ۴۰۸/ و/ ی

شهربراز و این کسی است که کسری او را برای محاصره قسطنطنیه فرستاد/ حرمان/ ۰/ ا/ ح/ ۴۰۸/ ز/ یح

بوران دختر کسری پرویز و مادر آن مریم دختر قیصر است/ خوشبخت- سعیده/ ا/ د/ ۰/ ۴۰۹/ یا/ یح

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۱۶۶

کسری بن قباد بن هرمز بن کسری پرویز/ کوتاه/ ۰/ ی/ ۰/ ۴۱۰/ ط/ یح

فیروز بن حعرامحسس بن مرکسله بن موزاد/ خوشدید/ ۰/ ا/ ک/ ۴۱۰/ یا/ ح

آزرمیدخت دختر پرویز تا آنکه مسموم شد/ دادگر- عادل/ ۰/ و/ ۰/ ۴۱۱/ ه/ ح

فرخزاد خسرو که طفل بود/ ۰/ ا/ ۰/ ۴۱۱/ و/ ح

یزدگرد بن شهریار بن کسری پرویز که پانزده ساله بود/ آخرین پادشاه/ ک/ ۰/ ۰/ ۴۳۱/ و/ ح

سپس عرب بر ایران چیره شد

اما جدول دوم که جزو منقولات حمزة بن حسن است که از کتاب ابستا تصحیح کرده و از کتاب سیر الکبیر نقل شده این است

جدول دوم از قسم اول نامهای ملوک ساسانی

بنابر نقل حمزه در سیاق جدولی مدت سلطنت هریک/ جمله سالها

که از ابستا تصحیح شده/ سالها/ ماهها/ روزها/ سالها/ ماهها/ روزها

اردشیر بن بابک/ ید/ و/ ۰/ ۱۴/ و/ ۰

شاپور بن اردشیر/ ل/ ۰/ کح/ ۴۴/ و/ کح

هرمز بن شاپور/ ا/ ی/ ۰/ ۴۶/ د/ کح

بهرام بن هرمز/ ج/ ج/ ج/ ۴۹/ ج/ ا

بهرام بن بهرام/ یز/ ۰/ ۰/ ۶۶/ ح/ ا

بهرام بن بهرام بن بهرام/ ۰/ د/ ۰/ ۶۷/ ۰/ ا

نرسی بن بهرام/ ظ/ ۰/ ۰/ ۷۶/ ۹/ ا

هرمز بن نرسی/ ز/ ه/ ۰/ ۸۳/ ه/ ا

شاپور بن هرمز ذو الاکتاف/ عب/ ۰/ ۰/ ۱۵۵/ ه/ ا

اردشیر بن هرمز/ د/ ۰/ ۰/ ۱۵۹/ ۰/ ا

شاپور بن شاپور/ ن/ د/ ۰/ ۲۰۰/ ط/ ا

بهرام بن شاپور/ یا/ ۰/ ۰/ ۲۲۰/ ط/ ا

یزدگرد بن بهرام اثیم/ کا/ ه/ ح/ ۲۴۲/ ب/ ط

بهرام بن یزدگرد گور/ کج/ ۰/ ۰/ ۲۶۵/ ب/ ط

یزدگرد بن بهرام/ یح/ د/ کح/ ۲۸۳/ ز/ ز

فیروز بن یزدگرد/ کز/ ۰/ا/ ۳۱۰/ ز/ ح

بلاش بن فیروز/ د/ ۰/ ۰/ ۳۱۴/ ز/ ح

قباد بن فیروز/ مج/ ۰/ ۰/ ۳۵۷/ ز/ ح

انوشیروان قباد/ مز/ ز/ ۰/ ۴۰۵/ ب/ ح

هرمز بن انوشیروان/ یا/ ز/ ی/ ۴۱۶/ ط/ یح

پرویز پسر هرمز/ لح/ ۰/ ۰/ ۴۵۴/ ط/ یح

شیرویه پسر پرویز/ ۰/ ح/ ۰/ ۴۵۵/ ه/ یح

اردشیر بن شیرویه/ ا/ و/ ۰/ ۴۵۸/ یا/ یح

بوران دختر پرویز/ ا/ د/ ۰/ ۴۵۹/ ط/ یح

خشنشنبده/ ۰/ ب/ ا/ ۴۵۸/ ه/ یح

آزرمیدخت دختر پرویز/ ا/ د/ ۰/ ۴۵۹/ ط/ یح

خرزاد خسره[111]/ ۰/ ا/ ۰/ ۴۵۹/ ی/ یح

یزدگرد بن شهریار/ ک/ ۰/ ۰/ ۴۷۹/ ی/ یح

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۱۶۸

جدول سوم در این قسم از تاریخ و این همان جدول است که حمزهٔ بن حسن از نسخه موبد نقل کرده

نامهای ملوک ساسان

برحسب گفته حمزهٔ بن حسن که از نسخه موبد گرفته/ مدت سلطنت هریک/ جمله سالها

سالها/ ماهها/ روزها/ سالها/ ماهها/ روزها

اردشیر بن بابک پس از آنکه با ملوک الطوایف جنگ کرد/ ید/ ی/ ۰/ ۱۴/ ی/ ۰

شاپور بن اردشیر/ ل/ ۰/ یه/ ۱۴/ ی/ یه

هرمز بن شاپور/ ج/ ج/ ۰/ ۴۸/ ۱/ یه

بهرام بن هرمز/ یز/ ۰/ ۰/ ۶۵/ ا/ یه

بهرام شکان شاه/ م/ د/ ۰/ ۱۰۵/ ه/ یه

نرسی بن بهرام/ ط/ ۰/ ۰/ ۱۱۴/ ه/ یه

هرمز بن نرسی/ ز/ ۰/ ۰/ ۱۲۱/ ه/ یه

شاپور ذو الاکتاف/ عب/ ۰/ ۰/ ۱۹۳/ ه/ یه

اردشیر بن هرمز/ د/ ۰/ ۰/ ۱۹۷/ ه/ یه

---

[111] (۱)- مخفف خورشید زاد است.

شاپور بن شاپور/ ه/ ٠/ ٠/ ٢٠٢/ ه/ يه

بهرام بن شاپور/ يا/ ٠/ ٠/ ٢١٢/ ه/ يه

يزدگرد اثيم/ كا/ ه/ يح/ ٢٣۴/ يا/ ج

بهرام گور/ يط/ يا/ ٠/ ٢۵۴/ ى/ ج

يزدگرد بن بهرام/ يد/ د/ يح/ ٢۶٩/ ب/ كا

فيروز بن يزدگرد/ يز/ ٠/ ٠/ ٢٨۶/ ب/ كا

بلاش بن فيروز/ د/ ٠/ ٠/ ٢٩٠/ ب/ كا

قباد بن فيروز/ ما/ ٠/ ٠/ ٣٣١/ ب/ كا

انوشيروان/ مح/ ٠/ ٠/ ٣٧٩/ ب/ كا

هرمز بن انوشيروان/ يب/ ٠/ ٠/ ٣٩١/ ب/ كا

پرويز/ لب/ ٠/ ٠/ ۴٢٩/ ى/ كا

قباد شيرويه/ ٠/ ح/ ٠/ ۴٢٩/ د/ كا

اردشير بن شيرويه/ ا/ و/ ٠/ ۴٣١/ د/ كا

پوران دختر پرويز/ ا/ د/ ٠/ ۴٣٢/ ح/ كا

فيروز با شخصى كه موسوم است به خشنشنبده/ ه/ ا/ ٠/ ۴٣٢/ ط/ كا

آزرميدخت/ ا/ و/ ٠/ ۴٣٣/ ج/ كا

خره داد خسره/ ا/ و/ ٠/ ۴٣۴/ ج/ كا

يزدگرد بن شهريار/ ك/ ٠/ ٠/ ۴۵۴/ ج/ كا

در كتاب ابو الفرج زنجانى تواريخ اين قسم را برخلاف آنچه در جداول سه‌گانه يافتيم بدست آورديم و برحسب اعمالى كه در دو قسم از سه جدول قبلى انجام داديم در اينجا آنها را ذكر مى‌كنيم كه جدول تاريخ با ذكر آن اتمام يابد.

نامهای ملوک ساسانی بنابر نقل از کتاب ابو الفرج زنجانی

مدت سلطنت هریک/ جمله سالها

سالها/ ماهها/ روزها/ سالها/ ماهها/ روزها

اردشیر بن بابک/ ید/ ی/ ۰/ ۱۴/ ی/ ۰

شاپور بن اردشیر/ لا/ و/ یح/ ۴۶/ د/ یح

هرمز بن شاپور/ ا/ و/ ۰/ ۴۷/ ه/ یح

بهرام بن هرمز/ ج/ ج/ ج/ ۵۱/ ا/ کا

بهرام بن بهرام/ یز/ ه/ ۰/ ۴۰/ ا/ کا

بهرام بن بهرام بن بهرام/ د/ د/ ۰/ ۷۲/ ۰/ کا

نرسی بن بهرام/ ط/ ۰/ ۰/ ۸۱/ ۰/ کا

هرمز بن نرسی/ ط/ ۰/ ۰/ ۹۰/ ۰/ کا

شاپور بن هرمز بن ذو الاکتاب/ عب/ ۰/ ۰/ ۱۶۲/ ه/ کا

اردشیر بن هرمز/ د/ ۰/ ۰/ ۱۶۶/ ه/ کا

شاپور بن شاپور/ یا/ ۰/ ۰/ ۱۸۲/ ط/ کا

بهرام بن شاپور/ کا/ کا/ یح/ ۲۰۴/ ج/ ط

یزدگرد اثیم/ یح/ یا/ ج/ ۲۲۳/ ب/ یب

بهرام گور/ یح/ د/ یح/ ۲۴۱/ ز/ ۰

یزدگرد بن بهرام/ ز/ ۰/ ۰/ ۲۴۸/ ز/ ۰

هرمز/ ز/ ۰/ ۰/ ۲۷۵/ ز/ ۰

فیروز بن یزدگرد/ کز/ ۰/ ۰/ ۲۷۹/ ز/ ۰

بلاش بن فیروز/ د/ ۰/ ۰/ ۳۲۲/ ز/ ۰

قباد و جاماسب پسران فیروز/ حج/ ۰/ ۰/ ۳۲۲/ ز/ ۰

انوشروان بن قباد/ مز/ ز/ ه/ ۳۷۰/ ب/ ه

هرمز بن انوشیروان/ یا/ ز/ یه/ ۳۸۱/ ط/ ک

پرویز بن هرمز/ لح/ ۰/ ۰/ ۴۱۹/ ط/ ک

شیرویه بن پرویز/ ۰/ ز/ ۰/ ۴۲۰/ د/ ک

اردشیر بن شیرویه/ ۰/ ه/ ۰/ ۴۲۰/ ط/ ک

خوهان که رومیان را محاصره کرد/ ۰/ ۰/ کب/ ۴۲۰/ ی/ یب

کسری پسر قباد/ ۰/ ج/ ۰/ ۴۲۱/ ا/ یب

بوران دختر پرویز/ ا/ و/ ۰/ ۴۲۲/ ز/ یب

خشنشنبده/ ۰/ ب/ ۰/ ۴۲۲/ ط/ یب

آذرمیدخت دختر پرویز/ ۰/ د/ ۰/ ۴۲۳/ ا/ یب

فرخزاد خسرو که طفل بود/ ۰/ ا/ ۰/ ۴۲۳/ ب/ یب

یزدگرد بن شهریار/ ر/ ۰/ ۰/ ۴۴۳/ ب/ یب

بحثی در کارهای کسروی مورخ

در پیش وعده دادیم که سیاق کسروی را در تاریخ بیان کنیم و اکنون برای انجام وعده خود می‌گوئیم: چون کسری به اضطرابی که در دو قسم اخیر تاریخ است وقوف یافت کار بسیار شگفت‌انگیزی کرد که ما از کار او و از خود او در شگفت مانده‌ایم، و کاری که کسروی کرده این است که دویست و شصت و شش سال برای مدت سلطنت اشکانیان کم کرد و حمزة بن حسن اصفهانی تنها رائی را که از ابستا تصحیح کرده و رأی دیگری را که از نسخه مؤبد گرفته برای ما نقل کرده و در هر دو رأی مدت پادشاهی اشکانیان بر سیصد و پنجاه سال افزون می‌گردد و ما باید یکی از دو کار کنیم یا یکی از این دو رأی عمل نماییم و یا طریقه‌ای را که کسروی پسندیده به آن دو مقرون کنیم.

پس از اینکه کسروی از کار نامبرده در فوق فراغت یافت و تصدیق کرد که تخلیطهایی در آن قسمت از تاریخ که گفته شد واقع گشته ولی ایکاش من می‌دانستم که چرا این مدت را از دوره سلطنت ساسانیان کم کرد و از اشکانیان چشم پوشید با آنکه تاریخ اشکانیان بعللی مغشوش است.

یکی از آن علل این است: که احوال عمومی ایرانیها در آن عصر پراکنده بود و مردم بواسطه عذابها و بدرفتاریهای اسکندر و جانشینان او بخود پرداخته بودند و از همه چیز غافل بودند.

علت دیگر این است: که اسکندر هرچه از علوم مرغوب و صنایع بدیع در ایران یافت همه را طعمه آتش گردانید حتی اینکه مقدار زیادی کتب دینی را سوزاند و بناهای رفیع را از قبیل ساختمانی که در اصطر است و در عصر به مسجد سلیمان بن داود معروف است خراب کرد و آتش زد و من گویند که هنوز از آتش- سوزی در جایهایی از آن بنا باقی است.

این بود که ایرانیان مدتی را که میان سلطنت اسکندر و اردشیر است و رومیان در آنوقت ایشان را اداره می‌کردند ذکر نمودند.

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۱۷۲

پس از آنکه از شر اسکندر و اشکانیان فارغ البال و آسوده‌خاطر شدند به تاریخ‌نویسی مشغول گشتند.

پس به دلایلی که گفته شد مدت سلطنت اشکانیان سزاوارتر است که تفاوت در آن واقع شد چه، پادشاهی و فرمانروایی در ساسانیان منتظم بود ولی در ایام اشکانیان مضطرب و مغشوش بود و گواهانی را که ما از نظر شما گذراندیم به این معنی گویا هستند.

جدولی را که کسروی بنا بزعم خود اصلاح کرده به قرار زیر است

نامهای پادشاهان ساسانی

بنابر حکایت حمزهٔ بن حسن از کسروی که آنها را اصلاح کرده

مدت سلطنت هریک/ جمله سالها

سالها/ ماهها/ روزها/ سالها/ ماهها/ روزها

اردشیر بن بابک/ یط/ ی/ ۰/ ۱۹/ ی/ ۰

شاپور سپاهها- سابور الجنود/ لب/ د/ ۰/ ۵۲/ ب/ ۰

پسرش هرمز/ ا/ ی/ ۰/ ۵۴/ ۰/ ۰

پسرش بهرام/ ط/ ج/ ۰/ ۶۳/ ج/ ۰

بهرام بن بهرام/ کج/ ۰/ ۰/ ۸۶/ ج/ ۰

بهرام بن بهرام بن بهرام/ یج/ د/ ۰/ ۹۹/ ز/ ۰

نرسی بن بهرام/ ط/ ۰/ ۰/ ۱۰۸/ ز/ ۰

پسرش هرمز/ یح/ ۰/ ۰/ ۱۲۱/ ز/ ۰

شاپور ذو الاکتاف/ عب/ ۰/ ۰/ ۱۹۳/ ز/ ۰

برادرش اردشیر/ د/ ۰/ ۰/ ۱۹۷/ ز/ ۰

شاپور بن شاپور ذو الاکتاف/ فب/ ۰/ ۰/ ۳۷۹/ و/ ۰

پسرش بهرام/ یب/ ۰/ ۰/ ۲۹۱/ ز/ ۰

پسرش یزدگرد صاحب شروین/ فب/ ۰/ ۳۷۳/ ز/ ۰

یزدگرد/ کج/ ۰/ ۳۹۶/ ز/ ۰

پسرش بهرام گور/ کج/ ۰/ ۴۱۹/ ز/ ۰

پسرش یزدگرد/ یح/ ۰/ ۴۳۷/ ز/ ۰

پسرش بهرام/ کو/ ا/ ۴۶۳/ ا/ ۰

پسرش فیروز/ کط/ ۰/ ۴۹۲/ ا/ ا

پسرش بلاش/ ج/ ۰/ ۴۹۵/ ا/ ا

برادرش قباد/ سح/ ۰/ ۵۶۳/ ا/ ا

انوشیروان بن قباد/ مز/ ز/ ۰/ ۶۱۰/ ح/ ا

هرمز بن انوشیروان/ کج/ ۰/ ۰/ ۶۳۳/ ح/ ا

ابرویز بن هرمز/ لح/ ٠/ ٠/ ۶۷۱/ ح/ ا

شیرویه بن هرمز/ ٠/ ٠/ ٠/ ۶۷۲/ د/ ا

اردشیر بن شیرویه/ ا/ ٠/ ٠/ ۶۷۳/ د/ ا

شهر براز/ ٠/ ا/ ح/ ۶۷۳/ ه/ ط

بوران بنت کسری پرویز/ ا/ ٠/ ٠/ ۶۷۴/ ٠/ ط

خشنشبنده[۱۱۲]/ ٠/ ب/ ٠/ ۵۷۴/ ز/ ٠

خسرو بن قباد هرمز/ ٠/ ی/ ٠/ ۶۷۵/ ه/ ط

فیروز از اولاد اردشیر بابک/ ٠/ ب/ ٠/ ۶۷۵/ ز/ ط

آذرمیدخت دختر پرویز/ ٠/ د/ ۶۷۵/ یا/ ط

فرخزاد پسر خسرو پرویز و مادر کرویه/ ا/ ٠/ ۶۷۶/ ٠/ ط

ن ب- کردیه خواهر بهرام چوپین/ ٠

یزدگرد بن شهریار/ ک/ ٠/ ٠/ ۶۹۶/ ٠/ ط

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۱۷۴

اگر برای ما امکان داشت که مدت حکومت اشگانیان را که ملوک طوائف باشند از فاصله زمانی میان اسکندر و اردشیر، بی‌هیچ گواهی و دلیل کاشف حقیقت بدست آریم البته ما چنین کرده و بآن راه می‌رفتیم ولی این قبیل معلومات از امور مربوط به علم غیب است و نوعی دانش است که بشر از درکش عاجز و قاصر است و امور غیب را باید از راههای مخصوص آن مانند کهانت و وحی و علم تنجیم و امثال آن شناخت.

از باب مثال می‌گوییم: منجمان در کتبی که راجع به دول و ملل نوشته‌اند چنین گفته‌اند که مدت سلطنت اشگانیان سالهای قران اوسط بوده که دویست و چهل سال است و برخی از آنان گفته‌اند که زحل دلیل و راهنمای اشگانیان بوده و سالهای بزرگ خود را که دویست و شصت و پنج سال باشد به اینان بخشوده سپس منجمان اعمال و سیرت این پادشاهان را از دلالتهای ستارگان در این قرانها توصیف و تعریف کرده‌اند و ما می‌انگاریم که مدت حکومت اشگانیان سیصد سال باشد و سپس به گفته زردشت به بشتاسف توجه می‌کنیم که گفت هزار سال پادشاهی در خانواده تو پایدار خواهد ماند.

---

[۱۱۲] (۱)- این کلمه معرب گشنسب بنده است یعنی بنده‌ی آتشکده‌ی آذر گشنسب آذربایجان

گوییم: فاصله زردشت تا زوال سلطنت از ایرانیان با کشته شدن یزدگرد هزار و دویست و بیست و یکسال است و دویست و پنجاه و هشت سال از این مدت را که میان بشتاسف و اسکندر است و اولاد بشتاسف سلطنت کردند کنار گذارده و چهارصد و بیست و شش سال را هم که میان پادشاهی اردشیر و هلاک یزدگرد میباشد و اولاد اردشیر حکومت کردند نیز کنار می‌گذاریم پانصد و سی و هفت سال باقی می‌ماند و این مدتی است که میان اسکندر و اردشیر است که تا تمام هزار سالی که ساسانیان پادشاهی کردند سیصد و شانزده سال میماند[۱۱۳] و بطور تقریب و نزدیک بودن

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۱۷۵

دو قول آنان هم در شمار ساسانیان بودند هرچند دلیل قاطعی در دست نیست که همه سالیانی را که میان اسکندر و اردشیر است مدت سلطنت اشگانیان دانسته شود یا برعکس این عقیده را که مدت حکومت اشگانیان باشد باطل سازد و به فترتی که در این میان است یعنی مدت پادشاهی خود اسکندر و جانشینان او در بابل توجه نشود.

[این بود بیشترین چیزی که در این باب میتوانستم بگویم و خداوند توفیق- دهنده ما به راه صواب است. اگر ما به وعده خویش در اثبات گفتار پیشینیان وفا کردیم و از بذل و کوشش باندازه توانایی خود دریغ نکردیم اکنون گوییم:

هنگامی که به یک زمان تاریخی برخورد کنیم و با سنجش آن با دیگر آراء و گفته‌ها بخواهیم آنرا امتحان کرده بدانیم چه حال دارد کمتر اتفاق خواهد افتاد که درست از کار درآید و آن تاریخ راست باشد.

مثلا هنگامی که خواستیم بدانیم تخریب اول بیت المقدس بدست بختنصر تا زمان اسکندر چند سال بوده چون به جدول قسم اول از تاریخ ایرانیان نظر افکنیم خواهیم دید که سیصد و چهل و سه سال بوده و همین مقدار را از جدول ملوک کلدانیان برگیریم دویست و نود و سه سال خواهد شد و به عقیده یهود صد و ده سال است و چون کار بدینجا رسید نزدیکتر بصواب آنست که از عقیده ایرانیان اعراض کنیم و سخن یهود را بشنویم هرچند آراء یهود نیز باهم متناقض است و یکی از آن تناقضات این است که در کتاب سید رعولام که سالهای عالم معنی میدهد در جایی مدت عمارت دوم بیت المقدس چهارصد و هشتاد سال ذکر شده و بعدا گفته است که ابتدای این مدت از چهل سال بیش از اسکندر است که چون تا اول سلطنت اسکندر و سال دوم آن‌که (اسبنسبانوش) است این مدت جمع شود و آن سالی است که بیت المقدس در آن سال خراب شد مدت چهارصد و چهل و پنج سال می‌شود پس دو قول آنان باهم منطبق نشد (کلمه مزبور از نظر عدد با سالها مطابق نیست).

نیز در این کتاب می‌بینیم که پس از عودت بنی اسرائیل به اورشلیم پنجاه و نه

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۱۷۶

[۱۱۳] (۱)- قسمت اول که پس از تفریق ۴۲۶+ ۲۵۸ پانصد و سی و هفت سال باقی میماند درست است اما این مطلب را(که تا هزار سال که ساسانیان پادشاهی کردند سیصد و شانزده سال میماند) نمی‌فهمم.

سال ایرانیان در اورشلیم حکومت کردند و صد و هشتاد سال یونانیان و سیصد و شصت سال رومیان و پانصد و چهل سال ساسانیان که مجموع این سال هزار و صد و سی و نه سال است و این دلیل است که آنچه گفته‌اند خلاف حقیقت است زیرا آخر سالهای مذکور بیرون از سه صورت نیست یا سال هجرت است یا سال هلاک یزدگرد یا میان این دو و آخر این تاریخ که یهود گفته‌اند نمی‌تواند پس از هلاک یزدگرد باشد زیرا وقتی چهل سال از این تاریخ را که فاصله عمارت بیت المقدس تا اسکندر است کم کنیم هزار و نود و نه سال می‌شود که صد و سی و هفت سال پس از هلاک یزدگرد است و این قبیل امور است که ما را به اقوال یهود به شک وامیدارد و آن اطمینان قلبی را که باید به سخنان آنان داشته باشیم از ما سلب می‌کند.

نیز یهود درباره ملوک بنی اسرائیل در کلامی که از تورات تأویل کرده گفته- اند که چون یعقوب از برادرش عیسو سخت در بیم و هراس بود خداوند بدو وحی فرستاد که تو از او مترس و من ترا حفظ می‌کنم باز هم یعقوب باین سخن اطمینان قلب نیافت و ده یک گوسفندانش را به برادرش داد که پانصد و پنجاه گوسفند بود تا از شر برادرش آسوده شود[۱۱۴].

و چون خداوند دید که یعقوب چنین کرد برآشفته بدو گفت تو چرا به گفتار من اطمینان نداشتی اکنون دادم به برادر تو آنچه باید بدهم و اولاد عیسو را بر اولاد تو پانصد و پنجاه سال فرمانروا ساختم و این مدت به خراب دوم بیت المقدس تا فتح مسلمانان بیت المقدس را نزدیک است و در این کارها نسبت دادن جور و ستم به خداوند است و گرفتن پسر بجای پدر در مجازات و حال آنکه و ما الله بظلام للعبید.[۱۱۵]

[114] (۱)- پس از آنکه مطابق تورات یعقوب را اسحاق برکت داد که او را یهوه بارور خواهد ساخت دیگر جا نداشت که یعقوب از عیسو بهراسد و به حران بگریزد بعد هدایایی بسیار به برادر خود بدهد اما داستان برکت دادن که شرط آن تهیه یك غذای مطبوع باشد و بعدا بستن پوست بزغالهها بدست یعقوب علیه السلام و فریب خوردن اسحاق هنگامی که دست‌های پر موی عیسو را با این حیله با دست یعقوب اشتباه کرد همه اینها خواندنی و فکر کردنی است.

[115] أبو ريحان بيروني/ ترجمه: اکبر دانا سرشت، آثار الباقيه / ترجمه - تهران، چاپ: پنجم، ش ۱۳۸۶.

آثار الباقيه / ترجمه ؛ متن‌ج۱ ؛ ص۱۷۷

آثار الباقيه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۱۷۷

بعضى از علماى عالم بانساب گمان كرده‌اند كه پادشاهان ايران از اولاد ابراهيم هم بوده‌اند و گفته‌اند ويزک همان اسحاق است كه با كوزک دختر ايرج ازدواج كرده و منوچهر از اين زناشويى پديد آمد و به عقيده ايرانيان اين ويزک پسر زنى است كه نسبت او به پا كوزک ميرسد و او از زنانى بود كه از هم زاييده شدند بى‌آنكه مردى ديده باشند و اين مورخ به قول شاعر استناد كرده كه مى‌گويد:

ابو ناويزک و به اسامى — اذا افتخر المفاخر بالولاده

ابو ناويزک عبد رسول — له شرف الرسالة و الوساده

و من مثلى اذا خطرت قرومى — و بينى مثل واسطة القلاده[

برخى گويند كه لهراسب يكى از پسران يعقوب بوده و به لهجه و لغت پارسى يعقوب فيتاوش پسر كورش است كه اسحاق باشد چنانكه گفته‌اند اسماعيل همان كابرش بن فيقوار است و فيقوار ابراهيم است و نيز گفته‌اند كه فريدون همان نوح عليه السلام است و بر كسى كه داراى كمترين معرفت به تواريخ و انساب باشد و در اخبار و آثار كمترين نظر كرده پوشيده نيست كه اين سخنان ژاژخايى و هرزه‌درايى است و چون ميان عرب و عجم مفاخره درگرفت كه كدام بالاتر و والاترند و بيشتر تكيه‌گاه عرب به انتساب به ابراهيم بود كه در اسلام سبقت گرفته[۱۱۶] اين بود كه ايرانيان نيز خواستند معارضه به مثل كنند با آنكه با توجه به كلام ايزدى كه فرموده إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاكُمْ و نيز گفته ديگرش فَلا أَنْسابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَ لا يَتَساءَلُونَ و با توجه به گفتار پيغمبرش كه الناس من آدم و آدم من تراب و لا فضل لعربى على عجمى الا بالتقوى، بى‌نياز از اين انتساب‌ها بوده‌اند و فخر و مباهات در سبقت به محاسن اخلاقى و پيشى گرفتن از هم در انجام كار خوب و دنبال علم و حكمت رفتن و روح را با صور عاليه موجودات زينت دادن تحقق مى‌يابد و هركس چنين شد در اين

آثار الباقيه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۱۷۸

[۱۱۶] (۱)- بل كان حنيفا مسلما

دادرسی داد برده وگرنه داد باخته است.

اکنون به گفتار خود برگردیم و گوییم همانطور که در وصول به حقیقت تاریخ ایرانیان و اهل کتاب شک روی می‌دهد تاریخ دیگر امم نیز با شکوک کمتر از آن بدست نمی‌آید و کتب سیره پادشاهان یمن و اعراب لخمی و آل جفنه را با مدت سلطنت هریک متضمن است ولی هیچ دو روایت را باهم یکسان در این تواریخ و سنوات نمی‌یابیم اما ملوک یمن پس از آنکه بنی قحطان در یمن جمع شدند سلطنت را به حمیر دادند و او عبد شمس بن یشحب بن یعرب بن قحطان است و گفته‌اند که یعرب اول کسی است که به عربی سخن راند و با تحیه و درودی که به پادشاهان فرستاده می‌شود تحیت و درود پذیرفت و او را چنین گفتند ابیت اللعن و انعم صباحا و گویند که او در پیری مرد و اولاد او سلطنت را بارث بردند و جزء پادشاهان نبودند بلکه رؤسائی و فرمانروایانی محسوب می‌شدند تا آنکه قرنهایی گذشت و ریاست بدست حارث رائش افتاد و او خود را پادشاه و تبع خواند زیرا اهل یمن او را تبعیت کردند و چنانکه گفته‌اند این شخص با پنج پشت فاصله به حمیر میرسد و جدول ملوک حمیر یمن این است.

جدول پادشاهان حمیر یمن

مدت سلطنت هریک/ مجموعه سالها

حمیر بن سبا و او عبد شمس بن یشحب بن یعرب بن قحطان است و از اینرو سبا نامیده شد که نخستین کس بود که سبی (اسیر) را به خاک یمن آورد/ قفد/ ۱۸۴

دوران فترت

تبع اول و او حارث رائش بن سداد بن الملطاط است و از اینرو رائش نامیده شد که به مردم اکرام و انعام بسیاری کرد و لقمان صاحب کرکس‌ها در عهد او بود و گویند لقمان دو هزار و چهارصد و پنجاه و هفت سال عمر کرد/ قكه/ ۳۰۹

ذو المنار ابرهۀ بن حارث و وجه این نامگذاری آنست

که هنگامی که به جنگ بیرون میشد در راه خود منار قرار می‌داد (منار یعنی جای آتش تا راه گم نشود)/ قلج/ ۴۴۲

افریقیس بن ابرهه و او کسی است افریقا را در سرزمین بربر بنا کرد/ قسلد/ ۶۰۶

برده، ذو الاذعار بن افریقیس که با زنگیان جنگ کرد و مردم از اسارت او ترسیدند و از این رهگذر ذو الاذعار نامیده شد/ كه/ ۶۳۱

هداد بن شراحیل هدهاد/ عه/ ۷۰۶

بلقیس دختر هداد خلیفه سلیمان بن داود علیهما السلام در یمن/ کد/ ۷۳۰

یاسر ینعم عموی بلقیس و وجه تسمیه او به ینعم این است که پس از زوال پادشاهی به مفارقت بلقیس با قیام به امر مملکت بمردم انعام کرد/ فه/ ۸۱۵

ابو کرب شمر یرعش بن افریقیس که دارای ارتعاش دست برد و برای دو گیسو که داشت ذو القرنین نامیده شد و گویند بشتاسب بدست رستم او را کشت/ لز/ ۸۵۲

ابو ملک بن شمر/ نه/ ۹۰۷

الاقرن بن ابی ملک تبع دوم/ نج/ ۹۶۰

ذو حسبان بن الاقرن/ ع/ ۱۰۳۰

تبع الاکبر بن اقرن/ قسج/ ۱۱۹۳

ملیککرب بن تبع و گفته‌اند ملک کلی کرب/-

تبع اسعد بن ملکیکرب و او تبع اوسط است و قوم او او را کشتند و در قرآن این تبع مذکور است/-/-

پسرش حسان بن تبع/ له/ ۱۳۲۸

برادرش عمرو بن تبع موثبان و وجه تسمیه آنست که

او همواره بستری بود و او را ذو الاعواد نیز می‌گفتند زیرا بسیار بیمار می‌شد و با تختی که حمل می‌کردند حرکت می‌کرد/ فد/ ۱۳۱۲

عبد کلال بن مثوب که در پنهان مسیحی بود/ ع/ ۳۳۸۲

تبع الاصغر بن حسان که یهودی شد و به این کیش مردم را دعوت کرد و او همان کسی است که خواهرزاده خود آکل المرار را بر معد پادشاه کرد/ سج/ ۱۴۴۵

مرثد بن عبد کلال/ عد/ ۱۵۱۹

دوران فترتی است که ملوک حمیر متفرن شدند/ شک/ ۱۸۳۹

ولیمهٔ بن مرثد/ ما/ ۱۸۸۰

ابرههٔ بن الصباح معاصر شاپور ذو الاکتاف/-/-

حهبان بن مخرث/ لز/ ۱۹۱۷

الصباح بن ابرهۀ بن الصباح/ عج/ ۱۹۹۰

حسان بن عمرو بن تبع/ لب/ ۲۰۲۲

ذو الشناتر و معنای این لفظ در لغت یمن به معنای صاحب دو گوشوار است و او از خانواده شاهی نبود/ لو/ ۲۰۵۸

ذو نواس حریب بن قطن از اینرو ذو نواس نامیده شد که دارای/ نر/ ۲۱۱۰

دو گیسو بود که بر روی شانه‌اش در حرکت بودند و صاحب اخدود[۱۱۷] و ناصر یهود/ له/ ۱۱۴۹

بود و از حبشیان شکست خورد و به دریا پناه آورد و هلاک شد/ لط/ ۲۱۸۸

ذو جدن/ کط/ ۲۲۱۷

حبشیان که بر یمن چیره گشتند و ایرانیان پس از آنکه آنانرا بیرون کردند

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۱۸۱

ارياط بن صحم/ ک

ابن بکسوم ابرهۀ الاشرم/ کج

پسر او بکسوم/ یز

مسروق بن ابرهه/ یب

سپس و هرز وارد یمن شد و از حرب الفجار ده سال گذشته بود و او باسیف بن ذی یزن به یمن رفت.

و هرزواو خرزاد بن داربهار بن انسی بن جاماسب بن فیروز پادشاه است نیشحان

خرزادانشهر

انوشجان

مرزبان

پسرش خرخسرو

---

[۱۱۷] (۱)-« قتل اصحاب الاخدود» به تفاسیر رجوع شود.

بادان پسر ساسان الجرور ن ب الجرون بن بلاش بن جاماسب بن فیروز پادشاه و او با فیروز دیلمی کذاب عنسی را کشت

اما ملوک آل جفنه پس از آنکه در یمن تقریبا پانصد سال پیش از اسلام سیل عرم آمد و اعراب متفرق شدند بنو قضاعه بسوی شام رو آوردند و قومی از آنان ملک بن فهم ابن تیم اللّٰه بن اسد بن وبرهٔ بن قضاعه را بر خود شاه گردانیدند و آنان پادشاهان خویش را ضجاعمه می‌نامیدند تا آنکه مزاقبه بر این ملوک چیره شدند و اول پادشاه از این دسته جفنهٔ بن عمرو بن مزیقیا بن عامر بن ماء السماء بن حارثهٔ العظریف بن امرء القیس البطریق بن ثعلبهٔ بن مازن بن ازد بن غوث است و مزاقبه بمناسبت نام مزیقیا می‌باشد و سبب این نام‌گذاری آنست که دوحله را که او می‌پوشید تمزیق و پاره می‌کردند تا دیگری نپوشد. و برخی گفتند چنین نیست بلکه وجه تسمیه آنست که چون اقوام ازد متفرق شدند در عهد او بود که از هم تمزیق و پاره‌پاره و دسته‌دسته گشتند و نیز آنانرا غسانیه و آن جفنه نامیدند و آنان عمال قیاصره بر عرب شام بودند و جفنه که نخستین پادشاه از این قوم است از طرف نسطزوس قیصر روم باین منصب رسید و تواریخ آنان ضمن این جدول است.

جدول آل جفنه پادشاهان غسانی

/ مدت پادشاهی هریک/ مجموعه‌ی سالها/ شماره‌ی آنان

سالها/ ماهها/ سالها/ ماهها

جفنه/ مه/ ج/ ۴۴/ ج/ ۱

عمر بن جفنه/ ه/ ۰/ ۴۹/ ج/ ۲

پسر او ثعلبهٔ بن عمرو از طرف دیقیوس صاحب اصحاب کهف شاه بود/ یز/ ۰/ ۶۶/ ج/ ۳

حارث بن ثعلبهٔ/ ک/ ۰/ ۸۶/ ج/ ۴

جبلهٔ بن حارث/ ی/ ۰/ ۹۶/ ج/ ۵

حارث بن جبلهٔ/ ی/ ۰/ ۱۰۶/ ج/ ۶

منذر بن حارث/ ج/ ۰/ ۱۰۹/ ج/ ۷

برادرش نعمان بن حارث/ یه/ و/ ۱۲۴/ ط/ ۸

برادرش منذر بن حارث/ یج/ ه/ ۱۲۷/ ط/ ۹

برادرش جبلة بن حارث/ لد/ ه/ ۱۷۱/ ط/ ۱۰

برادرش ايهم بن حارث/ ج/ ه/ ۱۷۴/ ط/ ۱۱

برادرش عمر بن حارث پسر ماديه ذی القرطين/ كو/ ب/ ۲۰۰/ يا/ ۱۲

جفنة بن منذر بن حارث پسر مارية/ ل/ ۰/ ۲۳۰/ يا/ ۱۳

برادرش نعمان بن منذر/ ا/ ۰/ ۲۳۱/ يا/ ۱۴

نعمان بن عمر بن منذر/ كز/ ۰/ ۲۵۸/ يا/ ۱۵

پسرش جبلة بن نعمان/ يو/ ۰/ ۲۷۴/ يا/ ۱۶

نعمان بن ايهم بن حارث ابن مارية/ كا/ ۰/ ۲۹۵/ يا/ ۱۷

حارث بن ايهم/ كب/ ه/ ۲۱۸/ د/ ۱۸

پسرش نعمان بن حارث/ يح/ ۰/ ۲۲۶/ د/ ۱۸

پسرش منذر بن نعمان/ يط/ ۰/ ۲۵۵/ د/ ۲۰

برادرش عمر بن نعمان/ لج/ د/ ۲۸۸/ ح/ ۲۱

برادرش حجر بن نعمان/ يب/ ۰/ ۴۰۰/ ح/ ۲۲

حارث بن حجر/ كو/ ۰/ ۴۲۶/ ح/ ۲۳

پسرش ابو شمر جبلة بن حارث/ يز/ ا/ ۴۴۳/ ط/ ۲۴

پسرش حارث بن جبلة/ كا/ ه/ ۴۶۵/ ب/ ۲۵

پسرش ابو كرب نعمان بن حارث و لقبش قطام/ لز/ ج/ ۵۲۹/ ه/ ۲۶

ايهم بن جبلة بن حارث بن ابی شمر/ كو/ ب/ ۵۲۹/ ر/ ۲۷

برادرش منذر بن جبلة/ يج/ ۰/ ۵۴۲/ ز/ ۲۸

برادرش شراحیل بن جبلهٔ/ که/ ج/ ۵۶۷/ ی/ ۲۹

برادرش عمرو بن جبلهٔ/ ی/ ب/ ۵۷۸/ ۰/ ۳۰

جبلهٔ بن حارث بن ابی شمر/ د/ ۰/ ۵۸۲/ ه/ ۳۱

جبلهٔ بن ایهم بن جبلهٔ بن حارث/ ج/ ۰/ ۵۸۵/ ه/ ۳۲

ابن ماریه که اسلام آورد و سپس مسیحی شد

در پیش گفتیم که چون سیل عرم آمد اعراب پراکنده شدند و طائفه‌ای به شام رفتند چنانکه گفته شد و اخبار آنانرا بیان کردیم و طائفه‌ای هم به عراق رفتند و ملک بن فهم بن غنم بن دوس بن عدنان بن ازدی بر آنان شاهی کرد در زمانی که ملوک طوائف بود.

گفته‌اند که انبار و حیره در زمان بخت نصر بنا گشت و در عهد او آباد شد و پس از هلاکش مردم حیره به انبار رفتند و انبار آباد و معمور گشت و حیره ویران شد و نزدیک پانصد و پنجاه سال خراب ماند.

سپس پادشاهان لخمی که از معد بودند به حیره فرود آمدند و حیره قریب پانصد و سی و چند سال آباد ماند تا آنکه اعراب مسلمان به کوفه آمدند و نخستین کس که از آل لخم به حیره آمد عمرو بن عدی بن نصر بن ربیعهٔ بن حارث بن مالک بن غنم بن ثمارهٔ بن لخم بود و او عمرو بن رقاش دختر ملک بن فهم بن غنم بن دوس بن عدنان

بود و هرکس که پس از عمرو بن عدی از آنان حکومت داشت نماینده‌ی ساسانیان بود که بر عرب عراق حکمروایی می‌کرد چنانکه آل جفنه عمال پادشان روم بر عرب شام بودند و برخی از مؤرخان گفته‌اند که مدتی از زمان، فترت میان این ملوک بود و پاره‌ای این مطلب را انکار کردند و جمعی بر شمار پادشاهان افزوده و دسته‌ای از شمار آنان کاستند و در مدت سلطنت آنان همین اختلافات راه یافت و یکی از این ملوک نعمان بانی قصر خورنق است که به سیاحت و گردش در زمین پرداخت و از نظرها پوشیده ماند و کسی را از او آگاهی نشد و عدی بن زید در شعر خود باین قضیه اشارت کرده و گوید:

و تبین رب الخورنق — اذا شرف یوما و للهدی تفکیر

سره حاله و کثرهٔ ما یملک — و البحر معرضا و السدیر

فارعوی قلبه فقال ما غبطهٔ — حی الی الممات یصیر

جدولی که مشتمل بر این ملوک باشد به شرح زیر است:

پادشاهان معد که از بنی لخم بودند و در حیره سکونت گزیدند

/ مدت پادشاهی هریک/ مجموع سالها

ملک بن فهم بن غنم بن دوس که از ازد بود/ ک/ ۲۰

جذیمهٔ الابرش بن ملک منادم الفرقدین وزباء خواهر جذیمهٔ/ س/ ۸۰

که دختر مالک باشد با این دو تن پادشاهی کرد سپس عمرو بن عدی لخمی در حیره اقامت گزید تا آنکه اردشیر پسر بابک به شاهی رسید./ صه/ ۱۷۵

پس از این مدت تا نوبت شاهی به شاپور رسید./ ید ی/ ۱۸۹

پس از این مدت تا آنکه در زمان شاپور بدرود زندگی گفت/ ح ب/ ۱۹۸

امرء القیس بن عمرو البدء که مسیحی گشت و او امرء القیس اول است/ قید/ ۳۱۲

عمرو بن هند و او پسر امرء القیس البدء است/ ل/ ۳۴۲

اوس بن قلام بن بطینا بن جمیهر بن لحیان عملیقی تا آنکه جحجبا- بن عتیک بن لخم که یکی از بنی فاران بن عمرو بن عملیق است به او شورش کرده او را کشت و پادشاهی به آل نصر برگشت/ ه/ ۳۴۷

امرء القیس بن عمرو بن هند محرّق اول/ که/ ۳۷۲

نعمان بن امرء القیس که یک چشم داشت و بانی خورنق است و پارسایی گزید و به سیاحت پرداخت/ ل/ ۴۰۲

منذر بن نعمان بن امرء القیس/ مد/ ۴۴۶

اسود بن منذر بن نعمان/ ک/ ۴۶۶

منذر بن، منذر بن نعمان/ ز/ ۴۷۲

نعمان بن اسود بن منذر/ د/ ۴۷۷

پس از او ابو یعفور بن علقمه ذمیلی جانشین او گشت و ذمیل بطن و خانواده‌ای از لخم بودند/ ج/ ۴۸۰

منذر بن ماء السماء و او منذر بن امرء القيس است معروف به ذو القرنين/ مط/ ۵۲۹

فترت

عمرو بن منذر بن ماء السماء مضرّط الحجاره و او محرّق دوم است تا زمانی که پیغمبر ما متولد شد/ ح ح/ ۵۳۷

پس از آن/ زد/ ۵۴۵

برادرش قابوس بن منذر/ د/ ۵۴۹

فیشهرت ایرانی در زمان انوشیروان/ ا/ ۵۵۰

منذر بن منذر برادر عمرو/ د/ ۵۵۴

ابو قابوس نعمان بن منذر بن منذر قاتل عبید بن ابرص و نابغه‌ی ذبیانی و او آخرین پادشاه از سلاطین لخمی بود و کسری زیر پای فیل او را در ساباط کشت/ کب/ ۵۷۶

ایاس بن قبیصهٔ طائی و نخیرگان ایرانی با او بود/ ط/ ۵۸۵

آزاد به ماهیان بن مهر بنداذ همدانی/ بز/ ۶۰۲

منذر بن نعمان بن منذر که معروف به مغرور است و روز جوانا کشته شد/ ح/ ۶۰۲

اگرچه این مدت‌ها را چنانکه یافته‌ایم در اینجا آورده‌ایم ولی فترت‌ها و فاصله‌ها که میان آنهاست بهمان منوال است که در پیش گفته‌ایم و در برخی کتب آمده که آل ربیعهٔ بن نصر پس از تبع اسعد در یمن حکومت کردند و او تبع بن حسان خواهرزاده خویش حارث بن عمرو الکندی را که به آکل المرار معروف است بر مردم یمن پادشاه کرد و تبع اسعد هنگامی که به حیره رسید هرکس را از پادشاهان لخمی در آنجا یافت از دم تیغ گذرانید و برای این احوال و مدت سلطنت آنان تاریخی بدست نیامده و گمان می‌برم که نتوان بیش از آن اندازه که من یافته‌ام بر این گفتار چیزی افزود و برحسب آنچه در پیش گفته‌ام واجب است که تواریخ اسلام و ایام خلفا را در اینجا بیاورم و عنان قلم را به ذکر هجرت برگردانم تا آنکه همه تواریخ اسلامی روشن شود

تواریخ کارهای پیغمبر (ص) احوال پیغمبر و کارهای او در مدت زندگی

پیغمبر پنجاه روز پس از ورود اصحاب فیل به مکه متولد شد و آن شب دوشنبه هفدهم دیماه بود و چهل و دو سال از سلطنت انوشیروان گذشته بود که روز بیستم نیسان سال هشتصد و هشتاد و دو اسکندری است چنانکه در تاریخ محمد بن موسی خوارزمی آمده

مدت میان کارهای او/ مجموعه سالها سالها/ ماهها/ روزها/ سالها/ ماهها/ روزها

تا زمانی که دایه‌اش حلیمه او را به مادرش دختر وهب بن عبد مناف بن زهرة بن کلاب بن مره رد کرد/ ه/ ۰/ ب/ ۵/ ۰/ ب

تا زمانی که مادرش او را به دیدن دائی‌های او که در مدینه بودند برد/ ا/ ۰/ ۰/ ۶/ ۰/ ب

تا زمانی که مادرش در ابواء مرد و او با مادر خود بود/ ۰/ ا/ ۰/ ۶/ ا/ ب

تا زمانی که ام ایمن پس از مرگ مادرش به مکه آمد/ ۰/ ۰/ ه/ ۶/ ا/ ز

تا زمانی که جدش عبد المطلب بدرود زندگی گفت/ ا/ ی/ که/ ۸/ ۰/ ب

تا زمانی که عمویش ابو طالب او را به بصری شام برد و بحیرای راهب او را دیده گفت در نگهداری او کوشش کنید زیرا این شخص پیغمبر است/ د/ ۰/ ۰/ ۱۲/ ه/ ب

تا زمانی که در حرب الفجار حاضر شد و این جنگ در عکاظ در ماه حرام میان قریش و کنانه روی داد/ ح/ ۰/ ۰/ ۲۰/ ۰/ ب

تا زمانی که خدیجه به تجارت او را به شام گسیل داشت و نسطورس راهب درحالی‌که ابری بر او سایه انداخته بود ویرا دید و گفت این پیغمبر است/ د/ ط/ و/ ۲۴/ ط/ ح

تا زمانی که با خدیجه دختر خویلد ازدواج کرد/ ۰/ ب/ ک/ ۲۴/ یا/ کح

تا زمانی که برای ساختمان کعبه حضور یافت و قریش به حکمش رضایت دادند/ ی/ ۰/ ۰/ ۲۴/ یا/ کح

تا زمانی که خداوند او را به پیامبری برای نوع بشر برانگیخت و آن روز دوشنبه بود/ ه/ ۰/ ۰/ ۳۹/ یا/ کح

تا زمانی که قریش دیدند برای آنکه آیتی و نشانه‌ای برای او باشد ستارگان می‌ریزند/ ه/ ۰/ ک/ ۴۰/ یا/ یح

تا زمانی که قریش او را بیرون کردند و در شکاف کوهی محصور شد/ ه/ یا/ ا/ ۴۵/ یا/ یط

تا زمانی در حصار شکاف کوه ماند تا وقتی که از آن

خارج شد/ ج/ ۰/ ۰/ ۴۸/ یا/ یط

تا زمانی که عمویش ابو طالب فوت کرد/ ۰/ و/ ۰/ ۴۹/ ه/ یط

تا زمانی که خدیجه دختر خویلد وفات کرد/ ۰/ ۰/ یج/ ۴۹/ و/ ب

تا زمانی که به طائف رفت و زید بن حارثه با او بود/ ۰/ ج/ و/ ۴۹/ ط/ ح

مدتی در طائف ماند تا به مکه برگشت و در جوار مطعم بن عدی ماند/ ۰/ ا/ ب/ ۴۹/ ی/ ی

تا زمانی که جنیان نصیبین بر او وارد شدند و در حجون اسلام آوردند و آنان سیصد تن بودند/ ۰/ ج/ ۰/ ۵۰/ ا/ ی

تا زمانی که از میان زمزم و مقام به بیت المقدس شبانه سیر کرد/ ا/ و/ ۵۱/ ز/ یو

تا آغاز روز اول سالی که از مکه به مدینه هجرت کرد/ ا/ ب/ ا/ ۵۲/ ط/ نز

تا زمانی که برای فرق میان نماز مقیم با مسافر دو رکعت بر نماز افزوده شد/ ۰/ ا/ د/ ۵۲/ ی/ کا

تا زمانی که میان مهاجرین و انصار و میان خود و پسر عمویش علی بن ابیطالب صیغه‌ی برادری خواند/ ۰/ ه/ ۰/ ۵۲/ ج/ کا

تا زمانی که با عایشه دختر ابی بکر صدیق زفاف کرد/ ۰/ ۰/ که/ ۵۲/ د/ یو

تا زمانی که فاطمه را به علی داد/ ۰/ د/ یه/ ۵۲/ ط/ ا

تا زمانی که به جنگ ودان رفت تا به ابواء رسید/ ۰/ ۰/ یج/ ۵۲/ ط/ یط

تا زمانی که به جنگ رفت و متعرض قافله قریش شد و امیهٔ بن خلف در این قافله بود/ ۰/ ا/ ج/ ۵۳/ ن/ کب

تا زمانی که در طلب کرز بن جابر بیرون شد تا به بدر رسید/ ۰/ ۰/ ک/ ۵۳/ یا/ یب

تا زمانی که جنگ کرد و متعرض قافله قریش شد و آن جنگ عشیره بود/ ۰/ ا/ یب/ ۵۴/ ۰/ کد

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۱۸۹

تا زمانی که خداوند روزه‌ی ماه رمضان را با دیدن هلال واجب گردانید/ ۰/ ا/ یز/ ۵۴/ ب/ یا

تا زمانی که قبله از بیت المقدس به کعبه برگردانیده شد/ ۰/ ۰/ یج/ ۵۴/ ب/ کد

تا زمانی که به جنگ بدر بیرون شد و با مشرکین جنگید و بر آنان چیره شد/ ۰/ ا/ ب/ ۵۴/ ج/ کو

تا زمانی که به جنگ بنی قینقاع رفت/ ۰/ ۰/ یج/ ۵۴/ ه/ ید

تا زمانی که به غزوة السويق در طلب ابی سفيان بيرون شد/ ٠/ا/ ٠/ ۵۴/ د/ يد

تا زمانی که رقيه دختر رسول خدا که زن عثمان بن عفان بود فوت کرد/ ٠/ ٠/ يه/ ۵۴/ د/ کط

تا زمانی که علی بن ابيطالب با فاطمه زفاف کرد/ ٠/ ٠/ يو/ ۵۴/ و/ يه

تا به غزوه بن سليم به کدر رفت/ ٠/ا/ ه/ ۵۴/ ز/ ک

تا به غزوه‌ی غطفان رفت که به غزوه‌ی ذی امر معروف است/ ٠/ ب/ ٠/ ۵۴/ ط/ ک

تا زمانی که عثمان دختر پيغمبر را که ام کلثوم بود گرفت و با او زفاف کرد/ ٠/ ج/ و/ ۵۵/ ب/ کو

تا زمانی که حفصه دختر عمر بن خطاب را گرفت/ ٠/ ب/ ح/ ۵۵/ ب/ کط

تا زمانی که دختر خديجه‌ی هلاليه را گرفت و او ام المسا- کين ميباشد/ ٠/ ٠/ ک/ ۵۵/ ح/ يط

تا زمانی که حسن بن علی ع متولد شد/ ٠/ ٠/ د/ ۵۵/ ح/ کد

تا زمانی که به جنگ عهد رفت و در آنجا بود که روی او مجروح گشت/ ٠/ ٠/ کب/ ۵۵/ د/ و

تا زمانی که به غزوه‌ی بنی النضير رفت/ ٠/ د/ ی/ ۵۵/ ح/ کو

تا زمانی که حسين بن علی سيد الشهداء متولد شد/ ٠/ ه/ ک/ ۵۶/ ب/ يو

تا زمانی که با ام سلمه دختر ابی امية ازدواج کرد/ ٠/ ب/ يا/ ۵۶/ ز/ کز

تا به غزوه ذات الرقاع رفت و در آنجا نماز خوف و ترس خواند/ ٠/ ب/ ک/ ۵۶/ ز/ يز

تا به غزوه‌ی دومة الجندل رفت و رنجی نديد/ ٠/ ب/ د/ ۵۶/ ط/ کا

تا به جنگ بنی المصطلق بيرون شد و آنان از خزاعه بودند و اسيرشان کرد و در اين حادثه بود که به عايشه تهمت و افترا زدند/ ٠/ ه/ ج/ ۵۷/ ی/ کد

تا زمانی که غزوه‌ی خندق روی داد و با ابو سفيان رئيس کافران جنگيد/ ٠/ ب/ ک/ ۵۷/ ه/ يد

تا به غزوه‌ی بنی قريظه رفت/ ٠/ ٠/ ح/ ۵۷/ ه/ کب

تا زمانی که با زينب دختر جحش ازدواج کرد/ ٠/ ٠/ ک/ ۵۷/ و/ يب

تا زمانی که با عسفان و با بنی لحی از هزیل جنگید/ ۰/ ج/ ۰/ ۵۷/ ط/ یب

تا زمان جنگ ذی قرد که یکی از آبهای بنی فزاره است تا زمانی که یکی درندگان نزد او آمده و خواست طعمه را بآنان فرض گرداند/ ۰/ ۰/ ید/ ۵۷/ یا/ ه

تا زمانی که شیرویه به پدرش انوشیروان حمله کرده و او را کشت/ ۰/ ۰/ و/ ۵۷/ یا/ یا

تا زمانی که خشگسالی شد و به استسقاء رفت/ ۰/ د/ ۰/ ۵۸/ ج/ یا

تا زمانی که به عمره‌ی حدیبیه رفت و با مشرکان برای دهسال صلح کرد/ ۰/ا/ کا/ ۵۸/ ه/ ب

تا زمانی که نمایندگانی به سوی قیصر و کسری و مقوقس فرستاد/ ۰/ا/ ید/ ۵۸/ و/ یو

تا زمانی که به جنگ خیبر رفت/ ۰/ د/ و/ ۵۸/ ی/ کب

تا زمانی که برای قضاء عمره حدیبیه عمره‌ی قضیه را بجای آورد/ ۰/ و/ ی/ ۵۹/ ه/ ب

تا زمانی که میمونه دختر حارث را در حال احرام گرفت/ ۰/ ۰/ کب/ ۵۹/ ه/ کد

تا زمانی که زینب دختر جحش فوت کرد/ ۰/ ج/ ۰/ ۵۹/ ح/ کد

تا زمانی که با مکیان جنگید و به زور مکه را گشود/ ۰/ و/ یح/ ۶۰/ ح/ یب

تا زمانی که بتها را شکست و بتخانه آنان را ویران ساخت/ ۰/ ۰/ ید/ ۶۰/ ج/ کز

تا زمانی که به جنگ حنین رفت و دژهای آنرا گشود و اهلش را اسیر کرده و اموالشان را گرفت/ ۰/ ۰/ا/ ۶۰/ د/ ید

تا زمانی که به جنگ طائف رفت و مردم آنجا را محاصره کرد/ ۰/ ۰/ یز/ ۶۰/ د/ ید

تا زمان ازدواجش با ملیکه بنت داود و پناه بردن او از پیغمبر/ ۰/ ۰/ یه/ ۶۰/ د/ کط

تا زمانی که با فاطمه دختر ضحاک ازدواج کرد و او از پیغمبر بخداوند پناه برد/ ۰/ ۰/ یه/ ۶۰/ ه/ ید

تا زمانی که ماریه‌ی قبطی پسر او ابراهیم را زایید/ ۰/ا/ ی/ ۶۰/ و/ کد

تا زمانی که به جنگ تبوک رفت/ ۰/ و/ ک/ ۶۱/ا/ ید

تا زمانی که نجاشی در حبشه مرد و پیغمبر در مدینه بر او نماز خواند/ ۰/ ۰/ یه/ ۶۱/ا/ کط

تا زمانی که دخترش ام کلثوم زن عثمان وفات کرد/ ۰/ ۰/ كه/ ۶۱/ ب/ كد

تا زمانی که ابو بکر مسلمانانرا به حج برد و سوره‌ی برائت نازل شد و علی ع آنرا بر مردم خواند/ ۰/ ج/ كه/ ۶۱/ و/ يط

تا زمانی که پسرش ابراهیم مرد و آفتاب گرفت/ ۰/ ی/ يح/ ۶۲/ ه/ ز

تا زمانی که به حجة الوداع رفت و نسئی را حرام کرد/ ۰/ ا/ يب/ ۶۲/ و/ يط

تا زمانی که مریض شد و در همان مرض رحلت فرمود/ ۰/ ب/ و/ ۶۳/ ح/ كه

زمانی که مریض بود تا جانرا تسلیم جان‌آفرین کرد/ ۰/ ۰/ يد/ ۶۲/ ط/ ط

تا زمانی که در خانه‌ی عایشه به خاک سپرده شد/ ۰/ ۰/ ب/ ۶۲/ ط/ يا

پس از این جداول، جداول دیگری است که از هجرت پیغمبر ع آغاز میشود که جداول مدت خلافت خلفا و فتوحی را که در ایام آنان شد به دنبال دارد و پس از آن نوبت ۲ جدول امرا و ملوک می‌رسد و بعدا جدول امامان بنی عباس است و کنیه‌های آنانرا نیز باین جدول ملحق ساختیم زیرا کنیه از اختصاصهای قوم عرب است که مقام و منزلت کوچکانرا با ذکر آن بزرگ می‌سازند و با ذکر کنیه از نسبت بزرگان بی‌نیاز میشوند و القاب بنی عباس را نیز مذکور داشتیم چه، بنی مروان را لقب پسندیده‌ای نبود و جز ناقص و حمار و مانند آن لقبی دیگر نداشتند و یزید بن ولید را ناقص لقب دادند برای اینکه عطاهای مردم را نقص کرد و مروان را حمار لقب دادند بدین سبب که در جنگ مانند خر صبر و پافشاری داشت و گفته‌اند سبب این لقب آنست که در سال تولد او بازار خرید و فروش خر رواج داشت و برخی دیگر گفته‌اند علت این است که داعیان به بنی عباس در ایام بنی امیه می‌گفتند خداوند با مروان عده افرادی را، که صاحب حمار مذکور پس از صد سال زنده شد[118]، باین اندازه تکمیل خواهد کرد و چون او به سلطنت رسید داعیان بنی عباس گفتند اکنون درست صد سال شده و دعوت پنهان را آشکار ساختند جداول موعود بشرح ذیل است:

نامهای خلفا و فتوحی که در عهد آنهان شده

هجرت پیغمبر علیه السلام از مکه به مدینه

در مدینه به وصف مهاجر ماند تا در آنجا رحلت فرمود

صدّیق عبد اللّه بن ابی قحافه از بنی تیم بن مره بود و نامش در جاهلیت عبد الكعبه بود

[118] (۱)- در این قسمت به تفسیر این آیات رجوع فرمایید او كالذی مر علی قرية الخ

تا زمانی که اعراب مرتد شدند و طلیحهٔ بن خویلد دعوی نبوت کرد

تا آغاز پادشاهی یزدگرد پسر شهریار

تا زمانی که فاطمه علیها السلام فوت فرمود

تا زمانی که خالد بن ولید پس از جنگی خونین با صلح یمامه را گشود

تا زمانی که ابو بکر امرای لشگر را برای جنگ با شامیان فرستاد

تا ورود خالد بن ولید به عراق و صلح او با ابن طلوبا در قربات

تا روبرو شدن مسلمانان با رومیان و شکست رومیان در فحل

تا جنگ اجنادین در فلسطین و هزیمت رومیان

تا فوت ابو بکر و بیعت عمر فاروق رضی اللّه عنهما

آثار الباقیه / ترجمه، متن‏ج‏۱، ص: ۱۹۴

تا ابو عبید کشته شد

تا زمانی که با جریر بن عبد اللّه بن مرزبان مذار جنگ کرده و او را شکست داد

تا زمانی که در نخیله با جریر مهران جنگ کرده و او را کشت و قومش را فرار داد

تا زمانی که پس از شش ماه محاصره با صلح دمشق را گشود

تا زمانی که عمر به بلاد نوشت که شبهای ماه رمضان را برخیزند

تا زمانی که حمص را پس از دو ماه محاصره با صلح گشود

تا زمانی که بعلبک را با صلح گشود

تا جنگ یرموک که سپاهیان روم دویست هزار تن بود و خداوند آنانرا شکست داد

تا فرار هرقل از انطاکیه به قسطنطنیه و از رومیان در جنگ چهل هزار تن کشته شدند و چهل هزار تن هم در رودخانه‌ها و گردنه‌ها به هلاکت رسیدند

تا زمانی که ماریه قبطیه فوت کرد

تا زمانی که در نوشته‌ها از اول هجرت تاریخ گذاشتند

تا زمانی که سعد بن ابی وقاص قادسیه را گشود و رستم را کشت

تا زمانی که سعد پس از یک ماه محاصره مدائن را گشود

تا زمان ورود اولین سپاه عرب در روم به سرداری میسرهٔ بن مسروق

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج‌۱، ص: ۱۹۵

تا ابو عبیده جرّاح جابیه را گشود

تا عمر بیت المقدس را از راه صلح گشود

تا زمانی که عیاض بن غنم با صلح سروج و و رهاء را گشود

تا زمانی که سعد کوفه را شهر گردانید و مردم را در آنجا سکنی داد

تا زمانی که عیاض رقه و آمد و تل موزن را با صلح گشود

تا زمانی که عمیر بن سعد عین الورده را گشود

تا زمانی که عمر مقام کنار دیوار کعبه را تا جای امروزی آن به عقب برگردانید

تا زمانی که معاویهٔ قیساریه را گشود و قریب صد هزار تن را در آنجا کشت

تا وقعه جلولا به دست سعد

تا زمانی که عیاض بن غنم نصیبین و طور عبدین و قروی را با صلح گشود و در این سال هرقل مرد

تا زمانی که عمر دواوین را تدوین و تهیه کرد

تا زمانی که عمرو بن عاص مصر و اسکندریه را گشود

تا زمانی که عمر یهود حجاز را از نجران به کوفه بیرون کرد. ظاهرا نصارای حجاز است مترجم

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج‌۱، ص: ۱۹۶

تا زمانی که عتبهٔ بن غزوان میسان و فرات را گشود

تا جنگ اول نهاوند و فرمانده لشگر نعمان بن مقرن بود که کشته شد

تا زمانی که یزدگرد به مرو گریخت

تا زمانی که عمرو بن عاص برقه را با صلح گشود

تا زمانی که ابو موسی اشعری کور اهواز را گشود و مغیرة بن شعبه آذربابگانرا

تا زمانی که ابو موسی اشعری با عمرو بن عاص اصطخر را گشودند

تا زمانی که عبد اللّه بن بدیل خزاعی همدان و اصفهان را گشودند

تا زمانی که قرظة بن کعب انصاری ری را گشود

تا زمانی که معاویه از راه صلح عسقلان را گشود

تا زمانی که عمر کشته شد

سپس نوبت شوری رسید

عثمان بن عفان تا زمانی که عبد اللّه بن ابی سرح افریقا را گشود

تا زمانی که اسکندریه گشوده شد و آن عام- الحصون بود و یزید ملعون در آنسال متولد شد

تا جنگ شاپور

تا غزوه افریقا و قنسرین

تا زمانی که عثمان مسجد رسول اللّه را وسعت داد

تا زمانی که برای دومین‌بار عبد اللّه بن عامر فارس را گشود

تا زمانی که معاویه ابو الاعور سلمی را برای مصالحه با اهل قبرس فرستاد

تا زمانی که سعید بن عاص با صلح طبرستان را گشود

تا زمانی که عبد اللّه بن عامر همه فارس را به استثنای شاپور گشود

تا زمانی که ربیع بن زیاد حارثی زرنج و زالق و کابل را گشود

تا زمانی که حبیب بن مسلمه فهری ارمینیه چهارم را گشود

تا آنکه عبد اللّه بن عامر نیشابور و دو طبس و کوهستان و مرو را گشود

تا زمانی که احنف بن قیس هراهٔ و مرو رود و شاهجان و هیاکله را با صلح گشود

تا زمانی که عبد اللّه بن خازم با صلح سرخس را گشود و پادشاه آنجا را کشت

تا زمانی که معاویه آنکارا را که از خاک روم محسوب میشود گشود

تا زمانی که عبد اللّه بن سعد بن ابی سرح برای دفعه دوم افریقا را گشود

تا زمانی که جریر بن عبد اللّه با ارمنستان جنگ کرد

تا زمانی که رومیان به پادشاه خود قسطنطین خروج کرده او را کشتند

تا زمانی که عثمان رضی اللّه عنه محاصره شد

مدتی که در محاصره بود تا کشته شد

سپس علی بن ابی طالب به خلافت رسید تا جنگ جمل در بصره

تا زمانی که به کوفه داخل شد

تا زمانی که در صفین با معاویه روبرو شد

تا زمانی که این دو تن در جنگ بودند

تا زمانی که حکمین نشستند و علی را از خلافت خلع کردند

تا زمانی که علی بن ابی طالب در نهروان با خوارج روبرو شد

تا زمانی که عبد الرحمن بن ملجم ضربتی به سر علی زده و علی علیه السلام را کشت

حسن بن علی تا زمانی که خلافت را به معاویه داد و از او پیروی کرد

سپس خلافت به حکومت و امارت بلکه به فرعونیت تبدیل یافت

آثار الباقیه / ترجمه، متن‏ج‏۱، ص: ۱۹۹

نامهای پادشاهان بنی امیه

کنیه‌های آنان سالها/ ماهها/ روزها/ سالها/ ماهها/ روزها

معاویة بن ابی سفیان از بنی امیه تا آنکه مرد/ ابو عبد اللّه/ یط/ ج/ که/ نط/ و/ یه

یزید بن معاویه تا حسین بن علی را در کربلا کشت/ ابو خالد/ ۰/ ه/ که/ س/ ۰/ ی

پس از آن تا مرد/ ج/ ب/ ه/ سج/ ب/ یه

معاویة بن یزید بن معاویه تا آنکه متواری شد/ ابو لیلی/ ۰/ ج/ کب/ سج/ و/ ز

عبد اللّه بن زبیر مدتی که در مکه بود و مروان حکم در شام/ ابو الحکم و/ ۰/ د/ ۰/ سج/ ی/ ز

عبد اللّه بن زبیر که از بنی اسد بن عبد العزی بود/ گفته‌اند ابو عبد الملک/ ح/ ه/ ۰/ عب/ ح/ ز

عبد الملک بن مروان تا آنکه عبد اللّه زبیر را کشت/ ابو بکر/ ا/ ب/ ج/ عج/ ه/ ی

پس از آن تا آنکه مرد/ ابو الولید/ یب/ د/ ه/ نه/ ط/ یه

ولید بن عبد الملک/ ابو العباس/ ط/ ز/ کط/ صه/ ه/ ید

سلیمان بن عبد الملک/ ابو ایوب/ ب/ ز/ کط/ صح/ ا/ یج

عمر بن عبد العزیز/ ابو حفص/ ب/ ه/ یح/ ق/ و/ کو

یزید بن عبد الملک/ ابو خالد/ د/ ۰/ ا/ قد/ و/ کز

هشام بن عبد الملک/ ابو الولید/ یط/ ح/ ط/ قکد/ ج/ و

ولید بن یزید بن عبد الملک تا آنکه کشته شد/ ابو العباس/ ا/ ب/ کا/ قکه/ ه/ کز

سپس فتنه روی داد/ ۰/ ب/ که/ قکه/ ح/ کب

آثار الباقیه / ترجمه، متن‏ج‏۱، ص: ۲۰۰

یزید بن ولید بن یزید ناقص چونکه عطایا را نقص و کم کرد/ ابو خالد/ ب/ ط/ قکه/ قکه/ یا/ ا

ابراهیم بن ولید بن عبد الملک تا آنکه مخلوع شد/ ابو اسحاق/ ۰/ ب/ یا/ قکو/ ا/ یب

مروان بن محمد بن مروان حکم تا آنکه سیاهپوشان (مسوده) ظهور کردند/ ابو عبد الملک/ ه/ ب/ ۰/ قلا/ ج/ یب

نامهای ائمه از بنی عباس

سفاح/ عبد اللّه بن محمد تا آنکه مروان را در عین الشمس کشت/ ابو العباس/ ۰/ ح/ ب/ قلا/ یا/ ید

پس از آن تا آنکه مرد/ د/ ۰/ ۰/ قله/ یا/ ید

منصور/ تا آنکه با برادرش عبد اللّه بیعت کردند/ ابو جعفر/ ۰/ ۰/ ید/ قله/ یا/ کح

عبد اللّه بن محمد بن علی بن عبد اللّه بن عباس تا آنکه مرد/ کا/ یا/ ح/ قز/ یا/ و

مهدی/ تا آنکه مردم با پسرش محمد بیعت کردند/ ابو عبد اللّه/ ۰/ ۰/ یب/ قز/ یا/ یح

محمد بن عبد اللّه بن محمد/ ی/ ا/ ه/ قسح/ ه/ کج

هادی/ تا زمانی که با پسرش موسی بن محمد بیعت کردند/ ابو محمد/ ۰/ ۰/ ح/ قسح/ ا/ ا

موسی بن محمد تا آنکه مرد/ ا/ ا/ یه/ قسط/ ب/ یو

رشید/ برادرش هارون بن محمد تا در طوس مرد/ ابو جعفر/ کج/ ب/ یو/ قصب/ ه/ ب

تا زمانی که با پسرش محمد بیعت کردند/ ابو جعفر/ ۰/ ۰/ یب/ قصب/ ه/ ید

امین/ محمد بن هارون تا آنکه از/ گفته شده/ ح/ ۰/ که/ قصه/ و/ ط

خلافت خلع شده و حبس گردید/ ابو عبد اللّه/ ۰/ ۰/ ب/ قصد/ و/ یا

عیسی بن ماهان

مأمون/ برادرش امین در مرو بود تا آنکه با ابراهیم بن مهدی بیعت کردند/ ابو العباس/ ح/ یا/ یا/ را/ ۰/ ه

مبارک/ ابراهیم بن مهدی در بغداد تا خلع شد و از دیده‏ها پنهان گردید/ ابو اسحاق/ ا/ یا/ یا/ رب/ یا/ یو

مأمون/ عبد اللّه بن هارون الرشيد تا در روم مرد/ ابو العباس/ يد/ ز/ ا/ رنو/ و/ يز

المعتصم باللّه برادر مأمون محمد بن هارون تا آنكه مرد/ ابو اسحاق/ ح/ ح/ ب/ ركو/ ب/ يط

الواثق باللّه پسر معتصم هارون بن محمد تا آنكه مرد/ ابو جعفر/ ٠/ ط/ د/ رلا/ يا/ كج

المتوكل- پسر او جعفر بن هارون تا آنكه على اللّه كشته شد/ ابو الفضل/ يد/ ط/ ط/ رمو/ ط/ ب

المنتصر باللّه پسر او محمد بن جعفر تا آنكه مرد/ ابو جعفر/ ٠/ و/ ا/ رمز/ ج/ ج

المستعين- احمد بن محمد بن هارون الرشيد باللّه در سر من راى بود تا آنكه به بغداد آمد/ ابو العباس/ ب/ ط/ رن/ ٠/ ج

تا زمانى با زبير بن جعفر بيعت شد/ ٠/ ٠/ ح/ رن/ ٠/ يا

المعتز باللّه تا زمانى كه مستعين خود را خلع كرده و پس از آن كشته شد/ ابو عبد اللّه/ ٠/ يا/ كب/ رنا/ ٠/ ج

زبير بن جعفر تا خود را خلع كرده و سپس كشته شد/ ج/ و/ كج/ رند/ و/ كو

آثار الباقيه / ترجمه، متن‏ج‏1، ص: ٢٠٢

المهتدى باللّه تا زمانى كه با محمد بن واثق بيعت شد/ ابو عبد اللّه/ ٠/ ٠/ ب/ رند/ و/ كح

محمد بن هارون تا زمانى كه برقعى خروج كرد/ ٠/ ا/ كج/ رند/ ح/ كو

پس از آن كشته شد/ ه/ ط/ كا/ رنه/ و/ يز

المعتمد- احمد بن جعفر تا زمانى كه على اللّه/ برقعى را كشت/ ابو العباس/ يح/ و/ يه/ رسط/ ا/ ب

پس از آن تا آنكه مرد/ ط/ ه/ ط/ رعح/ و/ يح

المعتضد- على اللّه احمد بن طلحه و ابو احمد- الموفق خوانده ميشد تا آنكه مرد/ ابو العباس/ ط/ ح/ كه/ رفح/ ج/ يج

المكتفى باللّه على بن احمد بن طلحه تا آنكه مرد/ ابو محمد/ و/ و/ كط/ رصه/ ى/ يب

المقتدر باللّه/ جعفر بن معتصد تا آنكه با عبد اللّه بن معتز بيعت كردند و به منتصف باللّه ناميده شد/ ابو الفضل/ ٠/ د/ ط/ رصه/ ب/ كا

پس از آن تا مدتى كه محبوس ماند و با برادرش محمد بيعت كردند/ ک/ ط/ كب/ شو/ ٠/ يد

القاهر باللّه/ محمد بن معتضد تا آنكه از شيرازه امور كشور از هم گسيخت ابو منصور/ ۰/ ۰/ ج/ شيو/ ۰/ يز

المقتدر باللّه/ جعفر بن معتضد براى دفعه دوم به خلافت رسيد تا آنكه كشته شد/ ابو الفضل/ ج/ ط/ يا/ شيط/ ط/ كح

القاهر باللّه/ محمد بن معتضد براى دفعه دوم خليفه شد تا خلع شد و به چشمان او ميل كشيدند/ ابو منصور/ ا/ و/ ز/ شكا/ د/ ه

الراضى باللّه/ محمد بن جعفر تا آنكه مرد/ ابو العباس/ و/ ى/ يا/ شكح/ ب/ يو

المتقى باللّه/ تا زمان بيعت ابراهيم بن مقتدر/ ابو اسحاق/ ۰/ ۰/ د/ شكح/ ب/ ك

ابراهيم بن جعفر تا آنكه خلع شد و به چشمانش ميل كشيدند/ ج/ ى/ كط/ شلب/ ا/ يط

المستكفى- باللّه عبد اللّه بن مكتفى تا آنكه خلع شد و به چشمانش ميل كشيدند/ ابو القاسم/ ا/ د/ ح/ شلح/ ه/ كب

المطيع للّه/ فضل بن جعفر تا خود را از خلافت خلع كرد و پسرش را بجاى خود منصوب كرد/ ابو القاسم/ كط/ د/ كا/ شسب/ و/ يح

الطائع باللّه عبد الكريم بن الفضل تا خلع شد و بينى او را بريدند/ ابو بكر/ يط/ ط/ يب/ شفب/ ز/ كه

القادر باللّه/ احمد بن اسحاق بن جعفر مقتدر/ ابو العباس

بنابر رأى منجمين هيچ‌يک از خلفاى اسلام و ملوک اين ملت نمى‌تواند بيشتر از بيست و چهار سال سلطنت كند، اما علت اينكه مطيع عباسى بقريب سى سال خلافت نمود اين است كه سلطنت در آخر ايام متقى و آغاز ايام مكتفى از آل عباس به آل بويه انتقال يافت و تنها رياستى كه در دست بنى عباس ماند امرى دينى و اعتقادى بود نه آنكه سلطنت دنيوى باشد چنانكه رأس الجالوت در نزد يهود فقط رياست دينى دارد بدون اينكه ملک و سلطنتى دارا باشد و در زمان ما اشخاصى كه از بنى عباس بخلافت قائمند بنابر رأى اهل نجوم رئيس اسلام‌اند نه آنكه پادشاه باشند و منجمان از زمانهاى خيلى دور بر اين رأى بودند كه خلافت و سلطنت از دست پسران عباس بيرون خواهد رفت چنانكه در كتاب احمد بن طيب سرخسى در قران نحسين در

برج سرطان اين مطلب بطور آشكار گفته شده، كنگه هندى منجم رشيد تصريح نموده كه سلطنت از دست بنى عباس خارج مى‌گردد و به مردى كه از اصفهان خروج خواهد كرد منتقل مى‌شود و اين خبر بوقتى كه على بن بويه ملقب به عماد الدوله در اصفهان خروج كرد منطبق مى‌شود.

ذکر القابی که بنی عباس به طرفداران خود داده‌اند

بنی عباس پس از آنکه اعوان خود را با القاب دروغین ملقب ساختند و فرقی میان دوست و دشمن خود نگذاشتند دولت و سلطنت آنان ضایع گشت و چون در دادن القاب افراط کردند احتیاج یافتند که برای حاضران در خدمت و در دربار خود فرقی و تمیزی قائل شوند این بود که به آنها دو لقب دادند و چون این خبر شهرت یافت آنانکه از حضور غائب بودند مایل شدند که مانند دسته پیشین دو لقب داشته باشند و آوردن واسطه‌ها و بذل مال یک لقب دیگر از خلیفه گرفته و این دسته هم دارای دو لقب شدند، باز بنی عباس نیازمند شدند که از نو فرقی میان این گروه و گروهی که به حضور خلیفه اختصاص دارند بگذارند، این بود که یک لقب دیگر بایشان دادند تا دارای سه لقب شوند و لقب شاهنشاهی را بالقاب این دسته افزودند تا آنکه باندازه‌ای تکلف و ثقالت در این اسما پیدا شد که شخص پیش از تلفظ و ذکر این نامها از طول آن خسته می‌شود و نویسنده مدتی از عمر و مقداری از کاغذ خود را برای نوشتن این نامها باید ضایع و تفریط کند و شخص مخاطب هم از شنیدن آنها باین فکر است که وقت فوت نشود و نماز قضا گردد و تصور نمی‌کنم که اگر مقداری از القاب صادره از حضرت خلافت را در جدولی حصر کنیم و بخوانندگان ارائه دهیم گناهی مرتکب شده باشیم.

نامهای ملقبین القاب صادره از حضرت خلیفه

قاسم بن عبد اللّه ولی الدوله

پسرش عمید الدوله

ابو محمد پسر حمدان ناصر الدوله

پسرش سعد الدوله

ابو الحسن علی بن حمدان سیف الدوله

علی بن بویه عماد الدوله

ابو الحسن احمد بن بویه معز الدوله

حسن بن بویه رکن الدوله

ابو منصور بختیار بن ابی الحسن عز الدوله

ابو اسحق بن حسین عمدهٔ الدوله

ابو حرب حبشی پسر ابو الحسین سند الدوله

ابو منصور بیستون بن وشمگیر ظهیر الدوله

ابو منصور بویه بن حسن مؤید الدوله

مرزبان بن بختیار اعزاز الدوله

قابوس بن وشمگیر شمس المعالی

ابو احمد حارث بن احمد ولی الدوله

ابو شجاع فناخسره بن حسن عضد الدوله و تاج المله

ابو کالنجر بن فناخسره فخر الدوله و فلک الامۀ

ابو الفوارس بن فناخسره شرف الدوله و زمن الملۀ

ابو طالب رستم بن علی مجد الدولۀ و کهف الامۀ

ابو القاسم محمود بن سبکتکین عین الدولۀ و امین الملۀ

ابو نصر خره فیروز بن فعاخطره بهاء الدولۀ و ضیاء الملۀ و غیاث الامۀ

ابو الحسن محمد بن ابراهیم ناصر الدوله

ابو العباس تاش حاجب حسام الدوله

ابو الحسن فائق خاصۀ عمید الدوله

ابو علی محمد بن محمد بن ابراهیم ناصر الدوله

سبکتکین اولا معین الدوله

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج‌۱، ص: ۲۰۶

و پس از آن ملقب شد بناصر الدین و الدوله

محمود پسر سبکتین سیف الدوله

ابو الفوارس بکتوزون حاجب سنان الدوله

ابو القاسم محمد بن ابراهیم نصیر الدوله

ابو منصور الب ارسلان البالوی معین الدوله

همچنین وزراء خلافت باذواء نامیده شدند مانند ذی الیمینین و ذی الریاستین و ذی الکفایتین و ذی السیفین و ذی القلمین و پس از آنکه سلطنت به آل بویه منتقل شد بخلفاء تشبه جستند و در نام‌گذاری مبالغه کردند و سراپا در دروغ غرق شدند و وزرای خود را بکافی الکفات و کافی اوحد و اوحد الکفات نامیدند.

ولی سامانیان که ولات خراسان بودند در این القاب رغبت نکردند و تنها بکنیه اکتفا کردند و در زمان سلطنت خود باین قبیل نامها خوانده می‌شدند:

ملک مؤید، موفق، منصور، معظم، منتصر و پس از مرگ اینطور نامیده شدند:

حمید، شهید، سدید، رضی و مانده این نامها.

و لیکن سامانیان سپاهیان خود را از راه اقتدای بکارهای خلفا بناصر الدوله و عماد الدوله و حسام الدوله و عمید الدوله و سیف الدوله و سنان الدوله و معین الدوله و نصیر الدوله ملقب ساختند.

بغراخان هم که در سیصد و هشتاد و دو خروج کرد خود را شهاب الدوله نام گذاشت ولی برخی از سامانیان از این حد تجاوز کردند و خود را بامیر العالم و سید الامراء خواندند و خداوند ذلت دنیوی را بایشان چشانید و ناتوانی ایشان را بجهانیان ارائه داد.

اما امیر سید اجل، ادام اللّه سلطانه، از حضرت خلافت مکاتبه شد و از القاب منسوب بدولت مانند نامهای پیش بر او عرضه گشت ولی برای اینکه تشبه باشخاصی که لقبهای مجازی یافته‌اند پیدا نکند این القاب را نپذیرفت و برای خود لقبی انتخاب کرد که از حق و حقیقت تجاوز ننمود و خداوند توانایی او را ادامه دهد و

مخدوم مکرم ما در میان پادشاهان جهان مانند آفتابی است که تاریکی ایشان را بفروغ معالی خود روشن می‌سازد و خلفاء رضایت دادند که او را امیر المؤمنین لقب دهند و باز خواستند که این لقب را دو برابر سازند و زیادت دهند ولی مخدوم مطاع ما برای علو همتی که داشت از این کار ابا نمود. خداوند بقای او را امتداد دهد و بعدل و داد او آفاق عالم را روشن سازد و اقطار جهان را بنظر او آباد نماید و اسباب ترقی او و بندگان خود را در سایه خویش بکمال منتظره برساند و خداوند بر این کار قادر است و بمصالح بندگان خود خبیر و بصیر است.

ترسیم طیلسان و تطبیق تواریخ به سه طریق برای برای اینکه اشتباهی پیش نیاید

اکنون ما بهمان راهی که در پیش می‌رفتیم برگردیم و گوییم: چون مقدار تواریخی را که از جداول سابق بدست می‌آید دانستیم باید به وعده‌ی خود که راهنمایی به شناسایی کیفیت استخراج تواریخ، که در زیجها و ارصاد و شروط

و معاملات به کار بسته می‌شود، وفا کنیم و برای اینکار یک طیلسان تضعیف شده‌ای که ابعاد میان هریک از اینها را با دیگری که قابل اختلاف نیست تقدیم خوانندگان می‌کنیم و طیلسان دوری میان هریک را از دیگری به روزها که قابل اختلاف نیست متضمن است و آنچه در نصف اسفل از قطر اخیر میباشد ایام ابعاد است که به ارقام هندی مکتوب است و آنچه در نصف اعلی می‌باشد دو قسم است یکی بعینه ایام مذکور است که شصت شصت بآنچه قابل رفع است رفع شده و آنچه در نصف اسفل است بعینه همین ایام است که بارقام هند و به حروف جمل نقل شده.

تنظیم حساب شطرنج برای فهم این طیلسان

مثال این مطلب را بچیز معلومی میزنیم که هر وقت شانزده را شانزده مرتبه در خود ضرب کنیم و عدد یک را از مجموع اسقاط نماییم هنگامی که از خانه اول به یک شروع کنیم آنچه در جمیع بیوت صفحه‌ی شطرنج از تضاعیف جمع می‌شود، خواهد شد و بارقام هند این عدد می‌شود:

۱۸۴۴۶۷۴۴۰۷ ،۳۷۰۹۵۵۱۶۱۵

که چون به شصت رفع شود این می‌گردد ل ل کز ط ه ج ن م لا ۰ یه و به حرف جمل منقول گردد این خواهد شد (ها و ا ه هطع جز مد ز و د د حا) و چون این حروف را به ترتیب بارقام هند نقل کردیم عدد مذکور حاصل می‌گردد و طیلسان را باید اینطور فهمید.

از این جهت ما تواریخ را بسه طریق فوق نقل نمودیم که اگر در یکی از این سه، شکی روی دهد در برخی حروف اعداد و ارقام یکی از این سه برای دیگری شاهد باشد و ما این عمل را بطرز غیر مشروح ذکر می‌کنیم زیرا کسی که این کتاب را می‌خواند باید مرتبه‌اش از مرتبه مبتدیان در حساب بالاتر باشد.

گوییم اگر کسی معرفت تواریخ را از واحدی که نزد او معلوم است بخواهد باید معلوم خود را مبدل بایام کند و مجموع را اصل نام بگذارد و میان مبداء دو تاریخ را یعنی معلوم و مطلوب را بدست آورد و ما این کار تعدیل نام می‌گذاریم و اگر تاریخ معلوم به تاریخ مطلوب مقدم باشد تعدیل را از اصل باید نقص نمود و و اگر تاریخ معلوم از تاریخ مطلوب متأخر باشد تعدیل را باید بر آن بیفزاید و آنچه جمع می‌شود ایام تاریخ مطلوب است که باید آنرا به مقدار سال منسوب باین تاریخ تقسیم کند و آنچه خارج قسمت شود سالیان تامه خواهد بود و آنچه باقی ماند ایام است که برحسب استحقاق خود بشهور نقل می‌شود به مقادیری که برای هریک از اجناس شهور ذکر کردیم و ایام مابین تواریخ در طیلسان مضعف باین قرار است:

قواعدی برای دانستن حساب خانه‌های شطرنج

برای دانستن دو برابر ساختن عدد خانه‌های شطرنج دو قضیه زیر را باید دانست.

قضیه اول- هرگاه عددی را که در یکی از خانه‌های شطرنج است مجذور کنیم فاصله این مجذور از عدد این خانه مساویست با فاصله آن از خانه اول.

مثلا: هرگاه بخواهیم مجذور عددی را که در خانه پنجم است بدست آوریم

عدد این خانه را که ۱۶ باشد مربع می‌کنیم ۲۵۶ می‌شود که عدد نهمین خانه است و دوری خانه نهم از خانه پنجم مانند دوری خانه پنجم از خانه اول است.

قضیه دوم- عدد هر خانه مساویست با مجموع اعداد خانه‌های پیشین منهای یک واحد.

مثلا: هر وقت عدد خانه ششم را که ۳۲ می‌باشد یکی از آن کم کنیم با مجموع اعداد خانه‌های پیشین یعنی ۱، ۲، ۴، ۸، ۱۶ مساوی می‌گردد.

معنای ۱۶ این است که عدد خانه سی و سوم را در خود ضرب کنیم تا عدد خانه شصت و پنجم بدست آید و چون یک واحد از آن کم کنیم مجموع اعداد در خانه شصت و چهارم بدست می‌آید.

توضیح اینکه اگر عدد خانه پنجم را که ۱۶ می‌باشد در خود ضرب کنیم عدد خانه نهم بدست می‌آید و اگر عدد این خانه را در خود ضرب کنیم عدد خانه هفدهم بدست می‌آید و چون این عدد در خود ضرب شود عدد خانه سی و سوم بدست می‌آید که از ضرب آن در خود، عدد خانه شصت و پنجم بدست آمده.

«توضیح ساده‌ی این دو قضیه و نتیجه‌های بعدی چنین دانسته می‌شود که بدانیم عدد هر خانه‌ی شطرنج برابر است با ۲ بتوان عدد آن خانه منهای یک پس عدد خانه پنجم برابر است با ۱۶- ۲ و چون این عدد مجذور شود ۲ می‌شود که عدد خانه نهم است:

خانه نهم (۱۶)

خانه هفدهم ۱۶- (۱۶)

خانه سی و سوم ۱۶- (۱۶)

خانه شصت و پنجم ۱۶- (۱۶)

که عبارتست از ۲- ۲* ۲»

این بیان از مترجم است»

ابو ریحان در کتاب ارقام[۱۱۹] می‌گوید که می‌خواهیم طریقه یاد گرفتن حساب شطرنج را بیان کنیم و مقدمه‌ای که دانستن آن واجب است این است:

تضاعیف زوج الزوج[۱۲۰] یکرشته اعدادی است دارای نسبت هندسی حال اگر تعداد جمله‌ها فرد باشد هر دو جمله را که بیک فاصله از آن باشند در خود ضرب می‌کنیم مساوی با مجذور جمله وسط است و اگر اعداد جمله‌ها زوج باشد دو جمله را که در وسط واقع شده چون در خود ضرب کنیم حاصل با ضرب هر دو جمله که در طرفین آن واقع شده‌اند مساوی می‌گردد.[۱۲۱]

اکنون که این دو مقدمه دانسته شد گوییم: اگر بر خانه‌های شطرنج یک خانه دیگر بیفزاییم تا در نتیجه شصت و پنج خانه شود بموجب قضیه دوم مجموع مطلوب مساوی فضل جمله شصت و پنجم بر واحد خواهد بود و چون این خانه و خانه اول را دو طرف قرار دهیم خانه سی و سوم واسطه خواهد شد و این خانه اولین واسطه خواهد بود و چون این خانه را با خانه اول از نو، دو طرف قرار

دهیم خانه هفدهم واسطه می‌شود و این دومین واسطه خواهد و چون خانه هفدهم و خانه اول را باز از نو دو طرف و دو حاشیه قرار دهیم خانه نهم واسطه می‌گردد که سومین واسطه باشد و چون خانه نهم و اول را مجددا دو حاشیه قرار دهیم خانه پنجم واسطه می‌شود که واسطه چهارم باشد و چون خانه پنجم و خانه اول را دو حاشیه گردانیم خانه سوم واسطه می‌شود که پنجمین واسطه باشد و چون خانه سوم و خانه‌ی اول را دو حاشیه و کنار قرار دهیم خانه دوم واسطه می‌شود که عدد آنخانه ۲ می‌باشد و خود آن خانه واسطه ششم است و چون عدد دو را در خود ضرب کنیم مضروب خانه اول در خانه سوم خواهد شد و چون خانه اول واحد است پس حاصل‌ضرب واسطه پنجم است که در خانه سوم قرار دارد و آن چهار است و چون چهار را در خود ضرب کنیم شانزده می‌شود که واسطه چهارم است و در خانه پنجم و چون آن را باز در خود ضرب کنیم دویست و پنجاه و شش می‌شود که واسطه سوم و در خانه نهم است و چون آن را نیز در خود ضرب کنیم شصت و پنج هزار و پانصد و سی و شش می‌شود که دومین واسطه و در خانه‌ی هفدهم است و چون آنرا نیز در خود ضرب نماییم این عدد بدست می‌آید ۴۲۹۴۹۶۷۲۹۶ که واسطه اولی در خانه سی و سوم باشد و چون عدد مذکور را در مثل خود ضرب کنیم این عدد بدست می‌آید

---

[۱۱۹] (۱)- این قسمت مانند حاشیه محسوب است که از قرون پیشین جزء متن شده و کتاب ارقام مانند بیشتر نوشته‌های بیرونی در دست نیست و از ۸ کتاب که بیرونی در علم حساب نوشته فقط رساله را شیکات در حساب هندی موجود است که در هند بچاپ رسیده.

[۱۲۰] (۲)- زوج الزوج کدام است؟ این آنست که بدو نیم شود و نیمه او بدو نیم شود و همچنین همیشه تا بیکی رسد چون هشت.

زوج الفرد کدام است؟ این آنست که یکی بدو نیم شود و بس و بیکی نرسد چون ده

نقل از کتاب تفهیم

[۱۲۱] (۳)- برای فهم مقصود باین اعداد بنگرید ۱، ۲، ۴، ۸، ۱۶، ۳۲

چون مقدار این جمله‌ها زوج است ۱* ۳۲- ۲* ۱۶- ۴* ۸

اما در سلسله اعداد زیر که عدد جمله‌ها فرد است

۱، ۲، ۴، ۸، ۱۶، ۳۲، ۶۴

جمله میانگین را که مجذور می‌کنیم با ضرب هر دو عدد واقع در طرفین آن مساویست ۶۴- ۱* ۶۴- ۶۴- ۲* ۳۲- ۴* ۱۶- ۸

۳۷۰۹۵۵۱۶۱۶، ۱۸۴۴۶۷۴۴۰۷ که چون یکی از آن اسقاط کنیم، یعنی خانه اول، برای ما جمیع خانه‌های شطرنج باقی می‌ماند که عبارت از عددی باشد که در ابتدای کار مثل زدیم و این عدد را نمی‌شود برای زیادتی که داراست ضبط نمود مگر آنکه آن را بر ده هزار تقسیم کنیم تا بدره شود و بدره‌ها بر هشت تقسیم کنیم تا بار گردد و این بارها بر ده هزار تقسیم کنیم تا استرهایی شود که این بارها را می‌کشند بطور دسته‌ای که هر دسته ده هزار استر خواهد بود و چون این دسته استرها را بر هزار تقسیم کنیم که تا کنار شطوط این دشتها بچرند، بر کنار هر شطی هزار استر و عدد این دشتها را بر ده هزار تقسیم کنیم که تا از هر ده هزار دشت ده هزار کوه بیرون آید با آنکه در این تقسیم مسامحه کرده‌ایم

حاصل تقسیم دو هزار و سیصد و پنج کوه می‌شود که در همه روی زمین این اندازه کوه نیست.

چون در این مطلب تفصیلی لازم است ما نیز از تفصیل کوتاهی نمی‌کنیم و گفتگوی در استخراج تاریخ آدم و طوفان را بنابر رای اهل کتاب به تأخیر می‌اندازیم زیرا این دو وابستگی به سالهای یهود و ماههای دارد و این امر هم بسیار پیچیده است و دشواری دارد که قدری از آنرا در پیش گفتیم پس بدین سبب از عنایتی جداگانه به سالها و ماههای یهود و ترتیب فصل جداگانه نیاز نیست.

طریقه‌ی بدست آوردن برخی تواریخ از هم

اکنون به تفصیل قول در تواریخ آغاز کنیم با این فرض که میان اوایل آنها و روزی را که از ایام می‌خواهیم معلوم باشد و ما آنرا ایام محصله نام می‌گذاریم.

گوییم: اگر بخواهیم تاریخ طوفان را بنابر گفته ابو معشر که در زیج خود بکار بسته بدست آوریم ایام محصله آنرا بر ۳۶۵ تقسیم می‌کنیم و حاصل تقسیم، سالهای تام خواهد شد و آنچه را که از ایام باقی بماند به شهور قبطی بدل می‌نماییم و گاه چنین اتفاق می‌افتد که شهر توت از این تاریخ با روز هیجدهم بهمن‌ماه تاریخ یزدگردی غیر مکبوس مصادف می‌شود.

اگر بخواهیم تاریخ بختنصر و فیلفس را بدست آوریم ایام محصله آنرا به سیصد و شصت و پنج تقسیم می‌کنیم در نتیجه سالیان تام بدست می‌آید و ایامی باقی خواهد ماند که باید بهر شهری مطابق حصه آن تقسیم شود و بشهر توت آغاز کنیم و گاه چنین اتفاق می‌افتد که اول آن با اول دیماه از تاریخ یزدگرد که غیر مکبوس است موافق می‌شود.

اگر تاریخ اسکندر را بخواهیم ایام محصله آنرا بر سیصد و شصت و پنج و ربع روز تقسیم میکنیم و باید این ایام را در چهار ضرب کرد تا آنکه ارباع گردد و مجموع را بر هزار و چهارصد و شصت و یک که ارباع سال است تقسیم کنیم و

و در نتیجه سالیان تام بدست خواهد آمد و آنچه که از ارباع باقی مانده بر چهار تقسیم می‌کنیم تا آنکه روز بدست آید و برای هر ماهی عدد ایامی را که داراست کنار می‌گذاریم و از تشرین اول شروع می‌کنیم و هر مقدار روز که باقی ماند که وفای بماه شدن نمی‌کند مقداری است که از آن گذشته و برای شباط در سالهای کبیسه بیست و نه روز و در سالهای غیر کبیسه بیست و هشت روز کنار می‌گذاریم.

کبیسه را اینطور باید شناخت که بباقی‌مانده قسمت ارباع بر چهار نظر می‌کنیم اگر دو باقی ماند سال منکسره کبیسه است و اگر کمتر یا بیشتر باقی ماند کبیسه نیست و سبب این کار این است که کبیسه دو سال باول تاریخ مقدم است و از چهار یکها در اول تاریخ دو ربع روز جمع می‌شود و چون پس از تاریخ دو ربع روز باقی ماند چون آن دو را با دو ربع پیشین روی هم گذاریم یک روز تمام بدست می‌آید و سال کبیسه می‌شود.

اگر کار ما در این تاریخ بنابر مذهب روم باشد از جمله ایام محصله به سبب تفاوت آغاز سال نزد روم و سریانیان نود روز القاء می‌کنیم و آنچه را که از چهار یک‌ها باقی ماند بدل بایام می‌نماییم و برای هر ماهی عدد روزهای آنرا القاء می‌کنیم و از ینوراریوس یعنی کانون آخر ابتدا می‌نماییم و کبیسه را مطابق مثال متقدم باید دانست.

اگر تاریخ اغسطس را بخواهیم آنچه که در تاریخ اسکندر نمودیم با ایام محصله آن می‌نماییم تا آنکه سالیان تام بدست آید و ارباع باقی بماند و ارباع را بدل بایام می‌کنیم و برای هر ماهی از شهور قبط عدد روزهای آنرا ملحق می‌نماییم و از شهر توت آغاز می‌کنیم و اگر سال کبیسه باشد برای ابو غمنا که ماه کوچک است شش روز القاء می‌کنیم و اگر کبیسه نباشد برای آن پنج روز ملاحظه می‌نماییم.

سال کبیسه را بدینطور باید شناخت که اگر چهار یک‌ها را بدل بروز کنیم

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۲۱۴

چیزی باقی نماند و علت این کار این است که کبیسه باول تاریخ متقدم اسب و زیاد هم مشتبه نمی‌شود چه در آخر سال جای دارد و اول توت همواره با روز بیست و نهم از آب سریانی متفق می‌گردد.

در تاریخ انطینس باید سالیان تام آنرا چنانکه در تاریخ اغسطس گذشت بدست آورد و باقی را بر چهار تقسیم نماییم و از چهار قسمت حصه هر ماهی را ملاحظه کنیم و از توت شروع می‌کنیم و در سال کبیسه برای ابو غمنا شش روز القا می‌کنیم و کبیسه را اینطور باید شناخت که از ارباع ربع یک روز باقی بماند.

در تاریخ دقلطیانوس چنانکه در تاریخ اغسطس و غیره نمودیم با ایام محصله آن می‌نماییم تا آنکه سالیان تامه بدست آید و ارباع آن بایام صحاح عود یابد و بشهور حصه‌هایی را که سزاوار است تقسیم می‌کنیم و از ینواریوس که کانون آخر باشد ابتدا می‌نماییم و اگر سال کبیسه باشد برای فبراریوس که شباط است بیست و نه روز القا می‌کنیم و در غیر آن بیست و هشت روز و کبیسه را باید اینطور شناخت که از ارباع دو ربع باقی بماند چنانکه در تاریخ اسکندر بود.

اما تواریخ عرب و ماههای ایشان و موقع نسئی در آنها و ترتیبی که به نسئی در جاهلیت داده بودند امری است که مجهول مانده زیرا تازیان امی و بیسواد بودند و در تخلید آثار جز به حفظ و اشعاری که گفته شده بر چیز دیگر تکیه نداشتند و چون اشخاصی که نسئی را بکار می‌بستند منقرض شدند نام آن منقطع شد و راهی برای دانستن این حقیقت در پیش نیست.

اما اگر بخواهیم تاریخ هجرت در اسلام را بدست آوریم ایام محصله آن را بر سال قمری وسطی که سیصد و پنجاه و چهار روز و خمس و سدس است تقسیم می‌کنیم بدینطریق که در سی ضرب می‌نماییم چونکه عدد سی کمترین عددی است که دارای خمس و سدس است و مجموع را بر ده هزار و ششصد و سی یک تقسیم می‌کنیم که مضروب سیصد و پنجاه و چهار است در سی باضافه یازده‌ای که مجموع خمس و سدس آن است پس آنچه بدست آید سالهای تام قمری است و آنچه باقی

آثار الباقیه / ترجمه، متن ج۱، ص: ۲۱۵

ماند ایام است که در سی مضروب شده و چون آن را بر سی تقسیم کنیم باز بایام بازگشت می‌کند و برای یک ماه سی روز و برای ماه دیگر بیست و نه روز می‌گیریم و از محرم آغاز می‌کنیم و آنچه که باقی ماند که نمی‌تواند یک ماه شود مقداری است که از آن ماه گذشته.

در استخراج تواریخ در زیجها بدینطور عمل می‌کنند و اگر راههای مختلفی بروند تمام به معنای واحدی راجع است و اما بنابر رؤیت هلال ممکن است که دو ماه از پشت سر هم باشند و هر دو ناقص و سه ماه هم از پی یکدیگر باشند و تام و نیز ممکن است که سال قمری بر مقدار مذکور زائد باشد و یا بسبب اختلاف حرکت در بعض اوقات کمتر از آن باشد[۱۲۲].

اما تاریخ یزدگرد ایام محصله آن را بر سیصد و شصت و پنج تقسیم می‌کنیم و حاصل تقسیم سالیان تمام است و آنچه که باقی ماند بهر ماهی مقداری را که مستحق است عطا می‌کنم و از فروردین‌ماه در این کار آغاز می‌نماییم و از این کار بر آغاز تاریخ سلطنت یزدگرد که در زیجها مستعمل است وقوف می‌یابیم.

اگر تاریخ زردشتیان را بخواهیم بدانیم از تاریخ سلطنت یزدگرد بیست سال کم می‌کنیم و باقی‌مانده تاریخ ایشان خواهد بود زیرا مجوس از سال قتل یزدگرد و انقراض سلطنت و استقلال ایرانیان تاریخ گذاشته‌اند نه آنکه از آغاز پادشاهی یزدگرد تاریخ گرفته باشند،

اما در تاریخ معتضد باللّه باید عملی را که در تاریخ اسکندر نمودیم تکرار کنیم و بهر ماهی نصیبی را که سزاوار است مانند ماههای فارسی بدهیم و از فروردین ماه آغاز کنیم تا آنکه بآذر ماه برسیم و اگر سال کبیسه باشد یعنی دو ربع از چهار یک‌ها مانده باشد چنانکه در تاریخ اسکندر بود شش روز از آن القا می‌کنیم.

اگر کبیسه نباشد پنج روز برای آن القا می‌کنیم و در این تاریخ نیروز

---

[۱۲۲] (۱)- سابق بر این در رد قول اسماعیلیه که برای استخراج هلال به حساب متوسل شده‌اند نه رؤیت، بیرونی نیز گفت که ممکن است دو ماه پشت هم ناقص و سه ماه از پی هم تام باشند.

آثار الباقیه / ترجمه، متن ج۱، ص: ۲۱۶

همواره با روز یازدهم حزیران برای عللی که در پیش گفته شد موافق می‌شود.

طریق پاسخ دادن به برخی از سؤالات ماه‌شناسی

خوب است مبحثی را که زیجها فاقد است و جز ابو العباس فضل بن حاتم نیریزی در تفسیر مجسطی نگفته ما در اینجا بیان کنیم چه، این کار عام البلوی است و اشخاصی که عمل بآن می‌نمایند همواره به حیرت دچار می‌شوند آن مسئله این است که از ما تاریخی را سؤال می‌کنند که در چه وقت بوده و معلوماتی را که بما برای استخراج مجهول می‌دهند از انواع مختلف است مانند اینکه از ما می‌پرسند که فلان روز که چندم شهر رومی و یا عربی و یا فارسی بوده که خود آن ماه بر ما مجهول است ولی نام ماهی دیگر را که بآن بوده و یا ماهی را که این روز در آن بوده ولی نامش را فراموش کرده‌ایم چه بود.

مثلا از ما می‌پرسند که روز هرمز در ماه تموز سال ۳۹۱ هجری چندم ماه بوده و برای حل این مسئله باید که تاریخ اسکندر را در اول محرم سال ۳۹۱ هجری استخراج کنیم و چون این مطلب بدست آمد بر ما پوشیده نخواهد ماند که اول تموز با چه ماه و کدام روز از ماههای عرب متفق بوده و تاریخ یزدگرد را در اول تموز استخراج می‌نماییم و چون باین کار نیز موفق شدیم دانسته می‌گردد که هرمز در کدامین روز این ماه بوده و هر سه تاریخ با انواع و اجناسی که دارد معلوم می‌شود.

و اگر علاوه بر این معلوم نام روز را که در کدام هفته واقع است بدانیم بدرک حقیقت ما را بیشتر یاری می‌کند مثلا بدانیم که روز جمعه غره ماه رمضان سال سیصد و هفتاد یزدگردی چندم ماه بوده و طریق دانستن این مطلب آن است که تاریخ عربی را در اول نوروز این تاریخ استخراج می‌کنیم و از این معلوم غره ماه رمضان را حساب می‌کنیم و بعدا ملاحظه می‌کنیم که آغاز ماهها از روزهای هفت‌گانه کدام بوده و حساب ما در این وقت بدست می‌آید.

همچنین اگر بدانیم که یک روز از ایام هفته در چندمین روز ماهی نامعین

آثار الباقیه / ترجمه، متن ج۱، ص: ۲۱۷

قرار دارد که با تاریخ نامعینی دیگر موافق است و نام ماه را هم بدانیم این سؤال را نیز بطریق مقدم می‌توانیم پاسخ بگوییم.

شخصی که مسایل فوق را بفهمد کیفیت سؤالها بر او مجهول نخواهد ماند و اگر معلومات ما که دارای چندین مرتبه عدد است مراتب آن از آحاد و عشرات و مئات مختلف و متباین با یکدیگر باشند مثل اینکه بگویند فلان روز ۲۵ ولی ۵ آن از ماه فارسی باشد و بیست آن از ماه رومی که هر دو بر ما معلوم نباشد و یا یکی از آن معلوم باشد و یا آنکه بگویند سال ۳۴۵ پنج آن از تاریخ رومی و چهل آن از تاریخ عربی و سیصد آن از تاریخ فارسی باشد شکی نیست که پاسخ باین پرسشها هرچند که حساب آن هم طولانی باشد ممکن است و با تأمل زیاد می‌توان مجهول را بدل بمعلوم کرد و خداوند ما را براه راست توفیق‌دهنده است.

فصل هفتم در ادوار و تقوفات و میلاد سالهای یهود و میلاد ماهها و کیفیت و طریقه کبیسه آن در سالهای یهود و دیگر سالها گفتگو می‌کند

در فصل پیش بیان کردیم که چگونه پاره‌ای از تواریخ از پاره‌ای دیگر استخراج می‌شود و جز تاریخ آدم ابو البشر و تاریخ طوفان بنا به گفته اهل کتاب برای ما نماند اکنون باید دید که بچه طریق این دو تاریخ را می‌توان شناخت برای دانستن مطلب ناگزیریم که سالها و ماههای یهود و ادوار آنها و آغاز سالهای ایشان را بشناسیم و بس از اینکه این مقدمه برای ما مسلم گشت شناسایی اوایل سالهای غیر از یهود را نیز بیان می‌کنیم و پاره‌ای از مسایل را که باعث تسهیل این مقصود می‌گرد بدان ملحق کنیم.

گوییم: تاریخ آدم آنست که یهود استعمال می‌کنند و تاریخ اسکندر آن است که نصاری آن را بکار می‌بندند و اگر آغاز تشری همواره با آغاز تشرین اول موافق بود تاریخ آدم با تاریخ اسکندر یک‌چیز بود و فقط ۳۴۴۸ سال که بنا به گفته‌ی یهود تفاوت میان آدم و اسکندر است باهم فرق داشت.

ولیک تشری بنابر امر اوسط پیوسته میان روز (۲۷) آب تا روز (۲۴) ایلول واقع می‌شود و در نتیجه تاریخ اسکندر که وقت تحویل یهود ناقص است اگر تفاوت

سالهای میان آدم و اسکندر را بر آن بیفزاییم تاریخ تام آدم خواهد شد.

بدین سبب آغاز تشری در این ایام گردش می‌کند که فصح یهود بنابر امر اوسط پیوسته از روز ۲۸ ازار سریانی تا روز ۱۵ نیسان اتفاق میافتد و این ایام مدت اقامت آفتاب است در برج حمل و استقبالی که در این مدت باشد مقتضی فصح است ولی این مطلب که گفته‌اند بطور تقریب صحیح است زیرا اگر سال خورشیدی با ایام سنه رومی متفق بود آنوقت گفته یهود درست بود ولی ما به صد یافته‌ایم که تفاوت این دو ۵ ساعت و ۴۶ دقیقه و ۴۰ ثانیه و ۵۶ ثالثه است پس رسیدن آفتاب بنقطه‌ای از فلک بروج که مبدء سال است در مدت ۱۵۵ سال یک روز زودتر می‌شود.

طریق بدست آوردن آغاز سال یهود

ولی ما مطابق عقیده یهود بیان می‌کنیم که بچه طریق ممکن است اول سالهای ایشان را فهمید و چگونه می‌توان دانست که آیا این سالها عبور و یا بسیط است و بفرض اینکه یکی از این دو باشد آیا ناقص است یا معتدل و یا تمام.

گوییم: وقتی که بخواهیم این مسئله را بدانیم به تاریخ اسکندر که مطابق تشرین اول سریانی است ۳۴۴۸ سال می‌افزاییم تا در نتیجه تاریخ آدم با اول تشری که همواره در آخر آب یا ایلول است (که پیش از تشرین اول می‌باشد و ما تاریخ را از آن ابتدا کردیم) جمع شود.

اگر بخواهیم آغاز سال را که از این تاریخ بدست می‌آید بدانیم آیا بسیط است یا عبور باید همین تاریخ را بگیریم و دو سال از آن کم کنیم و باقیمانده را به ۱۹ قسمب نماییم و آنچه از این تقسیم بدست می‌آید محازیر صغری است و باقیمانده‌ی تقسیم را در طبقه‌ی اول دایره‌ی عیار باید قرار داد و در طبقه‌ی دوم این دایره خواهید یافت که آیا بسیط بوده است یا عبور و در طبقه‌ی سوم معلوم می‌شود که مطابق کدام یک از ماههای سریانی است و در طبقه‌ی چهارم نام آن ماه به دست می‌آید و دایره‌ی عیار این است.

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۲۲۰

اگر ما در پیش نگفته بودیم که دور نوزده‌تایی پس از آنکه تمام شد بهمان روزی که از آن آغاز شده برگشت نمی‌نماید آنوقت برای اینکه بدانیم روز اول این دور مطابق کدام روز هفته است جدولی ترتیب می‌دادیم ولیک این کار ممکن نیست و اگر بخواهیم بدانیم روزی که برای ما در طبقه ثالثه دایره عیار بدست آمد کدام یک از ایام هفته است باید دانست که روز اول آب یا اول در آن سال کدام روز بوده و طریق شناسایی این امر را در آینده خواهیم بیان کرد و چون آغاز آب یا ایلول را شناختیم مطلوب خود را خواهیم به دست آورد و این امر که برای ما از تشری به دست آمد مطابق امر اوسط بود یعنی بدون تعدیل ولی بسیار می‌شود که اول این سالها در ایامی اتفاق می‌افتد که یهود جایز نمی‌دانند پس برای رفع این اشکال یا باید یک روز جلوتر رفت و یا یک روز به عقب برگردیم و چون بخواهیم اینطور تعدیل کنیم نیازمند می‌شویم که بدانیم بنابر مذهب یهود آفتاب و ماه کی در آغاز تشری جمع می‌شوند و این کار هم باید مطابق رفتار یهود باشد نه اصحاب ارصاد زیرا میان این دو مذهب چندین اختلاف است.

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۲۲۱

انتقاد از روش علمی یهود

اختلاف اول: به عقیده‌ی یهود شهر قمری از اجتماع تا اجتماع بیست و نه روز و دوازده ساعت و هفته و نود و حلق می‌باشد که عبارت است از چهل و چهار دقیقه و سه ثانیه و بیست ثالثه و دوازده خامسه و تفاوت میان این دو مقدار یک ثانیه و دو ثالثه و سی و هشت رابعه و چهل و هشت خامسه است.

اختلاف دوم- آنکه سال خورشیدی نزد یهود به تدقیق ۳۶۵ روز و ۵ ساعت ۴۰۰۴/ ۳۷۹۱ ساعت است با آنکه محدثین از اصحاب ارصاد سال را از این مقدار کمتر یافته‌اند.

اختلاف سوم- آنکه آنچه از شب و روز بگذرد بنابر عرض و طول بلاد تا وقت اجتماع فرق می‌کند با اینکه یهود در همه‌ی شهرها به یک خال عمل می‌کنند و معلوم نیست که در چه جایی این حساب واقع شده، جز اینکه اینطور به وهم پیشی می‌گیرد که این حساب برای بیت المقدس و حوالی آن ساخته شده زیرا مکان اصلی یهود این نقاط بوده.

اختلاف چهارم- آنکه یهود این مسئله را مطابق ساعات زمانی حساب می‌کنند و بدیهی است که این کار جز در معدل النهار روا نیست.

اختلاف پنجم- آنکه یهود مطابق حرکت وسطی عمل می‌کنند نه حرکت مرئی و بسا روی می‌دهد که عید فصح بدینجهت برای تعدیلهایی که کرده‌اند دو روز پس از استقبال حقیقی واقع می‌شود یک روز برای تعادیل و روز دیگر هم برای اینکه اول ماه روزی شده که یهود روا نمی‌دانند آنروز غره شهر باشد.

راه بدست آوردن اولین اجتماع نیرین در هر محزور (دوره سالها)

ما چون میلاد سال را که عبارت اجتماع نیرین در اول تشری باشد بخواهیم بدانیم (و عادت یهود بدین جاری شده که اجتماع هر ماهی را میلاد آن گویند و اجتماعی هم که در اول هر محزور است میلاد نامند) باید سالهای تام آدم را بدست آورد یعنی سالهایی را که تا نهایت سالی که تشری مقصود ما در آن

است و آن را محزور صغری می‌کنیم و هرچند محزور که بدست آمد در دو روز و ۱۶ ساعت و ۵۹۵ حلق ضرب می‌کنیم و این مقدار باقیمانده‌ی ایام محزور صغیر است اگر آنرا هفت هفت طرح کنیم و حاصل جمع را محفوظ می‌داریم سپس به باقیمانده‌ی سالها که کفایت به محزور بودن نمی‌کند می‌نگریم و باید ببینیم که مطابق حساب بهزیجوح چند عبور و چند محزور در آن موجود است آنوقت عدد بسایط را در چهار روز و هشت ساعت و ۸۷۸ حلق ضرب می‌کنیم و این دو حاصل ضرب را هم با حاصل جمع پیش جمع می‌کنیم و پنج روز و ۱۴ ساعت همواره به باقیمانده می‌افزاییم و این مقدار دوری وقت اجتماع از اول شب یکشنبه اول سال از سالهای آدم است. سپس هر ۱۰۸۰ حلق را به یک ساعت تحویل می‌کنیم و هر بیست و چهار ساعت را به یک روز و ایام را هم به هفته مبدل می‌کنیم و هر اندازه که از هفته باقی ماند دوری آن است از شب یکشنبه و بهرجایی که این حساب منتهی گشته وقت اجتماع در اول تشری آن خواهد بود.

یک مسئله تمرینی

ما برای یکی از سالیان اسکندر به جهت تسهیل عمل و کم کردن زحمت دیگران، حساب می‌کنیم.

هرکس بخواهد بداند در اول تشری کی اجتماع می‌شود باید سالهای اسکندر را بگیرد همواره ۱۲ سال که باقیمانده محزور اصغر است پیش از آن اسکندر از آن بکاهد و باقیمانده را بر ۱۹ قسمت کند و حاصل تقسیم محازیر صغری است و اگر هم سالها وفا کردند محازیر عظمی کند و هر اندازه که از سالها باقی ماند بنابر حساب صحیح از محزور گذشته و اگر در این تقسیم محازیر عظمی باشد آنرا در جدولی که مخصوص بدان است داخل می‌کنیم در مقابل آن ایام و ساعات و حلق به دست می‌آید و محزورهای صغری را هم در جدولی که برای او ساخته شده داخل کنیم و در مقابل آن ایام و ساعات و حلق‌ها را بدست آوریم و هر جنسی را با جنس خود جمع کنیم و هر ۱۸۵ را بیک ساعت و هر ۲۴ ساعت را بیک روز تحویل باید کرد و ایام را نیز بهفته باید تبدیل نمود و آن اندازه که باقی ماند از اول شب یکشنبه

تا وقت اجتماع بنابر مذهب یهود همان مقدار گذشته است.

از این سبب ما حساب خود را از اول شب شروع کردیم که نزد یهود بنابر آنکه در آغاز کتاب گفته شد مجموع شبانه‌روز از آغاز غروب آفتاب است و این شکل جدولی است که بنابر حساب‌های ما حساب شده.

اعداد محازیر صغری/ سالهای محازیر صغری/ ایام/ ساعات/ حلق

ا/ یط/ ب/ یو/ ۵۹۵[۱۲۳]

ب/ لح/ ه/ ط/ ۱۱۰

ج/ نز/ ا/ ا/ ۷۰۵

د/ عو/ ج/ یح/ ۲۲۰

ه/ صه/ و/ ی/ ۸۱۵[۱۲۴]

آثار الباقیه / ترجمه ؛ متن‌ج۱ ؛ ص۲۲۳

قید/ ب/ ج/ ۳۳۰

ز/ قلج/ د/ یط/ ۹۲۵

ح/ قنب/ ۰/ یب/ ۴۴۰

ط/ قعا/ ج/ د/ ۱۰۳۵

ی/ قص/ ه/ کا/ ۵۵۰

یا/ رط/ ا/ ید/ ۶۵

یب/ رکح/ د/ و/ ۶۶۰

یج/ رمز/ و/ کج/ ۱۷۵

ید/ رسو/ ب/ یه/ ۷۷۰

---

[۱۲۳] (۱)- باقیمانده‌ی محزور صغیر را وقتی هفت هفت طرح کنیم دو روز و شانزده ساعت و پانصد و نود و پنج حلق به‌دست می‌آید.

[۱۲۴] أبو ریحان بیرونی/ ترجمه: اکبر دانا سرشت، آثار الباقیه / ترجمه - تهران، چاپ: پنجم، ش ۱۳۸۶.

یه/ رفه/ ه/ ح/ ۲۸۵

یو/ شد/ ا/ ۰/ ۸۸۰

یز/ شکج/ ج/ یز/ ۳۹۵

یح/ شمب/ و/ ط/ ۹۹۰

یط/ شسا/ ب/ ب/ ۵۰۵

ک/ شف/ د/ یط/ ۲۰

کا/ شصط/ ۰/ یا/ ۶۱۵

کب/ تیح/ ج/ د/ ۱۳۰

کج/ تلز/ ه/ ک/ ۷۲۵

کد/ تنو/ ا/ یج/ ۲۴۰

که/ تعه/ د/ ه/ ۸۳۵

کو/ تصد/ و/ کب/ ۳۵۰

کز/ ثیح/ ب/ ید/ ۹۴۵

کح/ ثلب/ ه/ ز/ ۴۶۰

سالهای مبسوط/ روزها/ ساعات/ حلق/ عبور

ا/ ه/ کا/ ۵۸۹

ب/ ج/ و/ ۳۸۵

ج/ ۰/ یه/ ۱۸۱/ ع

د/ و/ یب/ ۷۷۰

ه/ ج/ کا/ ۵۶۶/ ع

و/ ب/ یط/ ۷۵

ز/ ۰/ ج/ ۹۵۱

ح/ د/ یب/ ۷۴۷/ ع

ط/ ج/ ی/ ۲۵۶

ی/ ۰/ یط/ ۵۲

یا/ ه/ ج/ ۹۲۸/ ع

یب/ د/ ا/ ۴۳۷

یج/ ا/ ی/ ۲۳۳

ید/ ه/ یط/ ۲۹/ ع

یه/ د/ یو/ ۶۱۸

یو/ ب/ ا/ ۴۱۴/ ع

یز/ ۰/ کب/ ۱۰۰۳

یح/ ه/ ز/ ۷۹۹

یط/ ب/ یو/ ۵۹۵/ ع

محازیر عظمی

اعداد آن/ سالهای آن/ روزها/ ساعات/ حلق

ا/ ۵۳۲/ ه/ ز/ ۴۶۰

ب/ ۱۰۶۴/ ج/ يد/ ۹۲۰

ج/ ۱۵۹۶/ ا/ كب/ ۳۰۰

د/ ۲۱۲۸/ ۰/ ه/ ۷۶۰

ه/ ۳۶۶۰/ ه/ يج/ ۱۴۰

و/ ۳۱۹۲/ ج/ ک/ ۶۰۰

ز/ ۳۷۲۴/ ب/ ج/ ۱۰۶۰

ح/ ۴۲۵۶/ ۰/ يا/ ۴۴۰

ط/ ۴۷۸۸/ ه/ يح/ ۹۰۰

ی/ ۵۳۲۰/ د/ ب/ ۲۸۰

يا/ ۵۸۵۲/ ب/ ط/ ۷۴۰

يب/ ۶۳۸۴/ ۰/ يز/ ۱۲۰

يج/ ۶۹۱۶/ و/ ۰/ ۵۸۰

اولين اجتماع نيرين طبق روش بيرونی در سالهای اسكندری كی بوده است

اگر شخصی از اهل حساب بخواهد بطور تحقيق وقت اجتماع را مطابق ارصاد، قطع نظر از گفته يهود، بداند بايد بجدولی كه ما برحسب ارصاد صحيح و تازه بدست آورده‌ايم عمل كند و جدول اين است كه ما به گفته بطلميوس در مقدار شهر اوسط قمر؛ و به گفته خالد بن عبد الملک مرورودی بنابر آنچه اين شخص در دمشق اين مقدار را بدست آورده؛ و به گفته‌ی بنی موسی بن شاكر و غير ايشان نظر كرديم و ديديم كه از تمام اين گفته‌ها رأی بنی موسی بن شاكر بهتر و برتر است زيرا ايشان در يافتن حق بذل مجهود كردند و در زمان خود به مهارت در

عمل رصد منفرد بودند و علمای فن بصحت رصد ايشان گواهی می‌دهند و ديگر اينكه رصد بنی موسی به ارصاد قديمه بسيار دور است و بما نزديک و ما مطابق گفته‌ی ايشان يافتيم كه وقت اجتماع نيرين ۱۲ سال پس از اسكندر بوده و اين عمل در مدينهٔ السلام بغداد بوده پس از آنكه ۲ ساعت و ۲۰ دقيقه و ۵۰ ثانيه و چهارده ثالثه و ۳۹ رابعه از آغاز نصف النهار روز سه‌شنبه گذشت انجام يافت و چون مدار نصف النهار بيت المقدس از مدار نصف النهار بغداد ۱۴ متأخر است ما هم حصه‌ی آن را كه ۵۶ دقيقه باشد از دقايق ساعات از وقت اين اجتماع كم كرديم پس برای

بیت المقدس ۲۰ ساعت و ۲۳ دقیقه و ۵۰ ثانیه و ۱۴ ثالثه و ۲۹ رابعه باقی ماند که مقدار از بعد نصف النهار آنجا می‌گذرد و شخصی که بخواهد باین رصد عمل کند باید که از سالهای ناقص اسکندر پیوسته ۱۲ سال کم کند و باقیمانده این سالها را محازیر عظمی و صغری کند. حصه هریک را بگیرد و آنچه از سالها باقی ماند در جدول سال‌های مبسوط داخل کند و مقابل آنرا بگیرد و جمع بزند و بر اصل بیفزاید و ساعات و کسور را بآنچه قابل رفع است مرفوع سازد و ایام را هفته کند و آنچه باقی ماند از نصف النهار روز یکشنبه بیت المقدس تا وقت اجتماع در اول تشری گذشته است و جدول مبنی بر ارصاد این است.

اعداد محازیر صغری/ سالهای محازیر صغری/ ایام/ ساعات/ دقایق/ ثوانی/ ثوالث/ روابع

اصل/ یب/ ب/ ک/ کد/ ن/ ید/ کط

ا/ یط/ ب/ یو/ کح/ نز/ نز/ نج

ب/ لح/ ه/ ح/ نز/ نه/ نه/ مو

ج/ نز/ ا/ ا/ کو/ نج/ نج/ لط

د/ عو/ ج/ یز/ نه/ نا/ نا/ لب

ه/ صه/ و/ ی/ کط/ مط/ مط/ که

و/ قید/ ب/ ب/ نج/ مز/ مز/ یح

ز/ قلج/ د/ یط/ کب/ مه/ مه/ یا

ح/ قنب/ ۰/ یا/ نا/ مج/ مج/ د

ط/ قعا/ ج/ د/ ک/ ما/ م/ نز

ی/ قص/ ه/ ک/ مط/ لط/ لح/ ن

یا/ رط/ ا/ یج/ یح/ لز/ لو/ مج

یب/ رکح/ د/ ه/ مز/ له/ لد/ لو

یج/ رمز/ و/ کب/ یو/ لج/ لب/ کط

يد/ رسو/ ب/ يد/ مه/ لا/ ل/ كب

يه/ رفه/ ه/ ز/ يد/ كط/ كح/ يه

يو/ شد/ ٠/ كج/ مج/ كز/ كو/ ح

يز/ شكج/ ج/ يو/ يب/ كه/ كد/ ا

يح/ شمب/ و/ ح/ ما/ كج/ كا/ ند

يط/ شسا/ ب/ ا/ ى/ كا/ يط/ مز

ك/ شف/ د/ يز/ لط/ يط/ يز/ م

كا/ شصط/ ٠/ ى/ ح/ يز/ يه/ لج

كب/ تيح/ ج/ ب/ لز/ يه/ يج/ كو

كج/ تلز/ ه/ يط/ و/ يج/ يا/ يط

كد/ تنو/ ا/ يا/ له/ يا/ ط/ يب

كه/ تعه/ د/ د/ د/ ط/ ز/ ه

كو/ تصد/ و/ ك/ لج/ ز/ د/ نح

كز/ ثيج/ ب/ يج/ ب/ ه/ ب/ نا

كح/ ثلب/ ه/ ه/ لا/ ج/ ٠/ مد

سالهاى بسيط/ روزها/ ساعات/ دقايق/ ثوانى/ ثوالث/ روابع

ا/ ه/ كا/ لب/ كط/ مه/ له

ب/ ج/ و/ ك/ نز/ يج/ مط

جع/ ٠/ يه/ ط/ كد/ مب/ ج

د/ و/ يب/ ما/ ند/ كز/ لح

هع/ ج/ كا/ ل/ كا/ نه/ نب

و/ ب/ يط/ ب/ نا/ ما/ كز

ز/ ٠/ ج/ نا/ يط/ ط/ ما

حع/ د/ يب/ لط/ مو/ لز/ نه

ط/ ج/ ى/ يب/ يو/ كج/ ل

ى/ ٠/ يط/ ٠/ مج/ نا/ مد

ياع/ ه/ ج/ مط/ يا/ يط/ نج

يب/ د/ ا/ كا/ ما/ ه/ لج

يج/ ا/ ى/ ى/ ح/ لج/ مز

يدع/ ه/ يح/ نح/ لو/ ب/ ا

يه/ د/ يو/ لا/ ه/ مز/ لو

يوع/ ب/ ا/ يط/ لج/ يه/ ن

يز/ ٠/ كب/ نب/ ج/ ا/ كه

يح/ ه/ ز/ م/ ل/ كط/ لط

يط/ ب/ يو/ كح/ نز/ نز/ نج

آثار الباقيه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۲۳۰

محازير عظمى

اعداد آن/ سالهاى آن/ ايام/ ساعات/ دقايق/ ثوانى/ ثوالث/ روابع

ا/ ۵۳۲/ ه/ ه/ لا/ ج/ ٠/ مد

ب/ ۱۰۶۴/ ج/ یا/ ب/ و/ ا/ کج

ج/ ۱۵۹۵/ ا/ یو/ لج/ ط/ ب/ یب

د/ ۲۱۲۸/ و/ کب/ د/ یب/ ب/ نو

ه/ ۲۶۶۰/ ه/ ج/ له/ یه/ ج/ م

و/ ۳۱۹۲/ ج/ ط/ و/ یج/ د/ کد

ز/ ۳۷۲۴/ ا/ ید/ لز/ کا/ ه/ ح

ح/ ۴۲۵۶/ و/ ک/ ح/ کد/ ه/ نب

ط/ ۴۷۸۸/ ه/ ا/ لط/ کز/ و/ لو

ی/ ۵۳۲۰/ ج/ ز/ ی/ ل/ ز/ ک

یا/ ۵۸۵۲/ ا/ یب/ ما/ لج/ ح/ د

یب/ ۶۳۸۴/ و/ یح/ یب/ لو/ ح/ مح

یج/ ۶۹۱۶/ د/ کج/ مج/ لط/ ط/ لب

از این سبب مبداء بعد را از نصف النهار گرفتیم که تعدیل میلاد به نصف النهار از عمل بآفاق آسانتر است و ساعات نهار اطول برای عرض بیت المقدس ۱۴ ساعت و قدری است پس، اینکه یهود مطابق ساعات زمانی عمل می‌کنند صحیح نیست مگر اینکه اجتماعی که در غره‌ی تشری واقع شود در اعتدال خریفی باشد این امر هم هرگز صورت امکان نمی‌پذیرد بلکه همواره مقدار زیادی بر آن مقدم و یا مؤخر خواهد بود چنانکه در مباحث گذشته بیان کردیم.

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۲۳۱

چون برای ما وقت اجتماع را مطابق حسابی که یهود بیان می‌کنند یا برطبق جدولی که ما بنابر رای ایشان بدست آوردیم دانسته شد آنوقت می‌توانیم که اول سال را و معرفت کیفیت سنین را که آیا ناقضه و یا معتدله و یا تمام است فهمید و در پیش هم دانستیم که چگونه می‌شود دانست که سال بسیط است یا عبور سپس در جدول حدود مدتی که از ایام هفته که متضمن دو حدود دو طرف وقتی است که اجتماع در آن وقت واقع می‌شود در جانب عبور اگر سال عبور باشد و در بسایط اگر بسیط باشد طلب می‌کنیم.

چون این مطلب را هم یافتیم مطابق آن اول سال را از ایام هفته و کیفیت آنرا خواهیم یافت و چون اول سال و کیفیت آنرا شناختیم و این کیفیت را با بساطت و یا عبور بودن سال ترکیب کردیم از این کار آغاز سال آینده را خواهیم دانست و جدول حدود این است.

اطراف حدود مقسومه هفته در سالهای بسیط/ کیفیات/ اول سال

از نصف نهار روز شنبه تا دویست و چهار حلق از ساعت دهم شب یکشنبه/ ناقصه/ ب

از دویست و چهار حلق از ساعت دهم از شب یکشنبه تا پانصد و هشتاد و نه حلق ساعت چهارم از روز دوشنبه اگر سالی که پیش از آن است عبور باشد و تا نصف روز دوشنبه اگر سالی که بر آن مقدم است بسیط باشد./ تامه/ ب

از پانصد و هشتاد و نه حلق از ساعت چهارم روز

دوشنبه یا از نصف النهار روز دوشنبه تا دویست و چهار حلق از ساعت دهم شب سه‌شنبه./ معتدله/ ج

از دویست و چهار حلق از ساعت دهم شب سه شنبه تا دویست و چهار حلق ساعت دهم شب پنجشنبه./ معتدله/ ه

از دویست و چهار حلق از ساعت دهم شب پنجشنبه تا نصف النهار روز پنجشنبه./ تامه/ ه

از نصف النهار روز پنجشنبه تا دویست و هشت حلق از ساعت اول شب جمعه اگر سالی که دنبال آن است بسیط باشد و تا دویست و چهار حلق از ساعت دهم شب جمعه اگر سالی که در پی آن است عبور باشد./ ناقصه/ ز

از دویست و هشت حلق از ساعت اول شب جمعه یا از دویست و چهار حلق از ساعت دهم شب جمعه تا نصف النهار روز شنبه./ تامه/ ز

اطراف حدود مقسومه در هفته در سالهای عبور/ اول سال/ کیفیات

از نصف النهار روز شنبه تا چهارصد و نود و یک حلق از ساعت نهم روز یکشنبه./ ب/ ناقصه

از چهارصد و نود و یک حلق از ساعت نهم روز یکشنبه تا نصف النهار روز دوشنبه./ ب/ تامه

از نصف النهار روز دوشنبه تا نصف النهار روز سه‌شنبه./ ج/ معتدله

از نصف النهار روز سه‌شنبه تا ششصد و نود و پنج حلق از ساعت دوازدهم شب چهارشنبه./ ه/ معتدله

از ششصد و نود و پنج حلق از ساعت دوازدهم شب چهارشنبه تا نصف النهار روز پنجشنبه./ ه/ تامه

از نصف النهار روز پنجشنبه تا چهارصد و نود و یک حلق از ساعت نهم روز جمعه./ ز/ ناقصه

از چهارصد نود و یک حلق از ساعت نهم روز جمعه تا نصف النهار روز شنبه./ ز/ تامه

برخی از این احوال و کیفیات که اختصاص به سال دارد چون اول سال در روزی از روزهای هفته واقع شود غیر آن ممکن نیست و پاره‌ای از این احوال طوری است که وقوع آن امکان‌پذیر نیست، و چون این مطالب هم دانسته شود بر یافتن مطلوب شخص را کمک می‌کند و صورت این احوال به‌طور تقسیم و شاخه- بندی بدین قرار است.

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۲۳۴

نیز برخی از این احوال ممکن است که در دو سال بدنبال هم واقع شوند و چون ما آنها را طیلسانی قرار دهیم[۱۲۵] شخص را در یافتن مطلوب خود کمک می‌کند و کار را بر او آسان می‌نماید و باید به خانه‌ی مشترک برای کیفیت دو سال نظر کرد چه، گاهی ممکن است که دو سال که دارای یک کیفیت‌اند از دنبال هم درآیند و گاهی هم ممتنع.

از این جهت ممتنع است که دو سال معتدل از پی هم درآیند که بنابر جدول تعدیل در آخر کتاب اواخر و اوایل این سالها با یکدیگر تنافر دارد.

اما علت امتناع از پی درآمدن دو سال ناقصه این است که در ماههای مجزور

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۲۳۵

تمام بودن شهور بر نقصان غلبه دارد و بیان مطلب آن است محزور صغیر مشتمل بر ۶۹۴۰ روز است که صد و پانزده ماه تام و صد و ده ماه ناقص است و بدین علت سه ماه تام به رؤیت متوالی یکدیگر خواهند بود و جز دو ماه ناقص از پی هم نخواهند آمد و علت توالی این دو ماه اختلاف حرکات نیرین و اختلاف غروب بروج است.

اگر اجتماع دو رأس دو محزور کبیر متفق و متوالی بود برای ما امکان داشت که به جهت استخراج کیفیات سالهای یهود جدولی تشکیل دهیم که سالهای محزور کبیر را مشتمل باشد مانند هیئت خرانیقون نصاری و لیکن میلادهای محازیر جز در مدت ۶۸۹۴۷۲ سال بهمان روزی که بوده اصابت نمی‌کند چه، باقیمانده محزور صغیر را وقتی که هفته‌هفته طرح کنیم دو روز و شانزده ساعت و ۵۹۵ حلق می‌شود و این جمله اخیر یعنی ۵۹۵ حلق جز در محازیری که شماره آن مساوی با حلق‌های یک شبانه‌روز است که ۲۵۹۲۰ حلق باشد نخواهد یک روز تمام شد بدلیل اینکه کسر وقتی تام می‌شود که عدد صورت مساوی عدد مخرج شود و از آنجایی که حلق‌های یک شبانه‌روز با حلق‌های کشور باز مانده از محزور در عدد ۵ متوافق است

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۲۳۶

---

[۱۲۵] (۱)- طیلسان معرب تالسان نوعی از ردا که عربان بر دوش اندازند.(غیاث اللغه) اکنون کشیشان روی لباس می‌پوشند.

پس در ۵۱۸۴ سال این مقصود انجام خواهد یافت.

این اعمال که تا اینجا کردیم فقط بما می‌فهمانید که آغاز محزور بیک روز از ماه میافتد و برای اینکه دانسته شود به کدام روز از هفته اصابت می‌کند باید عدد مذکور را در هفت ضرب کرد که ۶۳۲۸۴ بشود و این مقدار محازیری است که سالهای آن سابقا ذکر یافت.

اما اجتماع و استقبال مطلق بهمان روزی که بود در ۱۸۱۴۴۰ ماه برمی‌گردد که حاصل‌ضرب حلق‌های شبانه‌روز در هفت باشد. و چون این مسئله امکان نخواهد یافت پسندیده نیست که به یک فرضهای دور سرگرم شویم و از متعارف بشر پا بیرون گذاریم و همین اندازه که آغاز سالیان و کیفیات آنها را با جایگاه آن سالها در ماههای سریانی مطابق سالهایی که بیشتر مورد احتیاج بوده است دانستیم برای ما کفایت می‌کند و ما این سه امر را در سه جدول قرار دادیم: جدول اول برای اوایل سالهایی است که جدول علامات نام دارد، جدول دوم برای کیفیات سالهایی است که حروف حاء در آن‌که علامت اختصاری کلمه حسارین باشد، دلالت بر نقصان می‌کند و نقصان را به زبان عبری حسارین گویند؛ حرف کاف در آن علامت اعتدال است که یهود این معنی را کسدران خوانند و حرف شین در آن علامت تمام است که به زبان عبرانی شلامیم می‌گویند.

جدول سوم جدول کمالات و کمیات است که اگر به قرمز نوشته شده باشد موقع آغاز سال را در ماه آب و اگر سیاه باشد در ایلول بما نشان می‌دهد.

شخصی که می‌خواهد باین سه جدول عمل کند باید در تشرین اول که در پی تشری می‌باشد تاریخ ناقصه‌ی اسکندر را بدست آورد و مجموع آنرا در طول و مسبوط آنرا در عرض داخل کند و مطلوب خود را در خانه مشترک این دو خواهد یافت. باذن اللّه عز و جل و هو حسبنا کافیا.[۱۲۶]

آثار الباقیه / ترجمه ؛ متن‌ج۱ ؛ ص۲۴۷

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۲۴۷

جدول موالید و ارباعشرات

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۲۴۸

جدول موالید و ارباعشرات

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۲۴۹

[۱۲۶] أبو ریحان بیرونی/ ترجمه: اکبر دانا سرشت، آثار الباقیه / ترجمه - تهران، چاپ: پنجم، ش ۱۳۸۶.

جدول اجتماعات و امتلاآت

آثار الباقيه / ترجمه، متن‌ج‌١، ص: ٢٥٠

جدول اجتماعات و امتلاآت

آثار الباقيه / ترجمه، متن‌ج‌١، ص: ٢٥١

تقديم و تأخير فصح چگونه انجام مى‌يابد

براى دانستن سالهاى يهود اينطور بايد عمل كنيم:

استقبال پس از اعتدال ربيعى را در حدى كه فصح ميان آن دو طرف دور مى‌زند حساب كنيم و بعدا ببينيم كه چه روزى از اين حد مابين طلوع آفتاب در آن تا طلوع آفتاب از فردا واقع مى‌شود پس اگر يكى از روزهايى شد كه فصح را در آن جايز مى‌دانند كه مطلوب بدست آمده و اگر در روزهايى شد كه جايز نمى‌دانند يعنى روزهاى منسوب بكواكب سه‌گانه سفلى فصح را يكروز بتأخير مى‌اندازيم و تأخير فصح را به لغت عبرى دحى مى‌گويند و همين كار را بعينه براى فصح مقدم مى‌كنند كه تا وقوف بر آن يابند و بر علامت آن دو مى‌افزايند پس اول تشرى كه براى دو فصح متوسط است جمع مى‌شود و مابين اين دو فصح را از ايام بدست مى‌آوريم و اگر از ايام سال خورشيدى زيادتر باشد سالى كه در آن فصح اخير است عبور است و اگر كمتر باشد عبور نيست و باين طريق معرفت اين كيفيت اولى دون كيفيات ثوانى امكان مى‌پذيرد چه، فصح بسا تأخير مى‌افتد با آنكه در نزد يهود تقديم آن است و يا پيش مى‌افتد و واجب نزد يهود تأخير آن است و باين جهت حال فصح در نقصان و اعتدال و تمام حقيقتا معلوم نمى‌شود و بلكه استقبال در يكى از دو طرف حدى كه فصح در آن دور مى‌زند واقع مى‌شود و هريك از نيرين در رؤيت موضع اوسط خود را در تقدم و تأخر بمقدار مجموع تعاديل كلى خود مخالفت مى‌كنند و اين‌چنين استقبال براى استعمال صلاحيت نخواهد داشت و استقبالى را كه پيش از آن و يا بعد از آن است مى‌گيرند و از اين سبب ميان حساب يهود و اين عمل خلاف واقع مى‌شود حتى اينكه سال نسانزد يهودان عبور است و اين حساب ناطق خواهد بود كه بسيط است و يا بعكس.

همچنين ميان يهود و نصارى در عبور خلاف است چنانكه در باب روزه‌ى ايشان بخواست خدا بيان خواهيم كرد و چون خلاف ميان اين دو گروه دست دهد و به حكم ما رضايت دهند بايد به دو استقبال فصح ايشان نظر كنيم و آن استقبالى كه ماه در آن در اواسط سنبله و يا اواسط عقرب واقع است و يا اينكه آفتاب در آن از برج حمل خارج ميشود بنا بهر دو قول مرذول و ناپسنديده است و خلاف آن

آثار الباقيه / ترجمه، متن‌ج‌١، ص: ٢٥٢

مقبول است و شخصى كه شرايط مذكوره در كتاب را مراعات كند، حقيقت بر او مخفى نخواهد ماند.

بيان ادوار يوبيل و دور شابوع

یهود را ادوار دیگری است که یکی از آن ادوار دور یوبیل است که هر دوری پنجاه سال است و دیگر دور شابوع است که هفت سال است و سال اول دور شابوع را سال رجعت و بازگشت گویند، زیرا خداوند در سفر سوم از تورات می‌گوید: «چون در زمین کنعان داخل شدید زراعت کنید و زراعت خود را درو نمایید و شش سال انگور درختان موی خود را بخورید و در سال هفتم زراعت مکنید و انگورهای درختان مو را مچینید و حاصل آنرا برای غلامان و کنیزان و کارگران خود و دواب و مرغان پرنده بگذارید» و نیز ایزد تعالی در سفر ثانی تورات تکرار کرده و میگوید «زمین خود را زراعت کن و غله آنرا جمع نما و سال هفتم غله زمین خود را برای بیچارگان و دواب بگذار».

و نیز در کیش یهود جایز است که مستمندان اولاد خود را تنها برای خدمت نه از برای وطی بمالداران بفروشند و اگر مقصود وطی باشد جز بمهر و عقد جایز نیست و چون این طفل خریداری شده هفت سال بخدمت پرداخت سال هفتم آزاد خواهد شد مگر آنکه خود او ابا کند چنانکه باز خداوند در سفر سوم تورات می‌گوید: «هر وقت یکی از شما بنده‌ای اسرائیلی خرید شش سال برای او باید کار کند و سال هفتم از ملک او خارج می‌شود و آزاد می‌گردد و می‌تواند بطوع و رغبت خود هر کجا که خواهد برود و زن خود را با خود ببرد و اگر بنده بگوید که من آقای خود را دوست دارم و از یوغ بندگی او خارج نخواهم شد آقا باید این بنده را به درگاه ببرد و گوش او را سوراخ کند و تا هر وقت که میخواهد این بنده را نگهدارد[۱۲۷]».

احتیاج یهود به دور یوبیل برای این است که خداوند در سفر ثالث تورات

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۲۵۳

می‌گوید: «هفت هفت سال که چهل و نه سال می‌گردد زمین خود را بکار سپس در سال چهل و نهم در زمین خود با بوق بدمید و برای سال پنجاهم آنرا پاک کنید و در آن سال چیزی مکارید و سال پنجاهم زمین بمالک اولی خود برمیگردد و مبادا کسی زمینی را ابد الدهر و برای همیشه بفروشد چه، شما همگی در دنیا مهمان من هستید و فقط چهل و نه سال ملک خود را بفروش و نیز خداوند در همین سفر میگوید اگر دیدی که برادر تو فقیر شده او را بخر و با او عملی که با بندگان میکنی مکن و تا سال بازگشت بآزادی[۱۲۸] نزد تو مانند اجیر و مهمان باشد.»

طرز شناسایی دو دور مذکور

بدین سبب یهودیان بشناسایی این دو دور احتیاج یافتند که احکام دینی ایشان بر آن مبتنی است مثل اینکه قلت و کثرت ثمن به اندازه باقیمانده از دور می‌شود و اگر از حرّیت ابا کرد و همه‌ی مدت دور یوبیل را مملوک ماند دیگر نباید او را نگاهداشت و چون کسی بخواهد سالهای این دور را بشناسد که از هریک از دو دور چه مقدار باقیمانده است باید سالهای ناقصه‌ی آدم را بگیرد و یکی از دو کار کند یا هزار و ده از آن کم کند و یا هفتصد و چهل بر آن بیفزاید و حاصل را به ۳۵۰ تقسیم کند و خارج قسمت‌ها را کنار بگذارد و باقیمانده را در سطر عدد از جدول احکام داخل کند و خواهد یافت که از هریک از دو دور چند سال باقیمانده و جدول احکام این است.

[۱۲۷] (۱)- گوش بردگان را سوراخ می‌کردند و حلقه‌ای بآن می‌آویختند و غلام حلقه بگوش باین مناسبت است

[۱۲۸] (۱)- سابق گفته شد که دوره بردگی یك اسرائیلی هفت سال است و آنرا دور شابوع که همان سابوع عربی است می‌گفتند.

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۲۵۴

جدول احکام

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۲۵۶

بقیه جدول احکام

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۲۵۸

بیان تقوفات در کیش یهود که عبارت از فصول است

یهود را بجز این ادوار که تاکنون گفته شد ادوار دیگری است که آنرا تقوفات نامند و تقوفه به لغت عبری اول هریک از چهار قسمت سال است و تقوفه‌ی نیسن اعتدال بهاری است و تقوفه تمز انقلاب صیفی و تقوفه‌ی تشری اعتدال پائیزی است و تقوفه‌ی طیبث انقلاب زمستانی است.

به عقیده‌ی یهود از هر تقوفه تا تقوفه‌ی دیگری که در دنبال آن است چهار یک ایام سال خورشیدی است و همه‌ی این تقوفات باهم برابر است و هریک نود و یک روز و هفت ساعت و نصف ساعت است و علمای یهود حسابهای خود را در استخراج تقوفات مبنی بر همین قرار داده‌اند و کاهنان یهود توده‌ی عوام را در ساعت تقوفه از خوردن و آشامیدن نهی کرده‌اند و این کار را برای بدن مضر تشخیص داده‌اند ولی معلوم است که برای بدام آوردن عوام و تسخیر ایشان این سخن را گفته‌اند:

علمای یهود گفته‌اند که آب در ساعت میلادهای شهور کدورت می‌یابد و یکی از ایشان که به علم و دانش شهرتی بسزا داشت برای من حکایت کرد که خود او این را مشاهده کرده است و اگر راست گفته باشد مربوط به نتیجه‌ی ارصاد است و ربطی به حسابهای ایشان نخواهد داشت و نمی‌شود این مطلب را انکار کرد چه، طبیعی‌دانان گفته‌اند که مخ و مغز قلم و سفیدی تخم‌مرغ و بیشتر از اشیاء پر رطوبت هنگام زیادتی نور ماه زیاد می‌شود و به نقصان فروغ قمر روبکمی می‌گذراند و نیز شراب در خم و در ظروف از افزو گشتن نور قمر مکدر و با درد خود آلوده می‌شود و خون از درون جسم بظواهر بدن رو می‌آورد و چون ضوء ماه کم شد بدرون جسم اقبال می‌کند.

خاصیتی که در سنگ قمر مطبوع است از همه‌ی اینها که گفته شد شگفت‌انگیز تر است و چنانکه ارسطو گفته است در این سنگ نقطه زردی است که چون نور ماه فزون گشت این نقطه بر همه جسم سنگ پهن می‌شود و آنرا می‌گیرد و هنگام نقصان ضوء قمر کم‌کم جمع می‌شود تا اینکه در یک نقطه منحصر گردد و چون ارسطو

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۲۵۹

مردی است که به گفته‌ی او اطمینان دارم البته این امر هم که دانشمند یهودی نقل کرده ممکن است و در شمار ممتنعات نیست.

نزد اهل تحصیل مدتهای میان تقوفات مانند بطلمیوس است. یعنی از تقوفه تشری تا تقوفه طیبث هشتاد و هشت روز و یک هشتم یک روز است و از تقوفه طیبث تا تقوفه نیسن نود روز و هشت یک روز است و از تقوفه نیسن تا تقوفه تمز نود و چهار روز و نصف روز است و از تقوفه تمز تا تقوفه تشری نود و دو روز و نصف روز است، پس رویهمرفته مجموع این مدتها سیصد و شصت و پنج روز و ربع خواهد شد.

در پیش گفتیم که یهود در عمل تقوفات در کمیت سال دقت نمی‌کنند و چون دقت کنند سال خورشیدی ۳۶۵ روز و پنج ساعت و سه هزار و هفتصد و نود و یک جزء از چهار هزار و صد و چهار جزء ساعت است.

طریقه بدست آوردن جای اوج شمس

هر وقت که ایام چهار یک‌های سال معلوم باشد موضع اوج فلک آفتاب معلوم خواهد بود و چون بخواهیم که در زمان ارصاد یهود اوج آفتاب را بدانیم که در کجا بوده نیازمند می‌شویم که در یک روز، حرکت وسطی آفتاب را بدانیم که چه اندازه است و اجزای روز و شب را که (۹۸۴۹۶)[۱۲۹] می‌باشد که آنرا دور شمس گویند در سیصد و شصت ضرب کنیم و حاصل‌ضرب را پس از تجنیس بر مقدار سال خورشیدی که (۳۵۹۷۵۳۵۱)[۱۳۰] باشد و آنرا اصل گویند تقسیم کنیم، در نتیجه بنابر رأی یهود

حرکت وسطی آفتاب در شبانه‌روز بدین مقدار (۰ نط ح یز زمو)[۱۳۱] بطور تقریب بدست خواهد آمد چه، نسبت یکروز به ایام سال خورشیدی مانند نسبت حصه یک روز از درجات فلک است به تمام محیط فلک[۱۳۲].

سپس، دایره ابجد را برای نمایاندن فلک ممثل آفتاب بر مرکزه می‌گذارنیم و فرض می‌کنیم که نقطه ا اول حمل باشد و نقطه ب اول سرطان و ج اول میزان و د اول جدی و دو قطر ا ه ج ب ه د را هم اخراج می‌کنیم و در پیش گفته شد که آفتاب ربع اب را در زمانی بیشتر از دیگر چهاریک‌ها قطع می‌کند و از این گفتار لازم می‌آید که مرکز فلک خارج مرکز در این ربع و نقطه ح باشد و ما بدین مرکز دایره‌ای مماس با فلک ممثل می‌گذرانیم که تا مانند فلک خارج مرکز باشد و این دایره صطفن است و نقطه تماس ط است و طح را بهم وصل می‌کنیم و بر نقطه ح قطر ر ح م ک را بتوازی قطر ا ه ج و نصف قطر لح را نیز بتوازی قطر ب ه د می‌گذرانیم و بطور مستقیم آنرا تا نقطه س امتداد می‌دهیم و چون آفتاب با سیر وسطی خود نصف دایره ابج را که مجموع ربع بهاری و تابستانی است در ۱۸۷ روز طی می‌کند قطعه صفن از فلک خارج مرکز قفد یح نب مج یب[۱۳۳] می‌شود که چون نصف دایره ر ط فک را که

---

[۱۲۹] (۱)- عدد مذکور حاصل‌ضرب ۴۱۰۴ اجزای شبانه‌روز در ۲۴ ساعت است.

[۱۳۰] (۲)- عدد مذکور عبارتست از حاصل‌ضرب ۹۸۴۹۶ اجزای شبانه‌روز در ۳۶۵ روز و ۵ ساعت و ۴۱۰۴/ ۳۷۹۱ جزء شبانه‌روز.

[۱۳۱] (۱)- صفر درجه و پنجاه و نه دقیقه و هشت ثانیه و هفده ثالثه و هفت رابعه و چهل و شش خامسه است و به عقیده بطلمیوس صفر درجه و پنجاه و نه دقیقه و هشت ثانیه و هفده ثالثه و ۱۳ رابعه و ۱۲ خامسه و ۳۱ سادسه است بتقریب و چنانکه می‌بینید در چهار رقم اول این دو نوع حرکت وسطی باهم متحدند و اختلاف در ارقام بعدی برای اختلاف در مقدار شبانه‌روز است.

[۱۳۲] (۲)- چون هر ۱۵ درجه فلکی یك ساعت زمانی است برای دانستن تفاوت طول بلاد باید تفاوت ساعات را در ۱۵ ضرب کرد تا درجات بدست آید.

[۱۳۳] (۳)- ۱۸۴ جه و ۱۸ قه و ۵۲ نیه و ۴۳ لثه و ۱۲ بعه.

۱۸۰ درجه است از آن کم کنیم مجموع صرکن باقی می‌ماند که دیح نب مب یب[۱۳۴] باشد و چون این دو قسمت برای متوازی بودن

دو قطر متساوی هستند بدین سبب هریک از صرکن (ب ط کو کا لو)[۱۳۵] می‌باشد که سینوس آن خط حس است و به مقداری که به آن مقدار نصف قطر لح درجه واحد است (۰ ب یه ل نز)[۱۳۶] می‌شود و چون شمس ربع اب را در نود و چهار روز و نیم طی می‌کند قطعه صطف از فلک خارج مرکز (صج ح لد لح مد)[۱۳۷] می‌گردد و صل مجموع صر معلوم ورل ربع دایره است که چون صل را از صف کم کنیم لف (۰ نط ح یز ح)[۱۳۸] باقی خواهد ماند که این مقدار (۰ ا ا نه له)[۱۳۹] سینوس آن است یعنی خط ح م که با سه مساوی است و در مثلث قائم الزاویه دو ضلع ح س و س ه معلوم است و ضلع اطول مجهول و برای یافتن آن باید هریک از دو ضلع ح س س ه را در مثل خود ضرب نموده تا مربع آن بدست آید و این مقدار مجموع دو مربع آن است ۲۸۷۷۰۴۴۴۶۶۶۷۴ و جذر آنرا بدست می‌آوریم که مقدار (۰ ب کج نط م)[۱۴۰] می‌شود و دوری میان دو مرکز همین قدر است که مساوی با جیب تعدیل اعظم است و آنرا در جداول جیوب بدل به قوس کنیم (ب کب یط یب یو)[۱۴۱] قوس آن می‌شود که تعدیل اعظم است و درجه واحده پس اگر مقدار خط ح ه را بخواهیم باین فرض که ه ح ط یکدرجه باشد ه ح را در یک درجه ضرب کنیم و حاصل را بر مجموع ه ح و یک درجه تقسیم می‌کنیم مقدار ح ه بدست می‌آید بفرض آنکه ط ه

یک درجه باشد.

دلیل این مطلب آنست که نسبت ه ح بمقداری که بآن مقدار ه ط یک درجه باشد به ح ط مثل نسبت ه ح است به مقداری که بآن ه ط یک درجه باشد به مجموع ه ح و یک درجه یعنی ح ط و از اینجا بعد میان دو مرکز بهریک از دو قطر فلک ممثل و خارج مرکز دارای نسبتی معلوم خواهد شد.

---

[۱۳۴] (٤)- ٤ جه ١٨ قه ٥٢ نیه و ٤٢ لثه و ١٢ بعه که این مقدار زیادی بر نصف دور است.

[۱۳۵] (١)- از تقسیم عدد حاشیه ٤ صفحه قبل بر ٢ این عدد بدست می‌آید که عبارت است از ٢ جه و ٩ قه و ٢٦ نیه و ٢١ لثه و ٣٦ بعه و خط ح س سینوس آن می‌شود و چون نیم قطر را واحد دانستن چنانکه امروز ما در مثلثات بکار می‌بندیم از اختراعات بوزجانی است(و بطلمیوس نیم قطر را به شصت تقسیم می‌کرد چنانکه در کتبی بسیار در دوره اسلام از او پیروی کرده حتی محمد شاه هندی تقسیم اعشار را در خطوط مثلثاتی بدل به ستینی کرده) از اینرو برای اینکه تصور نشود مقدار نیم قطر شصت متداول در زمان بیرونی بوده تاکید کرده که باید نیم قطر واحد محسوب گردد.

[۱۳۶] (٢)- صفر درجه، ٢ قه و پانزده نیه و ٣٠ لثه و ٥٧ بعه.

[۱۳۷] (٣)- ٩٣ جه و ٨ قه و ٣٤ نیه و ٣٨ لثه و ٤٤ بعه.

[۱۳۸] (٤)- صفر درجه و ٥٩ قه و ٨ نیه و ١٧ لثه و ٨ بعه.

[۱۳۹] (٥)- صفر درجه و ١ قه و ١ نیه ٥٥ لثه و ٣٥ بعه.

[۱۴۰] (٦)- صفر درجه و ٢ قه و ٢٨ نیه و ٥٩ لثه و ٤٠ بعه.

[۱۴۱] (٧)- ٢ جه و ٢٢ قه و ١٩ نیه و ١٢ لثه و ١٦ بعه.

سپس عمود طع را بر قطر ا هج اخراج می‌کنیم و دو مثلث طع ه و ح سه متشابه می‌شوند و اضلاع آنها با یکدیگر متناسب و چون در هندسه ثابت شده که نسبت اضلاع مثلث بهم مانند نسبت سینوس‌های زوایای متقابل بآن اضلاع است بنابراین نسبت ه ح معلوم به ح س معلوم مانند نسبت سینوس زاویه ح س ه قائمه ه ط که بزرگترین سینوس است به سینوس س ه ح که طع مطلوب است و بطریق اربعه متناسب آنرا استخراج می‌کنیم و (۰ ند لد یط مح ل)[۱۴۲] می‌شود که قوسش (سه کو کط لب)[۱۴۳] است و ا ط و آن دوری اوج از اعتدال ربیعی است و مقصود از طرح این مقدمات همین مطلب بود و شکل این است.

روش قدما در استخراج اوج چنین بود که گفته شد اما ریاضیدانان جدید چون دانستند که آگاهی از اوقات انقلابین سخت و دشوار است و تقریبا مانند ممتنع، این بود که در ارصاد خود برای نقطه‌های ا ب ج د اوساط ارباع را که نیمه‌های بروج ثوابت است برگزیدند.

استاد من ابو نصر منصور بن علی بن عراق که او نیز از موالی امیر المؤمنین[۱۴۴] است در استخراج مطلوب فوق باین کار نیازمند می‌شود که سه نقطه از فلک البروج را پس از تحصیل اندازه سال خورشیدی رصد کند و من در کتاب الاستشهاد فی اختلاف الارصاد اثبات کرده‌ام که روش استاد من بر طریقه محدثون از ریاضیون مانند فضل طریقه ایشان است بر فدمای از اصحاب ریاضی و سبب اینکه من گاهگاهی از مطلب خارج می‌شوم این است که خواننده را بواسطه این ابحاث از کسالت و ملالت بیرون آورم و مثل این باشد که در باغهای حکمت و دانش مشغول تماشا است و امید است که این عذر مقبول افتد.

روش یهود در استخراج چهاریک‌های سال

اکنون به مطلب خود برگردیم و گوییم: وقتی که یهود بخواهند چهاریک‌های سال را که تقوفه نام نهاده‌اند بشناسند سالیان ناقص آدم را بدل به محزور شمسی کرده و آنچه باقی ماند از برای هر سالی یک روز و ربع که سی ساعت باشد کنار می‌گذارند و هرچه هفته که بدست آید کنار می‌نهند تا آنکه کمتر از یک هفته بماند و این باقیمانده را از اول شب چهارشنبه می‌شمارند و یا آنکه سه روز بر آن افزوده و مجموع را از آغاز شب یکشنبه می‌شمارند و در نتیجه به تقوفه نیسن که اعتدال بهاری باشد خواهند رسید.

ما در مباحث گذشته ابعاد میان تقوفات را بنابر رأی عامی و محصل بیان

کردیم و چون یکی از تقوفات شناخته شد دیگر تقوفه‌ها از روی آن شناخته می‌گردد.

---

[۱۴۲] (۱)- صفر درجه و ۵۴ قه و ۳۴ نیه و ۱۹ لثه و ۴۸ بعه و ۳۰ لثه.

[۱۴۳] (۲)- ۳۵ درجه و ۲۶ قه و ۲۹ نیه و ۳۲ لثه.

[۱۴۴] (۱)- مقصود از امیر المؤمنین شمس المعالی است که این کتاب باو اهدا شده و چنانکه در مبحث القاب گذشت خلفای عباسی این لقب را برای او فرستاده بودند.

از این جهت در شمارش از اول شب چهارشنبه آغاز کردند که به گمان برخی از یهود آفتاب روز چهارشنبه‌ی بیست و هفتم ایلل آفریده شده و تقوفه‌ی تشری در آخرین ساعت سوم از روز چهارشنبه‌ی پنجم تشری روی داده بود و بنابه عقیده یهود آفتاب دو ربع بهار و تابستان را در ۱۸۲ روز و ۱۵ ساعت طی می‌کند و این رأی بنابر مسامحه و عدم تدقیق است و رأی تحقیقی آنها رأی دیگری است که گفته شد و چون این مدت را هفته هفته طرح کنیم روزها تمام می‌شود و ساعات ۱۵ گانه باقی می‌ماند و چون ما از وقت تقوفه‌ی تشری به عقب برگردیم و این ساعات را بشماریم به ساعت اول از شب چهارشنبه می‌رسیم و دریافتن تقوفات از این ساعت ابتدا می‌کنیم.

طایفه‌ای از یهود بر این گمانند که آفتاب در ساعت اول از شب چهارشنبه که حساب تقوفات از آن آغاز می‌شود و در اول حمل بود آفریده شده و آفتاب با ماه نه ساعت و ششصد و چهل و دو حلق از میلاد نیسن گذشته پس از آفریده شدن جمع گشت و سال خورشیدی هنگامی که در کمیت آن تدقیق نکنند سیصد و شصت و پنج روز و یک چهاریک روز است که چون آن را هفت هفت طرح کنیم یک روز و یک چهاریک روز باقی خواهد ماند که این مقدار زیاده هر تقوفه می‌باشد بر تقوفه‌ی مانند خود در سالی که در آن مقدم است و به همین سبب ما آن را برای سالهای باقیمانده می‌گیریم و چون در اول محزور شمسی از اول روز و یا از اول شب آغاز کنیم هنگامی که محزور تمام شد حساب بعینه عود می‌کند.

ما بر روی این حساب تقوفات یک محزور شمسی را از نزد خود حساب کردیم و چون سالهای ناقصه‌ی آدم را گرفته و محازیر شمسی کنیم و این

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۲۶۵

محازیر را القا نمایم و باقی‌مانده را در سطر محزور داخل کنیم در مقابل آن دوری تقوفه‌ی نیسن را از اول شب یکشنبه آن سال ناقص با دیگر تقوفات سه گانه را که پس از آن است و ربع ساعتی را که این تقوفه در آن می‌باشد خواهد یافت و یهود رب ساعتی را که نزد آن ذکر می‌کنند آنرا طوالع طاعات می‌نامند و اگر ساعات از دوازده کمتر باشد تقوفه در شب است و اگر زیادتر باشد در روز است و باید که دوازده ساعت از آن کم کرد و باقیمانده مدتی است که از روز گذشته.

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۲۶۶

ابعاد تقوفات از شب یکشنبه

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۲۷۱

نامهای کواکبی را که در جدول تقوفات ثبت کردیم به عبرانی بود زیرا یهود همین نامها را بکار می‌بندند و البته هر امتی چون نیازمند به ذکر کواکب شد به لغت خود آنها را نام می‌برد و جدول زیر نامهای ستارگان را به لغات مختلفه ناطق است و کسی که در آن نظر کند نامهای عبری و غیر عبری کواکب را خواهد یافت.

اکنون که برای کواکب نامهای آنرا در زبانهای مختلفه ذکر کردم هرچند که از مورد بحث خارج است خوب است جدولی برای نامهای بروج در لغات گوناگون ترتیب دهم که تا اهل نجوم را مورد استفاده باشد و جدول این است.

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۲۷۳

پیدا کردن روزی را که از شهور سریانی آغاز تقوفه باشد خالی از اشکال نیست

باز به مطلب خود برگردیم و گوییم: حساب و جداولی را که ما در پیش بیان کردیم بما می‌فهمانید که اول تقوفه در چه روز از ایام هفته است ولی روزی را که در ماه سریانی اول تقوفه می‌شد به مقداری غیرقابل اغماض از حقیقت دور بود.

مثال آن- چون تاریخ آدم را در اول تشری که میلاد آن روز یکشنبه غره اول ایلول ۱۳۱۱ اسکندری باشد بدست آوریم سالهای تام آدم ۴۷۵۹ سال خواهد بود که هشت محزور کبیر و بیست و شش محزور صغیر و نه سال تام می‌شود که شش سال از این نه سال بنابر حساب (بهز یجوح) بسیط و سه سال عبور می‌شود و چون هریک از بسیط و عبور را در ایام خود ضرب کنیم ۱۷۳۸۲۰۰ روز و هفت ساعت و دویست و پنجاه و سه حلق می‌شود که فاصله‌ی میان اول سال از سالهای آدم و میلاد سالی باشد که برای مثال ذکر گشت.

نیز در پیش گفته شد که علمای یهود قبول نموده‌اند که تقوفه‌ی تشری که اعتدال خریفی باشد، در سال اول از تاریخ آدم پنج روز و یک ساعت پس از میلاد سال بود و چون این مقدار را از آنچه بدست آورده‌ایم کم کنیم باقیمانده‌ی فاصله‌ی میان تقوفه‌ی تشری و میلاد سال خواهد بود و چون این مقدار را بر ۳۶۵ روز و ربع روز تقسیم کنیم ۴۷۵۸ سال می‌شود باضافه ۳۳۵ روز و سه ربع روز و تا زمانی که سال شمسی تمام گردد و شب و روز معتدل شوند ۸۲۸/ ۱۱/ ۲۹ حلق/ عت/ روز باقی خواهد ماند و چون این مقدار را بر میلاد سال خود، که یکشنبه باشد پس از گذشتن هفت ساعت دویست و پنجاه و سه حلق، بیفزاییم به ساعت نهم از شب سه‌شنبه روز اول تشرین اول خواهیم رسید که از اعتدالی که از راه رصد بدست آمده چهارده روز متأخر است.

چون این مدت را که میان اول تقوفات و میلاد سال ما که (۱۷۳۸۱۹۵)

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۲۷۴

روز و ۲۵۳ حلق و شش ساعت است بدست آوردیم و در (۹۸۴۹۶) که آن اجزای تدقیقی روز است به عقیده یهود، در سال خورشیدی ضرب کنیم ۱۷۲۲۸۰۳۰۵ و دو پنجم جزء بدست خواهد آمد و سپس آنرا قسمت کرده و علامات کبایس را ملاحظه می‌کنیم و جدول ماههای سریانی و رومی این است:

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۲۷۵

جدول اوایل ماههای سریانی و رومی

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۲۷۶

طرز پیدا کردن سالهای کبیسه در پاره‌ای از تواریخ

اگر همین مطلوب را در تاریخ اغسطس بخواهیم باید که سالیان تام آنرا بگیریم و ربع آنرا بر آن بیفزاییم و بر حاصل جمع عدد شش را اضافه کنیم و مجموع را هفت هفت طرح کنیم و در نتیجه علامت آغاز توت بدست خواهد آمد سپس بر این علامت برای ماههای دیگر بجهت هر شهر تامی که پیش از مطلوب باشد عدد دو را بر آن بیفزاییم و باز مجموع را هفت هفت طرح کنیم و علامت ماهی که مطلوب است بدست خواهد آمد.

کبیسه را در تاریخ اغسطس باید از اینراه شناخت که پیوسته بر سالیان تام آن عدد یک را بیفزاییم و مجموع را چهار چهار طرح کنیم و اگر چیزی باقی ماند سال ما کبیسه نیست و اگر باقی نیاورد کبیسه است.

اگر همین مطلوب را در تاریخ انطینس بخواهیم چهاریک آنرا بر سالهای تام آن می‌افزاییم و بر مجموع عدد چهار و سه چهارم همین سالها را اضافه می‌کنیم و اعمال پیشین خود را از نو تکرار می‌کنیم و طریقه شناسایی کبیسه در این تاریخ این است که همواره بر سالهای تام عدد سه را بیفزاییم و مجموع را چهار چهار طرح کنیم و اگر چیزی نماند سال کبیسه است و اگر چیزی ماند کبیسه نیست.

در تاریخ دقلطیانوس باید بر سالهای تام آن چهاریک آنرا افزود و بر مجموع همواره عدد چهار و چهاریک آنرا اضافه کرد و همان کارهایی را که در پیش می‌کردیم در اینجا نیز از نو بنماییم و در معرفت اوایل ماهها آنچه را که در تاریخ اسکندر بنابر مذهب روم انجام دادیم در همین‌جا تکرار کرد و در این تاریخ کبیسه را باید از این راه شناخت که همواره بر سالهای تام عدد دو را افزود و مجموع را چهارچهار طرح کرد و اگر چیزی باقی نیاورد سال کبیسه است و اگر باقی ما کبیسه نیست.

در تاریخ هجری اگر شناسایی آغاز سالها و ماهها را بحساب تواریخ خواسته باشیم باید سالهای تامه هجری را گرفت و در سه جا قرار داد و یکی را در ۳۵۴

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۲۷۷

روز و دیگری را در بیست و دو دقیقه و سومی را در یک ثانیه ضرب کرد و بر دقایق همواره سی و چهار دقیقه افزود سپس هریک از این حاصل ضربها را بچیزی که قابل رفع است نمود و اگر دقایق بیشتر از پانزده باشد آنرا یک ساعت دانست و اگر کمتر باشد بکلی از آن صرفنظر کرد و مجموع حاصله روزهایی است که از سال اول هجری تا اول این سال گذشته و بر آن عدد پنج را افزود و هفت هفت طرح کرد آنچه کمتر از هفته ماند علامت محرم است و اگر ماهی دیگر را خواسته باشیم برای شهور تامه‌ای که از مطلوب ما گذشته باشد برای یک ماه دو روز و برای یک ماه دیگر یک روز منظور می‌داریم و مجموع را بر علامت محرم افزوده و همه این مبلغ را هفت هفت طرح می‌کنیم و در نتیجه علامت این ماه برحسب تواریخی که از مسیر اوسط بدست آمده است باقی می‌ماند.

اما در رؤیت هلال که چه روزی روی خواهد داد کاری است که بسیار دشوار است و به جداول بسیاری برای دانستن این کار نیازمندی است و بآن اندازه که در زیج محمد بن جابر بتانی و زیج حبش حاسب است برای جویندگان کفایت می‌کند و به این دوجا رجوع شود.

بیان حساب اسماعیلیه که برای پیدا کردن اول رمضان ساخته‌اند و گمان کرده‌اند که یکی از اسرار نبوت است

بهمین طریق که گفته شد فرقه‌ای که مدعی هستند از بواطن باخبرند و تشیع آل عصمت را انتحال کرده‌اند حسابی ساخته که بزعم ایشان این حساب یکی از اسرار نبوت است و آن این است.

هر وقت خواستیم اول رمضان را بدانیم که چه روزی است سالهای تام هجرت را می‌گیریم[۱۴۵] و در چهار ضرب می‌کنیم و به حاصل ضرب پنج یک و شش یک این سالها را می‌افزاییم. و اگر در این تقسیم باقیمانده‌ای ماند بشرط آنکه یکی از این دو

باقیمانده و یا هر دو از نصف مخرج یکی از دو کسر کمتر باشد باید این باقیمانده را هم یک روز حساب کرد. سپس باید به حاصل جمع عدد چهار را افزود و مابقی را هفت هفت طرح کرد هرچه کمتر از یک هفته ماند علامت غره شهر رمضان است.

این حساب بر گفته‌های سابق ما مبتنی است که سال قمری ۳۵۴ روز است و چون هفت هفت طرح شود چهار باقی میماند. و چون سالهای هجرت را در چهار ضرب کنیم مثل این است که ایام هر سالی را هفت هفت طرح کرده باقیمانده آنرا نگاهداشته‌اند و چون پنج یک سالهای عرب و شش یک آنرا بگیریم مثل این میماند که از هریک از این سالها پنج یک و شش یک روز را گرفته‌ایم و این کار ما را از ضرب سالها در پنج یک و شش یک روز و قسمت آن بر این دو مخرج کفایت می‌کند.

و چون همه این اعداد را هفت هفت طرح کنیم و باقیمانده را از روز جمعه‌ای که اول هجرت است بشماریم به علامت محرم میرسیم و چون عدد شش را هم بر آن بیفزاییم و مجموع را از روز یکشنبه بشماریم هر دو بیک مقصود می‌رسد و از این جهت این گروه چهار را زیاد کرده‌اند که شخصی برای یک ماه دو روز و برای یک ماه یک روز بگیرد آنچه بدست او آمده تا آغاز ماه رمضان پنج می‌شود و چون این پنج را بر علامت محرم بیفزاید بعلامت شهر رمضان میرسد و حال اینکه باید برای خود محرم هم عدد شش را زیاد نمود. پس رویهمرفته این عدد یازده می‌شود و چون هفت‌تای از آن انداخته شود چهار باقی می‌ماند و این مقدار باقیمانده از مجموع زیادتین است[۱۴۶].

---

[۱۴۵] (۱)- سال تام یعنی سالی که تمام گشته مانند سال گذشته نسبت به امسال و سال ناقص یعنی سالی که هنوز تمام نگشته و ما در او هستیم مانند سال فعلی.

[۱۴۶] (۱)- چون حسابی را که اسماعیلیه ساخته‌اند تحلیل کنیم خواهیم دید که به چهار جزء منحل میگردد.

جزء اول آن است که باید سالهای تام هجرت را در چهار ضرب کرد.

بدین جهت حسابی که از روز جمعه ملقی شده و حسابی را که ما قبلا بیان کردیم یعنی از روز پنجشنبه باهم متفق می‌شوند که سی و چهار دقیقه در اینجا یک روز حساب می‌شود با آنکه در آن حساب ملاحظه نمی‌شود.

بیان جدولی که اسماعیلیه برای رؤیت هلال ساخته‌اند و اینکه عمل مزبور یک سرقت علمی از زیج حبش حاسب است

بازگشت اصحاب رای مستحدثی در این مذهب که در خوارزم معروف به بغدادی است بدین حساب و ماننده‌های آن است و از این جهت این رأی به بغدادی معروف شد که به داعی ایشان که شیخی است و در بغداد سکنی دارد منصوب است.

من برخی از روسای این دسته را دیدم که جدول مجردی را که حبش[۱۴۷] در زیج خود برای تصحیح تاریخی که در حساب کواکب مستعمل است گرفته و بر هریک از آن‌که علامت محرم باشد به علتی که در پیش ذکر کردیم پنج را افزوده[۱۴۸] و صورت جدول را تغییر داده و استقامتی را که در آن جدول است به انحنا مبدل کرده و جدول را مانند ماری که بخود پیچیده گردانیده چنانکه برخی از اهل طبرستان همان جدول را دایره‌ای ساخته که عدد در آن در هنگام استقامت به مبداء خود برمی‌گردد[۱۴۹] سپس در پیروی اسماعیلیه کتابی تألیف کرده که در آن کتاب بر جویندگان هلال از راه رؤیت و دیدار، طعن زده و ایشان را دشنام داده و اینطور

سرزنش کرده که یهود و نصاری از طلب هلال برای روزی خود و اوایل شهور بیاری جداولی که ساخته‌اند بی‌نیاز هستند ولی مسلمانان به احوالی مشتبه مشغول و سرگرم شده‌اند.

اگر این نویسنده از موضع جدول مجرد از زیج حبش تجاوز می‌کرد و از اعمال اصحاب هیئت در رؤیت هلال آگاهی می‌یافت و از کیفیات آن واقف می‌شد و حقایق امر یهود و نصاری را هم می‌دانست آن وقت تصدیق می‌نمود که آن راهی را که یهود و نصاری رفته‌اند بعینه همین شبهه‌ها و اشکالات در آن موجود است.

جزء دوم آن است که باید به حاصل ضرب پنج یك و شش یك این سالیان را افزود و اگر در این تقسیم باقیمانده‌ای ماند بشرط آنکه یکی از این دو باقیمانده و یا هر دو از نصف مخرج یکی از دو کسر کمتر باشد باید این باقیمانده را هم یك روز حساب کرد.

جزء سوم آن است که باید به حاصل جمع چهار افزود.

جزء چهارم آن است که باید مابقی را هفت هفت طرح کرد و آنچه کمتر از یك هفته ماند علامت شهر رمضان است.

[۱۴۷] (۱)- جدول مجرد یعنی حسابها و دلایل ریاضی آن را حذف نموده و تنها نتیجه عمل را نوشته است.

[۱۴۸] (۲)- یعنی مقصود از جدولی که حبش ساخته شناسایی اول سال است که محرم باشد نه شناسایی رمضان و این شخص که از اهل طبرستان است چون مقصودش اول رمضان است بدین سبب عدد پنج را بر آن افزوده.

[۱۴۹] (۳)- یعنی وقتی که در این جدول عدد تمام شود باز باید از سرگرفته شود و در هر دویست و ده سالی عدد تمام می‌شود و سبب اینکه به دویست و ده که رسید عدد تمام می‌شود این است که چون ۷ را که عدد هفته است در عدد سی که در پیش گفتیم در هر سی سال بمناسبت اینکه سال عربی یازده روز کبیسه می‌شود، ضرب کنیم دویست و ده خواهد شد.

هرکس که از گفته‌های سابق ما آگاه شده باشد این مسئله را که اجماعی و محل اتفاق علماء هیئت است خواهد دانست که مقادیر مفروضه در اواخر اعمال رؤیت هلال ابعادی است که به تجربه نمی‌شود بر آن واقف شد و مناظر را احوالی است هندسی که بدان سبب محسوس بصری در بزرگی و کوچکی تفاوت می‌کند و هنگامی که شخص در احوال فلکی از روی انصاف تأمل کند نمی‌تواند بطور قطع حکم نماید که آیا رؤیت هلال کدام وقت واجب خواهد شد و کدام وقت ممتنع، بویژه وقتی که ماه در نهایت این بعد مفروض واقع شود و شکل لولب که از جدول مجرد نقل شد این است:

با آنکه در جدول مجردی که حکیم حبش در زیج خود که معروف بممتحن است قرار داده و این شخص مذکور بر آنچه در لولب است در برخی مواضع عدد پنج را افزوده که حبش در اینجایها کسور را بصحاح جبران می‌نموده و شخص نامبرده باین نکته توجه نیافته و حبش در جداول اوساط نیز برای اینکه بغلط نیفتد نیز این نکته را مراعات کرده و هرکسی بخواهد بصحت آنچه ما گفتیم اطمینان نماید میان این لولب که بعینه همان جدول مجرد است که فقط یک پنج‌تایی بر آن برای آنکه برای رمضان باشد افزوده شده و میان جدول مصححی که ما برای علامت محرم حساب کردیم و کسوری که با اعداد صحاح بود ثابت کردیم که در زیر چشم بیاید و بطور عیان درک گردد تا در نتیجه برای فهم مسایل دیگری نیز کمک باشد

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۲۸۱

بسنجد و شخصی که خواهد چنین کاری را انجام دهد باید از سالهای هجرت با سال ناقصه ۲۱۰ اسقاط کند اگر زیادتر باشد و باقیمانده را در سطر عدد بیاورد و در ازاء آن ایام و دقایق را بگیرد و بر دقایق همواره پنج روز و ۳۴ دقیقه زیادتر کند و آنچه از آن را که بروزها قابل رفع است در این کار کوتاهی نکند و هفت‌تای از آن را القا کند اگر در آن باشد در نتیجه علامت اول محرم جمع می‌شود و چون پنج را بر آن بیفزاییم علامت رمضان حاصل می‌شود و باید جدول را با شکل لوله‌ای که در کتاب است مقایسه نمود زیرا در برخی مواضع اختلاف موجود است بدین سبب که دقایق که بشصت نرسیده بیک روز جبران شده و بطور عیان آشکار می‌شود که چرا برای (۲۱۰) سال این جدول ترکیب شده نه برای کمتر و نه زیادتر از آن.

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۲۸۲

جدول مصحح این است

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۲۸۷

جدول احمد بن شهاب برای تعیین آغاز ماهها که از آنجمله اول رمضان است نیز سرقت علمی است

من پیش احمد بن محمد بن شهاب که یکی از دعات بزرگ ایشان بود جدولی یافتم و او طریق بکار بردن آنرا بمن آموخت که باید سالهای تام هجری را گرفت و بر آن چهار افزود و مجموع را هشت هشت طرح کرد و هر اندازه کمتر ماند آنرا در سطر عدد داخل نمود و دید که در هر ماهی اول آن چه روز است و جدول این است.

این جدول نیز از جدول مجرد حبش استخراج شده و هرکس که به دور هشت‌تایی که در این جدول بآن عمل شده نظر کند خواهد دید که آغاز سالها بهمان روزی که از هفته بوده برمی‌گردد و چهار دقیقه کسور آن کمتر می‌شود و این جدول با جدول مجرد که تصحیح شده مخالفت ندارد مگر اینکه زمان طولانی شود آنوقت اضطراب فاحشی در آن پیدا می‌شود و این داعی مدلس و مردم فریب می‌گفت که جدول مذکور را حضرت جعفر بن محمد صادق ساخته که

چون آنجناب دید مردم در آغاز رمضان در شک و اختلاف افتاده‌اند فرمود:

بخداوندی که محمد را به پیامبری فرستاد سوگند یاد می‌کنم که محمد از امت خود مفارقت نجست تا اینکه آنچه در دنیا بوده و خواهد شد بما بیاموخت و کمترین این علوم علم روزه است که در هر سال در چه روزی واقع می‌شود و فرمود که هیچگاه شعبان تمام نمی‌شود و رمضان هم هیچوقت از سی روز کمتر نمی‌باشد.

این داعی ستمکار بر چنین سیدی عالم که افضل اشراف و اعلم امامان است (صلوات اللّه علی ذکرهم) افتراء زده چه، امری را بدو نسبت داده که در دین جد او نیست و بر ضد آن برهان قائم است و این امام زاهد و پارسا بالاتر از آن است که دامنش به گفته‌های امثال این داعی و به نسبت‌های اسماعیلیه آلوده گردد.

دو راه برای بدست آوردن روز آغاز سال هجری که از کتاب مدخل کبیر ابو جعفر خازن نقل شده

از برای دانستن علامت محرم دو راه است و ابو جعفر خازن در مدخل کبیر که بعلم نجوم نوشته ذکر کرده:

یکی این است که از برای هر سی سال تامی که از هجرت گذشته پنج روز بگیریم و آنچه که کمتر از سی ماند برای هر ده سالی یک روز و دو سوم روز یعنی شانزده ساعت و آنچه از ده سال کمتر است برای هر پنج سالی از آن بیست ساعت و برای هر سالی تام چهار روز و هشت ساعت و چهار پنجم ساعت و بر مجموع یا اینکه پنج روز بیفزاییم و یا اینکه دو روز از آن کم کنیم و حاصل را هفت هفت طرح کنیم سپس از اینکار روزی که باقی ماند علامت محرم است.

این کار را که ابو جعفر خازن پیشنهاد کرده صحیح است و بهمان طریقه سابقه که ذکر شد راجع است و اینکه از ایام و کسور که برای شماره سالها کنار می‌گذاریم علت این است که این کسور باقی همین عدد است که مبدل بایام شده و هفت هفت طرح گشته و در جدول مصحح این مطلب آشکار است و از این جهت به

مجموع عدد پنج را می‌افزاییم که مبدأ آن از روز یکشنبه بود چنانکه این مسئله را هم در پیش گفتیم و چون ما هفت هفت طرح می‌کنیم چه عدد پنج افزوده شود چه پنج از هفت کم شود هر دو مساوی خواهد بود و این کار لازم

است و در غیر از محرم برای اصل سال به جهت هر ماه فردی دو روز و برای هر ماهی که زوج است یک روز باید بر عدد افزود و مجموع را هفت هفت طرح کنیم و آنچه باقی ماند اول آن ماه است.

طریقه‌ی دوم را که ابو جعفر ذکر کرده این است که نصف سالهای تام را اگر زوج باشد می‌گیریم و اگر فرد باشد یک عدد از آن کم می‌کنیم و چهار روز و بیست و دو دقیقه برای آن محفوظ می‌داریم و نصف دیگر باقیمانده سالها را هم می‌گیریم و در دو موضع این اعداد را می‌گذاریم و یکی از آن دو را در سه ضرب می‌کنیم و بر چهار تقسیم می‌نماییم و خارج قسمت ایام می‌شود و دیگری را در هشت ضرب می‌کنیم و مجموع را باضافه پنج بر این ایام می‌افزاییم سپس از جمله اعداد به اندازه شماره نصف سالها دقایق ایام را کم می‌کنیم و آنچه را که سابقا محفوظ داشته بودیم اگر سالها فرد باشد بر آن اضافه می‌کنیم و اگر کسری ماند در صورتی که بیشتر از سی دقیقه باشد آنرا یک ساعت محسوب نموده و اگر کمتر باشد صرفنظر می‌کنیم سپس مجموع را هفت هفت طرح کرده آنچه باقی ماند علامت محرم است.

این کار نیز صحیح است و مبتنی بر احوال مذکور است زیرا آنچه را که ما داشته‌ایم حصه سالهایی است که پس از هفت هفت طرح شدن باقیمانده و چون نصف سالهای باقیه را در هشت ضرب کنیم مثل این است که همه آنها را در چهار ضرب کرده‌ایم که ایام صحاح باقیمانده از سالهای قمری باشد پس از آنکه هفت هفت طرح شده و برای ابو جعفر باقی ماند که بجهت هر سال سدس و خمس یک روز را بگیرد و چون زیادتی سه ربع نصف هر عددی بر مجموع خمس و سدس آن بواجد مثل

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۲۹۰

نسبت نصف این عدد است به شصت بنابراین چون ابو جعفر نصف عدد سالها را در سه ضرب کند و بر چهار تقسیم نماید سه ربع همه عدد را گرفته و این مقدار بر پنج یک و شش یک جمیع سالیان باندازه نسبت نصف این سالها بشصت زائد است و چون با این میزان اجزای شصت‌گانه ساعت را که دقایق باشد حساب کند و از مجموع کم نماید پنج یک و شش یک سالها را بدست آورده و بقیه اعمال مطابق قواعدی است که در پیش گفته شد.

طرز شناسایی اول سالهای یزدگردی و چند نوع سال دیگر

هرگاه بخواهیم آغاز سالی از سالهای یزدگردی را بشناسیم باید سالهای تام آنرا گرفت و عدد سه را بر آن افزود و مجموع را هفت هفت طرح کرد و در نتیجه علامت آغاز فروردین بدست خواهد آمد و اگر ماهی دیگر غیر از فروردین را بخواهیم برای سالهای تامی که از آن تاریخ گذشته بغیر از آبان‌ماه که نباید برای آن چیزی گرفت، برای هر ماهی دو روز می‌گیریم و بر روزی که آغاز فروردین است میافزاییم و مجموع را هفت هفت طرح می‌کنیم و آنچه باقی ماند علامت آغاز آن ماهی است که مطلوب ما بود.

در تاریخ مجوس که از هنگام کشته شدن یزدگرد آغاز شده باید بر سالهای تام آن همواره عدد پنج را بیفزود و اعمال سابقه خود را تکرار کرد اگر ماههای فارسی را در آن بکار برده باشیم.

اگر ماههای اهل سغد و یا خوارزم را بکار بسته باشیم همواره بر سالهای تام عدد سه را می‌افزاییم و مجموع را هفت هفت طرح کرده و در نتیجه علامت آغاز نوسرد و یا ناوسارجی بدست خواهد آمد سپس برای هر ماهی که منقضی شده بر علامت نوسرد دو روز می‌افزاییم و بعلامت آن ماه خواهم رسید.

اگر بخواهیم کبیسه‌ای را که فارسیان پیش از زوال استقلال خود بکار می‌بستند بشناسیم سالهای فارسی را از آغاز زوال سلطنت یزدگرد که مبنای تاریخ

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۲۹۱

زردشتیان است می‌گیریم و بعلتی که در صدر دفتر گفته شد عدد هفتاد را بر آن می‌افزاییم و مجموع را بر صد و بیست تقسیم می‌کنیم خارج قسمت عدد ماههای کبیسه است که از موقع اهمال آن بدست می‌آید سپس از مجموع تاریخ مطابق شماره ماههای کبیسه کم می‌کنیم و اگر سالها تمام شد و باقیمانده نیاورد سال تقریبا کبیسه است برای اضطراب تواریخ اگر باقی آورد کبیسه نیست سپس آنچه از ماههای کبیسه بدست شده آنرا بر آغاز سال خود میافزاییم و عید روز را به جایی که سزاوار است قرار می‌دهیم و نوروز در موضعی که اتفاق افتاد همان است که ساسانیان بکار می‌بستند و مطابق زیجهای ایشان در آنوقت در انقلاب صیفی بوده است.

اما در تاریخ معتضد شناسایی علامت فروردین‌ماه باین طریق است که ربع آنرا بر سالهای تام آن می‌افزاییم و همواره بر مجموع یک چهار و یک چهار یک افزوده و مجموع را هفت طرح می‌کنیم و در نتیجه علامت فروردین‌ماه بدست خواهد آمد.

چون اول سال بدست آمد و بخواهیم که آغاز دیگر ماهها را بشناسیم برای هر ماهی که پیش از ماه مطلوب ما گذشته باشد، دو روز می‌افزاییم بغیر از آبانماه که در سال کبیسه برای آن یک روز ملاحظه می‌شود و در سالهای غیر کبیسه هیچ. سپس مجموع را هفت هفت طرح می‌کنیم علامت آغاز آنماه بدست خواهد آمد.

طریقه شناسایی کبیسه در سالهای معتضدی بدینطریق است که سالیان تام آن را چهار چهار طرح کرده و ببقیه نظر می‌کنیم چنانچه چیزی باقی نماند سال کبیسه است و اگر باقی ماند کبیسه نیست.

گمان می‌کنم این مبحث که بطول انجامید خوانندگان کتاب را کافی باشد و الحمد للّه حمده حمدا کثیرا.

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۲۹۳

فصل هشتم در تواریخ کسانی است که پیمبری را بخود بستند (متنبئین) و امی که فریب ایشان را خورده‌اند

میان انبیا و ملوک جماعتی از متنبّئین ظاهر شدند که کتاب از شمار آنان قاصر است. برخی هلاک شدند بدون آنکه کسی از آنان پیروی کند و جز نامی در صفحه روزگار نگذاشته. برخی دیگر را امتی متابعت کردند و قوانین ایشان در نزد این امت باقی و پاینده ماند؛ و این امم تاریخ ایشان را ذکر می‌کنند.

پس ما باید که تواریخ مشهورترین ایشان را ذکر کنیم.

نخستین شخصی که از این دسته ذکر می‌شود بوذاسف است[۱۵۰] که چون یک سال از پادشاهی تهمورث گذشت در هند ظاهر شد و کتابی بپاری بیاورد و بملت صابئین دعوت کرد و خلقی زیاد او را پیروی کردند.

پرستندگان و ستارگان و ماه و خورشید کدامند؟

پادشاهان پیشدادی و برخی از کیان که بلخ را جایگاه خود قرار داده بودند نیرین و کواکب و کلیات عناصر را تا زمان پیدایش زردشت، در سال سی‌ام از سلطنت

گشتاسب، تقدیس می‌کردند.

باقیمانده‌های این طایفه در حران سکنی دارند و بدیشان حرانیه گفته می‌شود و این اسم منسوب به موضع و مسکن ایشان است و برخی گفته‌اند که این نام منسوب به هاران بن ترح می‌باشد که برادر ابراهیم است و او از دیگر رؤسای ایشان در دین پابرجاتر و متمسک‌تر بود و از این قوم ابن سنکلای نصرانی در کتابی که نقض نحله ایشان را نموده است و پر از دروغ و اباطیل کرده چنین نقل می‌کند که ابراهیم از جمله هم‌کیشان این گروه بود ولی از این مسلک خارج شد زیرا که در قلفه او برصی پیدا شد و هرکسی که این مرض را بگیرد نجس است و ایشان با او مخالطه و آمیزش نمی‌کنند پس بدین سبب ابراهیم قلفه خود را برید یعنی ختنه کرد سپس داخل یکی از بیوت اصنام گردید آوازی شنید که بت با او می‌گفت ای ابراهیم تو از نزد ما با یک عیب خارج شدی و اکنون با دو عیب بازگشتی بیرون شو و دوباره بدین مکان مراجعت مکن. پس ابراهیم در خشم شده بتان را درهم شکست و از زمره صابئین خارج گشت سپس از کرده پشیمان شد و خواست بنابر عادتی که ایشان در ذبح اولاد داشتند پسر خود را برای ستاره مشتری ذبح کند پس از اینکه کوکب مشتری صدق انابت او را دانست پسرش را به یک قوچ فدا گرفت.

عبد المسیح بن اسحق کندی در جوابی که از کتاب عبد اللّه بن اسمعیل هاشمی نوشته اینطور نقل می‌کند که این دسته به ذبح بشر معروف‌اند لیکن امروز ایشان را آشکارا میسر نمی‌شود.

ما از ایشان بیش از این نمی‌دانیم که مردمی هستند که خداوند را یگانه می‌دانند و از قبایح تنزیه می‌کنند و او را به سلوب متصف می‌کنند نه به ایجاب مثل اینکه می‌گویند محدود نمی‌شود و دیده نمی‌گردد و ستم نمی‌کند و جور نمی‌نماید و حق تعالی را به اسماء حسنی می‌خوانند ولی بطریق مجاز زیرا که نزد

[۱۵۰] (۱)- بوذاسف همان بودای معروف است ولی بقیه عبارت سراپا نادرست است و با اطلاع کامل بیرونی از براهمه، از بودا کاملا بی‌خبر بوده فقط در کتاب الهند یکجا گفته(صاحب البد المحمرة) و کلمه بت فارسی همان بد و بوداست.

آنها صفتی حقیقتا وجود ندارد[۱۵۱] و تدبیر عالم را بفلک و اجرام آن نسبت می‌دهند و به حیات و نطق و سمع و بصر افلاک قائلند و انوار را تنظیم می‌نمایند و از آثار ایشان قبه‌ای است که در بالای محراب جامع دمشق است که در ایامی که یونانیان و روم بر دین آنها بودند نمازخانه ایشان بود بعد بدست یهود افتاد و از برای خود کنیسه گردانیدند سپس نصاری بر آنها غلبه یافتند و از برای خویش کلیسا گردانیدند تا آنکه زمان اسلام شد و مسلمانان آن مکان را مسجد کردند.

از برای صابئین هیاکل و اصنام به اسماء شمس با اشکال معلومه بوده چنانکه ابو معشر بلخی در کتابش که به بیوت عبادات موسوم است ذکر کرده مثل هیکل بعلبک که از برای صنم شمس بوده و هیکل حرّان[۱۵۲] که منسوب به قمر بوده و بنایش به صورت طیلسان است و در نزدیکی آن قریه‌ایست که سلمسین نام دارد و نام قدیم آن صنم سین بوده یعنی صنم قمر و قریه دیگری که ترع عوزای موسوم است یعنی در زهره و می‌گویند که کعبه و بتهای کعبه از ایشان بوده و پرستندگان این اصنام هم از زمره صابئین بوده‌اند و بت (لات) باسم زحل بوده و (عزی) باسم زهره و از برای ایشان انبیاء بسیاری است که اکثر ایشان فلاسفه یونان‌اند مانند هرمس مصری، آغاثاذیمون، والیس، فیثاغورث، با ما سوار جد مادری افلاطون و امثال آنها و بعضی از ایشان بر خود ماهی را حرام کرده و جوجه را حرام نموده زیرا همیشه در حال تب است و سیر را نیز حرام کرده چون دردسر می‌آورد و خون یا منی را که قوام جهان از او است می‌سوزاند و باقلا را نیز حرام نموده چون دهن را غلیظ و فاسد می‌کند و این گیاه در اول امر در جمجمه انسان سبز شده.

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۲۹۶

از برای این طایفه سه نماز واجب است: نخست هنگام طلوع شمس هشت رکعت، دوم قبل از زوال شمس از وسط السماء پنج رکعت، سوم هنگام غروب آفتاب پنج رکعت و در هر رکعت از نمازشان سه سجده است و در ساعت دوم روز یک نماز نافله می‌خوانند و یکی دیگر را در ساعت نه روز و سومی را در ساعت سوم از شب و از برای نماز طهارت و وضوء بجا می‌آورند و از جنابت هم غسل می‌کنند ولی ختنه نمی‌نمایند چون چنین گمان کرده‌اند که بدین امر مأمور نشده‌اند و اکثر احکام ایشان در مناکح و حدود مثل احکام مسلمین است و در تنجس از مس موتی و امثال این امر شبیه به تورات و از برای این قوم قربانیهایی است که به کواکب و اصنام و هیاکل آنها متعلق است و ذبایحی هم دارند که کهنه ایشان و آنان که فریبشان داده‌اند متولی آن هستند و بعضی از این جماعت بوذاسف را هرمس می‌دانند و گفته شده که صابئین حقیقی آنهایی هستند که در بابل از جمله اسباطی که کورش و ارطخشاست به بیت المقدس حرکت دادند بازماندند و بیشترشان در واسط و سواد عراق در ناحیه جعفر و جامده و دو نهر صله ساکن‌اند و خود را با نوش بن شیث نسبت می‌دهند و با حرّانیه مخالفند و مذاهب ایشان را عیب می‌کنند و جز در

---

[۱۵۱] (۱)- این مبحث نزد اشاعره و معتزله مقامی در بحث دارد که آیا صفات در ذات خداوند حقیقتا موجودند یا نه و کتب کلام متکفل این گفتگوهای خارج از عقل بشری است و فرقه‌ی صفاتیه از اینجا ناشی شده.

[۱۵۲] (۲)-

\s\iٔ توئی خاقانیا طفلی که استاد تو دین بهتر\z چه جای زند و استایست یا زردشت و حرانش\E\E\z

چنانکه در شرح حال زردشت خواهید دید او به حران رفت‌وآمد می‌کرده.

اشیاء معدودی با ایشان موافق نیستند حتی اینکه در نمازشان به قطب شمال متوجه‌اند و و حرانیه به جنوبی. گمان می‌کنم که مانوی‌ها نیز باین قطب توجه کنند زیرا این قطب نزد ایشان وسط قبهٔ السماء است و رفیع‌ترین موضعی در آن، ولیک صاحب کتاب الباء که از مانویه و دعات ایشان است اهل ادیان ثلثه را در عداد اموری که بر ایشان عیب می‌گیرد یکی این است که به سمت خاصی توجه می‌کنند و می‌خواهد بر این امر اشاره کند که شخصی که برای خدا نماز می‌خواند از توجه بقبله خاصی بی‌نیاز است[۱۵۳].

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۲۹۷

برخی از اهل کتاب بر این گمانند که متو شالح را غیر از لمک پسری بود که صابی نام داشت و صابئه بدو منسوب‌اند.

مردم پیش از ظهور شرایع و خروج بوذاسف بت‌پرست بودند و در جنوب شرقی کره زمین جای داشتند و باقیمانده‌های ایشان اکنون در هند و چین و تغزغز موجودند و اهل خراسان ایشان را شمنان گویند و بهارهای اصنام و فرخارها[۱۵۴] و دیگر آثار ایشان در ثغور خراسان که به هند متصل است ظاهر و هویداست و به قدم عالم و تناسخ ارواح اعتقاد داشتند و می‌گفتند که فلک در یک خلاء نامتناهی پرتاب شده و از اینجاست که حرکت دورانی دارد زیرا چون چیزی مدور از محل خود زایل شود بحالت دورانی فرود می‌آید و گروهی از ایشان به حدوث عالم گراییده و این عقیده را قبول کرده‌اند که عمر عالم هزار هزار سال است که به چهار قسمت تقسیم می‌شود: چهارصد هزار سال آن زمان صلاح و خیر است[۱۵۵].

«چهار قسمت تقسیم می‌شود چهارصد هزار سال آن زمان صلاح و خیر است» و قسمت دوم سیصد هزار سال است که از نخستین قسمت کمی خوبتر است و قسمت سوم دویست هزار سال است که از دو قسمت گذشته کمتر خوب است و قسمت چهارم صد هزار سال است که زمان شر و فساد میباشد و ما در این بخش اخیر هستیم و در کتبی که نزدیک سیصد هجری تألیف گشته چنین آمده که از این بخش ده هزار و

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۲۹۸

دویست و چهل سال گذشته است.

---

[۱۵۳] (۱)- قرآن هم می‌گوید\i فَأَيْنَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ،\E هر کجا و هر سو بگردید روی خدا آنجاست و مقصود از توجه بجهتی، خدا را ذیجهت دانستن نیست و این آیه برخلاف عقیده حاج میرزا حسن مازندرانی ناسخ آیه\i فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ\i\E شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ\E نیست زیرا یکی از این دو آیه احاطه ذاتی را می‌خواهد بما بفهماند و یکی دیگر حکم تکلیفی را.

(از افادات سید اسد اللّه خارقانی)

[۱۵۴] (۱)- بهار و فرخار هر دو بمعنای بتخانه است و نوبهار بلخ معروف است و شمن هم به معنای بت‌پرست آمده و معزی می‌گوید:

\i\s کاخی که دیدم چون ارم خرم ز روی آن صنم\z اکنون همی بینم بخم مانندهٔ پشت شمن\E\E\z

فردوسی گوید:

\i\s چمن شد گل و گشت بلبل شمن\E\E\Z

انوری گوید.

\i\s خاک درت از سجده‌ی احرار مبدر\z تا سجده برد هیچ شمن هیچ صنم را\E\E\z

[۱۵۵] (۲)- پس از این عبارات در اصل کتاب دوازده سطر عبارت است که مربوط بماقبل نیست و در اصلاحات کتاب راجع باین سطور گفتگو شده.

برخی از آنان به ابوت آدم اقرار دارند و برخی منکر این امرند و برای هر دسته‌ای از بشر یک پدر جداگانه قائلند و این قوم می‌گویند که اگر همه افراد بشر یک پدر داشتند اجسام و اشکال و زبان همه یکی بود.

من این استدلال را نمی‌فهمم زیرا اختلاف اجسام بشر در رنگها و چهره‌ها و طبایع و اخلاق، تنها معلول اختلاف نسب نیست بلکه اختلاف اقالیم و اهویه در آن مدخلیت دارد و اختلاف لغات از اینجا پیش آمد که بشر به اقوامی و فرقه‌هایی تقسیم شده و از هم دور افتادند و هر قومی برای رفع نیازمندی خود به وضع لغاتی نیازمند گشتند که مقاصد آنانرا برساند و چون زمان طول کشید اینگونه عبارات رو به فزونی گذشت و در یادها بماند و از ترکیب آنها نیز مواضعاتی پیدا شد و تحت نظم و قاعده‌ای قرار گرفت.

مردم شمنی و هندیان را در اخبار بودای اول و بودایی که پس از او آمد که از پنج سوی وجودش نور می‌درخشید و در هوا راه میرفت که همواره یک وجب تا زمین فاصله داشت و دیگر اخبار عجیب و اینکه آدمی چگونه بوذاسفی و بودایی[۱۵۶] می‌شود که از ولادت و مرگ، که مقصود آنان تناسخ است، رهایی یابد آرا و احوالی است که شنونده را مبهوت می‌کند.

به گمان یونانیان زاوس که نسب آنان بدو میرسد واضع قوانین و نوامیس بوده و آن دسته از این قوم که به حدوث عالم گراییده بودند عقیده داشتند که زاوس پدر همه بشر است و آن گروه از یونانیان که به قدم جهان معتقد بودند و حدوث را منکر، بر این رأی گراییدند که هر دفعه که نوع بشر رو به فزونی گذاشتند و زیاد شوند توفان می‌آید و آنانرا نابود میسازد و سپس باز رو به نشوء می‌گذارند و یکدیگر

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۲۹۹

را دوست میدارند و باز از راه تناسل کثرت و فزونی می‌یابند و چون زیاد شدند در آنان بغض و حسد و پیش افتادن در مناصب راه می‌یابد تا آنکه این کارها سبب بروز فتنه و جنگ و دیگر امور ناخوش‌آیند میشود و چون ظلم و ستم به برترین حد خود رسید باز توفان پیدا میشود و اوضاع پیشین تجدید می‌گردد و یونانیان بر این رأی بوده‌اند که زاوس که وضع نوامیس و قوانین را بدو نسبت می‌دهند در آخرین توفان پیش از ما، پدر همه بشر است و در کتاب نوامیس افلاطون عباراتی شبیه بلکه مطابق با این عقائد یافت میشود.

زردشت

سپس زردشت[۱۵۷] پسر سفید تومان[۱۵۸] ظهور کرد و او از مردم آذربایجان بود. و از تخمه منوچهر و در شمار اعیان و اشراف خانواده‌های موقان[۱۵۹] ظهور او در سال سی‌ام از پادشاهی گشتاسب بود و او قبایی پوشیده بود که از جلو و

---

[۱۵۶] (۱)- باید دانست که این دو لفظ متباین نیستند و بوذاسف همان بوداست و کتاب بوذاسف و بلوهر در فارسی معروف است ولی تاکنون موفق نشده‌ام که در آن کتاب دقت کنم و به بینم چگونه است.

[۱۵۷] (۱)- در همه جای کتاب زرادشت و گاهی هم زراتشت است.

[۱۵۸] (۲)- این کلمه برطبق اوستا تصحیف واژه اسپنتمان است.

[۱۵۹] (۳)- این کلمه نیز تصحیف مغان است که مفرد آن مغ باشد و در هند مگ گویند چنانکه بیرونی در کتاب الهند گوید ویسمون بهامك و مجوس همین کلمه است.

عقب چاک داشت و بر خود زناری از لیف بسته بود و نمدی منقوش دربر داشت و کاغذی کهنه با خود داشت که بر سینه خویش گذاشته بود.

عقیده زردشتی‌ها این است زردتشت از سقف ایوان در بلخ هنگام نیمروز از آسمان بزمین آمد و سقف بر او بشکافت و بر گشتاسب که در خواب نیمروز بود زردشت وارد شد و او را به کیش خود و بایمان بخداوند و تسبیح و تقدیس او و به کفر به پرستش و اطاعت شیطان و بفرمانبرداری از پادشاهان و اصلاح طبیعت و نکاح انساب نزدیک دعوت کرد.

درباره نکاح مادر که به زردشتی‌ها نسبت میدهند از سپهبد مرزبان بن رستم شنیدم که زرتشت این عمل را تشریع نکرده و چون گشتاسب خردمندان و سالخوردگان و بزرگان کشور خود را برای گفتگو با زردشت در مجلسی گرد آورد

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۳۰۰

یکی از پرسشهایی که از زردشت کردند این بود که اگر مردی با مادر خود از میان توده و جامعه دور افتاده باشد و دسترسی بزن دیگر نداشته باشد و از انقطاع نسل بهراسد چه باید بکند زردشت پاسخ داد در چنین حال رواست که با مادر خود نزدیکی کند.

زردشت کتابی آورد که آنرا اوستا ن ب ابستا نامند و لغت این کتاب با لغات همه کتب عالم مخالف است و از ریشه لغات دیگر نیست و برای خود لغتی اصیل است و حروف آن از حروف همه لغات زیادتر است و علت اینکه بچنین لغتی این پیغمبر کتاب خود را اختصاص داد این است که علم آن اختصاص باهل یک زبان پیدا نکند.

این کتاب را زردشت در پیشگاه گشتاسب گذاشت و گشتاسب علمای کشور را دعوت کرده بود و زردشت دستور داد که مقداری مس آب کنند سپس روی خود را بآسمان کرده و گفت: خداوندا اگر این کتاب از تست و من بفرمان تو آنرا برای این پادشاه آورده‌ام زیان این مس گداخته را از من دور کن و حاضران را گفت که این مس گداخته را بر من بریزید و آنان چنین کردند زردشت گفته بود و مس مذاب را بر روی شکم و سینه زرتشت ریختند و همه بدن او را فراگرفت و گلوله- های چند بر موهای زردشت از این مس گداخته آویخته گشت و شنیدم که تا هنگامی که ایرانیان پادشاهی داشتند گلوهای نامبرده در گنجینه ملوک ایران وجود داشت.

چون گشتاسب این قضیه را مشاهده کرد به زردشت ایمان آورد و گشتاسب بر این گمان بود که فرشتگان چندی از سوی خدا آمدند و هنگامی که زردشت مشغول دعوت او بود گشتاسب را امر کردند که باین پیغمبر ایمان آر و هفتاد سال گشتاسب مردم را به کیش زردشت دعوت کرد و بقول دیگر چهل و شش سال.

عبرانیان بر این عقیده‌اند که زردشت از شاگردان الیاس نبی بود و خود او در کتاب موالید گفته که در جوانی در شهر حران نزد البوس حکیم درس میخواند

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۳۰۱

و رومیان گویند که زردشت از اهل موصل بود و مقصد ایشان از کلمه موصل از حدود آذربایجان تا حدود موصل بود.

چنانکه آمونیوس در کتابی که در آراء فلاسفه نوشته می‌گوید یونانیان درباره زردشت بر این عقیده‌اند که فیثاغورث را دو شاگرد بود که یکی فلایوس و دیگری را فیلوکوس می‌گفتند و فلایوس ببلاد هند رهسپار شد و برهمن که براهمه بدو منسوبند هفت سال شاگرد وی بود و برهمن آراء فیثاغورث را بیاموخت و چون فلایوس مرد برهمن عقاید خود را بر وفق آراء فیثاغورث ترتیب داد و فیلوکوس ببابل رفت و وارتوش که به زردشت پسر پورگشسب و مشهور به سفید تومان است نزد او شاگردی کرد و زردشت عقاید خود را از فیلوکوس یاد گرفت و پس از مرگ فیلوکوس زردشت به کوه سبلان رفت و چندین سال در آنجا بماند و اوستا را در آن کوه تکمیل کرد.

حق این است که زردشت آذربایجانی بود زیرا در کتاب موالید می‌گوید که با پدر خود به حران آمدوشد می‌کرد و آلبوس حکیم را ملاقات کرد و از او استفاده نمود.

در کتابهای تاریخ ذکر کرده‌اند که در آخر پادشاهی شاپور ذی الاکتاف گروهی بوجود آمدند که با کیش زردشتی مخالفت نمودند و آذرباد مارسپند که از خاندان دوسر پسر منوچهر بود با آن گروه بحث کرده و بر آنان چیره شد و خواست که آیتی بآنان نشان دهد این بود که امر کرد مس را بگدازند و بر سینه او ریزند و چون مس گداخته بر او ریختند زیان از این کار ندهد و شاپور از آن وقت اولاد او را با اولاد زردشت موبد موبدان گردانید و زردشتیان جز به کسی که بایمان و دین او مطمئن باشند اجازه نمی‌دهند که کتاب اوستا را بخواند و شخصی که در مذهب زردشت عالم به اوستا شود باید علمای دین کاغذی بنویسند و بدست او بدهند که چنین اجازه‌ای بدو داده شده که اگر کسی بر او ایراد کرد کاغذ را بجهت احتجاج ارائه دهد.

اوستا را در خزانه دارا بن دارا پادشاه ایران نسخه‌ای بود طلاکاری شده که

در دوازده جلد گاو نوشته شده بود و چون اسکندر آتشکده فارس را ویران کرد این نسخه را نیز بسوزانید و هربدان را از دم شمشیر گذرانید و از آنوقت اوستا معدوم شد و باندازه سه خمس آن بکلی از دست رفت و در اصل سی نسک بود و باقیمانده آن اکنون در دست زردشتیان است که باندازه دوازده نسک است و نسک پاره‌ای از قطعات اوستا را گویند چنانکه پاره‌ای از قرآن را اسباع گوییم.

برخی از پیروان علم نجوم به بطلان پیغمبری زردشت و پاره‌ای از افرادی که پس از او آمدند استدلال می‌کنند باین بیان که هر موضع که عرض آن بیش از سی و سه درجه باشد نمی‌تواند از آنجا پیغمبری بیرون آید زیرا کواکب سیار هرگز مسامت رأس ساکنان این موضع نیست چه، این عدد مجموع میل کلی با عرض زهره است که از همه سیارات عرضش بیشتر است و این استدلال هرچند با واقع و حقیقت مطابق باشد ضعیف است.

بشتاسب را وزیری بود که به زردشت ایمان آورده او را پیروی کرد و جاماسب کتابی دارد که در آن آمده پس از هزار و پانصد سال که از تاریخ زردشت گذشت دوباره سلطنت به ایرانیان میرسد و به رأی آنان که در تواریخ دقت نظر

دارند در هزار و دویست و چهل و دو سال از قیام اسکندر منقضی شد و جز آنچه را که ما بعدا خواهیم گفت به ظهور نه پیوست ولی این مدت بنابر رأی زردشتیان به انقضا نرسیده چه اقوال و آراء آنان در مدت سلطنت اشکانیان کاملا باهم مختلف است و بنابر عقیده ایشان باید زمانی را که جاماسب گفته پانصد سال پس از زوال سلطنت از ایرانیان و کشته شدن یزدگرد پسر شهریار باشد.

[۱۶۰] اگر این وقت که ذکر شد همان باشد که جاماسب و زردشت قصد کرده بودند

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۳۰۳

البته در تعیین این وقت مصاب بوده‌اند زیرا این قضیه در آخر سال هزار و دویست و چهل و دو اسکندری بوده و هزار و پانصد سال در این وقت از تاریخ زردشت می- گذشت ولی در این خطا کردند که تصور کرده بودند سلطنت باز به مجوس برگردد و چنانکه ابو عبد اللّه عدی که بسیار تعصب مجوسیت دارد و زمان زیادی خروج قائم را منتظر بود کتابی در ادوار و قرانات تصنیف کرده و در آخر دفتر چنین گفته که هیجدهمین قران از مولد محمد ص با الف عاشر موافق است که به مشتری و قوس تعلق دارد و ازینرو حکم نمود که انسانی خروج خواهد کرد که دولت مجوسیت را بازگشت دهد و بهمه روی زمین مستولی و چیره خواهد شد و ملک عرب و دیگر امم را از میان خواهد برد و مردم را به یک دین و یک مسلک جمع‌آوری خواهد نمود و شر را از روی زمین برخواهد داشت و به اندازه هفت قران و نیم سلطنت خواهد کرد و تصریح نمود که از اعراب پس از آنکه در قران هفدهم شاهی جلوس می‌کند کسی دیگر نخواهد سلطنت کرد و در وقتیکه او تعیین نموده جز زمان مکتفی و مقتدر را اقتضا نمی‌کند و به وعده خود پس از این دو تن نمی‌توانست وفا کند و گفته‌اند که دولت ساسانیه در قرانهای آتشی بوده و دولت دیلم برای علی بن بویه که ملقب عماد الدوله است در قرانهای ناری اتفاق افتاد و این وقتی است که امیدوار بودند سلطنت به پارسیان برگردد اگرچه دین و سیرت ایشان چون پارسیان قدیم نباشد.

نمی‌دانم چرا دولت دیلم را برگزیدند با آنکه دلالت انتقال ممر به مثلثه آتشی بر دولت بنی عباس که دولت خراسانی و شرقی است ظاهرتر است و بعلاوه چه بنی عباس و چه آل بویه از تجدید دولت ایرانیان و از اعاده دین ایشان خیلی دور بودند.

هر پیغمبری با رمز ظهور کسی را که پس از اوست اعلام کرده و ما در پیش برخی از این رموز منقول از موسی و مسیح علیهما السلام و دیگر پیغمبرانی که میان این دو بودند بیان کردیم و گفتیم تأویل پنهانی این رموز به پیغمبر ما برمی‌گردد.

آنانکه دعوی پیغمبری را بر خود بسته‌اند از راه تشبه به انبیاء صادق رموزی گفته و برخی با این رموز برگشت دوباره خود را اعلام کردند و برخی دیگر

[۱۶۰] (۱)- در نسخه چاپی و نسخه مدرسه سپهسالار در فصلی که از متنبئین درباره ابی زکریاء طمامی گفتگو می‌کند پس از اینکه می‌گوید:(تا آنکه خداوند یکی از اتباع ظاهری این شخص را بر او مسلط کرد) ناگهان سخن قطع می‌شود و قسمت فوق بنظر میرسد و بعدا باز نویسنده سر بحث قرامطه میرود و این جانب نیز در چاپ اول به عدم ارتباط مطالب توجه نداشتم.

به آمدن کسی که دعاوی آنانرا تقویت کند و دینشان را نصرت دهد اشاره کردند و کمتر قومی یافت می‌شود که دارای رموزی نباشند و خود را با برگشت سلطنت و حکومت دلخوش نسازند چنانکه حمیر با این اشعار که به سردر شهر ظفار مکتوب است چنین کرده‌اند.

لمن ملک ظفار؟	لحمير الاخيار
لمن ملک ظفار؟	لحبشة الاشرار
لمن ملک ظفار؟	لفارس الاحرار
لمن ملک ظفار؟	لقريش التجار
لمن ملک ظفار؟	لحمير البحار

. جمعی از دشمنان اسلام چون نتوانستند صریحا و آشکارا به مخالفت با این دین برخیزند پیامبران را در ظاهر تصدیق کرده ولی در باطن منکر شدند و زمانی که به اصلاح دین می‌کوشیدند در حقیقت، پی افساد و تخریب آن بوده‌اند مانند احمد بن طیب سرخسی که مشهورترین افراد زمان خویش در کفر و الحاد بود و کتابی در قران نحسین در برجی که جای نحسی آنانست نگاشت و آن برج سرطانست[۱۶۱] و قران نحسین را در ساعت آخر پنجم روز یکشنبه سوم رمضان شش ماه پیش از اسلام دانست و با دلائلی مربوط به علم احکام نجوم بر مبتز[۱۶۲] بودن زهره به دولت

---

[۱۶۱] (۱)- منجمان آنجا که از احوال کواکب بحث می‌کنند زحل و مریخ را نحس دانسته‌اند و زحل را نحس اکبر و مریخ را نحس اصغر خوانده‌اند و در آنجا که از خانه و بال ستارگان گفتگو می‌کنند جدی و دلو را خانه‌های زحل و حمل و عقرب را خانه‌های مریخ شمرده‌اند و سرطان را خانه ماه و اسد را خانه آفتاب دانسته‌اند و چون مقابل هر کوکبی خانه‌ی و بال آنست جدی و دلو و بال خانه‌های نیرین است و بر این قیاس سرطان که خانه آفتابست برای زحل و مریخ جای نحسی است.

[۱۶۲] (۲)- عین عبارت کتاب این است: و استشهد بالدلائل الاحکامیه علی ابتزازیة الزهرة بالدولة المنقولة الی العرب» و اگر بخواهیم از نظر لغوی ابتزاز را معنی کنیم ترجمه چنین می‌شود« با دلائل مربوط به علم احکام نجوم گواه آورد که زهره بر دولت منقوله بر عرب چیره می‌شود» ولی با آنکه مبتز خود جزء اصطلاحات علم احکام نجوم است آنچه در متن کتاب نوشته‌ام صحیحتر است اکنون برای دانستن این اصطلاح بگفته بیرونی در کتاب تفهیم به قسمت احکام نجوم بنگرید:

« مبتز چیست- مبتز چیره بود و بر دو گونه آید یکی مطلق و این آنست که قویترین کوکبی باشد اندر وقت و بسیارترین شهادتها اندر جای خویش بفلک و ستارگان و حالهایی که از افق اوفتد و دیگر گونه مقید بود و این آنست که هم قوی و خوب حال بود و شهادتهای او بر یک چیزی باشد از آن چیزها که اندر دوازده خانه‌اند».

مجدا بیرونی می‌گوید:

« و اما مبتز هر خانه‌ئی کوکبی باشد کی شهادتش اندر آن خانه بسیارتر بوذ پس مبتزی او را غلبه بوذفاما مبتز مطلق آنست که اندر مولد یا تحویل سالش مستولی باشد به بسیاری شهادتش اندر طالع و خداوندش و اندر پنج هیلاج».

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۳۰۵

منتقل بر عرب گواه آورد و بنابر حساب او هیجدهمین درجه و بیست و هفتمین دقیقه برج حوت که تا پایان برج یازده درجه و سی دقیقه کم دارد و چون حساب شود ششصد و نود و سه دقیقه میشود و از اینرو حکم کرد که به اندازه دقائق درجات مذکور دولت اسلام پایدار است و از قرآن جمیع حروف مقطعه را که در آغاز سور است مانند الم، المص، الر را بیرون آورده مکررات این حروف را حذف کرد و بقیه را با حساب جمل حساب کرده نیز ششصد و نود و سه سال شد و آنان که امید داشتند دولت و حکومت از عرب برگردد و کیش اسلام مبدل شود از او پیروی کردند و این مرد در دل و جان مردمان ضعیف النفس و ساده‌لوح، اوهام با طله‌ای کاشت و اینگونه مردم نیندیشیدند که عقیده احمد بن طیب عقیده همه منجمان نیست و اگر کار او را درست می‌دانستند ارصاد را ترک کرده یکسره پی کشف رموزی میرفتند که انبیا گفته‌اند تا جای درجات و دقایق مواضع کواکب را بشناسند و پیغمبر ما مردم را از قیام قیامت ترسانیده و گفته است دین او بر همه دینها چیره می‌شود و حکومت در عرب تا صبح روز واپسین متصل خواهد ماند[۱۶۳] و نیز فرموده که او خاتم

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۳۰۶

پیغمبران است.

اگر مقصود از حروف مقطعه این باشد که احمد بن طیب گفته مکرر بودن برخی از این حروف کاری لغو بوده و پیغمبر هنگامی که با احبار و کاهنان یهود مانند کعب بن اشرف، حیی بن اخطب، ابن یاسر، ابن ابی الحقیق، کنانهٔ بن ربیع، رفاعهٔ بن زید بن تابوت، ابن صوریا مواجه شد و از او می‌پرسیدند که بر تو چه آیه‌ای نازل شده و اوالم را می‌خواند باید بگویند مدت دین تو هفتاد و یکسال است و در این هنگام پیغمبر باید بگوید جز این چیز دیگر هم بر من نازل شده و حروف مقطعه دیگر را بخواند و در این موقع علمای یهود از نزد او برخیزند و بروند و بگویند کار تو بر ما مشکل است. و هیچگاه پیغمبر حروف مکرر از حروف مقطعه را حذف نکرد.

کاش می‌دانستم سرخسی که کتب و مقالاتی در بازکردن مشت حیله‌گران نوشته و مقصودش پیغمبران است چگونه به آیات قرآن استشهاد می‌کند و او در نوشته‌های خود انبیا را مسخره کرده و به اوصافی آنانرا توصیف کرده که بری از آنند و لا یحیق المکر السئی الا باهله.

اگر برخی از یاوران و ناصران سرخسی که مدافعان اویند می‌گویند مقصود این نبوده که دین اسلام سپری می‌شود بلکه سرخسی می‌خواسته ما را از قیام قیامت و آمدن ساعت بیاگاهاند این دسته باید بدانند که سخنی می‌گویند که

این اصطلاحات همه مربوط باحکام نجوم است که نزد خود بیرونی جزء خرافات بوده و می‌توانید به بیست باب ملامظفر و بیست فصل خواجه و کتب دیگر مراجعه فرمایید با آنکه در این کارها سودی نیست و مرا امانت در ترجمه به نقل این سخنان واداشته است.

[۱۶۳] (۱)- از اینجا دانسته می‌شود که مردم ایران مانند مسلمانان دیگر عقیده داشته‌اند خلافت در عرب همواره باقی خواهد ماند و باور نمی‌کردند روزی این دستگاه برچیده شود ولی نسبت این سخن به پیغمبر قطعا اشتباه است و گویا از ناحیه خود خلفا این مطلب تراوش کرده و بقای اسلام غیر از بقای حکومت و سلطنت عرب است و حساب اسلام غیر از حساب عرب است.

قرآن خلافش را فرموده آنجا که می‌گوید «يَسْئَلُونَکَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْساها قُلْ إِنَّما عِلْمُها عِنْدَ رَبِّی لا يُجَلِّيها لِوَقْتِها إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ لا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً يَسْئَلُونَکَ كَأَنَّکَ حَفِیٌّ عَنْها قُلْ إِنَّما عِلْمُها عِنْدَ اللَّهِ وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ» و نیز پیغمبر فرموده این موضوع را کسی که از او می‌پرسند از پرسنده عالمتر نیست

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۳۰۷

پس دیگر کدام نص از اینها که گفته شد برای قطع اطماع باحثان این مطلب بلیغتر و فصیحتر است.

با آنکه به عقیده منجمان تدابیر ستارگان با رسیدن به آخر حوت منقطع نمی‌شود چنانکه غلبه اسکندر بر ایران هنگامی بود که قسمت به اول حوت که حد زهره است رسیده بود و برای هر برجی هزار سال است و نیز اردشیر پسر بابک وقتی قیام کرد که قسمت از حد زهره به حد مشتری رسیده بود و این کوکب دلیل عراق و مشرق است و نیز غلبه عرب بر عجم هنگامی بود که قسمت به شرف زهره رسیده بود که بیست و هفتمین درجه حوت بود و حکومت در آنان به اندازه مدت تدبیر این ستاره در برج خود بود و چون قسمت به حد مشتری از برج حمل رسید ابو مسلم با سیاهپوشان از مردم خراسان ظهور کرد سپس چون ابتزاز به حد زهره منتقل شد آغاز دولت دیالمه و سلطنت آل بویه رسید و تدابیر به رسیدن زهره به آخر برج حوت منتقل نشد. این بود عقیده منجمان ولی این مرد نادان احمد بن طیب سرخسی از شنیدن آواز خود، خویش را به کری زده و هرچه دلش خواسته گفته و گفته‌اند وقتی که شرم و حیا نداری هرچه میخواهی بگوی.

شگفتتر از همه آنکه دقایق را سرخسی دلیل شماره سالها دانسته و حال آنکه منجمان درجاترا دلیل بر این میدانند و نیز این اعداد با مواضعه و قرارداد به هر کسری که برسند رسیده‌اند[۱۶۴] و اگر به تجنیس اعداد صحاح با کسور آن اکتفا کند چه فرقی است میان او و آنکس که دقایق را از راه تقسیم باقیمانده کسور همینطور علی التوالی پایین‌تر میبرد تا بلانهایه برسد تا عدد مقصود را بزرگ جلوه دهد یا چه فرقی است میان او و کسی که همان حروف مقطعه را حساب می‌کند و مکررات آنرا حذف نمی‌کند.

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۳۰۸

مانی نقاش و سرانجام کار او

مانی شاگرد فادرون است و مذاهب ثنویه و مجوس و نصاری را می‌شناخت سپس ادعای نبوت کرد و در آغاز کتاب خود که به شاپورگان معروف است و آن کتاب را برای شاپور پسر اردشیر تألیف کرده چنین می‌گوید: اصول عقاید و اعمال همان است که پیغمبران خدا در هر زمان آورده‌اند و در بعضی از قرون بدست (بد) بلاد هند فرستاده شده[۱۶۵] و در بعضی دیگر بدست زرتشت به ایران و در پاره‌ای دیگر از قرنها بدست عیسی به مغرب زمین سپس دوره این نبوت شد و بدست من که مانی هستم در این قرن اخیر به زمین بابل این دین و این شریعت بیامد و در انجیلش که

---

[۱۶۴] (۱)- مقصود این است که تقسیم دایره به سیصد و شصت درجه و بعدا درجات به دقایق الخ امری الزامی نیست چنانکه امروز در مثلثات علاوه بر تقسیم فوق محیط دایره را دو پی رادیان و چهارصد گراد می‌خوانند و برای تبدیل هریك بدیگری فرمولی مذکور است.

[۱۶۵] (۱)- مقصود از بد بودا می‌باشد و بد در کلمات عرب هم به معنای بت هم آمده چنانکه ابو العلاء معری در ذم دنیا می‌گوید.

s\i\́ و القلب من اهوائه عابد\z ما یعبد الکافر من بده\E\E\z

بیست و دو باب است و مطابق حروف ابجد وضع کرده چنین پنداشته فارقلیط که مسیح بدو مژده می‌دهد اوست و او خاتم پیغمبران است و مطالبی که مانی در هستی عالم و هیئت جهان گفته با براهین مخالف است و مردم را به عالم نور و انسان قدیم و روح الحیوة دعوت کرده و به قدم نور و ظلمت و ازلیت این دو اصل قایل شده و ذبح حیوانات و ایذاء آتش و آب و نباتات را حرام نموده و قواعد و نوامیسی وضع کرده که صدیقون که ابرار و زهاد مانویه‌اند بر خود فرض و واجب می‌دانند و این نوامیس و قوانین از این قبیل است:

ایثار درویشی و قلع و قمع حرص و شهوت و کناره‌گیری از دنیا و زهد در جهان و اتصال روزه به روزه دیگر و صدقه در حدود توانایی و جز قوت یک روز نگذاشتن، پس انداختن چیزی حرام است و ترک مجامعت و پیوسته در طوف جهان گردیدن و رسوم دیگری که بر سماعین[۱۶۶] یعنی اتباع و پیروان خود واجب کرده است از قبیل تصدق به ده یک دارایی و روزه‌ی هفت یک عمر و اقتصار بر یک زن و

آثار الباقیه / ترجمه، متن ج۱، ص: ۳۰۹

مواسات با زهاد و ابرار و رفع پریشانی و بیچارگی آنان.

از مانی چنین نقل می‌کنند که اگر شهرت زیاد هیجان پیدا کند دفع آن در کودکان رواست و بر این مطلب می‌شود چنین گواه آورد که هریک از مانویان خادمی امرد و خوشرو دارند ولی من تا آنجا که از کتب مانی دریافته‌ام بچنین چیزی برنخورده‌ام بلکه سیرت مانی با این عقیده مخالفت دارد.

تولد مانی در بابل بوده در قریه‌ای که نام آن مردینو می‌باشد و این قریه در نزدیکی نهر کوثی[۱۶۷] اعلی واقع است[۱۶۸] چنانکه در کتاب شاپورگان در باب آمدن رسول حکایت می‌کند که در سال ۵۳۷ از سالهای منجمین بابل یعنی تاریخ اسکندر در سال چهارم از پادشاهی آذربان[۱۶۹] تولد او واقع شده و در سیزده سالگی در سال دوم از سلطنت اردشیر بدو وحی رسید.

اسم مانی نزد نصاری بنابر آنچه یحیی بن نعمان نصرانی در کتاب که رد بر مجوس نوشته ذکر می‌کند قوربیقوس بن فتق است و چون مانی ظهور کرد بزودی پیروان زیادی یافت و کتب بسیاری از قبیل انجیل مخصوص خویش، شاپورگان، کنز الاحیاء، سفر الجبابرة[۱۷۰]، و مقالات زیادی تألیف کرد و بنابر زعم خود آنچه را که

---

[۱۶۶] (۲)- سماع یعنی بسیار شنوا و نیوشا که در تازی نغوشا شده.

[۱۶۷] (۱)- روایتی از زبان علی بن ابیطالب ساخته‌اند که اصل ما از کوثی است و مقصود این است که ابراهیم نبطی بوده و او اصل ما می‌باشد.

[۱۶۸] (۲)- بهمین جهت است که باید خلیفه مانی بگفته ابن ندیم همواره در بابل باشد ولی پس از آنکه منصور عباسی جمعی از ایشان را دار زد و جمع مانویه را پراکنده گردانید از بابل رخت بربستند و بسوی ترکستان رفتند و منصور یکی از شعرای بزرگ ایشانرا که صالح بن عبد القدوس نام داشت طلب کرد و گفت این شعر را که گفته:

\s\iٰ الشیخ لا یترك اخلاقه\z حتی یواری فی ثری رمسه\E\E\z

(یعنی پیرمرد تا بمیرد اخلاق خود را تغییر نمی‌دهد) گفت من گفته‌ام منصور گفت تو هم نمی‌توانی اخلاق خود را تغییر دهی سپس امر کرد تا او را کشتند.

[۱۶۹] (۳)- این قسمت را اگر در خاطر داشته باشید در بحث از تاریخ اشکانیان بیرونی نیز نقل کرد.

[۱۷۰] (٤)- یکی دیگر از کتب مانی کفالایا می‌باشد که در مصر پیدا شده.

آثار الباقیه / ترجمه، متن ج۱، ص: ۳۱۰

مسیح بطور رمز گفته او بیان کرده است و کار او پیوسته رو بفزونی بود و در زمان شاپور پسر اردشیر و هرمز پسر شاپور بسیار شهرت یافت تا آنکه پادشاهی به بهرام بن هرمز رسید و مانی را خواست و در حضور او چنین گفت: این مرد برای دعوت به ویرانی جهان آمده پس ما باید پیش از آنکه بمراد خویش رسد و جهان را خراب کند او را از میان برداریم.

مشهور از حال مانی این است که بهرام او را بکشت و پوستش را بکند و پر از کاه کرد.

جبرائیل بن نوح نصرانی در جوابی که از رد نصاری یزدانبخت نوشته چنین متعرض است که مانی را کتابی بوده که در آن از مرگ خود خبر داده و برای خویشاوندی که با پادشاه داشت زندانی گشت چون گفته بود که در پادشاه شیطانی است و وعده داده بود که شاه را شفا دهد و نتوانست بوعده خویش وفا کند پس پادشاه بر دست و پای او بند نهاد و بزندانش گسیل داشت و مانی در همانجا بمرد و آنگاه سرش را از تن جدا کرد و بدر بارگاه بیاویخت و بدنش را در گذرگاه مردمان بینداخت.

از اشخاصی که دعوت او را پذیرفته‌اند جمعی باقی مانده‌اند که در شهرها پراکنده‌اند و جز فرقه‌ای که در سمرقند هستند و بصابئین معروفند جایگاه معینی ندارند و اما از خاک اسلام چون بیرون رویم بیشتر اتراک شرقی و اهل چین و تبت و بعضی از اهل هند بر کیش او هستند[۱۷۱] و آنان در امر مانی بر دو قول‌اند دسته‌ای برآنند که مانی را معجزه نبود و خود مانی خبر داده که پس از اینکه مسیح و اصحابش درگذشتند دیگر اعجاز واقع نمی‌شود. دسته‌ای دیگر قائلند که مانی

آثار الباقیه / ترجمه، متن ج۱، ص: ۳۱۱

دارای معجزات و صاحب آیات بوده و شاپور را وقی که با خود بسوی آسمان بلند کرد و میان آسمان و زمین نگاه داشت بدو ایمان آورد و از مرزبان بن رستم شنیدم که شاپور مانی را بنابر قانونی که زردتشت وضع کرده که باید متنبئین را نفی بلد نمود تبعید کرد و چون برگشت بهرام او را بگرفت و پاداشش را در کنارش گذاشت.

خروج مزدک

و پس از اینها که گفته شد مردی خروج کرد که مزدک بن همدادان نام داشت[۱۷۲] و از اهل نسا بود و مؤبد مؤبدان یعنی قاضی القضات و در ایام قباد بن فیروز ظهور نمود و مردم را به دین ثنویت خواند و با زردشت در بسیاری از آراء

---

[۱۷۱] (۱)- دایرة المعارف فرانسه در لغت مانی از گفتار ابو ریحان گواهی آورده که جمعی زیاد از مانویه در خاك ترکستان هستند و صدق گفته ابو ریحان را کشفیات اتفاقی در تورفان که چندی پیش روی داد و کتابخانه‌ای از مانویه بدست آمد تأیید می‌کند.

[۱۷۲] (۱)-

\s\i\ بیامد یکی مرد مزدك بناو\z سخنگوی و با دانش و رای و کام\z گرانمایه مردی و دانش فروش\z قباد دلاور بد و دادگوش\z بنزد شهنشاه دستور گشت\z نگهدار آن گنج و گنجور گشت\E\E\z

بقیه اشعار را در شاهنامه بخوانید.

مخالفت کرد و به اشتراک در مال وزن قائل گشت و جمعی زیاد او را پیروی کردند و قباد نیز بدو ایمان آورد و برخی از ایرانیان بر این عقیده‌اند که قباد در ایمان به مزدک ناچار و مضطر بود چه، از کثرت پیروان او بر پادشاهی خود می‌ترسید و برخی دیگر از ایشان بر این عقیده‌اند که مزدک جزو دهات بود و چون می‌دانست که قباد به زن پسر عموی خود علاقه دارد این بود که از موقع استفاده کرد و قباد هم فی الفور این مذهب را قبول نمود و قباد را امر کرد که بهایم را نکشند تا اینکه به مرگ خود بمیرند و به قباد گفت اگر تو وصال زن پسر عموی خود را می‌خواهی این کار منوط به این است که مرا هم بر مادر انوشیروان متمکن سازی و قباد این شرط را پذیرفت و مادر انوشیروان را در اختیار مزدک گذاشت[۱۷۳].[۱۷۴]

آثار الباقیه / ترجمه ؛ متن‌ج۱ ؛ ص۳۱۱

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۳۱۲

انوشیروان نزد مزدک رفت و با او سخن گفت و بسیار زاری کرد و پایش را بوسید تا منتی بر او گذاشته دست از مادرش کشید.

پس از اینکه انوشیروان به شاهی رسید نخست کارش آن بود که مزدک و مزدکیانرا هرچه توانست گرفت و آنانرا در گودالهایی چال کرده و درحالی‌که سرهاشان افتاده بود و به پشت خوابیده بودند مردند. و دیگر پیروان او را از بزرگان و خانواده‌ها امر کرد که از کیش مزدک دست بکشید و هرکس که چنین کرد رهایی یافت وگرنه کشته شد و انوشیروان همواره می‌گفت هنوز بوی گند جوراب مزدک که پایش را بوسیدم در بینی‌ام مانده است.

از پیروان مزدک جمعی مانده‌اند که به مزدکیه و خرمدینیه معروفند برای نسبتی که به دین خود دارند و نیز آنانرا برای پیروی از زند که به معنای تفسیر نزد آنان است زنادقه نیز گویند و پازند فرقش با زند آن است که زند تفسیر و پازند به معنای تأویل است.

مانویان را نیز مجازا زنادقه می‌گویند و فرقه باطنیه را در اسلام نیز چنین می‌نامند زیرا این دو دسته در توصیف خداوند به صفاتی و در تأویل ظواهر به مزدکیه شبیه و مانند می‌باشند.

برای تمام نامهایی که اقوامی بدان نامیده شده‌اند معانی‌یی موجود است که این نامها از آن بیرون آمده هرچند بطور کمال و تمام ما آنرا ندانیم. مانند یهود که می‌گویند این اسم از «انا هدنا الیک» یعنی ما راهنمایی و هدایت ترا پیروی کردیم، مشتق است که بعدا کلمه صرف شد و نیز گفتند فرموده دیگر خداوند «كُونُوا هُوداً» دلیل است که

---

[۱۷۳] (۳)- پس از این عبارت مقطوع است.

[۱۷۴] أبو ریحان بیرونی/ ترجمه: اکبر دانا سرشت، آثار الباقیه / ترجمه - تهران، چاپ: پنجم، ش ۱۳۸۶.

یهود از هاد یهود فهو هائد و هود مشتق است ولی این سخنان باطل است و این رسم منسوب به یهوذا بن یعقوب علیه السلام است زیرا سلطنت یهود در خانواده او ماند و ذال غیر معجمه به دال مبدل شد.

نیز مانند نصاری که گفته‌اند از نصر مشتق است چنانکه در قرآن آمده «مَنْ أَنْصارِی إِلَی اللَّهِ قالَ الْحَوارِیُّونَ نَحْنُ أَنْصارُ اللَّهِ» این اشتقاق هم نادرست میباشد

آثار الباقیه / ترجمه، متن ج۱، ص: ۳۱۳

و نصاری منسوب به قریه ناصره هستند که مسیح در آنجا اقامت گزید و بدانجا منسوب می‌شد چنانکه می‌گفتند ایشوع ناصری.

نیز مانند مجوس که گفته‌اند از نجاست مشتق است و مثل این است که کلمه نجوس بوده و نون چنانکه در غیم و غین و ابم و ابن به میم تبدیل میشود در اینجا نیز تبدیل شده.

حمزة بن حسن اصفهانی منکر این سخن است و گفته است نجوس کلمه‌ای معرب است از اسم سریانی که مکوش باشد و نبطی‌ها پادشان ایران را مکوش می‌خواندند و معنی کلمه این است که آنان از احوال مملکت‌ها و کشورهای خود در جستجو بودند چنانکه کاکوش در سریانی به معنای جاسوس است.

نیز مانند فرس که در نسبت به فارس بن یهوذا بن یعقوب چنین گفته شده و برخی دیگر گفتند وجه این نامگذاری آنست که آنان به بلاد فارس آمده و در آنجا ساکن شدند.

نیز مانند سریانیان که به سورستان که سواد عراق و بلاد شام باشد منسوبند و برخی گفته‌اند که سورستان بلد و شهری و قسمتی از خوزستان است و این سخن دور از صواب نیست ولی هنگامی که هرقل امپراطور رم هنگامی که از انطاکیه به قسطنطنیه می‌گریخت روی خود را به شام کرده و گفت سلام بر تو ای سوریه و این سلام، تودیع و خداحافظی کسی با تست که دیگر به تو باز نمی‌گردد پس گفتار قیصر رم دلیل بر آن است که سورستان شام است.

نیز مانند عبرانیان که به شطی که به دریا میریزد و عبر نام دارد منسوبند[۱۷۵] و جمیع نامهایی که اقوام و فرق مختلف بدان موسومند چنین است.

به عقیده مزدکیه هیچ زمانی از پیغمبری تهی نیست و پیامبران پشت سر هم مبعوث می‌گردند.

آثار الباقیه / ترجمه، متن ج۱، ص: ۳۱۴

شرح حال مسیلمه

---

[۱۷۵] (۱)- اشتقاق عبرانی برای عبور از نهر فرات است و عبر نام شطی دیده نشده.

سپس در آخر سال دهم هجری مسیلمهٔ بن حبیب در خاک یمامه ظهور کرد و در بنی حنیفه دعوی پیغمبری کرد و سخنانی احمقانه می‌گفت بدین گمان که وحی است و نامه‌ای به پیغمبر ما ص نوشت بدین مضمون از مسیلمهٔ رسول اللّه به محمد.

بهافرید بن ماه فروذین

سپس در ایام ابو مسلم صاحب دولت عباسی مردی داعیه نبوت پیدا کرد که نام او بهافرید بن ماه فروذین است و او در روستای خواف که از دههای اطراف نیشابور است در قصبه‌ای بنام سیراوند پیدا شد و خود او از اهل زوزن بود و در ابتدای امر پنهان گردید و بسوی چین رفت و هفت سال در آنجا زیست و در بازگشت پراهنی از حریر سبز با خود بیاورد که چون آن را جمع می‌کردی در مشت جای می‌گرفت و شبانگاه به بالای بامی شد و بامدادان به زیر آمد و مردی که مشغول کشت بود او را بدید آن مرد را گفت: این مدت که غیبت کرده بودم به آسمان رفتم و بهشت و دوزخ بر من ارائه شد و خداوند بمن وحی فرستاد و این پیراهن را بر اندامم کرد و در این ساعت به زمین نزول کردم. پس آن مرد برزگر او را تصدیق کرده مردم را گفت که من خود دیدم که او از آسمان فرود آمد در نتیجه جمعی از مجوس به پیروی او گرد آمدند و او با مجوس در اکثر امور مخالفت کرد زرتشت را تصدیق نمود و بر اهل نحله خود گفت که آنچه زرتشت بیاورده است من تصدیق می‌کنم و من بودم که در نهان به زرتشت وحی فرستادم و بر امت خود هفت نماز واجب گردانید یکی در یگانگی خدا و یکی در آفرینش آسمانها و زمین و یکی در خلق حیوان و روزیهای آنها و یکی دیگر در مرگ و یکی هم در بعث و حساب و یک نماز هم راجع به اهل بهشت و دوزخ و چیزهایی که برای ایشان آماده شده و یک نماز هم در ستایش اهل جنت و کتابی به فارسی برای امت خود ترتیب داد و امرشان نمود که بر یک زانوی بسوی چشمه خورشید نماز بخوانند و در هر جایی که باشند توجه بسوی آفتاب کنند و موهای خود را رها نمایند و در موقع طعام زمزمه نکنند

و چهارپایان را نکشند مگر آنچه را پیر شده باشد ولی شرب خمر و خوردن مردار و زناشویی با مادر و خواهر و دختر و برادرزاده را حلال ندانست و در مهر بر چهارصد درهم اقتصار کرد و پیروان خود را امر کرد که راهها را تعمیر کنند و پل‌ها را اصلاح نمایند و این هزینه‌ها باید از هفت یک اموال و کسب اعمال باشد و چون ابو مسلم به نیشابور آمد موبذان و هربذان به پیرامون وی گرد آمدند و گفتند این مرد اسلام و دین ما را تباه کرده پس ابو مسلم عبد اللّه بن شعبه را برای گرفتن او بفرستاد و او را در جبال بادغیس بیافتند و ابو مسلم وی را با هرکه از پیروانش یافت بکشت و اتباع او بهافریذیه معروفند و بآنچه او بیاورده معتقد و با زمازمه‌ی از مجوس دشمن‌اند و چنین گمان کرده‌اند که خادم بهافرید ایشان را اعلام کرده که درحالی‌که بهافریذ بر یابویی سوار بود بآسمان صعود کرد و زود باشد که بسوی اصحاب خود نزول کرده از دشمنان خود انتقام کشد.

پیدایش ابن مقنع و سرانجام کار او

بعد از او هاشم بن حکیم که معروف به مقنع است در قریه‌ای که کاوه کیمردان نام دارد ظاهر شد و چون یک چشم او کور بود حریر سبزی را برقع بینداخت و ادعای خدایی کرد و گفت برای آن به جسم درآمدم که پیش از آن کسی نمی‌توانست بمن بنگرد و از نهر جیحون بگذشت و بنواحی کش و کشف[۱۷۶] وارد شد و به خاقان کاغذی نوشت و او را به کمک خواست و مبیضه و اتراک بدور او گرد آمدند و بر ایشان اموال و فروج را حلال گردانید و هرکس که با وی مخالفت می‌کرد بکشت

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۳۱۶

و آنچه را که مزدک تشریع کرده بود او هم امضا کرد و لشکریان مهدی را شکست داد و چهارده سال استیلا داشت تا آنکه در سال ۱۶۹ هجری محاصره شد و چون یقین پیدا کرد که کشته خواهد شد خویش را به تنور انداخت که از هم پراکنده شود تا آنکه گفته بود من زمانی بی‌جسد بودم راست آید ولیک نشد که از هم متلاشی شود و او را در تنور بیافتند و سرش را بریدند و به نزد مهدی فرستادند و در آن روزگار مهدی در حلب بود.

ابن مقنّع را پیروان بسیاری است که در ماوراء النهر هستند و از مردم، خویش را پنهان می‌دارند و در ظاهر اسلام را بخود بسته‌اند و من این اخبار را از فارسی به عربی ترجمه کرده‌ام و در کتاب دیگری که در اخبار مبیضّه و قرامطه است بطریق استقصاء ذکر کرده‌ام.

شرح حال مسیلمه

سپس در یمامه مردی پیدا شد که مسیلمه نام داشت و این نامه را به پیغمبر نوشت[۱۷۷] الی محمد رسول اللّه سلام اللّه علیک اما بعد فانی اشرکت فی الامر معک و ان لنا نصف الارض و لقریش نصف الارض و لکن قریش قوم یعتدون، یعنی این نامه به محمد رسول اللّه نگاشته شده که سلام خداوند بر تو باد و من در حکومت و فرمانروایی با تو شریک شدم و نصفی از زمین از من و نیم دیگر آن از تو ولی می‌دانم که قریش باین قسمت رضایت نمی‌دهند و قومی متعدّی هستند و این نامه را به توسط دو رسول نزد پیغمبر فرستاد.

پیغمبر بآن دو گفت شما چه می‌گویید گفتند آنچه که مسیلمه گفته ما نیز می‌گوییم پیغمبر فرمود اگر رسول را نمی‌کشتند گردن شما را می‌زدم سپس این نامه را در پاسخ نوشت من محمد رسول اللّه الی مسیلمهٔ الکذاب سلام

---

[۱۷۶] (۱)- کشف همان نخشب است

s\i\ افق انما البدر المقنع رأسه\z ضلال وغی مثل بدر المقنع\E\E\z

(از ابو العلاء)

یعنی بهوش ای که آن زن که قناع بر سر دارد مانند بدر مقنع سبب گمراهی است.

خواجو گوید:

s\i\ برآمد خرامان تذروی ز گلشن\z چو طاوس شرقی برین سبز برقع\z گمانم چنان بود کز چاه نخشب\z برآمد شب تیره ماه مقنع\E\E\z

[۱۷۷] (۱)- کتاب از الی محمد الخ آغاز می‌شود من از نزد خود برای اتصال عبارت قسمت پیش از آنرا نوشتم.

علی من اتبع الهدی اما بعد فان الارض اللّه یورثها من یشاء من عباده و العاقبة للمتقین، و می‌گویند که چون تخم‌مرغ در سر که گذاشته شده را در شیشه داخل می‌کرد و در جای بالهای کنده

شده مرغها بالهای مناسبی می‌گذاشت و دیگر تمویهات انجام میداد اهل یمامه بدور او گرد آمدند و بنو حنیفه بدو ایمان آوردند تا آنکه خالد بن ولید در سالی که ابو بکر صدیق بخلافت نشست او را کشت. مسیلمه را به اشعاری برخی از بنی حنیفه رثا گفتند که یکی این است:

لهفی علیک ابا ثمامه		لهفی علی رکنی یمامه

که آیة لک فیهم		کالشمس تطلع من غمامه

بنو حنیفه پیش از مسیلمه در جاهلیت بتی از حلیس ساخته بودند و روزگار درازی آن را می‌پرستیدند سپس قحط در آفاق افتاد و آن بت را خوردند و مردی از بنی تمیم این شعر را گفت:

اکلت ربها حنیفة من جوع قدیم بها و من اعواز

و دیگری سروده:

اکلت حنیفة ربها زمن التقحم و المجاعه		لم یحذور امن ربهم سوء العواقب و التباعه

خروج حلاج

سپس مردی متصوف از اهل فارس بنام حسین بن منصور حلاج ظهور کرد و در آغاز کار مردم را به مهدی دعوت نمود و گفت که او از طالقان دیلم ظهور خواهد کرد و از اینرو حلاج را گرفتند و به مدینة السلام بردند و در زندانش بیفکندند ولی حیله‌ای کرده چون مرغی که از قفس بگریزد از زندان گریخت.

این شخص مردی شعبده‌باز بود و با هرکس که روبرو می‌شد موافق اعتقاد او سخن میراند و خود را به لطایف حیل بدو می‌چسبانید سپس، ادعایش این شد که روح القدس در او حلول کرده و خود را خدا دانست و به اصحاب و

پیروان خویش نامه‌هایی که معنون بدین عنوان بود بنگاشت: از هوهوی ازلی اول، فروغ درخشان لامع و اصل اصیل و حجت تمام حجتها و رب ارباب و آفریننده سحاب و مشکات نور و رب طور که در هر صورتی متصور می‌شود به بنده خود

فلانکس[۱۷۸].

پیروان او نامه‌هایی را که باو می‌نوشتند چنین افتتاح می‌کردند: خداوندا از هر عیبی پاک و منزه هستی، ای ذات هر ذات و منتهای آخرین لذات یا عظیم یا کبیر گواهی می‌دهیم که آفریدگار قدیم و منیر هستی و در هر زمان و اوانی به صورتی جلوه کرده‌ای و در زمان ما بصورت حسین بن منصور جلوه‌گر شده‌ای بنده کوچک تو که نیازمند و محتاج تست و بتو پناه آورده و بسوی تو بازگشت و انابت نموده و بخشایشت را امیدوار است ای داننده غیبها، چنین می‌گوید ...

حسین بن منصور کتابهای زیادی در دعوی خود تصنیف کرد مانند کتاب نور اصلا کتاب جم اکبر، کتاب جم اصغر[۱۷۹] و مقتدر باللّه در سال سیصد و یک هجری از او آگاه شد و هزار تازیانه‌اش زد و دست و پای او را برید و با نفت او را آتش زد تا آنکه لاشه‌اش بسوخت و خاکسترش را به دجله ریختند، و هر عذابی که بدین مرد کردند سخنی نگفت و روی خود را ترش ننمود و لب نجنبانید.

طایفه‌ای از پیروان او باقی ماندند که بدو منسوبند و مردم را به مهدی می‌خوانند و می‌گویند که از طالقان ظهور خواهد کرد و این مهدی همان است که در کتاب ملاحم ذکر شده که زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد چنانکه پر از جور و ظلم شده بود و در برخی از این اخبار ملاحم گفته شده که مهدی محمد بن علی است حتی اینکه مختار بن ابی عبیده ثقفی چون مردم را به محمد بن حنیفه دعوت کرد باین خبر استشهاد نموده گفت که مهدی مذکور اوست و تا زمان ما برخی از مردم منتظر او هستند و می‌گویند که زنده است و در جبل رضوی پنهان چنانکه بنی امیه خروج سفیانی را که در ملاحم ذکر شده منتظرند و همچنین در آن اخبار گفته شده که دجّال مضل از اصفهان می‌آید ولی اصحاب نجوم گفته‌اند که از جزیره رطائل پس از گذشتن چهارصد و شصت و شش سال از سالهای یزدگردی

بیرون خواهد آمد و در انجیل علاماتی که مردم را از خروج او انذار می‌کند ذکر شده و در کتب نصرانیها دجال را به یویانی انطخریوس[۱۸۰] گویند چنانکه مارثاذورس اسقف مصیصه در تفسیر انجیل ذکر کرده و اصحاب سیره روایت نموده‌اند که چون عمر بن خطاب وارد شام شد یهود دمشق او را ملاقات کردند و گفتند که سلام بر تو ای فاروق،

[۱۷۸] (۱)- ابن ندیم که از بیرونی بزبان منصور نزدیکتر است با بیرونی همداستان است که منصور ملحد بوده صوفیه دیگرچه می‌گویند.

[۱۷۹] (۲)- طاسین ازل از آثار او به چاپ رسیده و خواندن آن خالی از تفریع نیست.

[۱۸۰] (۱)- Antichriste

تویی که رفیق و مصاحب ایلیاء هستی بخدا سوگند یاد می‌کنیم که نخواهی برگشت تا آنکه شام را بگشایی و در این هنگام عمر از ایشان پرسید که دجال کیست گفتند که او از سبط بنیامین است و شما عربها بخداوند قسم که در چند ذراع به باب لد مانده او را خواهید کشت.

ظهور ابن ابی زکریای طمامی

در آغاز ماه رمضان سال سیصد و نوزده ابن ذکریای طمّامی[۱۸۱] ظهور کرد و او غلامی فاجر و فاسق بود و مردم را بپرستش خود دعوت می‌کرد عده‌ای نیز او را پیروی کردند و چنین سنت گذاشت که شکم مردگان را بشکافند و پر از شراب کنند و هرکس که آتش را با دست خود خاموش کند دست او را ببرند و هرکه با دمیدن آتش را خاموش نماید زبانش را ببرند و گفت با کودکان فسق رواست بشرط آنکه افراط در ایلاج نکنند و هرکس که ادخال کامل کند سزایش این است که چهل ذراع او را بروی خاک کشند و اگر طفلی از این کار ابا کرد و سر تسلیم فرونیاورد باید او را در دکان قصابی ذبح کرد و به پیروان خود امر نمود که آتش بپرستند و آتش را گرامی دارند و پیغمبران گذشته را لعنت نمود بدین سبب که ایشان را مردمی حیله‌گر و گمراه می‌دانست و سنن دیگری آورد که من در کتاب مبیضه و و قرامطه بطور کمال شرح داده‌ام و او با اصحاب خود هشتاد روز مکث کردند تا آنکه خداوند یکی از پیروان ظاهری این شخص را بر او مسلط نموده او را کشت و دامی را که این گروه گسترده بودند بدست این مرد برچیده شد.

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۳۲۰

پیش از اینکه این غلام ظهور کند قرامطه نیز پاره‌ای از مذاهب باطنیه را معتقد شده بودند و خود را به تشیع اهل بیت علیه السلام منسوب میداشتند و خروج منتظر را در قران هفتم که در مثلثه ناری باشد به یکدیگر وعده می‌دادند حتی اینکه ابو طاهر سلیمان حسن در این معنی چنین گفته:

اغرکم منی رجوعی الی هجر — فعما قلیل سوف تاتیکم الخبر

اذا طلع المریخ من ارض بابل — و فارقه النجمان فالحذر الحذر

الست انا المذکور فی الکتب کلها — الست انا المنعوت فی سورة الزمر

ساملک اهل الارض شرقا و مغربا — الی قیروان الروم و الترک و الخزر

و اعمر حتی یات عیسی بن مریم — فیحمد آثاری و یرضی بما امر

ففی جنة الفردوس لا شک مربعی — و غیری یصلی فی الجحیم و فی سقر

[۱۸۱] (۲)- طمام شهری است نزدیك حضر موت و دارای کوه بلندیست(یاقوت).

پس از این مدت گفته شد امر قرامطه بسیار قوت یافت و ابو طاهر سلیمان بن ابی سعید حسن بن بهرام بن جنابی[۱۸۲] حرکت کرده در سال سیصد و هشت هجری به مکه رسید و مردم را با قتل فجیع در مکه کشتار نمود و لاشه‌ی آنان را در چاه زمزم ریخت و پیراهن کعبه و زرهایی را که در آنجا جمع شده بود به یغما برد و ناودان کعبه و حجر الاسود را کند و پس از آن در مسجد کوفه این سنگ را آویزان کرد و به شهر خود برگشت.

ظهور ابی العزاقر

پس از این اشخاص که گفته شد مردی به ظهور رسید که به ابن ابی العزاقر معروف بود و محمد بن علی بن شلمغانی نام داشت و ادعا کرد که روح القدس در او حلول کرده و کتابی در ابطال مذاهب نگاشت که نام آن حاسه سادسه است[۱۸۳].

ابن ابی العزاقر

پس از این دسته، مردی که ابن ابی العزاقر نامیده شده ظهور کرد و او محمد بن علی شلمغانی است و ادعا کرد که روح المقدس در او حلول کرده و کتابی بنام حاسه سادسه در بطلان شرایع و مذاهب نگاشت و روا دانست که هر فاضلی نسبت به مفضول بر خویشتن عملی زشت انجام دهد ازاینرو جمعی از اوباش به گرد او جمع آمدند و پرده‌نشینان خود را بر او مباح گردانیدند تا از راه نزدیک شدن به آنان، زنان را متبرک گرداند.

امیر المؤمنین الراضی باللّه به جستجوی او پرداخته و در سال سیصد و بیست و دو باو و جمعی از سران این فرقه مانند حسین بن قاسم بن عبید اللّه بن سلیمان بن وهب و ابی عون ابراهیم بن محمد بن احمد ابن ابی النجم دست یافت با نامه‌هایی که باو نوشته می‌شد و در آن ابی ابی العزاقر را رب و مولی خطاب می‌کردند و در این نامه‌ها او را به توانایی بر هرچه بخواهد توصیف کرده بودند و از پیشگاه او طلب رحمت و اصلاح کارهای خود را می‌خواستند و حسین مذکور به مرزوق الثلاج و اباعون پیش گفته شده به بشری نامیده شده بودند و اینان به صحت این نامه‌ها اقرار و اعتراف کردند و ابن ابی العزاقر ادعا کرد که پیروان خود را از این

---

[۱۸۲] (۱)- منسوب به گناوه فارس.

[۱۸۳] (۲)- شهید اول در متن لمعه آخر فصل اول کتاب شهادت می‌گوید:« من نقل من الشیعة جواز الشهادة بقول المدعی اذا کان اخافی اللّه معهود الصدق فقد اخطا، نعم هو مذهب محمد بن علی الشلمغانی العراقری» یعنی مدعی نمی‌تواند که خود او گواه هم باشد فقط محمد بن علی الشلمغانی عزاقری این امر را بشرط آنکه مدعی عادل و راستگو باشد روا دانسته است.

شهید ثانی در شرح این عبارت می‌گوید: این مرد در شمار شیعیان بود و کتابی نگاشت که به کتاب تکلیف موسوم است و این مسئله را در آنجا متذکر شده سپس در دین غلو نمود و شیعیان از او برائت جستند و از ناحیه مقدسه حضرت حجت علیه السلام بدست ابی القاسم بن روح توقیعاتی در ذم او صادر شد و سلطان او را گرفت و کشت و شیخ مفید گوید که در کتاب تکلیف جز این مسئله چیز دیگری برخلاف فتوای امامیه نیست» آنچه از این عبارات استفاده می شود این است که کتاب تکلیف غیر از حاسه سادسه است زیرا کتاب تکلیف در فقه بوده و ظاهرا فقهای شیعه کتاب حاسه سادسه را ندیده بودند تا این ملحد را در شمار فقها نیاورند و به رای او استناد نکنند و اگر بیرونی یقین نداشت و یا بطور قطع کتاب حاسه سادسه را ندیده بود از او نام نمی‌آورد.

دعاها و نیایش‌ها منع می‌کرد و حسین بن قاسم را خلیفه امر کرد که از پیشرو خود تبری جوید و او را تحقیر کند و شخص مذکور دوان دوان به سوی ابن ابی العزاقر رفت و چند سیلی به گونه‌های او نواخت ولی ابا عون را که خلیفه نیز چنین امر کرده بود از فرمانبرداری سرپیچید و چون دیگر چاره‌ای نیافت دست خود را به سوی ریش ابی العزاقر از راه تعظیم و توقیر گرفتن و خار و خاشاک از آن دراز کرده و دستش به لرزه درآمد و گفت مولای من مولای من! درحالی‌که رهبر و رهنمای او از او بیزاری می‌جست و گفته‌هایش را تکذیب می‌کرد.

سپس ابن ابی العزاقر خواستار مباهله شد[۱۸۴] که اگر تا سه روز به دشمنان خود بلایی از آسمان نازل نشود خونش حلال باشد.

الراضی باللّه از فقیهان و قاضیان چگونگی رفتاری را که باید با او بشود پرسید و آنان رأی دادند که باید او را کشت و روی زمین را از این لوث و پلیدی پاک کرد این بود که ابن ابی العزاقر را با ابو عون در کنار بغداد نخست بدار آویختند سپس پایین آورده سرشان را بریده و بر نیزه کردند و کالبد ایشانرا سوزاندند و بحمد اللّه و منته دعاوی آنان به رسوایی کشید.

طیلسان ذیل دوری میان تواریخ متنبئین را با سالهای خورشیدی به طریق تصحیح شده از روی کتاب شاپورگان و غیره دربر دارد و چون یک کدام شناخته شود دیگران نیز شناخته می‌گردند و به تفصیل آنان را یادآور شدیم و جز افراد مشهور از این دسته را که دارای آثاری بودند و امتی باقی گذاشته که به ایشان تاریخ می‌گذارند ذکر نکردیم و ما به خواست خدا مطلب را استیفا کرده و تا حدی که کافی باشد رسیدیم و طیلسان این است.

فصل نهم درباره اعیادی که در ماههای پارسیان است گفتگو می‌کند

ما چون اموری را که به ماهها و سالها پیوست می‌گردد بیان کردیم اکنون باید برگردیم و پرسشی را که از ما شده پاسخ گوییم تا با رسیدن به جواب و بدست آوردن مطلوب تشنگی پرسنده فرونشیند. این است که به روزهای معروف و معلومی که در ماههای پارسی است آغاز کرده و یکسره آنچه را که در زیجها نگاشته- اند کنار می‌گذاریم زیرا نویسندگان این دفاتر را توجه و عنایتی باین ایام نبوده و در اکثر این کتب به نقل از نسخی فاسد که بیشتر آنها ساختگی است کفایت شده ولی ما آنچه را که از ناحیه خود زردشتیان بدست آورده‌ایم که برای اعتقاد دینی توجهی خاص و عنایتی مخصوص بدین روزها داشته‌اند در اینجا نقل می‌کنیم.

در کتب رادویه بن شاهویه و خورشید بن زیار موبد اصفهان و محمد بن بهرام بن مطیار مطالبی در این بحث یافتم که مرا از دیگر مراجع بی‌نیاز کرده و آنها را در اینجا بازگو می‌کنم و باهم آنها را بهم می‌آمیزم و بیاری خداوند می‌گویم:

---

[۱۸۴] (۱)- نخست مرتبه کلمه مباهله را در قرآن می‌بینیم که پیغمبر گرامی ما با مسیحیان حاضر شد که مباهله کند یعنی هرکدام دیگری را نفرین کنند و از درگاه خداوند خصم خود را چاره‌جویی کند ولی ترسایان نپذیرفتند.

ایرانیان وقتی که سالهای خود را کبیسه می‌کردند فصول چهارگانه را با ماههای خود علامت می‌گذاشتند زیرا این دو بهم نزدیک بودند و فروردین‌ماه اول تابستان و تیرماه اول پاییز و مهرماه اول زمستان و دی‌ماه اول بهار بود و روزهایی

آثار الباقیه / ترجمه، متن ج۱، ص: ۳۲۴

خاص در این فصول داشتند که برحسب فصول چهارگانه بکار می‌بستند و چون کبیسه اهمال شد اوقات آنها بهم خورد.

برخی از این ایام مربوط به امور دنیوی است و پاره‌یی مربوط به امور دینی اما امور دنیوی اعیاد مقدسی است و روزهایی بزرگ که پادشاهان و بزرگان دین آنها را وضع کرده تا موجب شادمانی و فرح به وسیله کسب حمد و ثنا و دوستی و دعای خیر مردم شوند و برای توده مردم رسومی قرار دادند که آنان نیز بتوانند در چنین سروری شرکت کنند و طاعت و خدمتگزاری خود را نسبت به پادشاهان اظهار کنند و این عیدها یکی از اسبابی است که تنگی روزی فقرا را ببیک زندگانی فراخ مبدل میسازد و آرزوهای نیازمندان را برمی‌آورد و آنانرا که نزدیک به هلاک رسیده و در گرداب بلا افتاده‌اند رهایی می‌بخشد و سنت‌ها و آیین‌هایی برای این ایام وضع کرده بودند که به خلف از سلف ارث رسیده بود و بدان تبرک و تیمن می‌جستند.

اما ایام دینی را دین‌آوران و شارعان آنان از پیشوایان مذهبی و فقیهان و دینداران برای آنان وضع کردند و مقصود از وضع این ایام و انجام سنن آن نیز مانند مقصود و غایت از وضع روزهای مربوط به امور دنیوی بود جز اینکه در این روزها اجر و ثواب اخروی نیز ملحوظ بود.

ما آنچه را که از هر دو نوع در شهور ایشان است در اینجا می‌آوریم و به اولین ماه پارسیان آغاز می‌کنیم که فروردین‌ماه است.

فروردین‌ماه

نخستین روز آن روز نوروز است که اولین روز سال نو است و نام پارسی آن بیان‌کننده این معنی است و این روز با دخول آفتاب به برج سرطان طبق زیجهای آنان هنگامی که سالها را کبیسه می‌کردند مطابق بود سپس در ایام بهار این روز پس از تأخیر از موضع خود سرگردان شد و در مکانی قرار گرفت که سال همه این احوال را از نزول باران و برآمدن شکوفه‌ها و برگ آوردن درختان تا هنگام رسیدن میوه‌ها

آثار الباقیه / ترجمه، متن ج۱، ص: ۳۲۵

و تمایل حیوانات به تناسل و آغاز نو تا تکامل و ذبول طی کند این بود که نوروز را دلیل پیدایش و آفرینش جهان دانستند و گفته‌اند در این روز بود که خداوند افلاک را پس از آنکه مدتی ساکن بودند به گردش درآورد و ستارگان را پس از چندی توقف گردانید و آفتاب را برای آنکه اجزای زمان از سال و ماه و روز بآن شناخته شود آفرید پس از آنکه این امر پنهان بود و آغاز شمارش از این روز شد و گفته‌اند خداوند عالم سفلی را در این روز آفرید و کیومرث در

این روز به شاهی رسید و این روز جشن او بود که به معنای عید اوست و نیز گفته‌اند خداوند در این روز خلق را آفرید و این روز و مهرگان تعیین‌کننده زمان هستند چنانکه ماه و آفتاب فلک را تعیین می‌کنند.

عبد الصمد بن علی در روایتی که به جد خود ابن عباس آنرا میرساند نقل می‌کند که در نوروز جامی سیمین که پر از حلوا بود برای پیغمبر هدیه آوردند و آن حضرت پرسید که این چیست؟ گفتند امروز روز نوروز است پرسید که نوروز چیست؟ گفتند عید بزرگ ایرانیان است فرمود آری در این روز بود که خداوند عسکره را زنده کرد پرسیدند عسکره چیست فرمود عسکره هزاران مردمی بودند که از ترس مرگ ترک دیار کرده و سر به بیابان نهادند و خداوند بآنان گفت بمیرید و مردند سپس آنانرا زنده کرد و ابرها را امر فرمود که به آنان ببارد از اینروست که پاشیدن آب در این روز رسم شده سپس از آن حلوا تناول کرد و جام را.

بحثی راجع به نوروز و علت پیدایش آن

و جام را میان اصحاب خود قسمت کرده و گفت کاش هر روزی برای ما نوروز بود و برخی از حشویه می‌گویند که چون سلیمان بن داود انگشتر خویش را گم کرد سلطنت از دست او بیرون رفت ولی پس از چهل روز بار دیگر انگشتر خود را بیافت و پادشاهی و فرماندهی بر او برگشت و مرغان بر دور او گرد آمدند ایرانیان گفتند نوروز آمد یعنی روزی تازه بیامد و سلیمان باد را امر کرد که او را حمل کند و پرستویی در پیش روی او پیدا شد که می‌گفت: ای پادشاه مرا آشیانه‌ایست که

چند تخم در آن است از آنسوتر رو که آشیان مرا درهم مشکنی پس سلیمان راه خود را کج کرد و چون از تخت خود که بر باد حرکت می‌کرد فرود آمد پرستو با منقار خویش قدری آب آورد و بر روی سلیمان پاشید و یک ران ملخ نیز هدیه آورد و از اینجاست که مردم در نوروز بیکدیگر آب می‌پاشند و پیشکشی‌ها بنزد هم می‌فرستند و علمای ایران می‌گویند که در این روز ساعتی است که فیروز فرشته ارواح را برای انشاء خلق می‌راند و فرخنده‌ترین ساعات آن ساعات آفتاب است و در صبح نوروز فجر و سپیده بمنتها نزدیکی خود بزمین می‌رسد و مردم بنظر کردن بر آن تبرک می‌جویند و این روز روز مختاری است زیرا که نام این روز هرمزد است که اسم خداوند تعالی است که آفریدگار و صانع و پرورنده دنیا و اهل آن است و او کسی است که واصفان توانا نیستند که جزئی از اجزای نعمت‌های او را توصیف کنند.

سعید ابن فضل می‌گوید کوه دما که در فارس است هر شب نوروز بر آن برقهایی میدرخشد خواه هوا صاف باشد و یا ابر و شگفت‌تر از این آتش کلواذا است هرچند دل بدین سخنان تا هنگامی که مشاهده نکند اطمینان نمی‌یابد و ابو الفرج زنجانی حاسب برای من حکایت کرد که این آتش را من دیده‌ام در سالی که عضد الدوله به بغداد آمد ما بقصد کلواذا بیرون شدیم و آن آتشی است و شمعهایی که از کثرت بشمار درنمی‌آید و در سمت غربی دجله که روبروی کلواذا است در شب نوروز دیده می‌شود و عضد الدوله نگهبانان خود را در آنجا گذاشت که از حقیقت امر جستجو

کنند مبادا که این کار از نیرنگهای مجوس باشد و نگهبانان شاه اطلاعی نیافتند و هر اندازه که بآتش نزدیک میشدند آتش بآنان دورتر می‌شد و هرچه دورتر می‌شدند آتش نزدیکتر می‌شد.

چون ابو الفرج از نقل این قصه فارغ شد من باو گفتم که نوروز از وضع و حالت نخستین خود زایل شده زیرا ایرانیان کبیسه سالها را اهمال کردند پس چرا این آتش از موقع خود تأخیر نمی‌یابد که در شب نوروز حقیقی اتفاق افتد و اگر

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۳۲۷

لازم نباشد که تأخیر یابد آیا آنوقت که ایرانیان سالهای خود را کبیسه می‌نمودند این آتش از وقت فعلی خود پیشی می‌گرفته است؟

ابو الفرج را در مقابل این اشکال پاسخی نبود که مرا اقناع کند.

دانندگان نیرنگ‌ها می‌گویند هرکس بامداد نوروز پیش از آنکه سخن گوید سه مرتبه عسل بچشد و سه پاره موم دود کند از هر دردی شفا می‌یابد.

برخی از علمای ایران می‌گویند سبب اینکه این روز را نوروز مینامند این است که در ایام تهمورث صابئه آشکار شدند و چون جمشید بپادشاهی رسید دین را تجدید کرد و این کار خیلی بزرگ بنظر آمد و آن روز را که روز تازه‌ای بود جمشید عید گرفت اگرچه پیش از این هم نوروز بزرگ و معظم بود.

باز عید بودن نوروز را چنین گفته‌اند که چون جمشید برای خود گردونه بساخت در این روز بر آن سوار شد و جن و شیاطین او را در هوا حمل کردند و بیک روز از کوه دماوند ببابل آمد و مردم برای دیدن این امر در شگفت شدند و این روز را عید گرفتند و برای یادبود آنروز در تاب می‌نشینند و تاب می‌خورند.

دسته دیگر از ایرانیان می‌گویند که جمشید زیاد در شهرها گردش می‌نمود و چون خواست به آذربایجان داخل شود بر سریری از زر نشست و مردم بدوش خود آن تخت را میبردند و چون پرتو آفتاب بر آن تخت بتابید و مردم آنرا دیدند این روز را عید گرفتند.

در این روز رسم است که مردمان برای یکدیگر هدیه میفرستند و سبب آن چنانکه آذرباد موبد بغداد حکایت کرد این است که نیشکر در کشور ایران روز نوروز یافت شد و پیش از این کسی آن را نمی‌شناخت و نمی‌دانست که چیست و خود جمشید روزی نی‌ای را دید که کمی از آبهای درون آن به بیرون تراوش کرده بود و چون جمشید دید که آن شیرین است امر کرد که آب این نی را بیرون آورند و از آن شکر ساختند و آنگاه در روز پنجم شکر بدست آمد و از راه تبرک بآن، مردم برای یکدیگر شکر هدیه فرستادند و در مهرگان نیز این کار را بهمین

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۳۲۸

طیلسان المتنبئین

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۳۲۹

میزان تکرار کردند و بدین جهت برای آغاز سال انقلاب صیفی را انتخاب کردند که انقلابین را از اعتدالین بهتر می‌شود بیاری آلت و چشم اطلاع یافت زیرا انقلابین اول اقبال خورشید است بیکی از دو قطب کل و همچنین اول ادبار آفتاب است از یکی از دو قطب کل و چون ظل منتصب را در انقلاب صیفی و ظل بسیط را در انقلاب شتوی در هر موضعی از زمین رصد کنند روز انقلاب بر راصد پوشیده نخواهد ماند و اگرچه خیلی از علم هیئت و هندسه دور باشد.

اما اعتدالین را نمی‌شود شناخت مگر پس از اینکه انسان در آغاز کار عرض بلد و میل کلی را بداند پس انقلابین به سببی که گفتیم از اعتدالین برای ابتدای سال بهتر است و چون انقلاب صیفی بسمت الرأس مردم شمالی نزدیک‌تر است از اینرو ایرانیان آنرا برگزیدند و از انقلاب شتوی چشم پوشیدند.

نیز هنگام انقلاب صیفی غلات بدست می‌آید پس برای اینکه خراج از رعیت بگیرند از انقلاب شتوی بهتر است.

بسیاری از علما و حکمای یونانی هنگام طلوع کلب الجبار را طالع سال گرفتند و سال را افتتاح بآن نمودند و باعتدال بهاری توجهی نکردند چه، در زمانهای گذشته طلوع این ستاره موافق با این انقلاب و یا نزدیک بآن بوده و عید نوروز از جایگاه اصلی خود زائل شده و در زمان ما با دخول آفتاب در برج بره موافق گشته که آغاز بهار باشد و رسم ملوک خراسان این است که در این موسم به سپاهیان خود لباس بهاری و تابستانی می‌دهند.

نوروز بزرگ

در روز ششم این ماه نوروز بزرگ است که نزد ایرانیان عید بزرگی است و گویند که خداوند در این روز از آفرینش جهان آسوده شد زیرا این روز آخر روزهای شش‌گانه است و در این روز خداوند مشتری را بیافرید و فرخنده‌ترین ساعتهای آن روز ساعات مشتری است زرتشتیان می‌گویند که در این روز زردشت توفیق یافت که با خداوند مناجات کند و کیخسرو بر هوا در این روز عروج کرد و در این روز برای ساکنان

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۳۳۰

کره زمین سعادت را قسمت می‌کنند و از اینجاست که ایرانیان این روز را روز امید نام نهادند و اصحاب نیرنگها گفته‌اند هرکس در بامداد این روز پیش از آنکه سخن گوید شکر بچشد و با روغن زیتون تن خود را چرب کند در همه سال از انواع بلاها سالم خواهد ماند و ایرانیان می‌گویند که در بامداد این روز بر کوه پوشنگ شخصی صامت و خاموش دیده می‌شود که یک طاقه مرو در دست دارد و باندازه یک ساعت پیداست سپس از چشم پنهان می‌شود و تا سال دیگر این وقت آشکار نمی‌گردد.

زادویه در کتاب خود گفته که سبب این است که آفتاب از ناحیه جنوبی که افاهتر است طلوع می‌کند.

بیان مطلب آن است که ابلیس لعین برکت را از مردم زایل کرده بود بقسمی که هر اندازه خوردنی و آشامیدنی تناول می‌کردند از طعام و شراب سیر نمی‌شدند و نیز باد را نمی‌گذاشت بوزد که سبب روئیدن اشجار شود و نزدیک شد که دنیا نابود گردد پس جم بامر خداوند و راهنمایی او بقصد منزل ابلیس و پیروان او بسوی جنوب شد و دیرگاهی در آنجا بماند تا اینکه این غائله را برطرف نمود آنگاه مردم از نو بحالت اعتدال و برکت و فراوانی رسیدند و از بلا رهایی یافتند و جم در این هنگام بدنیا بازگشت و در چنین روزی مانند آفتاب طالع شد و نور از او می‌تافت و مردم از طلوع دو آفتاب در یک روز شگفت نمودند و در این روز هر چوبی که خشک شده بود سبز شد و مردم گفتند (روز نو) یعنی روزی نوین و هر شخص از راه تبرک باین روز در طشتی جو کاشت سپس، این رسم در ایرانیان پایدار ماند که روز نوروز در کنار خانه هفت صنف از غلات در هفت اسطوانه بکارند و از روییدن این غلات بخوبی و بدی زراعت و حاصل سالیانه حدس بزنند.

در این روز بود که جمشید باشخاصی که حاضر بودند امر نمود و به آنانکه غائب بودند نوشت که گورستانهای کهنه را خراب کنند و گورستان تازه‌ای مسازند و این کار در ایرانیان باقی ماند و خداوند آنرا پسندید و پاداشی که ایزد تعالی

جمشید را برای این کار داد این بود که رعایای او را از پیری و بیماری و حسد و فنا و غم و مصائب دیگر حفظ نمود و هیچ جانوری در مدت پادشاهی جم نمرد تا آنکه خواهرزاده او پیدا شد و جم را بکشت و بکشور او چیره گشت.

چون در عهد پادشاهی جم هیچ جانوری نمرد و بطوری رو بفزونی گذاشتند که فراخنای زمین با همه پهنایی که داشت بدل به تنگنا شد خداوند آنوقت زمین را سه برابر کرد و ایشان را امر نمود که با آب غسل نمایند تا از هر گناهی پاک شوند و در هر سال برای اینکه آفات را از ایشان دور کند این کار را تکرار نمایند.

نیز گفته‌اند سبب اینکه ایرانیان در این روز غسل می‌کنند این است که این روز بهروذا که فرشته آب است تعلق دارد و آب را با این فرشته مناسبتی است و از اینجاست که مردم در این روز هنگام سپیده‌دم از خواب برمی‌خیزند و با آب قنات و حوض خود را می‌شویند و گاهی نیز آب جاری برخود از راه تبرک و دفع آفات می‌ریزند.

در این روز مردم بیکدیگر آب می‌پاشند و سبب این کار همان سبب اغتسال است و برخی گفته‌اند که علت این است که در کشور ایران دیرگاهی باران نبارید ناگهان بایران سخت ببارید و مردم باین باران تبرک جستند و از این آب بیکدیگر پاشیدند و این کار همین‌طور در ایران مرسوم بماند.

نیز گفته‌اند سبب اینکه ایرانیان در این روز آب بهم می‌پاشند این است که چون در زمستان تن انسانی بکثافات آتش از قبیل دود و خاکستر آلوده می‌شود این آب را برای تطهیر از آن کثافات بهم می‌ریزند و دیگر اینکه هوا را لطیف و تازه می‌کند و نمی‌گذارد که در هوا تولید وبا و بیماری شود.

در این روز بود که جم مقادیر اشیا را استخراج کرد و پادشاهان پس از او این روز را میمون و فرخنده داشتند و هرچه کاغذ و پوست که مکتوب می‌شد و باید باطراف فرستاد در این روز فراهم می‌آوردند و هر کاغذ و نامه را که باید در آخر

آن مهر زد این کار را در این روز انجام می‌دادند و این روز را به پارسی اسپیدا- نوشت می‌گفتند و چون جم درگذشت پادشاهان همه روزهای این ماه را عید گرفتند و این اعیاد را شش بخش نمودند پنج روز نخست را به پادشاهان اختصاص دادند و پنجه دوم را باشراف و پنجه سوم را به خدم و کارکنان پادشاهان و چهارم را برای ندیمان و درباریان و پنجه پنجم را برای توده مردم و پنجه ششمین را برای برزیگران.

گویند کسی که دو نوروز را بهم متصل نمود هرمز پسر شاپور پهلوان است که او هم ایامی را که میان این دو عید بود عید گرفت و آتش را برای تیمن بآن بجاهای بلند قرار داد که جورا حرارت آن تصفیه کند و چیزهای پلید را بسوزاند و عفونات مولد فساد را این حرارت نابور نماید.

آئین ساسانیان در این ایام چنین بود که پادشاه بروز نوروز شروع می‌کرد و مردم را اعلام می‌نمود که برای ایشان جلوس کرده که بایشان نیکی کند و روز دوم را برای دهقانان که قدری مقامشان بالاتر از توده بود جلوس می‌کرد و خانواده‌ها نیز در این قسمت داخل بودند و روز سوم را برای سپاهیان و بزرگان موبدان جلوس می‌کرد و روز چهارم را برای اهل بیت و نزدیکان و خاصان خود و در روز پنجم برای خانواده و خدم خود و بهر کدام آنچه را مستحق رتبه و اکرام بودند ایصال می‌کرد و آنچه مستوجب و سزاوار مبرت و انعام بودند میرساند و چون روز ششم می‌شد از قضای حقوق مردمان فارغ و آسوده شده بود و برای خود نوروز می‌گرفت و جز اهل انس و اشخاصی که سزاوار خلوت‌اند کسی دیگر را نمی‌پذیرفت و در این روز آنچه را که روزهای گذشته برای شاه هدیه آورده بودند امر باحضار می‌کرد و آنچه می‌خواست تفریق می‌کرد و می‌بخشید و هرچه که قابل خزانه و توديع بود نگه می‌داشت.

سروش روز

در روز هفدهم سروش روز است و سروش نخستین کسی است که مردم را بزمزمه امر کرد و زمزمه

آن است که شخص آهسته آوازهایی بخواند بدون آنکه دانسته شود چه می‌خواند و بدین جهت زمزمه می‌کردند که در هنگام نماز و ستایش خداوند و تقدیس آن طعام تناول می‌کردند و دیگر ایشان را ممکن نمی‌شد که وسط نماز تکلم کند این بود که همهمه می‌کردند و اشاره می‌نمودند و سخن نمی‌گفتند و این مطلب را آذر خورای مهندس بمن خبر داد ولی غیر از او اشخاصی دیگر می‌گویند سبب زمزمه آن است که بخار دهان بطعام نرسد و این روز روز فرخنده است که در هر ماه است زیرا سروش نام آن فرشته‌ایست که شب را مراقبت می‌کند و برخی گفتند او جبرئیل است و سروش از تمام فرشتگان با جن و ساحران دشمن‌تر است و هنگامی که مردم در شب خوابند سه مرتبه این فرشته رومی‌آورد و جن را قلع و قمع می‌کند و ساحران را عذاب می‌دهد و شب برای طلوع پیدایش او روشن می‌شود و جو خنک و سرد می‌شود و آبها گوارا می‌گردد و خروسان برای طلوع او بانگ برمی‌آورند و شهوت نکاح در حیوان مشتعل می‌شود و یکی از این سه مرتبه طلوع فجر است که نباتات در آن باهتزاز می‌آیند و شکوفه

نمو می‌کند و مرغ بآواز می‌آید و شخص علیل روحی تازه می‌یابد و شخص مهموم و مغموم رفع غم می‌کند و مسافر به مأمنی می‌رسد و زمان خوش و خرم می‌شود و رؤیا راست می‌آید و فرشتگان و جن فرح می‌کنند روز نوزدهم فروردین‌ماه است که آنرا برای اتفاق هردو نام فروردگان گویند بدین جهت که نام آن و نام شهری که در آن است یکی است و در هر شهر آنچه جاری مجرای این باشد مثل آن است.

عید اردیبهشت‌گان و عید اشتاد روز

اردیبهشت‌ماه روز سوم آن روز اردیبهشت است و آن عیدی است که اردیبهشت‌گان نام دارد برای آنکه هر دو نام باهم متفق شده‌اند و معنای این نام آن است (راستی بهتر است) و برخی گفته‌اند که منتهای خیر است و اردیبهشت ملک آتش و نور است و این دو با او مناسبت دارد و خداوند او را باین کار موکل کرده که نیز علل و امراض را بیاری ادویه و اغذیه ازاله کند و صدق را از کذب ظاهر کند و محق را از مبطل

به سوگندهایی که گفته‌اند در اوستا مبین است تمیز دهد.

روز بیست و ششم این ماه اشتاذ روز است که اول گهنبار سوم باشد و آن سه روز است که آخر آن آخر ماه است و خداوند زمین را در این وقت بیافرید و نام گهنبار فیشههیم گاه است و گهنبارات شش عدد هستند که هریک از آنها پنج روز است و واضع آن زردشت است.

عید خردادگان و عید اشتاد روز

خردادماه روز ششم آن روز خرداد است و آن عیدی است که بواسطه اتفاق دو نام خردادگان نام دارد و معنای این نام ثبات خلق است و خرداد ملکی است که بتربیت خلق و اشجار و نبات و ازاله پلیدی از آبها موکل است.

روز بیست و ششم آن اشتاد روز است که اول گهنبار چهارم است و آخر آن آخر ماه است و خداوند اشجار و نبات را در آن روز بیافرید و نام آن ایاثرم‌گاه است.

جشن نیلوفر در خردادماه و عید تیرگان

تیرماه روز ششم آن خرداد است و عیدی است که جشن نیلوفر نام دارد و این عید مستحدث است.

روز سیزدهم آن روز تیر است و عیدی است تیرگان نام دارد برای اتفاق دو نام، و برای این عید دو سبب است یکی آن است که افراسیاب چون به کشور ایران غلبه کرد و منوچهر را در طبرستان در محاصره گرفت منوچهر از افراسیاب خواهش کرد که از کشور ایران باندازه پرتاب یک تیر در خود باو بدهد و یکی از فرشتگان که نام او

اسفندارمذ بود حاضر شد و منوچهر را امر کرد که تیر و کمان بگیرد باندازه‌ای که بسازنده آن نشان داد چنانکه در کتاب اوستا ذکر شده و (ارش) را که مردی با دیانت بود حاضر کردند[۱۸۵] گفت که تو باید این تیر و کمان را بگیری

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۳۳۵

و پرتاب کنی و ارش برپاخواست و برهنه شد و گفت ای پادشاه و ای مردم بدن مرا ببینید که از هر زخمی و جراحتی و علتی سالم است و من یقین دارم که چون با این کمان این تیر را بیندازم پاره‌پاره خواهم شد و خود را تلف خواهم نمود ولی من خود را فدای شما کردم سپس برهنه شد و بقوت و نیرویی که خداوند باو داده بود کمان را تا بناگوش خود کشید و خود پاره‌پاره شد و خداوند باد را امر کرد که تیر او را از کوه رویان بردارد و به اقصای خراسان که میان فرغانه و طبرستان است پرتاب کند و این تیر در موقع فرود آمدن به درخت گردوی بزرگی گرفت که در جهان از بزرگی مانند نداشت و برخی گفته‌اند از محل پرتاب تیر تا آنجا که افتاد هزار فرسخ بود و منوچهر و افراسیاب بهمین مقدار زمین باهم صلح کردند و این قضیه در چنین روزی بود و مردم آنرا عید گرفتند.

منوچهر و ایرانیان را در این حصار کار سخت و دشوار شده بود بقسمی که دیگر بآرد کردن گندم و پختن نان نمی‌رسیدند زیرا طول می‌کشید و گندم و میوه- های کال را که هنوز نرسیده بود می‌پختند و بدین جهت پختن میوه و گندم در این روز رسم شده و برخی گفته‌اند که روز پرتاب کردن تیر این روز بوده که روز تیر می‌باشد که تیرگان کوچک است و روز چهاردهم آن‌که شش روز است که تیرگان بزرگتر باشد و در این روز خبر آوردند که تیر بکجا افتاده و در این روز مردم آلات طبخ و تنورها را می‌شکنند زیرا در این روز بوده که از افراسیاب رهایی یافتند و هریک بکار خود مشغول شدند.

سبب دوم آنست (دهوفذیه) که معنای آن حفظ دنیا و حراست است و فرمانروایی در آن و (دهقنه) که معنای آن عمارت دنیا و زراعت و قسمت آن است باهم توأم‌اند که عمران دنیا و قوام عالم بدانهاست و فساد عالم با این دو اصلاح می‌پذیرد و کتابت در تلو آن و مقترن باین دو می‌باشد اما دهوفذیه از هوشنگ صادر شده و دهقنه را برادر دیگر او رسم نموده و نام این روز تیر است که عطارد باشد که ستاره نویسندگان است و در این روز بود که هوشنگ نام برادر خود را بزرگ

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۳۳۶

گردانید و دهقنه را باو داد و دهقنه و کتابت یک چیز است و این روز را از راه اجلال و اعظام عید گردانیدند و در این روز هوشنگ مردم دنیا را امر کرد که لباس کاتبان بپوشند و دهقانان را نیز بر همین کار امر کرد و از این روز ملوک و دهقانان و مؤبدان و غیر ایشان این لباس را پوشیدند و تا روزگار گشتاسپ از راه اجلال کتابت و اعظام دهقنه این رسم باقی بود و در این روز ایرانیان غسل می‌کنند و سبب آن این است که چون کیخسرو از جنگ با افراسیاب

---

[۱۸۵] (۱)-

\s\iُ جوان بی‌هنر نخست ناخوش بود\z اگر چند فرزند آرش بود\E\E\z

فردوسی

برگشت در این روز بناحیه ساوه عبور نمود و بکوهی که به ساوه مشرف است بالا رفت و تنها خود او بدون هیچ‌یک از لشکریان بچشمه‌ای وارد شد و فرشته را دید و فی الفور مدهوش شد ولی این کار با رسیدن بیژن پسر گودرز مصادف شد و قدری از آب چشمه بر روی کیخسرو ریخت و او را بسنگی تکیه داد و گفت ای پادشاه (ماندیش) و قریهٔ العین را در آنجا ساخت و نام آنرا ماندیش گذاردند و کم‌کم تخفیف یافت و اندیش شد و رسم اغتسال و شست‌وشوی باین آب و دیگر آبهای چشمه‌سارها باقی و پایدار ماندند از راه تبرک، و اهل آمل در این روز بدریای خزر می‌روند و همه روز را آب بازی میکنند.

عید مردادگان

مردادماه روز هفتم آن روز مرداد است و آن روز را عید میگیرند و بواسطه توافق دو نام مردادگان گویند و معنای مرداد آن است که مرک و نیستی نداشته باشد و مرداد فرشته‌ایست که بحفظ گیتی و اقامه غذاها و دواهایی که اصل آن نبات است و مزیل جوع و ضرر و امراض هستند موکل است.

عید شهریورگان یا آذرجشن

شهریورماه- روز چهارم آن روز شهریور است و این روز عید است و چون باز دو نام باهم توافق کره آن را شهریور نامند و معنای این لفظ دوستی و آرزو است و شهریور فرشته ایست که بجواهر هفتگانه که طلا و نقره و دیگر فلزات که قوام صنعت و دنیا و مردم بدان است موکل است.

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۳۳۷

زادویه گفته است که این روز را آذرجشن می‌گویند و این روز برای آتشهایی که در خانه‌های مردم است عید است و این عید در قدیم آغاز زمستان بوده و در این عید آتشهای بزرک در خانه‌ها می‌افروختند و عبادت خداوند و ستایش او را زیاد می‌نمودند و برای صرف غذا و دیگر شادمانیها بگرد هم جمع می‌آمدند و این آتش را برای رفع سرما و خشگی که در زمستان حادث می‌شود می‌افروختند و می‌گفتند انتشار حرارت چیزهایی را که برای نباتات زیان‌آور باشد دفع میکند.

خورشید موبد گفته است که آذرجشن روز اول این ماه بود و این عید برای خاصه بوده و از روزهای معروف ایرانیان محسوب می‌شود اگرچه در ماههای فارسی.

است و این عید از روزهایی است که مردم تخارستان آنرا معمول میداشتند و این آتش را برای تغییری که در هوا پیدا شده که اول زمستان است می‌افروختند ولی در زمان ما اهل خراسان این عید را در آغاز پاییز میگیرند و این روز روز مهر است که اول گهنبار پنجم است و آخر آن روز بهرام است و در این روز خداوند بهائم را آفرید و نام آن مدیامیریم‌گاه است.

عید مهرگان

مهرماه روز اول آن هرمزد روز است و روز شانزدهم مهر است که عید بزرگی است و بمهرگان معروف است که خزان دوم باشد و این عید مانند دیگر اعیاد برای عموم مردم است و تفسیر آن دوستی جان است و گویند که مهر نام آفتاب است و چون در این روز آفتاب برای اهل عالم پیدا شد این است که این روز را مهرگان گویند و دلیل بر این گفتار آن است که از آیین ساسانیان در این روز این بود که تاجی را که صورت آفتاب بر او بود بسر میگذاشتند و آفتاب بر چرخ خود در آن تاج سوار بود و در این روز بران ایرانیان بازاری بپا میشود.

میگویند سبب اینکه این روز را ایرانیان بزرک داشته‌اند آن شادمانی و خوشی است که مردم شنیدند فریدون خروج کرده پس از آنکه کاوه بر ضحاک بیوراسب خروج نموده

آثار الباقیه / ترجمه، متن ج۱، ص: ۳۳۸

بود و او را مغلوب و منکوب ساخته بود؛ مردم را بفریدون خواند و کاوه کسی است که پادشاهان ایران به رایت او تیمن می‌جستند و علم کاویانی از پوست خرس بود و برخی هم گفته‌اند از پوست شیر بوده و آنرا درفش کاویان نامیدند که پس از او بجواهر و طلا زیب و زیور کردند.

نیز گفته‌اند در این روز فرشتگان برای یاری فریدون آمدند و در خانه‌های پادشاهان اینطور در این ماه رسم شده که در صحن خانه مرد دلاوری هنگام طلوع آفتاب می‌ایستد و بآوازی بلند می‌گوید «ای فرشتگان بدنیا پایین آیید و شیاطین و اشرار را قلع و قمع کنید و از دنیا آنانرا دفع نمایید» و می‌گویند در این روز خداوند زمین را گسترانید و کالبدها را برای آنانکه محل ارواح باشد آفرید و در ساعتی از این روز بود که خداوند ماه را که کره‌ای سیاه و بی‌فروغ بود بها و جلا بخشید و بدین سبب گفته‌اند که ماه در مهرگان از آفتاب برتر است و فرخنده‌ترین ساعات آن ماه است.

سلمان فارسی میگوید ما در عهد زردشتی بودن می‌گفتیم خداوند برای زینت بندگان خود یاقوت را در نوروز و زبرجد را در مهرگان بیرون آورد و فضل این دو بر ایام مانند فضل یاقوت و زبرجد است بجواهر دیگر.

ایرانشهری میگوید که خداوند از نور و ظلمت بین نوروز و مهرگان پیمان گرفت.

سعید بن فضل می‌گوید علمای ایران گفته‌اند که قله کوه شاهین در همه ایام تابستان همواره سیاه دیده میشود و در بامداد مهرگان سپیده دیده میگردد و چنین بنظر می‌آید که بر آن برفی است و این مطلب چه هوا صاف باشد و چه ابر هر دو یکسان است و در هر زمان یکنواخت است.

کسروی میگوید که من از موبد متوکلی شنیدم که میگفت در روز مهرگان آفتاب میان نور و ظلمت طلوع می‌کند و ارواح را در اجساد می‌میراند و بدینجهت ایرانیان اینروز را میرگان گفته‌اند.

آثار الباقیه / ترجمه، متن ج۱، ص: ۳۳۹

اصحاب نیرنک گفته‌اند که هرکسی بامداد مهرگان قدری انار بخورد و گلاب ببوید آفات بسیاری از او دفع خواهد شد.

اما آن دسته ایرانیان که بتأویل قائلند برای این قبیل مطالب تأویل قائل می‌شوند و مهرگان را دلیل بر قیامت و آخر عالم میدانند باین دلیل که هر چیزی که دارای نمو باشد در اینروز بمنتهای نمو خود میرسد و مواد نمو از آن منقطع میشود و حیوان در این روز از تناسل باز می‌ماند چنانکه نوروز را آنچه در مهرگان گفته شد بعکس است و آنرا آغاز عالم میدانند و برخی مهرگان را بر نوروز تفضیل داده‌اند چنانکه پاییز را بر بهار برتری داده‌اند و تکیه‌گاه ایشان این است که اسکندر از ارسطو پرسید که کدام یک این دو فصل بهتر است ارسطو گفت: پادشاها در بهار حشرات و هوام آغاز میکند که نشوء یابند و در پاییز آغاز ذهاب آنهاست پس پاییز از بهار بهتر است.

این روز در ایام گذشته با اول زمستان موافق بود و چون کبیسه را اهمال کردند پیش افتاد و در ملوک خراسان اینطور مرسوم گشته که در روز مهرگان بسپاهیان و ارتش رخت پاییزی و زمستانی می‌دهند.

رام روز یا مهرگان بزرگ

روز بیست و یکم رام‌روز است که مهرگان بزرک باشد و سبب این عید آن است که فریدون بضحاک ظفر یافت و او را بقید اسارت درآورد و چون ضحاک را به پیش فریدون آوردند ضحاک گفت مرا بخون جدّت مکش و فریدون از راه انکار این قول گفت آیا طمع کرده‌ای که با جم پسر و یجهان در قصاص همسر و قرین باشی بلکه من تو را بخون گاو نری که در خانه جدم بود میکشم سپس بفرمود تا او را بند کردند و در کوه دماوند حبس نمودند و مردم از شر او راحت شدند و این روز را عید دانستند و فریدون مردم را امر کرد که (گشتی) بکمر بندند و زمزمه کنند و در هنگام طعام سخن نگویند برای سپاس‌گذاری خداوندی که ایشان را پس از هزار سال ترس بار دیگر در ملک خود تصرف داد و این کار در ایشان سنت و

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۳۴۰

عادت ماند.

همه ایرانیان بر این قول همدل و همداستانند که بیوراسب هزار سال زندگی کرد و اگرچه برخی می‌گویند بیشتر از هزار سال زندگی نمود و این هزار سال مدت پادشاهی و غلبه او بود و گفته‌اند اینکه ایرانیان بیکدیگر اینطور دعا میکنند (که هزار سال بزی) از آنروز رسم شده زیرا چون دیدند که ضحاک توانست هزار سال عمر کند و این کار در حد امکان است هزار سال زندگی را تجویز نمودند.

زردشت ایرانیان را امر کرد که باید مهرجان و رام‌روز را بیک اندازه بزرک بدارید و باهم این دو را عید بدارید تا آنکه هرمز پسر شاپور پهلوان میان این دو را بهم پیوست چنانکه میان دو نوروز را هم بهم پیوست و سپس ملوک ایران و ایرانیان از آغاز مهرجان تا سی روز تمام برای طبقات مردم مانند آنکه در نوروز گفته شد عید قرار دادند و برای هر طبقه‌ای پنج روز عید دانستند.

عید آبانگان

آبانماه روز دهم آن روز آبان‌ماه است و آن عیدی است که برای توافق دو نام آبانگان گویند و در این روز زو پسر تهماسب بشاهی رسید و مردمانرا بحفر انهار و تعمیر آن امر کرد و در این روز بکشورهای هفت‌گانه خبر رسید که فریدون بیوراسب را اسیر کرده و بسلطنت رسیده و مردم را امر کرده که دوباره خانه‌ها و اهل خود را مالک شوند و خود را کدخدا بنامند یعنی صاحب خانه و خود او نیز بخانه و خانواده خود فرمانروا شد و شروع بامر و نهی و گیر و دار نمود پس از آنکه همه- ایرانیان در عهد بیوراسب بی‌خانه و زندگی بودند و سلب مالکیت از ایشان شده بود و شیاطین و شرّیران بخانه‌های ایشان می‌آمدند و توانا نبودند که از خانه خود آنانرا دفع کنند و ناصر اطروش این رسم را برطرف کرده و اشتراک ماردان را با مردم در کدخدایی اعاده داد و پنج روز آخر این ماه اول آن روز اشتاد است که فروردگان نام دارد و در این روز در نواویس مردگان طعام و شراب در پشت‌خانه‌ها می‌گذاشتند و چنین گمان میکردند که ارواح مردگان از جایگاه ثواب و عقاب

خود بیرون می‌آیند و از آن طعام و شراب میخورند و در خانه‌های خود را سن دود میکردند تا آنکه مردگان از بوی آن بهره‌مند شوند و می‌گفتند ارواح ابرار گذشته بخانواده و اولاد و اقارب در این روز توجهی میکنند و مباشر امور آنها می‌شوند اگرچه آن ارواح را نبینند.

در این روز ایرانیان با یکدیگر اختلاف دارند برخی گویند پنج روز آخر آبانماه است و برخی میگویند که آن اندرگاه است که خمسه لواحق آبانماه و آذرماه باشد و چون اختلاف در آن زیاد شد و تنازع در آن نمودند برای احتیاط هر دو را عید گرفتند زیرا یکی از ارکان دین ایشان می‌باشد و پنج روز اول را فروردگان اول گفتند و پنج روز آخر را فروردگان دوم و این فروردگان از اول بهتر است.

اول لواحق زائده اول گهنبار ششم است و در اینروز بود که خداوند مردم را آفرید و نام آن همشفثمیذمگاه است.

گفته‌اند سبب فروردگان این است که قابیل چون هابیل را کشت و پدر و مادر هابیل بسیار جزع بر او نمودند از خداوند خواستند که روح او را بار دیگر بکالبد پسرشان برگردانید و در روز اشتاد آبان‌ماه خدا روح او را اعاده داد و ده روز در بدن او بود و هابیل نشست و با پدر و مادر خود حرف نمی‌زد و فقط ایشان را نظر می‌کرد.

[جمیع آنچه را که در آن عصر از خوردنی و آشامیدنی و بوییدنی خوب بود گرد ایشان فراهم آوردند و علما و ملوک این سنت را حفظ کردند و آن را بزرگترین اعیاد سال دانستند و برای اینکه بندگی و چاکری خویش را اظهار کرده باشند سه روز هم بر آن افزودند و از روز دیبدین آغاز کردند و پادشاهان در این روزها تاج خویش را از سر می‌گرفتند و از تخت به زیر آمده در صف مردم می‌نشستند و جامه‌ی سپید بر تن کرده و کشتیج بر کمر می‌بستند و به دادخواهی مردم می‌رسیدند و به مصالح کشور می‌پرداختند.

آذرماه

اولین روز آن روز هرمز است و این روز سواری کوسه است[۱۸۶] و آن سنتی است مرسوم که مردی کوسه و خنده‌آور در این روز بر خری سوار شود و این سنت منحصر به مردم فارس است و چون این روز به علت اهمال کبیسه اشتداد سرماست این کوسه پارچه‌هایی بر خود پیچیده و جامه‌های کهنه می‌پوشد تا برای شناخته شدن از جمع مردم علامتی باشد و غذاهای گرم و مسخن خورده و آشامیدنی‌های تسخین‌آور می‌نوشد و تن خویش را با روغن‌هایی که جلوی سرما را بگیرد چرب کرده سپس بادبیزنی به دست می‌گیرد و خود را باد می‌زند و مردم باو می‌خندند و بر او آب می‌پاشند و برف و یخ به سوی او پرتاب می‌کنند و او از اعیان و اشراف عطایائی دریافت می‌کند و در عصر ما این رسم در شیراز و برخی دیگر از شهرهای فارس معمول است و او برای این کار باجی هم به حکومت می‌پردازد.

ابو سعید احمد بن محمد بن عبد الجلیل مهندس برای من حکایت کرد که در شیراز دیده است مردی از نگهبانان دولت را که دارای ریش بلندی بود و به دنبال آن کوسه خرسوار روان بود و مقداری گل قرمز با خود داشت که به در هر خانه که چیزی نمی‌دادند از این گل پرتاب می‌کرد این روز را نیز اسال و هاروگان نیز گویند و پادشاهان کیانی آنرا بهار جشن می‌نامیدند و در این روز بود که خبر شابحیره رسید و آنها روباهانی بودند بالدار که در عصر پادشاهان کیانی می‌زیستند و سعادت و خوشی روزگار آنان به این روباهان بود که پس از ایشان منقرض شدند

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۳۴۳

و از اینجاست که در این روز نگاه بر روباه را مبارک و فرخنده می‌شمارند.

ممکن است که خواننده شگفت نماید که چگونه روباه بال دارد ولی مرا کسی که به گفته‌های او اطمینان دارم و او ابو القاسم علی بن احمد طاهری است حکایت کرد که فرماندار اسبیجاب در سال سیصد و هفتاد و نه برای نوح بن منصور فرمانروای خراسان اسبی شاخدار و روباهی بالدار پیشکش فرستاد و این روباه در پهلوی خود بالی داشت که پرهایی بر آن روییده بود و تا آدمی نزدیک او می‌رفت بالهای خود را باز می‌کرد و همینکه از او دور می‌شد بالهای خویش را جمع می‌کرد و به پهلوی خویش می‌چسبانید و ابو القاسم نامبرده گفت که او خود این روباه را در قفس دیده است.

این روز نخستین روزی بود که جمشید مروارید را از دریا بیرون آورد و پیش از او کسی مروارید را نمی‌شناخت و این روز به دخول آفتاب در برج حمل نزدیک بوده و مردم آنرا عید می‌گرفتند و شادمانی می‌کردند. برای اینکه زمستان منقضی شده و زمان بدبختی و سختی سپری گشته و بهار با روائح جان‌فزا و نسیم بهاری روی آورده و نیز برای اینکه زمان همچون مرده‌ای بود که از نو زنده گشته و در این روز به صحرا بیرون می‌رفتند و به گیاهان نظر می‌افکندند و برای پادشاهان در چنین روزی پیش از غذا روباهی و پس از صرف غذا هدهدی (پوپک) و جوجه‌ای و کره‌خری و میوه‌هایی که در شاخ گل پدید آمده بود هدیه می‌آوردند.

---

[۱۸۶] (۱)- ابو ریحان در کتاب تفهیم گوید:« برنشستن کوسه چیست: آذرماه بروزگار خسروان اول بهار بوذست و به نخستین روز از دی از بهر فال مردی بیامذی کوسه برنشسته بر خری(روی یاء در آن زمان دو نقطه می‌گذاشتند که چنین حرفی امروز در مطابع ما نیست) و بدست کلاغی گرفته و بباذبیزن بر خویشتن باذ همی زدی و زمستان را وداع همی‌کرد و ز مردمان بذان چیزی یافتی و بزمانه ما به شیراز همین کرده‌اند بضریبت پذیرفته از عامل تا هرچ ستاند از باموداذ تا نیم روز بضریبت دهذ و تا نماز دیگر ز بهر خویشتن ستاند و اگر از پس نماز دیگر بیابندش سیلی خورذ از هرکس.

نقل از تفهیم نسخه موجود در کتابخانه مجلس

گفته‌اند این روز اولین روزی بود که خداوند خیر و شر را قضای خویش گردانید و بروج را ترتیب داده و آنها را میان کواکب این بروج تقسیم کرد].

و اسعد ساعات آن ساعتی است که برج بره در آن طالع باشد و اصحاب نیرنگها بساعت سحر تبرک میجویند و بر این گمانند که خاصیتی که در آن ذکر شده در هر حال موجود است و می‌گویند هرکس صبح این روز پیش از آنکه لب بگفتار گشاید یک به بخورد و اترج ببوید همه سال را خوشبخت خواهد بود.

طاهر بن طاهر می‌گوید که ایرانیان در ایام قدیم اگر ماه در منزل آتشی بود عسل می‌خوردند و اگر در منزل آبی بود آب می‌نوشیدند بر طبق متابعت از

منازل قمر.

ایرانشهری می‌گوید که من از جمعی از علمای ارمنیه شنیدم که می‌گفتند که چون صبح روز ثعلب شود بر کوه بزرگی که میان زمین داخل و زمین خارج است قوچ سفیدی دیده میشود که در همه سال جز در این وقت دیده نمیگردد و مردم این ناحیه اگر این قوچ فریاد کند می‌گویند سال پر نعمت است و خوش خواهد گذشت و اگر فریاد نکند بخشگسالی فال بد می‌زنند.

ایرانیان صبح یوم الثعلب بنگاه گردن به ابر تیمن می‌جستند و از صفا و کدورت و لطافت و کثافت آن بسعادت و نحوست زمان و خشگسالی و فراوانی سال استدلال می‌کردند.

آذر عید یا آذرجشن

روز نهم روز آذر عیدی است که آنرا برای توافق دو نام آذرجشن می‌نامند و در این روز با فروختن آتش احتیاج می‌یابند و این روز عید آتش است و به نام فرشته‌ای که که بهمه آتشها موکل است موسوم است و زردشت امر کرده که در این روز آتشکده‌ها را زیارت کنند و قربانیها بآتش نزدیک کنند و در امور عالم مشاوره کنند.

اعیاد دیماه از خرم روز و دیگر اعیاد مانند دیبگان و غیره

دی‌ماه و آنرا خورماه نیز می‌گویند نخستین روز آن خرم روز است و این روز و این ماه هر دو بنام خدایتعالی که هرمزد است نامیده شده یعنی پادشاهی حکیم و صاحب‌رایی آفریدگار و در این روز عادت ایرانیان چنین بود که پادشاه از تخت شاهی بزیر می‌آمد و جامه سپید می‌پوشید و در بیابان بر فرشهای سپید می‌نشست و دربانها و یساولان و قراولان را که هیبت ملک بدانهاست بکنار می‌راند و در امور دنیا فارغ البال نظر می‌نمود و هرکس که نیازمند می‌شد که با پادشاه سخن بگوید خواه که گدا باشد یا دارا و شریف باشد یا وضیع بدون هیچ حاجب و دربانی بنزد پادشاه می‌رفت و بدون هیچ مانعی با او گفتگو می‌کرد و در این روز پادشاه با دهقانان و

برزیگران مجالست می‌کرد و در یک سفره با ایشان غذا میخورد و می‌گفت: من امروز مانند یکی از شما هستم و من با شما برادر هستم زیرا قوام دنیا بکارهایی است که بدست شما میشود و قوام عمارت آن هم بپادشاه است و نه پادشاه را از رعیت گریزی است و نه رعیت را از پادشاه و چون حقیقت امر چنین شد پس من که پادشاه هستم با شما برزیگران برادر خواهم بود و مانند دو برادر مهربان خواهیم بود بخصوص که دو برادر مهربان هوشنک و ویکرد چنین بودند.

گاهی این روز را نود روز می‌گویند و آنرا عید میگیرند زیرا میان آن و نوروز نود روز تمام است.

روز هشتم و پانزدهم و بیست و سوم این ماه برای اینکه نامهای آنها با نام ماه موافق شده اعیاد است.

روز یازدهم روز خور است که اولین گهنبار اول است و آخر آن روز پانزدهم است که روز دیبمهر باشد و این گهنبار مدیوزرم‌گاه نام دارد و خداوند آسمان را در این روز آفرید.

روز چهاردهم روز گوش است که آنرا سیرسور نیز می‌نامند و در این روز ایرانیان سیر و شراب میخورند و سبزیها را با گوشتهایی که استعاذه از شیطان بر آن خوانده‌اند می‌پزند و سبب این است که شیاطین پس از قتل جمشید چیره شدند و مردم برای دفع آزار آنان چنین کردند و چون از قتل جمشید حزین گشتند سوگند یاد کردند که به چربی نزدیک نشوند و این کار در ایشان سنت ماند و بخوردن طعام مذکور از مرض‌هایی که منسوب به ارواح سوء است تداوی می‌کنند.

روز پانزدهم این ماه روز دیبمهر است که آنرا دیبگان گویند و از خمیر یا از گل شخصی را بهیکل انسان می‌سازند و در راهرو و دالان خانه‌ها می‌گذارند ولی این کار از زمان قدیم در خانه پادشاهان استعمال نمی‌شده و در زمان ما اینکار برای اینکه مانند کارهای مشرکان و اهل ضلال است متروک شده.

شب شانزدهم روز مهر است که آنرا درامزینان گویند و کاکثل نیز نامیده

می‌شود و سبب اینکه این روز را عید میگیرند این است که مملکت ایران در این روز از ترکستان جدا شد و گاوهایی را که ترکستانیان از ایشان به یغما برده بودند از تورانیان پس گرفتند.

نیز سبب دیگر آن است که چون فریدون ضحاک بیوراسب را از میان برد گاوهای اثفیان را که ضحاک در موقعی که او را محاصره کرده بود و نمی‌گذاشت اثفیان بآنها دسترسی داشته باشد رها کرد و بخانه او برگردانید و اثفیان مردی بود جلیل القدر دارای همتی رفیع که همواره بفقرا نعمت می‌بخشید و از احوال گرفتاران و بیچارگان جستجو میکرد و آنانکه باو امیدوار بودند امید ایشان را بدل بیأس نمی‌کرد و چون فریدون از اموال او رفع توقیف کرد مردم برای اینکه بعطایای اثفیان چشم داشتند آنرا عید گرفتند.

در این روز بود که فریدون را از شیر گرفته بودند و در این روز بود که فریدون بر گاو سوار شد و در شب این روز در آسمان گاوی از نور که شاخهای او از طلا و پایهای او از نقره است و چرخ قمر را می‌کشد ساعتی آشکار می‌شود سپس غایب و پنهان میگردد و هرکس که موفق بدیدار او شود در ساعتی که نظر باو می‌افکند دعایش مستجاب خواهد شد.

در این شب بر کوه اعظم شبح گاوی سفید دیده می‌شود و اگر این گاو دو مرتبه صدا برآورد سال، فراوانی است و اگر یک مرتبه صدا کند خشکسالی خواهد شد سپس این گاو نر از چشم پنهان می‌شود و تا سال دیگر همانوقت دیده نمی- گردد و در این روز با نوشیدن شیر گاو تبرک می‌جویند و اصحاب نیرنگ گویند هرکسی صبحگاه این روز پیش از آنکه سخن گوید یک به چاشت بخورد و ترنجی ببوید آن سال را به خوشی و فراوانی خواهد گذراند و از قحط و بیچارگی و بدبختی در امان خواهد ماند.

بابلی گوید: برخی از ایرانیان این روز را شوم می‌دانند و می‌گویند این روز را جنیان عید می‌گیرند زیرا که از مرگ جم به دست بیوراسب و چیره گشتن

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۳۴۷

شیاطین بر مردم و خانه آنان و انزال بلا به آدمیان شاد گشتند و مردم کوشیدند که خود را از شیاطین در امان نگاه دارند این بود دسته‌هایی از خویش را مأمور ساختند که خداوند را یاد کرده و بر صاحبان این خانه‌ها ثنا بخوانند و آن شب را خواب نرفتند از اینجاست که زدن در خانه‌ها و آواز خواندن برای صاحبان خانه‌ها از آن عهد یادگار مانده است.

بابلی گوید: علمای ایران گفته‌اند که جم کالیلی؟ را به صورت انسان دید که رنگارنگ بوده با زیباترین چهره و بر گاو سپیدی سوار و در دست دسته‌ای سوسن داشت که می‌بویید و گاو او از هفت گوهر که عبارتند از زر، سیم، مس، قلع، آهن، سرب مرکب بوده آن سوار نام مردم را آورده و صفات آنان را یاد کرده و از فروغ خویش بر صاحبان آن نامها تقسیم می‌کرد و نور و روشنی او رو به کاهش می‌گذاشت. جم او را گفت ای زیباروی رنگارنگ و رنگ‌آمیز تو کیستی؟

آن سوار گفت من بخت هستم. جم گفت از اینکه میروی و می‌آیی و سخن می‌گویی چه مقصود داری گفت من در این کار بخت و اقبال را میان مردم تقسیم می‌کنم جم گفت این سیم و زر را به کدام شخص می‌دهی گفت بهرکس که خود سیم و زر دارد! جم گفت در چه وقت بیش از هر زمان در جهان خواستگاری روی دهد گفت هنگامی که برج ثور میان آسمان باشد سپس این سوار از نظر پنهان گشت.

من بر این سر بودم که تا هنگامی که در نقل ماههای پارسی هستم تنها به حکایت آن بپردازم و از نزد خویش چیزی بر آن نیفزایم و چون کذب و محالات و آراء رکیک بسیار در آنها راه یافته اگر در جای خود دم از تصحیح این اقوال فروبندم ترک نصیحت کرده‌ام از اینرو می‌گویم بخت و اقبال را در جهان اوقاتی خاص است که شخص بآن نائل

می‌گردد و امید میرود که دعاها در آن هنگام به اجابت رسد و دعا با عزمی صحیح و اعتقادی قوی و توکلی راست مستجاب می‌شود چنانکه در انجیل آمده بحق با شما می‌گویم اگر در شما ایمان باشد شک مکنید که

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۳۴۸

اگر باین کوه بگویید پیش‌آ او نیاید[۱۸۷].

تردید نیست که خداوند و آنانکه از ملائکه و ارواح پاک و کواکب مسخره[۱۸۸] واسطه میان ما و اویند عنایتی به اصلاح حال ما دارند و منتظر توبه و دعای ما هستند و از شگفت‌آورین چیزی که در این مبحث است این میباشد که دریانوردان از بازرگانان نقل می‌کنند که تیری بر دکل کشتی می‌بندند و پیکان آن تیر باید سر به بالا باشد و چون بادهای طوفانی وزیدن گرفت و باران و امواج زیاد شد، به قسمی که کشتی در ورطه هلاک افتاد دست به دعا برداشته و اشگ می‌ریزند و می- خواهند بارهای خود را برای سبک گشتن کشتی به دریا بریزند و در چنین حالی- غم‌انگیز می‌نگرند که از دور اشیایی همچون کواکب درخشان به چشم می‌خورد که هریک به اندازه‌ی فیلی است و با دیدن این موجودات خود را از غرق شدن ایمن می‌یابند و یکدیگر را به سلامتی مژده می‌دهند.

هرچند دریا بحرانی و موج را باشد و بسا روی می‌دهد که در یک شب سه تا چهار مرتبه آنها را می‌بینند و در آسمان ابر از آسمان صاف و در پاره‌ای از دریا از پاره‌های دیگر بیشتر به چشم می‌خورد و جالینوس فاضل و جمعی دیگر از مردم متفحص این حکایات را تصدیق می‌کنند و اگر هنگام دعا به اشکال کواکب استعانت جسته شود و به صحرا رفته شود و آوازها بلند گردد و قلوب از هموم دنیوی فارغ شود استجابت دعا قویتر می‌گردد و قدمای یونانیان وقتی می‌خواستند دعا کنند

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۳۴۹

وقتی می را می‌گزیدند که مشتری در وسط السماء باشد با راس آن و زهره در طالع باشد و برخی از آنان هنگامی را انتخاب می‌کردند که یکی از دو کوکب سعد در طالع و دیگری در رابع باشد زیرا یکی از این دو کوکب دلیل عافیت است و دسته‌ای دیگر یونانیان وقتی را انتخاب می‌کردند که یکی از این دو کوکب در تاسع باشد زیرا این کار مربوط به دین میباشد و دیگری در رابع پس از آنکه موضعی از فلک با شکلی از خورشید آنرا موافق درآید. دو کوکب نحس با آن دو به معادات برنخاسته باشد و ماه هم باین دو سعادت بخشد.

اتصال آنرا به کواکبی که دعا از جنس آنست اتصالی محمود و قوی و مقبول گرداند.

یعقوب بن اسحاق کندی در رساله‌ای که بر اوقات دعا مقصور کرده گوید:

---

[۱۸۷] (۱)-« بشما می‌گویم اگر ایمان بقدر دانه خردلی میداشتید بدین کوه می‌گفتید از اینجا بدانجا منتقل شو البته منتقل میشد و هیچ امری بر شما محال نبود» مجددا در انجیل دیگر آمده« زیرا که هر آینه بشما می‌گویم هرکه بدین کوه گوید منتقل شو بدریا افکنده شو و در دل خود شك نداشته باشد یقین دارد آنچه گوید می‌شود هر آینه هرآنچه گوید بدو عطا می‌شود».

[۱۸۸] (۲)- این عقیده که کواکب مسخره واسطه میان ما و خداوند میباشند عقیده‌ای خرافی از علم تنجیم است و یادگار ستاره‌پرستان(صابئین) و با آنکه بیرونی مردی عالم است گاهی از تأثیر عصر خویش خالی نیست.

هر وقت قمر و عطارد با کوکب کف الخضیب در مقارنه باشند و آن سال هزار و سیصد و ده اسکندری در بیست و یک درجه و نصف عشر درجه برج حمل است دعای شخص درباره بدن و صلاح کالبد شخص مستجاب می‌گردد و هر وقت که شمس با آنها در حال اقتران درآید دعا برای غنا و طلب شجاعت به اجابت میرسد ولی این دعا در نیمه عمر او قبول درگاه خداوند می‌گردد اما اگر زحل در اقتران با آنها باشد در حالتی که سعد است دعای داعی از نیمه عمر تا آخر عمر قرین به اجابت است و داعی مسعود و خوشبخت می‌شود ولی اگر در حالی باشد که زحل منحوس است او فقیر و ناتوان می‌گردد زیرا برخی از ادعیه معکوس آنچه را خواسته‌اند می‌شود و ضد امید و خواهش آنان تحقق می‌یابد مانند دعای اهل طبرستان که در ایام حسن بن زید علوی که دچار خشکسالی شده بودند.

گروهی سوی کوهساران شدند　　　به فریاد خواهان باران شدند

هنوز دعا به پایان نرسیده بود که در شهر آتش‌سوزی افتاد و زبانه‌های آتش به هوا رفت و ابو العمر در این‌باره گفته است:

خرجوا یسئلون صوب غمام　　　فاجیبوا بصیب من حریق

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۳۵۰

جائهم ضد ما تمنوه اذ جائت　　　قلوب محشوة بفسوق

و اگر مشتری مقارن آن شود دعای مظلوم در اغاثه از ستم و ظلم ظالم مستجاب می‌شود و اگر زهره مقارن آن شود دعای داعی درباره خواستن مال مستجاب می‌شود لکن عمرش کم میشود و اگر مریخ مقارن گردد داعی در چنین موقعی بر کسی که درباره او دعا می‌کند ظالم بوده و از اجابت محروم می‌شود و درباره دیگر عزائم و افسون‌ها و ساختن طلسمات همین دستورها نیز صادق است هرچند همه را نمی- توان در این باب بیان کرد.

بهمن‌ماه

روز دوم آن روز بهمن عید است که برای توافق دو نام آنرا بهمنجنه نامیده‌اند و بهمن نام فرشته موکل بر بهائم است که بشر بآنها برای عمارت زمین و رفع حوائج نیازمندند و مردم فارس در دیگ‌هایی از جمیع دانه‌های ماکول با

گوشت غذایی می‌پزند و آنرا با شیر خالص می‌خورند و می‌گویند که حافظه را این غذا زیاد می‌کند و این روز را در چیدن گیاهها و کنار رودخانه‌ها و جویها و روغن گرفتن و تهیه بخور و سوزاندنیها خاصیتی مخصوص بدین روز است و بر این گمانند که جاماسب وزیر گشتاسب این کارها را در این روز انجام می‌داد و سود این اشیاء در این روز بیشتر از دیگر روزهاست.

روز پنجم روز اسفندارمذ است که نوسره یعنی سره جدید یا بر سره یعنی فوق سره گفته میشود زیرا پنج روز پیش از سده است و آن از بیوراسب به یادگار مانده و روز دهم این برج روز آبان عید است که آنرا سده گویند یعنی صد و آن یادگار اردشیر پسر بابکان است و در علت و سبب این جشن گفته‌اند که هرگاه روزها و شبها را جداگانه بشمارند میان آن و آخر سال عدد صد بدست می‌آید و برخی گویند سبب این است که در این روز زادگان کیومرث، پدر بشر، درست صد تن شدند و یکی از خود را بر همه پادشاه گردانیدند و جمعی برآنند که اینروز عید هوشنگ پیشدادی است که تاج عالم را بدست آورد و دسته‌ای هم گفته‌اند در این روز جهنم از زمستان به دنیا بیرون می‌آید از اینرو آتش می‌افروزند تا شر آن برطرف گردد

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۳۵۱

و تبخیر می‌کنند. که تا مضرت آنرا برطرف کنند تا اینکه در خانه ملوک در این شب رسم شده که آتش بیفروزند و چون شعله‌ور گردد وحوش را بآتش می‌اندازند و مرغها را در شعله آن می‌پرانند و در کنار این آتش می‌نشینند و بلهب و لعب مشغول می‌شوند (خداوند از هرکس که از ایلام و ایذای حیوانات غیر موذی لذت می‌برد انتقام بکشد.)

ایرانیان پس از آنکه کبس از ماههای ایشان برطرف شد در این وقت منتظر بودند که سرما از ایشان برطرف شود و دوره آن منقضی گردد زیرا ایشان آغاز زمستان را از پنج روز که از آبان‌ماه بگذرد میشمردند و آخر زمستان ده روز که از بهمن‌ماه میگذشت میشد و اهل کرج این شب را شب گزنه میگویند یعنی شبی که در آن گزیدن زیاد است و مقصودشان این است که سرما شخص را در این شب می‌گزد و گفته‌اند سبب اینکه در این شب آتش روشن میشود این است که چون ضحاک قرار گذاشته بود هر روز دو نفر بیاورند و برای ماری که بدوش او بود دماغ آنها را غذا قرار دهند و شخصی که موکل باین کار بود پس از آمدن ضحاک به ایران ازمائیل نام داشت و این شخص موکل یکی از این دو را آزاد میکرد و توشه‌ای می‌بخشید و او را امر میکرد که بجبل غربی دماوند ساکن شود و به آنجا برود و برای خود خانه‌ای بسازد و در عوض این شخص که آزاد شده بدو مار دماغ قوچی میخورانید و این دماغ را با دماغ یک نفر دیگر که کشته شود مخلوط میکرد و چون فریدون ضحاک را گرفت ازمائیل را حاضر کرد و خواست که او را پاداش بخشد ازمائیل اشخاصی را که از قتل بازداشته بود فریدون را اخبار کرد و یک رسول از فریدون خواست که بکوه دماوند برود که تا حقیقت قضیه را بفریدون ارائه دهد و چون ازمائیل بکوه دماوند رسید آزادشدگان را امر کرد که بر پشت‌بام‌های خود هریک آتشی بیفروزند تا شماره ایشان زیاد بنظر آید و این واقعه در شب دهم بهمن‌ماه بود و فرستاده فریدون گفت: چه‌قدر خانواده‌ها که تو آزاد کردی و از آنجا برگشت و فریدون را بآنچه دیده بود اخبار کرد و فریدون از شنیدن این

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۳۵۲

واقعه خیلی مسرور شد خود او بدماوند رفت و آزادشدگان را دید سپس، ازمائیل را جزو نزدیکان خود گردانید و دماوند را تیول او کرد و او را بتختی زرین نشانید و نامش را مسمغان (مه مغان) گذاشت.

نیز در دو مار ضحاک بیوراسپ گفته‌اند که این دو مار در شانه ضحاک ظاهر بودند و خوراک آنها مغز دماغ مردم بود و نیز گفته‌اند که دو زخم بود که بسیار درد می‌گرفت و برای اینکه درد آنها آرامش و تخفیف یابد دماغ آدمی را باید بدان زخمها مالید.

اما عقیده ما درباره این دو مار این است که بسیار چیز شگفت‌آوری بود و اگرچه امکان دارد ولی خیلی دور است زیرا برخی از حیوانات از گوشت عمل می‌آیند و شپش نیز از گوشت تولید می‌شود و همچنین حیوانات دیگری، و برخی حیوانات هستند که با آنکه بکمال موعود خود رسیده‌اند از جایگاه اولی خویش بیرون نمی‌آیند چنانکه حکایت شده در بلاد هند حیوانی است که از فرج مادرش سر خود را بیرون می‌آورد و بچریدن علف مشغول می‌شود و باز بشکم مادر خود فرومیرود و تا هنگامی که نیرومند نشده و از خود اطمینان نیافته که در پس روی و پیش روی مادر خود بدود از شکم او کاملا بیرون نمی‌آید و گفته‌اند سبب اینکه تا این حیوان از شکم مادر خود بیرون آید فرار میکند این است که زبان مادرش خیلی خشن است و از این زبان میترسد و عادت مادرش این است که چون نوزاد خود را دید شروع میکند که آنرا بلیسد تا آنکه گوشت آنرا از استخوانش جدا کند و نمیشود این مطلب را انکار نمود زیرا مشاهده شده است که حیوانات از اشیاء دیگری نیز متولد می‌شوند چنانکه ابو عثمان جاحظ حکایت میکند که در عکبرا گلی را دیدم که نیمی از آن جرد شده بود و نیم دیگر همانطور که باقی مانده بود و هنوز حیوان نشده بود.

نیز از موهایی که با پیاز خود از گوشت بیرون می‌آید چون آنرا در آب

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۳۵۳

و یا جاهای نمناکی در فصل تابستان بگذاریم و سه هفته یا کمتر طول بکشد مار از آن تولید می‌شود.

جماعتی در گرگان مرا حکایت نمودند که بعینه همین مطلب را در آنجا دیده‌اند.

جیهانی حکایت می‌کند که در دریای هند شاخه‌های یک نوع درختی است که در ساحل بحر بروی ریگها گسترده می‌شود و کم‌کم این برگ کنده می‌شود و زنبور عسل می‌گردد و می‌پرد و تولد کژدمها از گل و بادروج و تولد زنبور عسل از گوشت گاو و نوع زنبور از گوشت اسب نزد علمای طبیعی معروف است و ما خود حیواناتی دیدیم که از نبات متولد شدند سپس توالد کردند و نوع آنها باقی ماند[۱۸۹].

روز بیست و دوم بادرود است و در این ماه عیدی است که بهمین نام معروف است و در قم و نواحی آن رسومی از شرب و لهو برای این عید قایل می‌شوند که مانند رسوم دیگر اعیاد است چنانکه در اصفهان در ایام نوروز بازاری بپا می‌شود و عید میگیرند و آن را در اصفهان کژین گویند و فقط فرق بادروز و کژین است که آن یک روز است و این یک هفته.

[۱۸۹] (۱)- تمام این تولدها را که بیرونی به تقلید از حکما گفته تولد فجائی نام دارد و پاستور محال بودن آنرا ثابت کرده و از جماد حیوان تولید نمی‌شود.

روز سی‌ام نیران است که آن را در اصفهان آفریجگان گویند و تفسیر و توضیح این لفظ ریختن آب است و سبب آن است که باران در زمان فیروز جد انوشیروان نبارید و مردم ایران به خشکسالی افتادند و فیروز بدین جهت چندین سال از مردم خراج نگرفت و درهای خزینه خود را گشود و از مالهایی که به آتشکده‌ها تعلق داشت هرکس می‌خواست بدو وام می‌داد و آن اموال را تمامی به مردم ایران داد و مانند پدر از پسر خود از همه مردم و رعایا جستجو کرد و

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۳۵۴

در همه این چند سال که قحط و غلا بود کسی از گرسنی نمرد سپس فیروز به آتشکده آذرخورا که در فارس است رفت و در آنجا نماز خواند و سجده کرد و از خدا خواست که این بلا را از اهل دنیا برطرف کند سپس به کانون آتش رفت و دید که نگهبانان آتشکده و هرابده بر سر کانون ایستاده‌اند و چنانکه باید از پادشاهان تواضع کنند و سلام بدهند نسبت باو ننمودند فیروز بسوی آتش برگشت و دست و بازوی خود را حوالی آتش گردانید و سه مرتبه شعله را به سینه خود گذاشت مانند دوستی که دوست خود را بسینه می‌چسباند و شعله آتش بریش او گرفت ولی نسوزانید و فیروز گفت: خداوندا همه نامهای تو فرخ است اگر حبس باران برای من و برای خبث باطن من است بمن بگو تا من خود را از میان بردارم و اگر علتی دیگر دارد نیز مرا آگاه گردان و اهل دنیا را نیز از واقعه مطلع کن و بر خلق باران رحمت بباران.

سپس فیروز از کانون بیرون آمد و از قبه آتشکده بیرون شد و بر (دنبکا) نشست و دنبکا چیزی است که از زر آنرا مانند تخت می‌سازند ولی کوچکتر از آن است و رسم این است که باید در مدخل آتشکده باشد که تا چون پادشاه وارد شود بر روی آن بنشیند و هرابده و نگهبانان آتشکده بر گرد او جمع آیند و بر او چنانکه رسم ملوک است سلام کنند و چون فیروز بر دنبکا نشست همه مؤبدان و و نگهبانان در اطراف پادشاه جمع آمدند و فیروز ایشان را گفت: چه اندازه شما دل‌سخت و مردم جفاکار هستید چرا بمن در کانون سلام ندادید، ایشان گفتند که چون ما در نزد پادشاهی که از تو بزرگتر است ایستاده بودیم این بود شرط ادب بجا نیاوردیم.

فیروز ایشان را تصدیق کرد تا آنکه از شهر آذرخورا به سوی شهر دارا بیرون آمد و چون به موضعی رسید که در زمان ما روستای کامفیروز است و در آنوقت صحرایی بدون آبادانی بود ابری بر آسمان برخاست و چندان بارید

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۳۵۵

که مانند آن دیده نشده بود تا آنکه آبها در سرادق و خیام شاه راه یافت و فیروز یقین کرد که دعای او مستجاب شده و خداوند را سپاس گذارد در این هنگام بود که فیروز به مردم صدقه بسیاری داد و اموال زیادی بخشید و مجالسی تشکیل داد و مشغول خوش‌گذرانی و شادمانی گشت و از آن مکان بیرون نرفت تا آنکه این ده را که کامفیروز است ساخت یعنی فیروز در اینجا بود که بکام خود رسید و همه مردمان از سروری که پیدا کردند از این آبها بروی هم می‌پاشیدند و این رسم در ایران از آنوقت باقی و پایدار ماند و این عید را همه عید می‌گیرند زیرا در این روز بود که برای ایشان باران آمد و در اصفهان نیز در این روز باران آمد.

اسفندارمذماه روز پنجم آن روز اسفندارمذ است و برای اتفاق دو نام آن را چنین نامیده‌اند و معنای آن عقل و حلم است و اسفندارمذ فرشته موکل بزمین است و نیز بر زنهای درست‌کار و عفیف و شوهردوست و خیرخواه موکل است و در زمان گذشته این ماه بویژه این روز عید زنان بوده و در این عید مردان بزنان بخشش می‌نمودند و هنوز این رسم در اصفهان و ری و دیگر بلدان پهله باقی مانده و به فارسی مردگیران می‌گویند و در این روز افسون می‌نویسند و عوام مویز را با دانه انار می‌کوبند و می‌گویند تریاقی خواهد شد که از زیان گزیدن کژدمها دفع می‌کند و از آغاز سپیده‌دم تا طلوع آفتاب این رقیه (افسون) را بر کاغذهای چهارگوش می‌نویسند و آن افسون این است: بسم اللّه الرحمن الرحیم اسفندارمذماه و اسفندارمذ روز بیستم دم و رفت زیر و زبر از همه جز ستوران بنام یزدان و بنام جم و فریدون بسم اللّه بآدم و حسبی اللّه وحده و کفی.

در این روز سه تای از این کاغذها را بر سه دیوار خانه می‌چسبانند و دیواری

را که مقابل با صدرخانه است خالی می‌گذارند و می‌گویند اگر به دیوار چهارم هم از این کاغذها بچسبانیم هوام و حشرات سرگردان می‌شوند و راهی نمی‌یابند که از آن خارج شوند و سرهای خود را بقصد خروج از خانه بلند می‌کنند و خاصیت این طلسم این بود که ذکر شد.

گاه روی می‌دهد که جایهایی دیده می‌گردد که طلسم شده و عقرب در آنجا کسی را نمی‌گرد مانند دینار رازی جرجان که ده فرسخ بسمت خراسان است و در زیر هریک سنگ آنجا مشتی کژدم است و مردم آنها را با دست خود مس می‌کنند و بازی بآنها می‌نمایند و کژدمها نمی‌گزند ولی چون این کژدمها را از آنجا بیک پلی باندازه پرتاب تیری دور است بیرون ببرند چنان آدمی را می‌گزد که فی الفور می‌کشد.

نیز گفته‌اند که در طوس قریه‌ایست که کژدم آنجا مردم را نمی‌گزد و ابو الفرج زنجانی مرا گفت که در زنجان جز در مقبره مازندرانیها عقرب دیده نمی‌شود و اگر در شب کسی به قبرستان نامبرده برود و قدری از عقربهای آنجا را جمع کند و ببرد جای دیگر بریزد می‌بیند که بزودی باز به جایگاه نخستین خود برمی‌گردند.

ولی بعقیده من این افسانه‌ها که گفته‌اند بطلانش آشکار است زیرا محال است که قوه‌ی اراده از شخص افسونگر تجاوز کند و بشخص افسون شده برسد و نیز ادوار کواکب با سالهای فارسی مخالف است و شرایط طلسمات در این ادوار جمع نیست ولی ما با همه این اشکالات در کتاب عجائب الطبیعه و غرائب الصناعیه درباره نیرنگها و طلسمات و عزائم باندازه‌ای که در دلهای عارفان نهال حقیقت کشت

کنیم و شبهه را از قلوب اهل شک رفع کنیم اگر خدا بخواهد و عمری بدهد در آینده گفتگو خواهیم کرد انه قدیر علیه.

روز یازدهم روز خوراست که اول گهنبار دوم باشد و آخر آن روز دیبمهر است که مدیوشم‌گاه نام دارد و در این روز بود که خداوند آب را آفرید و روز شانزدهم روز مهر است که آن را مسک تازه گویند.

روز نوزدهم روز فروردین است که آنرا نوروز انهار گویند و در آبهای جاری عطر و گلاب میریزند.

مجوس را روزه‌ای نیست و هرکس از ایشان روزه بگیرد گناه کرده و کفاره آن طعام جماعتی از مساکین است و مجوس را در ایام ماههای مذکور بازارهایی است که باختلاف بلاد فرق می‌کند.

عضد الدوله را در این ماه دو روز است که هریک از آن دو را جشن کردفناخسرو گویند یکی از آن دو روز، سروش از فروردین‌ماه است و در این روز بوده که عضد الدوله آب را از چهار فرسخ بقصبه‌ای که ساخت و یک فرسخ تا شیراز است و کردفناخسرو گویند بیاورد و روز دوم روز هرمز است که در آبان‌ماه است و آن روزی است که عضد الدوله در بنای این شهر شروع نمود و این واقعه در سال ۳۳۳ یزدگردی بود و در هر دو روز بازاری که هفت روز طول می‌کشد برپا می‌گردد و مردم برای لهو و شرب بدور هم گرد می‌آیند.

ایرانیان را در همه ایام سال روزهای مختار و مسعودی است و نیز روزهای مکروه و ایام منحوسی است و نیز روزهایی است که بنام عمومی خود در هر شهر برای طبقه‌ای خاص عید است و ایرانیان را در رؤیت مار در ایام ماه احکامی است و ما این عقاید را در جدول اختیارات ذکر می‌کنیم.

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۳۶۰

از این جهت روز ماه را مختار دانستند که بنام ماه که خداوند آنرا برای قسمت خیر و نعمت در دنیا آفریده موسوم است و بدین سبب است که از شروع بهلال تا آنکه بنقصان خود برسد حیوان و اشجار و نبات شروع بنمو می‌کنند.

ایرانیان در دو روز اجتماع و استقبال، می‌گویند که هر دو منحوس است اما سبب نحسی اجتماع آن است که جن‌ها و شیاطین حرص می‌یابند که در عالم فساد کنند و جنون و امراض دماغی در این وقت در جهان زیاد می‌شود و در اجتماع، دریا جزر می‌یابد و آبها کم می‌شود و آبی که برحم می‌ریزد اولاد متولد از آن ناقص- الخلقه خواهد شد و اگر در این وقت مویی از جسد خود بکنند در مدت زیادی روییده خواهد گشت و اگر درختی در این موقع بکارند میوه آن پراکنده خواهد شد بخصوص اگر در اینروز کسوف نیز واقع شود و به عقیده ایرانیان نمی‌شود که ماه هلال باشد و تخم‌مرغی که که محفوظ است فاسد نشود و نرگس نیز در این موقع ذبول و پژمردگی خواهد یافت

کندی[190] می‌گوید از این جهت اجتماع مکروه است که قمر که دلیل اجساد است متحرق می‌شود و بدین جهت است که از بلا و فنا باید ترسید.

اما سبب نحوست استقبال این است که به عقیده زردتشتیان غولان و ساحران بارواح مکدر ولع می‌یابند و بدین جهت بیماری صرع در این ماه زیاد می‌شود و در این وقت آب دریاها امتداد می‌یابد و آبها زیاد می‌شود و در استقبال

---

[190] (۱)- مراد یعقوب کندی حکیم عرب است.

هر آبی که به زهدان بریزد طفل متولد از آن زائد الخلقه خواهد شد و مویی که کنده شود زود در می‌آید و درختی که در این موقع کاشته شود بخصوص اگر در این روز کسوفی روی دهد کرم آنرا خواهد خورد[۱۹۱]

آثار الباقیه / ترجمه ؛ متن‌ج۱ ؛ ص۳۶۱

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۳۶۱

فصل دهم در اعیاد ماههای سغدیان گفتگو می‌کند

سغدیان نیز ماههای خود را مطابق چهار قسمت سال تقسیم کرده بودند، اول نوسرد از ماههای سغدی اول تابستان بود و میان ایشان و فارسیان در اوائل سالها و برخی از ماهها اختلافی نبود جز در آن پنج روز که به سال ملحق شده چنانکه در پیش بیان کردیم و از این رهگذر چنین کردند که پادشاهان را بزرگ بدارند و کارهای خویش را با کارهای آنان نسنجند و بازگشت جم پادشاه را که خواهشها را برمی‌آورد، روز اول سال دانستند چنانکه شاهان دیگر هم بر این رأی بوده‌اند.

برخی از مردم بر این گمان شده‌اند که سبب اختلاف میان آغاز این دو قسم سال، تفاوتی است که در ارصاد یافت شده چه، نیاگان ایرانیان سال خورشیدی را سیصد و شصت و پنج روز و قدری زیادتر از چهار یک روز میدانستند که باندازه یک شصتم ساعت باشد و این مقدار را جزو همان ربع روز می‌دانستند و چون زردشت ظهور کرد و کیش مجوسیت را بیاورد و پادشاهان ایران از بلخ بفارس و بابل آمدند و بامور دینی خود اعتنا کردند ارصاد را نیز تجدید نمودند و دیدند که انقلاب صیفی بآغاز سال سوم کبیسه باندازه پنج روز مقدم است پس حساب اول خود را ترک

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۳۶۲

کرده و بآنچه برصد یافته بودند عمل نمودند و اهل ماوراء النهر بهمان حال پیشین باقی ماند و آن سال را که احوال آنرا مراعات و دقت کرده بودند اهمال کردند پس اوایل سالیان ایشان بدین جهت اختلاف یافت.

برخی چنین گمان کرده‌اند که آغاز سال فارسیان و آغاز سال سغدیان تا وقت ظهور زردشت یکی بود و چون فارسیان پس از زردشت پنج روز را بآخر هر شهری از شهور کبیسه نقل کردند چنانکه در پیش گفتیم و اهل سغد از همانجا که موضع حقیقی آنها بود نقل ندادند در آخر شهور سالیان ایشان باقی مانده و پنجه زایده در ماههای فارسی پس از اهمال کبیسه در آخر آبان‌ماه باقی ماند.

اهل سغد را در ماههای خود اعیاد بسیاری در روزهای معلوم و روزهای گرانمقداری است که مانند اعیاد و ایام فارسیان است و آنچه را که ما از آنها اطلاع یافتیم بقرار ذیل است:

نوسرد- روز اول آن نوروز سغدیان است که نوروز بزرگ باشد و روز بیست و هشتم آن زردشتیان بخارا را عیدی است که رامش آغام می‌نامند و در آن عید در آتشکده‌ای که نزدیک قریه رامش است جمع می‌شوند و این آغامها نزد آنان

---

[۱۹۱] أبو ريحان بيروني/ ترجمه: اكبر دانا سرشت، آثار الباقية / ترجمه - تهران، چاپ: پنجم، ش ۱۳۸٦.

عزیزترین اعیاد است و در هر دهی که باشند نزد رئیس خود برای خوردن و آشامیدن جمع می‌شوند و این عید برای ایشان در چندین نوبت است.

جرجن- ما از این عید خبری نداریم.

نیسنج- روز دوازدهم آن ماخیرج اول است.

بساکنج- روز هفتم آن بمکح آغام- ن- ب- نکح آغام است و این روز برای ایشان دربیکند- ن- ب- بیسکند، عیدی است که در آنجا جمع می‌شوند و روز دوازدهم ماخیرج دوم است و روز پانزدهم عمس خواره میباشد و در این روز طعام و شراب

را ترک می‌کنند و از آنچه با آتش پخته شود اجتناب می‌نمایند و خمیر و میوه و نباتات می‌خورند.

اشناخندا- روز هیجدهم آن بابه‌خواره است که بامی‌خواره گفته می‌شود یعنی آشامیدن عصیر خالص و ناب و روز بیست و ششم کرم‌خواره است.

مژیخندا- روز سوم آن عید کشمین است و در این روز در قریه کمجکت بازاری بپا می‌شود و در روز پانزدهم آن در طواویس بازاری بپا می‌گردد و بازرگانان از آفاق و اطراف در آنجا جمع می‌شوند و هفت روز این بازار بپاست.

فغکان- روز اول آن نیم سرده نام دارد و معنای آن نیمه سال است و روز دوم آنرا من عیدخواره می‌گویند و در آتشکده‌ها جمع می‌شوند و چیزی را که از آرد گاورز و روغن و شکر پخته‌اند در آنجا می‌خورند و برخی از مردم نیم سرده را پنج روز پیش از موقع می‌دانند که تا بنابر رأی فارسیان اول مهرماه باشد با آنکه واجب این است که چون شش ماه و دو روز و نیم از سال بگذرد نیمه سال باشد و روز نهم آن را تسیس آغام می‌گویند و روز بیست و پنجم آن اول کرم‌خواره است.

آبانج- روز نهم آن آخر کرم‌خواره است.

فوغ- بکلی ما از آن بی‌خبریم.

مسافوغ- سغدیان را در این روز از پنجم تا پانزدهم آن عیدی است و پس از آن مسلمانان را در شرغ بازاری بپا می‌شود که هفت روز بطول می‌انجامد.

ژیمدنج- روز بیست و چهارم آن باذامکام است.

خشوم- در آخر این ماه اهل سغد بر مردگان پیشین خود گریه می‌کنند و بر آنان نوحه میزنند و رویهای خود را می‌خراشند و برای مردگان طعام و شراب می‌برند چنانکه ایرانیان در فروردگان به همین طریق رفتار می‌نمایند و سبب

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۳۶۴

اینکه در آخر این ماه این کار را می‌کنند این است که پنجه دزدیده شده اهل سغد چنانکه در پیش گفته شد در آخر این ماه است و اهل سغد را در دهکده‌ها در ایامی که نامهای آن در هر ماه یکی است بازارهایی است که در دهکده‌های بخارا و سغد بپا می‌گردد.

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۳۶۵

فصل یازدهم در اعیادی که در ماههای اهل خوارزم است گفتگو میکند

اهل خوارزم با اهل سغد در آغاز سال و ماه همراهند و با ایرانیان مخالف‌اند و علت این مخالفت همان است که درباره اهل سغد گفتیم و رسوم خوارزمیان در این اعیاد مانند رسوم سغدیان است و اول تابستان نزد ایشان اول ناوسارجی است و ایشان را در آنوقت اعیادی است که پیش از اسلام معظم میداشتند و بر این گمانند که خداوند عزیز ایشانرا امر نموده که این اعیاد را بزرگ دارند و نیز روزهای دیگری را که از آثار پیشینیان خود بود بر این روزها بیفزودند و اکنون از بازماندگان مجوس خوارزم جز مشتی که غلو و تعمق در دین خود ندارند و بظواهر اقتصار کرده‌اند و از معانی و حقیقت دین زردشتی غافل‌اند کسی دیگر یافت نمی‌شود حتی اینکه ایشان اعیاد را تنها بمعرفت ابعاد آنها استعمال می‌کنند و از مواضعی که در شهور دارند چشم پوشیده‌اند و اما اعیاد و ایام آنان که بدین ایشان ربطی ندارد از قرار ذیل است:

ناوسارچی- روز اول آن عید آغاز سال است و چنانکه گفتیم آن روز جدیدی است.

اردوشت- در آن چیزی ذکر نکرده‌اند.

هروداد- روز اول آن اریجاسوان نام دارد و این روز پیش از اسلام هنگام

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۳۶۶

شدت گرما بود و از اینجاست که گفته‌اند در اصل اریجهاس چوزان بوده و ترجمه‌اش این است که بزودی از لباس بیرون میشوند یعنی هنگام آن میرسد که برهنه گردند ولی در زمان ما با وقت زراعت کنجد و دیگر چیزهایی که با آن کاشته می‌شود موافق شده از اینرو این عید را در موقع این زراعت میدانند.

چیری- روز پانزدهم آنرا اجغار گویند که بمعنای آتش افروختن و شعله است و در زمانهای گذشته این عید اولین وقتی بود که بآتش افروختن نیازمند میشدند و هوا در پاییز متغیر میشد ولی این عید در زمان ما بمیان تابستان رسیده و هفتاد روز از اجغار می‌شمارند آنوقت گندم پاییزه میکارند.

همداذ- در این روز چیزی نگفته‌اند.

اخشریوری- روز اول آنرا فغبریه مینامند و گویند که در اصل فغربه بوده یعنی بیرون آمدن شاه زیرا ملوک خوارزم در چنین وقتی برای اینکه گرما تمام شده بود و سرما روی کرده بود بجایگاه زمستانی میرفتند و اتراک غز را از سرحدات خود بیرون مینمودند و اطراف کشور خویش را از وجود آنان پاک می‌ساختند،

اومری- روز اول آن از داکندخوار میباشد و معنایش خوردن نان پیه‌آلود است و در این روز از سرما در پناهگاهها می‌رفتند و در کنار آتش‌های افروخته جمع میشدند و نان چرب میخوردند.

روز سیزدهم آن عید چیری روچ است و چنانکه ایرانیان مهرگان را بزرگ میدارند ایشان این روز را بزرک می‌دانستند و روز بیست و یکم آن عیدی است که رام روچ نام دارد.

یاناخن- در این ماه چیزی ذکر نکرده‌اند.

ادو- همچنین در این ماه چیزی ذکر نکرده‌اند.

ریمژد- روز پانزدهم آن نیمخب نام دارد و میگویند که در اصل مینچاخیب است و برای اینکه زیاد در زبانها دور میزد تصحیف شد و نیمخب گفته شد و معنای آن شب مینه است و مینه نام زنی است که یکی از ملوک و بزرگان خوارزم بود و

شبی در حال مستی با جامه ابریشم از کاخ خود بیرون شد و آنوقت بهار بود و در بیرون کاخ بیفتاد و خوابش برد و شب سرما خورد و مرد و مردم در شگفت شدند که در اینوقت از بهار چطور انسان از سرما می‌میرد این بود که نام آنرا برای قضیه‌ای خارج از عادت که در غیر وقت خود روی داده تاریخ دانستند و این روز در زمان ما بموقع حقیقی خود پیشی گرفته و عامه آنرا در نیمه زمستان میگیرند، در این روز و روزهای چسبیده بآن اهل خوارزم بخور و دود و بویهای طعامی را که برای رفع غوائل جن و ارواح موذی گذاشته‌اند آشکار میکنند.

این کار از روی حزم و احتیاط واجب است بخصوص که اگر برخی از امور نفسانی را مانند عزائم و افسونها و دعاهایی را که چون افاضل حکماء چون جالینوس تأثیرات ارواح سوء را در این عالم دیدند جایز دانستند بر آن بیفزاییم و نیز اگر برخی از امور وابسته بکواکب را از قبیل اوقات مستعدّه و اختیارات با انواع و اصناف آن بر این مطلب افزوده شود.

حزم و احتیاط اقتضا میکند که بر اشخاصی که برای ابطال این امور و تکذیب آن جزو ریشخند و سخریه و چانه بالاکشیدن دلیلی دیگر ندارند وقعی نگذاریم و گفته آنانرا گوش ندهیم و جمعی زیاد از فلاسفه بجن و شیاطین معتقد بودند و ارسطو جن و شیاطین را حیوان هوایی و ناری توصیف کرده و آنانرا نیز انسان نام نهاده و یحیی نحوی بوجود جن و شیاطین اعتراف داشته و فلاسفه دیگر گفته‌اند که جن و شیاطین جانهای پلیدی است که پس از جدایی از کالبد برای اینکه حیران بوده‌اند و حقیقت را نشناخته‌اند بکالبد خود روی میآورند و گمان می‌کنم که مانی در کتب خود بهمین موضوعات اشاره کرده هرچند که عبارات و اشارات او با الفاظی رکیک است.

اخمن در این ماه چیزی ذکر نکرده‌اند.

اسبندارمجی روز چهارم آنرا خیژ نامند یعنی روز قیام و در روز دهم عیدی است که وخشنکام نام دارد و وخش نام فرشته‌ای است که بهمه آبها بویژه بنهر جیحون

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۳۶۸

موکل است و روز بیستم این ماه اینجه نام دارد که معنای این لفظ گلدان است.

خوارزمیان را پس از این اعیاد که گفته شد اعیاد دیگری است که در احوال دینی خود بآنها نیازمندند و آن اعیاد منحصر در شش عید است عید اول بنخجاچی رید نام دارد که روز یازدهم از ناوسارجی است و عامه خوارزمیان آنرا ناوسارجکانیک نامند باضافه بماهی که این عید در آن است و عید دوم میث سخن رید نام دارد که روز اول از چیری است و نیز آنرا حاوردمینیک می‌گویند یعنی کدویی و نام دیگر آن اجغارمینیک است که باضافه باجغار نامیده شده چه پانزده روز پیش از اجغار است و عید سوم را مذیان رید نامند و آن روز پانزدهم از همداد است و نام دیگر آن انجمرذکانیک است و روز چهارم را میث زرمی رید گویند که پانزدهمین روز از اومری است و نام دیگر آن خیروچکانیک است و عید پنجم روز اول ازریمژد است که کجذریکانیک نام دارد و عید ششم ارثمین رید موسوم است که نیز ارثمین دکانیک گویند و آن روز اول از اخمن است.

خوارزمیان در پنج روز آخر از اسبندارمجی و پنج روز دیگری که درپی آن است و ملحق باین ماه مانند اهل فارس در روزهای فروردگان برای ارواح مردگان در گورستانها غذا می‌گذارند.

استدلال بیرونی بر اینکه خوارزمیان از اعراب بروج را بهتر می‌شناختند

خوارزمیان منازل قمر را در حساب خود بکار می‌بستند و احکام خویش را از آن استنباط میکردند و این منازل را در لغت ایشان نامهایی بود که حفظ کرده بودند و اشخاصی که می‌توانستند این کار را انجام دهند و بوجه حسن در این حساب نظر نمایند از میان رخت بربستند و از دلائل خیلی روشن بر این مدعا آن است که منجم را در لغت خوارزمی اخروینیک گویند یعنی کسی که ناظر بمنازل ماه باشد چه، اخرو یکی از خانه‌های ماه است و این منازل را خوارزمیان ببروج دوازده‌گانه قسمت کرده بردند و بروج را در لغت خود بنامهای مفردی می‌خواندند و ایشان از تازیان برجها را بهتر می‌شناختند و شما را بر این

آثار الباقيه / ترجمه، متن ج۱، ص: ۳۶۹

مطلب این قضیه آگاه میکند که نامهایی که خوارزمیان بر بروج گذاشته‌اند موافق نامهایی است که اشخاصی که این برجها را تصویر نموده‌اند بر آنها گذاشته‌اند و با اعراب که نامهایی مخالف صور بروج بر آنها نهاده‌اند مخالفت کرده حتی اینکه جوزاء را در جمله بروج بجای توامین گذاشتند با آنکه جوزاء صورت جبار است و اهل خوارزم گاهی این برج را اذوپچکریک گویند و معنای آن ذو الصنمین است و مقتضای با دو پیکر این معنا میباشد.

نیز اعراب برج اسد را از عده صوری تصویر کرده‌اند که در طول بر سه برج و مقداری استیلاء یافته بغیر از آنچه عرض دارد چه، تازیان دو سر دو پیکر را ذراع مبسوط اسد دانسته‌اند و لخطه‌ای را که در سینه سرطان است یعنی نثره را بینی اسد محسوب داشته‌اند.

تازیان سینه عذراء را که عواء باشد دو ورک اسد محسوب داشته‌اند و دست عذراء را که سماک اعزل است یکی از دو ساق آن دانسته‌اند و رامح را ساق دیگر اسد تصویر نموده‌اند پس بنابر رأی تازیان صورت اسد بر برج سرطان و اسد و عذراء و پاره‌ای از برج میزان و عده‌ای از صور شمالی و جنوبی گسترده شده با آنکه حقیقت امر غیر از این است.

رد بر کتاب تفضیل عرب بر عجم و انتقاد از ستاره‌شناسی اعراب و تفضیل عجم و عرب

هم‌چنین اگر در نامهایی که برای ستارگان ثابت نهاده‌اند تأمل کنیم خواهیم دید که اعراب از علم بروج و صور خیلی دور بودند هرچند ابو محمد عبد اللّه بن مسلم بن قتیبه جبلی تهویل می‌نماید و در تمام کتابهای خود سخن را بدرازا کشانیده و بخصوص در کتابی که در تفضیل عرب بر عجم نوشته چنین پنداشته که تازیان بستارگان و طلوع و غروب آنها از همه امم داناتر بوده‌اند و من نمی‌دانم آیا نمی‌دانسته و یا تجاهل کرده که در تمام امکنه زمین برزگران و چوپانان ابتدای اعمال خود و معرفت اوقات را باندازه اعراب میدانند و کسی که جز آسمان سقفی ندارد و طلوع و غروب کواکب بر آن بیک نظام ادامه دارد مبادی کارها و شناسایی اوقات خود را، خواهد بکواکب تعلیق نمود و تنها اعراب را این یک خصوصیت

آثار الباقيه / ترجمه، متن ج۱، ص: ۳۷۰

بود که آنچه را امم از حق و باطل حدس می‌زدند و یا می‌شناختند اعراب با شعار و اسجاع و ارجوزه‌ها درمی‌آوردند و حفظ می‌کردند و از این جهت بیکدیگر امور مذکور بطور ارث می‌رسید و اگر در کتب انواء و بخصوص کتابی را که اینمرد بنام مناظر النجوم نوشته و بآنچه که ما برخی از آنها را در اواخر کتاب وارد کردیم تأمل کنید خواهید دانست که اعراب از علم هیئت جز آن اندازه که برزیگران هر بقعه می‌دانند چیزی بیشتر ندانسته‌اند ولی اینمرد در هر مبحثی که وارد میشود افراط میکند و از اخلاق جبلی که استبداد به رأی است خالی نیست و کلام او در این کتاب بر کینه‌ها و دشمنی‌هایی که با ایرانیان دارد دلالت میکند زیرا باین اندازه هم راضی نشد که اعراب را بر ایرانیان برتری دهد بلکه ایرانیان را ارذل امم و پست‌ترین مخلوق دانسته و از آنچه خداوند در سوره توبه تازیان را بکفر و

دشمنی با اسلام وصف کرده بیشتر توصیف نموده[۱۹۲] و امور زشت دیگری را بایرانیان نیز نسبت داده که اگر پیشینیان اعراب را میشناخت بیشتر از گفته‌های خود را درباره این دو گروه تکذیب می‌کرد.

نامهای منازل قمر در لغت اهل سغد و اهل خوارزم مطابق این جدول است و در آتیه در مبحثی که از طلوع و سقوط منازل قمر بحث می‌کنیم صور منازل آنها را نیز ذکر خواهیم نمود.

جدول منازل قمر

فصل دوازدهم در مذهب خوارزمشاه در اعیاد اهل خوارزم گفتگو میکند

کبیسه خوارزمشاهی بفرمان ابو سعید خوارزمشاه

ابو سعید احمد بن محمد بن عراق[۱۹۳] در کبس ماههای خوارزمیان مانند معتضد باللّه رفتار کرده و شرح قصه آن است که چون در بخارا از بند رهایی یافت و به پایتخت خود برگشت از دانشمندانی که در دربار او بودند پرسید که روز اجغار چه روزی است دانشمندان این روز را برای او بیان کردند سپس پرسید که اجغار کجای تموز قرار دارد؟ این پرسش را نیز پاسخ گفتند و ابو سعید این جواب را همچنان در خاطر داشت تا آنکه چون هفت سال گذشت از محاسبان همین پرسش را از نو اعاده کرد و همان پاسخ پیشین را شنید و چون بر کبائس آگاه نبود این حساب را انکار کرد و فرمود تا خراجی و حمدکی و منجمان دیگر را که در آن عصر بودند حاضر کنند و حقیقت حال را از ایشان سؤال کرد و بطور تفصیل مطلب را برای او مشروح ساخته و گفتند که ایرانیان و خوارزمیان با سالها چه میکنند، ابو سعید گفت روش ایرانیان و اهل خوارزم کهنه و تباه شده و از خاطرها بجهت کهنگی فراموش و زدوده گشته و توده مردم تنها بروز اجغار اعتمادی بسزا دارند و مراکز فصول

چهارگانه را بدین روز تحدید می‌کنند بدین گمان که روز اجغار ثابت است و تغییر ناپذیر و اجغار وسط تابستان است و نیمخب[۱۹۴] میانه زمستان و رعایا اوقات معلومی را برای زراعت و فلاحت از روی همین روزها معلوم می‌کنند و مردم نمیتوانند بکبیسه توجه کنند مگر پس از آنکه سالهای زیادی بگذرد و از اینجاست که در اخذ ابعاد از روز اجغار اختلاف میان ایشان یافت شده بطوری که جمعی تصور میکنند چون شصت روز از اجغار بگذرد باید گندم کاشت و

---

[۱۹۲] (۱)- آیه‌ای که در سوره توبه در مذمت اعراب است ترجمه‌اش این است: اعراب در کفر و نفاق سخت‌تر هستند و از دیگر امم سزاوارترند که حدود و احکام خدا را ندانند.

[۱۹۳] (۱)- این شخص پدر شهید محمد خوارزمشاه است که آخر صفحه ۵۸ نام او آورده شده.

[۱۹۴] (۱)- در کتاب تفهیم نیمخت است.

برخی میگویند که باید از شصت روز بیشتر بگذرد و پاره‌ای بر این عقیده‌اند که بایست از شصت روز کمتر بگذرد پس بهتر آن است که چاره‌ای بیندیشید که روز اجغار همواره بیک حال ثابت و پایدار بماند و در اوقات غیر مختلف سال‌ها بیک طریق باقی باشد تا در نتیجه ازمنه‌ای را که از آن روز آغاز میکنند اختلاف نیابد.

منجمان نامبرده گفتند که یگانه چاره این کار آن است که باید مبادی ماههای خوارزمی را در روزهای مفروض از ماههای روم و سریانیان قرار دهیم چنانکه معتضد عباسی نیز بهمین راه رفته و باید که سالها مطابق کبیسه رومیان و سریانیان کبیسه شود، و باتفاق آراء در سال (۱۲۷۰) اسکندری این کار را انجام دادند و در این مطلب اجتماع کردند که آغاز ناوسارجی روز سوم نیسان سریانی باشد تا اینکه همواره اجغار در نیمه تموز جای گیرد و اوقات فلاحت را منجمان مذکور مطابق این تاریخ قرار دادند مثلا چیدن انگور را برای خشک کردن وقت آن چهل روز است که از اجغار بگذرد تا شصت و پنج روز و چیدن انگور و گلابی برای آویختن که از پنجاه و پنج روز از اجغار گذشته شروع میشود تا شصت و پنج روز همچنین همه اوقات زراعت را از وقت تلقیح و غرس اشجار و پیوند نمودن آنها و امور دیگری را بر این تاریخ قرار دادند و چون سال نزد رومیان کبیسه باشد بالتبع روزهایی که پس از اسپندارمجی است تا شش روز کبیسه خواهد بود و اگر از خوارزمشاه

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۳۷۴

جز این تاریخ که نقل شد تاریخ دیگری بود بگفته‌های دیگر خود ملحق میساختم[۱۹۵].

اما شهور قبطیان- ماههای قبطی دو قسم است مکبوس و غیر مکبوس.

اگرچه مصریان مانند امم دیگر در ماهها روش خاصی داشته‌اند ولی ما از آن بی‌خبریم و نیز از شهور مکبوسی هم که در عهد ما دارند آگاه نیستیم جز اینکه نقل می‌کنند که نوروز قبطیان روز اول شهر توت است و در این روز آب نیل بالا میآید و در روز شانزدهم از ماه بوونه زیاد میشود و بگفته دیگر در روز بیستم این ماه آب نیل زیاد می‌گردد.

دور نیست که مصریان برای اینکه میان رومیان و سریانیان واقعند و در سالهای خود با این دو قوم متفقند در طرز کبیسه نیز از ایشان پیروی کرده باشند بغیر از حالات خاصه‌ای از قبیل احوال میاه، هواهای مختلف، باد و بارانها، که اختصاص بمسکن ایشان دارد.

کبیسه‌ای را که سریانیان و رومیان بکار می‌بندند دو قسم است: یکی آنست که برای اسباب معیشت دنیوی و حالات مستحدثه در هوا، و امور دیگری از این قبیل بکار میبرند قسم دیگر آن است که اختصاص بحالات دینی ایشان دارد که کیش مسیحی باشد و ما تا اندازه‌ای که مطلعیم در جای خود از هر دو نوع گفتگو خواهیم کرد.

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۳۷۵

---

[۱۹۵] (۱)- ابو ریحان در کتاب تفهیم می‌گوید:« خوارزمیان را اندر ماههای خویش روزهاست معروف و نوروزشان ناوسارزی خوانند وز آن اجغار است و تفسیرش آتش افروخته و آن روز شانزدهم است از چهارم ماههای ایشان و اندر او بشب آتشها افروزند بلند بر کردار سده و گرد بر گرد او سیکی خورند و از این اجغار روزها را شمرند و وقتهاء کشتن و چیدن و فشردن را و مانندهٔ آن».

فصل سیزدهم در روزهایی گفتگو میکند که در شهور رومیان است و نزد خود رومیان و دیگران معلوم است

تمجید از عقیده رومیان در سال و ماه و اینکه نزدیکترین عقیده به حقیقت این نوع سال و ماه است

چون سالهای رومیان با سالهای خورشیدی مطابق و با فصول طبیعی این سالها همواره ثابت است و درست با سال خورشیدی حرکت می‌کند و از محاذات اجزای آن زایل نمی‌شود، مگر بمقداری که پیش از آنکه حس آنرا دریابد بسال خود ملحق می‌کنند، این بود که رومیان و سریانیان و پیروان ایشان احوالی را که در سال مشاهده کردند و حالاتی را که در روزها بطول مدت از راه تجربه یافته بودند بنوبتهایی از سال خورشیدی مقید کردند و این احوال همان است که آنرا انواء و بروج می‌گویند و علما در علت و سبب آن اختلاف کرده‌اند و برخی از این احوال را بطلوع و اختفای کواکب ثابته نسبت داده‌اند و اعراب از این صنفند.

اولئک معشری کبنات نعش خوالف لا تنوء مع النجوم

یعنی خیری نزد ایشان نیست چنانکه در طلوع کواکب نبات نعش خیری نیست.

دسته‌ای دیگر از دانشمندان میگویند که این احوال خصوصیت‌هایی است که در سرشت خود ایام مطبوع است و اسباب دیگر در زیادت و نقصان آن مدخلیت دارد، چنانکه طبیعت فصل تابستان گرماست و طبیعت زمستان سرما ولی گاهی چنین روی می‌دهد که یکی رو بنقصان میگذارد و دیگری بازدیاد.

جالینوس فاضل گفته: وقتی میشود یکی از این دو قول را ترجیح داد که این مسئله را تجربه و امتحان کرد، و چون حرکت ثوابت پنهانی است و در طلوع و خفای آنها در زمانی کم اختلاف بسیار کوتاهی یافت می‌شود، این آزمایش ممکن نیست.

بیان عقاید سنان بن ثابت بن قره در رد بر عقیده جالینوس

سنان بن ثابت بن قره از گفته جالینوس تعجب نموده و در کتابی که برای معتضد در انواء تألیف کرده چنین می‌گوید: نمی‌دانم چطور جالینوس با آنکه در حساب ستارگان قوی و توانا بود از این مطلب غفلت کرد که طلوع و اختفای کواکب در شهرها اختلاف عظیم و آشکاری دارد چنانکه سهیل در بغداد پنج روز از ایلول گذشته طلوع می‌کند و در واسط دو روز پیش‌تر از بغداد و در بصره پیش از واسط طالع می‌شود و اهل نجوم نیز گفته‌اند انواء باختلاف بلدان اختلاف می‌یابد بلکه ممکن است چندین روز در یک بلد نوئی محفوظ بماند پس این خود دلیل است که ستارگان طلوع و اختفای آنها را در احوال زمین مدخلیتی نیست.

سپس خویشتن را سنان بن ثابت تکذیب کرده و گفته هرچند که قول راجح این است که امر طلوع کواکب و غروب آنها در تأثیرات منسوبه بخود مشروط بشرایطی است و بطور اطلاق صحیح نیست.

پس از اینکه سنان بن ثابت از این گفته فارغ شد از نو چنین گفته؛ بیشتر انواء عرب در حجاز است و یا نواحی نزدیک بحجاز، و انواء قبطیان در مصر و سواحل دریا و انواء بطلمیوس در بلاد روم و رشته جبالی که پهلوی آن است و اگر کسی بخواهد که یکی از این مواضع سه‌گانه را قصد کند آنچه جالینوس گفته که

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۳۷۷

این تجربه و امتحان در زمان کمی میسر نخواهد بود برای او پیش خواهد آمد و جالینوس هر امری را که از راه برهان دریافته ذکر می‌کند و از مطالبی که آمیخته با شبهات است دوری مینماید.

سنان بن ثابت از پدر خویش نقل میکند که سی سال تمام در عراق عرب احوال انواء را مراقبت کرد و می‌خواست اصولی از آن بدست آورد که در دیگر بلدان انواء را بدان بسنجد و پیش از آنکه مقصود خود را دریابد مرگ او را دریافت.

اگر هریک از دو قول یعنی از نسبت انواء بایام سال و یا نسبت آن بطلوع و غروب منازل قمر صواب باشد قول سیم ساقط خواهد بود و آن دو قول هم بشرایطی مشروط خواهد شد که صحت انواء بآن منوط است و آن شرایط این است که نخست باید حال سال و ربع آن و ماه را در یبوست و رطوبت و اینکه خلف خواهد نمود یا بطور ایجاب واقع می‌گردد و دیگر دلایلی که کتب نجوم را از آنها پر کرده‌اند دانست و چون نوئی با این دلالات مطابق شود راست می‌آید و همه آن وقوع می‌یابد و اگر در پاره‌ای از آن راست آید البته همان بعض راست خواهد آمد.

سنان بن ثابت توصیه کرده که باید اتفاق عرب و عجم را بر نوء معتبر دانست که چون این دو گروه باهم اتفاق کردند آن نوء قوی است و ظهور خواهد یافت و اگرنه بعکس خواهد شد.

من در این باب آنچه را که سنان بن ثابت در کتاب انواء گفته و آنچه در ماههای رومیان از اوقات احوال دنیوی گفته شده ذکر می‌کنم و راجع بطلوع و خفاء انواء در بابی جداگانه که در آخر کتاب خواهد آمد سخن خواهم گفت.

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۳۷۸

تشرین اول

تشرین اول- بنا بگفته اوقطمین و فیلفس در روز اول آن امید باران است و هوا بنابر رأی قبطیان و قاللبس مکدر است و بنابر قول قاللبس و اوقطمین و اوذکسس و مطروذورس در روز دوم آن باران خواهد آمد و در روز سوم چیزی ذکر نکرده‌اند.

در روز چهارم باران است و بادهای مضطرب بنابر قول اوذکسس و نزد قبطیان هوا سرد است و در روز پنجم بنابر قول ذیموقریطس هوای سردی است و آغاز وقت زراعت و در روز ششم نزد قبط باد شمالی میوزد و در روز هفتم بنابه

رأی ابرخس باد جنوبی خواهد وزید و در روز هشتم چیزی ذکر نکرده‌اند و سنان می‌گوید که در اینروز هوای سردی است و در روز نهم بنابر قول اوذکسس نوء است و بقیده ابرخس باد صبا خواهد وزید و برای قبطیان دبور و در روز دهم چیزی ذکر نکرده‌اند و در روز یازدهم بنابرای قبط باران است و در روز سیزدهم بنابرای قاللبس بادهایی مضطرب است و رعد و باران وقوع خواهد یافت و بنابرای اوذکس و ذوسیثاوس در اینروز باد شمال یا جنوب است و سنان گواهی میدهد که در بیشتر اوقات راست می‌آید و در این روز ناچار باید امواج دریا متحرک شود و در چهاردهم بنابرای اوذکسس نوء است و باد شمال و در پانزدهم بنابرای اذکسس تغییر بادهاست و در شانزدهم چیزی ذکر نکرده‌اند و در هفدهم بنابر رأی ذوسیثاوس باران است و نوء و بنا بعقیده قبطیان باد شمال است یا جنوب و در شانزدهم چیزی ذکر نکرده‌اند و در نوزدهم نزد ذوسیثاوس باران است و نوء، و نزد قبطیان باد شمال است یا جنوب و در بیستم و بیست و یکم چیزی نگفته‌اند و در بیست و دوم بنابرای قبطیان بادهای مضطرب و مختلف است و در این روز هوا آغاز می‌کند که سرد شود و جز از راه حاجت شرب دواء و فصد جایز نیست زیرا آنچه از اختیارات استفاده می‌شود این است که برای حفظ صحت بدن اموری در این روز جایز نباشد ولی پس از آنکه اضطرار یافت شد آنوقت شخص نباید سرما و گرما و روز و شب را منتظر باشد که پیش از آنکه کار او سخت‌تر شود و تلافی آن متعذر گردد و تدارکش امکان‌ناپذیر

باید مبادرت بدان جوید و در روز بیست و سوم بنابرای اوذکسس نوء است و بنابه گفته قاسر باد شمال است یا جنوب و در بیست و چهارم بگفته قاللبس و قبط نوء است و در بیست و پنجم بنابرای مطرذورس نوء است و بنابرای قاللبس و اوقطیمن اختلاف در هوست و در بیست و ششم آن چیزی نگفته‌اند و در روز بیست و هفتم بنابرأی قبط هوای سردی است و در بیست و هشتم چیزی نگفته‌اند و در این روز دخول حمام و خوردن چیزی تند خوب است و برعکس خوردن چیز ترش و نمکدار بد است و در روز بیست و نهم بنابر رأی ذیموقریطیس تگرگ است و بعقیده ابرخس بادهای جنوبی است که از پی هم درمی‌آید و بنابر رأی اوقطیمن و فلیفس بادهای عظیم است و در این روز زاغها و لاشخورها و پرستوها بسمت جنوب می‌روند و مورچه در لانه خود پنهان می‌شود و در سی و یکم نزد قاللبس و اوقطمین بادهایی می‌وزد و نزد مطروذورس باد و هوا سرد است و نزد قبطیان باد جنوب است و سرد.

تشرین آخر

تشرین آخر بنا بگفته اوذکسس و قونون در روز اول آن بادهای غیر ممتزجی است، و در روز دوم هوایی است ناصاف و در این روز باد شمال و جنوب که می‌وزد سرد خواهد بود و در روز سوم بنابر قول بطلمیوس باد جنوبی می‌وزد و بنابر رأی قبطیان باد دبور است و شمال و نزد اوذکسس باد جنوبی است و نزد اوقطیمن و فیلفس و ابرخس باران است و در روز پنجم هوا سرد است و نزد مصریان باران است و در روز ششم نزد قبطیان باد جنوب است یا دبور و نزد ذوسیثاوس هوای سردی است و سنان گواهی می‌دهد که خود او تجربه کرده و یافته است که این مطلب راست است و در روز هفتم نزد ماطن باران است و گردباد و نزد ابرخس باد سرد است و این روز اول اوقات باران است و آن هنگامی است که آفتاب بدرجه بیست و یکم عقرب رسد و منجمان در این وقت طالع میگیرند و استنباط می‌کنند که آیا در سال باران زیاد است یا کم و اعتماد ایشان بر طلوع و غروب زهره است ولی بعقیده من هوای

آثار الباقیه / ترجمه، متن ج۱، ص: ۳۸۰

عراق و شام تنها اختصاص باین امر دارد و بسا روی می‌دهد که مادر خوارزم پیش از این موقع باران دیده‌ایم و ابو القاسم عبید اللّه بن عبد اللّه بن خردادبه در کتاب مسالک و ممالک خود گفته است که باران حجاز و یمن در حزیران و تموز و آب و قسمتی از ایلول است و من مدتی از ماههای تابستان را در گرگان اقامت کردم و هیچ وقت نشد که ده روز متوالی هواء آفتاب باشد و ابر پراکنده گردد و باران بند نیاید و حکایت کرده‌اند که یکی از خلفا که بتصور من مأمون الرشید باشد چهل روز در گرگان ماند و هرگز اتفاق نیفتاد که باران بند بیاید گفت ما را از این زمین بواله رشاشه[۱۹۶] بیرون ببرید.

و هرچه شهری بمازندران نزدیکتر باشد هوای آن رطوبی‌تر است و بارانش بیشتر و جبال مازندران باندازه‌ای رطوبت دارد که گفته‌اند در قله‌های آن اگر سیر بکوبند باران می‌آید و نائب آملی صاحب کتاب غره این مسئله را چنین تعلیل میکند که هوای مازندران مرطوبی و ببخارات را کدی که در آن است متکاثف است و چون بوی سیر بمیان آن پراکنده شود از آنجا که حاد است تکاثف هوای را فشار می‌دهد و تحلیل می‌کند و باران بدنبال آن می‌آید.

بیان پاره‌ای از عجائب طبیعی

ما اینطور تصور کنیم که علت باران آمدن از کوبیدن سیر این بود که نائب آملی گفت، در چشمه معروف در جبال فرغانه چه سببی است که چون چیز پلیدی را در آن بیفکنند باران می‌آید و در دکان معروف به دکان سلیمان بن داود در غاری که در اسبهذان معروف است و واقع در کوه طاق مازندران است چه علت است که چون بچیزی پلید و یا بشیر آلوده شد آسمان ابر میشود و باران می‌آید تا آنرا پاک کند و در کوهی که در زمین ترک است چه می‌گویند که چون گوسپند بخواهد از آنجا عبور کند باید پایهای گوسپند را با پشم به بندند که مبادا با سنگهای آن مصادمت کند و فی الفور باران زیادی از پی درآید و گاه اتفاق می‌افتد که اتراک از آن کوه

آثار الباقیه / ترجمه، متن ج۱، ص: ۳۸۱

حمله می‌کنند و چون دشمنی ایشانرا فراگرفت در مدافعه او باین حیله متوسل می‌شوند و آنان که بر حقیقت امر آگاه نیستند این کار را بسحر نسبت می‌دهند و حوضی که معروف بطاهر است و در مصر پای کوهی نزد کنیسه‌ای واقع است و از چشمه‌ای که در کوه است آب خوشگوار و خوشبویی در آن می‌آید نیز از این قبیل است و چون حایضی و یا جنبی آنرا مس کند بو می‌گیرد تا آنکه باید آب آنرا خالی کرد و تنظیفش نمود که مثل اول خوش بو و خوش طعم شود و نیز کوهی که میان هرات و سجستان است که در وسط ریگستان واقع شده که قدری از راه دور است چون سرگین آدمی و یا بول در آن بیفکنند یک صدای آشکار و آواز شدیدی از آن شنیده می‌شود.

---

[۱۹۶] (۱)- بسیار ادرارکننده و آب پاشنده.

این امور که پاره‌ای از آن گفته شد خاصیاتی است که در موجودات مطبوع است و علل آن بجواهر بسیط و آغاز تألیف و آفرینش جهان[۱۹۷] منتهی می‌شود و آنچه از این قبیل باشد ممکن نیست که شخص آنرا بعلم دریابد.

برخی از امکنه برخلاف جبال مازندران است مانند فسطاط مصر و دیار مجاور آن و در این مواضع باران نمی‌آید و این امور مربوط بطبیعت مکان است که در چه محل از جبال و بحار واقع شده و پستی و بلندی آن چه اندازه است و در چه عرض از عرضهای شمال و جنوبی است و هریک از اینها که گفته شد دارای مدخلیتی تام است.

در روز هشتم بنابر قول اوقطیمن باران و هوای سردی است و نزد مطرو- دورس طوفان و باد جنوب است یا باد اوروس و آن بعقیده اوقطیمن بادی است میان باد جنوب و صبا و نزد قبطیان خود باد صباست و در روز نهم چیزی ذکر نکرده‌اند و در روز دهم بنا بعقیده اوقطیمن و فیلفس هوا سرد است و نزد ابرخس باران و باد شمال و یا باد جنوبی سرد است و در یازدهم نزد قاللبس و قونون و مطروذورس نوء

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۳۸۲

است و سنان بن ثابت گواهی می‌دهد که بتجربه صحت آنرا دریافته و در دوازدهم نزد اوذکسس و ذوسیثاوس باد سرد است و در سیزدهم نزد اوذکسس نوء است و نزد ذیموقریطس در بر و بحر هوای سردی است و راه دریا بفارس و باسکندریه بسته می- شود زیرا حال دریا اینست که در ایامی معلوم مضطرب می‌شود و هوای آن مکدر میگردد و امواج آن سخت می‌شود و تاریکی آن زیاد میگردد و بدین سبب سلوک آن ممکن نیست و میگویند که در قعر آن باد می‌افتد و آنرا تهییج میکند و از ظهور نوعی از ماهیها بر این کار استدلال میکنند که در قسمتهای بالای دریا در روی آب پیدا میشوند و ظهور آنان مردمرا بحرکت باد مذکور در قعر دریا انذار میکند و برخی می‌گویند که این ماهیها یکروز زودتر از طغیان و آشفتگی دریا ظاهر می‌گردند و هریک از دریاها را علامتی برای دانستن این امر است و می‌گویند که در دریای چین باین طریق می‌شود هیجان دریا را دانست که دامهایی که در دریا می‌اندازند بروی آب می‌آید و بر سکون دریا اینطور استدلال می‌نمایند که مرغی که در روی خار و خاشاک در دریا تخم گذاشته جوجه‌های آن از تخم بیرون می‌آیند و این تخم بروی خاک پا نمیگذارد و تنها در دریاست و هنگام تخم آن موقع آرام و سکون دریا است نه در غیر آن موقع و در این روز جمعی گمان کرده‌اند که اگر چوب را ببرند کرم نخواهد آنرا خورد و موریانه نخواهد در آن افتاد و شاید این کار در کیفیت مزاج هوای این روز بخصوص خاصیتی باشد و در روز چهاردهم نزد قاسر هوای سردی است و باد جنوب یا اوروس که نزد قبطیان نکباء محسوب است در این روز می‌وزد و در روز پانزدهم چیزی ذکر ننموده‌اند و در شانزدهم نزد قاسر هوای سردی است و در روز هفدهم نزد اوذکسس باران است و در نزد قاسر هوای سردی است و نزد قبطیان در شب و روز باد شمال است و در روز هیجدهم چیزی ذکر نکرده‌اند و در روز نوزدهم نزد اوذکسس هوای بسیار سردی است و در بیستم نزد اوذکسس باد شمال است و نزد قبطیان هوای بسیار سختی است و گفته‌اند که در این روز هر حیوان بدون استخوان میمیرد ولی این مطلب نسبی است و در هر

[۱۹۷] (۱)- مقصود از جواهر بسیط عقول و مجردات است که بعقیده حکمای الهی مؤثر در جهان مادی هستند.

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج‌۱، ص: ۳۸۳

بلدی صادق نمی‌آید و من در گرگان از پشه که حیوانی بدون استخوان است در تعب بودم و آفتاب هم در برج جدی بود و در بیست و یکم نزد اوقطمین و ذوسیثاوس هوای سرد و باران است و در بیست و دوم نزد اوذکسس هوای بسیار سختی است و در بیست و سوم از آشامیدن آب سرد در شب نهی کرده‌اند که تولید آب زرد میکند و در بیست و سوم نزد قاللبس باران است و نزد اوذکسس و قونون هوای سردی است و نزد ابرخس و قبط باد جنوب متصل است و در این روز عید چیدن زیتون است و زیتی که برای انفاق باید خرج کنند در این روز فشار می‌دهند و در بیست و چهارم نزد قبط در هوای اندکی نم است و در بیست و پنجم و بیست و ششم چیزی ذکر ننموده‌اند و در بیست و هفتم بنابرأی ذیموقریطس در آن روز چه در دریا و چه در خشکی اضطراب روی می‌دهد و در نزد ذوسیثاوس نوء است و نزد قبط باد جنوب و باران است و در بیست و هشتم چیزی از آنان نقل نکرده‌اند و گفته‌اند که امواج دریا در این روز سخت می‌شود و صید در دریا اینروز کمتر امکان می‌پذیرد و در بیست و نهم نزد اوذکسس و قونون هوای سردی است با باد دبور و یا جنوب و نزد قبطی‌ها باران است و در روز سی‌ام از علمای مذکور و از غیر ایشان چیزی ذکر نکرده‌اند.

کانون اول

کانون اول- بر بگفته قاللبس و اوذکسس و قاسر در روز اول این ماه هوای سردی است و در این روز بازاری در دمشق بپا میشود که ببازار قضب البان معروف است در روز دوم این ماه بنابر رأی اوقطیمن و فیلفس بادهای صاف میوزد و نزد مطرذورس هوای سرد و سختی است و در روز سوم نزد قونون و قاسر هوای سردی است و نزد قبطیان هوای آنروز نمناک است و در روز پنجم نزد ذیموقریطس و ذوسیثاوس هوای سردی است و سنان بن ثابت هم بر این مطلب گواهی داده و در روز ششم نزد اوذکسس هوای سردی است و نزد ابرخس در این روز باد شمال می‌وزد و در روز هشتم چیزی نگفته‌اند و در روز نهم بنابرأی قاللبس و اوقطیمن و اوذکسس هوای سردی است

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج‌۱، ص: ۳۸۴

و در روز دهم نزد قاللبس و اوقطیمن و مطرذورس هوای سرد و سختی است و نزد ذیموقریطس رعد و برق و باد و باران است و در روز یازدهم نزد قاللبس باد جنوب و نوء است و نزد اوذکسس و قبط هوای سرد و باران است و سنان گواهی می‌دهد که امور مذکور را تجربه کرده است و در اینروز جماع زیاد را ناپسندیده دانسته‌اند و من نمی‌توانم که دلیل این مطلب چیست زیرا جماع در اوایل پاییز و زمستان و در موقع وباء بسیار ناپسندیده و برای بدن مضر است هرچند شروط دیگر از قبیل سن و زمان و مکان و عادت و مزاج و غذاء و امتلاء و تهی بودن شکم و غیره در این کار مدخلیت تام دارد روز سیزدهم این ماه بنا بعقیده ابرخس باد جنوب و یا شمال وزیدن خواهد گرفت و در روز چهاردهم نزد اوذکسس هوای سردی است و نزد قبط باران و باد و در روز پانزدهم باد شمال سردی است یا جنوب و در نزد قبطیان باران است و در روز شانزدهم نزد قاسر هوای سردی است و در روز هفدهم از علمای فن چیزی روایت نشده و در این روز از خوردن گوشت گاو و اترج و باذروج و آشامیدن آب پس از خواب و از مالیدن نوره و حجامت

کردن، جز در صورتی که خون هیجان یابد، منع کرده‌اند و علت منع هم بسیار روشن است چه، اینروز دارای رطوبت و برودت بسیار است و نام این روز میلاد اکبر است و مقصود از آن انقلاب شتوی است.

بیان برخی از عقاید بیرون از دایره عقل درباره میلاد اکبر یعنی انقلاب شتوی

گویند در این روز نور از حد نقصان بحد زیادت خارج میشود و آدمیان در نشو و نماء آغاز می‌کنند و پری‌ها بذبول و فناء رو می‌آورند.

کعب الاحبار گفته است: در این روز بر یوشع بن نون سه ساعت خورشید برگشت و اینروز در آنموقع ابر بود و ابلهان شیعه هم همینطور حکایت می‌کنند که بر علی بن ابیطالب رد شمس شد و اگر برای این روایت اصلی باشد مقصود این است که از طول مدت سختی که آن جناب کشید و یکمرتبه از او برطرف گشت

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۳۸۵

مثل این شد که آفتاب بر او از نو طالع گشت چنانکه علی بن جهم که در جنگ روم زخم برداشت و شب را تا سحر از درد نخفت و چنین گفت:

اسال بالصبح سیل ... ام زاد فی اللیل لیل.[۱۹۸]

و نیز در ماه صیام بسیار اتفاق می‌افتد که چون آخر روز ابر شد و هوا تاریک گشت مردم روزه خود را افطار می‌کنند سپس ابرها برطرف می‌شود و هوا بازمیگردد و آفتابرا از نو روی افق می‌بینند که هنوز غروب نکرده.

اصحاب نیرنگ می‌گویند: علم سحر و عیافت این‌طور اقتضا می‌کند که باید از بستر بپهلوی راست بلند شد و پیش از سخن گفتن قدری کندر تبخیر کنند و پسندیده است که در موقع پیدایش آفتاب دوازده قدم بسمت مشرق بروند.

یحیی بن علی کاتب نصرانی که از مردم انبار بوده می‌گوید مشرق آفتاب در موقع انقلاب شتوی مشرق صحیح است و آفتاب از وسط بهشت طالع می‌گردد و در اینروز حکما تأسیس مذابح میکنند، گویا اعتقاد این مرد در بهشت این بوده که بهشت در نواحی جنوب است و از اختلاف سموت هیچ اطلاع نداشته و نیز مذهب او گفتارش را تکذیب می‌کند چه، نصاری باید هنگام نماز رویشان بسوی مشرق باشد و برای ایشان اینطور گفته‌اند که آفتاب در فردوس طلوع می‌نماید و نصاری از تمام مشارق آفتاب جز بمشرق اعتدال توجه نمی‌کنند و هیاکل خویش را بسوی آن می‌سازند و آنچه یحیی بن علی در این‌جا گفته از گفته دیگر او درباره آفتاب عجیبتر نیست زیرا عقیده دانشمند مذکور چنین است که آفتاب درجاتی را که در آن ارتفاع و انحطاط می‌یابد مطابق ایام سال سیصد و شصت درجه است و اما آن پنج روز دیگر را که تمام سال است در آن نه آفتاب را ارتفاع است نه انحطاط و این پنج روز دو روز و نیم از حزیران

---

[۱۹۸] (۱)- یعنی آیا صبح را سیل برده و یا آنکه شبی دیگر بر این شب افزوده شده.

است و دو روز و نیم از کانون اول، نظیر این مطلب که او گفته بقلب ابی العباس آملی خطور کرده و در کتابی که در دلایل قبله نوشته چنین می‌گوید: آفتاب را صد و هفتاد و هفت مطلع و مغرب است و اینطور گمان نموده که سال خورشیدی سیصد و پنجاه و چهار روز است و هرکس که چیزی

آثار الباقيه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۳۸۶

را نداند و در آن تکلف کند خواهد رسوا شد و این هوسات که گفته شد باضافه هوسهای دیگری است که در تعلیل پنجه زایده در سال خورشیدی و شش روز ناقصه سال قمری گفته‌اند و در روز هیجدهم چیزی ذکر نکرده‌اند و در روز نوزدهم نزد اوذکسس و ذوسیثاوس و قبط باد جنوب است و در روز بیستم نزد اوذکسس هوای سردی است و در روز بیست و یکم نزد قبطیان نوء است و در روز بیست و دوم و بیست و سوم چیزی ذکر نکرده‌اند؛ روز بیست و چهارم نزد قاسر و قبطیان هوای سردی است و نزد ابرخس و ماطن نوء است باضافه باران و در روز بیست و پنجم نزد ذیموقریطس هوای سردی است متوسط و در روز بیست و هفتم چیزی ذکر ننموده‌اند و در روز بیست و هشتم نزد ذوسیثاوس هوای سردی است و روز بیست و نهم نزد قاللبس و اوقطیمن و ذیموقریطس نوء است و در این روز از آشامیدن آب سرد پس از خواب نهی کرده‌اند و گویند که جنیان در آب قی می‌کنند و بدین سبب هرکس این آبرا بنوشد بلغم پیدا می‌کند و ابله میشود و از اینجهت این سخن را گفته‌اند که عوام را بیشتر می‌ترساند و در روز سی‌ام نزد قبط هوای سردی است و در روز سی و یکم نزد اوقطیمن هوای سردی است.

کانون آخر

کانون آخر- از اصحاب انواء در روز اول روزهای این ماه چیزی منقول نیست و در روز دوم این ماه نزد ذوسیثاوس نوء است و قومی گفته‌اند اگر در اینروز چوبی را ببرند بزودی خشک نخواهد شد و در روز سوم نزد قبط هوای مختلف است و در روز چهارم نزد قبطیان نوء است و نزد ذیموقریطس باد جنوب و سنان گواهی میدهد که این امر واقعیت دارد و در روز پنجم و ششم چیزی ذکر نکرده‌اند و گفته شده که در روز ششم ساعتی است که همه آبهای شور کره زمین گوارا میشود.

رد این عقیده خرافی که آبها همه در ساعتی شیرین میشوند و بیان طرز شیرین کردن آب شور

اعراض موجوده در آبها برحسب اماکنی است که اگر این آب راکد است در آنجا مکان یافته و اگر جاری است در هنگام جریان از آن امکنه میگذرد و اعراض مذکوره جز بیاری مراتب استحالات قابل زوال نیست

آثار الباقيه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۳۸۷

و اینکه گفته‌اند در اینساعت همه آبها گوارا میشود دلیلی ندارد و تجربه‌ای که در طول سالیان دراز انجام گرفته کذب این مطلب را ظاهر می‌سازد و اگر آبها گوارا شود باید که مدتی به همین حال بماند آری ممکن است که در چاههایی که آب آن شور است چه در این ساعت و چه در غیر این ساعت با ریختن چندین رطل موم مصفا شوری آب زایل

می‌شود و اهل تجارب گفته‌اند که اگر ظروف نازک از موم بسازند و در آب دریا بیندازند بطوری که دهان این طروف بالای آب بایستد و در آب فرو نرود ترشحی که از آب دریا در درون این ظرفها بشود آب شیرین خواهد بود و اگر آبهای شور را آب گوارا و شیرین زیادی مخلوط کنند گفته ایشان راست خواهد آمد چنانکه دریاچه تنیس در فصل پاییز و زمستان بعلت اینکه آب سیل با آن مخلوط میشود شیرین میگردد و در دو فصل دیگر چون این علت وجود نمی‌یابد آب آن شور است.

در روز هفتم نزد اوذکسس و ابرخس هوای سردی است در روز هشتم نزد قاللبس و اوقطیمن و فیلفس و مطروذورس باد جنوب است و نزد قبط جنوب و دبور است و در دریا هوای سردی میشود در روز نهم باد جنوبی شدید است و نزد اوذکسس و قبط باران است و اصحاب طلسمات گمان کرده‌اند اگر شکل انگور را در سفره‌ای بکشند از روز نهم تا شانزدهم این ماه و در وقت غروب سلحفات که ستاره نسر واقع باشد بدرخت مو بیاویزند میوه این درخت از هر آفتی سالم خواهد ماند در روز دهم باد جنوبی شدید است و نزد قاسر و قبط نوء است در روز یازدهم نزد اوذکسس و ذوسیثاوس و ابرخس بادهای بادهای ممتزج است و در روز دوازدهم چیزی ذکر نکرده‌اند در روز سیزدهم نزد ابرخس هوای سردی است و نزد بطلمیوس شمال یا جنوب خواهد ورزید و در روز چهاردهم چیزی ذکر نکرده‌اند در روز پانزدهم نزد ابرخس باد صبا میوزد در روز شانزدهم نیز چیزی ذکر نکرده‌اند در روز هفدهم نزد قاسر باد سختی میوزد روز هیجدهم نزد اوقطیمن و فیلفس هوای سردی است و نزد مطروذورس اختلاف هواست و روز بیستم نزد اوقطیمن و ذیموقریطس هوای

صافی است و نزد ابرخس باد شمال است و هوا سرد و نزد قبط باران است در روز بیست و یکم نزد اوذکسس هوای سرد متوسطی است روز بیست و دوم نزد ابرخس نوئی است و نزد قبط باران است و روز بیست و سوم از علما چیزی نقل نکرده‌اند و گفته شده که جز از راه ضرورت نباید نوره کشید و حجامت کرد روز بیست و چهارم نزد قاللبس و اوقطیمن هواء صاف است و نزد ذیموقریطس هوای سردی است است و آنچه در روز پیش درباره نوره و حجامت گفته‌اند در اینروز نیز گفته شده روز بیست و پنجم نزد ابرخس باد صبا می‌وزد روز بیست و ششم نزد اوذکسس و مطروذورس باران است و نزد دوسیثاوس هوای سردی است روز بیست و هفتم نزد قبطیان سرمای خیلی سختی است در بیست و هشتم باد جنوب میوزد و نزد بطلمیوس نوء است و در بیست و نهم چیزی ذکر نکرده‌اند و در سی‌ام نزد ابرخس باد جنوبی است و در سی و یکم نیز چیزی نگفته‌اند.

شباط و اینکه این ماه، ماه کبس است

شباط- ماه کبس است در تعیین این ماه که چرا آنرا بیست و هشت روز قرار دادند نه بیست و نه روز و نه سی و یک روز آنچه بنظر میرسد این است که اگر رومیان این ماه را بیست و نه روز قرار داده بودند و آنگاه کبس می‌کردند سی روز میشد و بشهور دیگر در سال کبیسه مختلط می‌شد و همچنین اگر سی روز قرار داده بودند از دیگر ماهها تمیز نمی‌یافت خواه که سال کبیسه باشد یا نباشد و همچنین اگر سی و یک روز میگرفتند بماههای دیگر در سایر سالها

مشتبه میگردید پس بدین سبب این ماه را بیست و هشت روز گرفتند که تا از دیگر ماهها در سالیان کبس و غیر سالهای کبس ممیز باشد و بدین علت که گفته شد واجب گردید که در شهور ایشان دو ماه که از سی روز زایدند از پی هم باشند زیرا در آغاز کار رومیان ماهها را به سی روز قسمت کردند و دو روز از شباط کنار گذاردند پس رویهمرفته هفت روز برای ایشان ماند و نیازمند شدند که این هفت روز را میان یازده ماه تفریق کنند (و از این سبب یازده ماه شد که شباط از میان شهور ساقط شد) و امکان نداشت که ماههای

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۳۸۹

سی روزه را در میان دیگر شهور که سی و یک روز است واسطه قرار دهند بجهت اینکه کمتر میشود پس ناچار شدند که ماههایی را که زاید است پشت هم قرار دهند و این ایام زواید را بسزاوارترین جایی ملحق ساخته تا آنکه رویهمرفته ایام ربع ربیعی و صیفی از جمله ایام ربع خریفی و شتوی زیادتر شد چنانکه ارصاد کهنه و نو هر دو بر این مطلب گویاست و نیز ماههای رومیان در بیشتر احوال مانند هم است یعنی مجموع روزهای هر ماه و ایام سابق بر آن شصت و یک روز است که با مسیر وسطی آفتاب در دو برج مساوی است اما آب و شباط مجموع این دو ماه پنجاه و نه روز است و جز اینهم امکان نداشت بهمان دلیل که در شباط هم بیان شد و اگر آب را از سی و یک روز زیادتر می‌گرفتند از جمله شهور تمیز می‌یافت و اینطور تو هم می‌شد که کبس بدان اختصاص یافته.

اما تموز و کانون آخر مجموع روزهای آنها شصت و دو روز است و این هم ضرورت دارد زیرا عدد شهور زایده بر شهور تامه زیادتر است و این روز زاید را در هر کجا بگذارند بهمین محظور برمی‌گردد و از این سبب کبس را تنها بشباط افزودند که آذار اول ماه کبس یهود است که در عبور و اطراف آن واقع میشود.

در روز اول اینماه بنابر گفته اوذکسس باران است و در اینماه سرما کمی می‌شکند.

در روز دوم اینماه دبور و یا جنوب است و در میان این دو بنابر رأی قبطیان تگرگ می‌آید و سنان می‌گوید که در بیشتر اوقات صادق می‌آید.

در روز سوم اینماه هوا صاف است و بنابر قول اوذکسس بسیار اتفاق می‌افتد که دبور بوزد.

در روز چهارم این ماه هوا صاف است و بنا بگفته اوذکسس بسیار روی میدهد که دبور بوزد و نزد قبطیان هوای بسیار سردی است و باران و بادی در این روز خواهد آمد که بیکدیگر ممتزج نیستند.

در روز پنجم اینماه چیزی ذکر نکرده‌اند و گفتند بادهای چهارگانه در این

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۳۹۰

روز هیجان و اضطراب می‌یابد در روز ششم این ماه بنابر قول قاسر باران است و نزد قبط بادهایی خواهد وزید و وزیدن دبور بنابر قول ذیموقریطس آغاز میشود.

در روز هفتم اول وزیدن دبور است و بسا اتفاق می‌افتد که بنا بگفته اوذکسس و قبط هوا سرد باشد و در این روز جمره اول ساقط میشود که آنرا جمره صغری گویند در روز هشتم بنابر قول قاللبس و مطروذورس و ابرخس هنگام وزش باد دبور است و نزد اوذکسس و قبط باران است و سنان از تجارب خویش بر صدق این گفتار گواهی میدهد و در روز نهم و دهم این ماه چیزی از رومیان نقل نشده.

روز یازدهم نزد قاللبس و مطروذورس هوای سردی است و نزد اوذکسس و قبط باد جنوب است. روز دوازدهم بنابرأی ابرخس شمال و صبا میوزد و نزد قبطیان تنها باد صبا خواهد وزید. در روز سیزدهم و چهاردهم از حالاتی که تاکنون گفته شد چیزی ذکر نکرده‌اند.

بیان جمره‌های سه‌گانه

جمره ثانی که آنرا جمره وسطی گویند[199] در روز چهاردهم آن سقوط می‌یابد چنانکه بشعر این مطلب را سروده‌اند:

ادا ما مضی المیلاد و الدنج بعده	و عشر و عشر ثم خمس کوامل
و خمس و ست من شباط و اربع	فان صمیم القر لا شک زائل
و ذاک سقوط الجمرتین و انما	بقاء الذی یبقی لیال قلائل

در روز پانزدهم نزد اوقطیمن و فیلفس و ذوسیثاوس هوای سردی است و نزد قبطیان بادهایی است مضطرب و نزد ابرخس باد جنوبی است و در این روز نزد اعراب برودت است و در این روز جمره دمیده می‌شود و اعاجم می‌گوید که تابستان دست خود را در آب داخل کرد و در این روز آب از اسافل درخت بقسمتهای اعالی آن

در شاخه‌ها جاری میشود و نیز در این روز قورباغه‌ها بفریاد آیند و در روز شانزدهم نزد قبط اختلاف ریاح است و نزد قبطیان باران می‌آید و گفته‌اند که در این روز قارچ میروید و هر قارچی که بریشه درخت نزدیک باشد سم مهلک است و نزدیک بصواب این است که این گفتار راست باشد زیرا در طب ثابت شده که شخص باید زیاد قارچ نخورد و امراضی که از این جهت روی دهد علاج آن در بیشتر کناشات طبی در باب اثبات سموم از قارچ مذکور است در روز هفدهم اثری مذکور نیست.

[199] (۱)- جمره در لغت یعنی اخگر و انوری شاعر که از نجوم اطلاع داشته در قصیده‌ای که بهار را توصیف کرده راجع بجمره اصطلاحی میگوید:
\iٰ\s هم جمره برآورد فرو برده نفس را\z هم فاخته بگشاد فروبسته زبان را\E\E\z

در روز هیجدهم دبور است و نزد قبط باران و یا سرمایی روی می‌دهد. در روز دوازدهم نزد ابرخس باد شمال سردی میوزد. در روز بیستم بعقیده قبط بادهایی خواهد وزید. در روز بیست و یکم چیزی ذکر نکرده‌اند و در این روز جمره سوم که آنرا جمره کبری گویند ساقط میشود و در میان هریک از جمرات یک هفته تمام فاصله است و از این سبب جمره نامیده شد که در این ایام سرما، بنابرأی آنانکه باین مسئله قائلند از باطن زمین بظاهر آن آشکار می‌شود و اما آنانکه بخلاف این رأی قائلند برای این است که هوا بجهت جرم آفتاب سرمایش مبدل بگرما میگردد و شعاعهای شمس نزدیک میگردد که بطور عمودی بتابد و مسئله حرارت آب قنوات در زمستان و برودت آن در تابستان باین بحث متعلق است و میان ابی بکر محمد بن زکریاء رازی و ابی بکر حسین تمار سؤال و جوابهایی در این موضوع شده که شخص جوینده را اقناع می‌کند و دو فاضل مذکور بگفته یکدیگر ردهایی نوشته‌اند.

اعراب جمار را در شهور خود استعمال می‌کردند تا اوقات آن اختلاف یافت و چنانکه گفتیم تفاوت پیدا گشت بدین جهت از شهور عربی بماههای رومی که ثابت و غیر زایل است نقل شد و گفته‌اند که در سقوط جمره اول اقلیم اول و دوم سرد میشود.

در سقوط جمره دوم اقلیم سوم و چهارم سرد میگردد و در سقوط جمره سوم بقیه اقالیم سرد می‌شود و نیز گفته‌اند که در جمرات از زمین بخارهایی بلند می‌شود

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۳۹۲

که بخار اول زمین را گرم می‌نماید و دومی آب و سومی درختان را و نیز گفته‌اند که جمرات ایامی است که منازل قمر و یا پاره‌ای از آن طلوع مینماید و برخی از اهل دقایق گفته‌اند که جمرات غایت و منتهای برودت در فصل زمستان است و چون اوایل سرما و گرما معلوم است که با یکدیگر در بلاد مختلف اختلاف مییابد برخی از اهل تعسف و تکلف از قدما در خوارزم چنین پنداشتند که جمره اول در بیست و یکم شباط ساقط می‌شود و جمره دوم یک هفته پس از اول و جمره سوم دو هفته پس از جمره دوم در بیست و دوم نکبای سردی شروع بوزیدن می‌کند و بنا بقول قاللبس و فیلفس در این روز چلچله‌ها ظاهر می‌شوند چون چلچله‌ها ظاهر گشتند باران میآید و چهار روز نزد اوذکسس و قونون و قاللبس و فیلفس باد نکباء میوزد. در روز بیست و چهارم باد شمال سردی و باد دبور بنابرای ابرخس میوزد و نزد قبطیان با بادهای دیگر نکباء میوزد و نزد ذیموقریطس این ایام دارای هواهای مختلفی است در روز بیست و پنجم نزد قاسر و ذوسیثاوس هواء سردی است و در بیست و ششم و بیست و هفتم چیزی ذکر ننموده‌اند و در بیست و هشتم نزد ابرخس باد شمال سردی است و ایام عجوز در این ماه است و آغاز آن روز بیست و ششم این ماه است و آن هفت روز متوالی است و چون سال کبیسه باشد چهار روز از آن در شباط است و سه روز در آذار و اگر کبیسه نباشد چهار روز آن از آذار و سه روز از شباط و ایام عجوز را نزد عرب نامهایی است روز اول آن صن است که شدت سرما در این روز است و دوم صنبر است و صنبر آن است که اشیاء را مانند صنبره می‌گذارد یعنی یک چیز بریده شده و گاهی نون آنرا زاید می‌دانند چنانکه در جمع بلصوص بلنصی می‌گویند و روز سوم وبر است زیرا این روز آثار این ایام را می‌برد و چهارم روز آمر است یعنی مردم را بترس از خود امر می‌کند و پنجم موتمر است یعنی باذیت مردم مشاوره می‌کند و روز ششم معلل نام دارد یعنی مردم را فریب می‌دهد که مقدار کمی از سرمای خود

کاسته است و روز هفتم مطفئی الجمر نام دارد و سرمای این روز از دیگر روزها سخت‌تر و در این روز آتش خاموش می‌شود و نیز این روز را مکفئی

القدر می‌گویند یعنی از شدت باد سرد خود دیگ را خاموش می‌کند و یکی از شعرا این ایام را بشعر درآورده و چنین سروده است.

کسع الشتاء بسبعهٔ غبر ... ایام شهلتنا من الشهر

فاذا انقضت ایام شهلتنا ... بالصن و الصنّبر و الوبر

و بآمر و اخیه مؤتمر ... و معلل و بمطفئی الجمر

فهناک ولی البرد منسلخا ... و اتتک و امدهٔ من البحر

گاهی روز ششم را شیبان و هفتم را ملحان گویند و هیچ نمی‌شود که این ایام از سرما و بادها و کدورت و تلون هوا تهی باشد بلکه سرما در بیشتر اوقات بجهت اینکه تمام می‌گردد در این چند روز سخت‌تر می‌شود و باینجهت صرفه نامیده شده که سقوط و برطرف شدن سرما نزدیک بآن است.

شخص نباید تعجب کند که چرا سرما در آخر مدت سخت‌تر می‌شود و هر موقعی که می‌بایست برطرف شود هیجان پیدا می‌کند زیرا این علت بعینه در گرما هم موجود است و ما این مطلب را بزودی بیان خواهیم کرد و در طبیعیات نظیر آن بسیار است چنانکه چراغ هنگامیکه میخواهد خاموش شود، برای اینکه روغن آن تمام شده، روشنی آن زیادتر می‌شود و چندین دفعه که شبیه باختلاج باشد روشنی و فروغ آن بتوالی اشتداد می‌یابد و مریض‌ها نیز از این قبیل‌اند بخصوص آنهایی که بسل و بمرض دق و دل‌درد گرفتارند که هنگام نزدیکی مرگ نیرویی تازه می‌یابند و آنانکه از این امر بی‌خبرند تصور می‌کنند که مریض خوب شده ولی شخص باتجربه از دیدن این امر از حیات آنان ناامید میشود[۲۰۰].

بیان ایام عجوز و نقل عقاید علما و کار عبد اللّه قلم در این موضوع

من مقاله‌ای دیدم که یعقوب بن اسحق کندی در علت ظهور حرارت فوق الذکر در این چند روز نوشته بود و خلاصه تعلیل او این است که آفتاب بتربیع اوج خود میرسد که جایگاه تغییر است و تأثیر آفتاب در هوا از غیر

[۲۰۰] (۱)- این حال را در اصطلاح خانه روشن کردن گویند.

آن بیشتر است پس مناسب این است که تغییر عارضی بر شمس در فلک آن نیز تأثیر کند و هوا نیز گرم شود و این تأثیر در اکثر احوال مدتی را که ماه در ربعی است که اول آن در آن ربع اتفاق افتاده و شمس نیز در همان ربعی باشد که اول آن در آن ربع اتفاق افتاده روی خواهد داد.

شنیدم که عبد اللّه بن علی حاسب در بخارا پس از آنکه بر رساله کندی آگهی یافت ایام عجوز را نقل داد و برحسب اقتضای حرکت اوج آن را قرار داد و بدین جهت ایام مذکور را ایام عجوز عبد اللّه قلم نامیدند.

از این جهت ایام مذکور را ایام عجوز گفتند که بنا بعقیده قدما این ایام را خداوند در کتاب خود ذکر نموده و فرموده است سبع لیال و ثمانیة ایام حسوما و اینکه قوم عاد باین باد هلاک شدند و پیرزنی از آنها باقی ماند که بر آنان نوحه- سرایی میکرد و اخبار آن مشهور است پس بدین سبب ایام عجوز نامیده شده و می‌گویند آن بادی که قوم عاد را هلاک کرد باد دبور بود و رسول اکرم فرمود نصرت بالصبا و اهلکت عاد بالدبور یعنی من روز غزوه خندق بباد صبا یاری شدم و قوم عاد با دبور هلاک شدند و شاعری گوید.

و اهلکت الدبور حبال عاد[۲۰۱]		فباد و اکالجذوع مطرحینا

می‌گویند ایام نحسات که در قرآن مذکور است هر چهار روزی است که با چهار در ماه موافق باشد مثل چهار روز از ماه رفته و یا چهار روز از ماه مانده و چهارده روز از ماه گذشته و یا چهارده روز از ماه مانده.

برخی از اعراب می‌گویند از این جهت ایام مذکور را ایام عجوز گفتند که در عجز شتا و اواخر آن واقع است.

نزد پاره‌ای از اعراب برای پنجه دزدیده شده که میان آبان‌ماه و آذرماه

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۳۹۵

است نامهایی است مانند اسامی ایام عجوز و روز اول را هنبرودومرا هنزبر گویند و این هر دو واژه بمعنای صدمه از سرماست و روز سوم این ماه را از شدت سرما قالب الفهر می‌گویند و روز چهارم را حالق الظفر می‌گویند یعنی باندازه‌ای باد سرد و سخت می‌وزد که ناخن می‌افتد و روز پنجم را مدحرج البعر می‌گویند یعنی سرگین شتر که در صحرا ریخته از شدت باد برمی‌گردد و داخل در منازل می‌شود و یکی از شاعران این ایام را بشعر ذکر کرده است.

اولها الهنّبر یوم فارط		و بعده الهنز بریاتی خابط

[۲۰۱] (۱)- این بیت در اول آن کلمه و او ندارد و برای وزن شعر باید با و او خوانده شود من از نزد خود و او را زیاد کردم ولی اشکال دیگر این بیت کلمه حبال است که بعقیده این جانب معنی ندارد و صحیح کلمه جبال است که جمع جبل و مخفف با اجبال باشد.

يخبطه حتى يجئى القاسط — و قالب الفهر يسمى حقا

و حالق الظفر المبين الحلقا — يفلق بالبرد الصخور فلقا

و بعدها آخر هن الخامس — مدحرج البعر العضوض اللاحس

و ماله فيما يسمى سادس

آذار

آذار- در روز اول آن اصحاب انواء چیزی نکرده‌اند و برخی گفته‌اند که در این روز ملخها و خزندگان و حشرات از لانه خود خارج میشوند و نیز حرارت آسمان با حرارت زمین بهم میرسند و شخصی که این سخن را گفته مبالغه نموده و مقصودش این بوده که حرارت آغاز میشود و قوت می‌یابد و چون هوا برای قبول آن آماده میگردد ازاین‌روی این حرارت انتشار می‌یابد زیرا از برای حرارت آسمان جز شعاع آفتاب که از جرم خورشید بزمین پراکنده میشود و یا جسم حاری که با باطن فلک قمر مماس است که کره آتش نام دارد معنی دیگری نیست.

مباحثی در حقیقت نور و شعاع و سبب حرارت آفتاب که در این موضوع با ابن سینا گفتگوهایی شده[۲۰۲]

اما در شعاع آفتاب اقوالی گوناگون گفته‌اند:

الف- حقیقت شعاع آفتاب اجزاییست ناری که با ذات شمس مشابه و مانند است و از جرم آن خارج میگردد.

ب- هوا بمحاذات خورشید گرم میشود چنانکه بمحاذات آتش نیز گرم

آثار الباقيه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۳۹۶

میگردد و این قول منسوب بجمعی است که طبیعت آفتابرا گرم و آتشین دانسته‌اند.

ج- هوا بواسطه سرعت حرکت شعاع گرم میشود حتی چنین بنظر میرسد که این مسافت در لازمان طی شده است و این رای منسوب باشخاصی است که طبیعت شمس را از طبایع اسطقسات و آخشیجها خارج دانسته‌اند.

علما در حرکت شعاع نیز اختلاف کرده‌اند: برخی گفته‌اند که شعاع در زمان حرکت نمی‌کند زیرا شعاع جسم نیست برخی دیگر می‌گویند که این حرکت در زمان واقع میشود و لیکن سریعتر از آن چیزی نیست که سرعت بسنجش

---

[۲۰۲] (۱)- برای اینکه تاریخچه‌ای درست از مبحث نور و رنگ و ابصار بدانید بمقاله سوم ترجمه روانشناسی شفا رجوع کنید که کاملترین چیزی است که در این موضوع نوشته شده.

بآن احساس شود چنانکه حرکت کوبیدن صوت چون از حرکت شعاع سنگینتر است بدین سبب حرکت شعاع را بآن مقیاس میکنند و زمان آنرا درمی‌یابند.

در سبب حرارت موجود با شعاع آفتاب جمعی از علما گفته‌اند علت اینست که زوایای انعکاس شعاع حاده است ولی حق اینست که شعاع فی نفسه حرارت دارد و اما جسم مماس با باطن فلک کره آتش است (یا کره اثیر در اصطلاح، مترجم) و برخی بر این عقیده‌اند که آن آتش هم مانند زمین و آب و هوا یک چیز اصلی و عنصری اساسی است و میگویند شکل آن نیز کروی است ولی بعقیده من زیر کره قمر آتش وجود ندارد و چون فلک سریع الحرکت است از سرعت حرکت آن حرارت یافت میشود و شکل آن نیز بشکل جسمی است که از گرداندن شکل هلالی بر وتر خود پیدا شده باشد و این مسئله با عقیده آنان که هیچیک از اجسام موجوده را دارای مکان اصلی نمی‌دانند و می‌گویند این مکانها برای اجسام قسری است و قسر هم دایمی و ابدی نیست وفق میدهد و من این مسائل را در جای دیگری که از این کتاب مناسبتر است ذکر کرده‌ام بخصوص در مشاجراتی که میان من و جوان فاضل ابی علی حسین بن عبد اللّه سینا در این مطلب روی داده.

وصول این هر دو گرما در ازمنه چهارگانه متکافی است و اما سبب حرارت زمین یا اینست که شعاعهای آفتاب از سطح زمین منعکس گشته و یا برای اینست

که بنابر مذهب جمعی از حکما حرارت پنهانی در زمین بخاراتی از روی زمین بر می‌انگیزاند و برخی هم میگویند که در باطن زمین حرارتی نیست و از خارج بر آن عارض گشته و حرکت بخار در هوا سبب حرارت میگردد و گمان میکنم که مقصود گوینده این بوده که در زمین حرارتی پنهانی است و از باطن زمین بظاهر آن خارج میگردد.

در روز دوم نزد ابرخس باد شمال سردی است و نزد قبط باد جنوب و تگرگ است و در روز سوم چیزی ذکر نکرده‌اند و در روز چهارم نزد اوقطیمن باد شمال سردی است و سنان گواهی میدهد که در بیشتر اوقات راست می‌آید و در روز پنجم نزد قبط هوای سردی است و ریاح خطافی بنابر رأی قاسر ابتدای وزش آن در این روز است و مدت این وزش ده روز است و در روز ششم در هوا بنا بعقیده قبط اضطراب است و ابتدای وزش بادهای اورسیا در این روز است و مدت آن بنا بعقیده ذیموقریطس نه روز است و در روز هفتم چیزی از علمای این فن نقل نکرده‌اند و اختلاف باد- های وزنده نیز در این روز است و در روز هشتم نوء است و شمال سرد و اوقطیمن و فیلفس و مطروذورس مطلب مذکور را گفته‌اند و چلچله‌ها و باشه‌ها نزد اوذکسس در این روز ظاهر میشوند و عید بحیره اسکندریه در این روز است و در روز نهم نزد اوقطیمن و مطروذورس باد شمال است و نزد ابرخس باد جنوب سختی است و نزد قبطیان بارانهای ریزی در این روز می‌آید و ذوسیثاوس میگوید که باشه‌ها در این روز ظاهر میشوند.

در روز دهم چیزی ذکر نکرده‌اند و در روز یازدهم قدما نگفته‌اند که تغییری در آن پیدا می‌شود ولی سنان می‌گوید که بسیار روی میدهد که هوای این روز سرد است و در روز دوازدهم نزد قاللبس باد شمال معتدل است و می‌گویند که آثار زمستان در آن روز رو بتخفیف می‌گذارد و در این روز امر بحجامت کرده‌اند و در روز سیزدهم باد اوریسا

شروع میکند که وزیدن گیرد و نزد اوقطیمن و فیلفس باشه‌ها ظاهر میشوند و در روز چهاردهم بنابر رأی اوقطیمن و ابرخس شمال سردی است و نزد

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۳۹۸

قبط باد دبور و جنوب است و باد اوریسا بنا در این روز شروع بوزش می‌کند و در پانزدهم نزد اوقطیمن و قبط باد شمال سردی است و در رور شانزدهم نزد قاللبس باد شمال است و سنان از روی تجارب خود باین مطلب گواهی می‌دهد و در روز هفدهم چیزی از علما نقل نکرده‌اند و می‌گویند که مسافرت دریا در آنروز خوب است و نیز مارها چشم خود را در امروز باز می‌کنند زیرا ایام سرما است چنانکه من در خوارزم دیدم که در درون زمین مارها دور هم جمع می‌شوند و بشکل کره‌ای خود را بهم می‌پیچند و تا چنین روزی در سال کبیسه بهمین حالت درنگ می‌کنند و در روز هیجدهم این ماه در غیر سال کبیسه شب و روز باهم مساوی می‌شوند و آن را استوای اول گویند و آن اول روزی است از بهار اقوام غیر از عرب و پاییز چینیها.[۲۰۳]

آثار الباقیه / ترجمه ؛ متن‌ج۱ ؛ ص۳۹۸

اطلاع جغرافیادانهای آن عصر از کره زمین و بیان حدود آبادی زمین

تفاوت بهار و پاییز و زمستان و تابستان در وقت واحد جز در بلاد شمال و جنوبی از خط استوا ممکن نیست و بلاد چین با قلت عرض‌های آن از خط استوا جنوبی نیست بلکه در شرق اقصی در شمال خط استوا واقع شده و بالاتر از چین آبادانی نیست و آنطرف معدل النهار را بسوی جنوب کسی ندانسته که آیا آبادانی دارد؟ و خود خط استوا محترق است و غیر مسکون و چون ما چند روز از خط استوا پایین‌تر برویم عمارت آن‌طرف ربع مسکون منقطع می‌شود و آبادی و عمران دیگری نیست و چون آفتاب بشدت اجزای لطیفه آب را تبخیر می‌کند آب دریاها در آنجا خیلی غلیظ است حتی اینکه ماهیها و حیوانات بحری از آن دوری میجویند و علمای جغرافی و من هنوز اطلاع نیافته‌ایم که کسی از خط استوا بطرف جنوب رفته باشد.

برخی از مردم از کلمه معدل النهار و خط استواء فریب خورده‌اند و گمان کرده‌اند که هوا در آن معتدل می‌شود چنانکه شب و روز در آنجا مساوی می- گردد و برای دروغهایی که ساخته‌اند این مطلب را اصل قرار داده‌اند و گفته‌اند که خط معدل النهار مانند بهشت است و ساکنان آن فرشتگان.

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۳۹۹

اما پشت خط معدّل النهار را جمعی غیر مسکون دانسته و گفته‌اند چون آفتاب بحضیض خود از فلک خارج مرکز برسد تقریبا در غایت میل جنوبی خواهد بود و با هر موضعی که مسامت باشد آنجا را خواهد سوزانید و هر بلدی که عرض آن شصت و پنج درجه از جنوب باشد بطبیعت وسط اقلیم شمالی خواهد بود و از آنجا تا نقطه مسامت با قطب

[۲۰۳] أبو ریحان بیرونی/ ترجمه: اکبر دانا سرشت، آثار الباقیه / ترجمه - تهران، چاپ: پنجم، ش ۱۳۸٦.

امکان عمارت دارد ولی بطور حتم و لزوم نمیشود گفت که این امکان وقوع نیز یافته و عمارت و آبادانی در آنجا موجود است چه، اسباب و عللی که مانع عمران و آبادی است تنها گرما و سرمای بسیار سخت نیست چنانکه ربع دوم از دو ربع شمال با آنکه اینطور نیست معمور و آبادان می‌باشد.

نیز اینکه علمای هیئت گفته‌اند فلک خارج مرکز اوج و حضیض دارد و آفتاب بآن نزدیک و دور می‌شود فقط اختلاف حرکت خورشید باعث این فرض شده نه آنکه در واقع نیز اوجی و حضیضی باشد و ابو جعفر خازن برای تصحیح حرکت آفتاب فکری کرده که نتیجه آن غیر از خارج مرکز و فلک تدویر آفتاب است بقسمی که ابعاد آفتاب از زمین با اختلاف حرکت مساوی می‌گردد و بدین سبب دو ناحیه شمال و جنوب در سرما و گرما برابر می‌شوند چون هندیان روز استوا را از روی زیج خود که از راه جهل می‌گویند ازلی و قدیم است و از روی دیگر زیجهای مستفاد از آن حساب کنند نوروز ایشان عیدی عظیم خواهد شد و در ساعت اول آن برای آفتاب سجده می‌کنند و برای ارواح بسعادت و خوشی دعا مینمایند و در نیمه آن روز باز بآفتاب سجده می‌کنند و برای معاد و آخرت دعا می‌خوانند و در آخر روز باز بآفتاب سجده می‌نمایند و دعا می‌کنند که اجساد سالم و صحیح بماند و در این روز چیزهای عزیز و حیوانات انس‌پذیر را بهم هدیه می‌نمایند و گویند بادهایی که در این روز می‌وزد بادهای روحانی و دارای نفع عظیمی است و اهل بهشت و دوزخ بنا بعقیده ایشان از راه دوستی بهم در این روز نظر می‌کنند و نور و ظلمت هر دو بیک وزن و اندازه می‌شوند و در ساعتی از این روز در اماکن پاک آتشهایی می‌افروزند و از عیافت این روز آن است که هرکس از خواب

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۴۰۰

بروی برخیزد و پیش از اینکه سخن بگوید چوب بید را تبخیر کنند از دردها در امان خواهد ماند و می‌گویند مردهای عقیم چون در شب آن روز بسها نظر کنند سپس با همسر خود نزدیکی کنند دارای اولاد خواهند شد.

«دو پنجم جزء بدست خواهد آمد» و چون آنرا به (۳۵۹۷۵۳۵۱) تقسیم کنیم که علمای یهود با دقتی آنرا از جنس اجزای سال کرده‌اند خارج قسمت ما ۲ عت+ ۳۵۰ روز+ ۴۷۵۸ سال خواهد شد و ۴۱۰۴/ ۴۶۳ عت+ ۲۱ عت+ ۳۵۰ روز باقی خواهد داشت که تا حلول تقوفه و تمام سال ۵۱۳/ ۴۱۶ عت+ ۸ عت+ ۱۴ روز کمتر است که چون آنرا بر میلاد سال بیفزاییم به شب دوشنبه شانزدهم ایلول میرسد و با این حساب پس از گذشتن ۵۱۳/ ۲۳ عت+ ۶ ساعت تقوفه در آن اتفاق می‌افتد و این کار نزدیک به صواب است هرچند با آنچه ما به رصد یافته‌ایم تقریبا دو روز و نیم تفاوت دارد و هرگز حساب یهود با حساب ارصاد متفق نمی‌شود زیرا در مقدار سال شمسی و موضع اوج و حرکت آن و اندازه بعد بین المرکزین باهم اتفاق ندارند.

اگر آنچه را که با ارصاد بدست آمده با آغاز ایام و کسور آن در یکی از محازیر متفق میشد ما می‌توانستیم به تحقیق تحویل ارباع سال را بدست آریم لیکن امر از قراری بود که گفته شد پس ناچار از تقریب خواهیم بود از این رهگذر ما تقوفات را در یکی از محازیر سال خورشیدی که مبنی بر وقت انقلاب صیفی است، که به رصد فاضل ابو سهل بیژن بن رستم کوهی در سال هزار و دویست نود و نه[۲۰۴] اسکندری در آخر ساعت اول از شبی که بامداد آن روز شنبه

---

[۲۰۴] (۱)- در مقدمه کتاب ثابت کرده‌ایم که نود از این قسمت افتاده بود.

شانزدهم تموز بدست آورده، قرار داديم و ابعاد ميان تقوفات را از رصد ابى حامد صغانى كه پس از بيژن كوهى از علماى رياضى بغداد دربار عضد الدوله اعلم بود پذيرفتيم و در حقيقت اين ابعاد ثابت نمى‌باشد زيرا كار بدينجا ميرسد كه نقصان سال از روزها درست، يک چهارم باشد ولى ميتوان گفت مدت مديدى در حال قريب به حقيقت باقى است و كسى كه خواهد بآن عمل كند حسابهاى ما را چنانكه كار يهود را در جداول داخل مى‌كرد داخل

كند مانند كار آنان درحالى‌كه با افق بغداد تصحيح خواهد تقوفات را بدست آورد و ابعاد ميان آنها از نصف نهار روز يكشنبه با ساعت مستوى قرار داده‌ايم و جدول چهاريک‌هاى سال اين است:

جدول ارباع

جدول فوق در دو نسخه عكسى اسلامبول بيست و هشت مرتبه تكرار شده و اينكه گردآورنده اين ساقطات به يک كدام قناعت كرده قطعا از روى نسخه‌اى بوده است كه كارى صحيح شده و نيازى از نظر هم آهنگ بودن بهر بيست و هشت نيست ولى نام روزها و تعيين ساعات در آن دو نسخه نيز ديده نمى‌شود شايد ابو ريحان مى- خواسته همه آنها را بيابد كه توفيق حاصل نگشته.

ما به وعده خود وفا كرديم و آنچه را از شهور يهود و ساليان و ادوار اين سالها و شناسايى اوائل و احوال آنها بود همه را با افزودن ملاحظاتى بيان كرديم و ديگر جاى خلاف نماند و راه شناسايى تاريخ آدم را كه تاريخ توفان بر رأى يهود مبنى برآنست و با كم كردن هزار و ششصد و پنجاه و شش سال تام بدست مى‌آيد نيز آموختيم و اكنون بايد ديد كه اين احوال در سالها و ماههاى غير از يهود چگونه است.

گوييم: هرگاه بخواهيم اوائل سالهاى مبنى بر تاريخ توفان را برابر رأى ابو معشر بدست آريم سالهاى تمام تاريخ توفان را مى‌گيريم و همواره عدد پنج را بر آن افزوده و مجموع را بدل به هفته مى‌سازيم و آنچه باقى ماند علامت اول توت است يعنى آن روز از هفته بدست آمده و اگر مقصود بدست آوردن آغاز ماهها باشد بر روز اول سال براى هر ماه تام كه بيش از مطلوب ما منقضى شده عدد دو را مى- افزاييم و مجموع را بدل به هفته مى‌كنيم و هرچه باقى ماند علامت آغاز آن ماه است.

اگر همين مقصود را در تاريخ فيلفس بخواهيم كار سابق را بعينه تكرار مى‌كنيم جز اينكه بر سالهاى تام بختنصر همواره بايد عدد چهار را افزود و بر سالهاى فيلفس عدد يک را.

اگر همين مقصود را در تاريخ اسكندرى بنابر روش سريانيان بخواهيم باندازه ربع آن بر آن مى‌افزاييم و همواره بر مجموع مى‌افزاييم و اگر از كسور چهار يک‌ها يک روز باقى ماند آنرا به روزها ملحق مى‌سازيم و بآنچه روز تام كم آمده توجه نمى‌كنيم و نيز هرچه كه باقى ماند در حساب نمى‌آوريم سپس اعداد صحاح را بدل به هفته مى‌كنيم

علامت تشرین اول بدست می‌آید و اگر مقصود دانستن آغاز ماهها باشد بر علامت سال برای هر شهر تامی که پیش از آن گذشته سه روز می‌افزاییم در صورتیکه آن ماه سی و یک روز باشد وگرنه دو روز درحالی‌که ماه سی روز است و مجموع را بدل به هفته می‌کنیم علامت آن ماه بدست می‌آید و اگر به ماه شباط رسیدیم و سال کبیسه نبود برای آن چیزی در نظر نمی‌گیریم ولی اگر سال کبیسه بود یک روز باید در نظر گرفت.

سال کبیسه را اینطور می‌توان شناخت که بر سالهای تام اسکندر همواره عدد دو را بیفزاییم و مجموع را بدل به هفته کنیم اگر چیزی باقی ماند آن سال کبیسه نیست و اگر نماند سال کبیسه است.

اگر در سالهای اسکندری مانند رومیان عمل کنیم بر سالهای تام آن ۴/ ۱ ۳ می‌افزاییم و اعمال قبلی را انجام می‌دهیم علامت ینواریوس که کانون آخر است

بدست می‌آید و در شناختن آغاز شهور و کبیسه بودن سال کارهای پیشین را بعینه تکرار می‌کنیم و به آسانی بمطلوب میرسیم. و اگر بخواهیم می‌توانیم سالهای ناقص اسکندری را گرفته و بدل به محازیر خورشیدی کنیم باقیمانده را در سطر عدد از جدول اوائل شهور سریانیان داخل کنیم در مقابل آغاز ماهها و علامات کبائس بدست می‌آید و جدول اوائل ماههای سریانی و رومی این است.

در این روز از تمساح در نواحی مصر می‌ترسند و گفته‌اند که تمساح سوسمار آبی است که بزرگتر میشود و آن حیوانی موذی است که تنها نیل بدان اختصاص دارد چنانکه بسقنقور اختصاص دارد[۲۰۵] و گفته‌اند که در جبال فسطاط طلسمی بود که برای تماسیح ساخته بودند و این جانور نمی‌توانست در اطراف آن طلسم بکسی زیان وارد آورد و چون بدان حدود می‌رسید بپشت می‌افتاد و کودکان با آن مشغول بازی می‌شدند تا آنکه از حدود شهر خارج شود سپس برمی‌خواست و بهرکس که چیره می‌گشت بدرون آب می‌برد و نیز گفته‌اند که این طلسم شکسته شده و خاصیت آن باطل گشته.

در روز هیجدهم هوای سرد و بادهای سردی است و ذیموقریطس و قبط این مطلب را اظهار داشته‌اند و در روز نوزدهم بنابر قول ابرخس باد شمال است و بنا بعقیده قبط در صبح آنروز باد و تگرگ است و در روز بیستم بنا بعقیده قاسر باد شمال است و در بیست و یکم بعقیده اوذکسس باد شمال است و در بیست و دوم چیزی ذکر نکرده‌اند و در روز بیست و سوم نزد قاسر باد شمال است و نزد ابرخس باران است و در بیست و چهارم نزد قاللبس و اوقطیمن و فیلفس باران و برف و باد است و بعقیده قبطیان رعد و نوء است و در این روز ختنه کردن اطفال پسندیده است و گفته‌اند که بادهای آبستن‌کننده درختان در این روز میوزد و در بیست و پنجم بنا

[۲۰۵] (۱)- سقنقور ماهی نیست و سوسماری است که در ریگ متحرك است و برای قوت باه بسیار مفید است و استادم سید اسد اللّه خارقانی که در جوانی طبابت می‌کرد برای این‌جانب نقل کرد که یك عرب سه سقنقور را از شن متحرك گرفته و آنها را در جعبه‌ای پر از شن گذاشته و بجهت طبیبی در نجف آورده بود.

بر قول اوذکسس باد شمال است و بقول ماطن و قونون و قبط نوء است و در بیست و ششم نزد قاللبس باران و دمه است و نزد قبط باد است و در بیست و هفتم بعقیده اوذکسس و قاللبس و ماطن باران است و در باقی ماه چیزی ذکر نکرده‌اند و سنان میگوید که بسیار روی داده که روز سی‌ام این ماه دارای نویی است و اللّه اعلم.

نیسان

نیسان- روز اول این ماه بنابر قول قاللبس و اوقطیمن و ماطن و مطروذورس باران است و در دوم چیزی ذکر نکرده‌اند و در سوم بعقیده اوذکسس باد خواهد وزید و نزد قبط و قونون در این روز باران است و در چهارم باد دبور و یا جنوب است و تگرگ نیز در اینروز میآید و سنان میگوید که در بیشتر اوقات این مطلب راست میآید و در پنجم بعقیده ابرخس باد جنوب و بادهای مختلفی است و در ششم بعقیده ابرخس و ذوسیثاوس نوء است و سنان گواهی می‌دهد که این مطلب صحیح است و در هفتم چیزی ذکر نکرده‌اند و در هشتم بعیده اوذکسس باران است و بعقیده قبطیان باد جنوب است و در نهم بنابر رأی ابرخس باران است و نزد قبط بادهای صافی است و در دهم نزد اوقطیمن و فیلفس نیز بادهای صافی است و نزد ابرخس و قبط باران است و سنان گواهی می‌دهد که مطابق تجارب او باران در این روز میآید و در یازدهم نزد اوذکسس باد دبور است و نم در هوا پیدا میشود و در پانزدهم نزد اوقطیمن و اوذکسس باران و تگرگ است و نزد مطروذورس در این روز تنها تگرگ می‌آید و در هفدهم نزد اوذکسس و قاسر باد دبور و باران است و نزد قونون و قبط تگرگ خواهد آمد و در هیجدهم نزد قبط باد و حدوث نم در هواست و در روز نوزدهم چیزی ذکر نکرده‌اند و در بیستم باد میآید و معلوم نکرده‌اند که آیا باد جنوب است و یا باد دیگر بعقیده بطلمیوس هوای این روز صاف خواهد بود و در بیست و یکم نزد ابرخس باد جنوب سردی است و سنان میگوید که در اکثر اوقات این مطلب راست می‌آید و در این روز آب رو بزیادت میگذارد و در بیست و دوم نزد اوذکسس باران است و نزد قبط و قاسر هوای سردی است و در این روز بر کشتیها

از دریا میترسند.

در روز بیست و سوم این ماه نزد قبطیان باد جنوب و باران است و در این روز در دیر ایوب بازاری بپا میگردد و ابو یحیی بن کناسه میگوید که چهل روز ثریا زیر شعاع آفتاب غایب است و چون طلوع کرد بازار مذکور بپا میگردد و اهل شام برای شتابی که در کارهای مربوطه خود دارند هفت روز زودتر این بازار را بپا میکنند و هفتاد روز پس از این بازار بازار بصری را برپا مینمایند و بقیام این اسواق کالاهای مردم آن نواحی بفروش میرسد و در بیست و چهارم بسا اتفاق می‌افتد که بگفته قاللس و مطروذورس تگرگ بیاید و نزد ذیموقریطس نوء است و باد جنوب و یا باد نزدیک بآن و نزد قبطیان باران می‌آید و فرات در این روز مد و کشش می‌یابد و در بیست و پنجم بنابر قول اوذکسس و قبط باران است و در بیست و ششم به رأی قاسر باران خواهد آمد و نزد قبطیان ریاحی متعدد است و در بیست و هشتم نزد قبط باد است و نزد اوذکسس باران و سنان گواهی میدهد که مطابق تجارب او باران خواهد آمد و بگمان جمعی در این روز باد جنوب میوزد و رودخانه‌ها و نهرها آبش زیاد میشود.

سبب زیاد و کم شدن آب رودخانه‌ها و قنوات و چشمه‌سارها

زیاد شدن آبها در جمیع اودیه و انهار بیک حالت نیست بلکه اختلاف بزرگی باهم دارد چنانکه جیحون هنگامی آبش زیاد میشود که دجله و فرات و غیره رو بکمی گذارد و علت این است که هر رودخانه‌ای که منبع آن در نواحی سردسیر باشد آب آن در تابستان زیادتر و در زمستان کمتر است زیرا بیشتر آبهای اصلی آن از چشمه‌سارها جمع میگردد و رطوبتهایی که در کوههایی که این رودخانه‌ها از آن بیرون میآید و یا از آنجا میگذرد سبب زیادت و نقصان آب این رودخانه‌ها می‌گردد و علت زیادت این است که رطوبت و برفها و شبنمهای محل عبور این رودخانه‌ها آب می‌شود و در آن میریزد و سبب نقصان این است که آب این رودخانه‌ها در زمین فرومیرود و پوشیده نیست که رطوبات نامبرده در اول

بهار و زمستان از اوقات دیگر زیادتر پیدا می‌شود و بجهت برودت و سرما و یا شمالی بودن این مواضع بحال خود باقی می‌ماند و چون هوا گرم شد برفها آب می‌گردد و رود جیحون مد می‌یابد و آب آن زیاد می‌گردد. اما منبع دجله و فرات از مواضعی است که زیاد شمالی نیستند بهمین علت یخها و برفهایی که باید در اوایل بهار منجمد باشند در منابع این دو رود آب می‌شوند و سبب زیادتی آب آنها می- گردند اما رود نیل زمانی رو بازدیاد می‌گذارد که آب دجله و فرات کم شود چه، سرچشمه نیل از جبال قمر است که در نواحی جنوب در پشت اسوان که از شهرهای حبشه محسوب است واقع است هرچند معلوم نیست که آیا اسوان در معدل النهار است و یا در پشت آن زیرا چنانکه در پیش گفته شد حوالی آن غیر مسکون است و بدیهی است که در چنین حال رطوبتها منجمد نمی‌گردد و اگر زیادتی آب نیل از جهت برف و باران باشد معلوم است که بمجرد بزمین رسیدن آب می‌شوند و سبب فزون و مد آب رود نیل می‌گردند و اگر از جهت آب سرچشمه‌های آن باشد آب این چشمه‌ها در زمستان زیادتر می‌گردد و بالنتیجه آب نیل در تابستان مد می‌یابد زیرا چون آفتاب بسمت الرأس ما نزدیک گردد از جایهایی که محل خروج رود نیل است دور می‌گردد و بالطبع برای آن مواضع زمستان خواهد بود.

جهت اینکه آب چشمه‌ها در زمستان زیادتر می‌گردد این است که غرض ایزد تعالی از احداث و پدید آوردن کوهها این بوده که منافعی ببندگان عاید گردد و ثابت بن قره در کتابی که در منافع جبال نوشته پاره‌ای از آنها را ذکر نموده و همینطور که خداوند در آفرینش جبال سودی برای بشر در نظر داشته در شور کردن آب دریاها نیز همین منظور را داشته.

بسیار روشن است که در زمستان بیشتر از تابستان برف و باران بزمین می‌آید و در کوهها بیشتر از زمینهای صاف واقع می‌شود و چون برف و باران بزمین آمد و آب شد مقداری از آن سیل می‌گردد و باقی‌مانده آن در مخازن کوهها جمع می- گردد و از منافذ و سوراخهایی که چشمه نام دارد کم‌کم خارج می‌شود و چون ماده

آن در زمستان زیادتر است آب این چشمه‌ها نیز زیاد می‌گردد و اگر مجرای عیون پاک باشد آب آن گوارا خواهد بود وگرنه باصناف خصوصیاتی که در ممرو مجرای این چشمه‌ها است آب آن متکیف می‌شود هرچند که بر ما آن خصوصیتها پوشیده و پنهان باشد.

سبب فوران چشمه‌ها و رفتن آب به بالا

اما فوران چشمه‌ها و صعود آب بسمت بالا علتش این است که خزانه آن از خود چشمه‌ها بالاتر جای دارد مانند فوارات معمولی وگرنه آب هرگز بسوی بالا جز اینکه منبع آن بالاتر باشد، نخواهد رفت.

بسیاری از مردم که چون علت امری طبیعی را ندانند بهمین اندازه کفایت می‌کنند که بگویند: اللّه اعلم[۲۰۶]، مطلبی را که ما گفته‌ایم انکار کرده‌اند و یکی از آنان با من بمنازعه پرداخت و می‌گفت که من خود دیدم که آب نهرها بسوی بالا میرفت و از منبع خود دور می‌شد.

سبب اینکه چنین سخنی را بزبان آورده‌اند این است که از علوم طبیعی بی- خبرند و میان بالا و پایین فرق نمی‌گذارند مثلا ایشان در میان کوهها رودخانه و نهر دیده‌اند که مثلا باندازه پنجاه و یا صد ذراع بسمت جنوب میرفت و چون زراعتگران جدولی از آن نهرها جدا کنند کم‌کم از اصل رودخانه و نهر این جدول انحراف می‌یابد تا آنکه بالاخره مقدار زیاد بر نهری که از آن جدا شده برتری می‌یابد و چون اشخاص کم بصیرت تصور می‌کنند که مجرای آب در سطح بطور مستقیم میرود و یا کمی مایل می‌شود، چنان تخیل می‌کنند که جدول بسوی بالا میرود و این شک را نمی‌شود برطرف ساخت مگر آنکه ابتداء از آلاتی که زمین‌ها را با آن وزن می‌کنند و مساوی می‌نمایند شخصی اطلاع یابد و چون با آلات مذکور

همین زمینهایی را که آبهای مذکور در آن جریان دارد وزن کنند و بسنجند خواهند فهمید که حقیقت امر غیر از آن است که گفته‌اند[۲۰۷].

چاره دیگر برای رفع این شک آن است که این دسته بروند علوم طبیعی بخوانند و بدانند که آب بمرکز و یا قریب بمرکز متمایل است و البته ممکن است که بقلل جبال هم آب برود ولی بشرط اینکه قله کوه از منبع و مخزن آب پایین‌تر باشد و هوا را که چون آب مکانی را تهی کند جایگزین آن می‌شود بیاری خلاء که باید بطور قسری و صناعی انجام یابد بیرون کرد تا آنکه آب بفعل طبیعی خود که جریان باشد توانا گردد و در نهرهایی که جبال فاصله میان آن شده و بریدن کوه مقدور نیست عمل نامبرده را انجام می‌دهند.

---

[۲۰۶] (۱)- جاحظ در کتاب حیوان نقل می‌کند که در حضور عمر از مردی سئوالی شد چون پاسخ آنرا نمی‌دانست گفت اللّه اعلم عمر گفت ما بسیار رسوا و بی‌آبرو شده‌ایم اگر ندانیم خدا از ما داناتر است و هر وقت از شما سئوال شد و پاسخ آنرا ندانستید صریح بگویید نمی‌دانم و مقصود این است که از اقرار بجهل این جمع عار و ننگ دارند.

[۲۰۷] (۱)- مقصود از وزن زمین آنست که با آلت مخصوص که برای اینکار پستی و بلندی زمینی را که میخواهند از آنجا قنات بکنند بدست آورند و چنانکه مساوی با زمینی که می‌خواهند آب قنات در آن مصرف شود گردد و یا بلندتر باشد آب قنات باین زمین سوار میگردد و اگر گودتر باشد آب نخواهد بر زمین سوار شد.(به باب هفتم خلاصة الحساب رجوع شود)

آلتی را که زانو (سارقة الماء) نامند مثال برای اینمطلب است که چون آنرا پر از آب کنیم و دو سر آنرا در دو ظرف که مسطح آب این دو یکی باشد بگذاریم آبی که در درون این آلت است می‌ایستد و اگر زمان زیادی هم بگذرد بهیچ‌یک از دو ظرف نمی‌ریزد چه، اولیتی در بین نیست و نیز نمی‌شود که یکمرتبه این آب بدو ظرف بریزد زیرا از آب تهی خواهد ماند و خلاء یا آنکه ابدا وجود ندارد چنانکه برخی از فلاسفه بر این عقیده‌اند و یا اینکه امری است موجود و باعث نگهداشتن اجسام میشود و اگر خلاء ممتنع باشد وجود نخواهد یافت و اگر هم بنابر رأی دیگر اجسام را نگاه دارد البته آبرا نیز نگه خواهد داشت و نخواهد گذاشت که سیلان یابد مگر پس از آنکه جسم دیگری جای آن بنشیند و مکان آبرا متصرف شود چون زانوی آبرا در ظرفی و مکان دیگر که پایین‌تر باشد بگذاریم آب بظرف می‌ریزد زیرا بمرکز خود نزدیکتر شده و از آنجایی که اجزای آب یکدیگر را

آثار الباقیه / ترجمه، متن ج۱، ص: ۴۰۹

جذب می‌کند سیلان اتصال می‌یابد تا آنکه آب ظرف دیگر تمام شود و یا با آبی که از میانه زانویی بآن می‌ریزد سطحش موازی گردد و در این حال باز مسئله بحالت اولی خود بازگشت خواهد کرد و در کوهها که شتر گلو احداث میکنند باین طریق عمل شده.

آری ممکن است که آب از چاهها در فواره صعود کند ولی پس از آنکه در چاه آبهای قابل فوران جمع شده باشد چه، برخی از چاهها اینطور است که آب از اطراف آن بتوسط ترشح جمع می‌شود و مأخذش از آبهای نزدیک بآن است و سطوح زمین‌هایی که آب از آنجا در درون چاه جمع شده با آب داخل چاه که ماده آن محسوب می‌گردد یکی است، و برخی از چاهها آب آن در گودی فوران می‌یابد و این قبیل آبها را می‌توان بر روی زمین فوران داد که بر سطح ارض جاری شود و این امر بیشتر در زمینهای نزدیک بکوه که دریاچه و رودخانه ژرف و عمیق واسطه نباشد اتفاق می‌افتد و چون مأخذ آب از خزانه‌ای که از سطح زمین بالاتر است باشد آب را اگر محصور کنند فوران خواهد یافت و اگر خزانه آن پایین‌تر باشد نمی‌شود آبرا فوران و یا جریان داد و گاه اتفاق می‌افتد که خزانه آب در منبعی است که هزاران ذرع بالاتر از آنجایی است که می‌خواهیم آبرا جریان دهیم و این قبیل آبها امکان دارد که در رؤس قلعه‌ها و مناره‌ها صعود کند.

شنیده‌ام در یمن وقتی که زمینی را بکنند و بسنگی برسند که در زیر آن آب باشد با نوک کلنگ بروی سنگ می‌زنند و از صدایی که از سنگ برمیخیزد مقدار آب را می‌دانند که چه اندازه زیر سنگ جمع شده سپس یک سوراخ کوچکی در این سنگ احداث می‌کنند و اگر از کثرت آب نترسند بهرجایی که برای فواره بخواهند آنرا می‌برند و اگر دیدند که آب زیاد است فی الفور با گچ سوراخ را می‌گیرند و می‌ترسند که مبادا از آن سوراخ سیلی مانند سیل عرم بوجود آید[۲۰۸].

آثار الباقیه / ترجمه، متن ج۱، ص: ۴۱۰

اما آبی که میان ابر شهر و طوس در سر کوه است آن دریاچه‌ای می‌باشد که دور آن یک فرسخ می‌شود و سبزرود موسوم است و البته بدیهی است که ماده این آب یا از خزانه‌ای بالاتر از آن است هرچند که بسیار دور باشد و

---

[۲۰۸] (۱)- سیل عرم با فتح عین و کسر راء باغ ارم را از میان برد(و ارسلنا علیهم سیل- العرم).

باندازه‌ای که آفتاب آب این دریاچه را تبخیر کند از آن ماده استمداد بآن میرسد و بدین جهت است که در یک حال راکد می‌ماند.

یا اینکه سبب این است که از یک خزانه موازی با آن این آب جمع شده و باین جهت است که آب زیاد نمی‌شود و یا سببی مانند سببی که در آب دحج؟ و چراغی که از خود ماده می‌گیرد موجود است و طریقه این صنعت آن است که کوزه آب و یا ظرف روغن سوختنی را میگیرند و در چندین جای از لب این ظروف سوراخ کوچک میکنند و در نزدیکی دهان این ظرف سوراخی احداث میکنند باندازه‌ای که بخواهند آب در ظرف و یا روغن در چراغ بماند سپس آنرا پر از آب و روغن میکنند و ظرف آبرا در طشت و روغن‌دان را در چراغ برمیگردانند و آب و روغن از این سوراخ‌های ریز خارج میشود تا آنکه آن یک سوراخ نزدیکی دهان ظرف را فراگیرد و بعدا این آب بخار میشود و یا روغن میسوزد و چون تمام شد و سوراخ از زیر آب و یا روغن بیرون آمد باز مجددا آب و روغن بیرون خواهد آمد تا آنکه ظرف و طشت پر شود و این عمل همینطور تکرار مییابد.

مانند این دریاچه که گفته شد در بلاد کیماک چشمه‌ای گواراست که منکور نام دارد این چشمه باندازه یک سپر بزرگ است که سطح آب آن با اطراف آن مساوی است و اگر یک سپاه از آن چشمه آب بخورند آبش کم نمی‌شود.

در نزد این چشمه اثر پای انسانی است که جای انگشتان و زانوی او بحالت سجود آنجا باقی است و نیز جای پای طفلی و اثر سمهای درازگوشی در آنجاست و چون ترکهای غزی این قدمگاه‌ها را ببینند سجده میکنند.

دریاچه‌ای که در جبال بامیان است و در قله کوه واقع شده باندازه یک میل در میل است و از این دریاچه که در قله کوه است آب قریه‌ای که در زیر آن است از آنجاست

که از یک سوراخ کوچک که بدریاچه کرده‌اند آنچه آب که مورد حاجت آنها باشد بیرون می‌آید و ایشان را ممکن نمیشود که این سوراخ را گشاد کنند و اگر سوراخ را بزرگتر کنند از کثرت آب میترسند.

گاه اتفاق می‌افتد که آب در زمین نرمی فوران یافته و یک خزانه مرتفعی تشکیل داده ولی در جلو این خزانه مانعی موجود است که نمی‌گذارد آب بیرون آید و چون این عایق و مانع را برطرف کنند آب فوران می‌یابد مانند قریه‌ای که میان بخارا و قریه نو میباشد چنانکه جیهانی در کتاب مسالک و ممالک خود گفته، و در این قریه تلی است که جویندگان گنج و دفینه چون این تل را بشکافند آبهای زیادی بیرون می‌آید که نمی‌توانند آنرا بجای خود برگردانند و پیوسته جریان می‌یابد.

اگر کسی بخواهد تعجب کند باید از موضعی که فیلان نام دارد و نزدیکی مهرگان می‌باشد در شگفت گردد که مانند صفه‌ای است که در کوه کنده شده و همواره از سقف آن آب ترشح میکند و چون هوا سرد شود آب همینطور که از سقف می‌آید یخ می‌بندد و برای خود طولی احداث میکند و من از اهل مهرگان شنیدم که چون با کلنگ بر این سقف بزنند جای نیش کلنگ از آن خشک می‌شود و آب زیاد نمی‌گردد و حال آنکه قیاس اقتضا میکند که اگر زیاد نشود آب بحال خود باقی بماند.

اعجب از اینها که گفته شد حکایتی است که جیهانی در کتاب مسالک و ممالک نقل کرده است که در جامع قیروان دو اسطوانه نصب کرده‌اند که معلوم نیست جنس آندو چیست و بعقیده جیهانی هر روز جمعه پیش از طلوع آفتاب آب پس میدهند و تعجب در این است که بطور حتم باید در روز جمعه باشد چه، اگر جیهانی میگفت یکروز نامعلوم ممکن می‌شد که بنزدیکی ماه از جایگاه مخصوصی از کره خورشید حمل کنیم ولی برای روز جمعه نمی‌شود علتی دانست و حکایت کرده‌اند که پادشاه روم مال زیادی فرستاد و گفت اگر مسلمانان باین مال منتفع شوند بهتر است

که تا دو سنگ در مسجد ایشان باشد و مردم قیروان از فروش آنها سر باز زدند و گفتند ما این دو سنگ را از خانه خدا بخانه شیطان نمی‌فرستیم.

حکایت استوانه متحرکی که در قیروان است از حکایت فوق شگفت‌آورتر است که بیک طرف حرکت میکند و چیزی زیر آن میگذارند و چون باز بحالت پیشین خود برگشت ممکن نمی‌شود که آنرا بیرون آورد و اگر آن چیز شیشه باشد صدای شکستن آن بگوش میرسد و شکی نیست که این استوانه امری صنعتی است و جایگاه آن دلیل بر این است.[۲۰۹]

اکنون بمطلب خود بازگردیم و گوییم:

در روز بیست و نهم این ماه بنابر رأی قاسر باد سردی است و نزد قبطیان باران و باد و رطوبت در هواست و در روز سی‌ام نزد قبط نوء است و بعقیده قاللبس و اوقطیمن باد و رطوبت و نم و شبنم پیدا میشود.

ایار[۲۱۰]

ایار- در روز اول آن نزد قبطیان باران است و در روز دوم چیزی ذکر نکرده‌اند و در سوم بعقیده قبطیان باد و رعد و رطوبت و شبنم است و در چهارم نزد اوذکسس باران است و نزد قبط باران تند است و در پنجم بعقیده ذوسیثاوس باران است و سنان میگوید که بسیاری از اوقات راست میآید و نویی قوی در این روز بوجود می‌آید و در ششم نزد قبطیان بادهایی است و نزد اوذکسس نوء و باران ریز است و در روز

هفتم بعقیده قبطیان بادهایی است و در بسیاری از اوقات راست میآید و در هشتم بعقیده اوذکسس و ذوسیثاوس بارانهایی است و نزد قبط باران است و در نهم بعقیده قبطیان باران است و در دهم نزد قاللبس و اوقطیمن نوء باران

---

[۲۰۹] (۱)- مناره جنبان اصفهان گویا از روی همین استوانه ساخته شده

[۲۱۰] (۲)- ایار بتشدید یاء میباشد و این ماه، ماه گل سرخ است از اینجاست که ابو العلا گفته:

s\i\ تشتاق ایار نفوس الوری\z و انما الشوق الی ورده\E\E\z

یعنی عشق و شوق ما بماه ایار برای گل آن است و ورد گل محمدی است که از آن گلاب می‌گیرند و اینکه سعدی گفته است:

s\i\ این هنوز اول آثار جهان افروز است\z باش تا خیمه زند دولت نیسان و ایار\E\E\z

ضرورت شعر تشدید ایار را از میان برده.

است و نزد قبطیان باران است و در یازدهم نزد ذوسیثاوس نوء است و سنان گواهی می‌دهد که در اغلب اوقات راست میآید و در دوازدهم بنابر رأی اوذکسس و مطروذورس و ابرخس نوء است و نزد قاسر باران و نزد قبطیان دبور است و گفته‌اند که در این روز از سرما زدن میوه‌ها باید ایر بود ولی این مطلب بطور مطلق صحیح نیست و ببرخی از مواضع اختصاص دارد و در سیزدهم بنابرأی اوذکسس باران است و نزد قبطیان باد شمال و تگرگ است و در چهاردهم نزد قاللبس و اوقطیمن و قبط نوء است و در پانزدهم نزد قاسر باران است و در شانزدهم نزد قاسر نوء است و میگویند اولین باد سام در این روز شروع بوزیدن می‌کند و در هفدهم باد جنوب و یا باد صبا است و نزد ابرخس و قبط باران است و در هیجدهم نزد اوذکسس نوء است و نزد قبط باران و رعد است و در نوزدهم نزد ابرخس و قبط نوء و بارانهای ریز است و در بیستم چیزی ذکر نکرده‌اند و در بیست و یکم نزد قاسر نوء است و نزد ذوسیثاوس باد جنوب است و نزد قبطیان باد دبور است و در بیست و دوم و بیست و سوم چیزی ذکر نکرده‌اند و در بیست و چهارم نزد قاللبس و اوقطیمن و فیلفس نوء است و نزد قبطیان بادهایی است و در بیست و پنجم نزد اوقطیمن و فلیفس و ابرخس نوء است و در بیست و ششم بعقیده قاللبس و اوقطیمن نوء وقوع خواهد یافت و بعقیده قبطیان باد شمال سردی وزیدن خواهد گرفت و در بیست و هفتم بعقیده قاللبس و اوقطیمن رطوبت و شبنم حادث میگردد و نزد قبطیان در این روز نوء است و در بیست و هشتم نزد مطروذورس و قبط باران است و در بیست و نهم نزد ابرخس باد جنوب و باد دبور است و در سی‌ام این ماه نزد قاسر باد جنوب است و در سی و یکم

چیزی ذکر نکرده‌اند.

حزیران

حزیران- در روز اول این ماه بنابر رأی اوذکسس و ذوسیثاوس شبنم و رطوبتی حادث می‌گردد و نزد قبطیان در این روز باد دبور است و در روز دوم نیز بعقیده ایشان همین باد وزیدن خواهد گرفت و در روز سوم بنابر رأی قبط رعد و باد وقوع خواهد یافت و در روز چهارم بنابر رأی قاسر باران است و در روز پنجم نزد قبطیان بارانهای خیلی ریزی است و سنان میگوید در بیشتر اوقات این مطلب راست میآید و در روز ششم و هفتم و هشتم چیزی از علمای فن نقل نکرده‌اند و در روز نهم بنابر رأی قبطیان باد دبور است و رعد و در روز دهم و یازدهم و دوازدهم چیزی ذکر نشده و فقط در روز یازدهم نوروز خلیفه است که در بغداد مردم بیکدیگر آب و خاک می‌پاشند و بازیهای دیگری در آنجا معمول است که بجهت اشتهار آن صرف‌نظر گردید و در دوازدهم سنان بن ثابت میگوید بیشتر اوقات تغییری در آن یافت میشود و در روز سیزدهم بعقیده قبطیان باد دبور است و بارانهای ریز و در روز چهاردهم چیزی ذکر نکرده‌اند و در روز پانزدهم بعقیده مردم مصر بارانهای تندی خواهد آمد و در روز شانزدهم چیزی ذکر نشده و گویند که در این روز همه آبها بزمین فرو میرود و رود نیل مد و کشش می‌یابد و علت این امور همانست که در پیش گفتیم که منابع این آبها باهم اختلاف دارد باضافه دیگر اسباب و علل طبیعی و در حزیران در سال بسیط در این روز و در هفدهم حزیران در سالهای غیر بسیط امتلاء اکبر است که عرب و عجم آنرا بزرگ میشمارند و نام او میرین است و معنای این واژه امتلاء و پری آفتاب است که انقلاب صیفی باشد و در این هنگام نور بر ظلمت غلبه می‌یابد و چیره

میشود و فروغ آفتاب چنانکه محمد بن مطیار گفته است بچاهها می‌افتد و این مطلب جز در بلادی که عرض آن مانند میل کلی باشد و شمس مسامت آن گردد وقوع نخواهد یافت.

آثار الباقیه / ترجمه، متن ج۱، ص: ۴۱۵

طایفه حیوانیه[۲۱۱] بر این عقیده‌اند که آفتاب در وسط سماء تنفس می‌یابد و بدین سبب ارواح یکدیگر را در حر کلی میشناسند[۲۱۲] و در این روز بنظر کردن بقبطیان تیمن می‌جویند و نیز انار را ناشتا میخورند و از بقراط نقل کرده‌اند که هرکس در این روز ناشتا یک انار بخورد کیان هستی او روشن خواهد شد و تا چهل روز کیموس او صفا خواهد یافت و از حنه هندی نقل کرده‌اند که بخسرو پرویز گفت خوابیدن در سایه درخت انار شخص را از مرضهای سخت شفا خواهد بخشید و از شر جنیان مصون خواهد ماند و علم سحر و عیافت اینطور اقتضا میکند که در بامداد این روز شخص از خواب بپهلوی چپ برخیزد و پیش از آنکه سخن گوید قدری زعفران بخور کند و در روز هفدهم این ماه بعقیده ذوسیثاوس نوء است و در نزد قبطیان گرمایی حدوث خواهد یافت و در هیجدهم بعقیده قبطیان باد دبور است و گرما و در نوزدهم نزد قبطیان باران است و در بیستم نزد قبطیان باد دبور و باران و رعد است و در بیست و یکم چیزی ذکر نکرده‌اند و در بیست و دوم بعقیده ذیموقریطس نوء است و در بیست و سوم بعقیده ابرخس باد جنوب و یا دبور خواهد وزید و در بیست و چهارم چیزی ذکر نکرده‌اند و گفته‌اند که بادهای مسموم در این روز وزش میگیرد و پنجاه و یک روز این وزش طول می‌یابد و نیز نهر جیحون مد می‌یابد و گاهی اتفاق می‌افتد که بدیگر رودخانه‌ها و ساکنین کنار آن زیان میرساند و در بیست و پنجم بعقیده قبطیان باد دبور است و گرما در بیست و ششم نزد ذیموقریطس و قبطیان باد دبور است و در بیست و هفتم چیزی ذکر نکرده‌اند و در بیست و هشتم نزد اوذکسس نوء وقوع خواهد یافت و نزد ذیموقریطس باد دبور و جنوب و باران است سپس باد شمال هفت روز وزیدن خواهد یافت و در بیست و نهم چیزی ذکر نکرده‌اند و گفته شده که اصحاب تجارب در این روز شبنمها را ملاحظه میکنند و اگر دیدند که شبنم زیادی است چنین حدس میزنند که رود نیل

آثار الباقیه / ترجمه، متن ج۱، ص: ۴۱۶

مد خواهد یافت و اگر کم بود نخواهد مد یافت و خشک‌سالی خواهد شد و در روز سی‌ام نزد قبطیان بادهایی است و هوا صاف نخواهد بود و در سی و یکم چیزی ذکر نکرده‌اند.

تمّوز[۲۱۳]

---

[۲۱۱] (۱)- ظاهرا حرانیه است و حیوانیه شنیده نشده

[۲۱۲] (۲)- گویا مقصود از حرکلی همان دوزخ ما مسلمانان باشد

[۲۱۳] (۱)- تموز نیز با تشدید میم است و اینکه سعدی گفته:

\s\í عمر برفست و آفتاب تموز\z اندکی ماند و خواجه غره هنوز\E\E\z

ضرورت شعر تشدید را از بین برده.

تموز- علمای مذکور در روز اول و دوم آن چیزی ذکر نکرده‌اند و در سوم نزد قاسر و قبطیان باد جنوب و گرما میباشد و در چهارم بعقیده قبطیان باد خواهد آمد و بسا اتفاق می‌افتد که در کشور مصر باران نیز می‌آید و در پنجم نزد قاللبس و مطروذورس و ابرخس باد جنوب است و نزد قبطیان باد دبور و رعد است و در ششم نزد قاللبس و مطروذورس باد جنوب است و نزد قبطیان باد دبور و رعد است و در هفتم نزد بطلمیوس نوء است و سنان میگوید که بسیاری از اوقات در این روز هوا تغییر می‌یابد و در هشتم چنانکه ماطن در شهر خود مشاهده کرده شبنم و رطوبتی در هوا وقوع می‌یابد و در نهم نزد اوقطیمن و فیلفس شبنم است و نزد قبطیان باد دبور است و بادهایی نزدیک بآن و درهم نزد قبطیان هوای بدی است و در بصری بازاری بپا میشود که بیست و پنج روز طول میکشد و این بازار در روزگار بنی امیه از سی تا چهل روز بطول می‌انجامید و در یازدهم از علمای فن چیزی ذکر نکرده‌اند و در دوازدهم نزد مطروذورس باد دبور است و نزد قبطیان بادهایی وزیدن خواهد گرفت و در سیزدهم بعقیده ابرخس بادهایی است که با یکدیگر ممتزج نیست و سنان بن ثابت میگوید که در بیشتر اوقات هوا در این روز تغییر می‌یابد و در چهاردهم نزد قاسر باد سختی است و باد شمال بعقیده ابرخس وزیدن خواهد گرفت و نزد قبطیان گرماست و در بیست و پنجم از علمای فن چیزی ذکر نکرده‌اند و در شانزدهم بعقیده بطلمیوس در شهرهای بارانی باران میآید و نزد ذیمقریطس باران و گرده

بادهایی وقوع می‌یابد و نزد قبطیان باد سختی است و در روز هفدهم بعقیده ذوسیثاوس شبنم و گرماست و در هیجدهم بادهای سالیانه بوزیدن شروع میکند و این مطلب بنابر رأی ابرخس بود.

ایام باحور و شرح آن

باجماع مطلعین از دریا و زارعان و دیگر اهل تجارب اول ایام باحور است و هفت روز این ایام بطول میانجامد و آخرین روز آن بیست و چهارم این ماه است و از هریک از روزهای باحور بر ماههای پاییز و زمستان و پاره‌ای از ماههای بهار استدلال میکنند که چه تغییری در آن بوقوع خواهد پیوست و بیشتر ظهور آن در شبانگاهها و بامدادان خواهد بود و گمان کرده‌اند که ایام باحور برای سال مانند ایام بحران است در امراض حاده و همینطور که در ایام بحران مرض دلایل آن از بشارت و انذار از عواقب مرض دانسته میشود ایام باحور نیز چنین است و نام باحور و بحران در لغت یونانی و سریانی از حکم حکام مشتق است و برخی گفته‌اند که بحران واژه ایست تازی و از بحر اشتقاق یافته زیرا بحران مریض بهیجانی که در دریا یافت میشود و مد و جزر نام دارد مانند است و این اشتقاق بسیار نزدیک بنظر میرسد چه علت و سبب در هر دو: بحران مرض، جزر و مد، حرکات قمر و ادوار و تشکلاتی است که ماه پیدا میکند اعم از اینکه در دوره کل باشد، چنانکه آغاز مد هنگامی است که ماه بشرق و غرب از افق برسد و آغاز جزر وقتی است که ماه بدایره نصف النهار و یا نصف اللیل برسد، و یا در غیر دور کلی و این شق نیز اعم از این است که از یک نقطه که ماه حرکت کرده بهمان نقطه برسد و یا از نقطه‌ای که از آفتاب جدا شده بهمان نقطه برسد و باید دانست که مد در نیمه اول ماه قمری قوی‌تر و نیرومندتر از نیمه ثانی است و آفتاب را نیز در این کار تأثیری است.

شگفت آنست که از دریای مغرب نقل کرده‌اند که در ناحیه اندلس در هر غروب آفتابی مد می‌یابد و در مدت یکساعت تقریب پنج فرسنگ الی شش فرسنگ کم میشود سپس شروع بجزر میکند و هیچگاه از این وقت دیر نمیشود.

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۴۱۸

جمعی گفته‌اند اگر در موقع عشاء[۲۱۴] روز هیجدهم در آفاق ابر باشد در آغاز تشرین اول باران و تگرگ خواهد آمد و اگر نیمه شب ابر باشد باران و تگرگ در نیمه ماه خواهد آمد و اگر موقع صبح ابر باشد در آخر ماه امور مذکور وقوع خواهد یافت و همین علامات که در شب گفته شد در روز نیز چنین است و تنها فرقی که هست این است که شب هنگام تغییر هوا بجهت ابر ظاهرتر و پیداتر از روز است.

چنانکه در آغاز کتاب گفتیم روز بر شب مقدم است و بدین جهت در اینجا شب را پس از روز بشمار آورده‌اند و آنانکه شب را بر روز مقدم میدارند گمان کرده‌اند که مقصود از شب هیجدهم شب نوزدهم است و بر روی همین گمان اول بواحیر را از روز نوزدهم محسوب داشته‌اند و آخر آنرا روز بیست و پنجم و روز اول از ایام هفتگانه بواحیر دلیل بر تشرین اول است و روز دوم دلیل بر دوم و روز سوم دلیل بر کانون اول است و بهمین طریق تا آنکه روز هفتم دلیل بر نیسان باشد.

اصحاب تجارب برای از پیش دانستن حالات سال گفته‌اند که اگر بر لوحی اقسام زراعتها را بکارند که تا شب بیست و پنجم تموز شود که آخرین شب این کار است سپس لوح را در زیر آسمان بگذارند بطوریکه هیچ مانعی از طلوع و غروب ستارگان برآمد نباشد هر زراعتی که در آن سال خوب خواهد شد زرد میگردد و هر زراعتی که برکت و فراوانی نخواهد یافت سبز باقی میماند و مصریان نیز عمل مذکور را انجام میدادند.

اصحاب تجارب برای اینکه از پیش بحالات سال آگهی یابند حیله‌های بسیاری بکار برده‌اند بحدی که اعمال ایشان داخل در حدود افسون و عزائم گشته است و برخی از ایشان چنین گمان کرده‌اند که چون دوازده برگ زیتون را شخص

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۴۱۹

بگیرد و بر هریک برگ نام ماهی از ماههای سریانی را بنویسد سپس آنها را در این شب بجای نمناکی بگذارد سحرگاهان هریک از این برگها که خشک شده باشد دلیل بر این است که در آن ماه باران نخواهد آمد و برخی دیگر از اهل تجارب گمان کرده‌اند که برای دانستن کم‌وبیش باران باید بمحلی صاف رفت که در اطراف آن مانعی از باد و بارانهای ریز و شبنم نباشد و باندازه دو ذراع پارچه کتان را بگیرند و بکشند و وزن آنرا بخاطر بسپارند سپس این پارچه را بر آن مکان بگسترانند و از آغاز شب تا ساعت چهارم آن بهمین حال آن کتان باقی بماند و بار دیگر پارچه را

---

[۲۱۴] (۱)- باندازه چهار رکعت که از موقع مغرب بگذرد عشاء میگردد و بعقیده شیعه هنگام فضیلت نماز عشاء است.

در ترازو وزن کنند و بهر اندازه که سنگین شده باشد مطابق عدد هر مثقال از وزن زیادتی یک روز از ماه باران می‌آید.

ایام باحور بطلوع کلب الجبار که شعرای یمانی عبور باشد علامت گذاشته شده و بقراط در کتاب فصول از تناول ادویه حاره و فصد در موقع طلوع این دو ستاره در زمان خود از بیست روز پیش از طلوع تا بیست روز پس از طلوع نهی کرده است و در این مدت زمان شدت گرماست که بآخرین حد خود میرسد و تابستان فی نفسه اسباب حرارت است که رطوبت را بدل به بخار میکند و بقراط در کم بودن حرارت فصد را منع نکرده و چون پاییز آمد و هوا را سردتر و خشک‌تر کرد شخص از خاموش شدن حرارت غریزی ایمن نخواهد ماند.

جمعی از آنان که از علوم طبیعی واقف نیستند چنین گمان کرده‌اند که تأثیر مذکور منسوب بجرم این کوکب و طلوع آن است حتی اینکه با طلوع حرکت آن ستاره این امر نیز انتقال می‌یابد.

گفته‌اند این ستاره برای عظمتی که دارد هوا را گرم میکند بقسمی که محتاج و نیازمند میشویم که جایگاه آنرا بشناسیم و هنگام طلوع آن را بدانیم.

چنانکه ابو نواس گفته:

مضی ایلول و ارتفع الحرور　　　و اخبت نارها الشعری العبور[۲۱۵]

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۴۲۰

علی بن علی کاتب نصرانی بر این گمان بوده که بدین سبب اول ایام باحور بیست و دوم تموز شد که بانتقال شعرای عبور انتقال یافته و این ستاره در طول سال در مداری که موازی با معدل النهار[۲۱۶] است دور میزند و مقصود بقراط از این وقت منتهای گرمای تابستان و اشتداد حرارت بود که چون آفتاب بسمت الراس ما نزدیک میشود و در فلک خارج مرکز از اوج خود شروع بحضیض میکند حرارت هوا از قرب خورشید اشتداد می‌یابد و این امر در زمان بقراط با

---

[۲۱۵] (۱)-
s\i\ فقوما و الحقا خمرا بماء\z فان نتاج بینهما السرور\E\E\z
دو شعری در آسمان داریم شعرای عبور و غمیصاء و عرب این دو را شعریان گویند و شعری پس از خورشید درخشانترین ستاره آسمانست و عرب جاهلیت آنرا می‌پرستید از این رهگذر قرآن می‌گوید که خدا خدای شعری است(و انه هو رب الشعری)

[۲۱۶] (۱)- تمام ثوابت در مدارات موازی با معدل دور میزنند و عرض آنان ثابت است و مقداری حرکت طولی دارند که این حرکت علی التوالی است و در ارصاد اسلامی بطور مختلف یافت شده و علمای اروپا مقدار واقعی آنرا بدست آورده‌اند و بر اهل نجوم پوشیده نیست.

طلوع شعری موافق بوده و بقراط بگمان اینکه حقیقت حال بر کسی از اهل علم پوشیده نخواهد ماند بطور اطلاق از فصد و شراب دوای حال منع کرده.

سنان در کتاب انواء می‌گوید که برای برزیگران هفت روز از اول تموز بمنزله ایام باحور است که بر احوال هریک از ماههای زمستان از این هفت روز استدلال میکنند و نام این هفت روز بواحیر الرعاة است و در این هفت روز احوال هوا با روزهای پیشتر و بعد از آن مباین است و هوا از ابر در این چند روز بطور کلی یا جزئی خالی نخواهد ماند و در روز نوزدهم نزد قبطیان باران و گرماست و سگهای دریایی در این روز خیلی قوی میشوند و زیان بسیار میرسانند و در بیستم نزد قبطیان باد دبور و یا بادهای مشابه آن وزیدن خواهد گرفت و اصحاب تجارب گفته‌اند که چشم درد در این روز زیاد است و در بیست و یکم نزد اوقطیمن بادهای سالیانه خواهد وزید و نزد قاللبس و اوقطیمن و مطروذورس آغاز گرماست.

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۴۲۱

در بیست و سوم در دریا هوای سردی است و نزد فیلفس و مطروذورس بادهایی خواهد آمد و بعقیده قبطیان بادهای سالیانه شروع بوزیدن خواهد کرد و ابو جعفر منصور در این روز بود که بساختن مدینة السلام آغاز کرد و این همانست که در جانب غربی از دجله بغداد واقع شده و مدینة المنصور نام دارد و این قضیه در سال ۱۰۷۴ اسکندری بوده و اصحاب احکام نجوم بشناسایی این وقت و تاریخ آن برای معرفت تحویلات و ادوار و تسییر زمانها از این سال نیازمندند که برای صاحبان آنها حکم نجومی استخراج کنند و نوبخت این وقت را اختیار کرده بود و هیئت فلک و مواقع ستارگان در فلک موافق این شکل بود که مشاهده میکنید در بیست و چهارم این ماه نزد فیلفس و مطروذورس بادهایی خواهد وزید و نزد اوذکسس بادهای سالیانه وزیدن خواهد گرفت و در بیست و پنجم بعقیده اوذکسس و قاسر باد جنوب است و نزد قبط باد دبور یا جنوب است و در این روز از جماع و کارهای پرزحمت نهی کرده‌اند و رود جیحون در این روز مد می‌یابد و در بیست و ششم نزد فیلفس و ماطن و مطروذورس و ذیموقریطس و ابرخس باد جنوب و گرماست و در بیست و هفتم بعقیده اوقطیمن و ذوسیثاوس شبنم و رطوبتی احداث می‌گردد و نیز هوایی است که باعث اختناق می‌گردد و باید دانست که علت اختناق هوا یکی این است که آسمان از ابر مسدود گردد و هوا جریان نیابد هرچند ممکن است برخی از بلاد طبعا

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۴۲۲

اینطور باشد بدون سبب مذکور چنانکه جیهانی حکایت می‌کند که در پشت پلی که چینیان قدیم در زمانهای خیلی دور از سر کوهی بکوهی دیگر احداث کرده بودند و این پل در راهی که از ختن بسوی دار السلطنه پادشاه و خاقان چین میرود، واقع است این هوای مختنق موجود است و هرکس از پل تجاوز کند بهوایی داخل میشود که نفس را می‌گیرد و زبان را سنگین می‌کند و بسیار اتفاق افتاده که جمعی از راهروان آنجا بدین علت جان سپرده‌اند و مردم تبت ماوراء این پل را کوه زهر نامیده‌اند. در بیست و هشتم چیزی ذکر نکرده‌اند و در بیست و نهم این ماه بادهای سالیانه بعقیده ذوسیثاوس شروع بوزیدن می‌کند و نزد قبطیان در این روز گرمای بسیاری است و در این روز بازار

بصری یکماه برپا میگردد و در سلمیه[۲۱۷] بازاری بطور دو هفته برپا میگردد و در روز سی‌ام بادهای سالیانه بعقیده اوذکسس وزیدن می‌گیرد و نزد قبطیان باد دبور و گرماست و در سی و یکم نزد قاسر باد جنوب است.

آب

آب- روز اول این ماه نزد ابرخس گرماست و در دوم چیزی ذکر نکرده‌اند و در سوم بعقیده اودکسس و ذوسیثاوس گاهی شبنم وقوع می‌یابد و نزد قاسر در این روز نوء است و در چهارم نزد اوذکسس گرمای سختی است و در پنجم هوا گرم می‌شود و راکد می‌ماند بقسمی که باعث اختناق می‌گردد سپس بعقیده قبطیان و ذوسیثاوس بادهایی خواهد وزید و در اذرعات بازاری بمدت پانزده روز برپا می‌شود و در اردن و نواحی فلسطین نیز در این روز همینطور است و در ششم و هفتم چیزی ذکر نکرده‌اند و در هشتم هوا بعقیده قاللبس رکود می‌یابد و علت اختناق می‌گردد و نزد قبطیان باد و گرمای شدیدی وقوع خواهد یافت و سنان بن ثابت میگوید که بسیار روی میدهد که هوا در این روز تغییر می‌یابد و در نهم بعقید اوقطیمن و قاسر هوای گرم و راکدی است و نزد قبطیان باد جنوب و کدورت در هواست و در دهم نزد اوذکسس و

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۴۲۳

مطروذورس و ذوسیثاوس گرماست و هوای راکد و نزد ذیموقریطس نوء است و این روز جدا هوا گرم میشود و در یازدهم بادهای شمال بعقیده قاللبس و اوقطیمن و فیلفس از وزیدن آرام میگیرد و نزد اوذکسس بادهای بسیار سخت بطور حتم خواهد وزید و بعقیده ابرخس بادهای مختلفی با یکدیگر خواهد وزید و نزد قبطیان رعد است و سنان میگوید که هیچ نمی‌شود که این روز بدون تغییر بماند و برای من و دیگر مردمی که بتجربه حالات روزها پرداخته‌اند مانند این روز دیده نشده که هوا بطور حتم تغییر یابد و مبدل بهوایی خوش شود و نیز سنان میگوید که این روز اولین روزی است که هوای عراق رو بخوبی و خوشی می‌گذارد و گاه بطور وضوح این امر مشاهده می‌شود و گاهی بطور پنهانی و امکان ندارد که هیچکدام نباشد و نیز سنان می‌گوید که برخی از قدما این روز را ابتدای هوای پاییزی دانسته‌اند و برخی روز بعد را برای این کار معتبر دانسته‌اند و در روز دوازدهم نزد اوقطیمن و قبط گرماست و روز سیزدهم نزد قاسر نوئی است و هوا راکد خواهد ماند و سنان می‌گوید گاه می‌شود که هوا بطور اتفاق تغییر می‌یابد و در چهاردهم و پانزدهم چیزی ذکر نکرده‌اند و گفته‌اند که بادهای سموم در این روز از وزش آرام می‌گیرد و در نوزدهم نزد ذیموقریطس نوء است و باران و باد و نزد قبطیان باد دبور است و در بیستم نزد ذوسیثاوس نوء است و بعقیده قبطیان هوا گرم می‌شود و درهم گرفته میگردد و در بیست و یکم چیزی ذکر نکرده‌اند و در بیست و دوم بنابر رأی اوذکسس دبور و رعد است و نزد قاسر و قبط نوء است و هوای این روز بسیار بد خواهد بود و در بیست و سوم نزد قبطیان باد دبور است و در بیست و چهارم نزد اوذکسس و مطروذورس نوء است و گرما کمی رو بسستی میگذارد و این قضیه وقتی اتفاق می‌افتد که آفتاب از برج سنبله شش درجه قطع کرده باشد و در بیست و پنجم نزد

---

[۲۱۷] (۱)- ن به سلیمه

اوذکسس نوء است و نزد ابرخس باد جنوب است و نزد قبطیان گرماست و در بیست و ششم نزد ابرخس بادهایی است که دور میزند و میان این روز و اول ایام عجوز درست نصف سال است و در این روز برای اینکه گرما میخواهد

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۴۲۴

زایل شود هفت روز بشدت خود می‌افزاید چنانکه سرما نیز چنین است و آخر این هفت روز اول ایلول است که اعراب آنرا وقده سهیل نام گذاشته‌اند و این بادها برای طلوع جبهه وزیدن میگیرد و چون سهیل پیشتر از آن طلوع میکند از اینرو بنام سهیل نامیده شده و هوای این ایام از روزهای قبل و بعد گرم‌تر میشود سپس شبها خنک می‌گردد و این امر نزد عموم مردم معروف و مسلم است بقسمی که قابل تخطی نیست و محمد بن عبد الملک زیّات میگوید:

برد الماء و طال اللیل و التذ الشراب و مضی عنک حزیران و تمّوز و آب

در روز بیست و هفتم این ماه نزد فیلفس نوئی واقع میشود و در بیست و هشتم نزد قبط باد دبور است و در بیست و نهم رعد و بارانهایی وقوع خواهد یافت و بعقیده ابرخس و اوذکسس بادهای سالیانه ساکن خواهد گشت و در روز سی‌ام نزد ابرخس نوء است و در سی و یکم بعقیده بطلمیوس بادهای سالیانه ساکن میشود و بعقیده اوذکسس در این روز بادهایی است و نزد قاسر بادها و بارانهای و رعد است و نزد ابرخس باد صباست.

ایلول

ایلول- روز اول آن نوئی واقع می‌شود و بادهای سالیانه بعقیده قاللبس ساکن می‌گردد و در منبج بازاری بپا می‌شود و در دوم بعقیده مطروذورس هوا کدورت می‌یابد و قونون می‌گوید که وزش بادهای سالیانه در این روز بآخر می‌رسد و در سوم بعقیده اوذکسس باد و رعد است و هوا کدورت می‌یابد و بعقیده ابرخس شبنم و رطوبت در هوا احداث می‌شود و بعقیده قبط باران و رعد وقوع خواهد یافت و در این روز در امکنه سردسیر شروع بآتش افروختن می‌کنند و در چهارم هوا کدورت می‌یابد و بعقیده قاللبس و اوقطیمن و فیلفس و مطروذورس هوا اختلاف می‌یابد و بعقیده اوذکسس باران و رعد و بادهاست و در پنجم بادهای سالیانه بعقیده قاسر ساکن می‌شود و در دریا باران و هوا سردی است و برای قبطیان باد جنوب خواهد وزید و در این روز شیرازه گرما بطور کلی از هم گسیخته می‌شود و زمان حجامت

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۴۲۵

می‌گردد و تا چهل روز فصد و آشامیدن در آن جایز است و در ششم بعقیده قبط باد دبور است و در هفتم بعقیده فیلفس هوا مکدر می‌شود و نزد ذوسیثاوس نوء واقع می‌شود و در هشتم بعقیده قبطیان نوء و باد دبور است و در نهم چیزی ذکر نکرده‌اند و در روز دهم بعقیده ذوسیثاوس هوا ممتزج نیست و در یازدهم بادهای شمال بعقیده قاسر آرام می‌گیرد و در دوازدهم بعقیده اوذکسس باد جنوب است و در سیزدهم بعقیده قاللبس و قونون نوء است و در

چهاردهم بادهای شمال بعقیده اوذکسس آرام می‌یابد و بعقیده ذیموقریطس و مطروذورس نوء است و پس از این روز دیگر پرستو دیده نمی‌شود و در پانزدهم بعقیده ذوسیثاوس رطوبت و شبنم و نزد قبطیان نوء و بارانهایی است و شانزدهم در هوا کدورتی یافت می‌شود و بنابر رأی ابرخس در دریا باران می‌آید و چون سال بسیط باشد در این روز در سال غیر بسیط در روز هفدهم شبانه‌روز برای دومین بار متساوی می‌گردند که مطابق پاییز ایرانیان و بهار چینیان باشد و ما در گذشته محال بودن این قضیه را مبرهن نمودیم و گفته‌اند بادهایی که در این روز می‌وزد جانفزا و روحانی است و نگاه کردن بابری که در این روز ارتفاع یافته باعث لاغر گشتن جسد می‌گردد و روح را میکاهد و من گمان می‌کنم که مقصود از این عبارت ترساندن از سرما و گذشتن زمانهای خوش است.

علم عیافت[۲۱۸] و سحر اینطور اقتضا می‌کند که شخص بحالت سجود از خواب برخیزد و پیش از آنکه سخن گوید قدری طرفاء[۲۱۹] تدخین کند و گفته‌اند زنی که نازاد باشد چون در این روز به سها نظر کند سپس شوهر با او نزدیکی نماید آبستن خواهد شد و نیز گفته‌اند که در این روز آبهای دریاها گوارا می‌گردد و ما در پیش امتناع این قضیه را بیان نمودیم.

این استوای دوم که گفته شد در زیج سند و هند برای هنود عیدی بزرگ است و بمنزله مهرگان ایرانیان است و در این روز بیکدیگر گوهرهای گرانبها و اشیاء پرقیمت را هدیه میفرستند و در هیاکل و معابد خود تا نیمروز گرد می‌آیند سپس بعزم گردش و تفرج بیرون میروند و چون در مجالس خود جمع شدند برای

آثار الباقیه / ترجمه، متن ج۱، ص: ۴۲۶

زمان و خداوند تعالی خضوع و خشوع می‌کنند.

در روز هفدهم در دریا بارانهایی خواهد آمد و بعقیده مطروذورس در هوا کدورتی یافت می‌شود و در هیجدهم بعقیده قبط باد دبور است سپس باد صبا خواهد وزید در نوزدهم بعقیده اوذکسس رطوبت و شبنم حادث می‌گردد و بعقیده قبطیان باد دبور و باران خواهد آمد و ترشحی در هوا احداث می‌شود و در این روز آب از قسمتهای بالای درخت[۲۲۰] به رگهای آن میرود و در بیست و دوم چیزی ذکر نکرده‌اند و در بیست و سوم بعقیده اوذکسس باران است و بعقیده ابرخس باد دبور و یا جنوب است و در بیست و چهارم از علمای فن چیزی نقل نشده و بازار ثعالبه در این روز برپا می‌گردد و اصحاب تجارب می‌گویند باید ببادهای این روز نظر کرد هر بادی که تا شامگاه و یا تا نیمروز بوزد از دیگر بادها در ایام سال بیشتر خواهد وزید و این روز را انقلاب بادها نام گذارده‌اند و کلاغهای دو رنگ در اکثر بلدان در این روز می‌آیند و در بیست و پنجم بعقیده ابرخس و اوذکسس نوء است و مطابق گفته ابرخس باد دبور و یا جنوب است و هیچیک از قدما در روز سی‌ام حدوث امری را در هوا و در غیر آن ذکر نکرده‌اند.

---

[۲۱۸] (۱)- عیافت باکهانت از نظر معنی نزدیک است.

[۲۱۹] (۲)- طرفاء بوته گزاست و ثمره آن

[۲۲۰] (۱)- مقصود از بالای درخت ریشه درخت است چنانکه ابن سینا در روانشناسی شفا گوید:« مناسبتر آنست که فوق در نبات آنجا باشد که سر نبات است و سر نبات ریشه‌ی آن باشد که منشاء تولید نبات است» ص ۵۵ و ۵۶ ترجمه علم النفس شفا

این بود ایامی که در روم مستعمل است و آنچه را که سنان بن ثابت در کتاب انواء خود ذکر کرده بود ما بدون نقص کلیات آنرا در این دفتر ذکر کردیم و از این جهت آنرا به اسماء سریانی خواندیم که بدین نام مشهورتر است و بازگشت آن بیک چیز است و اکنون آنچه را که یهود در ماههای خود بکار می‌بندند بیان می‌کنیم.

فصل چهاردهم در ماههای یهود و کارهایی که باید در آن انجام یابد گفتگو می‌کند.

گوییم: از آنچه گذشت دانستیم که از چه راه ممکن است آغاز سال یهود را بدست آورد و کیفیات آنرا نیز فهمیدیم و از حساب و جداول و ترتیب ماههای ایشان و آغاز این ماهها و شماره روزهای آن فارغ شدیم اکنون باید که اعیاد و ایام یهود را نیز ذکر کنیم و چون این امور را بدانیم خواهیم دید که بچه سبب یهود روا نمیدانستند که روز اول سال چند روز معین باشد که گفته شد پس برای دانستن این مقصود بآغاز ماههای ایشان ابتدا می‌کنیم.

تشری

سی روز است و یک غره بیشتر ندارد چنانکه در پیش گفتیم ممکن نیست که اول این ماه روز یکشنبه و چهارشنبه و جمعه باشد و اگر ماهی چنین روی داد که آغاز ماه این چند روز اتفاق افتد باید آنرا اول ماه ندانست و روزی که پس از آن است اگر صلاحیت داشته باشد اول ماه بدانیم و یا آنکه باید روزی را که پیش از غره است در صورتی که روز بعدی بشرایطی که در جدول حدود که در پیش گفته شد مشروط نیست اول ماه دانست و یهود این کار را دحی گویند.

روز اول تشری عید آغاز سال است و در این روز یهود در بوقها و شاخها میدمند و نیز کار کردن در این روز را روا نمیدارند چنانکه در روزهای شنبه کار- کردن سزا نیست و یهود چنان گمان کرده‌اند که در این روز بود که ابراهیم پسر

خود اسحق را بقربانگاه برد و به قوچی فدیه داده شد و ذبیح نزد اهل کتاب اسحق است ولی در قرآن نصی صریح است که ذبیح اسمعیل می‌باشد و این نص در سوره صافات است و از پیغمبر روایت شده که فرمود من پسر دو ذبیح هستم یعنی عبد اللّه- بن عبد المطلب و اسمعیل و اگر بخواهیم این مسئله را زیادتر بسط دهیم بحث ما پراکنده می‌شود و اللّه اعلم.

روز سوم این ماه روزه کدلیا می‌باشد و او پسر احیقام بود که از جانب بخت- نصر بر بیت المقدس حکمران بود و در این روز چاهی را پر از آتش کردند و او را با هشتاد و دو نفر کشتند و در آن چاه افکندند پس از این جهت بنی اسرائیل غمگین شدند و روز پنجم روزه عقیباست و بدین سبب یهود این روز را روزه می‌دارند که عقیبا را مجبور کردند بت بپرستد و او زیر این‌بار نرفت پس او را در صندوقی نشانیدند تا از گرسنگی بمرد و در کنار او بیست نفر از اصحاب او محبوس بودند.

در هفتم روزه عذاب است و شرح این قصه آن است که چون داود بنی اسرائیل را بشمرد از شماره ایشان به عجب و غرور افتاد و بنی اسرائیل از کثرت عدد خود خیلی تبختر کردند پس خداوند بر ایشان غضب کرد و ناثان نبی را بنزد داود و طوایف بنی اسرائیل فرستاد و ایشان را بشمشیر و قحط و مرگ ناگهانی ترسانید و انذار این نبی تحقق یافت پس بنی اسرائیل ترسیدند و این روز را روزه داشتند.

بیان عقیده برخی از یهود در سبب گوساله‌پرستی آنان

در این روز بود که بنی اسرائیل برای اینکه گوساله پرستیده بودند برخی برخی را کشتند و بنی اسرائیل می‌گویند که هارون گوساله را ساخت و در تورات هم اینطور ذکر شده.

یعقوب بن موسی تفرشی[۲۲۱] یهودی در گرگان برای من حکایت کرد که چون موسی خواست با بنی اسرائیل از مصر بیرون بیاید چون یوسف بدیشان وصیت کرده بود که هنگام بیرون رفتن از مصر تابوت او را هم با خود ببرند و یوسف در قعر نیل

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۴۲۹

مدفون بود و آب نیل از روی قبر او روان بود موسی نتوانست که او را بیرون آورد و کاغذی گرفت و پاره‌ای از آنرا بمانند شکل ماهی برید و چیزی بر آن خواند و دمید و روی آن نوشت و در نیل انداخت و کمی تأمل کرد و منتظر شد و اثری ندید کاغذ دیگری گرفت و بصورت گوساله برید و چیزی بر آن نوشت و خواند و بر آن دمید و خواست چنانکه کاغذ اول را در آب انداخت اینرا هم بیندازد که ناگاه تابوت پیدا شد و کاغذی را که در دست داشت و بشکل گوساله ساخته بود از دست بینداخت و برخی از اشخاص که حاضر بودند آنرا ربودند و چون موسی غیبت کرد و بکوه رفت که تا با خدا مناجات کند و بنی اسرائیل از طول اقامت موسی در کوه خسته شدند نزد هارون رفتند و گفتند که تو برای ما شخص دیگری را که ثانی موسی باشد بدست آر و شکی نیست که در این وقت هارون بیچاره شد و گفت تمام زیورهای زنان خود را نزد من بیاورید و مقصود هارون این بود که وعده را بتأخیر بیندازد چون میدانست که زنان یهود بزودی در دادن زیورهای خود شتاب نمی‌کنند و شاید که موسی پیش از این کار برگردد و قضا را چنین اتفاق افتاد که بزودترین اوقات زنها زیورهای خود را بهارون بخشیدند و تمام این زیورها را نزد هارون آوردند و هارون آنها را آب کرد و ریخت این ریخته بشکل دیگر ریختنها درآمد و باز بار دیگر بتعجیل این کار را اعاده کرد و امید داشت که موسی رجوع کند و یا از موسی آگاهی یابد و صورت آن گوساله را که موسی بر کاغذ کشیده بود با هارون حاضر بود و با خود گفت که از صورت ماهی، آیتی عجیب ظاهر گشت اکنون ببینیم که از صورت گوساله چه ظاهر میشود پس صورت را در طلای آب کرده انداخت و چون طلاها بسته شد گوساله‌ای پدید گشت که فریاد میکرد و در این هنگام بنی اسرائیل مفتون شدند و آنرا پرستیدند و هارون در این کار قصد عمد نداشت.

روزه کیپور

---

[۲۲۱] (۱)- ن به نفرسی

در روز دهم این ماه روزه کیپور است که آنرا عاشوراء میگویند و آن روزه‌ایست که از میان روزهای دیگر فرض و واجب است و دیگر روزه‌ها مستحب است و این روز را یهود

آثار الباقیه / ترجمه، متن ج۱، ص: ۴۳۰

از نیم ساعت بغروب آفتاب مانده تا نیم ساعت بغروب روز دهم که درست بیست و پنج ساعت باشد روزه میدارند و روزهای مستحبی را هم یهود همینطور بجا می‌آورند و بدین سبب است که نمی‌شود بنابر مذهب یهود دو روز پشت سر هم روزه باشد زیرا یک ساعت میان این دو روز مشترک است و نمی‌شود افطار کرد.

یعقوب تقرشی می‌گوید که روزه بیست و پنج ساعتی مخصوص باین روز است اما روزهای دیگر را میشود مانند مسلمانان روزه گرفت و در این روز خداوند با موسی بن عمران تکلم کرد و روزه این روز برای هر گناهی که بغلط صادر شده کفاره است و هر یهودی که این روز را روزه نگیرد باید کشته شود و در این روز پنج نماز خوانده می‌شود و در آن سجده می‌کنند و در دیگر اعیاد چنین چیزی نیست.

در روز پانزدهم عید مظال[۲۲۲] است و آن هفت روز پی‌درپی است و در این عید یهود از شاخه‌های بید و نی در صحن خانه‌های خود سایه می‌اندازند و این کار بر شخص مقیم واجب است نه مسافر و در این عید نباید کار کرد زیرا خدا در سفر دوم تورات چنین می‌گوید که در پانزدهم شهر هفتم عید مظال است و هفت روز کار مکنید روبروی خداوند شادی کنید و بخرامید و این هفت روز را در سایه بنشینید که تا اولاد شما بدانند که من بنی اسرائیل را وقتی از مصر بیرون آوردم هفت روز در مظال نشانیدم و جماعت یهود این هفت روز را عید میگیرند و ابو عیسی وراق در کتاب مقالات می‌گوید که سامره این روز را عید نمی‌گیرند و آخرین روز عید مظال روز هفتم این عید است.

بیست و یکم این ماه را عرافا گویند و در این روز بود که ابر بر بنی اسرائیل در تیه سایه افکند و عید جمع در این روز است زیرا یهود در هارهای بیت المقدس برای حج جمع میشوند و به اورون که در کنائس ایشان مانند منبر است طواف می‌کند.

آثار الباقیه / ترجمه، متن ج۱، ص: ۴۳۱

روز بیست و دوم عید تبریک است و آن برای استکمال اعیاد است و نباید در این روز کار کرد و بزعم ایشان تورات در این روز تمام شد و بایشان تسلیم گشت که تا در صلوات[۲۲۳] که کنائس باشد گذاشته شود و یهود در این روز تورات را بیرون میآورند و بآن تبرک می‌جویند و بباز کردن تورات و قرائت آن فال نیک می‌گیرند.

مرحشوان

---

[۲۲۲] (۱)- سایبان‌ها.

[۲۲۳] (۱)-i\ لَوْ لا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهُدِّمَتْ صَوامِعُ وَ بِيَعٌ وَ صَلَواتٌ\E و در این یك مورد در قرآن صلوات بمعنی کنائس آمده و در دیگر موارد صلوات جمع صلاة بمعنای نماز است و بر بسیاری از مفسران فرق این کلمه پوشیده مانده.

همواره این ماه را دو غره است و در سالهای تام شماره روزهای آن سی روز است و در سالهای معتدله و ناقصه بیست و نه روز است و در این ماه عیدی نیست.

در روز ششم این ماه روزه صید یقیا است و سبب اینکه این روز را یهود روزه می‌دارند این است که بختضر اولاد صیدیقیا را جلوی چشم او کشت و او صبر و شکیبایی را پیشه خود ساخت و گریه نکرد و اظهار جزع ننمود و بنی اسرائیل از این مصیبت غمگین شدند و این روز را روزه گرفتند و برخی از یهود مخالفت نموده‌اند و این روزه را در دوشنبه‌ای که میان هشتم و سیزدهم باشد روزه میدارند و این کار بروش یهود مانند نیست و بروش ترسایان شبیه‌تر است زیرا یهود روزه‌های خود را در روزهایی که در ایام ماه باشد قرار می‌دهند نه در ایام هفته.

کسلیو

همواره در سالهای تام یک روز اول ماه دارد و شماره روزهای آن سی روز است و در سال معتدل و تام و در سالهای ناقص بیست و نه روز است.

یهود روز هشتم این ماه را روزه میدارند و سبب این است که یهویاقیم کاغذ هایی را که قینوث نام داشت که معنای آن (نوحه‌ها و سوگواری‌هاست) بسوزانید و در این نوشته‌ها وعده‌هایی بود که خداوند به ارمیای نبی در چگونگی آتیه داده بود و آنچه را که باید در آینده سختی به بینند در آن مکتوب بود و ارمیا این وعده را بتوسط بوروخ بن زیون نزد یهویاقیم فرستاد و یهویاقیم این کاغذها را گرفت

و در آتش انداخت و این کار باعث شد که نوحه و سوگواری یهود دو برابر شد.

شرع عید حنکه

شب بیست و پنجم این ماه اول عید حنکه است و معنای این کلمه پاکیزگی است و این عید هشت روز است و در شب اول این عید یهود بشماره ساکنان خانه در دهلیز خانه یک چراغ می‌افروزند و در شب دوم دو چراغ و در شب سوم سه چراغ تا آنکه بطور تصاعد در شب هشتم برای هریک نفر هشت چراغ شود و می‌گویند مقصود از این کار این است که روزبروز بپاکیزه کردن بیت المقدس و تقدیس آن شکر و سپاسگزاری خداوند را زیادتر می‌کنند و شرح این قصه آن است که اخشطینوس پادشاه یونانیان بر یهود غالب شد و هر عروسی را که می‌خواستند برای داماد ببرند او از سردابی که برای این کار فراهم کرده بود، و دو ریسمان که بهریک زنگ کوچکی آویخته بود، یکی را چون حرکت می‌داد باید عروس را بنزد او آورند و پس از آنکه عروس را ازاله بکارت می‌نمود ریسمان دیگری را حرکت میداد و عروس را برای داماد می‌بردند و در بنی اسرائیل مردی بود که هشت پسر و یک دختر داشت و مردی دیگر این دختر را خواستگاری کرد، پدر دختر داماد را گفت که اگر من دختر را بتو بدهم نخست باید که این پادشاه پلید او را ننگین کند و بتو نخواهد حلال گشت و اگر بخواهم ندهم از خشم و غضب او می‌هراسم سپس، روی خود را بسوی پسران کرد و ایشانرا سرزنش نمود، یکی از پسران که از همه خردسالتر بود برخاست و جامه زنان پوشید و خنجری در زیر جامه پنهان کرد بدربار پادشاه شتافت و چنین وانمود کرد که روسپی است، چون پادشاه آگاه شد که ریسمان راست را

به جنبش درآورد و او را بسرداب آوردند و هنگامی که میخواست با او خلوت کند نوجوان برجست و خنجر را کشید و سر پادشاه را از تن جدا کرد و ریسمان چپ را حرکت داد و با سر بریده از سرداب بیرون شد و سر را در میدان بیاویخت و بنی اسرائیل از این امر خرسند شدند و بشماره این برادران روزه داشتند.

طیبث

در سال ناقصه یک اول ماه دارد و در سال تام و معتدل دو غره دارد

و شماره روزهای آن بیست و نه روز است و در پنجم آن آغاز پیدایش تاریکی است و شرح این قصه آن است که تلما پادشاه روم تورات را از یهود خواست و بزور یهود را واداشت که بیونانی ترجمه کنند و ترجمه را در خزانه خود نگهداشت و یهود می‌گویند تورات سبعین این است و سه روز و سه شب دنیا بواسطه این کار تاریک شد و در روز هشتم روزه است و این روز آخرین روز معروف آن سه روز تاریک است که سبب آن گفته شد و در نهم این ماه روزه‌ای است که یهود مأمور شدند آنرا روزه بدارند و سبب آن دانسته نشد و در روز دهم این ماه نیز یهود روزه میدارند زیرا بختنصر در این روز وارد شده و بیت المقدس را محاصره کرد.

بیان روز فتنه

شفط یک اول ماه دارد و سی روز است و روز پنجم آنرا باید روزه گرفت و سبب آن این است که صدیقین در ایام یوشع بن نون مردند و برخی از یهود در دوشنبه این ماه که میانه دهم و پانزدهم باشد این روز را روزه می‌گیرند. و در روز سیزدهم روزه فتنه است و علت آن این است که اولاد بنیامین شروع به فسق و فجور کردند و عمل قوم لوط را انجام دادند و مردی با زن و کنیز خود از میان آنان بحج بیت المقدس میرفت و مردی که با او همشهری بود او را شب بخانه خود دعوت کرد و چون مهمان شبانگاه بخانه او رفت اهل قریه در خانه جمع شدند و از میزبان مهمانان را برای کار زشت خواستند و صاحب خانه دختر خود را برای ایشان فرستاد و گفتند ما با این دختر نداریم سپس صاحبخانه کنیز مهمان را برای ایشان فرستاد و جمعیت همه شب را با این کنیز بکار زشت پرداختند و در صبحگاهان این کنیز بمرد و صاحب این کنیز جسد او را بشماره اسباط پاره‌پاره کرد و برای اینکه اسباط یهود را بخشم آورد پاره‌ای از این جسد برای هر سبطی فرستاد و همه اسباط گرد آمدند و با سبط بنیامین بجنگ پرداختند ولی نتوانستند که ایشان را مغلوب کنند پس این روز را اسباط روزه گرفتند و از خدا خواستند که ایشان را بر سبط بنیامین چیره کند و باز بجنگ پرداختند و چهل هزار نفر از سبط بنیامین کشته شد و از دیگر اسباط هفتاد

هزار.

آذار اول

این ماه در سالی که عبور است ماه کبیسه است و در سالهای بسیط این ماه محسوب نیست و آذار نیز دو اول ماه دارد و شماره روزهای آن سی روز است و در این ماه روزه و عید نیست.

آذار ثانی

آذار اصلی این است و در سالهای بسیط بطور مطلق گفته می‌شود آذار.

این ماه را دو اول ماه است و شماره روزهای آن بیست و نه روز است و در یک روز این ماه روزه‌ایست که موسی بن عمران در آن روز مرد و من و سلوی بمرک او منقطع شد و در روز نهم روزه‌ایست که بنی اسرائیل وقتی میان اهل شما و اهل بیت هلال نزاعی روی داد و بیست و هشت هزار نفر از ایشان کشته شد این روز را روزه داشتند و برخی این روز را در دوشنبه‌ای که میان دهم و پانزدهم این ماه باشد روزه میدارند.

روز بوری و قصه هامان که وزیر خشایار شاه شد تا آنکه به هامان سوزان برسد و برای خوشحالی و سرور از توطئه این وزیر، یهودان روز کشته- شدنش را عید گرفتند

روز سیزدهم این ماه روزه بوری می‌باشد و معنای آن قرعه کشیدن است و بدین سبب یهود این روز را روزه میدارند که هامان مردی فقیر و بیچاره بود و برای اینکه کاری بدست آرد بشهر شوشتر عزیمت کرد ولی در راه پیش آمدهایی برای او روی داد که نتوانست بمقصود برسد و هامان بر سر گورستان نشست از هر مرده‌ای که می‌بردند بخاک بسپرند سه درهم و نیم میگرفت تا آنکه دختر اخشورش پادشاه مرد و این نعش را نزد او آوردند و هامان همین مقدار را که از دیگر مردگان می‌گرفت از برندگان جنازه بازخواست کرد و ایشان این مال را نپرداختند هامان هم نگذاشت که مرده را ببرند عاقبت برندگان جنازه حاضر شدند که همان سه درهم و نیم را بدهند و هامان حاضر نشد که بگیرد و بیشتر خواست و آنان نیز پیوسته حاضر می‌شدند که هامان میگوید بپردازند تا آنکه

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۴۳۵

بمبلغ زیادی رسید و این خبر را بگوش پادشاه رسانیدند و پادشاه گفت همین مبلغ را باو بدهید و پس از هفت روز پادشاه هامان را خواست و گفت کدام شخص بتو امر کرده که چنین کنی؟ هامان بدون درنگ گفت: کدام شخص مرا از این کار نهی کرده و پادشاه باز پرسش خود را تکرار کرد تا آنکه هامان گفت اگر اکنون مرا از این کار نهی میکنید من دیگر این کار را نخواهم کرد و فلان مقدار بدره که پر از دینار است از روی رضا و رغبت و پیشکش می‌کنم پادشاه از شنیدن این مقدار که هامان گفت در شگفت شد که چطور با آنکه حل و عقدی در دست این مرد نیست این مبلغ را فراهم کرده و با خود اندیشید که شخصی که از حکومت بر مردگان بتواند این مقدار سیم و زر جمع‌آوری کند خوب است من او را وزیر و مستشار خود گردانم ازینرو همه کارهای کشور را بدست او داد و مردم را به اطاعت او امر کرد و هامان با یهود دشمن بود و از علمای رمل پرسید که شوم‌ترین اوقات برای بنی اسرائیل چه وقت است گفتند ماه آذار زیرا موسی که پیشرو و راهنمای این گروه بود در این روز بمرد و از تمام روزهای آذار روز چهاردهم و پانزدهم مشئوم‌تر است.

هامان باطراف کشور نوشت که در این روز یهودان را بگیرید و بکشید و مردم چنان کردند که هامان دستور داده بود و اهل کشور همواره به هامان سجده میکردند و روی خود را در مقابل او بخاک می‌مالاندند بغیر از مرتخای اسرائیلی که برادر هستیر زن پادشاه بود و هامان با او دشمن شد و در دل کینه او را پنهان ساخت و زن پادشاه از مطلب آگاه شد و پادشاه را با وزرا و هامان سه روز دعوت کرد و چون روز چهارم شد پادشاه بملکه گفت هر حاجتی داری از من بخواه ملکه گفت من و برادرم را از کشتن معاف بدار پادشاه گفت کدام شخص قادر است شما را بکشد ملکه اشاره به هامان کرد و پادشاه با حالتی افسرده و غمناک از مجلس برخاست.

هامان بدست و پای ملکه افتاد و او را سجده کرد و سر او را بوسید و ملکه

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۴۳۶

همواره هامان را از خود دور می‌کرد پادشاه خیال نمود که هامان را خیال زشتی است و روی خود را بهامان کرد و گفت آیا تو این اندازه جسور شده‌ای که باین زن نظر می‌کنی پس امر کرد که هامان را کشتند.

سپس هستیر از پادشاه تقاضا کرد که نعش هامان را بر همان چوبه داری که هامان برای برادرش تهیه کرده بود بیاویزند و پادشاه سئوال او را اجابت کرد و باطراف کشور نوشت که اصحاب هامان را بکشند و در همان روزی که او میخواست یهود را بکشد پیروان او کشته شدند و آن روز چهاردهم بود.

پس در این روز یهود به قتل هامان شادی کردند و این روز را عید مجله نیز مینامند و هامان‌سوز نیز می‌گویند زیرا یهود در این روز بشکل هامان تمثال‌هایی میسازند و آنرا میزنند و سپس میسوزانند و از سوزاندن این تمثال‌ها این‌طور قصد می‌کنند که هامان را سوزاندند و روز پانزدهم این ماه مانند چهاردهم است.

نیسن

یک اول ماه دارد و سی روز شماره آن است و روز اول آن روزه مرک ناداب و ابیهود پسران هارون است که چون آتش بیگانه در قبه خداوند داخل کردند سوختند.

در روز دهم روزه مرگ مریم دختر عمران است که در این روز آبی که بکرامت او از زمین جوشیده بود خشک شد چنانکه من و سلوی بمرگ موسی منقطع شد و برخی از یهود این روزه را روز دوشنبه‌ای که میان پنجم و دهم این ماه باشد می‌دانند.

روز پانزدهم این ماه عید فصح است و ما در پیش از بیان آن فارغ شدیم این است که گفته‌های خود را اعاده نمی‌کنیم و این روز اول ایام فطیر است که خوردن خمیر در آن جایز نیست و بیان مطلب آن است که خداوند متعال در سفر ثالث تورات یهود را چنین امر کرده که در پانزدهمین روز این ماه عید فطیر است و هفت روز فطیر بخورید و کاری هم مکنید و انقضای این ایام از غروب آفتاب بیست و یکم است و در این روز بود که خداوند فرعون را غرق کرد و یهود این روز را مکس

نیز می‌گویند و در روز بیست و ششم این ماه روز وفات یوشع بن نون علیه السلم است.

ایر

دو اول ماه دارد و شماره روزهای آن بیست و نه روز است و روز دهم آن روزه تابوت است و آن روزی است که جمعی از بنی اسرائیل را باسارت بردند و سی و نه نفر از ایشان کشته شد و در آن وقت عالی کاهن بر بنی اسرائیل ولایت داشت و زهره او از شنیدن این خبر پاره شد و از تخت خود مرده بروی زمین افتاد و برخی از یهود این روز را در روز پنج‌شنبه‌ای که میان ششم و یازدهم این ماه است میدانند.

بیست و هشتم نیز روزه‌ایست که شموئیل پیغمبر در این روز وفات کرده.

بیان حج‌های بنی اسرائیل

سیون

یک اول ماه دارد و شماره روزهای آن سی روز است و روز شانزدهم آن عید عنصره است که عید عظیمی است و یکی از حج‌های بنی اسرائیل در این روز است و در این روز مشایخ بنی اسرائیل بطور سینا رفتند و صدای خداوند را که در کوه طور با موسی بامر و نهی و وعد و وعید گفتگو می‌کرد می‌شنیدند و یهود مامور شدند که این روز را عید بگیرند بدین سبب که از خداوند سپاسگزاری کنند که کشور و غلات ایشانرا از صاعقه و سرما و باد حفظ فرمود.

خداوند تعالی در سفر دوم تورات می‌گوید که در هر سال سه مرتبه بحج بروید اول در موقع فطیر دوم در وقتی که تورات نازل شد و این حج را عنصره گویند و سوم در آخر سال هنگامی که شما میوه‌ها و حاصل خود را از باغ و مزرعه بیرون آوردید و باید که حج و یادآوری از خداوند در بیوت مقدسه باشد.

یهود در این روز نوبر غلات را میآورند و بر آن دعا میخوانند که خداوند برکت بآنها دهد و از روز اول روزه‌های فطیر تا عنصره پنجاه روز است و عنصره هفته‌هایی است که فرائض دینی در این اسابیع برایشان واجب گشته و دینشان باین سنن تکمیل یافته و بآداب خداوند متادّب گشته‌اند و روز بیست و سوم روزه‌ایست

که یهود میگویند یوربعام بن بنطر بر اسباط دهگانه پرستش دو گوساله زرین را واجب کرد و اولاد او به مدت دویست و پنجاه سال بر یهود فرمانروا بودند تا آنکه سلیمان اعشر پادشاه موصل با ایشان جنگید دو ایشان را اسیر کرد و این واقعه در روزگار حزقیا بود و یوربعام بن نبط یکی از غلامان سلیمان بن داود بود که از او گریخته بود و بنی اسرائیل او را بر خود حاکم کرده بودند و او بنی اسرائیل را از حج بیت المقدس بپرستش این دو گوساله مشغول گردانیده بود زیرا میدانست اگر یهود به بیت المقدس بروند خواهند دانست که پیشینه او چه بوده و او را خواهند از حکومت خلع

کرد و کشت و در روز بیست و پنجم روزه‌ایست که شمعون و اشمویل و حیفا کشته شدند و روز بیست و هفتم روزه‌ایست که سبب آن را چنین گفته‌اند که یکی از پادشاهان روم و با حنیفای پسر تودیون را بپرسش بت مجبور ساخت و او از این کار ابا کرد.

تمز

دو اول ماه دارد و شماره روزهای آن بیست و نه روز است و در آن عیدی نیست و روزه آن روز هفدهم است و در این روز بود که موسی الواح را شکست و در این روز بود که قلعه بیت المقدس در ایام محاصره بختنصر رو بانهدام گذاشت و در این روز بود که در بیت المقدس از راه طغیان بخداوند بتی را در محراب گذاشتند و در این روز بود که تورات را سوزانیدند و قربانیها تعطیل شد.

وقایع دردناکی که برای یهود در ماه اوب روی داده

اوب

یک اول ماه دارد و شماره روزهای آن سی روز است و روز اول اینماه را یهود روزه میدارند و آن روزی است که هارون بن عمران در آن روز مرد و ابری که از راه کرامت او بر بنی اسرائیل سایه افکنده بود زائل شد و در روز نهم این ماه روزه‌ایست و در این روز بود که وقتی یهود در تیه بودند آگاه شدند که نخواهند به بیت المقدس داخل شد و از اینرو یهود غمگین گشتند و در این روز بود که بیت المقدس گشوده شد و بختنصر داخل شد و بیاری حریق آنجا را خراب کرد و در این روز بود که بیت المقدس برای دومین بار خراب شد و در زمین آن زراعت کردند.

آثار الباقیه / ترجمه، متن ج۱، ص: ۴۳۹

در روز پانزدهم روزه زوال آتش است از بیت المقدس و این روز بختنصر از بیت بیرون شد و آتش از خزائن و هیاکل عبادت این خانه مرتفع شد و در روز هیجدهم این ماه روزه‌ایست که سبب آن خاموش شدن چراغ هیکل در بیت المقدس است و این قصه در ایام احوز نبی بود و علامت این بود که خداوند بر بنی اسرائیل غضب کرده.

ایلل

دو اول ماه دارد و عدد ایام آن بیست و نه روز است و عیدی در آن نیست و در روز هفتم آن روزه جواسیس است و این روزی است که موسی طلیعه‌هایی را که فرستاده بود بسوی او برگشتند و از اخبار جباران او را مطلع ساختند و بنی اسرائیل از شنیدن این خبر غمگین شدند و یوشع بن نون خبرآورندگان را تکذیب کرد و پابرجا ماند.

شرحی مبسوط و آموزنده در بیان این مطلب که چرا پاره‌ای از روزها صلاحیت اول سال شدن یا عید بودن را ندارند

برخی از یهودان روزه این ماه را در روز دوشنبه و یا پنجشنبه‌ای که هفت روز بسر سال آینده مانده قرار می‌دهند و از این جهت روا نداشتند که آغاز تشری ادو[۲۲۴] و کبور اج و و بوری یعنی هامان‌سوز[۲۲۵] ب د ز و فصح ب د و و عنصره ج ه ز[۲۲۶] باشد که مبادا روز عمل بشنبه اصابت کند و از اتیان و انجام آن بپاس اینکه شنبه است باز بمانند و خداوند در سفر سوم تورات می‌گوید: «هرکس که در شنبه عملی انجام دهد جزای او کشتن است و در سفر چهارم تورات دیده می‌شود که بنی اسرائیل مردی را در بیابان یافتند که در روز شنبه هیزم جمع میکرد و او را بنزد موسی و هارون آوردند

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۴۴۰

و بفرموده این دو تن او را حبس کردند و خداوند موسی را فرمود که تو و هارون او را بکشید و چندان با سنگ آنمرد را رجم کردند تا جان سپرد.

نیز علت دیگر که امور مذکور را یهود در شنبه روا نداشته‌اند این است.

که روز شنبه و روزی که اعمال در آن باطل است درپی و دنبال یکدیگر قرار نگیرند.

روز یکشنبه را بدین سبب جایز نشمردند آغاز سال باشد که خداوند در سفر سوم تورات می‌گوید: «در روز اول شهر برای شما راحت است و در این روز بخدا نزدیکی جویید و کاری نکنید و قربانی‌های خود را تقدیم خداوند کنید» و چون دو روز تعطیل و فراغت از پی هم درآیند سبب می‌شود که معاش دنیوی شخص یهودی اختلال یابد و تدارک آن مشکل و دشوار خواهد شد و روز عرابا نیز در شنبه خواهد افتاد و صدقه و اعمال واجبه در آن باطل خواهد گشت.

بدین سبب جایز نیست که کبور روز سه‌شنبه و فصحی که متقدم است روز جمعه و عنصره‌ای که متقدم است روز شنبه باشد و علت وقوع این اعیاد و روزها در روز شنبه این است که تشری در روز یکشنبه باشد.

از این جهت روا ندانسته‌اند که آغاز سال در روز چهارشنبه باشد که خداوند عزیز در سفر سوم تورات می‌گوید: «در روز دهم شهر هفتم مغفرت است و کمترین کاری را از عشاء نهم این شهر تا عشاء دیگر نکنید پس اعمال در روز کبور معطل خواهد ماند و در روز سبت که از پی آن درمی‌آید کارها تعطیل خواهد بود و بهمین سبب جایز نیست که روز جمعه و فصحی که متقدم است روز دوشنبه واقع شود و عنصره‌ای که تقدم یافته روز سه‌شنبه.

---

[۲۲۴] (۱)- چنانکه در پیش گفتیم روزهای هفته نزد اهل نجوم باین ترتیب است: الف یعنی یکشنبه و بهمین ترتیب تازکه بمعنای شنبه باشد.

[۲۲۵] (۲)- در کتاب هامان‌سور است و لیکن صحیح این کلمه هامان‌سوز است یعنی روزی که هامان را میسوزانند.

[۲۲۶] (۳)- روزهای هفته را منجمان قدیم با ا ب ج د ه و ز نمایش میدادند که الف یکشنبه باشد و بهمین ترتیب تا به ز برسد که شنبه است. نزد الف کلمه حاء نوشته شده بدینطریق ر ح و ل بعقیده اینجانب واژه‌های ح زائد و بیمعنی است چه گذشته از اینکه ح در حساب ابجد هشت است و ما روز هشتم نداریم اگر هم فرض کنیم مقصود اول هفته است که در دو روز واقع میشود باز هم معنی نخواهد داشت زیرا دو روزی خواهد بود که درپی هم هستند مانند ا و روز ب نه ا و ح

از این جهت جایز ندانسته‌اند که آغاز سال روز جمعه باشد که با روز شنبه دو روز متوالی می‌گردند و کبور در یکشنبه می‌افتد در پشت سبت قرار می‌گیرد و عید تبریک نیز در روز جمعه خواهد افتاد و سه روز: تبریک، سبت، کبور درپی یکدیگر قرار خواهند گرفت، با آنکه در پیش شرط شده بود که از وقوع امثال

این امر جلوگیری شود.

از اینجاست که جایز نیست کبور یکشنبه گردد و فصح متقدم روز چهارشنبه و عنصره‌ای که تقدم یافته روز پنجشنبه شود چه، از این امور لازم می‌آید که آغاز سال روز جمعه شود و موانع سابق الذکر روی خواهد داد.

این بود که علمای یهود در تألیف حساب این اعیاد دقت بسیار نمودند که مبادا طوری اتفاق افتد که دو روز فراغ و تعطیل از پی یکدیگر درآید و نیز عرابا در روز شنبه نیفتد چه، در این روز باید که یهودان تصدق دهند و بر منبری که اورون نام دارد طواف کنند و این منبر را کلواذ نیز می‌گویند و نیز مبادا بوری در روز شنبه روی دهد و از هامان آتش زدن و شادمانی در آن باز بمانند و نیز مبادا عنصره روز شنبه افتد و نتوانند که نوبر زراعت و دیگر امور مذکور را که اتیان و انجام آن، کار محسوب می‌شود در روز شنبه که روز آسودگی و بیکاری است انجام دهند.

ابو عیسی وراق در کتاب مقالات از طایفه‌ای از یهودان که آنانرا مغاربه گویند نقل میکند که عقیده ایشان این است که هیچ عیدی صحیح نیست مگر اینکه ماه در شب چهارشنبه‌ای که روز سه‌شنبه پیش از آن بود، هنگام غروب آفتاب در زمین بنی اسرائیل بدر باشد و چنین وقتی را طایفه مذکور سر سال می‌شمارند و اعیاد و شهور خود را از آنروز آغاز می‌کنند و اعیاد ایشان بر این عقیده دور می‌زند باین دلیل که خدای تعالی دو نور عظیم را در روز چهارشنبه خلق کرده و این‌طور از عقیده این طایفه استنباط می‌شود که جز در روز چهارشنبه فصح را جایز نمی‌دانند و شرایط و سنت و اعمال آنرا جز بآنانکه در زمین بنی اسرائیل باشند واجب نمی‌شمارند و این عقیده برخلاف همه اعتقادات یهود و منافی با منطوق تورات است.

اما طایفه عنانیه اوایل شهور را از راه دیدن هلال بدست می‌آورند و عبور را چنانکه سابقا ذکر یافت از راه پیش شناختن سال بدست می‌آورند.

این طایفه باکی ندارند که این اعیاد بچه روز از روزهای هفته اصابت کند

و فقط شنبه‌ها را تا روز یکشنبه‌ای که پهلوی آن است بعقب می‌اندازند و این کار را دحی گویند و در روز شنبه هیچ کاری انجام نمی‌دهند حتی اینکه بچه‌های خود را در این روز ختنه نمی‌کنند و عمل شنبه را برای روز بعدی می‌گذارند و حال آنکه ربن‌ها برخلاف این عقیده‌اند.

درباره بطلان کارها در روز شنبه چیزهایی ذکر کرده‌اند که شگفت‌انگیز است چنانکه در قرآن مجید نقل شده «إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَّعاً وَ يَوْمَ لا يَسْبِتُونَ لا تَأْتِيهِمْ» وجیهانی در کتاب مسالک و ممالک نقل می‌کند بلیناس که در قسمت خاور مدینه طبریه و سرچشمه رود اردن از آنجاست در این رود آسیابهایی است که روز شنبه می‌ایستد و چون آب آن فرو میرود گندم را آرد نمی‌کند تا آنکه روز سبت بگذرد.

من از برای این گفتار در علوم طبیعی علتی نمی‌دانم چه، مدار این امر بر هفته است و اگر بر سالها بود به شعاع آفتاب و جرم آن تعلیل می‌کردیم، و یا آنکه اگر مدار قصه مذکور بر ماهها بود بفروغ قمر و جرم ماه تعلیل می‌گشت چنانکه حکایت کرده‌اند که در بلاد یونانیان قربانگاهی بود که بواسطه اجتماع شعاعهای منعکس خورشید که در جای خاصی از مذبح جمع می‌شد در یکروز معلوم از روز- های سال قربانیها را می‌سوزاند.

عقیده یک طایفه یهود که هیچ عیدی در شریعت موسی نیست جز روز شنبه

ابو عیسی وراق در کتاب مقالات می‌گوید: که طایفه الیانیه که یکی از طوایف یهود هستند هیچ عید را معتبر نمی‌دانند باین گمان که جز از راه وحی به پیامبر نمی‌شود از اعیاد آگاهی یافت و تنها روز شنبه را عید میگیرند.

جدولی را که مشاهده می‌کنید جدول تعلیل است و اعیادی را که گفته شد شامل می‌گردد و علت محال بودن آغاز سال را در سه روز هفته، که روز آفتاب و دو ستاره آن باشد، بیان می‌کند و هر کجا که قرمز نوشته شده دلیل بر محال بودن

است و جایهایی که سیاه نگاشته دلیل بر جواز است و هرچه در مقابل این دو از اعیاد مذکور از سه جدول تا دنبال آن سیاه باشد دلیل جواز و اگر قرمز باشد دلیل امتناع است و علت وجوب و امتناع را نیازمند بتفسیر نمی‌دانم ولی علت امکان این است که آغاز سال در روزهایی باشد که صلاحیت دارد که آغاز سال گردد و سپس با اعیادی که قرمز نگاشته شده مختلط گردد و در سالهای بسیط فاقد صلاحیت نامبرده می‌گردد و بعکس در سالهای عبور واجد آن می‌شود و از این جدول آشکار می‌شود که چرا برخی از کیفیات از دنبال هم می‌آیند و چرا با پاره‌ای دیگر از این کیفیات متوالی نمی‌شود و علت این است که اگر آغاز سال آینده با این کیفیت صلاحیت نداشته باشد که برای کیفیت دیگری سر سال شود ممکن است که از پی هم درآیند وگرنه ممتنع خواهد شد بجز آنکه در نواقص باشد که امتناع توالی آن علت دیگری دارد و در پیش گفته شد و جدول تعلیل را در کتاب مشاهده می‌کنید.

جدول تعلیل

(۱)- نسخه مدرسه سپهسالار تمام این سطور ح نوشته و شکی نیست که از اغلاط ناسخ است و صحیح همین جدول است که ملاحظه میکنید زیرا ح اشاره بحسارین است که بمعنای نقصان باشد و ک اشاره بکسدران است که بمعنای اعتدال و ش اشاره بشلامیم است که بمعنای تمام باشد.

(۲)- در این ستون سه مرتبه الف تکرار شده و همچنین در ستون قبلی و در ستون اخیر و در نسخه چاپی

جدول تعلیل

فصل پانزدهم در اعمالی است که نصارای ملکائی در ماههای سریانی بکار می‌بندند

نصاری بچندین فرقه تقسیم شده‌اند، نخستین فرقه ایشان ملکائیه نام دارد و رومیان بدین مذهب‌اند و از این جهت به ملکائیه موسوم‌اند که ملک روم بهمین مذهب است و در کشور روم جز ایشان دسته دیگری نیست.

فرقه دوم نسطوریه نام دارد که منسوب به نسطورس می‌باشد و این شخص در سال هفتصد و بیست و اند اسکندری رای خود را اظهار کرد.

فرقه سوم یعقوبیه نام دارد و این فرقه مهمترین فرقه‌های نصاری است و پیروان این مذهب با دیگران در اصول دین یعنی اقانیم و در لاهوتیت و ناسوتیت و اتحاد اختلافاتی دارند که علت تباین آنها گشته.

فرقه دیگر نصاری اریوسیه نام دارند و اعتقاد این فرقه درباره مسیح باعتقاد مسلمانان از سائر فرق نزدیکتر است.

مذهب مسیح فرقه‌های بسیار دارد که این کتاب جای ذکر آن نیست و کتب مقالات و آراء و دیانات و رد بر این فرق نامهای آنانرا متکفل است و پیروان ملکائیه و نسطوریه از دیگر فرق زیادترند زیرا اهالی روم و اطراف آن همه ملکائی هستند و بیشتر مسیحیان شام و عراق و خراسان نسطوری می‌باشند اما فرقه یعقوبیه

بیشتر قبطی هستند و در حوالی مصر سکونت دارند.

مسیحیان روزهایی دارند که در ماههای سریانی بکار می‌بندند و در برخی از ایام متفق‌اند و در برخی مختلف و روزهایی را که مورد اتفاق ایشان است آنهایی است که پیش از تباین و اختلاف اشتهار یافته بود و روزهای اختلافی آنهایی است که بواسطه انشعاب مذاهب و عوامل دیگر از زمان و مکان بعدا حادث شده و یعاقبه را نیز روزهای دیگری است که بروزه بزرگ ایشان مضاف است و نیز هفته‌هایی است که منسوب بروزهای مشهوری است که در آن هفته‌هاست و در آنها نیز اتفاق و اختلاف است.

من روزهایی را که ملکائیه در شهور سریانیان در خوارزم بکار می‌بندند ذکر می‌کنم و بسیار کم اتفاق می‌افتد که این امم: نصاری، مجوس، یهود، جز در استعمال اعیاد خیلی بزرگ هنگامی که در بلاد پراکنده باشند با یکدیگر اختلاف نکنند و من پس از آنکه از ذکر این ایام فارغ شدم روزه ایشان را با روزهای محل اتفاق متذکر میگردم سپس آنچه به مسیحیان نسطوری از اعیاد و ذکران‌ها تعلق دارد یادآوری می‌کنم.

تشرین اول

در روز اول این ماه بتذکر حنین اسقف که در شمار شهداست می‌پردازند و این شخص شاگرد پولس بوده و عادت نصاری در این روزهای ذکران آن است که کسی را که بنام او این یادآوری درست شده متذکر می‌شوند و بر او دعا می‌کنند و ثنا می‌خوانند و بنام او نسبت بخداوند تضرع می‌نمایند و هر مولودی را که در این روز زاییده شود تا ذکران آینده بنام او نامند و گاه هم اتفاق میافتد که ذکران‌ها را بنام اشخاصی که در آن زاییده شده‌اند می‌نامند و می‌گویند فلان کس که صاحب فلان ذکران است و چون ذکران شخص فرارسد بنزد او جمع می‌شوند و مهمان او می‌گردند.

در روز دوم ذکران و یادآوری حیرث شهید است که از مردم نجران بوده و با دسته‌ای شهادت یافته و در روز سوم ذکران ماریه راهبه است که جامه مردان

پوشید و رهبانیت برگزید و انوثیت خود را بر راهبان پنهان داشت سپس او را متهم ساختند که با زنی دیگر زنا کرده و هر اندازه که شکنجه‌اش کردند زن بودن خود را آشکار نکرد تا آنکه زیر شکنجه بمرد پس از مرگ وقتی که او را می‌شستند آلت زنانگی او را دیدند و دانستند که از آن تهمت بری بوده.

در روز چهارم ذکران دیونسیوس اسقف است که منجم بوده و شاگرد بولس

بیان درجات مذهبی مسیحیان

این نسب رتبه‌هایی است که نصاری برحسب مراتب دینی پیدا می‌کنند و بیان مطلب آن- است که نصاری در کیش خود نه رتبه و درجه دارند.

آنکه در پایه نخستین است فسلطا نام دارد و آنکه در پایه دوم است قاروِیا و آنکس که در پایه سوم است هبوقد یاقنا و صاحب پایه چهارم مشمشانا که شماس[۲۲۷] باشد و صاحب پایه پنجم قسیس[۲۲۸] است که قس باشد و ششمین

---

[۲۲۷] (۱)- خاقانی گوید:
\s\i\ به ناقوس و به زنار و به قندیل\z به یوحنا و شماس و بحیرا\E\E\z
در اینجا شماس اسم شخص است و در شماس به معنای یك مرتبه مذهبی نظامی گوید:
\s\i\ روز شنبه بدیر شماسی\z خیمه زد در سرای عباسی\E\E\z
[۲۲۸] (۲)- معرب کشیش.

مرتبه یسقوفا است که اسقف باشد و در زیر دست مطران است و صاحب پایه هفتم مطرابولیطاست که زیر دست جاثلیق است و جایگاه مطران ملکائیه در خراسان مرو است و مرتبه هشتم قاثولیقا است که جاثلیق باشد و جایگاه جاثلیق ملکائیه از بلاد اسلام مدینة السلام است و او زیردست و فرمانبردار بطریق انطاکیه است اما جاثلیق نسطوریه باید که از ناحیه خلیفه با رأی اکثریت انتخاب شود و پایه نهم نصاری باطریارخا است که بطریق باشد و این مرتبه فقط برای ملکائیه است.

در دین نصاری همواره باید چهار بطریق باشد و هر وقت که یکی از ایشان مرد باتفاق دیگر بازماندگان و دیگر جاثلیق‌ها و ارباب مناصب شخصی بدل او برگزیده

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۴۴۹

می‌شود و یکی از بطارقه در قسطنطنیه اقامت دارد و دومی در روم و سومی را در اسکندریه و چهارمی در انطاکیه و نصاری این شهرها را کراسی می‌گریند و بالاتر از مرتبه بطریق مرتبه‌ای نیست چنانکه پائین‌تر از پسلطا مرتبه‌ای نیست بلکه برخی از نصاری مرتبه‌های دینی را ار شماس آغاز می‌کنند و اشخاصی که پایین‌تر از شماس هستند از قبیل خوانندگان و خدام مذابح ایشان را در شمار مراتب می- شمردند و هریک از این مراتب را حدود و رسومی است که این کتاب جای شرح آن نیست

ابو الحسین احمد بن حسین اهوازی کاتب در کتاب معارف روم آنچه را که بچشم خود در قسطنطنیه و دیگر شهرهای روم از مراتب دینی و پایه‌های سیاسی دید چنین نقل می‌کند: صاحب مرتبه اول دینی بطریرخس است که در تمام کشور فرمانفرما است سپس خرنسخس است که صاحب دیر اعظم باشد سپس بسقبس است که اسقف باشد سپس مترابلیتش است که حاکم باشد سپس غومنس است که او هم صاحب دیری بزرگ است سپس قلوجرس است که مرتبه او بمرتبه پیشین نزدیک‌تر است سپس پاپاس است که قس باشد سپس دیاقن است که شماس باشد و اگر شخص بخواهد این مراتب را بشناسد باید چنانکه اولا ما گفتیم بکتابهایی که در ملل و نحل نوشته‌اند رجوع کند و ابو الحسین این مراتب را بهم مخلوط کرده است و اشخاص را که جزء این مراتب نیستند و یا آنکه دارای این صفات مذکور نمی‌باشند در شمار اهل مراتب ذکر کرده است.

اما مراتب دنیایی و سیاسی بدینقرار است مرتبه اول بسیلیوس است که قیصر و پادشاه روم باشد سپس لقثیط است که وزیر مترجم قیصر است و بعد از آن بر کمومنس است که صاحب الحجاب باشد سپس دمستقا است که صاحب سپاه است سپس اکسیوس است که در لشکر مورد اعتماد پادشاه است و نظیر دمستق است سپس ارخن بترخن است و او کسی است که همه بطریق هازیر دست او هستند سپس بطریقیس است که خود بطریق باشد و بطریق‌های لشکر مانند صاحب منصبهای بزرگ هستند نه آنکه

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۴۵۰

مانند بطریق‌های دینی باشند سپس رغاطر است سپس مرتبه اصراذغوس است که نصف بطریق باشد سپس برتس بتارس است که در لشکر بطریق ثقه و مورد اعتماد پادشاه است و بطریق در کارهایی که باید بکند با رجوع می‌کند

سپس مغلاویتس است که گرز پادشاه نزد اوست سپس اکسیرخس است که امیر بر هزار نفر است سپس قطنطارس است که دارای صد مرد است سپس بنتقنطارس است که دارای پنجاه مرد است سپس تسرقنطارس است که دارای چهل مرد است سپس ترینطارس است که بر سی مرد فرمانروایی دارد سپس ایقسیطارس است که دارای بیست مرد است سپس دیقرخس است که دارای ده نفر است و بمطلب خود بازگردیم.

حکایاتی راجع باصحاب کهف و اینکه چرا در قرآن بر سیصد سال توقف آنان در غار نه سال اضافه شده.

گوییم: در روز پانزدهم این ماه ذکر آن اصحاب کهف است در شهر افسس و در قرآن عزیز این قصه ذکر شده و معتصم شخصی را با سفیر خود بدربار روم همراه کرد و او جایگاه اصحاب کهف را دید و ایشانرا با دست لمس کرد و این خبر معروف است گرچه این شخص که با دست خود ایشانرا لمس کرد محمد بن موسی بن شاکر است در این شک می‌کند که آیا همین مردگان اصحاب کهف بودند و یا اشخاص دیگری بوده‌اند.

علی بن یحیی منجم حکایت می‌کند که چون از جنگی که رفته بود برگشت در آنجا داخل شد و این مکان کوه کوچکی است که قطر اسفل آن از هزار ذراع کمتر است و یک راهی دارد که چون شخص داخل شود و باندازه سیصد گام برود از آنجا برواقی سردرمی‌آورد که دارای ستونهای تراشیده شده است و خانه‌های چندی در آنجاست و می‌گوید که من در آنجا سیزده تن را دیدم که میان آنها غلامی امرد بود و جبه‌ها و جامه‌های پشمینه دربرداشتند و چکمه و نعلینی بپا نموده بودند و می‌گوید مویهایی را که در صورت یکی از آنها بود گرفتم و کشیدم و مو بدون آنکه با گوشت و یا پوست باشد بیرون آمد.

اگر این اشخاص از هفت نفر بعقیده مسلمانان زیادتر باشند و یا از هشت

نفر بعقیده ترسایان اصحاب کهف نخواهند بود و رهبانانی خواهند بود که در آنجا مرده‌اند و اجساد رهبانان مدتی مدید سالم میماند چه، رهبانان خود را معذب می- دارند تا اینکه رطوبات جسم آنها فانی می‌شود و در میان استخوان و جلد بدن ایشان جز مقدار کمی واسطه و فاصله نماند و مانند چراغی که زیت آن تمام شود یکمرتبه خاموش می‌گردند و بسیار اتفاق می‌افتد که بهمانطور که بعضای خود تکیه کرده‌اند تا مدتی در موقع مرگ باقی میمانند و در دیرها این امر مشاهده شده.

این جوانان که اصحاب کهف باشند بنابرأی نصاری سیصد و هفتاد و دو سال در کهف درنگ کردند و نزد مسلمانان سیصد سال خورشیدی چنانکه خداوند در سوره مخصوص بقصه ایشان می‌گوید و اما نه سال که در دنبال سیصد سال ذکر شده مدت زیادتی است که سالهای خورشیدی بقمری تحویل می‌شود و بطور تحقیق نه سال و هفتاد و پنج روز و شانزده ساعت و چهار خمس ساعت میشود و اما مطابق آنچه در آن زمان سال قمری را استعمال می‌کردند سیصد سال پانزده محزور صغری می‌شود باضافه پانزده سال دیگر از محزور ششم و حصه این مقدار بهر ترتیبی که در باقی‌مانده سالها عمل شود صد و ده ماه است که نه سال و دو ماه بشود و این قبیل کسور را وقت حکایت القا می‌کنند.

در روز هفتم ذکران سرجیس و بکوس است که هر دو شهید شده‌اند و در روز دهم ذکران زکریای نبی است که فرشتگان او را بیحیی بشارت دادند چنانکه در قرآن عزیز ذکر شده و در انجیل هم بطور تفصیل مذکور است و در روز یازدهم ذکران قبر یانوس است که اسقف بود و شهید گشت و در روز چهاردهم ذکران اغریغورس نوسی- ن ب- اوسی اسقف است و در روز هفدهم ذکران قوزما و ذامانی است که هر دو پزشک بودند و شهید گشتند و در روز هیجدهم ذکران لوقاست که انجیل سوم بدو منسوب است و در روز بیست و سوم ذکران انسطاسیای شهیده است و روز بیست و ششم این ماه این ذکران است که سر یحیی بن زکریاء را در قبر

گذاشتند.

تشرین آخر- روز اول این ماه ذکران قرنوتس شهید است و روز یازدهم ذکران مینای شهید است و روز پانزدهم ذکران سمونا و غریا و حبیب است که هر سه شهید شدند.

در روز هفدهم ذکران اغریغورس است که کراماتی شگفت از او نقل کرده‌اند و روز هجدهم ذکران ارمانوس شهید است و روز بیستم ذکران اسحق و شاگرد او ابراهیم است که هر دو شهید شدند و روز بیست و پنجم ذکران بطرس است که در اسکندریه اسقف بود و در روز بیست و هفتم ذکران یعقوب است که او را پاره‌پاره کردند و روز سی‌ام ذکران اندریوس شهید است با ذکران اندریوس سلیح.

کانون اول- روز اول آن ذکران یعقوب است که در ایلیا اسقف اول بود و روز سوم ذکران یوانیس است که از آباء یسوعیین محسوب است و رسوم نصرانیت را او گرد آورد و ابوت نزد مسیحیان منتهای تعظیم است زیرا اصول دین ایشان مبنی بر این عقیده است و رسوم دینی ایشان چیزی نیست که از ناحیه مسیح تشریع شده باشد و همین آباء که ذکر شدند بنابر گفته‌های مسیح و سلیحین این رسوم را بدست آوردند و شخص مذکور در شمار ایشان بود و در روز چهارم ذکران بر بارا و یولیانی است که هر دو شهید شدند و در روز پنجم ذکر آن سابا- ن ب- ساربا است که در بیت المقدس رئیس دیر بود و روز ششم ذکران نیقولاوس بطریق انطاکیه است و روز سیزدهم ذکران سیسین جاثلیق خراسانی است و روز بیستم ذکران اغناطیوس است که در انطاکیه بطریق سوم بود و روز بیست و دوم ذکران یوسف رامثانی بولوطایی است که جسد مسیح را برای قبری که بجهت خود ترتیب داده بود دفن کرد چنانکه در اواخر اناجیل اربعه ذکر شده و مأمون بن احمد سلمی هروی می‌گوید که من این قبر را در کنیسهٔ القیامه بیت المقدس دیدم و آن قبری است که در سنگ آن چیزی نوشته‌اند و آنرا با طلا زیور کرده‌اند و این قبر را خبر عجیبی است که در باب روزه ایشان ذکر خواهیم کرد.

در روز بیست و سوم این ماه ذکران جیلاسیوس شهید است و در شبی که روز بیست و پنجم این ماه بر آن مقدم است بعقیده رومیان شب بیست و پنجم محسوب و عید میلاد در آن روز است که عید میلاد مسیح باشد و در آنشبی که تولد مسیح روی داد پنجشنبه بود و بیشتر از مردمان بر این عقیده‌اند که این پنجشنبه روز بیست و پنجم بوده

ولی این رأی درست نیست و بیست و ششم می‌شود و اگر کسی می‌خواهد مطلب مذکور را بیازماید قواعدی را که در پیش گفتیم باید بکار برد و نخستین روز کانون اول روز یکشنبه بوده و در روز بیست و دوم ذکران داود نبی و یعقوب اسقف ایلیا می‌باشد و در روز بیست و هفتم ذکران استفانوس رئیس شماسین است و در بیست و هشتم هیرذوس قیصر روم اطفال شهر جلیل را برای اینکه مسیح را کشته باشد از دم تیغ گذرانید چنانکه در آغاز انجیل ذکر کرده‌اند.

تکذیب مسیحی شدن پسر عموی هارون الرشید و بدار آویختن او بامر خلیفه

در بیست و نهم ذکران انطونیوس شهید است که بعقیده مسیحیان او پدر روح است که پسر- عموی هرون الرشید باشد و او پس از اسلام نصرانیت را برگزید و بدین سبب هارون او را بچوبه دار آویخت و این قصه در نزد عیسویها بسیار طولانی و شگفت‌آور است و ما هرگز چنین مطلبی را در هیچ تاریخ نخوانده‌ایم و مسیحیان بسیار خوش‌باور هستند و هرچه را که بمذهب ایشان بستگی داشته باشد بدون هیچ تدقیق بر آن گوش فرامی‌دارند و باور می‌کنند.

شرح عید قلنداس

کانون آخر- روز اول آن ذکران باسیلیوس است و این روز نیز عید قلنداس است و معنای لفظ این است که (خوب بوده است) و در این روز کودکان نصاری بدور هم گرد می‌آیند و در خانه‌های خود دور می‌زنند و از خانه‌ای بخانه دیگر می‌روند و بصدای بلند و آواز می‌گویند: «قالندس قالندس» و در هر خانه‌ای که رفتند ایشان را اطعام می‌کنند و قدحهایی از شراب می‌نوشانند.

برخی بر این عقیده‌اند که این کار برای این است که روز مذکور آغاز سال رومی است که یکهفته تمام از ولادت مریم گذشته و جمعی بر این عقیده‌اند که چون اریوس رأی خود را آشکار نمود و دسته‌ای از او پیروی کردند بیکی از بیعه‌های نصاری چیره شد و اهل آن بیعه با اریوس بمخاصمت برخاستند سپس بدین طریق باهم صلح و تراضی نمودند که سه روز در آن بیعه را ببندند و بعدا باهم بیایند و بنوبت دعاهایی بر این در بسته بخوانند و بر روی هرکس که در باز شد این بیعه از او باشد و قضا را چنین کردند و در بروی اریوس باز نشد و بمسیحیان این کلیسا گشوده گشت و این امکان از آنان شد.

کودکان نصاری عمل مذکور را از راه تشبه بمژده‌ای که در آن هنگام داده شدند بجامی‌آورند و در روز دوم ذکران سیلبیطروس مطران است که مردم قسطنطنیه بدست او عیسوی گشتند و روز پنجم روز عید الدنح است[۲۲۹] و روز ششم خود عید الدنح و روز معمودیه است که یحیی بن زکریا مسیح را در آب معمودیه در نهر اردن هنگامی که سی سال از عمر او گذشته بود تعمید داد و روح القدس بشکل کبوتری چنانکه در انجیل مذکور است بر او نازل گشت.

---

[۲۲۹] (۱)- دنح در سریانی بمعنای ظهور است و مقصود ظهور عیسی است از نهر اردن و خاقانی گوید:

\iُ\s بخمسین و بدنح و لیلة الفطر\z بعید الهیکل و صوم العذارا\E\E\z

برای حفظ قافیه در ابیات پیشین باید عذارا نوشته شود.

نصاری پس از آنکه از عمر اطفال ایشان سه و یا چهار سال گذشت اسقف‌ها و قس‌های ایشان جمع می‌شوند و طشتی را پر از آب می‌کنند و بر آن آب دعا می‌خوانند و این طفل را در آن آب فرومی‌برند و این طفل مسیحی می‌شود و اینجاست که پیغمبر ما علیه السلام فرموده است «کل مولود یولد علی الفطرة حتی ان ابویه یهودانه او ینصرانه او یمجسانه».[۲۳۰]

آثار الباقیه / ترجمه ؛ متن‌ج۱ ؛ ص۴۵۵

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۴۵۵

نقل طرز تعمید مسیحیان

ابو الحسن اهوازی در کتاب معارف الروم می- گوید که اینطور شخص باید مسیحی شود که هفت رو بامدادان و شامگاهان بر او دعا بخوانند و در روز هفتم او را برهنه می‌کنند و تنش را با روغن زیتون تدهین می‌کنند سپس آب گرم در یک ظرف سنگی که میان بیعه منسوب است می‌ریزند و کشیش با روغن زیتون پنج قطعه بر روی آب احداث می‌کند که چهارتای آنها مانند صلیب شود و یک نقطه هم در وسط آنها سپس پایهای طفل را کشیش رها می‌کند بقسمی که نقطه میانی در وسط دو پای کودک قرار گیرد و بعدا طفل را در آب می‌نشاند و از هر سویی از چهار نقطه که مانند صلیب است مشتی آب برمیدارد و بر سر او می‌ریزد و آنگاه خود کشیش بکنار می‌رود و آن شخص که طفل را برای تعمید آورده و در بغل داشت و در آب نشانید می‌آید کودک تعمید شده را برمی‌دارد و آنانکه در کلیسا حاضرند همگی بخواندن دعا مشغول می‌شوند و فی الفور طفل را در پارچه‌ای می‌پیچند و در آغوش می‌گیرند و باید که پای او بزمین نرسد و هفت مرتبه اهل کلیسا فریاد می‌کشند کریالیسن یعنی خداوندا ترحم کنم و در همین حال که طفل در آغوش جای دارد جامه‌ی او را می- پوشانند و بزمین می‌گذارند و باید که هفت روز یا گاهگاهی بکلیسا آید و یا آنکه در همانجا بماند و چون روز هفتم فرارسید کشیش او را در ظرفی غیر از ظرف پیشین یا آبی که بروغن زیتون آموده و آلوده نباشد می‌شوید و در روز یازدهم این ماه ذکران ثاوذسیوس است که راهبی بود که خود را شکنجه می‌کرد و بر خود غل آهن گذاشته بود و روز سیزدهم تمام عید الدنح است و صلحای قدیسین در طور سینا در این روز کشته شدند و روز پانزدهم ذکران بطرس است که در دمشق بطریق بود و روز هفدهم ذکران انطونیوس است که اولین رهبان و رئیس ایشان بود و روز بیستم ذکران اوثیمیوس است و او راهبی معلم بود و روز بیست و یکم ذکران مکسیموس است که راهب فرید نام دارد و روز بیست و دوم ذکران قوزما است که قوانین و نوامیس مسیحیت را استنباط نمود و در روز بیست و پنجم ذکران بولیقارخوس است

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۴۵۶

[۲۳۰] أبو ریحان بیرونی/ ترجمه: اکبر دانا سرشت، آثار الباقیه / ترجمه - تهران، چاپ: پنجم، ش ۱۳۸۶.

که اسقفی بود که شهیدش نمودند و با آتش او را سوزانیدند و روز بیست و هفتم ذکران یوانیس است که بفم الذهب ملقب است[۲۳۱] و یوحنا را برومی یوانیس گویند و روز سی و یکم ذکران یوانیس و قورس است که هر دو شهید شدند.

شباط- روز اول آن ذکران افریم آموزگار است و روز دوم آن عید الشمع است و در این روز مریم پس از آنکه چهل روز از ولادت عیسی گذشته بود او را بهیکل بیت المقدس آورد و یعقوبیه بسیار این عید را معظم می‌دارند و می‌گویند که یهود هم در این روز اولاد خود را به کنائس می‌برند و ایشان را بخواندن تورات و امیدوارند و اگر این حکایت راست باشد در شفط خواهد بود نه شباط زیرا یهود ماههای سریانی را بکار نمی‌بندند از اینرو تا هشت روز که از آذار بگذرد وقت اول روزه یعقوبیه است و بخواست خداوند در باب روزه ایشان ذکر خواهیم نمود و چون روزه باشند جز ذکرانی که بروز شنبه بیفتد نخواهند گرفت.

روز سوم ذکران بلاسوس شهید است و این شخص را زردشتیان کشتند و روز پنجم ذکران سیس جاثلیق است و او اولین کسی است که نصرانیت را بخراسان وارد نمود و روز بیست و چهارم این ذکران است که سر یحیی بن زکریا که تعمید دهنده بود یافت شد.

اذار- در روز نهم این ماه ذکران چهل نفر از شهیدان است که به آتش و سرما و یخ عذاب شدند و روز یازدهم این ماه ذکران سوفرنیوس است که در بیت المقدس بطریق بود و روز بیست و پنجم عید سبارکه است که جبرئیل امین برای بشارت بمسیح بر مریم نازل شد و از این روز تا میلاد نه ماه و پنج روز و قدری است که جنین این مقدار در رحم مکث طبیعی می‌کند و هرچند که عیسی از جهت بشر پدری نداشت و بروح القدس مؤید شده بود ولی در جهان کون و فساد از دایره امور طبیعی پا بیرون نگذارده بود پس اولی همین است که در رحم مادر مدت درنگ او طبیعی باشد.

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۴۵۷

بیان طالع مسیح و وضع فلک در موقع تولد او

جایگاه تقویمی ماه در نصف النهار این روز در بیت المقدس که دوشنبه بیست و پنجم آذار سال سیصد و سی سه اسکندری باشد، در نزدیکی پنجمین بخش از ششمین درجه اولی از برج ثور است و بنابر مذهب و روش آنانکه در نمودارات پیروی هرمس مصری هستند باید که طالع مسیح آخر حمل و اول برج ثور باشد و لیکن این بروج در موقع میلاد در روز طلوع کرده چه، موضع تقویمی آفتاب در نصف النهار پنجشنبه‌ای که پس از شب میلاد بوده در بیت المقدس تقریبا در دو درجه و ثلث درجه جدی بوده و این مدتی را که عیسی در رحم درنگ کرد بنابر عقیده مسیحیان هر مولودی که در شب میلاد زاییده شود و ماه تحت الارض باشد و از درجه طالع باندازه یک دهم دور دور باشد درنگ خواهد نمود.

چون ما این مطلب را از جایگاه ماه در یوم سبار بدانیم طالع مسیح تقریبا در بخش چهارمین از پنجم درجه حوت خواهد بود و چون ماه را در روز بیست و پنجم از کانون اول وقتی که از طالع باندازه ده یک دور دور باشد تقویم

[۲۳۱] (۱)- زرین دهان و این لقب کنایه از سخندانی و بلاغتی بود که در دهان او بوده.

کنیم خواهیم یافت که طالع در ثلث دوم از برج حمل خواهد بود بتقریب، و این هر دو امر ناپسندیده است زیرا اصحاب میلاد این وقت را در شب اعلام نموده‌اند و نتیجه اعمال ما در روز خواهد اتفاق افتاد و این کار یکی از دلائلی است که نمودارات باطل می باشد، و من برای بحث در اجناس و انواع نمودارها کتابی خواهیم نوشت که همه اقوال را فراگیرد بشرط آنکه خدایتعالی اجل من را به تأخیر اندازد و از روی رحمت و مهربانی خود گرفتاریهای مرا برطرف نماید.

نیسان- روز اول آن ذکران مریم اغفطیه است که چهل روز پشت هم روزه گرفت و افطار نکرد و رسم این ذکران این است که در اولین جمعه پس از فطر ذکران مذکور را بجا می‌آورند و چون شرط است که بطور حتم باید در جمعه باشد پس ممکن نیست که در اول نیسان اتفاق افتد و فقط در هر محزور شمسی چهاربار ممکن است که در آغاز نیسان بیفتد و آن سال چهارم و دهم و پانزدهم و بیست و

یکم است مشروط بر اینکه محازیر را از اول تاریخ اسکندر به سالیان ناقص بشماریم و روز پانزدهم ذکران صد و پنجاه نفر شهید است.

بیان مجامع مهم مسیحیان (سنوذس) و محل این مجامع

روز بیست و یکم ذکران سنوذسات شش‌گانه است و معنی سنوذس آن است که علمای مسیحی از قس‌ها و اسقف‌ها و دیگر اهل مراتب برای دعای بجهت امری حادث و یا سببی شبیه به مباهله و یا بجهت مسئله مهمی دینی که روی داده بدور هم جمع می‌شوند و این کار جز در زمانهای خیلی دور اتفاق نمی‌افتد و هر وقت هم که اتفاق یافت تاریخ آنرا محفوظ می‌دارند و چنین روزهای تاریخی را از راه تعبد و تبرک نصاری ذکران می‌گیرند و اولین سناذس ششگانه این بود که سیصد و هیجده نفر اسقف در شهر نیقیه[۲۳۲] در حضور قسطنطین جمع شدند برای اریوس که با ایشان در اقانیم و اقنومیت ابن و اب و در اینکه فطر در یکشنبه‌ای است که پس از قیام مسیح است مخالفت کرده هرچند که جمعی از همین اساقفه بر این قول بودند که فطر در روز چهاردهم شهر فصح یهود می‌باشد.

سنوذس دوم آن بود که صد و پنجاه نفر اسقف در قسطنطنیه نژد ثذوس بن ارقاذس که پادشاه بزرگ نام دارد جمع شدند و از شخصی که خود را دشمن روح- القدس می‌نامید و اوصاف او را غیر از اوصافی می‌دانست که ایشان قائلند و با جاویدانی بودن اقنوم سوم مخالفت می‌کرد شکایت نمودند.

سنوذس سوم آن بود که صد نفر اسقف در شهر افسس نزد سندوس پادشاه کوچک نام دارد گرد آمدند و از نسطورس که پطرک قسطنطنیه بود و رئیس نصاری نسطوریه و ایشانرا در اقنومیت ابن مخالفت میکرد شکایت نمودند.

سنوذس چهارم آن است که ششصد و سی نفر در شهر خلقد و نید نزد مرقیان ملک جمع شدند و از اوطیخس شکایت نمودند که میگوید جسد عیسی رب پیش از آنکه وحدانی گردد از دو طبیعت مختلف بود.

---

[۲۳۲] (۱)- نیقیه.

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۴۵۹

سنوذس پنجم نزد اسطینان گرد آمدند و رئیس مصیصه‌ورها و دیگر مخالفان خود را در اصول لعنت کردند.

سنوذس ششم آن است که در قسطنطنیه نزد قسطنطنین مؤمن جمع شدند و ایشان صد و هشتاد و نه نفر اسقف بودند و از قورس و سیمون ساحر بپادشاه شکایت کردند.

روز بیست و سوم ذکران مارجیورجس شهید است که به انواع عذاب چند مرتبه او را کشتند و روز بیست و چهارم ذکران مارقوس صاحب دومین انجیل است.

و روز بیست و پنجم ذکران ایلیا جاثلیق خراسان است و روز بیست و هفتم ذکران خریسطفورس است و روز سی‌ام ذکران شمعون صباعی است که در خوزستان جاثلیق نصاری بوده و با دیگر مسیحیان که با او بودند کشته شد.

ایار- روز اول آن ذکران ارمیای نبی است و در روز دوم ذکران اثاماسیوس بطریق است و روز چهارم عید گل سرخ است و این عید بهمان رسم قدیم خود استعمال می‌گردد و در خوارزم نیز مرسوم است و در این روز گل سرخ بکلیساها می‌برند و سبب آن است که مریم به مادر یحیی که ایمیشبع نام داشت نوبر این گل را هدیه فرستاد و روز ششم ذکران ایوب پیغمبر است.

بحثی در ظهور صلیب در آسمان برای قسطنطین

روز هفتم عید پیدایش صلیب است که در آسمان بظهور رسید و اهل تحصیل از مسیحیان می- گویند که در عهد قسطنطین که مظفر و فاتح لقب دارد در آسمان چیزی مانند صلیب از نار و یا نور پیدا شده و به قسطنطین گفتند که این علامت را رایت خود گردان که بر دیگر پادشاهان غالب خواهی گشت و او نیز چنین کرد و بر سلاطین غالب آمد و بدینجهت کیش مسیح را پذیرفت و مادر خود هیلانه را برای جستن چوب صلیب به بیت المقدس فرستاد و بگمان مسیحیان صلیب عیسی را با دو صلیب دو دزد دیگر که با مسیح ایشانرا بدار آویخته بودند بیافت و معلوم نبود که کدام یک از این صلیب‌ها صلیب مسیح بوده و برای اینکه حقیقت امر را بشناسند هریک از این صلیب‌ها را

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۴۶۰

بر مرده‌ای گذاشتند و یکی از این مردگان که صلیب عیسی بر روی او گذاشته شده بود زنده گشت و دانسته شد که صلیب واقعی همان است.

جمعی دیگر از مسیحیان که از خواص و اهل تحصیل محسوب نمی‌شوند می‌گویند که چون عیسی را بدار آویختند صلیبی که در صورت دلفین است و عرب آنرا قعود گوید و آن چهار ستاره است نزد نسر واقع که بزوایای شکل معین مانند است، این شکل جلوی محل دار بظهور رسید و پیش از این واقعه چنین صلیبی و چنین هیئتی در آسمان نبود و باید از ایشان شگفت نمود که نمی‌دانند در جهان ملت‌هایی هستند که کواکب را با نهایت دقت رصد کرده‌اند و از

زمانهای خیلی دور خلف ایشان از سلف ارث بوده‌اند که نیاکان این امم ستارگان دلفین را که در شمار ثوابت محسوب‌اند بهمین هیئت یافته‌اند.

این فرقه از مسیحیان که بظهور صلیب معتقدند در تعظیم آن به اصناف تمویهات و هوسها استدلال میکنند، چنانکه میگویند بنی اسرائیل را خداوند امر فرمود که ماری از مس بسازند و آنرا بر چوبی که منصوب بود قرار دهند و چون در تیه از کثرت مار به ستوه آمده بودند باین مار مصنوعی دفع آنها صورت میگرفت و نصاری میگویند که این مار بر صلیب مژده‌ایست که از پیش داده شده.

همچنین استدلال دیگری دارند که عصای موسی خط مستطیلی بود و چون عیسی آمد عصای خود را بر آن بینداخت و صلیبی حادث شد و شریعت موسی بآمدن عیسی کامل گشت و کامل کمی و بیشی نمی‌پذیرد و دلیل بر این گفتار این است که اگر بر صلیب یک عصای سوم هم بیندازند اعم از اینکه از هر طرف بیفتد حرف لا پیدا میشود یعنی لا زیادة و لا نقصان.

این کار نصاری مانند کار دسته‌ای از مسلمانان است که به تاویلات اشتغال جسته اند و نام محمد را بصورت انسان تشبیه میکنند و میگویند میم نظیر سر اوست و حاء نظیر بدنش و میم دوم نظیر شکم اوست و دال نظیر دو پای انسان.

گمان می‌کنم که این اشخاص بسیار از فن نقاشی و تصویر دور افتاده‌اند و

از تسویه میان سر و بدن و کمیت اعضای برآمده از بدن و از آلت رجولیت که قوام عالم و نسل بدان است غافلند و چون هیچ نامی از آلت مردانگی انسان نبرده‌اند ظاهرا مقصودشان جنس زن بوده نه مرد!

نمیدانم که در نامهایی که مانند نام محمد است که یا یک حرف کم دارد و یا زیاد از قبیل حمید و مجید چه میگویند که اگر بخواهیم حروف این نامها را مانند این اشخاص تشبیه کنیم کار به مزاح و سخریه خواهد کشید.

بحثی در عقیده خرافی مسیحیان راجع به چوب فاوانیا (عود- الصلیب) و اشاره به خرافات مذاهب

اعجب از حکایات مذکور این است که نصاری بچوب فاوانیا[۲۳۳] در تصحیح امر صلیب استدلال میکنند و می‌گویند چون این چوب را قطع کنیم چیزی مانند صلیب در آن ظاهر می‌گردد حتی اینکه جمعی می‌گویند که از زمان دار آویختن مسیح این علامت در چوب یافت شد و می‌گویند که چون این چوب را بجهت همین صلیبی که دارد به مصروع بیاویزیم سودمند خواهد بود چنانکه بر قیامت مردگان دلیل است.

[۲۳۳] (۱)- خاقانی که مادرش مسیحی بوده و از اعمال مسیحیان آگاهی داشته گفته است:

\اُ\s چو آن عود الصلیب اندربر طفل\z صلیب آویزم اندر حلق عمدا\E\E\z

گویا این دسته هم از کتب طب بی‌اطلاع بودند و از حکایاتی که جالینوس فاضل در نوشته‌های خود از متقدمین بر زمان مسیح نقل کرده است غفلت کرده‌اند که پیش از عیسی هم همین چوب را ذکر کرده‌اند که برای صرع مفید است.

آنانکه از آثار نفس و امور طبیعی به اعتقادهای خود استدلال می‌کنند البته با تاویل در آن استدلال ایشان درست می‌شود ولی باید در میان دلیل و مدلول رابطه‌ای موجود باشد نه آنکه بصرف تاویل قناعت کرد زیرا در موجودات همه قبیل شکل یافت می‌شود مثلا در اضداد شکل دوتایی دیده می‌شود، در بسیاری از نباتات و دانه‌های آن شکل سه‌تایی ملاحظه می‌گردد و در حرکات کواکب و ایام بحرانات شکل‌های چهارگوش یافت می‌شود چنانکه در بیشتر برگهای گل پنج‌گوش یافت

آثار الباقیه / ترجمه، متن ج۱، ص: ۴۶۲

می‌شود و نیز در دوایر و در خانه زنبور عسل و دانه‌های برف شکل مسدس موجود[۲۳۴] است همچنین در مطبوعات از آثار نفس و طبیعت جمیع اعداد بدست می‌آید بخصوص در شکوفه‌ها و اوراق، که برگهای هر گلی بعددی خاص در جنسی جداگانه اختصاص دارد و اگر اهل هر ملتی به اعتقاد خود بر این اشکال استدلال جوید البته صورت کامل میتواند پذیرفت و نیز در معادن اشیاء عجیبی که بطور طبیعت آفریده شده یافت می‌گردد چنانکه حکایت کرده‌اند در مسجد بیت المقدس در سنگی بطور خلقی نوشته شده: محمد رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلم و در پشت قبله همین مسجد نیز این عبارت بطور خلقت مکتوب است بسم اللّه الرحمن الرحیم محمد رسول اللّه نصره حمزة و هم‌چنین نگینهایی که نام امیر المؤمنین بر آن نگاشته شده باشد بسیار است چه، در صورت نام علی در رگهای معدنی زیاد اتفاق می‌افتد.

از این‌جاست که بعضی از دعات شیعه به فکر تقلب افتاده‌اند و یکی از آنان از من می‌پرسید که آیا ممکن است از راه صنعت طوری نام علی را بر سنگ نگاشت که با طبیعی فرق نکند و من برای او از کتاب تلویح کندی نسخه‌ای نقل کردم که باید چندین چیز را گرفت و تقطیر کرد و با این آب بر روی عقیق هرچه را می- خواهند بنویسند و چون بر روی آتش نگاهدارند کتابت بر روی آن سفید می‌شود، و او نیز چنین کرد و بدون آنکه در خط خود سعی کند، که مبادا معلوم گردد، بر روی سنگها می‌نوشت محمد و علی و نزد شیعیان می‌برد و می‌گفت من این سنگ را از فلان جا یافته‌ام و این خط مکتوب در آن طبیعی است و سنگ معهود را به قیمتی گران به شیعیان می‌فروخت.

آری چیزیکه در نباتات باعث تعجب است این است که چون باز شد اطراف آن دایره‌ای تشکیل می‌دهد که در بیشتر اوقات دایره قضایای هندسی را مشتمل است و در بیشتر اوقات با اشکال هندسی مطابق است ولی هرگز با قطوع مخروطی توافق نمی‌یابد و هرگز نمیشود که شخص به بیند هفت برگ و یا نه برگ داشته

[۲۳۴] (۱)- زیرا ضلع مسدس شعاع دائره است.

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۴۶۳

باشد، چه ممتنع است که در دایره هفت و یا نه را بطور تساوی اضلاع احداث کرد ولی بسیار می‌شود که مثلث و مربع و مخمس و مسدس و یا شکل هیجده ضلعی اتفاق افتد و این امر بطور اکثر یافت می‌شود[۲۳۵].

هرچند ممکن است که گاهی انواعی از نباتات یافت می‌شود که شکل هفت ضلعی و یا نه ضلعی در دایره دور برگ آن یافت شود اگرچه طبیعت بطور عموم انواع و اجناس را حفظ می‌کند چنانکه اگر دانه‌های یک انار را بشمرید با دانه انار دیگر یکی خواهد بود و از این جهت در افعال طبیعت گاهی نادر غلط و اشتباه روی می‌دهد که دانسته شود طبیعت خدا نیست و خدا غیر از آن است.

اکنون به مطلب خود بازگردیم گوییم: در روز هشتم این ماه ذکران یوحنا صاحب انجیل چهارم است و ذکران ارسینوس راهب است و در روز نهم ذکران اشعیای نبی است و داذیشوع[۲۳۶] در ترجمه انجیل خود میگوید که شعیبای نبی است و در روز دهم ذکران دیونسیوس اسقف است و در دوازدهم ذکران افیفانیوس رئیس اساقفه است و در روز سیزدهم ذکران یولیانس شهید است و در روز پانزدهم بنابر رسم نوین عید گل سرخ است زیرا در روز چهارم خیلی کمیاب است و در خراسان مسیحیان این روز را عید گل سرخ می‌گیرند و از روز چهارم چشم پوشیده‌اند و در روز شانزدهم ذکران زکریای نبی است و در بیستم ذکران قریقوس راهب است و در بیست و دوم ذکران قسطنطنیوس مظفر است و او اول کسی است که به بیزانطی وارد شد و در اطراف آن شهر حصاری ساخت و شهر را بنام خود و قسطنطنیه گفت و دیگر پادشاهان پس از او در همین شهر ماندند و در بیست و چهارم ذکران شمعون راهب است که کارهای بسیار عجیب و شگفت نموده.

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۴۶۴

حزیران- روز اول آن عید سنابل است و در این روز از زراعت گندم قدری خوشه می‌آورند و بر آن دعا می‌خوانند و از خداوند برکت می‌خواهند و در این روز ذکران یحیی بن زکریاست که بنام او برای برکت گندم بسوی خداوند تضرع می‌کنند و این روز برای مسیحیان مانند عید عنصره برای یهود است.

روز سوم ذکرانی است که بختنصر اطفال را سوزانید و آنان عزریا و حنینا و میشایل بودند و در این روز هیکل را احداث نموده‌اند.

روز پنجم ذکران اثاناسیوس بطریق است و در روز هشتم ذکران قیورلوس بطریق است که نسطورس رئیس نسطوریان او را از عداد مسیحیان خارج کرد و در روز دوازدهم ذکران متی و مارقوس و لوقا و یوحنا است که اصحاب اناجیل چهار- گانه می‌باشند و در روز هیجدهم ذکران لیونطیوس شهید است و در روز بیست و یکم ذکران برشیای قس

---

[۲۳۵] (۱)- بیرونی در قانون مسعودی در فصل سوم مقاله سوم به پیروی برخی از علمای ریاضی درپی یافتن وتر سبع(هفت ضلعی) برآمده و معلوم میشود که در موقع نوشتن این کتاب باین مسئله پی نبرده بوده و باید به قانون مسعودی رجوع کرد هرکه طاوس خواهد جور هندوستان کشد.

[۲۳۶] (۲)- داذ همان داد فارسی است که بقاعده دال و ذال داذ گفته شده و یشوع مسیح است.

است که تقریبا دویست سال پس از مسیح کیش مسیحیت را به مرو آورد و در بیست و دوم ذکران جبرئیل و میکائیل است که از رؤساء فرشتگان- اند و نصاری بنام این دو فرشته تقرب می‌جویند.

در روز بیست و پنجم ذکران مولد یحیی بن زکریاست و از زمان مژده باو تا مولد او دویست و پنجاه و هشت روز تمام است که هشتماه و نیم و عشر شهر باشد و در روز بیست و ششم ذکران فیبرومیا[۲۳۷] است که این زن را با عذاب شهید کردند و بیست و نهم ذکران مرگ بولس است که معلم مسیحیت و آشکارکننده این طریقه محسوب است و روز سی‌ام ذکران بطرس است که شمعون الصفا باشد و او رئیس سلیحین محسوب است یعنی رئیس حواریون.

تموز- روز اول آن ذکران سلیحین[۲۳۸] است که دوازده نفر بودند و شاگردان عیسی محسوب‌اند و در روز سوم ذکران تومای سلیح است که بمسیح پس از آنکه از دار آویخته شدن برگشت ایمان نیاورد تا آنکه استخوانهای پهلوی او را دید و

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۴۶۵

اثر نیز یهودیان را در پهلوی عیسی ملاحظه کرد و توما کسی است که مسیحیان همه بدست او مسیحی شدند و روز پنجم ذکران ذومیطیوس شهید است و روز هفتم ذکران بروقوبیوس شهید است و روز هشتم ذکران مارتا است که والده شمعون است که کارهای عجیبی بدست او وقوع یافت و روز نهم ذکرانی است که بختصر کودکان سه‌گانه را سوزانید و نصاری بر این عقیده‌اند که اگر نامهای این سه تن را نبرند گرمای تموز بایشان صدمه خواهد رسانید و روز دهم ذکران شهدای چهل و پنجگانه است و روز یازدهم ذکران فوقای شهید است و روز سیزدهم ذکران ثوثانیل شهید است و روز چهاردهم ذکران یوحنای مروزی است که در نزدیک بعهد ما کشته شد و روز پانزدهم ذکران قوریاقوس و مادر اویولیطا است.

روز بیستم عید انگور است و در این روز نوبر انگور را می‌آورند و بر آن دعا میخوانند که خداوند آنرا برکت و نما دهد و از آفات سالم نگه دارد روز بیست و یکم ذکران بفنوطیوس شهید است روز بیست و ششم ذکران فنطیلیمون است که پزشکی بود و شهید شد و روز بیست و هفتم ذکران شمعون راهب است و روز سی‌ام ذکران شاگردان مسیح است که هفتاد و دو نفر بودند.

اب- روز اول آن روز مرض مریم مادر عیسی است که پانزده روز است و آخرین روز آن روز وفات اوست و نیز در روز اول آن ذکران شمعونی مقبایا است[۲۳۹] که زرتشتیان هفت نفر از اولاد او را کشتند روز پنجم ذکران موسی بن عمران است.

ظهور موسی و الیاس بر عیسی از طورتابور

---

[۲۳۷] (۱)- ن به نیفرروینا.

[۲۳۸] (۲)- سلیح یعنی حواری که رسول عیسی بودند.

[۲۳۹] (۱)- ن به شموسی.

روز ششم عید طورتابور است که در انجیل مذکور است که موسی بن عمران و ایلیا که الیاس باشد این دو پیغمبر در طورتابور به مسیح ظاهر شدند و سه نفر از اصحاب مسیح با او بودند که شمعون و یعقوب و یوحنا باشند و در خواب بودند و چون از خواب برخاستند و تا این امر را مشاهده کردند گفتند خدای ما، مقصود از این جمله

مسیح بود، سه سایبان احداث کن یکی برای خود و دو دیگر را برای موسی و الیاس.

هنوز این جمله تمام نشده بود که سه ابر درخشان بر ایشان سایه افکندند و موسی و الیاس داخل در ابر شدند و رفتند و موسی سالیان دراز پیش از این واقعه مرده بود و بعقیده ایشان الیاس زنده است و هنوز هم هست و خود را از مردم می- پوشاند و در پنهانی زندگی می‌کند و در روز هفتم ذکران الیاس زنده است که مذکور شد و روز هشتم ذکران یسع نبی است که تلمیذ الیاس باشد و روز نهم ذکران ربولای اسقف است و روز دهم ذکران ممامای شهید است و روز پانزدهم عید وفات مریم است و میان ذکران و عید این فرق است که عید بزرگتر از ذکران بشمار میرود و روز شانزدهم ذکران اشعیا و ارمیا و زکریاء و حزقیل است که همگی پیغمبر بودند و روز هفدهم ذکران سیلاقوس است که با نامزد خود اسطرا طانیق شهید شد و روز بیستم ذکران اشمویل پیغمبر است و روز بیست و یکم ذکران لوقیوس شهید است و در بیست و ششم ذکران سابای راهب است که شیخی فرتوت و سالخورده بود و روز بیست و نهم ذکران مقتل یحیی و بریدن سر اوست و مأمون ابن احمد سلمی هروی می‌گوید که در بیت المقدس توده‌ای از ریگ بر دری دید که آن در را باب العود می‌گفتند و باندازه یک تپه و یا مانند کوه در آنجا جمع شده بود و باو گفتند که اینها را برای این ریخته‌اند که همراه خون یحیی بن زکریاء در جوش بود افزون می‌گشت تا آنکه بختنصر کشندگان او را کشت و خونشان را بر روی خون یحیی ریخت و خون ساکن گشت و این حکایت را در انجیل ذکر نکرده‌اند و من نمی‌دانم که چطور باید باور کرد با آنکه بختصر چهارصد و چهل پنجسال پیش از یحیی به بیت المقدس وارد شد و خرابی دوم بیت المقدس بدست اسبسیانوس و تیتوس رومی انجام گرفت گویا ساکنان آنجا هرکس که بیت را خراب کند بختنصر می‌گویند با آنکه شنیدم که خرابی دوم خانه بدست گودرز بن شاپور بن افقورثا که از ملوک اشکانی محسوب است صورت گرفت و روز سی‌ام این ماه ذکران همه پیغمبران است.

ایلول- روز اول آن عید اکلیل سال است و در این روز نماز می‌خوانند و برای ختم سال که باین ماه صورت می‌گیرد و افتتاح سال نوین دعا می‌خوانند و روز سوم ذکران هفت نفر شهید است که در نیشابور کشته شدند و روز هشتم ذکران حنّه مادر مریم و یویاقیم پدر اوست و روز سیزدهم عید فراغت از سازمان هیکل است و روز چهاردهم عید یافتن صلیب است که قسطنطنین و مادرش هیلانه با جستجوی زیاد بدست آوردند و از چنگال یهود بیرون کشیدند و در بیت المقدس مدفون بود و در پیش این قصه مذکور شد و روز پانزدهم ذکران سنوذسات ششگانه است و روز شانزدهم ذکران اوفیمیای شهیده است و روز بیستم ذکران اوسطاثیوس و زن و مادر اوست که همگی جام شهادت را بسر کشیدند و روز بیست و سوم ذکران اویطلیوس شهید است و روز بیست و چهارم ذکران تیقلای شهیده است که

او را بآتش سوزانیدند و در این روز در ایلیا عید کنیسهٔ القمامه است روز بیست و پنجم ذکران خاریطونوس راهب است و روز بیست و نهم ذکران اغریغوریوس اسقف است که اهل ارمنیه را مسیحی کرد.

این بود آنچه را که ما از ذکرانهای نصاری ملکائی و اعیاد ایشان می‌دانستیم و برخی از آنها را نسطوریه مخالفت نمی‌کنند و پس از آنکه باب صوم را در این میان واسطه گردانیم که مشترک میان هر دو فرقه است اعیاد و ذکرانهای اختصاصی ایشانرا ذکر خواهیم کرد.

فصل شانزدهم این فصل در روزه ترسایان و اعیاد متصل به روزه ایشان که مورد قبول همه ایشان است و دیگر روزهایی که با ایام روزه به توازی حرکت میکند بحث مینماید

ما در پیش لوازم و شرایط فصح یهود و کیفیت استخراج و علل آنرا به اندازه‌ای که از حد کفایت هم زیادتر باشد بیان کردیم.

روزه نصاری از توابع فصح یهود است و علل آن همان علل فصح است و ما در کیفیت آن گوییم:

روزه ترسایان چهل و هفت روز است و آغاز آن همواره از روز دوشنبه است و روز چهل و نهم فطر آن است که سعانین[۲۴۰] نام دارد باین شرط که فصح باید بین سعانین و فطری که هفته اخیر از هفته‌های روزه است واقع شود و بر سعانین پیشی نگیرد و از روز آخر ایام روزه هم پس نیفتد.

در مباحث گذشته حدودی را که فصح یهود در آن دور می‌زند بیان کردیم و لیکن ترسایان یهود را در این کار موافقت نمی‌کنند و در اوایل جیاجل هم با یهود

اختلافی بزرگ دارند.

جیجل بمعنی دور است و در سریانی آنرا غیغل گویند که با کلمه محزور مرادف است.

سزاوارتر این است که ما همان اصطلاحاتی را که هر طبقه مواضعه کرده‌اند ذکر کنیم.

نصاری محزور کبیر را ایندیقوطیا نامند ولی چون این واژه سنگین است، آنرا جیجل بزرگ نام می‌گذاریم.

سبب اختلاف یهود با ترسایان این است که به عقیده یهود سال دهم محزور، سال اول تاریخ اسکندر است ولی ترسایان می‌گویند که سال سیزدهم محزور سال اول اسکندری است.

---

[۲۴۰] (۱)- مشهور شعانین است و آن اولین یکشنبه پیش از فصح است و کلمه عبری است یعنی ما را خلاص کرد. (المنجد)

بیان مطلب آن است که طایفه‌ای از نصاری میان آدم و اسکندر را پنج هزار و شصت و نه سال دانسته و برخی دیگر پنج هزار و هشتاد و یک سال و این قول اخیر نزد اهل تحصیل و تحقیق مشهور است و بیشتر مسیحیان هم بر این رای‌اند و خالد بن یزید بن معویهٔ بن ابی سفیان که نخستین فیلسوف اسلامی است چنین می‌گوید و درباره خالد گفته‌اند، که از همان غاری که دانیال علم خود را استخراج کرد او هم از همان غار علم خویش را استخراج نمود، و این همان غار است که آدم ابو البشر آنچه را که میدانست در آنجا به ودیعت نهاد و گفته خالد این است:

و فی تمام العشر من اعوام	الی ثلث معها تمام
و مائهٔ معدودهٔ قد جمعت	الی الوف سدست و نظمت
اظهر دین ربه الاسلاما	فالتام بالهجرهٔ و استقاما

هجرت در سال نهصد و سی و سه اسکندری بوده

بیان شعر آن است که هجرت در سال نهصد و سی و سه اسکندری واقع گشت و چون این مقدار را از مجموع تاریخ عالم که شش هزار و صد و سیزده باشد کم کنیم پنجهزار و صد و هشتاد سال باقی می‌ماند.

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۴۷۰

سپس نصاری این سالها را بدل به جیجل صغری نمودند و دوازده سال باقی ماند و این مدت سالهایی است که از آغاز جیجل تا اول تاریخ باقی مانده و عبور را در این مدت به حساب بهزیجوح ترتیب دادند زیرا تنها بهزیجوح است که دارای ترتیبی قائم بذات است و از نقصان چیزی از تواریخ مستغنی است.

نصاری فصح خود را در سال اول جیجل در روز بیست و پنجم آذار قرار دادند زیرا سالی را که مسیح در آن سال به دار آویخته شد اینطور اقتضا میکند و فصح‌های دیگر سالیان را با این ترکیب کردند در نتیجه منتهای تقدم آن روز بیشت و یکم آذار است و غایت تاخر آن هجدهم نیسان که رویهمرفته بیست و هشت روز می‌شود.

پس غایت تقدم فصح از اعتدال ربیعی که عیان بدان گواهی میدهد باندازه دو روز تمام است و از این سبب چنین کردند که خواستند خود را از همین قانون از قوانین سلیحین مصون دارند و آن قانون این است که هر اسقفی و یا هرقس و یا شماسی عید فصح را پیش از تساوی شبانه‌روز با یهود موافقت کند از درجه و پایه خود ساقط می‌گردد.

فرق فصح یهود با فصح نصاری[۲۴۱] و جایگاه فصح نصاری

---

[۲۴۱] (۱)- عید فصح به کسر فاء عید پاک است P que با این فرق که اگر مقصود عید فصح یهود باشد حرف اول کلمه با حروف کوچک نوشته می‌شود و اگر فصح مسیحیان باشد با حرف درشت.

اگر فطر نصاری همان فصح یهود بود و یا به اندازه‌ای مفروض از فصح دور بود و تغییری نمی‌پذیرفت البته با فصح رفیق راه بود و چون موازی با آن بود در هر روزی که فصل اتفاق می‌افتاد این نیز در همان روزی می‌بود و لیکن چون بر فصح مقدم نیست غایت تقدم آن از غایت تقدم فصح یک روز متاخر میشود که روز بیست و دوم آذار باشد اما غایت تاخر آن از غایت تاخر فصج یک هفته است زیرا اگر در یک روز اتفاق بیفتد فطر روز یکشنبه‌ای خواهد شد که دنبان آن است پس در نتیجه یک

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۴۷۱

هفته از آن متاخر خواهد بود و چون عید فصح به غایت تاخر خود برسد فطر هم در غایت تاخر خود در روز بیست و پنجم نیسان خواهد بود.

از اینجاست که روزهایی که فطر ایشان در آن پیش و پس می‌رود سی و پنج روز است و بدین سبب آغاز صوم هم بتوازی با آن در همین ایام جلو و عقب میرود و اول این روزها دوم شباط است و آخر آن روز هشتم آذار است که در نتیجه منتهای درری میان آغاز صوم و فصح چهل و نه روز است و کمترین بعد و دوری این دو چهل و دو روز.

میان استقبال فصح و اجتماع آذار در سنه بسیط و اجتماع آثار ثانی در سنه عبور چهل و چهار روز و هفت ساعت و ده یک ساعت است پس این اجتماع همواره میان اول بعد اصغر و اول بعد اعظم جای دارد و نزدیک به آغاز صوم واقع می‌شود و باین طریق باید اول ماه روزه را بدست آورد که به اجتماعی که در ماه شباط روی می‌دهد نظر کنیم و ببینیم که کدامین دوشنبه از شنبه‌های قبل و بعد آن به آن نزدیک است پس اگر در حد روزه که از دوم شباط تا هفتم آذار است واقع شود آن دوشنبه روزه اول روزه است و اگر در این حد نباشد این اجتماع اهمال می‌شود و با اجتماع دوم که پس از آن است عمل مذکور را انجام می‌دهند و از این کار اول صوم را بدست می‌آورند.

فصح چنانکه در پیش گفتیم اگر به منتهای تقدم خود برسد به بیست و یکم آذار خواهد رسید و چون استقبال در آذار روی دهد و با روز شنبه مصادف گردد سال بسیط خواهد بود و اجتماعی که معتبر است پس از گذشتن چهار روز از شباط است و آن دوشنبه‌ای که بر آن متقدم است به آن نزدیکتر خواهد بود و اگر سال بسیط نباشد اول سال است و روز اول روزه و اگر هم بسیط باشد روزه دوم شباط می‌شود که باز در حد صوم واقع است و نخستین روز روزه

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۴۷۲

خواهد بود.

غایت تاخر فصح آن است که در روز هیجدهم نیسان باشد و چون استقبال در آن اتفاق افتد و روز یکشنبه باشد سال عبور خواهد بود و اجتماعی که قابل اعتبار است اجتماع آذار ثانی است که در روز پنجم آذار سریانی باشد.

روز هشتم آن دوشنبه‌ای است که پس از آن است و بآن نزدیکتر است زیرا، اول آذار سریانی روز دوشنبه است پس در نتیجه اول صوم روز هشتم از آذاری است آخر صوم است.

اگر به اجتماع آذار اول برگردیم خواهیم دید که در سالهای کبیسه روز پنجم شباط اتفاق می‌افتد و اول شباط روز یکشنبه می‌شود پس دوشنبه متقدم از دیگر دوشنبه‌ها بآن نزدیکتر می‌شود و آن اول حد صوم است و اگر دیگر شرایط با آن یافت شود صلاحیت دارد که اول حد صوم گردد و شرایط مذکور این است که اگر آنرا اول صوم قرار دهیم فطر به اندازه یک ماه پیش از فصح واقع شود و این کار بنابر اصول ایشان محال است و نیز اگر سال کبیسه نباشد اجتماع در روز چهارم از شباط واقع می‌شود پس دوشنبه پیشین به آن نزدیکتر و اول شباط است که چون از خارج شده باید آنرا کنار گذاشت و به اجتماع بعدی نظر نمود.

پیروان مسیح نیازمند شدند که فصح یهود را بشناسند تا آغاز روزه خود را استنباط کنند و این مسئله را از یهود پرسیدند و چون یهود با مسیحیان دشمن بودند برای اینکه آنان را گمراه کنند پرسش پیروان عیسی را برخلاف واقع پاسخ گفتند و علاوه‌براین، تواریخ همه نصاری باهم متفق نبود تا آنکه دسته‌ای از محاسبان ایشان بر تصحیح امر کمر بستند و این سالها را با اعمال گوناگون در ادواری مختلف حساب کردند و جدولی را که در کار بستن همدل و همداستان

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۴۷۳

شدند جدولی است که خرانیقون نام گذاشته‌اند و مسیحیان بر این گمانند که اوسیس اسقف قیساریه با سیصد و هیجده نفر از اساقفه در سنوذس اول حساب کرده است و جدول این است.

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۴۷۴

جدول خرانیقون[۲۴۲]

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۴۷۶

طرز عمل بآن از اینقرار است که سالیان ناقصه اسکندر را بگیریم و در دوجا قرار دهیم یکی را بر بیست و هشت تقسیم کنیم و خارج قسمت‌ها را کنار بگذاریم و باقیمانده را به جیجل شمسی داخل کنیم و به مقصود برسیم و بر قسمت دیگر که در جای دیگر نوشته‌ایم عدد دوازده را بیفزاییم مجموع را نوزده نوزده طرح کنیم هرچه ماند در جدول جیجل قمر وارد کنیم و مطلوب بدست می‌آید. و پس از آنکه این دو باقیمانده را هریک به جدول خود داخل کردیم در محل التقای خانه‌ی مشترک آنها که دو انگشت که در دو سطر به حرکت بود بهم رسید روز اول روزه را خواهیم یافت. و اگر با رنگ سیاه باشد آن روز در شباط است و اگر با رنگ قرمز، در آذار خواهد بود.

جدولی که خرانیقون نام دارد مبنی بر جیجل کبیر است زیرا در پیش گفتیم که در آن جدول فصح بهمان روزی که در شهر سریانی است و در ایام هفته است میرسد و وضع روزه چنانکه بیان شد وابسته به حال فصح است.

---

[۲۴۲] (۱)- کرونیکون از Chronique بمعنای زمان مشتق است.

برخی از این دسته بهمان جیجل کوچک قناعت می‌کنند و سالیان ناقص اسکندر را می‌گیرند و عدد دوازده را بر آن می‌افزایند و مجموع را نوزده نوزده طرح می‌کنند و هرچه را باقی ماند در سطر عدد از جدول روزه داخل می‌کنند و آنچه را روبروی آن در جدول است برمی‌گزینند و آن مقدار از آغاز شباط گذشته سپس اول شباط را در آن سال و علامت آنرا که در چه روز به هفته افتاده بدست می‌آورند اگر با روزه اوسط موافق بود روز دوشنبه است و آن روزه روزه معدل است و جدول این است.

این عمل مبنی بر این بود که فصح آخرین روز روزه باشد و پیدا کردن صوم اوسط با حساب بدینطریق است که سالیان ناقصه اسکندر را بگیریم و همواره عدد دوازده را بآن بیفزاییم و نوزده نوزده طرح کرده باقیمانده را در نوزده ضرب کنیم و عدد هفده را بر مجموع مزبور بیفزاییم سپس آنرا سی سی طرح کنیم آنچه کمتر از سی ماند صوم اوسط همان است.

در پیش گفتیم که فطر نه از فصح پیش می‌افتد و نه با آن مطابق است بلکه

همواره از آن عقب است بنابراین رأی، باید صوم معدّل از صوم اوسط همیشه متأخر باشد خواه روز دوشنبه با آن موافق شود یا نشود و از آنجا که این تأخیر از یک هفته متجاوز نیست جز روز دوشنبه میان این دو صوم روزی واسطه نمی‌شود و بدین سبب با جدول خرانیقون موافق می‌گردد و اگر این شرط اهمال گردد و مطابق گفتار آنان عمل شود بسا روی می‌دهد که یک هفته اختلاف پیدا می‌کند چنانکه در سال هزار و سیصد و یازده اسکندری شد و در آن هنگام خرانیقون روز اول روزه را روز دوم شباط نشان می‌داد و حال آنکه صوم اوسط در این جدول پنجم شباط بود که با روز دوشنبه متفق میشد. و اگر باندازه یک هفته تفاوت میان این دو جدول کنار گذاشته شود یا یک هفته به عقب افتد باهم مطابق می‌شوند و حسابهای یهود در اجتماعات و استقبالات با خرانیقون درست درمی‌آید نه با جدول دیگر. باین بیان که در سال نامبرده ارباعشر نیسان شب شنبه بیست و سوم آذار سریانی در ساعت یازده و دویست و یازده حلق اتفاق می‌افتد پس فصح روز شنبه می‌شود و یک روز پیش از شعانین و این کار درست نیست زیرا از شرایط فصح آنست که دو هفته آخر از هفته‌های ایام صوم باشد و نیز آن سال بسیط بود و اجتماع آذار یهود در شب پنجشنبه هشتم شباط پس از گذشتن چهار ساعت و صد و دو حلق از ساعت روی می‌دهد و دوشنبه پیشین بآن نزدیکتر است چه، میان دوشنبه‌ها اولین پنجشنبه است و این دوشنبه پنجم شباط است و از حد روزه بیرون نیست و اول حد روزه است و حال آنکه در خرانیقون دوشنبه بعد از آن است که دوازدهم شباط می‌گردد.

اما حسابهایی که مبنی بر اصولی است که رصد شده ممکن است با کار یهود موافق افتد یا نه و اگر حرکات کواکب طبق آنچه در زمان ما تصحیح شده گردد جای این روزها عوض می‌شود و با آنچه نزد ما باید باشد اختلاف خواهد یافت.

و یهود بیشتر دچار این اختلاف خواهند شد که چون در حساب بسیار دقت می‌کنند خلل زیادی در کار آنان روی می‌دهد و لیکن مسیحیان باین دقت زیاد نیاز ندارند زیرا درباره فصح بآنچه ما گفتیم اکتفا می‌کنند و از حساب اجتماعات و استقبالات

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۴۷۸

بی‌نیاز هستند و بسا که جداولی ترتیب می‌دهند مبنی بر اینکه ماه قمری بیست و نه روز و نیم باشد و ابتدای آن از اول اجتماع مفروض در جیجل کوچک باشد.

ما برای آن دسته از علمای یهود که تحقیق و نظر را خریدار باشند و برای خود تقلید از دیگران را نوعی پستی و خواری بشمارند مطابق حرکات کواکب که در عصر ما بود برای تعیین هر فصح راهنمایی کردیم و باید که استقبال برج حمل را برای خود اصلی قرار دهند و ایامی را که آفتاب در برج حمل است برای دوران فصح حدی بشمارند و این استقبال را طوری ترکیب کنند که از دو طرف حد بیرون نرود تا آنکه فصح بر روز اعتدال بهاری پیش نیفتد و حالت بدر هم جز در برج اعتدال که برج حمل است نباشد[۲۴۳].

به عقب برگشت و آنچه را که خود ساخته بود با دست خویش خراب کرد و گمان برد که علم استقبال که موجب فصح باشد این است که قمر پیش از غروب خورشید طلوع کرده و کمی پس از طلوع خود غروب کند و خصوم ما هنگامی‌که از حجت باز مانند و درهای استدلال بر آنها بسته شود چنین می‌کنند و به محالاتی که خلاف عیان است چنگ می‌زنند و تنزیل حکیم نیز چنین ناطق است:

«وَ جَحَدُوا بِها وَ اسْتَيْقَنَتْها أَنْفُسُهُمْ ظُلْماً وَ عُلُوًّا» و آنچه را این مردم پیاده و منقطع از علم گفته‌اند با شرایط فصح موافق نیست زیرا که طلوع ماه پیش از غروب آفتاب و غروب قرص قمر پس از طلوع آن معلول علل دیگری است که یکی آنست در نصف اللیل استقبال افتد دو دیگر آنست که شب طولانی باشد و سه دیگر آنکه ماه در حرکت مرئی خویش سریع باشد چهار دیگر آنکه ماه در بلدان بسیار شمالی باشد و پنج دیگر آنکه عرض قمر به نسبت به عرض بلد زیادتر باشد و با این اسباب و علل پنجگانه است که اقتراناتی روی می‌دهد که در منتها غایت خود است و ازدواجاتی

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۴۷۹

اتفاق می‌افتد که در آغازها و انجامهای خود با یکدیگر متفاوتند. و چون کار بدین منوال شد به وجود این احوال در مدتی که فصح در آن می‌گردد نیازی نخواهد بود و در هر وقت ممکن است چنین باشد بلکه زمستان اولی از بهار خواهد بود و حال آنکس که بر این عقیده است با این شعر منطبق است:

---

[۲۴۳] (۱)- در ساقطات کتاب و دو نسخه عکسی اسلامبول این قسمت متصل بماقبل است و حال آنکه در خلال آن افتادگی بوده و نظیر آن در این کتاب چنانکه در مقدمه گفته‌ام بسیار است.

مررت من القطر کی لا ابل　　　　فابصرت نفسی لدی المثعب[۲۴۴]

اصحاب جدول مجرد که مسلمانان را سرزنش می‌کردند که اهل کتاب با حساب، شهور خود را استخراج می‌کنند ولی مسلمانان به رؤیت هلال نیازمند می‌باشند کجا هستند تا به بینند که بر امری اجماع کرده‌اند که برخلاف آنچه خود تأسیس کرده و شرط نموده‌اند می‌باشد و گمان می‌بردند که آنها هم در حساب می‌آیند و این جمع باید بدانند که روش صحیح در این کار روش مسلمان است و بس و حق و یقین با اینان [و سوم با اختلاف سالها[۲۴۵]] يُرِيدُونَ لِيُطْفِؤُا نُورَ اللَّهِ بِأَفْواهِهِمْ وَ يَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَ لَوْ كَرِهَ الْكافِرُونَ.

برای نصاری جدولی موافق خرانیقون در شناسایی روزه است ولی بهتر از آن وضع شده و ترکیب آن پیچیده‌تر و عمل به آن ظریفتر است و طریقه عمل بدان از اینقرار است که سالهای اسکندر را که ناقصه باشد بدل به جیاجل شمسی کنیم و باقی را نگاه داریم و عدد دوازده را بر آن بیفزاییم و بدل به جیاجل قمری کنیم و باز باقی را نگاه داریم و آنچه در جیاجل قمری است در سطری که مربوط به جیجل قمری است داخل کنیم و مقابل آنرا از سطرهای هفتگانه خانه‌هایی که در عرض جدول است شمرد با در یاد داشتن آنچه از اصل سال محفوظ داشته‌ایم سپس انگشت را در پایین جدول بگذاریم تا به الف مکتوب با رنگ قرمز برسید و در مقابل

آثار الباقيه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۴۸۰

جدول لمعرفة صوم النصاری

آثار الباقيه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۴۸۲

روزه کبیسه را در صورتی که سال کبیسه باشد یا صوم مستوی را درصورتی‌که سال نیمه کبیسه باشد خواهیم یافت و نیز به ازاء آن مواقع اعیاد در ماهها پیدا می‌شود و جدول این است.

مثال این مطلب سال غشی ن ب عسو اسکندر را که در جیجل خورشیدی کب باقی مانده و در جیجل قمری یا واصل سال بوده نظر می‌افکنیم و در مقابل یا در جیجل قمر از سطرهای هفتگانه که عدد شش را از اول آن بشمریم که مانند عدد اصل سال است به ج میرسیم سپس انگشت خود را در اسفل جدول قرار می‌دهیم تا به الفی که قرمز نوشته شده می‌رسیم و مقابل آن صوم سال مستوی را می‌یابیم زیرا سال کبیسه نیست و صوم در ک از شباط خواهد شد و از خرانیقون پیشین نیز چنین استخراج می‌شود.

---

[۲۴۴] (۱)- معنای شعر آن است که از باران گریختم تا تر نشوم و به قعر حوض افتادم و مسیو گریپوی فرانسوی نیز هنگامی که دید باران می‌آید برای اینکه لباسهای او تر نشود به رودخانه پرید!

[۲۴۵] (۲)- این قسمت که ترجمه« و الثالث علی اختلاف السنین» باشد به عقیده حقیر ربطی بماقبل ندارد و باز خلط در نسخه شده.

چون در این جدول مانند عدد اصل سال را در سطرهای هفتگانه بشمریم و به الفی که قرمز نوشته شده برسیم اگر عامل باین جدول به طرف پایین برود با خرانیقون مسیحیان بیک‌جا میرسد و اگر آنرا محفوظ نداریم و مقابل آنرا بگیرد با آنچه در صوم اوسط گفتیم موافق می‌شود و یک هفته از آنچه مقتضای خرانیقون بود پیش می‌افتد.

ابو جعفر محمد بن حسین خازن در تفاوت میان رأس و آغاز دوره نوزده‌تایی یهود و نصاری دچار وهم و خطا گشته و گمان برده که سالهای تاریخ نصاری سه سال پیشتر از همین سالها به عقیده یهود است و بر این وهم رأس السنهٔ و آغاز سال اول تاریخ اسکندر را از پیش از روز خروج بنی اسرائیل از مصر استخراج کرده زیرا مورد اتفاق علماست که روز خروج از مصر پنجشنبه بوده. و برای ابو جعفر رأس- السنه روز دوشنبه بدست نیامد مگر آنکه سه سال بر سالها افزوده گردد و حال آنکه امر بدینقرار نیست که او می‌گوید زیرا برای اختلاف میان یهود و نصاری در تاریخ آدم این اختلاف روی می‌دهد و گفته ابو جعفر خازن هنگامی درست بود که روز خروج بنی اسرائیل در شهور سریانی در دست بود و اگر چنین چیزی در دست بود

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۴۸۳

ما را از امثله زیادی که زده بی‌نیاز می‌ساخت.

سپس ابو جعفر خازن برای دانستن صوم اوسط مسیحیان کار شگفت‌آوری کرده که به روز پنجم کانون آخر که روزه عید الدنح باشد نظر می‌کند تا به بیند کدام یک از ماههای عرب است و آنچه را که از شهر قمری تا آن روز از سی و یک روز گذشته کم می‌کند و مابقی را از آغاز شباط می‌شمارد و به هرجا رسید روز دوشنبه نزدیکتر که دنبال آن است اول روزه است.

این راه که ابو جعفر خازن رفته مانند راه پیشین که رفته نیست زیرا روزه اوسط همواره باید از صوم معدل پیش افتد و عقب نباشد و حال آنکه بنابر استخراج او گاهی پیش می‌افتد نه همواره و چون چنین شد بر کسی که به این جدول عمل کند امر مشتبه می‌شود و بدین سبب از حقیقت دور می‌افتد ولی اگر این دانشمند می‌گفت از هر دو جهت نزدیکترین دوشنبه‌ای را که در حد صوم باشد بگیریم به صواب نزدیکتر بود زیرا آنچه برای او استخراج می‌شود پس از اجتماع معتبر از اول شباط است و در برخی از نسخ تصرف شده یافتم که او به روز بیستم ماه عربی که پس از ماهی باشد که عید دنح در آن بوده و آن ششمین روز کانون آخر است پس اگر آن روز دوشنبه بود آغاز روزه بود وگرنه دوشنبه پس از آن.

کار مزبور موافق آن نیست که او گفته و از راه صواب به جهاتی دور است یکی آنکه اگر دنح در ماه عربی از اول تا سوم آن باشد اجتماع ماهی که پس از آن است در اوایل شباط می‌شود و آنرا می‌توان معتبر دانست و برای بسیاری از اوقات صلاحیت دارد که صوم در حوالی آن باشد و آن در اوائل ماهی که تالی دنح است خواهد بود نه روز بیستم و نزدیک آن. دیگر آنکه اگر وقوع اجتماع ماه عربی در روز ششم و بیستم امکان داشت و صوم هم همواره مقدم بر اجتماع بود و از آن متأخر نمی‌گشت دیگر بازگفتن روز بیستم معنایی نداشت بلکه غایت و منتهای تقدم اجتماع مطلوب اگر با روز پنج‌شنبه متفق میشد پنجم و بیستم ماه عربی بود و چون این قرارداد اصلاح گردد برای روزگارانی صحیح خواهد بود و شرائطی می‌یافت که

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۴۸۴

گفته شود باید به دنح نظر افکند و دید که در چه روز از ماه عربی واقع می‌شود اگر در اول تا روز سوم آن بود باید دید روز بیست و نهم آن چه حال دارد اگر دوشنبه بود و میان دنح و آن بیست و هفت روز بود یا بیشتر اول صوم است و اگر دوشنبه نبود دوشنبه دیگری که دنبال آنست خواهد بود و اگر دنح روز سوم از ماه عربی بود تا بیست و سوم آن باید آن ماه را کنار گذاشت و به ماهی که پس از آنست تا روز بیست و پنجم آن نظر کرد اگر با روز دوشنبه. موافق شد که اول صوم است وگرنه دوشنبه‌ای که پس از آن است و اگر از هشتم تا بیستم و تا آخر ماه شد آن ماه را نیز باید کنار نهاد و به ماهی که درپی آنست نظر کرد ولی باید از روز ششم تا بیستم قضیه مزبور روی دهد تا بتوان اول روزه را بدست آورد.

محمد بن عبد العزیز هاشمی در زیج خود که نامش را کامل نهاده برای شناسایی روزه نصاری این کار را کرده است که اجتماع ماه شباط را باید در نظر داشت و روزهایی که در آن روی داده اگر علامات آن روزها (بجد) که علامت قمر و مریخ و عطارد است روزه نصاری آن دوشنبه‌ای خواهد بود که پیش از این اجتماع روی داده و اگر روزهایی شد که علامات آن (اهوز) است که مربوط به شمس و مشتری و زهره و زحل است دوشنبه‌ای خواهد بود که پس از اجتماع است.

عمل مزبور درست است و مبنا و اساس آن همانست که ما در پیش گفتیم ولیک باز باید قائل به تفصیل شد و برخی از روزها را استثنا کرد که اگر اجتماع مذکور روز دوشنبه باشد روز روزه همانست و اگر اجتماع سه‌شنبه و چهارشنبه و پنجشنبه شد صوم دوشنبه‌ی متقدم است زیرا بآن اجتماع نزدیکتر است و شرط صحت همه این کارها آنست که دوشنبه مزبور در حد روزه باشد و اگر حد صوم مقدم باشد یعنی پیش از دوم شباط باشد باید آن اجتماع را کنار نهاده و هم خود را مصروف به اجتماع دیگری که در اواخر شباط یا اوایل آذار است مصروف سازیم.

در زیج یوسف بن الفضل الیهودی الخیبری می‌بینیم که او جدولی برای استخراج روزه مسیحیان ساخته که پاره‌ای از خرانیقون و مؤامرات نصاری است که اوسیبیس

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۴۸۵

ساخته و این عالم یهودی بر این گمان بوده که همواره باید عدد دوازده را بر سالهای ناقصه اسکندر افزود و مجموع را نوزده نوزده طرح کرد و باقی را در جیجل قمر در سطر طول داخل کرد و علامت آغاز سال که تشرین اول است در عرض جدول قرار می‌گیرد و دو انگشت را از طول و عرض جدول حرکت آورد بهرجا رسیدند اول صوم آنجاست و اگر با خط سیاه نوشته شده از شباط است و اگر قرمز رنگ باشد از آذار است و اگر سال کبیسه باشد و اول صوم. با خط قرمز نگاشته شده باشد آنرا کنار می‌نهیم و بر علامت آغاز سال عدد یک را می‌افزاییم و کار اول را تکرار می‌کنیم با همه صحت عمل، عالم مزبور دچار این سهو شده که نیازی به تغییر عمل نداریم و اگر با خط قرمز باشد و بر علامت سال عدد یک را می‌افزاییم و عمل پیشین را با آن تکرار کنیم درصورتی‌که دفعه دوم باز مواجه با رنگ قرمز شویم

پس به مطلوب دست یافته‌ایم و اگر با خط سیاه باشد باید بر اول روزه عدد یک را افزود و مطلوب بدست می‌آید و با آنچه در خرانیقون است موافق خواهد بود و آن جدول که ساخته این است.

در پیش بیان کردم که خرانیقون مبنی بر فصحی است که این قوم استخراج کرده‌اند و اگر صوم اوسط بر اقتضای فصح یهود استخراج گردد اول حد آن روز بیست و نهم کانون آخر خواهد بود و اسباب و عامل آن با صوم معدل خلاف آنچه می‌شود که نصاری گویند و ما بر مذهب یهود نیز این عمل را استخراج کردیم تا ناظر در این کتاب عینا آنچه را ما یافته‌ایم به بیند.

از اینجاست که فصح برای صوم مؤخر در ششمین هفته است نه اخیر و راه عمل به گفته ما آنست که باید سالهای ناقصه اسکندر را گرفت و در دو جا قرار داد و یک کدام را بیست و هشت بیست و هشت طرح کرد آنچه ماند برای دور شمسی است و از آنچه در مکان دیگر قرار داده‌ایم همواره عدد دوازده را کم کنیم و نوزده نوزده طرح کنیم آنچه ماند برای دور قمر است و هریک از باقیمانده‌ها را در جدول

مخصوص بخود داخل کرد و در خانه مشترک اول روزه را بر مقتضای فصح یهود یافت و در مقابل بقیه دور قمر در فوق جدول علامت رأس السنه یهود است که در سال پیش چه روزی بوده و اگر با خط سیاه نگاشته شده باشد در ایلول بوده و اگر قرمز باشد در آب بوده و با این کار موضع فصح یهود که در دو ماه آذار و نیسان است بدست می‌آید و صوم اوسط فوق جدول است که اگر سیاه نوشته شده باشد در شباط است و اگر قرمز باشد در آخر کانون آخر خرانیقون مذکور این است.

آن اندازه که از امر روزه مسیحیان و علل استخراج آن گفتگو کردیم کافی بود و آنان بر این عقیده‌اند که بعث و نشور در چنین روزی خواهد بود که مسیح از قبر برخاست و خواستند در حال روزه به استقبال قیامت بروند و نیز توفان در چنین روزی بوده و چون از آن می‌ترسند این روز را روزه می‌دارند تا اگر توفان تکرار شود روزه باشند و مسیح در دشت اردن پس از تعمید در نهر اردن چنانکه در انجیل مسطور است چهل روز روزه داشت و از روز اول روزه تا جمعه چهلم نظائر این ایام است و در روز شنبه چهل و یکم مرده‌ای را که در طور زیتا نزدیک بیت المقدس در قبر بود زنده کرد و روز یکشنبه چهل و دوم روز شعانین بزرگ است که عیسی سوار کره‌خری از گردنه عازم بیت المقدس شد و مرد و زن و کودک درحالی‌که برگ زیتون در دست داشتند و در پیش روی او تورات و زبور می‌خواندند به پیشواز او بیرون شدند تا وارد بیت المقدس گشت، و روز دوشنبه و چهارشنبه از یهود در پنهان زیست و روز پنجم فصح مسیح است و در این روز روغن مورون را که با عطر آمیخته و خوشبو گردد استعمال می‌کنند و سبب آنست که زنی روسپی عطری را که سیصد دینار ارزش داشت از راه بزرگداشت مسیح بر سر او افشاند.

در اناجیل چهارگانه آمده است که مسیح در چنین روزی که پنجشنبه

باشد یکی از شاگردان خود را به بیت المقدس فرستاد و او را امر کرد که طعامی تهیه کند تا فصح را او و شاگردان نزد او بخورند و آن مرد که مأمور بود فصح را با تهیه فطیر به عادت یهود فراهم ساخت و شب هنگام مسیح نزد او آمده و پای شاگردانش را از نظر اکرام و احترام آنان شست و کشیشان نیز نسبت به پیروان خود در این شب چنین می‌کنند و مسیح بآنان گفت بدانید که یکی از شما همین امشب مرا تسلیم دشمنان خواهد کرد و نسبت بمن کافر خواهد شد سپس از آن غرفه روی تافته و به‌طور زیتا رفت و یهودای اسخریوطی که از شاگردان او بود نزد کاهنان یهود و بزرگان این قوم رفته از عیسی سعایت کرد و سی بوما (دینار) از ایشان گرفت و جای عیسی را بآنان نشان داده و عیسی را گرفتند و شکنجه و آزار کردند و تاجی از خار بر سرش نهادند و او را زدند و ساعت سوم روز جمعه بنابر قول متی و مارقوس و لوقا به دارش آویختند اما یوحنا می‌گوید در ساعت ششم روز بود که او را بدار زدند و آن روز جمعه صلبوت است. و یوسف را مشانی که بولاطانی نیز گفته می‌شود جسد عیسی را از فیلاطس[۲۴۶] خواست و آنرا گرفته و در گوری که برای خویش تهیه کرده بود دفن کرد و شب شنبه پس از جمعه صلبوت که به قدوم مسیح مردگان زنده شدند و غروب این روز عید قیامت است که بر این گمانند مسیح یک روز و دو شب در قبر ماند و در صبح روز سوم که یکشنبه‌ای که فطر است زنده شد و از قبر برخواست و دو دزد را هم با او در کوه صهیون که جمجمه نام دارد و در عبرانی کلکله خوانده می‌شود به دار آویختند و چنانکه گفته‌اند مسیح در ساعت نهم بدرود زندگی گفت.

برای شنبه قیامت حکایتی نقل کرده‌اند که مرد طبیعی‌دان را نه مبهوت میسازد

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۴۸۸

بلکه او را وامیدارد که اقرار و اعتراف به صحت آن نکند ولی چون همه خصوم و دشمنان اعتراف کرده‌اند که آنرا به چشم دیده‌اند و مردمی فاضل هم آنرا در کتب و نوشته‌های خویش ثبت و ضبط کرده‌اند از این رهگذر انسان تسکین قلب یافته و قضیه را تصدیق می‌کند و من هم از روی کتابها بآن واقف گشتم و هم اینکه از فرج بن صالح بغدادی شنیدم و حکایت این است که وسط کنیسهٔ القمامه[۲۴۷] در بیت- المقدس قبر مسیح در دل یک سنگ است که روی آن سنگ گذاشته‌اند و بر روی آن قبه‌ایست که قبه‌ای دیگر بزرگتر آنرا فراگرفته و در اطراف قبر خانه‌ی برمات؟ است که مسلمانان و مسیحیان و حاضرین از آنجا به‌جای قبر میروند و در این روز به درگاه خداوند تضرع نموده از نصف النهار تا پایان روز اوراد خوانند و موذن جامع و امام و امیر آن شهر آمده و کنار قبر می‌نشینند و قندیل‌هایی می‌آورده روی قبر می‌نهند و آویزان می‌کنند و مسیحیان پیش از آن، قنادیل و چراغهای خویش را خاموش کرده و می‌ایستند تا آتش خالص و سپید رنگ را به بینند که قندیلی را روشن سازد که یکی از قنادیل آن جامع و کلیساها است و برای

[۲۴۶] (۱)- حاکم رومی که خود به دین یهود نبود و با کشتن مسیح مخالفت می‌کرد سرانجام با اصرار علما و کهنه یهود دست باین جنایت آلود.

[۲۴۷] (۱)- قمامه یعنی خاکروبه و آن کنیسه را در مکانی ساخته‌اند که صلیب عیسی زیر خاکروبه‌ها درآمد.

خلفا می‌نگارند که در چه وقت این آتش پیدا شد و از سرعت نزول آن و قرب آن به نصف النهار به فراوانی و خرمی سال استدلال می‌کنند و از تأخیر آن تا هنگام عشا و پس از آن بر خشکسالی و قحط آن سال پی میبرند[۲۴۸].

این مخبر می‌گوید که یکی از سلاطین جای فتیله مس گذاشت تا آنکه آتش را نپذیرد ولی چون آتش نازل گشت آن مس آب شد و نزول این آتش در روزی خاص و مدتی نامعلوم، جای شگفتی است و حدوث آن بدون ماده‌ای قابل احتراق

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۴۸۹

خرانیقون علی مقتضی فصح الیهود

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۴۹۱

جدول الصوم الاوسط

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۴۹۲

شگفت‌آورتر و باز عجیبتر از این حکایت آنست که با غمض نظر از شرایط صحت خبر[۲۴۹] در خاک مصر کنیسه‌ایست که برخی از مردم راستگو که سخن آنان را پذیرفته‌ام و خاطر جمع هستم که تمویه و تدلیس نمی‌کنند گفته‌اند و با بیست و چند پله به آن بالا میروند و در آنجا تختی موجود است که مردی و کودکی مرده، روی زمین دراز کشیده و بالای آن گاوی سنگی است که میان شکم آن باطیه‌ای از شیشه گذاشته‌اند و یک فتیله مسی دارد که باز میان آن یک فتیله کتان است و شعله‌ور میباشد و چون زیتی بر آن بریزند بیدرنگ آن باطیه این طرف شیشه‌ای را پر میسازد و بآن گاو سنگی روغن زیتون سرایت می‌کند و این روغن را برای خرج کنیسه انفاق می‌کنند.

جیهانی می‌گوید شخص مورد اطمینان به آنجا رفت و باطیه را از شکم گاو برداشته و زیت را از میان باطیه و شکم گاو تهی ساخته و آتش آن فتیله را هم خاموش ساخت و به غیر از آن زیتی که در آنها بود زیتی دیگر آورده جای آنها ریخت و فتیله‌ای دیگر بجای فتیله پیشین گذاشت و آنرا افروخت مجددا زیت از از باطیه شیشه این سرداده و به شکم گاو سنگی بدون کمک ماده‌ای ظاهری سرازیر شد و نیز این شخص گفت همینکه مرده را از زیر تخت بیرون آورد شعله خاموش گشت و زیت فیضان و ریزش نیافت و نیز این شخص گفته است که هر زن که توهم آبستن می‌کند این کودک مرده را برداشته و در آغوش می‌گیرد اگر راستی حامله باشد جنین در شکم او به حرکت درمی‌آید و اگر به حرکت درنیامد او حامله نیست.

---

[۲۴۸] (۲)- امروز که مواصلات زیاد است معلوم می‌گردد که هم آن فضلا که بیرونی گفته و هم فرج بن صالح بغدادی سخن پسندیده نزد عقل نگفته‌اند.

[۲۴۹] (۱)- مقصود آیه نباء است که در کتب اصول فقه برای صحت روایت بآن استدلال می‌کنند\i(إِنْ جاءَكُمْ فاسِقٌ بِنَبَإٍ\E الخ).

و روز پنجم فطر ذکران و یادبود شهداست و آنان دسته‌ای از نصاری بودند که یکی از پادشاهان آنانرا امر کرد که ترک این دین کنند این بود که با ترس شب از او گریخته و همگی مردند و این جمعه را سعانین کوچک گویند.

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۴۹۳

نخستین یکشنبه پس از فطر

نخستین یکشنبه‌ای که پس از فطر است یکشنبه نو[۲۵۰] نام دارد و در این روز عیسی سفید پوشید و گاه اتفاق می‌افتد که این روز را برای اعمال و شروط و قباله‌ها و اسناد مبداء قرار می‌دهند چه، این روز بمنزله اولین یکشنبه است و یکشنبه‌ای که بر آن مقدم است به فطر که نامی مشهورتر است موسوم است و همه یکشنبه‌ها برای اینکه سعانین و قیامت در آن اتفاق می‌افتد نزد مسیحیان محترم است چنانکه شنبه‌ها نزد یهود همین طور است و خداوند در روز شنبه مطابق تورات ار آفرینش فراغت و آسودگی یافت و برخی از علمای اسلام حکایت کرده‌اند که از این سبب روز آدینه نزد ما مسلمانان محترم است که خداوند از آفرینش در این روز آسوده گشت و در کالبد آدم جان دمید ولی بعقیده منجمین سبب تعظیم روزها در ملل این است که شماره روزهای این هفته بر موالید انبیای ایشان چیره شده و ادله قرانات که بر ظهور ایشان دلالت دارد در آن است.

چهل روز بعد از فطر عید سلاقا است که پیوسته در پنج‌شنبه اتفاق می‌افتد و در این روز مسیح از طور زیتا بآسمان رفت و شاگردان خود را امر کرد که در غرفه‌ای که در بیت المقدس است بمانند تا آنکه فارقیلط را که روح القدس است از سوی خود برای ایشان بفرستد.

ده روز پس از سلاقا همواره روز یکشنبه‌ای است که عید بنطیقسی نام دارد و آن روز نزول فارقیلط است و مسیح در اینروز برای شاگردان خود تجلی کرد که سلیحون نام دارند و السنه ایشان اختلاف یافت و هرکدام بهمان لغتی که الهام شدند مبعوث گشتند برای دعوت و تبلیغ و در عشاء این روز نصاری بزمین سجده می‌کنند زیرا از آغاز فطر سجده نمی‌کنند و فقط ایستاده نماز می‌خوانند و برای این نماز نصی در دین ایشان است و در جمیع ایام یکشنبه‌ها آخر قوانین سنوذس اول ناطق است.

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۴۹۴

اول روزه سلیحین که بعقیده نصاری ملکائیه حواریون باشند چهارشنبه‌ای است که ده روز پس از بنطیقسی است و فطر آن همواره روز یکشنبه است پس از آنکه چهل و شش روز از اول روزه گذشت.

روز سوم از روزهای این روز روز جمعه است که جمعة الذهب می‌گویند و وجه نام‌گذاری این است که حواریون بر مردی گذشتند که از اهل بیت المقدس بود و آن مرد زمین‌گیر بود و از مردم سئوال می‌کرد و ایشان را بخدا سوگند داد که به او چیزی بدهند و حواریون گفتند ما سیم و زری نداریم که بتو بدهیم و لیکن از جای خود برخیز و تخت خود را بردار و از پی کار خود رو و ما جز این کار بر چیز دیگری توانا نیستیم آن مرد نیز چنین کرد که او را گفتند.

---

[۲۵۰] (1)-Quasinodo

بیشتر این روزه‌ها در جدول روزه که دارای هفت سطر است قرار داده می‌شود و چون روزه را از آن جدول استخراج کنند بر این اعیاد بطور دفعی و یک مرتبه آگاهی می‌یابند.

فصل هفدهم در عیدهای نصاری نسطوری و در ذکران‌ها و روزه ایشان گفتگو می‌کند

نسطورسی که این فرقه به او منسوبند در اصول مذهب مسیحیت با ملکائیه مخالفت کرده و این مخالفت باعث دویی و مباینت این دو گروه شده و خلاف او این است که پیروان خود را برای مجادله با دشمنان و مخالفان امر نموده است که به استدلال و قیاس خوگیرند و باید در دین نظر پیدا کنند و از زیر بار تقلید بیرون آیند با آنکه دشمنان او با استدلال مخالف‌اند و به تقلید پدران راضی، و من تا اندازه‌ای که از اعیاد و دیگر روزهای معروف ایشان می‌دانم ذکر می‌کنم.

گوییم: نسطوریه با ملکائیه در برخی از ایام مشهور موافقت کرده‌اند و در پاره دیگر از اعیاد مخالفت.

اعیاد مورد موافقت و مخالفت مسیحیان نسطوری با مسیحیان ملکائی

اما عیدهایی را که مخالفت کرده‌اند بدو بخش منقسم می‌شود.

بخش اول- اعیادی که بکلی نسطوریه از آنها دست کشیده‌اند.

بخش دوم- عیدهایی که هنوز متروک نشده و فقط به عقیده ملکائیه نسطوریان

جای آنها را تغییر داده‌اند و بدانطور که سزاوار است عمل نمی‌کنند. و یک قسم دیگر ایام دارند که نه ملکائیان آنرا استعمال کرده‌اند و نه به روزهایی که به ملکائیان استعمال می‌کنند مقید است اعیادی را که نسطوریه با ملکائیه موافقت کرده‌اند میلاد و عید دنح و عید الشمع و عید اول روزه و عید سعانین کبیر و عید شستن پایهای حواریین و فصح مسیح و جمعه صلبوت و قیامت و فطر و یکشنبه نو و عید سلاقا و بنطیقسطی و روزه مارت مریم و پاره‌ای از ذکران‌های ملکائیه است.

اما اعیادی را که با ملکائیه موافقت کرده‌اند و تنها در وقت و طرز بکار بستن آن مخالفت کرده‌اند بدینقرار است: ماعلثا و آن عیدی است که از صحن هیاکل در زیر سقف می‌روند و این عید را برای رجوع بنی اسرائیل به بیت المقدس انجام داده‌اند و نیز آنرا قدس عتا می‌کویند و این روز اولین یکشنبه در تشرین آخر است اگر اول تشرین روز چهارشنبه تا روز یکشنبه باشد و اما اگر اول تشرین دوشنبه یا سه‌شنبه باشد آخرین یکشنبه در تشرین اول است و معیار آن چنانکه از یوحنای ملفان شنیدم یکشنبه‌ایست که واقع بین روز سی‌ام از تشرین اول تا روز پنجم از تشرین آخر باشد.

عید سبار چیست؟

از اعیاد مورد موافقت عید سبار است که مریم را بحمل مسیح مژده دادند و این عید اولین یکشنبه‌ایست که در کانون اول باشد اگر اول کانون میان روز جمعه و یکشنبه واقع گردد و یا آخرین یکشنبه در تشرین آخر است اگر مابین دوشنبه و پنجشنبه باشد و بهرحال پنجمین یکشنبه از یکشنبه ماعلثا است و اول کانون اول از سالهای میلادی روز یکشنبه بوده و بین آن و بین میلاد بیست و پنج روز است و نصاری نسطوری می‌گویند همین‌طور که مسیح با مردم دیگر از جهت تولید در تناسل مخالفت داشت هم‌چنین در مدت جنین بودن هم خلاف عادت است و از این جهت سزاوار است که هم وقتی بدو بشارت داده شود که استقرار در شکم مادر یافت و یا پس از استقرار در بطن مادر و یا پیش از آن این مژده داده شود و چنین حکایت کرده‌اند که سبار نزد

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۴۹۷

یعقوبیه دهم از نیسن عبرانی است و این روز در سال پیش از میلاد شانزدهم از آذر سریانی بوده است و مانند روزه مارت مریم که آن در روز دوشنبه‌ایست که پس از روز سبار است و فطر آن روز میلاد است و مقتل یحیی تعمیددهنده نزد نسطوریان روز بیست و چهارم آب است و ذکران شمعون بن صباعی یعنی ابن الصباغ در هفدهم آب است و عید صلیب نزد ایشان روز سیزدهم ایلول است و در این روز بوده که هیلانه صلیب را بیرون آورد و در روز چهاردهم بمردم نشان داد و بگرد صلیب جمع شدند، پس این دسته روز بیرون آوردن صلیب را عید گرفتند و آن دسته روزی که بمردم ارائه داده شد.

اعیاد مسیحیان نسطوری که همزمان با اعیاد ملکائیان است

اما عیدهایی را که ملکائیه استعمال می‌کنند و بآنچه نسطوری‌ها استعمال کرده‌اند مقید است مانند ذکران یوحنای کشکرانی که این ذکران در روز اول از تشرین اول می‌باشد و ذکران مارفیثون که در بیست و پنجم تشرین اول است و عید دیر یوحنا که در روز ششم از کانون اول است و عید کنیسه مریم در بیت المقدس که در روز هفتم از کانون آخر است و ذکران مارفونیا که در بیست و پنجم حزیران است و اول عید تجلی آخرین ظهور مسیح برای مردم و در ششم آب است و ذکران کرسین و کرساس که در روز سوم ایلول است.

اعیاد مسیحیان نسطوری که مخالف با اعیاد ملکائیان است

اما عیدهایی را که نسطوریه بروزهای هفته مقید کرده‌اند بدون اینکه در این قبیل با ملکائیه اشتراک و مورد اتفاقی داشته باشند بدینقرار است.

ذکران قوطای راهب که مارسرجس باشد در روز هفتم از تشرین اول اگر اول تشرین روز یکشنبه باشد و اگر نباشد تأخیر می‌افتد به یکشنبه‌ای که پس از هفتم است و مانند ذکران اشمعونی که در شنبه‌ایست که در دنبال آن است مطابق روش عقیده نصاری بغداد و مانند عید دیر ابی خالد که در جمعه اول از تشرین ثانی است و عید دیر قادسیه

که در جمعه سوم از این ماه است و عید دیر کحال که در جمعه چهارم این ماه است و مانند ذکران برسفا که در آخرین یکشنبه ایلول است و

آثار الباقیه / ترجمه، متن ج۱، ص: ۴۹۸

مانند عید دیر الثعالب که آخرین سبت در ایلول است مگر اینکه اول تشرین اول سال آینده روز یکشنبه باشد که آنوقت باید عید را تا آن روز تأخیر انداخت و از ایلول عید خارج شود و در این سال عیدی نخواهد بود و سال آینده دوبار عید دارد یکی در آغاز سال یکی در آخر سال.

اعیاد مشترک این دو دسته مسیحی

اما عیدهایی را که بایام مشترک میان این دو فرقه مقید گردیده سه قسم است.

قسم اول آنهایی است که به روزه بزرگ موصول است یا به فطر آن.

قسم دوم آنهایی است که به میلاد موصول است.

قسم سوم آنهایی است که به دنح وصل است.

اما آنهایی که بروزه بزرگ وصل است یا باول آن و یا بآخرش وصل است مانند جمعه احادر که دوازدهم از اول صوم باشد و مانند فاروقه یعنی نجات که روز پنجشنبه بیست و چهارم از اول صوم باشد و مانند ذکران مارقوس و او طفلی بود که از نصرانیت برنگشت تا کشته شد که این عید روز جمعه بیستم فطر است و مانند ذکران سورین و دوران ارمنی که بدست شاپور ملک کشته شدند که در روز بیست و نهم فطر است و صوم سلیحین که اول آن نزد نسطوریه پیوسته روز دوشنبه است پس از فطر کبیر بهفت روز و دنبال بنطیقسطی است و ایام روزه چهل و شش روز است و فطر آن همواره روز جمعه است و ذکران مرعبدا که شاگرد مرماری بود و آن در روز پنجشنبه چهاردهم فطر سلیحین است و این فطر بفطر کبیر موسوم است و مانند ذکران مرماری که روز پنجشنبه پانزدهم از فطر سلیحین است و مانند روزه ایلیا که اول آن روز دوشنبه است پس از بیست و یک هفته از فطر کبیر و ایام آن چهل و هشت روز است و فطر آن روز یکشنبه است و مانند روزه نینوی که روز دوشنبه- ایست که بیست و دو روز از اول روزه بزرگ جلوتر است و این روزه باید سه روز باشد و میگویند که چون خداوند عذاب را بر قوم یونس نازل ساخت سپس کشف کرد و ایمان آوردند این سه روز را روزه گرفتند اما لیله ماشوش که شب جمعه باشد و در آن اختلاف کردند برخی گفتند که آن شب جمعه نوزدهم از روزه ایلیا

آثار الباقیه / ترجمه، متن ج۱، ص: ۴۹۹

است و برخی گفتند که جمعه‌ایست که مسیح در آن مصلوب شد که صلبوت باشد و برخی گفته‌اند که آن جمعه شهداست و آن یک هفته پس از صلبوت است و میان این سه قول، قول اول را ترجیح می‌دهم.

چون اول صوم در سال مقصود دانسته شود و در جدول صوم مستوى داخل شود اگر سال مستوى باشد يا در جدول صوم داخل كنند اگر كبيسه باشد آنوقت در مقابل هر جدولى موصول بصوم دورى آن را از آنچه گفته شد و از روزه نينوى كه بر همه متقدم است مى‌يابند و جدول اين است:

آثار الباقيه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۵۰۰

جدول اعياد موصوله بروزه

آثار الباقيه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۵۰۲

اما عيدهايى را كه به ميلاد متصل نموده‌اند بدينقرار است:

عيد هيكل و آن روز يكشنبه‌ايست كه در دنبال ميلاد واقع است و مانند ذكران مارت و معناى واژه مارت زنى است آزاده و بزرگوار و آن روز جمعه- ايست كه در دنبال ميلاد است مگر اينكه ميلاد روز پنجشنبه باشد كه اگر چنين چيزى اتفاق افتد بجمعه دوم آن را مياندازند تا اينكه در دنبال ميلاد نيفتد و اين كار براى اين است كه شب پنجشنبه متوسط ميان روز پنجشنبه و روز جمعه است.

اما عيدهايى كه به دنح متصل است مانند روزه عذارى و آن روز دوشنبه است كه در دنبال دنح است و اين عيد سه روز است و فطر آن روز پنجشنبه است و عبادى‌ها و مسيحيهاى عرب آن را بكار مى‌بندند و گفته‌اند كه سبب آن اين است كه پادشاه حيره پيش از اسلام از دخترهاى دوشيزه عبادى چندين نفر را انتخاب كرد تا آنكه آنان را بزنى بگيرد و اين دوشيزگان سه روز روزه وصال گرفتند و پادشاه در روز آخر اين روزه بمره و برخى گفته‌اند كه اين روز را دوشيزگان عبادى عرب از راه سپاسگزارى بخداوند، كه عرب بر عجم در روز ذى قار غلبه كرد و نتوانستند ايرانيان به عنقفير دوشيزه دختر نعمان ظفر بيابند، روزه داشتند.

گاه مى‌شود كه اين روزه با روزه نينوى مجتمع ميشوند و آن وقتى است كه صوم كبير در اول حد آن واقع گردد پس در نتيجه دوشنبه‌اى كه پهلوى آن واقع مى‌شود روزه عذارى است و از آن تا روزه بزرگ بيست و دو روز فاصله است و چون صوم نينوى عذارى سه روز است ذكران ماريوحنا را روزه مى‌گيرند كه در روز جمعه‌اى است كه پس از دنح است با ذكران بولس و بطرس كه روز جمعه‌ى دوم است و اين آن است كه پس از ذكران يوحنا قرار دارد.

آثار الباقيه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۵۰۳

بولس مردى بود يهودى كه به گمان مسيحيان مسيح چشم او را نابينا كرد سپس بينا نمود و بولس به مسيح اعتقاد آورد و مسيح او را بهدايت امم فرستاد تا آنكه شعوب را هدايت كند و بطرس شمعون الصفا مى‌باشد،

در جمعه سوم ذكران اصحاب اناجيل اربعه است و در جمعه‌ى چهارم ذكران اسطفانوس شهيد است و برخى پيشتر اين ذكران ران بجامى‌آورند كه روز پنجشنبه باشد ذكران آباء سريانيين در جمعه پنجم است و در جمعه ششم

ذکران ابابشام است که آن ذکران ذیوذریوس و تیاذریوس و نسطورس اساقفه یونانیان باشد و در جمعه هفتم ذکران مرابای جاثلیق است و ذکران اولاد آدم و آن یادآوری اشخاصی است که تا آنوقت در جمعه هشتم مرده‌اند.

اگر چنین روی دهد که روزه بزرگ فرا رسد و جمعه‌ها برای اعیاد وفا نکنند ذکران آباء سریانیین را تعطیل می‌کنند و بجای آن ذکران مرابای جاثلیق را اضافه مینمایند و سپس به نظم سابق آغاز می‌نمایند و در مدت روزه کبیر همه آدینه‌های مذکور را برمیدارند و بهیچ‌یک اعتنا نمی‌کنند و فقط در موقع عشاء در یک روز جمعه قداس (به ضم قاف و تشدید دال) که بمعنای تعظیم باشد بجا می‌آورند.

راه پیدا کردن عید دنح و ایام هفته از سالهای اسکندری

نصاری برای ایامی که به میلاد موصول است و عید دنح و ایام هفته جدولی ترتیب داده‌اند که جایگاه آن را در شهور سریانی متضمن است و هرکس بخواهد که آنها را عمل کند سالهای منکسره اسکندری را بگیرد و به جیجل‌های شمسی مبدل کند و هرچه باقی ماند در جدول اعیاد نصاری نسطوری در سطر عدد داخل کند و هریک را اگر سرخ باشد در شهری که راس جدول آن قرمز است خواهد یافت و اگر سیاه باشد در شهری که راس آن سیاه است و فوق آن روزی است از هفته که پیوسته در آن واقع است و اگر ما می‌دانستیم که نصاری

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۵۰۴

یعقوبی چه می‌کنند ما هم اعیاد و روزهای مذهبی ایشان را به جدول مبدل می- کردیم چنانکه برای نصاری نسطوری کردیم و لیکن به کسی که از مذهب این قوم باخبر باشد و موضوعات آنها را بشناسد فائز نشدم و جدول نصاری نسطوری این است:

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۵۰۵

جدولی که برای اعیاد در جیجل شمسی حساب کرده‌ایم

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۵۰۷

فصل هیجدهم در اعیاد مجوس اقدمین و روزه‌های صابیان و عیدهای ایشان گفتگو می‌کند

مجوس اقدمین آنهایی را گویند که پیش از زردشت بوده‌اند و امروز نمیتوان شخصی را از ایشان پیدا کرد که به گفته زردشت معتقد نباشد و بنابر رأی دیگر مجوس اقدمین از همین قوم‌اند که زردشت بوده و به رأی دیگر زردشت از قومی بوده که مذهب مهر داشته‌اند و زردشتیان پاره‌ای از امور را در کیش خود ذکر می‌کنند که از مذهب مهر و قدمای حرانیه گرفته شده.

در پیش گفتیم که صابئین حقیقی آنهایی را گویند که از اسیرانی که بختنصر به بابل آورده بود در آنجا بازماندند و پس از آنکه دیرگاهی در بابل بماندند بهمان دیار خو گرفتند و چون اصول صحیحی در دست نداشتند این بود که

پاره‌ای از گفته‌های مجوس را که در بابل شنیدند باور داشتند و کیش صابئین از مجوسیت و یهودیت آمیخته است چنانکه همین قضیه برای اشخاصی که از بابل بشام نقل شدند و به سامره معروفند پیش آمد.

بیشتر صابئین در سواد عراق به‌طور تفرق زیست می‌نمایند و صابئین حقیقی ایشانند و چون دین این جماعت اساس صحیحی از وحی و الهام ندارد بدین سبب اختلافات بسیاری در مذهب صابئین دیده می‌شود و این گروه خود را به انوش بن شیث

ابن آدم منسوب می‌دارند.

گاهی حرانیان را که بازماندگان از معتقدان دین قدیم مغرب زمین هستند که رومیان پس از مسیحیت دست از آن برداشتند صابئین گویند و این دسته خود را به آغاثاذیمون و هرمس و والیس و با ماسوار که از فلاسفه بشمار می‌روند منسوب می‌دارند و اشخاص نامبرده را با جمعی دیگر از حکما پیغمبر می‌دانند و طایفه مشهور بصابئین ایشان هستند هرچند که این نام را در دولت عباسی در سال دویست و بیست و هشت بر خود گذاشتند که تا شرایط ذمه درباره ایشان مراعات شود و پیش از این ایشان را حنفاء و وثنیه و حرانیان می‌گفتند.

صابئین ماههای خود را بنامهای سریانی می‌نامند و روش ایشان در ماه و سال بروش یهود مانند است چه، یهود از ایشان قدیمی‌ترند و در سر هر شهری کلمه هلال را می‌افزایند و می‌گویند هلال تشرین اول، هلال تشرین آخر و آغاز سال ایشان هلال کانون آخر است و لیکن ایشان در عدد، به هلال تشرین اول آغاز می‌کنند و مبداء روز بعقیده ایشان از پیدایش آفتاب است بخلاف آنانکه بشهور هلالی و قمری معتقدند که مبداء شبانه‌روز را از اول شب می‌دانند.
صابئین مبداء را از روز دوم اجتماع حساب میکنند اگر اجتماع نیرین باندازه یک دقیقه پیش از طلوع آفتاب باشد مبداء ماه را از روزی که پس از آن است می‌گیرند و اگر اجتماع با طلوع آفتاب تصادف کند و یا پس از طلوع آن باشد آغاز ماه روز دوم اجتماع خواهد بود و چون در سه سال یک ماه و چند روزی برای ایشان جمع شد یکماه در عقب هلال شباط می‌افزایند و آنرا هلال آذار اول می‌نامند.

اقتباس اعیاد صابئین از زیج محمد بن عبد العزیز هاشمی که معروف به زیج کامل است

محمد بن عبد العزیز هاشمی در زیج خود که بزیج کامل معروف است مقداری از اعیاد صابئین را بر سبیل حکایت ذکر کرده و از اوایل احوال و تفصیل اسباب و علل این اعیاد چشم‌پوشی نموده و من گفته‌های محمد بن عبد العزیز را با دیگر سخنان که از جمعی شنیده‌ام در این کتاب ذکر

می‌کنم و از ناحیه خود مقداری در ظواهر این ایام تصرفاتی می‌نمایم که مأخذ آن استقراء در این ایام است و باندازه‌ای که در دیگر مباحث توانایی علمی داشتم در این مبحث ندارم و خداوند ما را بصواب توفیق دهد.

هلال تشرین اول- روز ششم آن عید ذهبانه است و روز هفتم مبداء تعظیم عید است و در روز سیزدهم عید فودی الهی است و روز چهاردهم عید التی فودی است و روز پانزدهم عید اقسام است.

هلال تشرین آخر- روز اول عید بخت کبیر[۲۵۱] است و روز دوم مارشلاما و روز پنجم عید دامو ملح است که باید در این روز سر تراشید و روز نهم عید ترسا است که صنم زهره باشد و در روز هفدهم عید ترساست که در این روز ببطنان خارج می‌شوند و در روز هیجدهم عید سروج است که عید تجدید لباس باشد و ابو الفرج زنجانی می‌گوید که چهارم این ماه عید مظال است و هیجدهمین روز از اول شهر آخر آن است.

هلال کانون اول- روز هفتم این ماه عید حطاب بنیان است که صنم زهره باشد و در روز دهم عید اصنام است که این روز را برای مریخ عید می‌گیرند و روز بیستم عید جن است و روز بیست و یکم آغاز روزه اول است و فطر آن روز اجتماعی است که بعد از آن روز است و در این روز خوردن گوشت حرام است و صابئین روزه خود را با دادن صدقه و مواسات با فقیران می‌گشایند و در روز بیست و هشتم عید دعوت جن است و روز بیست و نهم عید لحوب است و این روز را برای جنیان عید می‌گیرند و در روز سی‌ام عید مشاورت است و ابو الفرج زنجانی می‌گوید که بیست و چهارم این ماه میلاد است.

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۵۱۰

هلال کانون آخر- جمله دعاها و روزهایی که در این ماه انجام می‌یابد برای جن‌هاست و روز اول آن عید سر سال است چنانکه عید قلنداس برای رومی‌ها اینطور بود و در روز چهارم عید دیر الجبل است و عید بلتی که زهره باشد و روز هشتم روزه هفت روزه آغاز می‌شود که فطر آن روز پانزدهم باشد و روز دوازدهم دعوت و حسوا می‌باشد و روز بیستم در کوه حرّان نماز می‌خوانند و روز بیست و پنجم عید صنم ترثاست و روز بیست و هشتم عید عرس السنه است.

هلال شباط- روز نهم آن اول روزه کوچک است که هفت روز باشد و فطر آن شانزدهم آن است و در این روز هیچ چربی و اشیائی که چربی‌دار باشد نمی- خورند و روز بیستم برای آفتاب عید بیت العروس است و روز بیست و دوم عید منطس است برای آفتاب و روز بیست و چهارم عید شیخ الوقار است که زحل باشد و روز بیست و پنجم عید عرس علمانا است.

هلال آذار- روز اول این ماه روزه (ای) می‌باشد که سه روز است و روز چهارم فطر آن است و روز هفتم عید هرمس عطارد است و روز هشتم این ماه اول روزه اکبر است و تنها در این روزه خوردن گوشت ممنوع است و معیار این عید آن است که صابئین از روزی که آفتاب در برج حوت باشد تا سی و یک روز بعد که آفتاب در برج بره باشد و قمر نیز در برج سرطان در همان اجزا باشد که برج آفتاب است، نوحه‌سرایی می‌کنند و اول این کار آغاز روزه ایشان است و

[۲۵۱] (۱)- ابن ندیم در باب اعیاد صابئین میگوید که از روز بیست و یکم این ماه نه روز تمام روزه میدارند که آخر آن روز بیست و نهم است و روزه نه روز برای رب بخت است و چنانکه ابن سینا در سماع طبیعی شفا آنجا که از بخت و اتفاق سخن میراند میگوید یونانیان برای بخت معبدی ساخته بودند و آنرا ستایش میکردند و چون آسیای صغیر در تحت نفوذ یونانیان بوده عقیده مذکور را میتوان از تأثیر یونانیان در صابئین دانست.

روز آخر فطر آن است و گاهی اتفاق می‌افتد که این روزه بیست و نه روز می‌شود و پوشیده نیست که وقتی این قضیه رخ خواهد داد که هلال آذار از سی روز ناقص باشد و روز دهم موقع فطام و از شیر گرفتن کودکان است.

هلال نیسان- روز دوم آن عید دیلس است و روز سوم عید الکحل و روز چهارم غناء را تعظیم می‌دارند و روز پنجم عید بلیان صنم زهره است و روز ششم عید سمار وحی القمر است و در همین روز عید دیر کاذی است[۲۵۲] و در اغلب اوقات فطر

آثار الباقیه / ترجمه، متن ج۱، ص: ۵۱۱

کبیر و در روز هشتم دمس خواهد بود و در این روز عید منشئی الارواح است و روز نهم عید ارباب ساعات است و روز پانزدهم عید اسرار سماک است و روز بیستم در دیر کاذی عید الجمع است و روز بیست و هشتم عید دیر سینی است.

هلال ایار- روز دوم آن عید سلوغا است که رئیس شیاطین باشد و روز سوم عید معمودیه است و روز هفتم عید ضحضاک صنم قمر است و روز یازدهم عید ضحضاک و جروشیا است و روز دوازدهم عید جورشیا است و روز پانزدهم عید برخوشیا است و روز هفدهم عید باب التبن است و روز بیستم برای ضحضاک عید التام را بپا می‌دارند که بتی کور می‌باشد و عید ترعوز در این روز است.

هلال حزیران- در روز هفتم آن ذکران تموزا می‌باشد و در این روز صابئین گریه و ناله می‌نمایند و در روز بیست و چهارم عید کرموس است که عید تبریک باشد و در بیست و هفتم آن عید بیت القصاب است.

هلال تموز- در روز پنجم عید الفتیه ن ب عید الفتنه است و در روز هفدهم عید عرس دقایق است[۲۵۳] و در هیجدهم عید دقایق است و در نوزدهم نیز عید دقایق است.

هلال آب- روز سوم عید دیلفتان صنم زهره است و گاهی روز هفتم همین عید را می‌گیرند و در روز بیست و چهارم در چشمه آب گرم سروج به اغتسال و شست و شوی می‌پردازند و در روز بیست و ششم نیز عید است و در روز بیست و هشتم عید کفرمیساست و در روز سی‌ام از آخرین شست و شوی در چشمه آب گرم سروج فارغ می‌شوند.

هلال ایلول- روز سیزدهم عید عمید دورنا می‌باشد و زنان باید در این روز افطار کنند و در روز چهاردهم روزه دفلنا است و در روز بیست و چهارم عید رؤس

آثار الباقیه / ترجمه، متن ج۱، ص: ۵۱۲

مخرج الاهله است و در بیست و پنجم در تل حران عید اشمع است.

---

[۲۵۲] (۱)- ابن الندیم میگوید دیر کاذی یکی از دربهای شهر حران است.(درب یعنی جاده واسع)

[۲۵۳] (۱)- نظر باینکه این الفاظ بزبان کلدانی است و در طول مدت ناسخان کتاب و ناقلان این ایام، تحریفاتی در آن کرده‌اند لذا نه معنای پاره‌ای از آنها از قبیل عرس و دقائق و عوت و حسوا برای ما معلوم است و نه الفاظ صحیح آن.

صابئین در هریک از ماههای دوازده‌گانه چندین روز روزه می‌دادند که تنها بر کاهنان این قوم واجب است و به گمان من یا چهارده روز است و یا روز چهاردهم و حقیقت آن برای ما معلوم نشد و یکی از اشخاصی که مذاهب و فرق صابئین را برای من بیان می‌کرد می‌گفت روز هفدهم از هر ماهی برای صابئین عید است و علت آنرا وقوع ابتدای طوفان در هفدهم دانسته‌اند و نیز روزهای انقلابین و اعتدالین را عید می‌دانند و روز انقلاب شتوی را هنگام مولد سال می‌دانند.

آنچه تاکنون از اعیاد گفته شد مدرک آن گفته‌های هاشمی و چند نفر دیگر بود و ما فقط این الفاظ را از روی نوشته‌های آنان تصویر کردیم و اگر در آینده عمر موفق شدیم که از خود صابئین و حرانیان و مجوس اقدمین بشنویم البته روش خود را که تحقیق و تدقیق در امور است در آنها نیز مراعات خواهیم کرد.

ضابط برای دانستن ماههای صابئین

چون روزه بزرگ صابئین در تربیع اول از هلال آذار است که در این هنگام آفتاب و ماه در دو برج ذی جسد[۲۵۴] خواهند بود، و چون فطر روزه ایشان در تربیع اول از هلال نیسان است که نیرین در دو برج منقلبین خواهند بود، بدین سبب لازم آید که گردش شهور صابئین در سال خورشیدی بنابر امر اوسط مانند گردش ماههای یهود باشد و هر علتی که برای یکی از این دو ذکر شود بعینه برای دیگری هم علت خواهد بود، چه، شرط فصح یهود این بود که آفتاب و ماه در دو برخ اعتدالی به نخستین تقابل خود برسد، با آنکه تقابل روبرو گشتن آندو باز هم ممکن است، و شرط فطر روزه یهود را هم در صفحات پیش گفتیم، پس تربیعی که بر فطر مقدم است فطر صابئین است و نزدیکترین اجتماع باعتدال پاییزی سر سال ایشان است که از ایلول خارج نیست و چون ما حساب مذکور را برای یکی از ادوار نوزده- گانه بنماییم به‌طور تقریب مطلوب خود را بدست خواهیم آورد زیرا چنانکه

گفته شد یهود آغاز سال خویش را بوقت اجتماع تعدیل می‌کنند و اعمال یهود و نصاری در استخراج فصح بر حرکاتی که مؤخر از حرکات حقیقی است مبتنی است بخصوص در آفتاب و چون استقبال‌های مستخرجه آنان را با حرکاتی که از ارصاد نوین استخراج می‌گردد بسنجیم آنگاه خواهیم دید که پاره‌ای از آنها بحدی که یهود برای فصح تحدید کرده‌اند بنابر هر دو رأی مقدم است و آنرا معتبر نمی‌شمارند با آنکه حق همان است و خواهیم دید که برخی دیگر به اواخر حد محدود نزدیک است و حال آنکه یهود آنرا اعتبار کرده‌اند با آنکه بر فصح باندازه یک ماه مقدم گشته.

در فصلی که از شهور بحث می‌شود، عقیده خود را اظهار نمودیم و مقصود از اینکه عقیده خود را ذکر نمودیم این بود که تا هر دو دسته بدانند ما طرفداری از کسی نکرده‌ایم و بیغرضانه قضاوت نموده‌ایم.

بنابراین چون اولین حدود فصح را روز شانزدهم آذار و روز استقبال را در دو برج اعتدالین بدانیم و فصح‌های یک دوره را طوری در آن ترکیب کنم که هیچ کدام از حد محدود پیشی نگیرد، خواهیم دید که چنانکه شرط شده هیچ فصحی روی نخواهد داد مگر آنکه نیرین متقابل شوند و آخرین حد آن روز سیزدهم نیسان می‌شود هرچند آفتاب باز

---

[۲۵۴] (۱)- ذی جسد برجهای آخر فصول را گویند و آن جوزا و سنبله و قوس و حوت است.

هم در برج حمل خواهد بود و لیکن دیگر نمی‌تواند که با کره ماه روبرو گردد. و چون این فصح‌ها که تصحیح شده بدست آمد فطر صابئین را از روی آن استخراج می‌کنیم و از فطر ایشان آغاز سال این قوم که هلال تشرین اول است بدست خواهد آمد.

ما عمل فوق را انجام و در جدولی جای دادیم و چون سالهای ناقصه اسکندر را برای آغاز تشرین اولی که پس از اجتماع اول سال صابئین است بدست آوریم و یا عدد شانزده را بر آن بیفزاییم و یا عدد سه را از آن بکاهیم و حاصل را بر

آثار الباقيه / ترجمه، متن‌ج١، ص: ۵۱۴

نوزده تقسیم کنیم و خارج قسمت‌ها را رها کنیم و باقی را در سطر عدد از جدول دور معدل داخل نماییم در مقابل سر سال و فطر بزرگ صابئین و فصح تصحیح شده و صوم اوسط نصاری که از روی فصح در شهر سریانی می‌شود خواهیم دید و جدول دور معدل این است.[۲۵۵]

آثار الباقيه / ترجمه ؛ متن‌ج‌١ ؛ ص‌۵۱۵

آثار الباقيه / ترجمه، متن‌ج١، ص: ۵۱۵

جدول دور معدل

(١)- در نسخه مدرسه در این قسمت حرف ا دارد و صحیح همان است

(٢)- در نسخه مدرسه کح است

آثار الباقيه / ترجمه، متن‌ج١، ص: ۵۱۶

فصل نوزدهم در روزهای معروفی که اعراب جاهلی بکار می‌بستند گفتگو می‌کند

در پیش گفتیم که ماههای تازیان دوازده است و چون هر سه سال یکماه کبیسه می‌کردند همواره با سال خورشیدی مطابق می‌شد و نیز گفته شد که نامهای این شهور پاره‌ای دلات به اوقات سالی دارد که در آن سال نام‌گذاری کرده‌اند و پاره‌ای دلالت بر کاری دارد که در آنماه میکنند و نیز رأی دسته‌ای از علمای لغت با مقداری از روایات نقل شده در این باب را ذکر نمودیم و اکنون مقصود از این نقل آن است که رأی دیگری که تاکنون گفته نشده ذکر کنیم.

---

[۲۵۵] أبو ریحان بیرونی/ ترجمه: اکبر دانا سرشت، آثار الباقیه / ترجمه - تهران، چاپ: پنجم، ش ١٣٨٦.

محرم را بدین جهت محرم گویند که چهار ماه از شهور عرب ماه حرام است که سه تای از آن چهار درپی یکدیگرند و یکی تنهاست و آن سه ذو القعده و ذو الحجه و محرم می‌باشد و اعراب در این چهار ماه جنگ را حرام می‌دانستند.

وجه نام‌گذاری صفر این است که اعراب در این ماه به وبا گرفتار می‌شدند و رنگ آنان زرد می‌گشت که بتازی صفرت گویند.

ربیع الاول و ربیع الاخر در فصل پاییز می‌آمدند و اعراب آنها را بهار نام گذاشته‌اند.

سپس نوبت دو جمادی می‌شد و هنگامی این دو ماه فرامی‌رسید که هوا سرد

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۵۱۷

می‌گشت و آب منجمد میشد و فصل زمستان می‌آمد.

رجب را بدین سبب رجب گویند که در این ماه می‌گفتد: «ارجبو» یعنی دست از چپاول و جنگ بردارید که در این ماه کاری حرام است و جمعی گفته‌اند که چون در ماه پیش از رجب به قتل و غارت شتاب می‌کردند که مبادا این ماه بزودی فرارسد بدین جهت آنرا رجب نامیدند که از رجبت الشئی مشتق باشد که بمعنای ترس از چیزی باشد.

شعبان

شعبان از انشعاب مشتق و در این ماه قایل عرب برای چپاول و یغما به اطراف پراکنده می- گشتند و بسوی چشمه‌ها می‌رفتند.

رمضان

پس از شعبان ماه رمضان است که چون گرما آغاز می‌گردد و زمین گرم و گداخته می‌شود بدین سبب آن را از رمضاء مشتق نمودند و عرب در جاهلیت این ماه را بزرگ می‌داشتند.

شوال

در ماه شوال می‌گفتند «شولوا»[۲۵۶] یعنی کوچ کنید و جمعی از علمای لغت گفته‌اند که چون شتران ماده از برای تناسل دم خود را اشاله مینمودند، که به معنای بالا بردن باشد، بدین سبب آنرا شوال گفتند و از این‌جاست که اعراب زناشویی را در این ماه مکروه و ناپسندیده می‌دانستند.

ذو القعده و ذو الحجه

---

[۲۵۶] (۱)- بفتح شین و تشدید واو فعل امر است.

در ماه ذو القعده می‌گفتند اقعدو عن القتال یعنی دست از جنگ بردارید و بروید در خانه‌های خود بنشینید و در ماه ذو الحجه تازیان به حج و زیارت کعبه می‌رفتند.

مبداء شهور عرب جاهلیت از پاییز است

شهور عربی همواره بر فصول چهارگانه تقسیم بود و از پاییز شروع می‌شد که آن را ربیع می‌نامیدند سپس نوبت شتاء میرسید و پس از آن نوبت ربیع می‌شد و آنرا صیف نیز مینامیدند

و برخی آن را ربیع الثانی می‌گفتند و آنگاه نوبت تابستان میرسید که آنرا قیظ نامیدند و لیکن این نامها بمرور زمان از خاطرها بیرون شد و فراموش گشت و فقط از تحدید فصول چهارگانه تازیان این اندازه میدانیم پاییز که اول ربیع بوده در سوم ایلول و اول زمستان در کانون اول و اول تابستان که ربیع باشد در پنج روز از آذار گذشته و آغاز قیظ که تابستان باشد در چهارم حزیران بود و این مطلب را از روی قسمت ماه در طلوع و سقوط دانستیم.

در مبادی فصول اربعه اختلاف شده بطلمیوس در کتاب مدخل در صناعت کره میگوید که یونانیان مبادی آنها را از حلول آفتاب در نقطه‌های اعتدالین و انقلابین دانسته و از کلدانیان حکایت کرده‌اند ایشان از هشت درجه پس از اعتدالین و انقلابین مبادی این فصل را شروع نموده‌اند.

بگمان من یگانه سبب این اختلاف آن است که حسابهای کلدانیان در زیجهای خود از زیجهای یونانیان مؤخر بوده[۲۵۷] و هشت درجه مذکور بپاس حرکات اقبال و ادبار فلک می‌باشد که منتهای آن هشت درجه است و این حرکت را ابو جعفر خازن در زیج الصفائح و ابراهیم بن سنان در کتاب حرکات الشمس بوجهی کامل بیان کرده‌اند[۲۵۸].

اما به عقیده روم و سریانیان مبادی این فصول را بر چهار نقطه و اعتدال و

در انقلاب باندازه نصف برج مقدم داشته‌اند و در نتیجه مبادی این فصول از آغاز دخول آفتاب در نصف برجهایی میشود که بر آن مقدم است و بدین سبب این بروج را ذوات الاجساد گفته‌اند.

---

[۲۵۷] (۱)- عکس قضیه صحیح است و یونانیان مؤخر از کلدانیان بوده‌اند و ارسطو در سماء و عالم نسبت بکلدانیان ثناخوانی و سپاسگزاری کرده و گوید ما مدیون آنان هستیم.

[۲۵۸] (۲)- در صفحه ۱۱۷ تاریخ الحکما قفطی چندین سال پیش همین حرکت را دیدم و عین عبارت را برای خوانندگان نقل میکنم« للحبش ثلثة ازیاج اولها المولف علی مذهب السند هند خالف فیه الفزاری و الخوارزمی فی عامة الاعمال و استعماله لحرکة اقبال فلك البروج و ادباره علی رای ثاون الاسکندری لیصح له بها مواضع الکوکب فی الطول» اکنون که دانستید حرکت اقبال و ادبار یعنی پیش و پس رفتن نقطه اعتدال در این معنی فکر کنید که این حرکت با تقدیم اعتدالین یا کبو الاعتدالین. چه فرق دارد؟ نظریه اقبال و ادبار منسوب به ثئون اسکندرانی است و در کتب نجوم اسلامی در آن بحث شده و آنرا باطل دانسته‌اند به شرح تذکره رجوع فرمایید.

سنان بن ثابت از قبطیان و از ابرخس دو قول در این مطلب نقل کرده که مفاد هر دو این این‌که مبادی این فصول به اندازه یک برج تمام بر نقاط چهارگانه مقدم است.

آن دسته از طبیعین که خیلی غلو کرده‌اند یک برج و نیم مبادی فصول را بر نقاط اربعه مقدم دانسته‌اند و دسته دیگر از آنان که خیلی از حقیقت دور بودند مبادی این فصول را از هنگامی که آفتاب از معدل النهار به اندازه نصف میل کلی خود میل می‌یابد دانسته‌اند و بدین سبب از متعارف بشر و از آن معانی که نامهای این چهار فصل بر آن وضع شده بسیار دور گشته‌اند و این آراء با اختلافاتی که دارد در این جدول محصور است.

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۵۲۰

جدول فصول با اختلاف آراء در آن

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۵۲۱

بازارهای معروف اعراب جاهلیت

اعراب جاهلی را در اوقاتی از ماههای نسئی شده بازارهایی در بلاد مختلفه عربستان بپا می‌گشت که معروفترین آن بقرار ذیل است.

سوق دومۀ الجندل- ابو جعفر محمد بن حبیب بغدادی در کتاب مجیر می- گوید که این بازار از غره ربیع الاول تا نیمه آن بپا می‌گشت و طریقه خرید و فروش در این بازار با انداختن سنگ‌ریزه‌ای بروی کالا بود و چون قبیله‌ای و یا دسته‌ای بر گرد متاعی جمع می‌شدند و هرکس که آنرا می‌پسندید و سنگی بر متاع پرتاب مینمود معامله او لازم و کالا ازان او می‌گشت.

سوق مشقر- بتشدید شین و قاف که از روز اول از جمادی الاخره بپا میشد و از ترس اینکه دروغی نگویند طریقه خرید و فروش در این بازار با ایماء و اشاره بود.

سوق صحار- بچیصاد که از دهم رجب بپا می‌گشت و پنج روز بطول می‌انجامید.

سوق دبا- که در آخرین روز رجب بپا می‌شد.

سوق شحر- که از نیمه شعبان بپا می‌شد و طریقه دادوستد در این بازار نیز با پرتاب سنگ‌ریزه بر متاع بود.

سوق عدن- که از روز اول رمضان تا دهم نوبت آن بود.

سوق صنعاء- از نیمه رمضان تا آخر این ماه طول میکشید.

سوق رابیه و عکاظ- رابیه در حضر موت و عکاظ در اعالی نجد و نزدیکی عرفات بود و این دو بازار در یک روز که آخر ذی القعده باشد بپا می‌گشت و عکاظ بزرگترین بازار عرب بود و قریش و هوازن و غطفان و اسلم و عقیل و مصطلق و

احابیش و جمعی از مردم طبقه سوم در آنجا گرد میآمدند و این بازار از نیمه ذی القعده تا آخر آن بپا بود و چون هلال ذی الحجه دیده می‌گشت از آنجا

به ذی الجماز می‌آمدند که بعکاظ نزدیک است و این سوق تا روز ترویه بطول می- انجامید سپس به منا میرفتند سپس بازار نطات در خیبر و بازار حجر در یمامه از از غره محرم تا دهم آن بپا می‌شد و از آنزمان که خداوند اسلام را در جهان آشکار نمود همه این بازارها تعطیل گشت[۲۵۹].

فصل بیستم در روزهایی که مسلمانان بکار می‌بندند بحث می‌کند

مسلمانان ماههای عربی را که نسئی نشده باشد بکار می‌بندند حقیقت نسی و سبب اینکه تازیان باین کار قیام می‌کردند بیان کردیم و چهار ماه از این شهور را حرام دانسته‌اند چنانکه خداوند فرموده است: منها اربعة حرم فلا تظلموا فیهن انفسکم و شوال و ذو القعده و دهه اول ذیحجه را شهور حج می‌نامند و این همان ایام است که ایزد تعالی گفته: الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُوماتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِیهِنَّ الْحَجَّ فَلا رَفَثَ وَ لا فُسُوقَ وَ لا جِدالَ فِی الْحَجِ و از این سبب این ایام را ماههای حج گفتند که پیش از آن جایز نیست که حاجیان احرام ببندند و اصحاب مذاهب فقهی را در این باب با یکدیگر اختلافاتی است که اگر بخواهیم آنها را نقل کنیم کتاب طولانی می‌شود و بعلاوه فقها در کتب فقهی ذکر کرده‌اند.

با آنکه ماههای حج دو ماه بیش نیست چرا قرآن شهر را جمع بسته و اشهر گفته است

از این سبب با آنکه اشهر دو ماه بیشتر نیست جمع گفته شده و حال آنکه سزاوار تثنیه است که ده روز زاید را فراگیرد و اما ماههای عهد را که خداوند درباره آن فرموده: «فَسِیحُوا فِی الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ» از روز اضحی تا دهم ربیع الاخر است زیرا علی علیه السلام در موسم روز عید قربان سوره برائت را خواند، و مسلمانان را در این ماهها روزهایی است که مورد تعظیم

آنان است.

روز عاشورا پیش از واقعه کربلا روزی خجسته بود و واقعه طف اینروز را برای مسلمانان واقعی نامبارک گردانید

---

[۲۵۹] (۱)- در این بازارها که مجامع قبایل بود شاعران و خطبا نیز محصول فکری خود را عرضه میداشتند و خطبه معروف قس بن ساعده و اشعاری زیاد از آن مجامع بیادگار مانده و پیغمبر ما در جوانی به سوق عکاظ می‌رفته است و آثار ادبی معاصران را شنیده و پس از انقراض این اسواق با ظهور اسلام بنی امیه که طرفدار دوره جاهلیت بودند از نو نظیر این بازارها را گشودند و مردم را با شنیدن اشعار فرزدق و جریر که در هجای یکدیگر گفته‌اند و دیگر شاعران هرزه درا از اوضاع کشور و پی حقیقت و علم رفتن سالیانی دراز مشغول کردند.

محرم- روز اول آن مورد تعظیم مسلمانان است زیرا آغاز سال است و روز نهم آن تاسوعا نام دارد بر وزن عاشورا و در این روز پارسایان شیعه روزه می‌گیرند و روز دهم آن عاشوراست و فضیلت این روز مشهور می‌باشد و از پیغمبر روایت کرده‌اند که فرمود «ایها الناس سارعوا الی الخیرات فی هذا الیوم فانه یوم عظیم مبارک قد بارک اللّه فیه علی آدم» ملت اسلام همواره این روز را معظم می‌دانستند تا آنکه قتل حسین بن علی بن ابی طالب در این روز اتفاق افتاد و او و یارانش را از راه بستن آب بر آنان، گذراندن از دم شمشیر، آتش در خیام حرم، بر نیزه کردن سرها، اسب دوانیدن بر اجساد، که در هیچ امتی با اشرار خلق چنین نکرده‌اند از میان بردند و از این تاریخ مسلمانان عاشورا را شوم دانستند ولی بنی امیه در این روز لباس نو پوشیدند و زیب و زیور کردند و سرمه بچشم خود کشیدند و این روز را عید گرفتند و عطرها استعمال کردند و مهمانیها و ولیمه‌ها دادند و تا زمانی که ایشان بودند این رسم در توده مردم پایدار بود[۲۶۰] حتی اینکه پس از انقراض ایشان باز هم این رسم باقی ماند ولی شیعیان از راه تأسف و سوگواری به قتل سید الشهدا در مدینهٔ السلام و بغداد و شهرهای دیگر گریه و نوحه‌سرایی می‌کنند و تربت مسعود حسین را در کربلا در این روز زیارت می‌نمایند و چون خبر کشته شدن حسین را بمدینه آوردند دختر عقیل بن ابی طالب از خانه بیرون آمد و این اشعار را برخواند:

ماذا تقولون ان قال النبی لکم — ماذا فعلتم و انتم آخر الامم

بعترتی و باهلی بعد مفتقدی — نصف اساری و نصف ضر جوابدم

ما کان هذا جزائی اذ نصحت لکم — ان تخلفونی بسوء فی ذوی رحمی

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۵۲۵

ابراهیم بن اشتر ناصر و یاور آل رسول اللّه در این روز کشته شد و می‌گویند در این روز بود که خدا توبه آدم را پذیرفت و کشتی نوح در این روز بود که بر جودی فرود آمد و عیسی بن مریم در این روز زاییده شد و موسی و ابراهیم در این روز نجات یافتند و در این روز آتش بابراهیم برد و سلام گردید و در این روز چشم یعقوب بینا شد، یوسف از چاه بیرون آمد، سلیمان از نو بسلطنت خود رسید، عذاب از قوم یونس برداشته شد، بدبختی و بیچارگی از ایوب مرتفع گشت، دعای زکریا مستجاب آمد و یحیی را بدو بخشیدند، و گفته‌اند یوم الزینهٔ که موعد سحره فرعون بود در وقت زوال این روز است و این اتفاقات را که در این روز ذکر کرده‌اند اگرچه وقوع آن امکان عقلی دارد ولی معلوم است که ناقل آنها دسته‌ای از عوام محدّثین بوده‌اند و یا آنکه خواسته‌اند با اهل کتاب مسالمت کنند.

تحقیقی در کلمه‌ی عاشورا و اینکه واژه مزبور عبری است

[۲۶۰] (۱)- این است که در زیارت عاشورا ذکر شده انه یوم قد تبرکت به بنو امیه

گفته‌اند که عاشورا کلمه‌ایست عبرانی و معرّب یعنی عاشور که دهم تشری یهود باشد که روزه آن روز کبور است و چون این روز را بماههای عربی نقل کردند در روز دهم اولین ماه اعراب شد چنانکه در ماههای یهود هم در اولین ماه و روز دهم است و روزه این روز در سال اول هجرت بر مسلمانان واجب بود سپس صوم شهر رمضان که واجب شد و پس از آن بود این حکم را نسخ کرد.

نیز روایت کرده‌اند که چون پیغمبر بمدینه آمد یهود را دید که روز عاشورا را روزه می‌دارند و پرسید چه علت دارد که امروز را روزه می‌گیرید گفتند: خداوند فرعون و پیروانش را در این روز غرق کرد و موسی و یارانش را نجات داد پس پیغمبر فرمود که ما بموسی از یهود سزاوارتریم و اصحاب خویش را امر کرد که آن روز را روزه بدارند و چون روزه رمضان واجب شد دیگر پیروان را امر و نهی از روزه داشتن عاشورا نفرمود.

آثار الباقیه / ترجمه، متن ج۱، ص: ۵۲۶

هجرت پیغمبر اسلام در دوشنبه اول ربیع الاول بوده

این روایت درست نیست چه، برخلاف امتحان و تجربه است زیرا آغاز محرم در سال هجرت روز جمعه شانزدهم تموز سال نهصد و سی و سه اسکندری بوده است و چون آغاز اول سال یهود را در آن سال بدست آوردیم. روز یکشنبه دوازدهم ایلول می‌شود که با روز بیست و نهم صفر موافق است و روزه عاشورا روز سه‌شنبه نهم شهر ربیع الاول می‌گردد و هجرت نبوی در نیمه اول از شهر ربیع الاول بود و از پیغمبر پرسیدند که درباره روزه دوشنبه چه می‌فرمایی؟ فرمود در این روز من متولد شدم و در همین روز به پیامبری رسیدم و در این روز بمن قرآن نازل شده و در این روز نیز هجرت کردم.

سپس، علما اختلاف کردند که در کدام دوشنبه هجرت واقع شده برخی می‌گویند در روز دوم ربیع الاول و جمعی گفته‌اند در روز هشتم آن و دسته‌ای می- گوید روز دوازدهم آن ولی آنچه محل اتفاق است این است که در هشتم ربیع الاول بود و جایز نیست که در روز دوم و دوازدهم باشد زیرا چنانکه گفتیم اول ربیع الاول در آن سال روز دوشنبه بود و بنابراین پیغمبر یک روز پس از عاشورا باید بمدینه آمده باشد ولی عاشورای یهود جز چندین سال که از اندی تجاوز نمی‌کند قبل از آن سال و یا بیست و چند سال پس از این موعد اتفاق نمی‌افتد و چگونه می‌توان گفت که روز عاشورا را بواسطه اتفاق با دهم آن سال پیغمبر روزه گرفت تا وقتی که از اول شهور یهود که با این روز اتفاق می‌افتد باول شهور عرب نقل نکرده باشند و نیز در سال دوم از هجرت روز عاشورا روز شنبه از ایلول بود و نهم ربیع الاول[261] پس در نتیجه اینکه جمعی از اهل تاریخ گفته‌اند این دو در یک روز بود محال است و اما اینکه یهود می‌گویند خداوند فرعون را در این روز غرق کرد خلاف تورات است زیرا در روز بیست و یکم نیسن که هفتم از ایام فطیر است فرعون غرق شد و اول فصح یهود پس از قدوم پیغمبر علیه السلام بمدینه روز سه‌شنبه بیست و دوم آذار سال

آثار الباقیه / ترجمه، متن ج۱، ص: ۵۲۷

---

[261] (۱)- کتاب افتاده دارد.

نهصد و سی و سه اسکندری بود که با روز هفدهم ماه رمضان موافق می‌شد و روزی که خداوند فرعون را غرق کرد بیست و سوم ماه رمضان می‌شود پس برای این روایت وجهی نخواهد بود.

در روز شانزدهم بیت المقدس قبله مسلمانان شد و در هفدهم اصحاب فیل به مکه وارد شد.

صفر- در روز اول آن سر حسین (ع) را بشهر شام وارد کردند و یزید آن سر را پیش روی خود گذاشت و با چوبی که در دست داشت به لبهای حسین می‌زد و می‌خواند:

لست من خندف ان لم انتقم	من بنی احمد ما کان فعل
لیت اشیاخی ببدر شهدوا	جزع الخزرج من وقع الاسل
فاهلوا و استهلوا فرحا	ثم قالوا یا یزید لا تشل
قد قتلنا القرن من اشیاخهم	و عدلناه ببدر فاعتدل[۲۶۲]

اما زید بن علی در این روز کشته شد و در کنار فرات او را بداری آویختند

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۵۲۸

سپس کالبدش را سوزانیدند و خاکسترش را در آب پاشیدند[۲۶۳] و در شانزدهم ناخوشی پیغمبر شروع شد و این مرض باعث مرگ ایشان شد و در روز بیستم آن سر حسین علیه السلام را ببدنش ملحق کردند و در همانجا دفن نمودند و

---

[۲۶۲] (۱)- این اشعار را یزید پس از واقعه جنگ حره که در آخر این فصل ذکر شده سروده و دلیل بر آن این است که می‌گوید ایکاش آنانکه از خاندان من در بدر کشته شدند امروز بودند و میدیدند که چطور خزرجی‌ها که انصار باشند زیر نیزه‌های من ناله میکنند و چون من رؤسای انصار را کشتم و با کشتگان بدر بسنجیدم درست تعادل شد و اگر بنا بگفته بیرونی و جمعی مورخان هنگام چوب زدن بدندان مبارک حسین گفته باشد ابدا تناسب نخواهد داشت و معلوم است اوس و خزرج دو قبیله بودند قحطانی که انصار را تشکیل میدادند و یک سال پیش از حدوث واقعه سروده شده و این ابیات را یزید بر وزن شعرهای ابن زبعری گفته که یکی این است:

\s\iُ لعبت هاشم بالملک و لا\z خبر جاء و لا وحی نزل\E\E\z

اوس مطابق تحقیقات اخیر در زبان یمنی بمعنای گرگ است و اویس بچه گرگ میشود و عجب این است که اویس نیز یمانی بوده و بچه گرگ در عربی حجاز ذویب است و ابو- ذویب هذلی از شاعران معروف است و راجع به اویس بهترین شعر در فارسی این است:

\s\iُ قرب روحی بتو می‌دارم و بعد بدنی\z چون اویس قرنی نزد رسول مدنی\E\E\z

[۲۶۳] (۱)-

\s\iُ صلبنا لکم زیدا علی جذع نخلة\z و لم ارمهدیا علی الجذع یصلب\z منخرق السربال یشکو الوجی\z تنکبه اطراف سیوف حداد\E\E\z

زیارت اربعین راجع باین روز است و بدین سبب این زیارت را اربعین گویند که چهل نفر از اهل بیت او پس از مراجعت از شام قبرش را زیارت کردند.

در روز بیست و سوم این ماه مأمون الرشید لباس سبز را پس از آنکه پنج ماه و نیم پوشید ترک کرد و همان جامه سیاه را که شعار عباسیان بود چون بنی- عباس بر او شوریدند از نو پوشید و در روز بیست و چهارم پیغمبر با ابی بکر به غار رفت.

روز بیست و چهارم پیغمبر از مکه هجرت کرد و با ابی بکر صدیق رضی اللّه عنه به غار رفت و از کافران پنهان شد. و خداوند این دو تن را در این آیه یادآور شده:

«إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُما فِي الْغارِ إِذْ يَقُولُ لِصاحِبِهِ لا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ» علی رسوله.

ماه ربیع الاول

روز اول آن دوشنبه بوده که پیغمبر ما در طالع اسد و آن هشتمین طالع مولد او بنابر قول محمد بن جابر بتانی است که در کتاب کسوفات گفته قبض روح شد ولی سلامی در تاریخ خود می‌گوید هنگام غروب آفتاب رحلت فرمود روز سوم آن چهارشنبه بوده و پیغمبر علیه السلام در خانه عایشه دفن شد.

روز هشتم پیغمبر علیه السلام به مدینه وارد شد و در خارج شهر بامداد روز دوم که سنبله طالع آن بود وارد شد و شب را در چادرگاهی بروز آورد و فردای آنروز که روز سه‌شنبه نهم ربیع الاول باشد به شهر وارد شد.

روز دهم با خدیجه تزویج فرمود.

روز دوازدهم که دوشنبه بود حضرت رسول صلی اللّه علیه از مادر زاده شد و از تاریخ ولادتش جز این نمی‌دانیم که شب دوشنبه ربیع الاول بود اما چندم ماه بود معلوم نیست و در آن اختلاف است چنانکه در مبعث او نیز اختلاف است.

ابو معشر در کتاب اسرار از محمد بن موسی خوارزمی حکایت می‌کند که او آن شب کواکب را تقویم کرد و طالعی نیافت که مولود آن سزاوار نبوّت باشد مگر وجه اول از میزان هنگام سحر و در این وقت باید که آفتاب در اواخر برج عقرب باشد. و ما شاء اللّه می‌گوید که حضرت رسول روز دوشنبه که روز خور از دیماه سال چهل و یک سال از سلطنت انوشروان گذشته باشد در اولین ساعت هفتم که خورشید در میان آسمان است ولادت یافت و در چنین وقتی باید سرطان طالع باشد.

نمی‌دانم ما شاء اللّه چگونه چنین حکایتی را باور داشته و حال آنکه به اجماع اصحاب اخبار موقع ولادت آنجناب شب بوده و محمد بن جابر بتانی در کتاب کسوفات می‌گوید که نبی اکرم شب بیست و دوم نیسان هشتصد و هشتاد و دو اسکندری از مادر ولادت یافت و دلائل ماخوذ از مقدار عمر آن حضرت اقتضا دارد که طالع بیستم درجه جدی باشد و جز این وقت نمی‌تواند وقت دیگر باشد چه اگر آن نباشد هنگامی که به تسییر مقدار عمر او بپردازیم درست درنمی‌آید ولی چگونگی این کار را در کتابی که در نمودار است و بعدا باید بنویسم و نامش را ارشاد به تصحیح مبادی گذاشته‌ام بیان خواهم کرد و سلامی در کتاب تاریخ خود می‌گوید که پیغمبر شب دوشنبه دوازدهم رمضان عام الفیل هنگام سپیده‌دم از مادر زاده و اختلاف در تاریخ ولادت او برای این است که کسی نبود چنین دقائقی را بنویسد و نگاه دارد.

حمزه اصفهانی در کتاب تواریخ کبار الامم نوشته است که برخی گفته‌اند میلاد آن جناب روز دوم ربیع الاول و برخی گفته‌اند روز هشتم بوده و جمعی برآنند

سیزدهم است ولی در این اختلافی نیست که روز دوشنبه است و در نیمه اول این ماه و گفته‌اند که سال چهلم از پادشاهی انوشروان بوده و دسته‌ای برآنند که چهل و یکم و جمعی بر این قولند که سال چهل و سوم بوده.

ولی تعجب در این است که در هجرت هم اختلاف کرده‌اند و آنچه را که گفته‌اند ما در پیش آورده‌ایم. و شگفت‌آورتر از آن اختلاف مسلمانان در وفات پیغمبر است برخی آنرا دوشنبه دوم ربیع الاول و دسته‌ای دوازدهم دانسته‌اند و گفته‌اند هنگام رحلت شصت سال داشته و قومی بر این عقیده‌اند شصت و دو سال و جمعی برآنند که شصت و سه سال داشته و قومی هم ناطق است که شصت و پنج سال و من شکی بدل راه نمی‌دهم که این اختلافها را برای افتراق مسلمانان ساخته‌اند که جز کفر خالص بار نمی‌دهد و خداوند و رسولش از این‌گونه بددلی‌ها بیزارند و حق تعالی به تنهایی معاندان و کافران به نعمت خود را کافیست و در روز چهارم مرگ یزید بن معاویه، که لعنت خدا بر او باد، روی داد.

ربیع الاخر

روز سوم آن حجاج بن یوسف که هنگام محاصره عبد اللّه بن زبیر در خانه کعبه آنجا را آتش زد و این بیت را می‌سرود:

اما ترون ساطعا غباره   و اللّه فیما یزعمون جاره

و خانه کعبه آتش گرفته و دیوارهایش ریخت.

روز چهاردهم وجوب نماز برای مقیم و مسافر تقدیر و بیان شد.

جمادی الاولی

روز هشتم آن مولد امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است.

روز یازدهم جنگ جمل که در آن ماده گربه بچه خود را خورد[۲۶۴] روی داد.

جمادی الاخره

روز سوم حضرت فاطمه زهرا قبض روح شد و در بیستم، آن حضرت ولادت یافت.

روز هشتم وفات ابی بکر صدیق رضی اللّه عنه است[۲۶۵].

روز پانزدهم ابن الزبیر کعبه را به دست خود منهدم ساخت.

شعبان

روز سوم حسین بن علی بن ابی طالب ولادت یافت و در پنجم حسن بن علی بنابر نقل سلامی زاده شد و سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم این ماه ایام البیض نام دارد و شب پانزدهم این ماه شب بزرگ است و لیلهٔ الصک و لیلهٔ البرات نام دارد و عوام مردم بر این عقیده‌اند که صورت افرادی را که در آن سال باید بمیرند به ملک موکل به گرفتن ارواح می‌دهد.

روز پانزدهم پیش از عصر قبله از بیت المقدس به کعبه انصراف و تحویل یافت پس از آنکه هیجده ماه به سوی بیت المقدس نماز می‌خواندند این آیه نزول یافت: «وَ مِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ». و مسلمانان را امر کرد که کعبه و مقام ابراهیم را در هرجا باشند قبله خود گردانند و از آنوقت کعبه قبله مسلمانان شد و هر امتی را «وجههٔ هوموليها» اما یهود را موسی امر نکرد که به جهت خاص توجه کنند و حال آنان چنان بوده که خداوند فرموده «فَأَيْنَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ» و تا زمان داود علیه السلام بر این حال بودند و داود آنانرا امر کرد که به بیت المقدس به هنگام نماز رو کنند و از آن وقت این شهر قبله آنان گشت.

اما قبله مسیحیان مشرق اعتدال است زیرا آنان مأمور شده‌اند که به بهشت توجه کنند و به آنجا محل طلوع آفتاب دلالت می‌کند.

---

[۲۶۴] (۱)- در حیوانات تنها گربه بچه خود را می‌خورد و مقصود بیرونی از راه کنایه تعریضی به عائشه است که حد اکثر بیوفایی را نسبت به پسر عم پیغمبر و برادرخوانده و داماد او بجا آورد و امیر الشعرا شوقی مصری در ذم دنیا بسیار نیکو سروده:

\í\s فیالك هرة اكلت بنیها\z و ما ولدت و تنتظر الجنینا\E\E\z

[۲۶۵] (۱)- ابو ریحان شیعه زیدی بوده و آنان خلفای راشدین را بر حق می‌شمارند.

اما سامره کوه بر یک را قبله خود می‌دانند و مجوس قبله خود را خورشید

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۵۳۲

می‌دانند و هنگام طلوع و غروب و نصف النهار به سوی خورشید نماز می‌خوانند و نیز به سوی آتش و آب و جمیع مخلوقات نماز می‌خوانند و خداوند را تسبیح و تنزیه می‌کنند.

رجب

روز غره این ماه نوح داخل کشتی خود شد و روز اول آن فتح یرموک است و در روز چهارم امیر المؤمنین با معاویه در صفین روبرو شد و برخی گفته‌اند روز هفتم داود را خداوند امتحان کرد[۲۶۶] و روز بیست و ششم که دوشنبه بود مبعث سوم علیه السلام است و سلامی گوید مبعث روز دوشنبه دهم ربیع الاولی بوده و در شب روز بیست و هفتم پیغمبر از مسجد الحرام تا مسجد اقصی سیر شبانه کرد.

جمادی الاولی- روز هشتم آن مولد علی بن ابی طالب است و روز پانزدهم حرب الجمل روی داد.

جمادی آلاخرۀ- روز سوم این ماه فاطمه زهرا رحلت فرمودند و در روز نهم وفات ابو بکر صدیق روی داد و در روز پانزدهم ابن الزبیر کعبه را با دست خود ویران ساخت.

رجب- روز اول آن فتح یرموک روی داد و در روز چهارم علی و معویۀ در صفین بهم روبرو شدند و در روز بیست و ششم پیغمبر به نبوت مبعوث شد و در روز بیست و هفتم شب معراج است که از مسجد الحرام بسیر شبانه حرکت کرد.

شعبان- روز سوم آن حسین بن علی از مادر زاییده شده و در روز پنجم حسن بن علی بدنیا آمد و روز سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم ایام بیض نام دارد و شب روز پانزدهم لیلۀ البرات نام دارد و در این روز قبله مسلمانان از بیت المقدس به کعبه انصراف یافت و پیغمبر سرگرم به نماز بود که خداوند در میان نماز او را امر بانصراف کرد.

رمضان- روزه این ماه بر مسلمانان فرض و واجب است و روز ششم آن حسین

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۵۳۳

بن علی بنا بگفته جمیع اهل تاریخ، به استثنای سلامی از مادر زاییده شد روز هفتم این ماه مأمون الرشید جامه سبز دربر کرد و خدیجه علیه السلام در روز دهم این ماه وفات کرد و در روز هفدهم عبد الرحمن بن ملجم مرادی ملعون تیغ خود را بر فرق علی بن ابیطالب نواخت و سر مبارک او را شکاف داد و در بامداد روز هفدهم وقعه بدر روی داد و برخی گفته‌اند که این قضیه در روز هفدهم بود ولی این گفته درست نیست زیرا بنابر تواتر اخبار این وقعه روز دوشنبه سال دوم از هجرت بود و چون ما برای این سال آغاز رمضان را بدست آوریم خواهیم دید که روز شنبه بوده

---

[۲۶۶] (۱)- شرح این امتحان در سوره و الصافات آمده به تفاسیر رجوع فرمایید.

و دوشنبه مطلوب ما روز هفدهم می‌شود و در روز نوزدهم فتح مکه روی داد و پیغمبر علیه السلام حج را اقامه نفرمود زیرا ماههای عربی بسبب نسئی از مکان اصلی خود زایل شده بود و مدتی درنگ فرمود تا آنکه این ماهها به جای اصلی خود برگشت سپس بحج پرداخت که حجة الوداع نام این حج است و نسئی را حرام کرده و در روز بیست و یکم امیر المؤمنین علیه السلام وفان کرد و وفات علی بن رضا بن موسی کاظم بن جعفر صادق بن محمد بن باقر بن علی سجاد زین العابدین بن حسین سید الشهدا بن امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در این روز اتفاق افتاد و و برخی گفته‌اند وفات او در روز بیست و سوم ذی القعده بوده و سلامی می‌گوید که در روز بیست و دوم امیر المؤمنین علی علیه السلام پا بدین جهان گذاشت و در روز بیست و پنجم ابو مسلم عبد الرحمن بن مسلم دعوت به بنی عباس را آشکارا ساخت و در روز بیست و ششم برقعی در بصره خروج کرد و گفته‌اند که برقعی علی بن محمد بن احمد بن عیسی بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب بوده و جمعی گفته‌اند که برقعی علی بن محمد بن عبد الرحیم بن عبد القیس بوده و حکایت کرده- اند که حسن بن زید صاحب طبرستان پس از آنکه برقعی در بصره خروج کرد نامه‌ای بدو نگاشت و او را از نسبی که داشت پرسش نمود که تا حق در مطلب را بشناسد برقعی در پاسخ او نگاشت «لیعنک من امری ما عنانی من امرک و السلام».

چه قدر این جواب موجز و مختصر است و چگونه حسن بن زید را ساکت

نمود و تا چه اندازه بجواب ولی الدوله ابی احمد بن خلف بن احمد فرمانروای سیستان مانند است که چون نوح بن منصور صاحب خراسان نامه‌ای پر از تهدید بدو نگاشت در جواب نوشت: «یا نوح قد جادلتنا فاکثرت جدالک فائتنا بما تعدنا ان کنت من الصادقین».

شب بیست و هفتم این ماه را لیلة القدر می‌نامند و این شب را خداوند فرموده «خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» و این اتفاق از ناحیه عوام الناس روی داده و در حقیقت مجهول است و گفته‌اند که در روایت آمده است که لیلة القدر را در شب هفدهم و نوزدهم بیابید چه، وقعه بدر و فتح مکه و نزول فرشتگان مسوّمین در آن بوده و شاید هم این قول صحیح باشد زیرا خداوند می‌گویند: «تَنَزَّلُ الْمَلائِكَةُ وَ الرُّوحُ فِيها بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ».

نیز گفته‌اند که در روز اول ماه رمضان صحف ابراهیم نازل شد و در روز ششم تورات بر موسی نازل گشت و در دوازدهم زبور بر داود نازل شد و در روز هیجدهم انجیل بر عیسی نازل گردید و در بیست و چهارم قرآن بر محمد (ص) و درباره نزول قرآن خدای تعالی فرموده «شَهْرُ رَمَضانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ» پس به یقین دانسته شد که نزول قرآن در ماه رمضان بوده و جمعی از علما باین آیه استدلال می‌کنند «ما أَنْزَلْنا عَلى عَبْدِنا يَوْمَ الْفُرْقانِ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعانِ» بر اینکه نزول قرآن در روز هفدهم می‌شود زیرا در این روز بود که لشکر اسلام و مکیان در بدر با یکدیگر روبرو شدند.

اما تورات در پیش گفتیم که در روز ششم از سیون نازل شد که عید العنصره باشد و اگر ماه رمضان با این ماه چنانکه گفته‌اند متفق شده باشد ممکن است ولی صحت آن را نمی‌توان دانست زیرا سالی را که تورات در آن نازل شد معلوم نیست و اگر معلوم بود ما از راه حساب معلوم می‌کردیم و اما اینکه گفته‌اند انجیل در هیجدهم رمضان نازل گشته این مطلب را کسی گفته است

که کیفیت انجیل و نظم و طریق جمع‌آوری آن را نمی‌دانسته و اما نزول دیگر کتابهای آسمانی به کلی مجهول است و ممکن نیست کسی بر این مطالب وصول یابد[۲۶۷].

شوال- روز اول آن عید فطر است و روز رحمت نامیده می‌شود و در این روز خداوند جبرائیل را برای وحی خود برگزید و نیز در این روز به زنبور عسل صنعت شهدسازی را الهام کرد و می‌گویند در این روز خداوند بهشت را آفرید.

در روز دوم این ماه روزه مستحبی است که شش روز است متوالی و در روزه چهارم مباهله پیغمبر است با نصاری نجران که حسن و حسین را بجای پسرای خود و فاطمه را بجای زنان با خود آورد و علی بن ابیطالب را بنابر امر ایزدی بخود نزدیک ساخت و در روز هفدهم غزوه احد است و بگفته‌ای دیگر غزوه احد در روز نیمه این ماه بوده و حمزه نیز در این روز کشته شد و پیغمبر از کشته شدن او بسیار اندوهگین شد و در روز نوزدهم وفات ابیطالب است و در روز بیست و سوم بگمان جمعی یونس را ماهی بلعید.

ذو القعده- در روز پنجم آن کعبه از آسمان به زمین آمد و رحمت از آسمان بر آدم نازل شد و پایه‌های خانه کعبه را ابراهیم و اسماعیل بالا بردند و در روز چهاردهم آن بگمان جمعی یونس از شکم ماهی بیرون آمد و بنابراین قول یونس در شکم ماهی بیست و دو روز درنگ کرد ولی به عقیده نصاری چنانکه در انجیل ذکر شده سه روز بوده و در بیست و نهم بگمان جمعی بوته کدو برای یونس روییده شد.

ذو الحجه- در روز اول آن پیغمبر فاطمه دختر خود را به تزویج علی بن

ابیطالب درآورد و دهه اول این ماه را ایام معلومات و حرم گویند و می‌گویند آن ده روزی که خداوند وعده خود را با موسی اتمام نمود همین ده روز است چنانکه می‌گوید:

«وَ واعَدْنا مُوسی ثَلاثِینَ لَیْلَةً وَ أَتْمَمْناها بِعَشْرٍ» و مقصود از سی شب شبهای ماه ذی القعده و مقصود از ده روز همین دهه مذکور است و روز هشتم این ماه را ترویه می‌نامند.

---

[۲۶۷] (۱)- مقصود از نزول انجیل کتب موجود نیست تا بگوییم بعدا جمع شده چنانکه قرآن هم بعدا جمع‌آوری شد و تورات هم چنین است بلکه مقصود آن آیات پراکنده است که پیش از جمع موجود بوده و به پیامبران نازل شده.

جمعی می‌گویند که وجه این نام‌گذاری آن است که آب را از مکه بر روایا که شتران آبکش باشند حمل می‌کردند و نیز گفته‌اند که چشمه زمزم را در این روز خداوند برای اسماعیل بیرون آورد و او از این آب آشامید تا آنکه سیر شد و نیز گفته‌اند که خداوند به موسی در این روز در کوه طور تجلی فرمود چنانکه در قصه موسی ذکر شده و روز نهم این ماه را عرفه گویند که در عرفات روز حج اکبر است و از این جهت این روز را عرفات می‌نامند که مردمی که برای قضای مناسک حج در کعبه گرد می‌آیند یکدیگر را می‌شناسند و در این روز خداوند ابراهیم را خلعت خلت بپوشانید و این روز را یوم العفو نیز می‌نامند و روز دهم این ماه عید اضحی است که قربانیها و هدی را در این روز می‌کشند و آخرین روز حج همین روز است و در این روز اسماعیل را خداوند بیک قوچ فدیه گرفت و نیز می‌گویند که همین روز خداوند صراط را برای حساب و قضاوت در اعمال بیافرید و روز یازدهم این ماه یوم القر است زیرا مردم در این روز در منی استقرار می‌جویند و در روز دوازدهم یوم النفر است و ایام تشریق روز یازدهم و سیزدهم و دوازدهم است و از این جهت این سه روز را ایام تشریق نامند که اعراب می‌گویند اشرق ثبیر کیما نغیر.

ابن اعرابی می‌گوید وجه تسمیه آن است که هدی را نمی‌کشند تا آنکه آفتاب طلوع کند و این همان روزهایی است که خداوند فرموده وَ اذْكُرُوا اللَّهَ فِي

آثار الباقیه / ترجمه، متن ج۱، ص: ۵۳۷

أَيَّامٍ مَعْدُوداتٍ.

اشاره‌ای به غدیر خم

در روز هفدهم عثمان بن عفان رضی اللّه عنه کشته شد و روز هیجدهم عید غدیر خم می‌باشد و آن نام منزلی است که پیغمبر پس از حجة الوداع در آنجا فرود آمد و جهاز شتران را جمع کرد و بازوی علی بن ابیطالب را گرفت و از آن جهازها بالا رفت و فرمود: «ای مردم آیا من از خود شما به شما اولی نیستم؟» گفتند: آری، فرمود:

بر هرکس که من مولی باشم علی مولای اوست؛ خداوندا؟ دوستدار علی را دوست بدار و با دشمنانش دشمنی کن و آنانکه علی را یاری می‌کنند ایشان را یاری نما و آنانکه میخواهند او را خوار و زبون کنند تو ایشان را خوار و ذلیل کن و از هر راهی که علی می‌رود حق و حقیقت را با او بگردان». روایت کرده‌اند که پس از این گفتار سر مبارک خود را بسوی آسمان بلند کرد و سه مرتبه گفت:

خداوندا آیا مأموریت خود را رسانیدم، و در روز بیست و چهارم این ماه امیر المومنین در حال رکوع انگشتر خویش را به سائل بخشید و در روز بیست و پنجم عمر بن خطاب کشته شد و سوره هل اتی در این روز نازل شد و در روز بیست و ششم استغفار به داود نازل گشت.

در روز بیست و نهم وقعه حره اتفاق افتاد و در این جنگ بنی امیه اهل مدینه را قتل عام و هستی آنان را به یغما بردند و به زنان مهاجر و انصار دست‌درازی کردند و بسیار بی‌ناموسی نمودند و هر آنکس را که پیغمبر از این اوباش که اعمال قبیحه را در مدینه کردند لعنت کرد خداوند نیز لعنت کناد و ما را در شمار مردمی گرداناد که به اعمال فساد رضایت نمی‌دهند و او بهترین توفیق‌دهنده و یار است و سپاس بی‌نهایت بر او باد.

آثار الباقيه / ترجمه، متن‏ج‏۱، ص: ۵۳۸

فصل بيست و يكم در منازل ماه[۲۶۸] و در طلوع و غروب آن و صور اين منازل گفتگو مى‌كند

اكنون موقع آن فرارسيد كه ديگر لب از گفتار فروبنديم، و آنچه از ما پرسيدند و در خور دانش ما بود و وعده داده بوديم كه پاسخ گوييم به وعده خود وفا كرديم و فوق كل ذى علم عليم، و براى تكميل اين فن جز شناسايى طلوع منازل ماه در روزهاى سال خورشيدى چيز ديگرى باقى نماند، و اين بحث براى عموم منفعتى كه دارد از معرفت به احوال طبيعى كه به انتقال منازل قمر حادث مى‌شود ازاين‌روى، سخن خود را به كليات اين مبحث و سرچشمه‌هاى اين باب سوق

آثار الباقيه / ترجمه، متن‏ج‏۱، ص: ۵۳۹

مى‌دهيم و قدرى از امثال كه در اين باب گفته‌اند از كتابهايى كه در همين معنى تأليف گشته التقاط مى‌كنيم، مانند كتاب كلثومى و كتاب ابراهيم بن سرى زجاج و ابى يحيى بن كناسه و ابى حنيفه دينورى در انواء و كتاب ابى محمد جبلى در علم مناظر نجوم و كتاب ابى الحسين صوفى در كواكب ثابته و ديگر كتابهاى مربوطه باين باب.

در تقسيم منازل ماه ميان هنديان و اعراب اختلاف است

گوييم: هنديان فلك را به شمار منازل ماه، كه نزد ايشان بيست و هفت منزل است، قسمت كرده‌اند، پس در نتيجه، فلك هم بيست و هفت پاره تقسيم شده و هر پاره از فلك كه منزل قمر باشد تقريبا سيزده درجه و ربع درجه است، و هنديان احكام نجومى خود را به حلول ستارگان در رباطات كه معروف به حفور است و براى هر حال و حاجتى جداگانه مفروض شده استخراج مى‌كنند، و حكايت اين مطلب بدرازا مى‌كشد و از دايره غرض بيرون است و در كتب احكام تنجيم موجود و معروف مى‌باشد.

اما اعراب فلك را به بيست و هشت منزل قسمت كرده‌اند پس هر منزلى تقريبا دوازده درجه و پنج ششم درجه است و در هر برجى دو منزل و ثلث منزل از منازل قمر واقع مى‌شود و يكى از گويندگان ايشان چنين گفته:

عدتها لمن اراد عدها	عشرون نجما و ثمان بعدها
تكون فى البرج من المنازل	منزلتان بعد ثلث كامل
لها حساب و لها انواء	يدور لها الصيف و الشتاء

[۲۶۸] (۱)- ماه مانند آفتاب روى منطقة البروج حركت نميكند بلكه حد اكثر بطور تقريب پنج درجه عرض دارد و كواكبى كه در مسير حركت خورشيدند و در حركت ظاهرى از آنها مى‌گذرد بروج ناميده ميشود و بروج دوازده‌گانه از حمل و ثور الخ معروفند پس منازل قمر جايگاهها و خانه‌هاى ماه است از كواكب ثابت و اعراب كه بدوى بودند براى حوادث جوى از باد و باران كه در اين منازل هنگام رسيدن ماه روى مى‌داد به شناسايى اين منازل و كواكب آن نيازمند شد و منازل مذكور در قرآن\i(وَ الْقَمَرَ قَدَّرْناهُ مَنازِلَ)\E يا\i(قَدَّرَهُ مَنازِلَ)\E همه اشاره باين منازل معروف و شناخته شده نزد اعراب است و هنديان هم منازل داشتند كه كه با منازل اعراب فرق داشت و بيرونى در اين فصل و فصل دوم فرق آنها را گفته است.

آنچه اعراب از این منازل به کار می‌برند غیر از آن است که هندیان مورد استفاده قرار داده‌اند، زیرا مقصود اعراب از این کار شناسایی احوال هوا در ازمنه و معرفت حوادث جوی در فصول سال است و چون تازیان قومی بودند امی و بیسواد نمی‌توانستند که این منازل را به جز با دیدن از راه دیگر بشناسند این بود که منازل ماه را به کواکب ثابته که در آن منازل اتفاق می‌افتد نشانه گذاشتند زیرا،

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۵۴۰

کواکب ثابته از آن منازل زایل نمی‌شود مگر اینکه مدتهای دراز بگذرد و اعراب هم مردمی نبودند که این قبیل مطالب را بفهمند؟ سپس اشعاری در این باب سرودند و اسجاعی انشا کردند و آن تأثیر طبیعی را که در طلوع هریک از منازل مطابق تجربه و امتحان روی می‌دهد، برای اینکه حفظ آن آسان باشد، در این اشعار و اسجاع ذکر کردند[۲۶۹] و در احوال زندگی خود بدان اشعار تمثل جستند مانند اینکه یکی از ایشان می‌گوید:

اذا ما قارن القمر الثریا لثالثة فقد ذهب الشتاء

معنای شعر این است: پروین که تقریبا در درجه دهم برج ثور است تا درجه پانزدهم آن، چون ماه در شب سوم مقارن آن گردد دوری ماه از آفتاب تقریبا چهل درجه خواهد بود و آفتاب در این موقع در اول حمل جای خواهد داشت و باز مثل اینکه دیگری گفته است:

اذا ما البدرتم مع الثریا اتاک البرد اوله الشتاء

بیان شعر آن است که چون ماه در استقبال با پروین مقارن گردد آفتاب در نصف عقرب خواهد بود و آن روزها اوایل سرماست و دیگری گفته؛

اذا ما قارن الدبران یوما لا ربع عشرة قمر التمام

فقد حف الشتاء بکل ارض قوارس موذنات باحتدام

[۲۶۹] (۱)- مثل اینکه در مقالة الشعرای مقامات بدیع همدانی ابو الفتح اسکندری می‌گوید بزرگترین آرزوی من طلوع شعری است یعنی تابستان شود(اقصی امانی طلوع الشعری)

و حلق فی السماء البدر حتی | تقلص ظل اعمدة الخیام

و ذلک فی انتصاف الیل شطرا | و یصفو الجومن کدر الغمام

چه، آفتاب در این وقت در قلب برج عقرب است و در این هنگام آغاز سرماست و میل درجه ماه بسوی شمال خواهد بود و بسا هم اتفاق می‌افتد که عرض ماه از فلک البروج به جهت میل، با روؤس اعراب مسامت می‌گردد و چون ماه به وسط السماء رسد سایه هر چیزی در این وقت که نیمه شب است ناپدید می‌شود و

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۵۴۱

دیگری گفته:

اذا ما هلال الشهر اول لیلة | بد العیون الناس بین النعائم

اتتک ریاح القرمن کل وجهة | و طاب قبیل الصبح کور العمائم

زیرا آفتاب در این وقت در اول قوس است و باز چنانکه دیگری گفته:

و قد بر دالليل التمام باهله | و اصبحت العواء اللشمس منزلا

زیرا چنانکه جدول مخصوص بدین کار گواهی می‌دهد کواکب عواء حوالی اعتدال خریفی است.

اگر من بخواهم که این قبیل ابیات را در این کتاب ذکر کنم و اسجاعی را که اعراب در طلوع هر منزل از منازل ماه گفته‌اند ایراد نمایم، به شرح معانی آن نیازمند می‌شوم و باید غرائب لغات آنها را هم ذکر کنم و این بار گران را آنانکه در انواء کتابی نوشته‌اند از دوش من برداشته‌اند.

در تخطئه عقیده تازیان و بحث در این موضوع با منجمی در ری و اهانت آن منجم به بیرونی

چون تازیان تأثیرات را به طلوع کواکب و غروب آن نسبت دادند و از علوم طبیعی بی‌خبر بودند که تأثیرات به اجرام کواکب و طلوع خود اجرام وابستگی دارد نه بجایگاه آنها و نقاط فلک و حلول آفتاب در آن، این بود که به مانند

حکایتی که در شعرای یمانی گفته شد، که بقراط در زمان خود مردم را هنگام طلوع آن از فصد نهی کرده، معتقد شدند و این فصل یکی از حالات گذشته من را بیاد می‌آورد که مصداق گفته احمد بن فارس است.

قد قال فما مضی حکیم[۲۷۰] ما المرء الا با صغریه

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۵۴۲

فقلت قول امرء لبیب ما المرء الا بدرهمیه

من لم یکن معه درهماه لم تلتفت عرسه الیه

و کان فی ذله حقیرا یبول سنورهم علیه

شرح قصه آن است روزگاری را که از ساحت مبارک دور بودم و از سعادت خدمت شریف محروم[۲۷۱] در ری شخصی را دیدم که در شمار علمای نجوم بود و مقارنات کواکب را که به منازل منسوب بود بکار می‌بست تا از رباطات و جفور آن احکام استخراج کند و حوادث جورا بدین طریق بشناسد من بدو گفتم: صواب در خلاف این کار است و طبیعتی که به نخستین منزل ماه و خواص آن و آنچه هندیان از ارتباط آن منزل با منزل دیگر ذکر کرده‌اند، همینقدر که از اوایل برج حمل کوکب آن زایل شد این طبیعت زائل و برطرف نمی‌گردد چنانکه احکام برج حمل بانتقال صورت آن منتقل نمی‌شود.

منجم مذکور وقتی که این حرف را شنید با آنکه در کلیه اطلاعات خویش مرتبه‌اش پایین‌تر از من بود، از راه تحقیر بینی خود را بالا کشید و گفته مرا تکذیب کرد و چون تفاضل من با او در دارایی و فقر بود که مناقب شخص با فقر جزو مثالب می‌شود و مفاخرش بدل به معایب می‌گردد، بسیار این منجم بر من تکبر و نخوت فروخت و من در آن وقت از جمیع جهات گرفتار و پریشان بودم، پس از آنکه قدری از پریشانی و گرفتاری من کاسته شد گفته مرا تصدیق نمود.

---

[۲۷۰] (۱)- یعنی در روزگاران گذشته حکیمی گفته است که انسان به دو چیز کوچك خود شناخته می‌گردد، یکی دل است و دیگری زبان ولی من مانند مرد دانا و خردمندی سخن می‌گویم که آدمی تنها به دو درهم خود شناخته میشود و کسی که دو درهمش همراه نباشد عیال او بدو التفات نمی‌کند و از ذلتی که در خانواده خود خواهد دید به اندازه‌ای حقیر و ناچیز خواهد شد که گربه خانه او هم بر او بول خواهد کرد.

[۲۷۱] (۱)- مخاطب این عبارت شمس المعالی است که این کتاب را بیرونی باو هدیه کرده

نباید این مطلب پوشیده بماند که اگر اعتماد بر شناسایی تأثیرات طلوع اجرام این ستارگان به رؤیت بود لازم می‌آمد که ازمنه هم بانتقال این کواکب انتقال جوید و نیز هر اقلیمی با اقلیم دیگر تفاوت یابد و بهمانچه در معرفت ظهور کواکب متحیره و اختفاء آن از ضروب اعمال خسته‌کننده نیازمند می‌گشتیم در اینجا هم نیازمند می‌شدیم ولیک معنای طلوع منازل این است که چون آفتاب در یکی از این منازل حلول کند آن منزل و منزله پیش را می‌پوشاند و منزل سوم میان طلوع فجر

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۵۴۳

و آفتاب هنگامی‌که ابن الرقاع وصف نموده بطور معکوس طلوع می‌کند چنانکه گفته است:

و ابصر الناظر الشعری مبینهٔ لمادنی من صلوهٔ الصبح تنصرف

من حمرهٔ لا بیضاض الصبح اعرفها فقد علا اللیل منها فهو منکسف

لا ییاس اللیل منها حین تتبعه و لا النهار بها للیل یعترف

نوء که جمع آن انواء است و بسیار در شعر عرب شنیده می‌شود یعنی چه؟

اعراب طلوع هر منزل را نوء آن نامند یعنی نهوض و قیام آن و تأثیر طلوع را بارح و تأثیر سقوط را که همان غروب باشد نیز نوء می- خوانند و از طلوع هریک از منازل تا طلوع منزله دیگر که در دنبال آن است سیزده روز طول می‌کشد، به غیر از جبهه که از طلوع آن و طلوع منزل پس از آن چهارده روز است و یکی از گویندگان ایشان می‌گوید.

و الدهر فاعلم کله ارباع لکل ربع واحد اسباع

و کل سبع لطلوع کوکب و نوء نجم ساقط فی المغرب

و من طلوع کل نجم یطلع الی طلوع مایلیه اربع

من اللیالی ثم تسع تتبع

سپس اعراب باهم در این مطلب اختلاف کردند جمعی گفتند: هر تأثیری که پس از طلوع منزله‌ای تا طلوع منزله بعدی گردد منسوب بدان منزله است و جمعی دیگر گفته‌اند که برای طلوع هریک از این منازل و غروب آن مقدار

معینی از زمان است و آنچه را که در این مدت روی دهد منسوب به منزل قمر است و چون این مدت منقضی گردد آنچه پس از این مدت روی دهد دیگر منسوب بدان نخواهد بود و جمهور اعراب گفته اخیر را پسندیدند و در مقادیر این ازمنه اختلاف کردند و ما اختلاف آنرا خواهیم ذکر کرد.

چون تأثیری محقق باشد ولی اثری از آن در ازمنه ظاهر نگردد می‌گویند خوی النجم، و یا، خوت المنزلة یعنی مدت و زمان این منزل بگذشت و باران و

یا گرما و یا سرما و یا بادی که متوقع بود بظهور نرسید.

اختلاف اعراب در جهات بادها و شماره آنها و بحثی طبیعی در ریاح

اعراب را در جهات بادها و محل وزیدن آنها و شماره بادها اختلافات بسیار است، برخی چنین تصور کرده‌اند که جهت بادها منحصر در شش سومی باشد چنانکه ابن کناسه از ابی محمود جعفر بن سعد بن سمرة بن جندب فرازی نقل می‌کند و بیشتر تازیان می‌گویند جهات بادها چهار است چنانکه از خالد بن صفوان این‌طور حکایت شده[۲۷۲] و اغلب امم بر این عقیده‌اند اگرچه جهات و وزیدن گاه بادها نزد ایشان مختلف است و این دو رأی که از اعراب نقل کرده‌اند در این دو دایره که ملاحظه می‌کنید جمع شده و رای اول در داخل دایره است و رأی دومین با نامهای این بادها و جهات وزیدن آنها در بیرون دایره است.

در رأی اول محوه را باد جنوب ذکرده‌اند و معروف آن است که محوه باد شمال است زیرا ابر را محو می‌کند و پس از آنکه باد جنوب ابر را با حالت سیری سوق داد این باد ابر را از سیری فارغ و تهی‌دل می‌کند و در این رأی برای نکباء یک جهت دیگر ذکر کرده‌اند با آنکه، معروف این است هر بادی که جایگاه وزش آن میان جهت دو باد از بادهای چهارگانه مذکور باشد نکباء گویند و ذو الرمه این چهار باد را در شعر خود ذکر کرده و نکباء را هم بدین طریق که ما گفتیم بیان کرده است:

اها ضیب انواء و هیفان جرتا ... علی الدار اعراف الجبال الاعافر

---

[۲۷۳] (۱)- ابن سینا در قصیده عینیه که در هبوط نفس و تعلق آن به کالبد بشری گفته و به نادانی از حکمت این کار اقرار کرده بادها را چهار دانسته چنانکه گوید:

\s\iٔ و تظل ساجمة علی الدمن التی\z درست بتکرار الریاح الاربع\E\E\z

و راجع به بادها در فصلی که از ریاح در شفا بحث کرده با اقسام آن فاضل مذکور کاملا بحث کرده و نیز در کتاب مجسطی دایره بزرگی بطلمیوس تشکیل داده و انواع و اقسام بادها را در آنجا ذکر نموده و اگر مزید اطلاعی برای خوانندگان لازم است باین دو مورد رجوع شود و نیز بیرونی باب هشتم مقاله نهم قانون مسعودی را به بحث از(کواکب منازل قمر نزد عرب و هند) و باب نهم را به بحث از(انواء و بوارح بر مذاهب عرب) اختصاص داده و فرق روش اعراب و هندیان را بیان کرده و جداولی دقیق در این موضوع تنظیم نموده و هرکس اطلاعی بیشتر خواهد باین سرچشمه‌ها رجوع کند.

و ثالثة تهوی من الشام حرجف | لها سنن فوق الحصی بالاعاصر

و رابعة من مطلع الشمس اجفلت | علیها بد قعاء المعا فقر اقر

تحتثها النکب السوافی فاکثرت | حنین اللقاح القاربات العواشر[۲۷۳]

هیفان باد جنوب و دبور است و بادی که از شام می‌وزد شمالی است و بادی که

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۵۴۶

از مطلع آفتاب می‌آید باد صباست و جهت بادها نزد ایرانیان مانند عقیده یونانیان و جمیع طبیعیین است[۲۷۴] و مراکز این مهاب منسوب بجهات چهارگانه است و این عقیده را هم از این دایره می‌شود دانست

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۵۴۷

سپس، آنچه از بادها که میان مرکز دو جهت به‌وزد به نزدیکترین مرکز وزیدن‌گاه نسبت می‌دهند و دسته‌ای از طبیعیین به طلوع آفتاب و مغرب آن در منقلبین منسوب می‌دارند و آنرا به نام یونانی می‌خوانند.

از برای تأثیر طلوع منازل ماه و غروب آن طریقه خوبی در دست است بدین‌طور که باید از آغاز ایلول تا روزی را که می‌خواهیم حال آنرا بدانیم بدست آورد و سیزده سیزده طرح کنیم و اگر چیزی باقی ماند باید دید در صورتیکه ماه در مقابله با آفتاب باشد و یا در یکی از دو تربیع خود اگر وقت باران باشد خواهد آمد و یا تغییری در هوا از سرما و گرما پیدا می‌شود.

در روز اول ایلول بارح الصرفه و نوء سعد الاخبیه است و او این جهت از ایلول آغاز کردند که نخستین روز ماه اول فصل پاییز است ابو معشر می‌گوید ما این کار را در سال دویست و هفتاد نه در استقبال شوال آزمودیم بدین طریق که از اول ایلول تا روز استقبال را گرفتیم و صد و سی روز شد و سیزده سیزده آنرا طرح کردیم و چیزی باقی نماند و طالع استقبال دلو بود و در آن روز باران آمد و چون ماه در تربیع راست شد باز هم در آن روز باران آمد.

باز ابو معشر نقل می‌کند که در سال بعد هم همین آزمایش را تکرار کردیم و از اول ایلول تا روز پنج‌شنبه سیزدهم از کانون اول را بدست آوردیم و سیزده سیزده طرح کردیم و چیزی باقی نماند و میان ماه و آفتاب نصف برج فاصله بود و ماه نیز از تسدیس مریخ منصرف گشته بود و به مقارنه زهره متصل شده بود و در همین وقت باز باران آمد[۲۷۵].

---

[۲۷۳] (۱)- این قصیده را ابن درید بهترین قصیده ذو الرمه دانسته بدیوان او رجوع شود و بیتی از آنرا بیرونی در استشهاد به کلمه ناجر (و لو ذاقه الظمآن فی شهر ناجر) که از شهور دوره جاهلیت و جای تموز است قبلا ذکر کرده.

[۲۷۴] (۱)- گاهی طبیعیین گفته می‌شود و مقصود مادیون هستند که بجز جهان مادی به چیز دیگر اعتقاد ندارند و گاهی مقصود علمایی است که از طبیعت بحث می‌کنند و در اینجا معنای دوم مراد است.

این دو حکایت را که از ابو معشر نقل کردیم به صحت و صواب این مطلب گواهی می‌دهد، و چون در این کار به رباطات هند و جفور ایشان استعانت جسته شود به اصابت به واقع نزدیکتر می‌گردد.

چنین گفته‌اند که داناترین تازیان بمناظر نجوم بنو ماریهٔ بن کلب و بنو مرهٔ بن شیبان‌اند و تازیان در منازل ماه بشرطین آغاز کردند زیرا در آن زمان شرطین در اوایل برج حمل بوده ولی مردم دیگر غیر از اعراب، از پروین آغاز نمودند و نمی‌دانم از این جهت به پروین آغاز کردند که چشم ثریا را از دیگر ستارگان آسانتر می‌بینند و بدون جستجو می‌یابد یا اینکه برای این به پروین ابتدا نمودند که من در کتب هرمس دیده‌ام که اعتدال ربیعی ثریاست و باید هرمس این سخن را سه هزار سال پیش گفته باشد و خدا به مقصد ایشان داناتر است.

اکنون، مطابق رأی تازیان شروع می‌کنیم و بآنچه ایشان آغاز کرده‌اند ما نیز آغاز می‌کنیم.

شرط مبسوط هریک از منازل ماه

شرطان (دو شرط بفتح ش و راء) یعنی دو علامت و بدین سبب چنین نامیده شدند چنانکه اصحاب سلاطین را شرط می‌گویند زیرا بر خود با یک چیز سیاه و یا دیگر رنگها نشان می‌گذارند و در شرطان از کواکب برج حمل دو کوکب است و بسا اتفاق می‌افتد که ستاره سومی را که بآنها نزدیک است باین دو اضافه می‌کنند و باین اعتبار اشراط گفته می‌شود[۲۷۶] و چون شرطان در حرکت خود به نیمه آسمان برسند در رای العین و رؤیت چشم به اندازه دو ذراع میان آنها فاصله خواهد بود و یکی از این دو شمالی است و دیگری جنوبی و آنچه را که از اندازه ابعاد میان کواکب، در رای العین ذکر کنند مقصود هنگامی است که در وسط السماء واقع شوند نه موقع دیگر[۲۷۷] زیرا مقادیر در آفاق برای اینکه انعطاف شعاع چشم در بخارهایی که محیط

بزمین است بزرگتر می‌شود چنانکه در کتب مناظر نوشته‌اند[۲۷۸].

---

[۲۷۵] (۱)-

\s\i تا تو در چشم منی از گریه خالی نیست چشم\z ماه چون در برج آبی شد ز باران چاره نیست\E\E\z

خواجو

[۲۷۶] (۱)- ابو العلی معری اشراط را نیز در یکی از بهترین قصاید خود ذکر نموده و می‌گوید:

\s\i و تبتسم الاشراط فجرا کانها\z ثلث حمامات سدکن بموقع\E\E\z

و بیتی که خاقانی در شرطان گفته است در صفحات اول کتاب ذکر شد.

[۲۷۷] (۲)- تمام ارصاد با نصف النهار است و دوایر آفاق را به عللی متعدد در این کار محلی نیست.

[۲۷۸] (۱)- اختلاف منظر در منظومه شمسی است امروزه هم ثوابت نوعا اختلاف منظر ندارند.

نیز در بعد میان دو ستاره باید از شمال بجنوب گرفته شود و بسا اتفاق می‌افتد که چون این دو کوکب بافق رسیدند باید بعد آنها را از مشرق بمغرب گرفت و یا تقریبا با یکی دیگر از دوایر ارتفاع و سبب تقریبی بودن این است که کرات را از قائم بودن در معدل النهار میل موجود است.

اشراط را نطح نیز می‌گویند زیرا شرطان بر سر دو شاخ حمل واقع شده‌اند و احکام این منزله بنابر وجه اول برای برج حمل لازم است و بکواکبی که ببرج حمل نامیده می‌شود تعلق ندارد.

بطین- و آن سه ستاره است که در آخر بطن حمل واقع شده‌اند به هیئت مثلثی متساوی الاضلاع و بطین تصغیر بطن است چه، باضافه ببطن حوت این کلمه را تازیان تصغیر نموده‌اند.

ثریا- شش ستاره است و بگرد هم جمع آمده‌اند و بخوشه انگور خیلی شباهت دارد[۲۷۹] و تازیان می‌گویند که ثریا دنبه برج بره است و این سخن پسندیده نیست زیرا پروین بر کوهان ثور واقع است و ثریا تصغیر ثروی است و اصل آن از ثروت است که بمعنای اجتماع و کثرت عدد باشد.

برخی از اعراب می‌گویند ثریا را از این سبب به این اسم خواندند که بارانی که به نوء آن می‌آید تولید ثروت می‌کند و ثریا را عرب، النجم می‌گویند و آنچه را که بطلمیوس از کواکب پروین ذکر کرده است چهار ستاره است زیرا جز این چهار را او رصد نکرده بود چه، در نگاه با چشم میان آن خیلی تنگ است و هنگامی که این منزله زیر شعاع برود که نزد اعراب چهل روز است بدترین اوقات سال است و از همه ازمنه سال، وبا در آنوقت بیشتر است.

اسدی می‌گوید ثریا طلوع نکرد و نوء ننمود مگر اینکه مرضی با آن بود

و برخی از متطببین اعراب گفته‌اند: شما مرا از هنگام پنهان گشتن ثریا تا طلوع آن ضمانت کنید من برای شما دیگر ایام سال را ضامن میشوم و از پیغمبر علیه السلام روایت شده که چون ثریا طلوع کرد مرض از روی زمین مرتفع می‌گردد و در روایت دیگر ناخوشی از هر بلده برداشته می‌شود.

دبران- ستاره‌ای است سرخ و نورانی و از این جهت آنرا دبران گویند که بر ثریا پشت کرده و او در چشم جنوبی ثور است[۲۸۰] و نیز دبران را فنیق می‌گویند و فنیق شتر نر خیلی بزرگ است زیرا اعراب کواکبی را که در حول دبران است

---

[۲۷۹] (۲)- عقد ثریا بر تاکش آویخته(گلستان).

[۲۸۰] (۱)- انوری می‌گوید:

s\i\ گر ثور چو عقرب نشدی ناقص و بیچشو\z بر قبضه شمشیر نهادی دبرانرا\E\E\z

یعنی اگر به ملاحظه این نبود که ثور مانند عقرب بی چشم شود ممدوح او توانایی این را داشت که دبرانرا مانند نگینی بر قبضه شمشیر خود بنشاند و عقیده قدما این بود که کژدم چشم ندارد چنانکه در منطق اشارات آنجا که از اقسام عدم ملکه بحث میکند می‌گوید گاهی عدم ملکه نسبت به شخص است و گاهی نسبت به نوع و گاهی نسبت بجنس و نسبت به نوع مثل اینکه نوع عقرب فاقد چشم است ولی امروز ثابت گشته که کژدم چشم دارد.

قلاص گفته‌اند[۲۸۱] و دبران را نیز تابع النجم و ثانی النجم گویند یعنی پیرو ثریا زیرا دبران پروین را در طلوع و غروب پیروی می‌کند و دبران را نیز مخدج گفته‌اند.

هقعه- سه ستاره ریز است که خیلی بهم نزدیکند و مثل این می‌ماند که آثار شست و سبابه و انگشت میانی هستند اگر این سر انگشت را باهم زمین بزنند و از این جهت اعراب این سه ستاره را هقعه گفته‌اند که به دایره‌ای که در پهلوی اسب است و نزد مفصل پای، آن مانند کرده‌اند و در لغت عرب گفته می‌شود فرس مهقوع و برخی از تازیان هقعه را تحایی گویند و بطلمیوس این سه را یک کوکب سحابی دانسته و گفته هقعه آن ستاره سحابی است که بر راس الجبار یعنی جوزاء جای دارد.

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۵۵۱

هنعه- دو ستاره درخشنده‌ای هستند در کاهشکشان که میان جوزاء و راس- التوء مین می‌باشند و فاصله این دو به اندازه یک تازیانه است و یکی از این دو را زر (بکسر زاء و تشدید را) و دیگری را میسان نامند و هر دو در پای توأم تالی می‌باشند.

هقعه بگفته زجاج از هنعت الشئی مشتق است که چون چیزی را برگردانی و قسمتی از آنرا بر قسمت دیگر تا کنی آنوقت گفته می‌شود هنعت الشئی گویا هریک از این دو کوکب بسوی دیگری منعطف شده و برخی هم چنین گفته‌اند که به قیاس بستاره سومی بسوی ایشان که از میان آنها بر کنار است و این دو را مثل گردن خم شده گردانیده، گفته شده.

اعراب پنداشته‌اند هنعه با شش ستاره دیگر کمان جوزاء هستند که اسد با این کمان تیر می‌اندازد.

ذراع- این هم دو ستاره است و فاصله این دو باندازه یک ذراع است یکی از این دو شعرای غمیصاء است یعنی رمصاء که شعرای شامی باشد و این ذراع نزد عرب ذراع مبسوط است و اما ذراع مقبوض اسد آن است که یکی از کواکب آن شعرای عبور است که شعرای یمانی باشد ولی نزد علمای نجوم ذراع گسترده اسد رأس التوء مین است و ذراع مقبوضه اسد از ستارگان کلب متقدم است و تازیان را در این مطلب اختلافات بسیاری است و در وجه تسمیه این کواکب اخبار خرافی بسیار گفته شده و غمیصاء در سال هزار و سیصد اسکندری ده روز که از تموز بگذرد طلوع می‌کند و عبور که شعرای یمانی است بیست و سه شب که از تموز بگذرد طالع می‌گردد.

نثره- موضعی است که میان دهان اسد و منخرین آن است و این منزل را اعراب لهات نیز گویند و نثره دو ستاره است که میان آن دو لطخه‌ای سحابی است و این دو ستاره از صورت سرطان است.

طرف- مقصود اعراب از طرف چشم اسد است و طرف هم دو ستاره است که یکی از این دو بصورت اسد نزدیک است و ثانی از کواکب خارجه از صورت سرطان

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۵۵۲

---

[۲۸۱] (۳)- قلاص و قلوص یعنی شتران ماده.

و در جلوی طرف کواکبی است که آنها را اشفار گویند یعنی مژه‌های برج شیر.

جبهه- یعنی جبهه و پیشانی برج شیر که چهار ستاره‌اند و فاصله هریک با دیگری به اندازه یک تازیانه است و بطور حمایلی از شمال بجنوب. و بعقیده علمای نجوم جبهه بمنزله یالهای شیر است و ستاره جنوبی آنرا قلب الاسد ملکی نامیده‌اند و چون سهیل در حجاز طلوع کند جبهه نیز طلوع خواهد کرد و سهیل چهل و چهارمین ستاره از کواکب سفینه محسوب است که در محل لنگر آن واقع است و عرض آن به قسمت جنوب هفتاد و پنج درجه است و از افق بنابراین، ارتفاع بسیاری نخواهد داشت و بدین سبب است که در رأی العین مضطرب دیده می‌گردد و گفته‌اند که چون چشم مردمی که چشم زن هستند بر این ستاره بیفتد خواهند مرد چنانکه گفته‌اند در جزیره رامین که در حدود سرندیب است حیوانی است که هر کسی آنرا ببیند تا چهل روز دیگر بیشتر نخواهد زیست و این قضیه از تأثیر روحانیات در جهان مادی از تأثیر ماهی‌ای که به رعاده معروف است شگفت‌تر نیست و چون این ماهی در دام بیفتد تا وقتی که زنده است دست صیاد می‌لرزد حتی اینکه برخی می‌گویند تا وقتی که این ماهی زنده است اگر شخص یک نی دست بگیرد و یک سمت آنرا بر این ماهی بگذارد دست او تخدیر می‌شود و نی از دستش می‌افتد[۲۸۲] و یا مانند کرمی که در روستای رعد است که از دههای گرگان شرقی است که چون کسی که آب حمل می‌کند این کرم را پامال کند آب فاسد میشود و بوی بد برمیدارد

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۵۵۳

و اگر پا بر روی آن نگذارد آبی را که حمل کرده سالم و خوش‌طعم خواهد ماند و یا مانند مرگ کسی که او را پلنگ گاز گرفته باشد که چون موش که باین قبیل زخم بسیار تمایل دارد بر آن بول کند شخص خواهد مرد.

زبره- که به منزله زبره شیر است یعنی شانه آن زجاج می‌گویند که زبره به منزله موهایی است که بر شانه شیر است زیرا شیر هنگامی که خشم می‌کند این موها برمیخیزد و نائب آملی می‌گوید که زبره پاره از آهن را گویند و دو شانه شیر را به آن شبیه کرده‌اند و آن دو ستاره است که فاصله آنها یک تازیانه است و این دو را عربها خرتین، بضم خاء و سکون را، می‌گویند که مفرد آن خرت است که بمعنای سوراخ کردن باشد چه هریک از این دو کوکب مثل این است که به شکم برج شیر فرومیروند و این دو یکی در صورت برج اسد بر ران شیر است و دیگری بر بیخ دم آن و به طلوع این دو، سهیل در عراق عرب دیده می‌گرد.

صرفه- ستاره‌ایست درخشان و کواکبی که در نزد او جای دارند خیلی بی‌نورند و صرفه را قلب الاسد گویند و صرفه در سمت دم اسد است و از این جهت بدین نام خوانده شد که چون صرفه طلوع کند گرما برطرف می‌شود و وقتی سقوط کرد سرما از میان می‌رود.

---

[۲۸۲] (۱)- تأثیر ماهی رعاده که ارسطو هم از آن بتوسط یونانیانی که با اسکندر به هند رفته بودند آگاهی داشته برای برقی است که تولید می‌کند و ابن سینا هم در قانون طریق معالجه با آنرا ذکر کرده و بیرونی در کتاب جماهر می‌گوید که مریضی را که گرفتار فلج است نزد آن ماهی که زنده در دام گرفته شده میبرند و عصایی(که باید هادی الکتریسته باشد نه عائق) بدست او میدهند بیمار آن عصا را روی قبه‌های بدن این ماهی می‌گذارد و با تکان خوردن و شوک حاصله از این الکترو شوک بیمار شفا می‌یابد و این ساده‌ترین و قدیمی‌ترین معالجه با برق است و بیرونی می‌گوید قوه ماهی به بیمار می‌رسد و ابن سینا می‌گوید رطوبت آن و قوه شایسته با برق است.

عواء- پنج ستاره است که بر خطی مانند منقار قرار گرفته‌اند و بدین جهت این ستارگان را عواء گفته‌اند چنانکه زجاج گفته «عویت الشئی اذا عطفته» و زجاج می‌گوید کسی را جز خود نمی‌شناسم که این کلمه را چنین تفسیر و معنی کرده باشد و آنانکه در وجه تسمیه عواء گفته‌اند که بمنزله سگانی است که بدنبال شیر می- روند و عوعو می‌کنند، راهی غلط رفته‌اند زیرا عواء بر سینه عذراء و بال آن واقع است.

سماک اعزل- و آن ساق اسد نیز گفته‌اند و ساق دیگر اسد سماک رامح است و بدین جهت آنرا اعزل گویند که با سماک رامح ستاره‌ایست که می‌گویند آن ستاره

رمح بفارسی نیزه آن است و سماک اعزل را چنین ستاره که حربه آن باشد نیست این اسث که اعزل و بی‌سلاح مانده و سیبویه می‌گوید بدین سبب آنرا سماک گویند که بلندی یافته[۲۸۳] و گفته‌اند که وجه تسمیه آن است که ماه در آن دیده نمی‌شود و اگر این سخن راست بود لازم می‌آمد که اعزل را سماک نگوییم زیرا ماه در آن نازل می‌شود و در پاره‌ای از اوقات آنرا منکسف می‌نماید و سماک اعزل ستاره‌ایست در کف چپ عذراء و برخی از مردم آنرا سنبله گویند و این مطلب هم درست نیست زیر سنبله هلبه‌ایست که بطلمیوس آنرا ضفیره می‌گوید و آن ستاره‌های کوچکی است که بدور هم گرد آمده‌اند و در پشت دم دب اکبر جای گرفته‌اند و بسیار به برگ لبلاب مانند است و همه برج باین نام نامیده شده و بنابر رای تازیان هلبه بر کنار دم اسد واقع است و بمنزله مویهایی است که در کنار دم شیر است.

غفر- سه ستاره است و عرب گویند که بهترین منازل است زیرا که در پشت اسد و جلوی عقرب است و ایذاء شیر در انیاب و در پنجه آن است و زیان کژدم هم در دم اوست و یکی از راجزین عرب گفته:

خیر لیالی فی الابد بین الزبانی و الاسد

گفته‌اند که موالید پیغمبران در این روز اتفاق افتاده است ولی من گمان نمی‌کنم که این مطلب راست باشد مگر تنها برای عیسی علیه السلام که هیچ آزاری نداشت ولی تولد موسی بر این قیاس باید با طلوع ناب اسد[۲۸۴] و حلول ماه در چنگال آن روی داده باشد. و بدین جهت این ستارگان را غفر گفته‌اند که ضوء و فروغ آنها خیلی ناقص است و در زبان عرب می‌گویند (غفرت الشئی اذا غطیته) و نیز وجه تسمیه دیگر آن است که بر دو نیش برج کژدم برتری یافته و بمنزله مغفر آن است

---

[۲۸۳] (۱)- ابن سینا در الهیات شفا در فصلی که از جسم بحث می‌کند می‌گوید چون بعد جسم را از پایین ببالا ملاحظه کنیم سمک گویند و فرزدق در مفاخره گوید.

\s\iٌ ان الذی سمک السماء بنی لنا\z بیتا دعائمه اعز و اطول\E\E\z

[۲۸۴] (۲)- ناب مفرد انیاب است که دندانهای تیز است و انسان و حیوان با این نوع دندانها طعمه خود را می‌درند.

آثار الباقيه / ترجمه، متن ج۱، ص: ۵۵۵

و زجاج می‌گويد كه اشتقاق اين لفظ از غفره است و غفره مويهايى است كه در كنار دم شير است.

زبانى- دو ستاره درخشان هستند كه از يكديگر جدايند و ميان آن دو پنج ذراع است و در جايى قرار گرفته‌اند كه مى‌شود گفت دو شاخ كژدم‌اند ولى اين دو ستاره از صورت ميزان محسوب‌اند و گفته‌اند كه نام آن از زبن مشتق است و هر يک از اين دو از ديگرى دور افتاده است. (زبن به صيغه ماضى زبن زبنا اى دفعه- مترجم)

اكليل- و آن سر برج عقرب محسوب است و سه ستاره‌اند كه صف كشيده اند و ابن الصوفى[۲۸۵] مى‌گويد كه اين مطلب محال است و اولى اين است كه اكليل هشتمين ستاره از صورت ميزان و ششمين از ستارگان خارج از آن باشد و يكى ديگر را كه بطلميوس در مجسطى ذكر نكرده و آنان را كه مى‌گويند كه اكليل سه ستاره درخشانى است كه صف كشيد ماند تحطئه كرده باين گمان كه اكليل جز در فوق الراس نيست و مشهور نزد عرب اين است كه همين سه ستاره مذكور اكليل است و مثل ابن الصوفى با تازيان آن است كه گفته‌اند طرفين دعوى راضى شدند ولى قاضى ابا مى‌كند و رضايت نمى‌دهد.

شوله- اين ستاره نيش عقرب محسوب است و از اين جهت شوله گفته شد كه پيوسته نيش عقرب بلند است و شوله دو ستاره درخشان هستند كه در كنار دم عقب جاى گرفته‌اند.

نعائم- هشت ستاره‌اند كه چهار تاى از آنها در كهكشان بطور مربع واقع است و اين چهار را نعام وارد گويند زيرا شتر مرغهايى هستند كه به نهر وارد شده‌اند و چهار ديگر از اين ستارگان بطور تربيع خارج از آنند و اين چهار را نعام صادر نامند چه، از آب بيرون آمده‌اند و زجاج مى‌گويد نعائم بضم نون

آثار الباقيه / ترجمه، متن ج۱، ص: ۵۵۶

است و آن چوبهايى است كه در سر چاه مى‌گذارند و دلو را بر آن مى‌آويزند.

و نعام وارد در قوس و سهم رامى قرار گرفته و نعام صادر بر كتف و سينه آن.

بلده- پاره‌اى از آسمان است كه قفر است و هيچ ستاره در آن نيست و بلده در جنب صورت فرس و در شمار صورت رامى است و زجاج مى‌گويد بلده را به فرجه‌اى كه ميان ابروان غيرپيوسته است تشبيه كرده‌اند و در لغت عرب مى‌گويند رجل ابلد يعنى مردى كه ميان دو ابروى او تهى باشد.

سعد ذابح- دو ستاره‌اند يكى شمالى و ديگرى جنوبى و فاصله اين دو به اندازه يک ذراع است و در نزديكى يكى از اين دو كه شمالى است ستاره كوچكى است كه به منزله گوسفندى است كه آنرا ذبح مى‌كنند و اين دو ستاره بر شاخ برج جدى جاى گرفته‌اند.

---

[۲۸۵] (۱)- مقصود ابن صوفى منجم است كه بيرونى بسيار از او تجليل كرده و كاملترين كتاب در ستارگان كتاب اوست.

سعد بلع- دو ستاره‌اند و در میان این دو یک ستاره است که پنهان از نظر است و مانند این است که یکی از این دو کوکب آنرا بلعیده‌اند و از گلوی بلعنده گذشته و بسینه رسیده است و جمعی می‌گویند که وجه تسمیه آن است که چون چیزی را به بلعند ضوء آن را می‌گیرند و پوشانیده می‌شود بدین جهت سعد بلع گفته‌اند و ابو یحیی کناسه حکایت می‌کند که این دو ستاره هنگامی که خداوند در طوفان نوح بزمین فرمود: «یا أَرْضُ ابْلَعِي ماءَکِ» طلوع کرد و بدین جهت به سعد بلع نامیده شد و پوشیده نماند که بسیار این استخراج رکیک و ناپسند است و این ستارگان بر دست چپ ساکب السماء واقعند.

سعد السعود- سه ستاره‌اند و یکی از این سه از دیگران نورانی‌تر است و از این جهت بدین نام خوانده شد که تازیان طلوع آنرا سبب سعادت می‌دانند و به طلوع آن تیمن می‌جویند زیرا هنگامی این ستاره پیدا می‌شود که زمستان منقضی شده باشد و سرما تمام گردد و در این وقت بارانها از دنبال یکدیگر می‌آیند و دو ستاره از سعد السعود در شانه چپ ساکب الماء جای گرفته‌اند و ستاره سومین در دم جدی قرار دارد.

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۵۵۷

سعد اخبیه[۲۸۶]- چهار ستاره است که عدد از آن به هیئت مثلثی حادة الزاویه است و یکی از آنها در میانه این مثلث است که این مثلث دایره‌وار بر گرداگرد آن مرکز است و این یک ستاره موسوم به سعد است و ستاره‌های دیگر که بر گرد آنند اخبیه او هستند یعنی چادرها، و برخی گفته‌اند وجه تسمیه سعد اخبیه آن است که چون این منزل طلوع کرد آنچه از هوام پنهان بودند آشکار می‌شوند و سعد اخبیه در دست راست ساکب الماء جای داد.

فرغ اول- که عرقوه علیاء موسوم است و نیز دو دسته دلو خوانده میشود.

فرق ثانی- فرغ ثانی را عرقوه سفلی و دو دسته دلو که در قسمت پشت آن واقعند می‌دانند و آن نیز بر هیئت عرقوه علیاست و این چهار ستاره نزد اعراب دلو محسوب است.

بطن حوت- که قلب حوت نامیده می‌شود و آن ستاره‌ایست درخشان در یکی از دو پاره شکم حوت که آنرا رشاء گویند و این دو غیر از دو سمکه‌ایست که در صور بروج محسوب‌اند و این ستارگان در بالای میزان هستند از شمار کواکب مرأة مسلسله است یعنی زنی که شوهر ندیده.

بیان جداولی در احوال منازل قمر و طلوع آن کواکب و احوال آنان که در سال هزار و سیصد اسکندری ترتیب داده شده

این فصل را خلاصه کردم و پاره‌ای از حالات دیگر نیز بر آن افزودم و با اختلاف آراء در جدول احوال منازل قمر جای دادم و طلوع کواکب منازل را در سال هزار و سیصد اسکندری بنابر امر اوسط که علماء ذکر کرده‌اند نقل نمودم و این قول را در جدول دیگری که از احوال کواکب این منازل گفتگو می‌کند جای دادم و هرکس که در این دو جدول نظر

---

[۲۸٦] (۱)-

\ٱ s\i گردی بر آبی بیخته زر از ترنج انگیخته\z خوشه ز تاك آویخته مانند سعد الاخبیه\E\E\z

(منوچهری)

کند برای فهم مقصود از مشاوره با دانشمندان بی‌نیاز خواهد بود و آن دو جدول این است که خوانندگان ملاحظه می‌کنند.

جدول احوال منازل

(۱) در متن کتاب منازل تابستان را تا فرغ مقدم نوشته و مقابل دو منزل دیگر را خالی گذاشته و حال آنکه این دو منزل هم باید در منازل تابستان باشد و اشتباه از ناسخ است صیرفی

جدول احوال کواکب منازل

هر وقت که ماه با ستاره و یا با ستارگانی که منزله بدانها شناخته می‌شود مقارن گردد و نسبت داده شود می‌گویند. «کالح القمر مکالحه» و این امر را مکروه و ناپسند می‌دانند و چون ماه در سیر خود شتاب کند و از منزله تجاوز نماید و یا دیر بمنزل رسد بقسمی که در میانه دو منزل آن را ببینند می‌گویند ماه از منزل خود عدول کرد و این را پسندیده می‌شمارند.

برخی از این فرجه‌ها به نامی جداگانه خوانده می‌شوند مانند فرجه میان ثریا و دبران که آنرا ضیقه می‌گویند و تازیان ضیقه را نحس و مشئوم می‌دانند و بدین واسطه این فرجه را ضیقه گفتند که به تندی غروب می‌کند، زیرا میان درجه غروب ثریا و درجه غروب دبران شش درجه است در فلک البروج و هفت درجه است در معدل النهار بطور تقریب.

برخی از علماء که در علم انواء کتابی تألیف کرده‌اند گفته‌اند که ضیقه بیست و یکمین و بیست و دومین ستاره از ستارگان ثور است که عرب این دو را کلب دبران می‌گویند و این گفتار ناصواب است.

گاه می‌شود که ماه از هنعه راه را کوتاه می‌کند و در تحائی نازل می‌شود و تحائی چهاردهمین و پانزدهمین و شانزدهمین ستاره از ستارگان دو پیکر است.

و جمعی دیگر گفته‌اند که تحائی همان هقعه است و برخی می‌گویند که غیر از آن است و گاه اتفاق می‌افتد که ماه در سیر خود راه را کوتاه کرده و در عرش سماک که دسته‌ای از تازیان عجز الاسد گویند نازل می‌شود و عجز الاسد سومین و چهارمین و پنجمین و هفتمین ستاره از ستارگان غراب است.

گاهی از محاذات شوله ماه راه را کوتاه کرده و با برخی از بندهای دم برج کژدم محاذی می‌شود.

گاهی چنن اتفاق می‌افتد که ماه از بلده راه را کوتاه می‌کند و در قلاده که جمی آنرا ادحی نامند نازل می‌شود و آن نهمین و دهمین و یازدهمین و دوازدهمین و سیزدهمین و چهاردهمین ستاره از ستارگان رامی است و برخی از علما

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج‌۱، ص: ۵۶۳

تصور کرده‌اند که قلاده خود قوس است با آنکه رأس رامی و دو گیسوی آن محسوب است.

گاه می‌شود که ماه از سعد السعود منزل خود را کوتاه می‌کند در سعد ناشره نازل می‌شود و آن بیست و سومین و بیست و چهارمین ستاره از ستارگان جدی است.

گاه می‌شود که از فرغ ثانی راه را کوتاه می‌کند و در کرب برج دلو نازل می‌شود و مقصود از کرب ریسمانی است که به دو دسته دلو می‌بندند و سپس این ریسمان را به طناب چاه برای آب کشیدن می‌آویزند و کرب که مذکور شد سی و پنجمین ستاره فرس اعظم است و یا آنکه ماه از فرغ ثانی به بلدۀ الثعلب نازل می- گردد و بلدۀ الثعلب قسمتی از آسمان است که میان فرغ ثانی و سمکه می‌باشد و ستاره‌ای در این قسمت نیست.

برخی از علمای انواء چنین تصور کرده‌اند که انیسین که اولین و دومین ستاره از ستارگان مثلث است میان بطن حوت شرطین جای دارند و سبب این توهم آن است که این دو ستاره را دیده‌اند که پس از شرطین غروب می‌کنند و چنین پنداشتند که ماه بنابراین گمان گاهی از شرطین راه را کوتاه کرده و در انیسین وارد می‌شود و این سخن باطل است و نادرست و سبب تأخیر غروب این دو آن است که عرضشان در شمال زیاد است و کواکبی که میل آنها به شمال بیشتر است از کواکب دیگر که میلشان کمتر است زودتر طلوع می‌کنند و در جنوب به عکس این است.

چون کواکب ثابته که منازل ماه را بدان نسبت می‌دهند و باسم آنها منازل خوانده می‌شود با یک حرکت واحد و بطئی متحرکند این‌طور نتیجه می‌شود که با سیر یک درجه که در شصت و شش سال خورشیدی انجام می‌یابد در هر روزی از ایام طلوع و غروب قمر یک روز زیاد گردد و ما مواضع کوکب منازل ماه را با طول و عرض و مقادیر آنها از اعظام شش‌گانه در سال هزار و سیصد اسکندری ثبت کردیم و کسی که بخواهد این مطلب را بفهمد باید در زمان خود مطابق سیری که در هر شصت و

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج‌۱، ص: ۵۶۴

شش سال یک درجه است[۲۸۷] عمل کند سپس در اختفاء آنها در شعاع و ظهور آنها از شعاع چنانکه در زیجها گفته شده و در کتاب مجسطی بر آن اقامه برهان نموده‌اند عمل نماید زیرا تشریق و تغریب کواکب از جهت عروض بلاد و مقادیر اجرام آنها که دارای کدام یک از اعظام شش‌گانه‌اند و تباعد آنها از فلک البروج اختلاف یافت می‌شود و در این کار موقعی که عرض بسیاری از فلک البروج برای این کواکب یافت شود باعث شگفتی می‌شود مانند حال زهره که

[۲۸۷] (۱)- چنانکه در پیش اشاره رفت مطابق ارصاد اسلامی این مقدار متفاوت است.

چون با آفتاب در برج سمکه مقارن شود مدت اختفاء آن تحت الشعاع تقریبا یک روز و یا دو روز خواهد بود و چون با آفتاب در برج عذراء مقارن شود تقریبا شانزده روز پنهان خواهد بود و عطارد در برج عقرب در هنگام صبح درحالی‌که روبروی آفتاب است دیده می‌گردد و در برج ثور به خلاف آنچه گفته شد رؤیت می‌گردد یعنی در حال اقبال به آفتاب دیده نمی- شود و در حال ادبار شبانگاه‌ها دیده می‌گردد و براهین این مطالب در کتاب مجسطی مکتوب و مشروح است اکنون جدول جایگاههای کواکب را ذکر کنیم.

طریقه تسطیح و بحث از تسطیح مخروطی که اسطرلاب اینگونه تسطیح شده

روش من در این کتاب بدانگونه بود که خوانندی بهره‌جو در این علم را ناخوش و ناپسند نبود زیرا هر باب را تا آنجا که امکان داشت تکمیل نموده و هرگاه از کتابی مطلبی نقل کردم آنچه که لازم بود بطور اشباع در اینجا نقل کردم و دیگر خواننده را حواله بآن کتاب ندادم و حق این باب آنست که فصلی در چگونگی تصویر منازل قمر و صور دیگر کواکب بر سطح مستوی بر آن بیفزایم. چونکه هرگاه شخص بداند که در هر زمان چه طلوع کرده می‌داند که موضع فلک بروج چگونه است و با اشارتها که باین مطالب کرده‌ایم خواهد مثل آنکه بچشم به بیند آن اشیاء طالع را دیده و بدانها اشاره و ایما کند ولی هرکس که نیاز بدانستن آن مسائل از پیش گفته دارد نخواهد توانست اوضاع فلک البروج را بداند که در چه حال است.

در تصویر منازل ماه و کواکبی دیگر که صورتهای چهل و هشت‌گانه آنرا فرا گرفته و تصویر شهرها و کشورها منافع بسیاری است که برای اهل علم در هر مرتبه باشند سودمند خواهد بود و چون گذشتگان را در این باب رائی ندیدم گه نقل کنم ناچار آنچه بخاطرم میگذرد برای شما نقل می‌کنم و بدین سبب اگر خطایی مرتکب شوم از دانشمندان پوزش می‌طلبم

گوییم: تسطیح دوائر عظام و صغار و نقاطی که در کره باشد بدین طریق امکان خواهد یافت که یکی از دو قطب دوائر را برای مخروطهایی که مولّدات آنها بر قطب می‌گذرد رأس قرار می‌دهیم و چون مولدات این مخروطات بر صفحه تصویر واقع شود اگر مقصود تسطیح دایره باشد فصول مشترکه بین این سطح و مولدهای مخروطات تسطیح دایره است و چنانکه تسطیح نقطه مطلوب باشد فصول مشترکه بین این سطح و خط واصل بین قطب و نقطه مفروض تسطیح نقطه میباشد

سازمان اسطرلاب بر روی این قاعده است در اسطرلاب شمالی قطب جنوبی را

رأس مخروطات و در اسطرلاب جنوبی قطب شمال را رأس مخروطات قرار می‌دهیم و سطحی که دوائر را بر آن تسطیح کرده‌اند یکی از دوائر موازی با معدل النهار است و در نتیجه بر صفحات اسطرلاب دوائر و خطوط مستقیم ترسیم گشته.

تمجید از روش ابو حامد صغانی در تسطیح کره و اعجاب بیرونی از این فکر

ابو حامد صغانی رأس مخروطات را از قطبین بداخل یا خارج کره در امتداد محور نقل کرده و هیچیک از ریاضی‌دانان او را در این کار شگفت‌آور پیشی نگرفته‌اند و بر اثر این فکر بدیع دوائر و قطوع ناقص و مکافی و قطع زائد هرطور که خواسته بدست آورده است. [۲۸۸]

آثار الباقیه / ترجمه ؛ متن‌ج۱ ؛ ص۵۷۰

ابداع تسطیح استوانی و اینکه پیش از او کسی چنین کاری نکرده

یک قسم دیگر از تسطیح، تسطیح استوانی نام دارد و تاکنون نشنیده‌ام که هیچیک از اهل فن این نوع تسطیح را پیش از من ذکر کرده باشند و آن بقرار ذیل است.

بر دوائر و نقاطی که در کره باشند خطوط و سطوحی که با محور موازی باشد می‌گذرانیم و بالنتیجه در سطح نصف النهار خطوط مستقیم و دوائر و قطوع ناقصه بدست می‌آید و کتابی را که من در فراگرفتن وجوه ممکنه در صنعت اسطرلاب نوشته‌ام همه این اقسام را شامل است لیکن عیب این نوع تسطیح آن است که دوائر و نقاط آن چنانکه در سطح کره میباشند تصویر نمی‌شود چه، ابعادی که در کره متساوی هستند چون تسطیح شود اختلاف بسیاری می‌یابد بخصوص دوائری که بقطبین نزدیک است ولی غرض از تسطیح کره در اسطرلاب آن نیست که دوائر موافق کره مرئی ما باشد بلکه مقصود این است که بتوان دسته‌ای از این دوائر را با سکون دسته دیگر حرکت و گردش داد و نتیجه این کار با اختلاف اوقات در فلک یک چیز گردد.

عیب تسطیح استوانی تقریبا با تسطیح اسطرلاب مبطخ رد میشود و بحث در این نوع تسطیح

غرض از تصویر کواکب و نقشه شهرها این است که ما را به شناسایی آنها راهنمایی کرده و وضع جغرافیایی آنها را برای ما روشن سازد

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۵۷۱

ولی باید به خاطر سپرد که خطوط مستقیم با خطوط منحنی و همچنین سطح کرده با سطح مستوی نسبت نداد پس برای رفع این اشکال باید تخمین و تقریب اختیار کرد و یکی از راههایی که ما را باین مقصود میرساند عمل اسطرلاب مبطخ است بدین طریق که نخست یک دایره در صفحه‌ای ترسیم کنیم و هرچه بزرگتر باشد بهتر خواهد بود و این دایره را با عمود کردن دو قطر بر یکدیگر چهار بخش می‌کنیم و هریک از نیم قطرها را به نود جزء متساوی تقسیم می‌کنیم و از مرکز دایره به بعد هریک از اقسام نودگانه دایره‌ای می‌زنیم تا نود دایره موازی بدست آید که

---

[۲۸۸] أبو ریحان بیرونی/ ترجمه: اکبر دانا سرشت، آثار الباقیه / ترجمه – تهران، چاپ: پنجم، ش ۱۳۸٦.

دوری هریک از دیگری مساوی باشد و دایره بزرگ را که برهم محیط است ۳۶۰ قسم تقسیم می‌کنیم و هر جزء را مستقیم به مرکز وصل می‌نماییم پس از انجام این عمل محیط دایره بزرگ را فلک البروج و مرکز آنرا یکی از دو قطب فلک- البروج توهم می‌کنیم و نقطه‌ای در روی محیط گذارده و آنرا اول حمل فرض می‌کنیم و جایگاه ستارگانرا از کتاب مجسطی یا کواکب ثابته ابی الحسین صوفی بدست آوریم و تا زمان خود حرکت ثوابت را بر آن می‌افزاییم سپس یکی از ستارگان را که در آن نیمه است که این دایره را ما برای آن کشیده‌ایم موردنظر قرار داده و از نقطه مفروضه از راست به چپ به اندازه دوری آن ستاره از آغاز حمل شمرده تا به درجه این ستاره در طول برسیم.

و نیز از آغاز حمل در امتداد خطی که از مرکز مرور کرده عرضی را که آن ستاره دارد از دوائر نودگانه شمرده تا به جرم کوکب برسیم و نقطه‌ای زرد یا لاجوردی باندازه مقداری که این ستاره از اندازه‌های ششگانه دارد می‌گذاریم و همین کار را با ستاره که عرض آن در جهت دیگر است انجام می‌دهیم تا اینکه بکلی از یک نیمه فارغ شویم سپس بر سر نیمه دیگر می‌رویم تا در نتیجه همه ستارگان فلک در دو دوائر محصور شوند و برای اینکه ستاره‌ها در میان این دو دایره آشکار باشند با لاجورد آنها را رنگ می‌کنیم و بر کواکب مصوره ما هر شکل خیالی را که برای آن گفته‌اند با ملاحظه جایهای آن ترسیم می‌کنیم.

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۵۷۲

این طریق تسطیح را نیز ما نمی‌پسندیم زیرا همه صورتهایی را که در فلک- البروج است نمی‌توان تمام و کامل در یکسو تصویر کرد بلکه پاره‌ای از آنها در یک نیمه و پاره‌ای در نیمه دیگر خواهد افتاد و اگر در خارج فلک البروج نود دایره متوازی که دوری هریک از هم مانند دوری دوائر درون فلک البروج باشد ترسیم کنیم امر از نظام خارج می‌شود و جایگاه این ستارگان با جایگاه حقیقی آنها در آسمان اختلاف بزرگی خواهد یافت چه دوری کواکبی که در رؤیت منظر متساوی هستند هر اندازه جنوبی‌تر شود چون مرکز دایره قطب شمال باشد بزرگتر و فراختر بنظر میرسد به حدی که از اندازه معمولی خارج می‌شود مانند تسطیح کسی می‌شود که بخواهد ستارگان را بر سطح دایره‌ای که به دو قطب فلک البروج می‌گذرد در مسقط الحجرهای[۲۸۹] این ستارگان بر آن سطح آنها را تسطیح کند که فاصله این ابعاد در محیط تنگ و در خارج از محیط وسیع می‌گردد چاره اینکه این عیب را تا اندازه‌ای برطرف کنیم این است که باید نخست دایره‌ای ترسیم و آنرا چهار بخش کرد و جهات چهارگانه را در چهار نقطه آن نوشت و دو خطی که این دایره را را تربیع کرده بطور غیر محدود از دایره گذراند و یک از نیمه قطرها به نود جزء مساوی تقسیم کنیم و محیط دایره را به ۳۶۰ جزء.

پس از این کار در خط مشرق و مغرب مراکز دوائری را که هریک از آنها به جزئی از اجزاء قطر و بهریک از دو نقطه شمال و جنوب می‌گذرد بدست می‌آوریم و چون مطلوب ما حاصل گشت و آنچه از این دوائر داخل کره واقع شود بر

---

[۲۸۹] (۱)- مسقط الحجر یعنی قطب مقابل.

آن بگذرانیم صد و هشتاد قوس بدست خواهد آمد که هم قطر را باقسام متساوی تقسیم کرده و هم در هریک از دو نقطه شمال و جنوب تقاطع نموده و این دوائر را دوائر طول می‌نامند.

سپس در خارج خط از نقطه شمال که در امتداد قطر است مرکز دایره‌ای را

که به یک جزء دو نقطه مشرق و مغرب در محیط دایره و از مرکز به قطر می‌گذرد بدست می‌آوریم سپس همین کار را با دایره‌ای که بر دو جزء یا سه جزء یا چهار جزء بعد دارد انجام می‌دهیم تا بجزء نودم رسیده و نود دایره حاصل می‌شود و چون از نیمه شمال فارغ شدیم به نیمه جنوبی می‌پردازیم و بر خطی که در نقطه جنوب امتداد قطر است همان کارهایی که در نیمه شمالی کرده‌ایم تکرار می‌کنیم و در نتیجه صد و هشتاد دایره عرض بدست خواهد آمد که هریک از دوائر طول را به صد و هشتاد بخش تقسیم خواهد کرد.

پس از این کار نقطه مغرب را آغاز حمل و خط مشرق و مغرب را منطقة البروج فرض می‌کنیم و هر اندازه که کوکب مفروض از آغاز حمل دوری دارد شمرده تا بدرجه آن برسیم.

پس از این کار هر اندازه که کوکب مفروض ما در دایره طول خود عرض دارد شمرده و به جایگاه آن ستاره می‌رسیم و صورتی دیگر مانند آن تصویر می‌کنیم و نقطه مغرب را در آن اول میزان فرض می‌کنیم.

در نتیجه این کارها همه ستارگان آسمان در این دو نیمه جمع میشود و نکاتی را که برای تصویر آنها سبق ذکر یافت مراعات می‌کنیم و اگر مقصود ما نقشه شهرها باشد دایره‌ای مانند دوائر فوق ترسیم می‌کنیم و از نقطه مغرب به اندازه‌ای که شهر مفروض ما طول دارد شمرده سپس بر دایره طولی که عرض این بلد در آن جهت بآن منتهی میشود میرسد و ما بآن شهر می‌رسیم همچنین با شهر دیگر همین کار را تکرار می‌کنیم و طریقه تسطیح این بود که گفته شد.

راه پیدا کردن مراکز دوائر طول

برخی از منجمین حسابهایی درست کرده و در جداول قرار میدهند و این کار را بر اعمال صناعی ترجیح میدهند و بدین سبب ما باید طریقه یافتن اقطار دوائر طول عرض و مقدار بعد مراکز آنها را از مرکز دایره بخوانندگان بیاموزیم که تا مقصود از این فصل بطور کامل حاصل شود و برای این مطلوب می‌گوییم.

بر مرکز دایره ا ب ج د را می‌گذرانیم و این دایره را با دو قطر ا ه ج و ب ه د تربیع می‌کنیم و نقطه ا را مغرب و نقطه ب را جنوب و نقطه ج را مشرق و نقطه د را شمال فرض می‌کنیم و هر نیم قطری را به نود جزء تقسیم می‌کنیم و محیط دایره را به سیصد و شصت جزء.

بطریق مثال می‌خواهیم که شعاع دایره ب ز د را که یکی از دوائر طول است بدست آوریم و فرض می‌کنیم ح دوری مرکز آن از مرکز ه باشد بدیهی است که ه ز معلوم است زیرا به اجزایی که نصف قطر آن ه ج نود جزء است آن معلوم خواهد بود و هریک از به و هد نیز نود جزء است.

چون ه ز معلوم را در مجموع ه ح و ح ز مجهول که مساوی قطر مطلوب منهای ز ه باشد ضرب کنیم مانند ضرب ه ب در ه د است که مربع یکی از این دو باشد و ه ب را در خوش ضرب کرده و مجموع را که هشت هزار و صد باشد بر ه ز معلوم تقسیم می‌کنیم و از این کار مجموع ه ح و ح ز بدست می‌آید و ه ز را بر آن افزوده و نصف مجموع که ز ح باشد نصف قطر دایره‌ایست که قوس ب ز د جزئی از آن است و چون این مطلوب بدست آمد به اندازه آن فتحه پرگار را باز کرده نقطه ز نیز معلوم باشد یکی از دو پایه پرگار را بر نقطه ز می‌گذاریم و دیگری را بهرجا که از خط ه ا که بطور لانهایت خارج گشته و بمرکز دایره‌ای که ح باشد خواهیم رسید و این عمل ما را از معرفت مابین دو مرکز بی‌نیاز می‌کند و اگر بعدی نبود و ه ز معلوم از نیم قطر خارج شود باقی بعد بین المرکزین است و این بود

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج‌۱، ص: ۵۷۵

پیدا کردن مسئله از راه حساب.

بعد مجاز را چگونه می‌یابیم

هرکس که به استخراج بعد مجاز نیازمند باشد یعنی آن نقطه از دایره که خط واصل میان دو نقطه ب ح بآن میگذرد که قوس ا ط باشد باید ب ح را متصل کند که محیط را در ط قطع کند و عمود طس را بر بد اخراج نموده و طد را وصل نماید و چون مثلث ب ه ح اضلاح آن به اجزائی که بآن اجزاء نصف قطر دایره نود جزء است معلوم است تحویل هر ضلعی از آن به مقداری که بآن نصف قطر دایره شصت باشد بدینطور است که در شصت ضرب نموده و به نود تقسیم کند تا در نتیجه این کار به مقدار ستینی تحویل شود و مثلث‌های بهح بطد بسط متشابه هستند و ح ه را در بد ضرب نماید و مجموع را بر ح ب تقسیم کند د ط بدست خواهد آمد سپس د ط را در ح ه ضرب کرده و مجموع را بر ح ب تقسیم کند د س بدست می‌آید و چون آن را در جداول جیوب بدل بقوس کنیم و قوس آن را از نود القاء کنیم ا ط باقی خواهد بود.

راهی دیگر در مسئله سابق الذکر

اگر بعد مجاز را از راهی آسانتر بخواهیم بدست آوریم مثلث بهح را که اضلاع آن معلوم است به مقداری که با آن مقدار نصف قطر دایره ا بجد شصت جزء است تحویل می‌کنیم و زاویه طد ب در صورت اولی و زاویه طبد در صورت دوم آن است که تمام بعد مجاز آن را وتر واقع شده و چون تحویل هر ضلعی از این مثلث را به مقداری که با آن مقدار بح شصت جزء باشد بخواهیم در شصت ضرب کرده و مجموع را بر بح به مقداری که بآن مقدار نصف قطر دایره شصت جزء است تقسیم می‌کنیم و مطلوب بدست می‌آید و چون ضلع ح ه را به این مقدار بدست آوردیم در جداول جیوب بدل بقوس می‌کنیم و قوس د ط بدست می‌آید و از هر راهی که این عمل را بنماییم با اختلاف راهها به یک نتیجه خواهیم رسید و شکل دایره این است.

آثار الباقيه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۵۷۶

شکل را باز اعاده می‌دهیم که تا آنچه را که سابقا در دوائر عروض گفته شد بشناسیم.

راه پیدا کردن مرکز دوائر عروض

فرض می‌کنیم دائره‌ای را که می‌خواهیم نصف قطر آن را بدانیم دایره‌ای باشد که م کل قطعه‌ای از آن است و هریک از ا م ه ک ج ل در شمار مساوی باشند و عمود مع را که جیب د م معلوم است و ه ع را که جیب ا م معلوم است اخراج می‌کنیم و از ه ع مقدار ه ک کم می‌شود و پس از آنکه آن را از اجزاء تسعینی به ستینی تحویل کردیم کع باقی خواهد ماند و مربع مع را بر آن تقسیم نموده و بر خارج قسمت کع را می- افزاییم و نصف آن را گرفته که ک ح باشد یعنی نصف قطر دائره‌ای که م ک ل پاره‌یی از آنست با اجزائی که نصف قطر دائره ابجد با آن شصت جزء است.

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۵۷۷

طریقه بدست آوردن بعد مجاز در دوائر عروض

اگر بعد مجاز را بخواهیم ا ح را وصل می‌کنیم که محیط دایره را بر ط قطع می‌کند و طج را وصل می‌نماییم و عمود طس را بر ا ج فرود می‌آوریم [و چون اضلاع مثلث ا هح معلوم است و دو مثلث ا طج و ا سط با آن متشابهند] چون ح ه را در ا ج ضرب کنیم و مجموع را بر ا ح تقسیم کرده طج بدست می‌آید و چون این خارج قسمت را در ه ح ضرب کنیم و مجموع را بر ا ح تقسیم کنیم سج خارج می‌شود که جذر مضروب آن در اس طس است که جیب قوس مجاز باشد و نیز اگر ا ه را به مقداری که بآن مقدار ا ح صد و بیست جزء است تحویل کنیم سپس در جداول اوتار تامه بدل به قوس کنیم قوس ا ط که بعد مجاز است خارج می‌شود و حال در جهت ج مانند جهت ا است و در جهت ب مانند جهت دال است و هیچ با یکدیگر فرق ندارد و این مطلب آخرین گفتار من بود.

وعده‌ای را که داده بودیم وفا کردیم و پرسشهایی را که از ما نموده بودند تا حدی که توانایی داشتیم پاسخ گفتیم فکل امراء یعمل علی شاکلته و قیمهٔ کل منهم ما یحسن و گمان می‌کنم اصولی را که من در تصحیح آن کوشیدم برای تلقیح و بارور کردن عقول کفایت دهد و در تهذیب نظر و برطرف ساختن هرگونه شک از تواریخ انبیا و پادشاهان و ارشاد حیرت‌زدگان از یهود و نصاری خوانندگان را راهنمایی کند.

خوانندگان این کتاب از سه دسته بیرون نیستند یا شخصی است که در علم با من هم‌پایه و همسنگ است، این شخص مرا خواهد سپاس گذارد و در موضوعاتی که من در آنها سعی مبذول داشتم زحمات مرا تقدیر خواهد کرد و یا اینکه مرتبه علمی او از مرتبه من برتر و بالاتر است، این شخص باید در اصلاح خلل این کتاب بر من تفضل نماید و اگر لغزشی در آن مشاهده کند مرا معذور دارد، و یا آنکه خواننده این دفتر هیچیک از این دو طبقه که گفته شد نیست و دانش او از دانش من کمتر است، من برای این شخص اسباب استفاده را فراهم کرده‌ام و اگر اهل

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۵۷۸

عناد است او را از اتیان بمثل عاجز و ناتوان ساخته‌ام.

چگونه از خصومت دشمنان ترس و هراس داشته باشم با آنکه شعار من در هر کجا که باشم دولت مولانا سید اجل منصور ولی النعم شمس المعالی است که خداوند توانایی او را ادامه دهد و در پنهان و آشکار به رکن منیع دولت او اعتصام و اعتماد و به نور درخشان او هدایت من است.

خداوند مرا و جمیع مسلمانان را بشناختن کنه نعم او و ادای طاعتش که بر همگان فرض و واجب است توفیق دهاد.

کتاب خود را به ستایش و حمد خداوندی که ما را نصرت داد و هدایت نمود و راه راست را از کج بشناساند تمام کنیم لیهلک من هلک عن بینهٔ و یحیی من حی عن بینهٔ و الصلوات علی المبعوث الی خیر امهٔ دائما ابدا و علی اهله الطاهرین و سلم تسلیما کثیرا.

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۵۷۹

فهرست اعلام

آ

الف

آثار الباقیه / ترجمه ؛ متن‌ج۱ ؛ ص۵۸۶

---

[۲۹۰] أبو ریحان بیرونی/ ترجمه: اکبر دانا سرشت، آثار الباقیه / ترجمه - تهران، چاپ: پنجم، ش ۱۳۸٦.

آثار الباقیه / ترجمه ؛ متن‌ج۱ ؛ ص۵۹۵

[۲۹۱] أبو ریحان بیرونی/ ترجمه: اکبر دانا سرشت، آثار الباقیه / ترجمه - تهران، چاپ: پنجم، ش ۱۳۸۶.

ر

ز

س

ش

ص

آثار الباقیه / ترجمه، متن‌ج۱، ص: ۶۰۲

[۲۹۲] أبو ریحان بیروني/ ترجمه: اکبر دانا سرشت، آثار الباقیه / ترجمه - تهران، چاپ: پنجم، ش ۱۳۸۶.